

# عبدالحمید اشراق خاوری

درج لئی عالی ہدایت  
گوہر سووم

---

۱۲

---

این مجموعہ با اجازہ محفل مقدس روحانی ملی ایران  
شہد اللہ ارکانہ بتعداد محدود بنظر حفظ تکثیر  
شدہ است ولی از انتشارات مصوبہ امری نمیشد  
شہر الطک ۱۳۲۲ ہجری

کفر سوم

انجیل الیوم

# مجلد سوم در کمال همت گوهر سوم

در تاراج حیات عین از این و در کرمی از اصول و فروع شریع  
مشکل تربیت ناپس و نفع شعاع

نابست

در ذکر لور و در اینست در عصر و در زمان برای تربیت حفظ نظام عالم انست  
خالق کمال جل جلاله در کتاب استلایه میفرماید قوله تعالی ان الذی اوتوا  
بصائر من الله یرون حدوا الله لیس الا عظم لنظم العالم و حفظ الامم و الذم  
عقل انهم من هیچ بیجاغ انتهی و در کلمات فرود سیه میفرماید قوله تعالی فم علی  
در این من مظاهر قدرت مشارق قدری منی لوک و سلاطین و رؤسا و امرا و علما و عرفا و اصیحت  
میفرماید و بدین و تمک با آن و میت یماند آن است سب بزرگ از برای نظم جهان و طینان  
من فی الامکان سستی ارکان من سب قوت بحال و جرات شد برستی سلوک  
آنچه از تمام لذتین کاست بر غفلت اشرا فرود و توجیه بالافره حرج و مرج است (انفعوا یا  
اولی

یا اولی الابصار شمع اغنیوا یا اولی الابصار انشعوا  
از این قبیل بیانات در آیات کلمه بسیار است  
حضرت عبداله که در مقام و ضامن فرمایند

چون نظر و مکنیه و اعظمیست ما که وجود جمادی و وجود نباتی و وجود حیوانی  
و وجود انسانی کلا و طبعاً محتاج بر بی هستند اگر زینتی مرتبی نه داشته باشد  
بجکل میشود گیاه بچوده میزود اما اگر دهقانی پیدا شود و زینتی نماید فرسخها بخت  
قوت ذوی الارواح محبت گردد. پس معلوم شد که زمین محتاج بر تربیت  
دهقان است اشجار را ملاحظه کنید اگر بی مرتبی با نماند بی مشه میشوند  
و اگر بی مشه ماند بی فایده اما اگر در تحت تربیت افتند آن درخت  
بی مشه با ثمر شود و درختهای تلخ میوه بواسطه تربیت و ترکیب میوه میوه  
شیرین شد و اینها ادله عقلیه است الیوم احسن عالم را و ادلال عقلیه  
لازم است. و همچنین در حیوانات ملاحظه شما که اگر حیوان تربیت شود  
مصلی گردد. چون انسان بی تربیت مانند حیوان گردد بلکه اگر او را محکم  
طبیعت گذاری از حیوان بهتر تر شود و اگر تربیت کمی نماند که گردد زیرا اکثر  
حیوانات این نوع خود را بخورند اما انسان در سودان در او (۱) سطر  
است با این نوع خویش ابد رود و بجزو پس ملاحظه کنید که تربیت است  
شود و در ظل طاعت است که تربیت است که از حیوان جدا می کند. تربیت است  
که این علوم و فنون تعلیم از روی میسر است تربیت است که این انکشافات

و مشروعات جدیده (را) می نماید. و اگر مری نبود هیچ وجه اینگونه اسباب  
 راحت و لذت و نهایت فراخ نمیشد. اگر انسانی را در بیانی بگذاری  
 که آنرا نوع خویش (را) بنیت شجره فی نیت که حیوان محض گردد.  
 پس معلوم میشود که مری لازم است. لکن تربیت بوجه قسم است  
 تربیت جنسانی تربیت انسانی و تربیت روحانی است.  
 اما تربیت جنسانی بجهت نشوونمای این جنم است و آن تحمل  
 میست و تحمیل اسباب راحت و رفاهیت است که حیوان با انسان در آن  
 مشترکند.

و اما تربیت انسانی عبارت از لذت است ترقی. یعنی سیاست و نظام  
 و سعادت و تجارت و صنعت و علوم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات  
 حسیه که مدار استیاز انسان از حیوان است.

و اما تربیت الهیه تربیت ملکوتی است و آن اکتسابات کالات الهیه است  
 و تربیت حقیقی آن است. زیرا در این مقام انسان مرکز مشروعات روحانیه  
 گردد و مظهر کفعلن انسانی علی صور دنیا و میثالی است. و آن نیز جوهر عالم  
 انسانی است حال مایک مری میخوامیم که هم مری جنسانی و هم مری است  
 و هم مری روحانی گردد که هم او در جمیع مراتب ظاهر باشد. و اگر کسی گوید که من در کمال  
 عقل و ادراک و محتاج بان مری نیستم او منکر بی نیات است. مثل طفل که گوید من  
 محتاج تربیت نیستم عقل و فکر خود حرکت مینایم و کالات وجود را تحمیل میکنم و مثل  
 آنست

آن است که کوری گوید که من محتاج بچشم نیستم و منکر بسیار کوران هستم که  
 گذران میکنند پس واضح و مشهود است که انسان محتاج  
 بمرقی است. این مری بی شک و شبهه باید در جمیع مراتب کمال و  
 ممتاز از جمیع بر باشد. چنانکه اگر مثل سار باشد مری نباشد. علی  
 الخصوص که باید هم مری جنسانی باشد و هم مری  
 انسانی و هم مری روحانی. یعنی نظر و مشیت امور  
 جنسانی و حد و هیئت اجتماعی شکل کند تا تعاضد و تعاون در هیئت  
 حاصل گردد و امور جنسانیه در جمیع شؤون منظم و مرتب شود.  
 و همچنین تاسیس تربیت انسانی کند یعنی باید حصول و افکار را چنان  
 تربیت نماید که قابل ترقیات کلیه گردد و توسعه علوم و معارف شود و  
 حقایق اشیا و اسرار کائنات و خاصیات موجودات کشف گردد  
 در روز بروز مقیسات و اکتشافات و مشروعات از یاد و از محسوسات  
 استدلال و انتحال بمعقولات شود و همچنین تربیت و روحانیت نماید  
 تا حصول و ادراک بی بسالم باور را بر طبیعت برود و استغاضه از نفحات معده  
 روح القدس نماید و بلا اهل ارتباط یابد و حقایق انسانی  
 مظاهر مشروعات روحانیه گردد و تا اینکه جمیع اسماء و صفات در مرتبه  
 حقیقت انسان جلوه کند و آیه مبارکه لَعْمَلُنْ اِنْسَانًا عَلٰی صُورَتِنَا  
 و مثالی



وَمَا لِنَا أَنْ يَأْتِيَنَا بِقُرْآنٍ كَمَا نَأْتِيَنَاهُ بِاللَّغْوِ أَوْ أَيْضًا بِحُجْرٍ مَعْرُوفٍ  
 وَنَسِيَ الْيَوْمَ الْيَوْمَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ  
 واین معلومست که قوه بشریه از عهد جبین امر عظیم  
 بر نیاید و بت بی فکر و کفایت چنین مواعب نتوان نمود. شخص واحد  
 چگونه تا بسیر این بنیان رفیع بی ناصر و معین تواند. پس باید  
 قوه مصنوعیه و مانیه نماید کند تا بتواند از عهد این کار بگذرد  
 این ذات مقدس طالع انسانی را زنده کند و هیئت کوره ارض را  
 تعیین دهد. و عقول را ترقی بخشد و نفوس را زنده نماید  
 تا بسیر حیات جدید کند و انبیا بدیع وضع نماید. نظم  
 عالم دهد و ملل و امم را در ظل لایب واحد آورد. خلق را از ظلم  
 نجات دهد و در ذل نجات دهد و بکالات طبیعیه و اکتسابیه تشویق  
 و تحریض نماید. البته این قوه باید قوه الهیه باشد تا از عهد این  
 کار بگذرد باید تا انصاف ملاحظه کرد اینجا مقام انصاف است  
 امری را که جمیع دول و ملل عالم را جمیع قومی و خود ترجیح نهند  
 و احترام نکنند یک نفس مقدس بی ناصر و معین اجزاء نماید. آیا  
 این بقوت بشریه ممکن است؟ لا والله.

مثلاً حضرت مسیح فرود آمد علم صلح و صلاح را بلند نمود و حال  
 آنکه جمیع دول قاهره و با جمیع خود در این کار عاجزند. ملاحظه کن  
 که چه قدر از دول و ملل مختلفه بود و مثل روم و فرانسه و المان و روس و  
 انگلیز

انگلیز و سایرین کل در زیر یک خیمه آمدند. مقصد این است که ظهور  
 حضرت مسیح سبب الفت بین این اقوام مختلفه گردید حتی بعضی  
 آن اقوام مختلفه که مومن حضرت مسیح شدند چنان الفتی حاصل نمود  
 که جان و مالشان را فدای یکدیگر کردند. تا در زمان تظلمین که او سبب  
 اعلاای امر حضرت مسیح شد. و بعد سبب غرضهای مختلفه بعد از آن  
 باز اختلاف در میان افتاد. مقصود این است که حضرت مسیح این نام  
 جمع کردند اما بعد از مدتی مدیده دول بس شدند که باز اختلاف حاصل  
 شد. اصل مقصود این است که حضرت مسیح با موری موفق شد که جمیع ملوک  
 ارض عاجز بودند بجهت اینکه ملل مختلفه را متحد کرد. و عادات قدیمه را تغییر  
 داد. فلذا خطه کنید میان رومان و یونان و سریان و مصریان و  
 فنیکیان و اسپانیاییان و سایر ملل اروپا چند اختلاف بود حضرت مسیح  
 این اختلافات را زایل کرد و مسیح سبب الفت میان جمیع این قبائل شد. هر چند  
 بعد از مدتی مدیده دول این اتحاد را هم زود کن مسیح کار خود را کرد.

مقصد آنکه مرتبی کل باید که مرتبی جسمانی و مرتبی انسانی و مرتبی  
 روحانی باشد و با فوق عالم طبیعت و اراده قوتی دیگر گردد تا ما را تمام معلم  
 الکی شود و اگر چنین قوتی نداشته بودیم بکار دیگری تربیت نتواند. و زرا  
 خود تا قضاوت چگونه تربیت کمال تواند مثلاً اگر خود ما دان باشد  
 چگونه

۸  
 چگونه یکران تا ذاتش نماید و اگر خود ظاهر باشد  
 چگونه دیگران تا غافل کند و اگر خود موقوف باشد چگونه دیگران  
 را نماید. حال باید با صفات بنیم این عطا اهل الهی که آمدند حازر بسبع  
 این صفات بودند یا نه. اگر این صفات را نداشتند و حازر این کمالات نبودند  
 مرفی حقیقی نبودند پس باید بدلال عقلمت تحت عقلا نبوت حضرت موسی و  
 نبوت حضرت صبح و سایر مظاهر الهی را اثبات نماید. و این در اول  
 راهین کرد که میگوید در اول عقول است نه منقول است. بدو اول  
 عقلی است ثابت شد که مرفی در عالم در نهایت از او است. و این  
 ترتیب باید بقوه مدتی حاصل گردد و شهادت  
 از خود مدتی است و این قوه که مافوق  
 قوه بشر است ترتیب خلق  
 از مرامت

۲- در میان اینک درین باید با علم و عقل عطا می باشد. در کتاب تفصیل الاله  
 الیقین نایب استخوان است حضرت عبداله که شایسته بنظر نمایند قول الاله  
 دین الهی مرفی علم است و موسس فنون در بین ممال و شرح حقان چنانکه قوم عرب نهایت  
 جهالت بودند بلکه کور و کر و شبیه جهلیم در جزیره العرب بر طرف است و اوصیف موقوف و با شرح  
 اعمال و شیخ عادات موصوف چون جمال محمدری از افریق نیز که بطحا جلوه نمود و در این است چنان  
 قدره قوی نبود که در آن زمان این قوم با علم در جمیع علوم و فنون سرعته و انایان شدند  
 و نو هفت علوم و فنون فیلسوفانرا اکتال نمودند و همچنین در جمیع مراتب ترقی با نوع علی رسیدند  
 چنانکه بغداد مرکز علوم شد و بخار همدان فنون گشت و علم چنان بود که اندلس آمدند که جمیع  
 دانایان اروپا در مدارس قرطبه و کوردوفان آمده اقباس انوار علم را از شکات واری اسلام پیجویند  
 از آن خلک جوانی از اناالی اروپا در مدارس کوردوفان از ائمه دین اسلام تحصیل علوم و فنون نمودند  
 و چون با اروپا مراجعت کردند چنان جلوه نمود که او را در مدتی قلیه باید تمام نمود و جمیع اقلام  
 اروپا حکمران شد و این تفصیل در تاریخ در بار فرانسوی مذکور و تاریخ مذکور مطبوع نادر این  
 بخصوص تاریخیه ثبوت و همچنین ملاحظه نماید که قوم اسرائیل در بلاد مصر در نهایت است و بسیاری  
 در احوالی

۱۰  
 و در سحر ای عمل و نادانی سرگردان چون حضرت کلم محمدی بنا بر موقده الهی گشت و از شدت طوره  
 نورش حده فرمود بحدایت اسرائیل بزخاست آنقوم برگشته و سرگردان و اسیر ظلم سنگران  
 و محمود و محروم از جمیع علوم و فنون را بارض مقدس کشانید و تاسین دین الله فرمود و بصیاح پرده  
 و وصایای الهی تخری داشت در این زمان اسرائیل در جمیع علوم و فنون ترقی نمود و او آوازه اسرائیل  
 شرق و غرب سید صیت الهی اقامیم عالم را بجزکت آورد و حتی خلا سفر یونان اکثری مانند تهر  
 و فیثا غورث ارض مقدس شتافتند و از اسرائیل تحصیل علوم و فنون نمودند و بلاد یونان شتافتند  
 یونانیان را دانا کردند و از خواب غفلت بیدار نمودند - انتهای - افاقه حسن است

و نیز در شب هفتم هر دوین سلسله با حضور اما تهم فرمودند قولها را اهل مسیح فرمود  
 پروردگن است لکن این بقوا این علیه عقلیه باید مطابق نمود چه که اگر مطابق نباشد طیفان  
 و یقین تام حاصل نشود. یوحای فر الذهب (عزیز از یوحای صهمانی است) روزهی در کنار در  
 راه میرفت در اقامیم قلمه فکر مینمود که چه طور است که یک میوه و یک است میوهت بعضی مطابق نماید  
 دید طفل در کنار دریا آب دریا را در کاسه میریزد و با او گفت چه میکنی جواب داد میخوام دریا را در کاسه  
 آب گنجایش هم گفت چه قدر تو جاهل هستی چگونه میشود دریا را در کاسه جای داد طفل گفت که تو  
 از من فریب تر هست که میخواهی اقامیم قلمه را در عقل گنجانی پس یوحای فهمید که ممکن نیست سلسله  
 تطبیقی عقل نمود و حال که هر چه را با تطبیق عقل و علم نمود و الا چگونه قابل قبول میشود اگر تطبیق  
 گویم و عقل تا قبول کند چگونه قبول میکنید پس باید هر سلسله را تطبیق عقل و علم نایم و تحقیق تام  
 کنیم که چگونه در پرست این نبوت و نبوت تفسیری است حقیقت سیحی مانند آینه است که شش  
 الوهیت در آن ظهور نمود اگر این آینه گوید این چراغ در سات یقین صادق است پس سیحی بر صاف

سلسله علقه : آب در کاسه و عقده در کاسه و عقده در کاسه

۱۱  
 بود و از این تعدد لازم نیاید آفتاب آسمان و آفتاب در آینه کمیت تعدد ندارد و بطور بیان  
 میکنیم باید تخری حقیقت نمودن تقلید زیرا میباید منظر نسخ بودند شبها گریه و زاری میکردند  
 که خدایا مسیح را بفرست و حتی چون اهل تقلید بودند وقتی که حضرت مسیح ظاهر شد انکار کردند  
 اگر تخری حقیقت میکردند و در صلیب میزدند بلکه میرستیدند - انتهای -

و نیز حضرت عبدالقهار جلال شاکوه در یکی از نطقهای پاریس میفرماید قولها را اهل حضرت علی  
 و امام حضرت محمد فرموده اند هر سلسله با علم موافق است باید باین نیز موافق باشد آنچه حاصل  
 ادراک نماید دین آن را نباید قبول کند دین و علم تو مانند هر دینی مخالف با علم باشد صحیح نیست  
 در نطق لندن که در روز و پنج فرمود میفرماید دین علم تو ام است از یکدیگر تفکاک نماید  
 و از برای اینسان دو بال است که بان پرواز نماید جناح واحد کفایت کند هر دینی که از علم قاصر  
 عبارت از تعالید است و مجاز است حقیقت لذا تعظیم از فرهن دین است خطا با تعظیم  
 و در کتب اهلای میفرماید دین باید مطابق علم و عقل باشد تا در قلوب انانی نفوذ نماید و اگر  
 مبتنی باشد نه اینکه عبارت از تعالید باشد انتهای (مثال این بیانات در الواج مبارک بسیار است  
 پر فضیله و لطفی لونیان در رساله علم و دین خود میگوید یکی از مسائل که امر و نه بیشتر از هر چیز فکر  
 بخود مشغول داشته رابطه و نسبت علم و دین است عصر حاضر عصر علم و دانش است پیشرفته  
 و ترقی تیکه در کیه سال اخیر تضییع علم گردیده است بقدری مهم و قابل توجه است که نسبت حیرت  
 تعجب فراوان بر گردیده است... اما همین ترقیات غیر منقطره و همین اختراعات و کشفیات  
 حیرت انگیز با عث شده که انسان بطرف مادیت سوق داده میشود... ترقی افکار عمومی موجب  
 بی اعتنائی نسبت بدین شده... خصوصاً در مشرق زمین یعنی در حالیکه روح بیداری تازه در  
 آنها

نهاد می شد بهت جای انشفاست که این خیالات دائره خود را وسیع نموده و قدم فراتر نهاد  
 یعنی این ترقی و پیشرفت علم نه تنها بی اعتدالی را برین شعار خود ساخته است بلکه دین اطراف کفر  
 استخوان قرار داده... پس از بیانات مفصله که راجع به تعریف علم و دین و... میگوید بالآخره  
 میگوید هر فرد انسان باید طالب خوشی و سعادت است آنرا بش فراد دیگر باشد و یکی دیگران را بخیر  
 این صفات عالی را فقط دین می تواند بابد بعد برای تحصیل نیکی و سعادت تنها علم کافی نیست بلکه  
 دین باید علم را تقدیس و تکمیل نماید اگر چنین نباشد تمدن بشر بر روی ریگ باشد و استحکامی  
 ندارد و با ورزش یکین با مخالف یا یک نسیم شد خراب و ویران میگرداند و انچه الی آخره  
 ۳ - در سیر تجدید شرایع و ادیان در هر عصر و زمان در ذرات سوره  
 کتاب تفصیل الدین الیقین مطبوع است... چنانکه در این کتاب میفرماید (اعلموا ان  
 قول تعالی رک جهان و دوست بزرگ دانست در روز بسین و بدانانی در آن میکند هر روز را  
 رازی است و هرگز آوازی در دامن روز در زمانی و فرود از زمان دیگر هرگز از آن پیشند  
 سخن از امر روز نهید و بیدر میشود گیتی را در دای بکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی اندخته  
 مردمانیکه از باوه خوبینی سرشت شده اند بزرگ دانند از او باز داشته اند این است که خود  
 مردمان را گرفتار نمودند نه در میدانند نه در زمان می شناسند رت را اگر انگاشته اند و در  
 دشمن شمرده اند شنوند و از این ندانی را با بسیند و بگویند شاید آنا که در خوابند بیدار  
 اندهی و در لوج دیگر میفرماید صراطی

الگوهرین سید و مذهب اندا که مذمت شده و سبب تعدد و  
 سبب علت بعضا رنمایند این اصول و قوانین و راه های حکم مسیحا از مطمع و احدی ظاهر  
 مشرق و اعدای و این اختلافات نظرمصاح وقت و زمان و قرون و عصا بود و انچه  
 حضرت عبداللہ از مفاد صفا صفا میفرماید صراطی قول الوجل... شریعت  
 برد و قسم ستم یک قسم اصل اساس است روحانیات است یعنی تعلق بفضائل و معانی و افعال  
 روحانی دارد این تفسیر تبدیل میکند این قدس لائق است که جوهر شریعت آدم و شریعت  
 و شریعت بر هم و شریعت موسی و شریعت مسیح و شریعت محمد و شریعت حضرت علی و شریعت جمال  
 مبارک است و در دور جمع انبیا باقی و برقرار ابدان منوع میشود زیرا آن بصیقت و جانیت است  
 نه جمالیات ان ایان است عرفان است ایقان است عدالت است دیانت است مروت است  
 امانت است مجتهد است مواظبت در حال است رحم بر خصمیان است و فریاد بی غلظت  
 و انفاق بر بیچارگان و دستگیری افتادگان است پاک و ازادگی و انفاقگی است و علم بسیر  
 ثبات است این اخلاق روحانی است این احکام ابدان منوع میشود بلکه تا ابد آباد مری و برقرار است  
 این فضائل عالم انسانی در هر دوری ازاد و ارتجدید گردد زیرا در او و بر هر دور و شریعت  
 یعنی فضائل انسانی از میان میرود و صورتش باقی میماند مثلا در میان وجود و در او و بر هر دور  
 مقارن غلور عیسوی شریعتی لفظا از میان رفت صوتی بدون روح باقی ماند قدس لائق است  
 او میان رفت و سخن خارج قدس که عبارت از صوت شریعت است در دست آنها افتاد و همچنین  
 اصل شریعت حضرت مسیح که عظم فضائل عالم انسانی است از میان رفت و صورتش در دست  
 و در این مذهب و همچنین اساس شریعت حضرت محمد از میان رفت و صورتش در دست علی سوم نامه

آن را پس شکر تعظیم نمود که روحانی و فاضل عالم انسانی است غیر منسوخ و باقی و برتر از  
 دوز و در هر بنیسی تجدید میگردد با آدمی قسم ثانی از شریعتی است که تعلق به عالم حسانی است  
 مثل صلوات و عبادات و کسب و عتاق و محاکات معاملات و مجازات و قصاص  
 بر قتل و ضربت و سرقت و جروحات این قسم از شریعت که تعلق بحیوانات است در هر دوری از ادوات  
 انبیا تبدیل و تغییر میابد و منسوخ گردد زیرا در سیات معاملات و مجازات و احکام باقصا  
 زمان لابد از تغییر و تبدیل است و نیز در مفاد و مواضع **ص ۲۲** میفرماید  
**هو لدا لاجلی** احکام نیز بسبب تبدل و تغییر زمان تبدیل شود مثل گذر زمان موسی تقضی و مناسب  
 حال شریعت موسوی بود و چون در زمان حضرت مسیح آن حال تبدل و تغییر یافت قسمی که دیگر شریعت  
 موسوی مناسب موافق عالم انسانی نبود لهذا نسخ گردید چنانچه حضرت مسیح در سبت ربکست و طهارت  
 حرم فرمود و بعد از حضرت مسیح حواریون از بعد من جمله بطرس و پولس حیوانات محرمة تورات تکلیف  
 کردند ماهی لحم مخنوق و قرابین احصام و خون و همچنین با این احکام از بعد ابائی گذشتند  
 بعد بولس لحم مخنوق و ذبائح احصام و دم را نیز ملال نمود و تحریم ذنابا باقی گذاشت چنانکه بولس  
 آیه **۱۵۱** از فصل **۱۴** از سار خود باهل و بریه میگوید (من میدانم و مقدم بر مسیح که حج حرم حرم  
 نیست بلکه هر چیز نجس است بجهت آن کس که نجس میشود) و همچنین آیه **۱۵۱** از فصل **۱۴** از سار  
 بولس بطیوس مذکور (جمع اشیا بجهت پاکان پاک است و از برای ناپاک چیزی پاک نیست  
 زیرا آنان کل نجس حتی عقول و ضمائرشان) حال این تغییر و تبدل نسخ بجهت آن بود که هر چه  
 قبلاً بصورت موسی میشد بلکه حال و تقضی کلی تغییر و تبدل یافت لهذا آن احکام منسوخ گردید  
 در مواضع دیگر از آثار حکم موسی در خصوص سبیا موجود است و در کتابت جلد دوم ص **۲۲**

و غیره مراجعه فرماید و در لوح سینه جویا میفرماید **تولدا لاجلی** ... او بیان نموده از یوم  
 الی الان پای پی ظاهر شده و هر کجا آنچه باید باشد هر چه در شریعت خلق رانده نموده و نوزبت بخشیده  
 و تربیت کرده تا از اظلمت عالم طبیعت نجات یابند بنور انیت ملکوت رسیده و کلی هر دوری و هر  
 شریعتی که ظاهر شد در آن از قرون کافله سعادت عالم انسانی بود و شریعت بر شریعت بود و در هر دوری  
 و عصری چون قدیم شد بی اثر و نماند لهذا دوباره تجدید شد و این عالمی است که در آن تجدید و اصلاح  
 حضرت موسی بعوث شد و شریعتی گذاشت بنی اسرائیل بواسطه شریعت موسی از عمل نجات یافته  
 رسیده و از ذلت خلاص گشته عزت ابدیه یافتند و کلی بعد از آن آید آن احوال از غروب گردید  
 نوزبت نماند روز شب شد و چون تاریکی اشتداد یافت گو بساطع حضرت مسیح ظهور نمود و با  
 جهان روشن شد **مفصل** این است و این است که در عالم انسانی است و لکن تجدید لازم  
 در حق را چون نشانی روز بروز نشو و نما نماید و برگ و شکوفه کند و سوهه ترسبار آرد لکن بعد از آن  
 لکن گردد از شربا زمانه لهذا باغبان بحقیقت دانه همان شجر را گرفته در زمین پاک میکارند و باره  
 اول ظاهر میشود - **دقت** نمائید عالم بوجه هر چه تجدید لازم نظر بجام حسانی تا که آن تجدید و اصلاح  
 حالت تجدید از علو و فنون تجدید و شرفات کثافات تجدید یافته در اوقات تجدید یافته پس چگونه میشود  
 امر عظیم دینی که کافله ترقیات و فو العاده عالم انسانی است و بسبب حیاست بی و مروج ضامن انما  
 و نورانیت و وجهانی بی تجدید ماند این مخالف فضل و موهبت حضرت زردانی است - **کتاب**  
 و در ایانت عبارات از عقاید و رسوم نیست و ایانت عبارت از تعالیم الهی است که در عالم انسانی است  
 و بسبب تربیت افکار عالی و تحسین اخلاق و ترویج مبادی عزت ابدی عالم انسانی است - **انگلی**  
**ص ۲۲ تا ۲۳** - جلد سوم و کتابت - **۲۲**



چنانچه ملاحظه می نماید که در ظهور هر یک از مظاهر الهیه در عالم عقول و انکار و ادوار روح رقی عیبی حاصل  
 نشود و جلالت و درین مظهر الهی ملاحظه نماید که چه قدر ترقی در عالم عقول و انکار حاصل گردیده و حال برآ  
 اشراق است و تقرب ملاحظه شود که این فیوضات مجیه و این تعالیم الهیه این جهان تاریک را روشن  
 نماید و این قائم نگین ابیشت برین فرماید استغنی و در جمعیت اشخاص اندک نیز مؤثر باشد  
 قوله الاهی مظهر الهی اولی سلین نه و چون خفیت هستند چون عالم تاریک و ظلمانی گردد و خفیت  
 پیدا شود خدا یک نفر الهی را میفرستد که خفیت خود را در دور و شب که تاریک بود و جل و نادانی  
 احاطه نموده نفوس در بر تو خوش بود و حضرت موسی معلم الهی بود تعلیم آیات بانی کرد ملت  
 اسرائیل را تربیت نمود از جل و ذلت نجات او بخشی در جوانی عزت رسانید در علوم و فنون احکام  
 و در تیره تاریک برای آنان میبازد خزانه عالم انانی میبازد انانی که در بعد کم کم آن تاریکی  
 محوش و حوی و حوی شیطانی غلبه نمود و ظلمت احاطه کرد دوباره صورت سعادت بلند شد  
 حقیقت و خفیت نجات روح القدس میدار و رخت برید انوار هدایت عالم در روشن کرد عالم یک  
 لباس جدیدی پوشید خلق جدید گردید و مدت بشرا هم شد این عالم محبت برین گردید  
 قبایل مختلفه و شعوب قومه متحد شدند بعد از مدتی مردم این فریض الهی را فراموش کردند این  
 مضایح بانی از صورت قلوب محوشه قائم حقیقی ماند ظلمت خفیت و نادانی احاطه نمود خال  
 حضرت یسها و الله رک و آن ماس اصلی را تجدید کرد آن تعالیم الهی زمان بسج را و آن مضایح  
 عالم انانی را دوباره ظاهر کرد تشنگی زاسیراب نمود و فاعلان را خوشیار و مردمان را محرم بشمار نمود  
 و در عالم انانی را اعلام مساوات برقرار شد و پس با همی باید بجان دل بکشید در زمین بسج  
 شرح زندگی کنید تا اتحاد کلی حاصل شود مقتضات باطله مانده و جمیع متحد گردند (مضایح علی بن ابی طالب)

ایشان

اینک شرح حال مظاهر همه مذکور یعنی از اصول و ذوق شریعت یک پیر از بحول الهی که الهی  
 - شاع اول حضرت ابراهیم -  
 - در کتاب پنج حضرت ابراهیم چنین مستطو است - قوله -

عبرانیان قبیله ای بودند از قبایل کلدیه و بطور بدوی زندگی میکردند چندین هزار سال قبل از این  
 حضرت ابراهیم که از بزرگان این طایفه بود جماعتی از کسان و بستگان خود را برداشته کفایت  
 مهاجرت نمود -

کفایت کرد آن خطین که میگویند قسمت جنوبی مملکت سوریه است و آن مملکتی است خوش  
 و هواد پر نعمت و در کنار دریای سم واقع است از خصایص فلسطین نمراد کن و در ایام مجربیت  
 حضرت ابراهیم و پسر او اسمعیل و اسحق اسمعیل بر بستان رفت و قوم عربی اول او شدند  
 اسحق در کفایت ماند پسر او حضرت یعقوب لقب بر اسرائیل بود و چون بسیاری از عبریه اولاد  
 هستند ایشان را بنی اسرائیل و اسرائیلی نیز میگویند -

یعقوب دوازده پسر داشت که یکی از ایشان حضرت یوسف است و در بستان او بار بار درش که باعث  
 رفعت او بصر شد معروف و در تورات قرآن مجید مسطور است حضرت یوسف در مصر مقام عالی  
 و بواسطه اوستی اسرائیل بصر رفت و مدتی آنجا بختی گذراندند اما کم مصر بجا و فراغند ایشان  
 بنای برفقاری گذراندند چنانکه مجوس شدند از مصر خارج شوند - استغنی -

در کتاب ابراهیم علیه السلام چنین مستطو است قوله -

(هر چه ۳ تا ۳ جز اول بعد اول) ابراهیم نامبرده کرد تورات است در قرآن  
 سوره انفاس که نام پدرش آذر گفته ولی بر حسب ظاهر اینک با یلعازر مستخدم او شتق شده

از مباحث و درین مظهر الهی ملاحظه نماید که چه قدر ترقی در عالم عقول و انکار حاصل گردیده و حال برآ اشراق است و تقرب ملاحظه شود که این فیوضات مجیه و این تعالیم الهیه این جهان تاریک را روشن نماید و این قائم نگین ابیشت برین فرماید استغنی و در جمعیت اشخاص اندک نیز مؤثر باشد قوله الاهی مظهر الهی اولی سلین نه و چون خفیت هستند چون عالم تاریک و ظلمانی گردد و خفیت پیدا شود خدا یک نفر الهی را میفرستد که خفیت خود را در دور و شب که تاریک بود و جل و نادانی احاطه نموده نفوس در بر تو خوش بود و حضرت موسی معلم الهی بود تعلیم آیات بانی کرد ملت اسرائیل را تربیت نمود از جل و ذلت نجات او بخشی در جوانی عزت رسانید در علوم و فنون احکام و در تیره تاریک برای آنان میبازد خزانه عالم انانی میبازد انانی که در بعد کم کم آن تاریکی محوش و حوی و حوی شیطانی غلبه نمود و ظلمت احاطه کرد دوباره صورت سعادت بلند شد حقیقت و خفیت نجات روح القدس میدار و رخت برید انوار هدایت عالم در روشن کرد عالم یک لباس جدیدی پوشید خلق جدید گردید و مدت بشرا هم شد این عالم محبت برین گردید قبایل مختلفه و شعوب قومه متحد شدند بعد از مدتی مردم این فریض الهی را فراموش کردند این مضایح بانی از صورت قلوب محوشه قائم حقیقی ماند ظلمت خفیت و نادانی احاطه نمود خال حضرت یسها و الله رک و آن ماس اصلی را تجدید کرد آن تعالیم الهی زمان بسج را و آن مضایح عالم انانی را دوباره ظاهر کرد تشنگی زاسیراب نمود و فاعلان را خوشیار و مردمان را محرم بشمار نمود و در عالم انانی را اعلام مساوات برقرار شد و پس با همی باید بجان دل بکشید در زمین بسج شرح زندگی کنید تا اتحاد کلی حاصل شود مقتضات باطله مانده و جمیع متحد گردند (مضایح علی بن ابی طالب)

ملاحظه شود) و نامهای پدران ابراهیم آنطور که در کتاب تورات آمده از این قرار است: نادوچ  
پیرماحور پیرماروغ پیرارخون پیرغالخ پیرعازر پیرشاخ پیرقتسیان پیرارغشد پیرسام پیرفوج  
(مقتضی الانبیا شعبی ص ۳۳۳) (این شرح اص ۳۳۳) و این بیت کلاما با آنچه در باب ۱۱  
بطور اول و کتاب تورات باب ۱۲ آیه ۱۲ آمده مطابقت میکند و ظاهر اقدینان در این  
موافق روایت است آیه ۱۲ از سفر تون اصاف شد است ابواها ص ۳۳۳ بعد از طوفان  
۳۳۳ سال بعد از خفت عالم بدینا آمده (مقتضی الانبیا شعبی) و با متنازع توراتی که در  
باب ۱۳ سنا و باب ۱۴ از سفر پیدایش ذکر شده است معلوم میشود که ابراهیم  
۱۹۱۱ سال بعد از نوح و یا ۱۹۱۱ سال پس از خفت عالم بدینا آمده است و خیلی زود شروع ابراهیم  
ناموریت خود کرد از جانب خداوند داشت کرده و جنگ مقدس ابراهیم نزد اعلان کرد و ظاهر  
مادرش غوشا بمجرب شده که او بفارغی پناه برد و در آنجا بود که ابراهیم برای اولین بار قرون  
شاهد کرد (مقتضی الانبیا شعبی ص ۳۳۳) و شرحی ص ۳۳۳ بیضوی ص ۳۳۳  
این شرح اص ۳۳۳: قوت نادره کواص ص ۳۳۳ مقدس ص ۳۳۳ - بابا ابراهیم  
این بیمن دلالت علی این فصل (۱۱) و آنچه بجای پریشان و حوالان نمرود را و دار کرده بود  
که زنجاری استن را خفتش کرده و تحت نظر دارد و کودکان آنها را بکشد و نامورین و نامورین  
پیش از آنکه ابراهیم متولد شود خفتش کرده ولی چون سمیت رست و دست بردن جنین  
چپ پناه برد و چون چپ دست بردن جنین نبوی رست آمد - بنا بر این بدان که نتیجه از جنین  
خوبتر از نمرود است (ص ۳۳۳) و قصه را در سفر هایشان در فصل نوح باز

نامور شدن تاریخ بکشتن پسر خود ابراهیم ذکر شده بستم خود را بجای و کشته است اول  
آن در روایات اسلامی کلاما دیده میشود و در حجب گفته (کتابت و «نگاره خایمرا فصل ۳۳۳»)   
ابراهیم از کودکی از سوی تجارب خود بشناسانی خداوند پی برده و قرآن نیز بیان شده که است  
(سوره انعام آیه ۷۵ بر ۷۹) و چون از معازیر بیرون آمده متوجه خانه پدر شد شب در بستن  
دید گفت این خدای من است ولی چون غروب کرد گفت من غروب کنندگان او است  
و چون راه را دید که در اوست گفت این است خدای من ولی چون غروب کرد گفت اگر بودگار  
مرا رحمانی نکند از جمله گرانان خودم بود و چون آفتاب در حال طلوع دید گفت این است خدای  
چنان بزرگتر است ولی چون غروب کرد گفت ای گروه مردم من تا آنچه شما آراش میکنید خداوند  
قرار داده بدینرا هستم من آن کسی که آسمانها زمین را آفرید روی آورده و شمال شدیم  
شرکین بخداستیم و همین قصه ما را در کتاب عبرانی موسوم به «مقتضی الانبیا شعبی»  
از ص ۳۳۳ (ص ۳۳۳) در (سفر هایشان) فصل نوح شامه بچشم ما زینا قصه  
مخفف کرد (شعبی ص ۳۳۳) (ص ۳۳۳) آیه و جنگ ابراهیم را از شرح  
میوهده و خدا و این و خود را در بیات عبرانی اهمیت یافته

ص ۳۳۳ - ۳۳۳ -  
سفر هایشان فصل نوح از سفر ایاهو - زوطا فصل ۳۳۳ ایلمار از معلم فصول فصل ۳۳۳ این  
سرگذشت را که از قرآن مجید (سوره انبیا آیه ۵۹ بر ۶۷) و سفر تون کبیر (فصل ۳۳۳) اخذ  
ذکر میکنیم که میگوید - عوالم شهر روزی برای تقدیم کردن قربانیا بخدایان خود از شهر فارغ  
شدند و ابراهیم بجهان بیاری در شهر ماند و پس از رفتن آنها تبری برداشته بر پستگاه خدایان





بصورتی که ایشان خوانند از روضه را علی تقدیر ما از روضه و عربی  
بسیار بکنند چون در کلام بر او لیسلی باشد نحو قوله تعالی  
یوسف اعرض عن هذا زجاج گفت خدای نیت بر این عمل نب  
که پدر این همیم را تاریخ نام بود محمد بن اسحق و کلبی و قحاک  
گفتند نام پدر این همیم تاریخ بود و او دو نام داشت چون یعقوب  
و اسرائیل که هر دو نام یعقوب بود و او از کوفتی کرده ای از سواد  
کوفه است بود و مثل بن حیان گفت لقب پدر ابراهیم  
از ر بود - سلیمان بن الشیمی گفت این اسم دم  
و عیب بود و معنی این در کلام ایشان کز بود -

و گفتارند معنی او پیری خرف بود -  
و گفتارند معنی او مخطلی بود -

نزهت جاج گفت بر این اقوال گرفت اختصار قرأت رضع باید  
و سعید بن المسیب و عجمان و عجمان گفتند از د  
نام صنم بود و در کلام تقدیر و با جری هست  
و تقدیرات است که  
اذ قال ابرهیم لایه اذ استخدا صنما لله  
و سوا من قول جز نصب شاید -

داصحاب

و اصحاب ما دور وایت گویند یکی اگر از روضه نام  
جدش بود من قبل امه و وایت دیگر نام عفتش بود  
بر این مورد و در لغت شایع و جاری است که عرب  
جد را از قبل ما دور و عمر را پدر خوانند و این را بول  
آن گفتند که در سنت شده است که پدران پیغمبران  
عليهم السلام تا با دم همه مؤمنان بودند از وسیل عقله  
فزان اما دلیل عقلی آن است که معلوم است که این معنی  
مفسر باشد در خویشان از جانب دعوتشان و قبول  
قول و امتثال امرشان و هر گه که  
ایشان دعوت کنند کافران تا به اسلام  
و گنیز برایشان عیب کنند کافران نگویند که این  
عیب در شما و شب شما و پدران شما حاصل است  
و دیگر آنکه خدای تعالی مشرکان را نجس خواند و  
آنکه او را بپاک کردن پلیدان فرستاده باشد  
نباید که او را بپاک نداده بود -

فانما اتزان في قوله تعالی  
و نقلتک في التاجدین

بریل

برسبیل منت و تقوا و نعت بر او گفت من ترا در پشت ساجدان میگردانم اگر ساجدان صفا باشند  
 این منت و نعمت نباشد بل منقص باشد و اگر آنکه اطلاق ساجدان از او جز سجده خدای تعالی نباشد  
 الا تری ان لا یجوز ان لا یكون الساجدین و قوله تعالی ان تجدنی فذکعبی مع الذکعبین  
 دلیل دیگر بر این جماع طاعتهاست و اجماع محبت است لکن المعصومینم و آنچه وجه محبت است  
 خود دخول معصوم است در ایشان چنانکه بیانش در کتب اصول فقه مشروع است و اگر اخبار متواتر که  
 از رسول م که او گفت تفلنبی الله من صلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات لریب  
 بدین اخبار اهل بیت خدای تعالی میسرگرداند از جمله پاکان در ارحام پاکان مراد من سبک  
 بر من جاهلیت اگر در میان ایشان کافر بودی او را طاهر و صف نشستی کردن که کافران محسن  
 باشند طاهر نباشند و اخبار در این معنی بسیار است و او که در این معنی که گفتیم کفایت است  
 قوله اذ قال اذ طرف زمان ماضی است و حاصل در او فعلی مقدر و القدر اذ که اذ قال  
 این صمیم لایباید و یا و کن محمی چون گفت بر همین پدرش مابسی عشق حدیثش از قبل او در که آرز  
 نام او بود یا پدرش بر حقیقت تاریخ نام او لقب بود و این اقوال مختلف که از حضرتان حکایت کردیم  
 دلیل بر صحت مذهب میکند و موافقت علی سلف و در این باب انصافی صریح است  
 چنانچه از قبل گفته شد ابراهیمی را و پدر بود اسحق و اسمعیل در تورات ذکر قربانی اسحق از زرع  
 اسلام دورای مختلف موجود است برخی اسحق را فرج و هشد و بعضی اسمعیل را فرج گویند اما در خود  
 قرآن مجید اسم آن پدر که فرج بود ذکر نشده است و فقط در استان آن مذکور گردیده ابو القاسم  
 در حدیث مشتم تفسیر خویش در ذیل یاد مبارکه روای بر همین که در سوره الصافات نازل شد

قوله

قوله تعالی فلما بلغ معه السعی قال یا بنی انی ارى فی المنام انی اذبحک فاحذر  
 لما ذاک و علی الخ چنین میگوید قوله فلما بلغ معه السعی چون برسد پدر آن فرزندی  
 که او خواست سبی در معنی سبی خلاف کرد و عبد الله عباس گفت مراد آن است که چون پدر با او  
 سبی بان کوه رسید که ایشان را فرمود بنج عذبان کوه مجاهدت بلغ معه السعی یعنی  
 رسید که باید برابر رفتی و بتا حتی هفتاد روز گفتند در این وقت او سیزده سال بود این زید  
 گفت مراد سبی عبادت است یعنی چون با بنجار رسید که باید عبادت می توانست کردن حسن تصویر  
 گفت و معانی الخ مراد سبی صفا و مروه است یعنی بد آنجا رسید که باید بر سج تو است کردن  
 قال یا بنی ابرهیم گفت پدر ای پسر من انی ارى فی المنام انی اذبحک و نحو  
 میبینم که ترا میکشتمی - مفسر آن گفتند ابرهیم علیه السلام ترویج در خواب دید که قاشی  
 او را گفت یا ابراهیمی خدای تعالی ترا میفرماید که این پسر کمش او آن روز فرخاست و عمره زود فکر  
 کرد و در دیت کار بست و در آن خواب ندید میگردان آن امری است از خدای تعالی یا در صورت  
 از شیطان آن روز را ترویج نام کرد و در آن دید که ابرهیم فیه فی صفا چه چون شب دیگر بود دیگر  
 باره در خواب دید همچنانکه شب اول دیده بود بشناخت و بدوست آن روز را عرف نام کرد و بعد از  
 صحیح است همان چون بعین بدست با پسر گفت و گفت فانظر فاذا انزعجت بکرة فکرمه ذی مسبی  
 در صحت خواب من علی اسلام خلاف کردند و اگر فرج که بود از فرزندان ابرهیم از صحابه عبدالله بن  
 و عمر خطاب عباس و عبد المطلب در یک روایت از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله  
 علیه و آله و از تابعین ایشان کعب الاحبار و یحیی بن جابر و غیره و گفته اند که در آن ای بزرگ عطا  
 و حافل و عبد الرحمن بن سابط و زهری و سدی و یک روایت از عبد الله بن عباس آن است که فرج گفت

بود



۳۰  
صل قلب بود و اسلام آورد دوست و او را یاقی هست از او بر سیم کسی فرستاد و او را حاضر کرد  
سید کند و او را چنان کرد که کتاب الهی بر دست گوید تا خود فرج نیست او گفت رشتان است  
که فرج اسمعیل بود و لیکن بنو اسرائیل در عهد ان شارا که عید بر این حد کردند گفتند فرج اسحق بود  
و از جمله او که یکی دیگر آن است که محراب تواریخ گفتند که فرج اسحق است در دست فرزندان اسمعیل بود  
و فرزندان اسحق که در میان بودند با ایشان در این مزاجت کردند و این خوی نکرند با اینک ایشان  
بیشتر و غالب تر بودند و اضعیف گفت ای سلیمان چه عقل کار خدای اسحق کی بکر بود بکر اسمعیل بود  
و اسحق شام بود و فرج و مخر مکر و اسمعیل بود که با پدر بنای کعبه کرد چنانکه خدای تعالی گفت یا ذی  
الذریعه این هم القواعد من البیت استقبلوا القاسم حبیبی گفت از خود منتر شنیدم که او گفت  
از ابو محمد موت شنیدم که او گفت ابو سعید ضریر را پرسیدند که فرج کی بود او گفت شعرا  
قال الذیج هدیك المعطیل نطق الکتاب هذا الذی نزل شرف به حق الاله نبیا  
یا ما فی القنیر و التاویل ان کتابنا من انکرامه فلا شکر له شرف الاله فله حصه الفضل  
اقاصه فرج بر ختاق آیات در آنکه فرج کدام بود آن است که چون خدای تعالی ابراهیم را  
فرزند داد که بدخا خسته بود چون شروع شد و جانید و با بخار رسید که خدای تعالی گفت  
قلنا بلغ معك السعی حیث ابراهیم را و افتاد و ابراهیم او را بغایت دست است خدای تعالی خوا  
تا امتحان کند و در ابراهیم را تسلیم فرزند و فرزند به تسلیم جان در خواب ابراهیم نمود که این فرزند  
قریان کن چنانکه گفت ای ادری فی المنام آتی ذی جک چون این معنی یک دو شب خواب  
دیدید که گفت یا نبی من در خواب جان دیدم که ترسیدم فانتظر ما ذی ادری نگر تا چه برای نبی  
صل شدت گفتند چون ابراهیم گفت ای ادری فی المنام آتی ذی جک پیرو گفت با پدر  
تو دعوی

تو دعوی دوستی او یعنی اگر جنبی لاجرم باین تا زیادت ادب کند تو را می چون هر چه  
ومن ترا پس چون هر سیری اگر جان داشتی از عرش تا تری خود در فرمان تو قربان کردی  
بی نظری مرا گوئی فانتظر ما ذی ادری ای از همه پدران بهتر و برتر من ترا از همه فرزندان فرو  
و کتر این جواب تو امری است از خدای اکبر در این باب مرا نیست هیچ وقت و نظر افضل نما  
تو شرف فرزندان بداد و دل بجا و گفت ای پدر آنچه ترا فرموده اند باید کردن که نشاء الله  
از جمله اخبار ان بابی است که گفت ابراهیم ما بعد رسیدن حدیث با سید گفت ز خانه او  
گفت بر خیز و رستن بر آرتا بریم تا پاره هیزم کنیم و گفتند گفت خیز بر پاره و پاره برای خدای قرمانی  
کنیم کار دی بردار و رستی او کار و رستن بر گرفت چون بجهت رسید بر گفت پدر را قربانت گما  
گفت یا نبی ای ادری فی المنام آتی ذی جک فانتظر ما ذی ادری محمد بن اسحق بن یسار گفت  
ابراهیم شام بود و اسمعیل با جرم بکر وقت که ابراهیم خواستی تا اسمعیل بنید جبریل آمدی و براتی  
آوردی که ابراهیم بر شستی بداد بر فنی از شام بکر قیلو که کردی و غار دیگر شام آمدی این وقت  
این خواب دید جادت بر شست و بگرد و اسمعیل را بدید و او را یافت شروع شد و بجای آن رسید که او  
امید داشت از آنکه قیام کند ببارت خانه خدای و اقامت ارکان حج و عظیم حرمت او را گفت سپرد  
کار دی و رستی بردار که بیان این کوه ماد و روم باشد که پاره هیزم جمع کنیم اسمعیل کار و رستن برداشت  
چون بجهت رسید ابراهیم خواب اسمعیل گفت اسمعیل گفت عزانه و کاره اگر گفت پدر این کن  
دست پای من استوار بیند و صفت اب حکم تا فرمان خدای تعالی بوجبی بجای آری جماعه زمین کن  
تا پاره از خون من بر تو نشود که ترا باید از شستن و تا ما دم بیدر بخوردل شود و این پراهن خود  
من پوش مادر بوی تو جان بدعم و برین آسان آید و کار در گلوی من سبک بران تا مرگ بر من آسان  
شود

شود که شدت مرگ سخت است و اگر توانی کردن یک شب در این صحرا تو هفت کنی و یا پیش  
 مادرم مرو تا باشد که مرا فراموش کند که هر چه بد روزی گذشت کن گشت و چون باز روی مادرم  
 روی او را از من سلام کنی و این پیغام بر او بری تا بیاید کار من میدارد - ابو ابراهیم گفت  
 همچنین کنم آنکه گفت یا یحیی نیمی العون انت علی آخر الله نیک یاری تو مرا بفرمای خدای تعالی  
 آنکه ابو ابراهیم را انجیل را بخواند روی او بر زمین نهاد و کار بر آورد تا بر خلق او براند از پس  
 پیشش آواز آمد که یا ابراهیم قد صدقت لوقیاسی گفت خدای تعالی صفه از من بر حق  
 او زود تا کار دگر کند چند آنکه ابراهیم کار دیساید هیچ غیر در از سخنان کار دزدت میکند و دیگر  
 رویت آمد که اسمعیل را بروی بکند و کار بر خدای او نهاد چند آنکه تری کار دزدت تا بر او مال کار  
 بر میگردد او از آن تعب فرماید نماز کند و صدقش را در میان حق تعالی -  
 این بودی خلاصه قوال مفسرین و مومنین در باره فرج عیسی الدین تحریریه در کتاب ضمیمه الحکم خود  
 که عنوانه فیضی شری مستوفی بر آن نگاشته در ذیل عنوان (فصل اختلافی) بعد از آنکه  
 فرج معرفی کرده است و حقیقت حال است که در الواح مبارکه الهیه نازل گردیده از جمله حق است که  
 از قلم مبارک جمال مقدم علی عالم در جواب سوالات حکیم خیم نازل گردیده قول تعالی ذکر نموده از  
 در کتب قبل فرج است حضرت اسحق بوده و در فرقان با هم حضرت اسمعیل... ما سئل حق لاریت  
 فیه و لکن باید جمیع نفوس ناظر بکلمه شرف ادا حق بیان و بنامیه باشند... تا خطه نماید ایوم جمیع  
 که از قبل بوده اند تصدیق فرج الهی حضرت اسحق را نموده اند و همچنین آیت فرقان تصدیق نموده اند  
 این مقام از برای حضرت اسمعیل جمع آنکه صاحب بر صاحب است یعنی دو صفت که در جفا  
 فرج واقع نشود و اتفاق کل حیوانی فرج شد حال فکر نماید که سبب چیست و هفت چه غنی که بفرمایگان  
 دست

دست زنده و فرج نشد و بگفت فرج اللسی مجمع و بطراز قول نازل گشت و یکی نیست که سبب  
 الهیه این مقام نازل شد و با این صفت عظمی شرف آنکه پس در ظهور و بروز و اثبات و تحقیق  
 و اثبات و مقامات جمیع منوط و معنی بکلمه الهیه است... و از آنچه ذکر شد محقق و ثابت که مقام فرج  
 الهی از برای حضرت اسحق مطابق آنچه در کتب قبل است بقول حضرت ابراهیم عم شد و همان کلمه در  
 فرقان از مطلع آیات الهی و شرق دمی ربانی در باره حضرت اسمعیل ظاهر و باهر و با نام است  
 باید تفکر در نفس حق نماید بعد از اثبات آنچه بفرماید محبوب بقول است و بر خدای نیست که در دیم گوید  
 چه نوعی در کلمات طهر که نسیاق علی شاه نازل و در جمله دوم مکانیب صراط مستقیم قول  
 محض از فرج و قربانی در کور حضرت خلیل مقام خدا بود نه مراد قصباتی و خونریزی این سخن خدا است  
 خدا معانی مجید و مبارک از جمله ذرات نفس خود و در حق درین معنی اطلاق نماید که از جمله محبت نماید و در هر  
 شون فی الحقیقه آن را بخواند ای آن گروه زیرا اگر دانه حب ظاهر مستحاشی نشود آن تهر و آن شاخ و آن  
 شرد آن ورق و آن شکوفه در جز وجود و تحقق نیاید و از جمله معنی سرفدا این است که نقطه حقیقت  
 جمیع شئون آثار و احکام و افعال در مظاهر کلی و جزئی ظاهر و مشهود و عیان گردد یعنی شئون  
 شفیق و اشارات و شونده و قلوب مستشرقی از انوار او و دین سرفدا بحسب مراتب شری  
 از حقائق مقدسه و کینونات علویه و مظاهر شرافیه مشهوده واضح گردد کل فرج هستند و کل  
 سبیل الهی در کل بقرایگان عشق مشاهدند لهذا اسحق و اسمعیل هر دو و جمیع بکلمه جمیعندگان الهی  
 این مقامی از مقامات است که از لوازم نجوم توحید است و از این گذشته در مقام توحید اسمعیل  
 اسحق حکم یک وجود دارند عنوان حرکت بردیگری جائز است و آثار و تورات ذکر اسحق است همچنین  
 در احادیث حضرت رسول نیز ذکر اسحق هست و ذکر اسمعیل هر دو و این جمله ذکر اسمعیل انموده بحسب  
 مصلوح

اصطلاح قدم چون در حسن و اخواه اهل فرقان ذکر اسمی است لهذا این مناسبت در ضمن بیان  
 اجبای الهی راهرین که با اسمی موسومند باین مقام اعز اهل دلالت کرد و غلبه کلمه الجبر انشا علی  
 یهو بیان با عقیده چنان است که حضرت برهم دارای شریعتی حکامی نموده اند با آنکه در بعضی  
 قورات اشاراتی از خود و احکام است که قبل از ظهور حضرت موسی معمول بوده و ما چار برستور  
 بوده در چون در میان ولاد ابرهم موسوم بوده است از جمله احکام شریعتی آن بزرگوار بوده است  
 مثلا در فصل بیستم هشتم بر شیت که سفر کونین است میبایم که چون بجهت گفتند عروس تو تا  
 زنا کرده و از زنا استن شده بجهت وی رسیدن آید تا سوخته شود (آیه ۲۱) اگر زنا  
 نبود تا ما هرگز حکوم سوخته شدن بگردید و پیروز سفر کونین فصل ۳۳ مسطور است که یعقوب حکام  
 طب اجرت در خوبت اجازه رفتن بوطن خود از لابان پدر زن خویش چنین بگوید آیه ۳۳  
 امروز در قاضی گلگه تو گردش میکنم و مریش پیله و ابلق و مریش سیاه را از میان گوشتدان جدا  
 میسازد از زنده ایارم و آن اجرت من خواهد بود ۳۳ و در آینه عدالت من بر من شهادت خوا  
 داد و تیکه بایی تا اجرت من پیش خود بینی آنچه از زنده پیله ابلق و آنچه از گوشتدان سیاه باشد  
 نزد من بزدی شمرده شود - از این گفتار من که وحیت سرت و دزدی بخوبی دروغ میشود -  
 و نیز در فصل ۳۳ از همین سفر در تیکه لابان یعقوب اعیب میکند و او میرسد و در هم بزدی کرد  
 چنین بگوید ۳۳ و لکن خدایان مرا چو از دزدی یعقوب در جواب بگوید ۳۳ اما زنده هر که خدا  
 بپای او زنده ماند - و چون در فصل زوجه یعقوب خدایان لابان پدر خود را دزدید بود از سر  
 روانی در عیبی که پدرش برای مستجوی خدایان تقیست و تبسسا تا شیه یعقوب پر دخت خدایان  
 در زیر جفا شتر چنان کرده و خود زوی آن شست و پدر گشت چون حادثه زنان بر من است اتفاقا  
 در حضور

در حضور تو معذرت بخوام آیه ۳۳ - ع اگر سرت و دزدی مذموم بود یعقوب سرت  
 مردن قرار میداد و زرجیل از سرت خدایان پدرش تخاشی داشت و در فصل ۳۳ از کونین  
 شده که چون برهم در نزد ابی ملک ساره را خواهر خود خواند و او را زوجه خود معرفی نکرد ابی ملک  
 پس از دیدن رویا و معرفت درباره ابرهم وی را سرزنش کرد که چرا حقیقت را مستور داشتی و ساره  
 خواهر خود خواندی و کارهای ناگرددنی کردی (آیه ۳۳) ابرهم هم برای رفع نیت کذب  
 دروغ از خود بایی ملک بگوید فی الواقع نیز او خواهر من است و تخریدم تا ندانم تخرادم آیه ۳۳  
 و از این استان مذموبت کذب دروغ بخوبی واضح است اما منع است پرستی و دعوت پرستش  
 خدا که سرتا سر بر شیت عوازا آن است و محتاج با شهادت مکان معلومی نیست -  
 و در قرآن مجید نیز شریعت ابرهم تصریح شده از جمله در سوره النبی فرمایند قوله تعالی  
 وَمَنْ أَحْسَنُ مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ  
 اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَرَوَاهُ سُورَةُ الْبُحُورِ أَيْزِيدُ قَوْلَهُ تَعَالَى شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى  
 بِهِ نُوحًا وَالَّذِينَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقْبِلُوا  
 عَلَى الدِّينِ وَلَا تَتَّبِعُوا فِيهِ... الخ - جلال قدر جلال الدار در کتاب سبک ابراهیم  
 قوله تعالی و بعد جلال خلیل گفتن خدایان خود علم هدی مرتفع شد و اهل ارض را بنور حق دعوت  
 فرموده هر چه مبالغه در ضیعت فرمود و خبر خدایان نیاد و در غیر ضیعت حاصل نمیشد الا اللهم  
 انقطعوا بیکلامه الى الله و عرجوا بجناب احي الايقان الى مقام جلاله الله عن الازد  
 من قوعا و تفصيل آنحضرت مشهور است که چه مقدار اعداد را حاضر نمود تا آنکه از حد و عرض افزون  
 شد و بعد از حکایت آن شرح الهی را از بطلان فخر نمود چنانچه در رساله کتب مذکور است ای  
 حضرت



حکایت عبد الباقی شاکه در کتاب مستطاب فاضلات میفرماید قولاً الاصل حضرت  
 ابراهیم سوارند این قوم و نوید این قوم از جمله حضرت ابراهیم بود و زبان بر این آنکه حضرت  
 در بین آخرین از یک خاندان غافل از کدایت لیه تولد یافت و مخالفت با ملت و دولت خویش  
 حتی خاندان خود کرد و جمیع الهه ایشان را در نوز و فرود او جدا افتاد و یک قوم قوی فرمود و این  
 مخالفت و مقاومت سبب آنکه نه مثل این است که کسی ایوم نزد مل مسیحیه که شک بتوات و محبت  
 بسند حضرت مسیح دارد کند و یاد کرده با کسی حضرت مسیح را استغفر الله و شناسم گوید مقاومت  
 جمیع ملت کند و در نهایت اقدار حرکت نماید و آنان یک که نه شتند بلکه با هم مقصد معتقد بودند  
 و در حق آنان تخریب قتل می نمودند پس کل بر حضرت ابراهیم قیام کردند کسی با او موافقت کرد و گرا دادند  
 لوط و یکی دو نفر دیگر از اصفا را بکند نهایت مظلومیت حضرت ابراهیم از شدت تعرض اعدا از وطن  
 خارج شدند و بی اطمینان حضرت ابراهیم را اخرج کردند تا قلع و قمع کرده و اثری از او باقی نماند حضرت  
 ابراهیم این صعوبات که ارض مقدس است آمد و مقصد این ستاین هجرت را اعدای حضرت ابراهیم  
 و اضمحلال شدند و در فی الحقیقت اگر شخص از وطن اوف شروانم و از حقوق ممنوع و از حرمت مظلوم گرد  
 و گویا و شاه باشد خود خود در حق حضرت ابراهیم قدم نبوت بنوم خارج از اعدا و استقامت فرمود و خدا  
 این غربت در عنت ابدیه کرد تا تاسیس صد غیبت نمود زیرا جمیع بشر عده او آنان بودند این هجرت  
 سبب شد که سلاله ابراهیم ترقی نمود این هجرت سبب شد که ارض مقدس بسا ابراهیم داده شد  
 این هجرت سبب شد که تعالیم ابراهیم منت گشت این هجرت سبب شد که از سلاله ابراهیم بیعتی پیدا  
 و بعضی انگار گشت که عزیز مهر شد این هجرت سبب شد که از سلاله ابراهیم صلح خرمی مانی ظاهر گشت این هجرت  
 سبب شد که مشایخ حضرت مسیحی از سلاله ابراهیم ظاهر گشت این هجرت سبب شد که با جری پیدا شد و از او میلی  
 تولد

۳۷  
 تولد یافت و از سلاله او حضرت محمدی پیدا شد این هجرت سبب شد که از سلاله ابراهیم حضرت علی ظاهر  
 شد این هجرت سبب شد که انبیای بی اسرائیل از ابراهیم ظاهر شدند و همچنین تا ابد الا با برود  
 این هجرت سبب شد که جمیع اردو با در ظل آن اسرائیل در آمدند و اکثر سیانی در این سایه وارد شدند بسین  
 چه قدر است که شخص مجامیری همچنین جائزانی تاسیس کرد و همچنین ملی تاسیس نمود و همچنین تعالیمی ترویج  
 فرمود حال کسی می تواند بگوید یا بنامه تصادفی است؟ پس اضافه بداد این شخص مرتبی بود یا نبود  
 و قدری وقت بگذرد که هجرت ابراهیمی از ارض حبه بورد بود و تا بخش این است ایا هجرت علی است  
 از ظهر آن بگذرد و از آنجا به اهل اصول و از آنجا بر وسیله و از آنجا با ارض مقدس حبه پایا  
 خواهد داشت پس بنوعی که حضرت ابراهیم چیز مرتبی ما هجرتی بوده است استماع

۱۲ حضرت موسی کلین

در کتاب مستطاب فاضلات میفرماید قولاً الاصل صاحب مصر حضرت موسی  
 ایا حضرت موسی مدت دید در صحرا چوپانی میکرد و بظاهر شخصی بود که در خاندان ظلم پروردگار بود  
 و بنی اس مشورت نقل گشته و چوپان شده و در نزد دولت وقت فرعون بی نهایت مغبوض و مغبوض  
 همچنین شخصی یک مدت علیه را از قید اسارت خلاص کرد و اوقع نمود و از صبر بر او آورد و با فرعون  
 رساند و آن ملت در نهایت ذلت بودند نهایت عزت رسیدند و سیر بودند آزاد گشتند جا حلتی قوام  
 بودند عالمترین قوم شدند از تاسیانش بد بر رسیدند که بنی جمیع علی منخرند شخصیت ان باهتقی رسید  
 کار بجائی کشید که ارم مجاوره اگر میخواستند کسی دستایش کنند میکنند یقیناً این امر سلطنت است  
 شریعت قانونی کرد که ملت اسرائیل را احیاناً نمود و نهایت در جرم ذلت در آن حضرت رسیدند و کار بجائی  
 که حکای یونان میآید و از فضلی اسرائیل تحویل کالات می نمودند مثل سطرط که بر سر او آمد و تسلیم  
 و حدیث



و اینست بجای رسول را بعد از حیات از بنی اسرائیل گرفت و یونان مر جعت نمود و تا مسیح این  
 قیام را کرد بعد از آن یونان مخالفت کردند و حکم بقتلش دادند و در مجلس حکم حاضر کردند و پیش او  
 حالت شخصی که زبانش کمال بود و در خانه فرعون بزرگ شده بود و در بین خلق شریعت عقلی یافته و مدتی  
 مدیده از خیر فرستاداری شد و چو پانی نمود چنین شخصی بنام یوحنا بن زبید و در عالم تائیس فرماید که عظیم  
 فیست و عظمی که هزار یکسان آن موقی شود این تالیف است که خارق العاده است آنرا یک روز از پیش  
 پادشاه است یک نوبت دعوی نمود تا چه رسد که چنین تائیساتی کند این شخص را اگر قوی و الهیه تائیس بود  
 این چنین و نیت بر این امر عظیم حاصل میکرد اینجاد لالی نیست که کسی بتواند کار کند حکما به  
 خادومی فیما بین یونان و روم که شیعرا قاق شده با وجود این هر یکی در فنی از فرعون پادشاه  
 بودند مثل جانیوس تقریظ و معانی مطرو و نظریات و لال منطقیه افلاطون در خلاق و در  
 معرفت بهارات شدند چو پیش از آن شخصی یونانی تائیس جمع این شئون نماید شبیه نیست که چنین  
 شود چنانچه خارق العاده بود و حال آنکه نماید که اسباب متجان و افعال از برای خلق فرجه میاید  
 حضرت موسی در مقام دفع ظلم یک مشتکی آن شخص مقبل بود میان مردم خلق شریعت یافت علی بن خیر  
 تمثال زلفت حاکم بود و فرار نمود بعد نبوت بعوث شد با وجود این بدانها میگوید بقولتی خارق  
 العاده و موقی بر تائیسات غیر منتهی شریعت است - انتهی -

بجای مسیحی که از او شندان جهانی شوی در زمان (شرفیست و نیست یهو) که از اینها  
 ایشان است میفرماید در جمله این وجود در عالم و یاقی است که بوسیله حضرت موسی شریعت  
 بین و این شریعت بر بنی اسرائیل وجود معروض شد تا بنی اسرائیل توحید الهی قائم و نطق عالم مطابق  
 آنست که هر چه سیر قابل بود و نوع و امر هم را از این میانه ولی میگوید که هیچ یک از آنها

واری شریعت نبودند و اولین شریعتیکه خداوند برای مردم فرستاد شریعت حضرت موسی است  
 و برای این منظور بآیه ۵ از باب ۵ تورات چنین استلال میکنند که حضور آن این است و مانند این  
 شریعتیکه من برای شما آوردم در نزد هیچ طایفه یافت نمیشود با آنکه این آیه دلیل بر نبودن شریعت قبل  
 موسی نیست بلکه دل بر کمال شریعت موسی است احکام اصلیه شریعت موسی عبارتست از وصایای  
 است که خلاصه آنها از این قرار است ۱ خداوندی است ۲ پرستش بمرمت است ۳ نام خداوند را  
 باطل بردن جایز نیست ۴ احترام روز سبت لازم است ۵ احترام پدر مادر و اجابت به عقل  
 ممنوع است ۶ حرمت زنا ۷ حرمت دروغ ۸ حرمت شهادت دادن بر ضرر همایم بنا با موسس  
 اسوال همایگان و نت درازی جایز نیست - انتهی -

حضرت خانی یعنی علوی وجود همول دیگری برای اسرائیل مرتب ساختند که مطابق  
 حکم توره در کتاب رگد و لک مردهای میباشد و آنها سینده اصل است از این قرار: ۱ که  
 مرد خای ضحوی ۱ خداوند حاضر و ناظر است ۲ کتاب و بیعت است ۳ نه جسم است نه شبیه جسم ۴  
 خداوند قیوم است ۵ غیر خدا را نباید عبادت کرد ۶ بر افکار انسان و تقاضات یا موسی پیغمبر خداست  
 ۷ موسی سرور پیغمبران است ۸ تورات از طرف خداست ۹ شریعت تورات هیچ وقت تغییر نمی  
 میکند (عاشق و شالم) اینست نظر اندر لال خدا عالم را مجازات میکند و عامل را بر سر سید خدا  
 ماستیج ز نسل او ظهور خواهد کرد ۱۰ مردگان زنده خواهند شد زیرا در تورات تئیس ۳۲ - ۳۹ میفرماید  
 من میبرم و زنده میکنم این تعالیم را حکیم از کتابش آورده است که اولت مردهای آورده است که در  
 بعضی بزرگوار است اصول و فروعیکه در تورات مذکور گردید و علما آن را بشماره در آورده اند ۱۳ علم  
 که آیات عشره مروان است آیات عشره اصول و فروع است که در تورات قسیم میشود اول

باید که در وقت نوشتن این رسومات علی حدیث عبارت است از  
 احکامی است که مندرج است در این خطا و بی اسرائیل مقرر شده از آن جمله یکی تظلمین میباشد  
 و آن آیه از تورات است که بر روی پوست آهو نوشته و آن را در میان جعبه کوچکی میگذرانند و از دو  
 طرف بسند چرمی نظیر میان میبندند و در وقت نماز صبح یکی را به پیشانی و یکی را به بازوی راست  
 میبندند این دستور را علماء رواد فذو آیه مبروره گویند و آن نوشته میشود آیه ۹ از باب ۱ سفر خروج  
 که میفرماید این برای تو علامتی است بر دست و مذکره در میان و چپت تا شریعت خداوند در آن است  
 باشد زیرا خداوند برت قوی ترا از مصر بیرون آورده است از جمله که نیز مطلبی است که در تورات مقرر  
 و کرده و آن عبارت از پارچه سفیدی است که ششدهای آن را بر روی است و چهار گوشه آن چهار بندگی  
 دارد و هر بندی از چهار نخ ترکیب یافته و آن چهار بانگ بر گره میزنند مجموع گره با بعد از هم پهلوها گره  
 میشود این صیغیت تقدس است و فقط در صیغتها موقه عقیده یعنی نماز سر میانه اند و در موقه پوشیدن  
 صیغیت قدر استایش میکنند که این نماز فرموده است خصوصاً این امر در تورات تصریحاً در باب ۱۵  
 آیه ۱۵ مسطور است میفرماید: خداوند موسی را خطاب کرده گفت بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو برای  
 خود صیغیت بپوشند... تا بر آن بگویند و او هر نماز را بپوشد و در آن حکم است بطور معلوم میشود که صیغیت  
 در میان استی باشد و از این جهت بیوسوای این صیغیت پراختی و اما میپوشند که بر این صیغیت معروض  
 قوی است و از آنکه هر شایه یک نفر هم پیر این صیغیت میپوشد معنی کلمه صیغیت عقیده معلوم نیست  
 قوی در تورات کلمه صیغیت آن ترجمه نموده اندی و است علامت بیعت است و از این در معنی صیغیت آنچه  
 میباشد و از جمله ما نوشته شرف است که معنی نوبت است و در ایام معینت نوشته میشود و شرح آن را در  
 ذمه خواهد آمد و از جمله **معلم لولاب** که شانه در دست نهادت میباشد و شرح آن در  
 ایام

این صیغیت را در روزهای خاص میپوشند و در وقت نماز صبح یکی را به پیشانی و یکی را به بازوی راست میبندند

ایام مقرر که خواهد آمد و از جمله علامت است که مرد باید سر را بر شانه ولی شقیقه بر شانه شود  
 و از جمله علامت عقده در روز است و از آن جمله نیز (هر فرقه) است که معنی چهار چوب در است  
 و شرح آن را در این قرار است که در تورات آیه است که مدال بر لزوم قیام باشد و تبلیغ شریعت  
 در آن است (تورات انشائیما باب ۱۳ آیه ۱۰) ای اسرائیل بشنو... سخنانیکه امروز از من  
 در دل تو باشد آنها را به پیرانت تعلیم کن و در وقت نشستن در خانه و راه رفتن و خوابیدن بر زمین  
 از آنجا گفتگوها و آنها را بر دست خود ببند و در میان پیشانت مانند جعبه که بسته و آنجا را بر  
 چپت خانه و بر در از دایوس میوه و حصو و اصلی از این حکم را عقیده و هر روز آنجا باین میبندند  
 اصل که بر پوست آهو نوشته آن را در جعبه کوچکی یا چرمی میگذرانند و چهار چوب در است طاق خود  
 میبندند و در موقه خروج دست خود را روی آن گذارند و دست خوش میپوشند و از جمله علامت  
 این عقیده و از آنجا است که باید در جیب خود داشته باشد حتی در وقت جنگ حکم است  
 در تورات تشبیه باب ۱۳ مسطور است که ذکر آن مناسب مقام نیست و بیگوار است  
 که باید میوه در اطراف نام خویش دیواری بکشند که کسی از آن عقیده نفس این حکم در تورات تشبیه  
 است آیه ۱۵ مذکور است **عقیده** در هر کس که میوه بود عبارت از احکام است از قبیل حرمت غضب مؤان  
 حرمت خنده و فریب زنا و در زوی و قتل و زنی برح پول از اسرائیلی و احکام عقد و نکاح و طلاق و غیر  
 از و از این پدر و زن برادر و برادر و از ای اولاد باشد و خریدن غلام از عبری و غیره و حرمت خریدن  
 غلام از اسرائیل و دادن قرض کسی که محتاج باشد و اگر کم یون باشد شش سال نتواند قرض خود را ادا نماید  
 بلکه باید در سال هفتم صرف نظر کند و نیز اگر کسی خانه یا زمین بخرد پس از پنجاه سال باید صاحبش  
 رو کند و نیز زمین را باید شش سال گشت و زرع کرد و سال هفتم آزاد کند است و نیز غلام باید شش سال  
 گشت

کند و اگر خود غلام رهنی باشد که خدمت کند باید ویان همی قاضی گوشش در او درخ کند و غلام تا عمر او  
 باید خدمت نماید قیقت سوخته ختم بود که عبادت از رسوم است از قبل پوشیدن پارچه شرم و کتان  
 نخود و گوشت و است با شیر با یکدیگر زیز در سفر خروج آیه ۲۲ باب ۲۲ میفرماید نو بر زمین خود را  
 بیا و بر مای خانه خود را بر خانه را در شیر درش بپز این حکم نیز در تشریح باب ۲۲ مرقوم شده  
 از جمله حکام عهد تورات قضیه قربانی است اگر شخصی خطائی مینویسد بابت قربانی برای بیست و  
 نزد کاهن بر تان حش آرزیده شود و نیز زن و مرد در حکام جابت بابت قربانی بر بند آید  
 قربانیها زمان بنو کنگ نضو بر قرار بود حتی در اوقات پرستی هم قربانی را منقول میدهند  
 چون بنو کنگ نضو را اسیر نمود و خانه را خراب کرد در مدت هفتاد و سال اسارت خدا از رویا  
 و دانشندان مت مانند انیال، غزله، زرو بابل، نجی، حلی و سایرین که بنام مریش هیکول یعنی  
 روسای اسیران نامید میشد بجای قربانی که از بین رفته بود ناز و دعا و مناجاتاتی از تورات  
 من میرا و در تالیفات شخصی خود برای اسیران عین کرده اند عیبه شحریه و ادویه حضرت  
 منت شب عربیت میباشد و دست صبح و عصر حکایت اس قربانی نوشته شده که آن را در ضمن  
 ادویه میخواند صوت حکام قربانیها در سفر لاویان باب ۲۲ آیه ۲۲ قرار ذیل است: اینها کتب قانون  
 قربانی سوختنی و در بار آردی و قربانی گناه و قربانی تقدیس و در غیر سمانی و قربانی جرم که خداوند بوی  
 در کوه سینا امر فرمود... اجزای مریم قربانی مخصوص به لاویان و کاهنان بود که از اولاد لاویان  
 بودند و دیگران در این قسمت مجاز بودند شرح مریم قربانی در سفر لاویان تحصیل مرقوم است  
 نظایب این خضر جند نما سیدک...

بعد از آنکه بنی اسرائیل در نخل فرغانه و اوران و قصه بودند آنجا که آنان یوشع بن نون بود  
 که در آنجا...

که جانشین حضرت موسی بود و قوم را بارانی متعدد وارد ساخت دیگر تفسیر بن تفسیر که در  
 از دست کوشان سلطان آرام خلاص کرد و دیگری آهودین که در (چپست) که اسرائیل از دست  
 پادشاه موآب خلاص کرد و هم این پادشاه عککون بود و دیگری شم که بن نختت که نسیه نختت  
 فلسطین را با با چوب گاورانی کشت. و دیگری رافق بن ابی نوعم و گدعون بن یوآش و ابی  
 نمک بن گدعون که هفتاد و برادر خود کشت و خودش هم مدت پیش کشته شده و یا عمل گیلعادی  
 و یضاح گیلعادی که اسرائیل از دست عموئیلانجات او و دختر گیلعادی خود را مطابق نذری که نموده بود  
 قربانی کرد این شخص نذر کرده بود که چنانچه خداوند او را از دست دشمنی نجات دهد بازگشت چنان  
 بجای خود رود و کند هر که را اول شاد و کند قربانی نماید اتفاقاً اولین کسیکه بخلاص آمد و تشریح بود  
 که فرزند گیلعادی بود و او را قربانی کرد و دیگری بوعز که سی پسر وی و دختر داشت و در سن هری  
 روت موآب را بر زنی گرفت و حضرت داود از اولاد وی آن زن بوجود آمده است و دیگری قید  
 هلال و دیگری شمشون این نوح بود که قوت بسیار داشت و جمعی از فلسطینیان اهلک کرد  
 بالاخره او را گرفتند و بواسطه معشوقه اش که دلیل نام داشت موآبی سرش را تراشیدند و از این  
 جهت قوت او سلب شد و او را گرفته که در کوه و در مجلس کار او را نمودند پس از چندی در روز جمعه  
 او را بر زن آورده باستزایش پرده خند. شمشون در آن روز که بواسطه روییدن موآبش قوتش  
 بازگشت کرده بود دست و پنجه میعبود گرفته بنا را خراب کرد و قریب هزار زن و مرد را با خود  
 ساخت و دیگری علی گوحن که اول بوده و دیگری شموعیل نبی است. بعد از شومل سلاطین شوملی  
 عمه دار امور شدند از تیل شاول که بر اثر نافرمانی خدا مقول گشت پس از شاول حضرت اود  
 و بعد حضرت شایمن سلطنت یافتند بعد از او پسرش رحام بود که گرفتار ساخت شد و استغنی

در روز آنکه میجویدین ایوان الفضا نکل در کتاب فراموشین میفرماید حضرت علی  
 اعلمایانیت پیروز کیفیت تفرقان - اجمال اینان است که چون بنی اسرائیل بسبب غلور  
 حضرت موسی و نزول تورات از جهودیت فراعنه مصر نجات یافتند و در آنجایی که حضرت  
 مقیم و ساکن شدند تقریباً مدت چهار صد و پنجاه سال امور ایشان توسط او ساری انجامید که  
 باسم قصه مذکورند منظم بود تا آنکه توسط صموئیل نبی شاول از سبب بدبختی که در قرآن مجید  
 از او بطلالت تغییر یافته است بسلطنت خالص شد پسند قضاوت و انتخاب تخت ملکیت و ارشاد  
 مبدل گشت و پس از گشت شدن شاول پسرش کی که در کتب عهد متونی مذکور است بگوشه اند  
 تبارک و تعالی حضرت او را بسطط یهو و ایدشای بنی اسرائیل شد و بعد از حضرت مصلحت حضرت  
 رسیدش سلیمان انتقال یافت و در این مدت مذکور بود بنی اسرائیل در غایت نظام و دین  
 الهی در نهایت قوت و آبادی در حضرت یکدیگر مشغول و کله ملت متحد و محاببت قوم در قلوب  
 ملوک هموار مانند مواج آب آرام و معتدل ممکن و راجح بود پس چون حضرت سلیمان وفات یافت  
 امت مختلف شدند و در بسطط از استیلا بنی اسرائیل یا رجوع بنی تباطر را که از نسل حضرت  
 یوزف بود بر خود پادشاه نمودند و در بسطط که عبارت از بسطط یهو و بسطط بن یا همین بود  
 رجوع هم پسر حضرت سلیمان را بسلطنت منصوب داشتند و این هنگام آغاز اختلاف بنی اسرائیل بود  
 و ایستاد بنویسند و مذبح بزرگ انشاء یافت و پیش حرکت قتال با بنی فریقین اشتغال  
 پذیرفت و قوت بیضت و سلطنت بنی اسرائیل و توحید بزرگ مبدل شد زیرا که باربعام مذکور از خود  
 آنکه چون بنی اسرائیل بر سر راه نجات و نجات بنی اسرائیل شد شریف کربایی تحت ملوک آل داود بود  
 میفرستند بهر آنکه آنکه شورش بسلطنت رجوع فرزند سلیمان بیل شود و موجب قتل  
 آل فرامی

سفر حضرت دادن

آفرایم که در عهد او برینده سام و کله عبری بنو مرون بمر است مذکور بنا نهاد و دو سال  
 زین بر آن غنچ منصوب است و قوم را از حج بقدر شریعت فرج در ملک سلیمان رخ کرد و بنی  
 اسرائیل را بقدر بس اند و عمل زین احترام تا شیل متعود و ملقا نمود و آنکه از ک دو ای بنی  
 و زنگات نخواست فیما بین ملوک او ایسم و ملوک یهو و استگن در رخ گشت تا او ابطحی طقت و مال  
 مواکف بن نظر ذی مقلوع شد و حروب هیله و قتال و هیله بنا کرد که آنکه عهد متونی این  
 بین الفریقین تمام نمود و حرکت از ملوک یهو او اسرائیل بزی اوت و تسلیم بر ملوک بنی اسرائیل  
 ملوک مسر که در آن احکام بر است بدان آفرایم شکست و او فر علم و ترویج صلح گشت شش  
 تقریب شد و خواهد آنان را که نجات شریعت تورات بود در دین الهی داخل بودند و نسبت  
 باین هم و غلبه بر یکدیگر ملوک و غنچه روت عمل ایشان را در معاهده خود منصوب داشتند  
 و بصلح انبیا و تدبیرین و احاطه مقلطین و تفریق سلفه و مستفیع گشتند تا آنکه گشت  
 ملوک آشور بر آفرایم دشمنان غالب نمود و سلطنت این سلسله از بنی اسرائیل انقراض یافت  
 و اکنون قبلی از سامریه در بلاد نابلس شام را گنند و معبدی در کوه جرزیم برای ایشان  
 و سامریه با کفار جنس تورات معتقد و با سر کتبا بنی اسرائیل معتقد نیستند و پس از  
 بنی اسرائیل سلطنت ضعیفی در خاندان میوه باقی ماند تا آنکه بعد از چندی آنان نیز بقلبه ملوک باب  
 منقرض گشتند و از عزت و شوکت با نبرد ذلت مبتلا شدند و بعد از هفتاد سال که در ذلت ثانیاً  
 و نجات ملوک ایران از ذلت و سیری در بابل نجات یافتند و بار دیگر در قدس شریف این  
 گشتند و در این کوه بسبب اختلاف با اهل بابل و اهل مصر که در آن وقت تمدن و دولت معارف  
 نامور بودند بشعب و مذبح فرجه دیگر افتادند تا آنکه از بیل فرسیمون و صد و بیست و  
 شراوتون

شراوتون

در این کتاب که در این کتاب است که اشارت شده است در تاریخ یوسفوس عبری و فیلو  
 مترون و غیره که در این کتاب است که اشارت شده است در تاریخ یوسفوس عبری و فیلو  
 پسند است که در این کتاب است که اشارت شده است در تاریخ یوسفوس عبری و فیلو  
 ظهور فرمود و قوم یهود بر بریت جدید و سنن بدیع عهت نمود و لکن بعد از آنکه در این کتاب  
 گشتند و بیکر صیح باید با سلطنت ظاهر شود و وارث قوت و شوکت و تاج و تخت او شود  
 فرقیه گشتند و حضرتش انکبیب نموند و از غایت جمل و صلواتان وجود اقدس ماضی و مفرقی  
 شمرند تا کله عدایت ایشان نازل شد و در کتب از آن چهار صد سال در قدس شریف مکن بود و در  
 طیطون تغییر و نمائی ثانیاً پاکیزه و متفرق گشتند و این تفرق و پریشانی ایشان در ظهور اسلام رویا  
 گرفت تا آنکه ای قوم ما هذا و جمع بلاد من الشرق الی الغرب متفرق و بطرف مذکور و قسلی از مرز  
 ذهب به سمرقانی و در این برای اعتبار متبصرین باقی و موجود و طائفه قرآنی کتب حدیث  
 مذکور و لکن تلموز و تفالید و تفسیر آن متعده گشته و طائفه ربانیین پس از اذعان کتب عهد  
 صیق مدارا مورد و معارف آن بر تفسیر تلموز است و همانا بر آراء علمای یهود است و این  
 یهود تا در ظل قوانین تورات بودند و احکام الهی را عمل نموند و مورد احترام و تعظیم معاصرین خویش بود  
 و هر بعلوم و حکمت آنان اذعان داشتند حتی از قوانین کتب آنها استفاده میکردند و یونانیان  
 تاریخ معروف اسرائیلی در کتاب تاریخ خویش در این خصوص استنباط گشته که در زمان آن از رسالت  
 شریف موسی و یهود و یونانیان گشته میشود تا تاریخ یونانیان پرق (۱۵) -

تلمی که از جانشینان گفته مقدونی بوده و پامی شش در مصر بوده است از او کرده که جمع کتب عالم را  
 جمع آوری نماید تا بدانکه قوانین که هم یک از این برین بهتر است از آن انتخاب کند و در حکمت خود و این

و بعد دو نفر از بزرگان مملکت خود را کردارای علم و دانش بودند یکی ارتیا بوس و دیگری یوس  
 آنها را نامور میکنند این دو نفر هفصد و پنجاه جلد کتابهای مختلف از اطراف جمع کرده برای تلمی  
 میرند پادشاه بسیار خوشحال گردید و گفت اگر پنج کتاب بگردت میآورد که جمعا هزار کتاب  
 قیمت استیم از هر کتاب یک قانونی اخذ کنیم انسانی پادشاه بدو گفتند که از این کتب منظور اصلی  
 شاحل نخواهد شد مگر آنکه کاهن بزرگ یهود که در اورشلیم است نامه مرقوم فرمائی تا جمعی از دانشمندان  
 یهود را با کتابت راسته کتب بنیاد در زو شاه حاضر سازند و یونانی ترجمه شود تلمی را این پیشنهاد  
 ترحمیه بسیاری با چند تن از امیران و بزرگان خویش زو کاهن بزرگ فرستاد و منظور خود را  
 مراد از آنجا گشته ارسال داشت کاهن بزرگ کتب متعده را با هفتاد نفر از دانشمندان اسرائیلی  
 کاهن بزرگ تلمی بمصر فرستاد و پادشاه آنها را با کمال احترام پذیرفت و برای هر یک منزل و امانت  
 تهیه نمود و غلامان برای خدمت آنان گماشت و هر یک را ترجمه کتب اوار نمود و در جلد کتابت این  
 هوش یعنی مقدس که زبان تورات است بزبان یونانی ترجمه نمودند و بسیار خوشحال شدند  
 زیادهای ترجمه آنها بنقل نمود و هزار باره در باضام اسبابهای گوناگون و غنیس برای خانه خدا فرستاد  
 از جمله میری بود از طلای خالص که نقشه تمام شهر مصر و نقشه تمام شهرهای یهود ادرتن و اطرف  
 آن منحوش بود این میر را برای کاهن بزرگ فرستادند و در پرق ۱۵ میگور اینستولیا لقب  
 بر پیل یادی القوش قیصر مقدونی از زمین یهودیان کتاب تورات را آورد و هفتاد نفر از بزرگان و  
 علمای آنان را در شهر اسکندریه جمع ساخت و پنجاه تن از تورات را بزبان یونانی ترجمه نمودند و در  
 مقابل اسرائیلی یهود را که در مملکت او بودند آزاد ساخت و بعد از آن کاهن بزرگ را احضار نمود تا  
 احکام تورات را تعلیم دهد و در این پنج یوسفوس از این متبیل مطالب که در اصل بر حطت یهودیان است

برقی تمام برقی بود و غیر مذکور شده است از جمله این دوستان است که در روزهای  
 خانه در آن جشنها که هر یک روزی که حاضر با آنکه رفتن بودی بوده است اتفاق افتاده گویند چون  
 است که در آن فطین بود و نمود در عالم خواب چنینی که شخصی با وی میگوید فردا چون باه شلیم  
 داروشوی شخصی بصورت من خواهی دید این را بدان که تمام قوتات تاز من است چون او را  
 یعنی در حضورش سجده نما و بسینا عزت و محترمش بدار روز بعد بگشاید درین استقبال کنندگان  
 صنیعا کاجیگا دل میرسد و در احوال شخصی میبندد که در خواب شاهد کرده بودی اختیار از  
 پیاده میشود و در حضور او سجده میکند همان بگشاید بسیار محبت میکنند و علت را از او می پرسند  
 خواب خود را برای آنها بیان میکند بعد او را وادار شلیم شده میت را زیارت میکنند و تبرعاتی تقدیم  
 مینمایند و تقدیمی که عبارت مجسمه خودش که از طلا بوده است بجا هن میدهد که او را در بیت بگذارد و صنیعا  
 میگوید وضع مجسمه در بیتا الهی حرام است و کی یادگاری دیگری برای تو قرار میدهم و آن این است  
 که هر سری از کاهنی متولد شود نام او را بگذرد خواهیم گذشت تا اسم تو در میان قوم خدمت میشود  
 آنکه کند در حقش شکر و نقره و جوهرات زیاد به او بماند و کاهنان تقدیم کرده و از این سنت نام  
 بگذرد در میان آن قوم معمول شد حتی اسم بعضی از صلیبها بگشاید است  
 پیروان صلیب در یانت خویش بی اندازه محکم و ستوار بودند و درین خود را با ششون ظاهر شدند  
 مینمودند که تاریخ نویسیفون و استانی نگاشته شد در آن وقت پیش که چون از  
 است خودداری نمودند پادشاه بت پرست آنها را بشکست تا نیندی در وقت که از تاریخ نویسیفون  
 چنین مسطور است که چون از یمن خوش بر اسرائیل مسلط شد فراسیای بسیار وارد او کرد و در بیتا که  
 بی راضی نمود و پیروان را بجهود کرد تا در مقابل بت سجده کنند عده بسیاری بواسطه این لغت  
 پادشاه

پادشاه شهید شدند از جمله نادری را با پسر گرفتند و آنها را پیرش است و او را کردند پسران  
 من است را بحد و بکنیم و در راه خدا شترش گشته میبوم پادشاه امر کرد او را روی تا به داغ قرآ  
 دادند و هنوز زنده بود که زبان او را بریدند دستهای او را قطع کردند پوست سر او را بکنند و میبوم  
 تا به میان دستند پسر و دم در نیز آه روید و پیرش است و او را کردند پادشاه گفت وای بر تو ای  
 بنی رجم اگر بحکم من است بیای بجان من دست نیایی این سلطنت سزا هستی خندتیب خود را بکن  
 خواهی شد و من روز الهی در نخل خواهم گشت و ایضا تا با زنده بودیم پادشاه امر کرد عصای  
 او را از یکدیگر جدا ساختند و بروی تا با زنده استند او نیز باین حال جان سپرد پسر سوم نیز بر همین  
 منوال سخانی گفت و چنان وادعی بر او کرد که او را در بزرگان سنجب شدند و در نیز بگشت مشابه  
 برای زنان را نیز باین منوال بقتل رسانید و در برقی های میگوید از قوم خوس یونانی پادشاه بزرگ  
 خوست یهودیان را از ایام خود مترزل سازد و چون قبول نکردند عده بسیاری را کشت و او را  
 تقدیس با خراب کرده و این گالوت دفعه سوم است که برای یهود پیش آمد (از کتاب شریعت موسی  
 و یهوده یعنی جانب قای مشتاقی نقل شد مخصا) یهود در حب مخصوص اوقات دارای عبادت و با  
 تیر گرفتند که خلاصه آن در انجام از کتاب شریعت موسی و یهود نقل میشود یکی روز سبت است که  
 احترام آن لازم در چنین احکام عشره دارد شده بی یکمغزه ماه درین یهود معزز و محترم است زیرا  
 در سفر اعدا و باب شایسته لا سیفر یاید روز اول ماه ای خود قربانی نوحی برای خدا بگذرانند و گاه  
 جوان و یک قرح و یا برة بی عیب زده تا آنها شرح همین طاعت است بنا سبت ذکر ماه عوبه  
 مختصری در باره ماه و سال یهود نگاشته شود سلطهای عبری و ماه ای آن با ماه ای عربی یکسان است  
 منعی یهود برای اینکه عباد خود را از روی فضل بگیرند طوری قرار داده اند که شبیه با ماه ای شمسی شود  
 کالو دست ...  
 یعنی در ...

۵۰  
 یعنی در سال نهمه چند ماه را در روز حساب میکنند با آنکه در هلال یک روز است بنا بر این  
 در سال ده روز اضافه میشود از این جهت هر سه سال یکسال دهسیزده ماه حساب میکنند این را میش  
 که ماههای شش مطابق آمده و آنها و شان در فصل معین واقع میشود در روز اول ماه مثل نورشنه  
 کار حرام نیست و کفی برای مردگان خیرات و میراث مجری میدارند از جمله اعیان و عیال یا عید  
 میباشد که در ۱۵ آبان است این عید بیا در روزی است که از سفر خارج شده اند کلمه یسبح  
 یعنی گذشتن است و چون خداوند در چهارم همین ماه اول زاد مهر چهارگشت و از روز غایب  
 بنی اسرائیل عبور کرد و عید یسبح میگویند آنها وجه تسمیه عضا آن است که در موقع خروج از مصر  
 چون نوشته اند ششصد و یک منتری آوردند و خیر کرده و بطور فطیر خستند معنی عضا غیر فطیر است  
 این عید از جمله اعیان بزرگ بشمار میرود زیرا از ظلم فرعون نجات یافتند علی یهود کتابچه بنام  
 هگادای یعنی سرگذشت نگاشته اند و آیاتی هم از قرآن مجید در آن کتاب است در آن شب  
 مخصوص خوانده میشود اغلب از یهود آن را بخوانند ولی معنی آیهات را نمیفهمند زیرا آن لغت عرب  
 نیستند و عینا مثل مسلمین این دور هستند که عبارت قرآن را بخوانند ولی چون عربی است  
 آن را نمیفهمند در این عید آداب ربوبی است که باید عمل کرد و در پیوسته هر که کاهو فصل  
 گشتیر و چیز دیگر تلخ یا تند باشد یا ذلت و در آن صبر در این شب بخورند مخصوصا در این شب باید  
 شراب را چهار کاسه یا چهار پیاله یا شامند و زیاد تر از آن جایز نیست و مطلقا برای این دارند که  
 میگویند آنچه گوشت است یعنی چهار جام در این عید مکرم حج هم دارند که زیارت بیت المقدس  
 حکم عید است در روز تشریف از باب آنکه باید زکورت میفرماید در ماه اعیان از آنکه در یسبح  
 گوید و در خیر یابد بخور هفت روز زمان فطیر بخورد... آلی آخر ایام این عید هفت روز میباشد  
 بعض

بعض تورات ولی مثل یک روز اضافه کرده اند یهود قبل از این عید نظرهای سین خود را عید  
 میکنند و در آن فطیره را تهیه میکنند و اگر کبک یا گدازم در آن پیدا شود تمام برهون میریزند و  
 اگر بر حسب تصادف کبک یا گدازم در آن پیدا شود چاه آب که از آن می نوشند چند آن گدازم میزند  
 نان ریخته باشد در عید مسیح از آن چاه آب می نوشند و هر چه قبل از این عید مورد استعمال بوده  
 شستشو میدهند در این عید روز اول و آخر کار حرام است نفس تورات قبل از آن روز اول  
 و در روز آخر را حرام کرده اند آنستجه... هنگامی که گدازم پیدا شود برای شب هفتم عید مسیح  
 ترتیب داده اند با نام صد و شصت و یک لیل شکر یسبح یعنی قانون ششم عید فطیر یهود این کتاب  
 که تا اندازه هم مفصل است باید در آن شب بخوانند ولی مطالب آن را نمیفهمند زیرا آن لغت عرب  
 نیستند و چون بخاطر عری نوشته شده الفاظش را میخوانند آنها علی معنی آن اطلاع دارند  
 هنگامی که این کتاب اگر در ویند چاپ شده بود چند سال قبل در همدان مشاهده کرده و بعضی از دانشمندان  
 کلیسی که موسس با مریبارک بودند مطالب آن را برای نگارنده این ورق ذکر کرده اند سزای  
 این کتاب بسیار عجیب است و اغلب آن اقوال علماء است که در باره ظهور مسیح گفته اند سزای  
 معنی آن را در شرح اشارتیه تفصیل نگاشته حروری خلاصه است یک فقره آن را ذکر میام و اوق این  
 یکی از علماء میگوید از جمله علماء غلات ظهور مسیح آن است که طبیب برای مریض گوشت ماهی بخورد  
 و چون جستجو کند در تمام دریای دنیا یک ماهی یافت نشود در آن وقت مسیح بن او و ظاهر آن  
 شد و از این قبل مطالب در آن کتاب بسیار است اکنون بذکر بقیه ایام مبرکه که یهود میزدیم در آن  
 کتاب جناب ششماه خلاصه نمودیم که در ماه سوم سال که ماه سیوان باشد از اعیان محبوب است  
 زیرا در این ماه بنی اسرائیل در و سیوان مینا شدند و در ششم ماه آیهات عشره نازل شد چنانچه در سفر  
 عروج



خروج بابت آیه ۱ مطهر است در تورات تشبیه بابت آیه ۱ ذکر عید همتا و عید نور  
 ذکر شده است که آن را بشو عوت و بگویم میماند در عید نزول تورات یک روز کار مردم است  
 و کی علمای یک روز بان فروده اند چون آیات عشره در این روز نازل شده باشد اول اجسا  
 بگیرند و در برهنی سیم را تلاوت میکنند برای آمرزش اموات و سلامتی خودشان اطعمه میدهند  
 در ۱۵ ماه هفتم عید سید بان معروف است که در این روز در روز چهارم چهل ساله با بان در  
 چادر و سیان سبر میرود بان هم معروف شد است عید صهی و شبر عوت و سکوت نص تورت  
 است که باید در روز قرآنی و عشر اموال خود را تقدیم کنند ایام عید سکوت هفت و ده است ولی در  
 هشتم هم نام حضرت موسوم است در این عید علی را جوار میکنند بقبره ذیل یکدان اخرج و چند  
 مرد و چند زن خرید و یک شاخه خرما را با هم بسته نموده اخرج را بچلوی آنها میکنند که کفر برنجیز  
 بروند و در چرخه و چهار طرف مشرق و مغرب جنوب شمال ده ریزند در حالیکه اخرج و شاخه را در  
 دست دارد و بعد هر طرف را تسبیح در زمین این اعمال آیات شکرانه در اینجا ذکر ترجمه بعضی از آنها  
 این است شکر نماید خدا که فضل او شال است خدا ما را نجات به اینک خدا ما را فیروزی بخش  
 خلق برای این شاخه را اخرج تفسیر نمانی کرده اند میگویند برگ مرد و شاخه بلبان است برگ  
 پیدایشه بر یک چشم است اخرج اشاره بقلب است شاخه خرما اشاره بقامت انسان است یعنی خدا  
 لبه چشم را قلب را قامت ما را این و مصفاکن و از گناه دور سازد هفت و در این عید یک چشم  
 داخلی است معروف به شو شفا یعنی نجات خدا که میخواهند جنبان در عوت غلور مسیح است و  
 آخر که حضرت نامیده شده بجه تورات نیز معروف است یعنی شادی تورات زیرا تلاوت دوره تورات  
 تام میشود و باید از سر گرفته شود و علت آن این است که علماء تورات را بچهل هشت قسمت کرده اند و هر

روز شصت یک قسمت کرد و کسبها و خانه و حیوانات و همه آنرا در وقت باران یا در وقت که در  
 روز که شادی تورات است عده توراتهایی که بر پوستها نوشته شده کسب میرود و نیز هر کس  
 کوچکی تهیه شده است از انفا غرض تورات که در کسبها شاخص میدهند تا بخوانند و این طور تورات  
 میانند تبرکات اعانات و این روز برای کسب تورات بهر زیدی دارد شصت بعد از آن روز هر  
 تورات را از سر شروع میکنند مخرج این عید و امر نگاه داری آن در نوازل و آیات آیه ۱  
 لایوان فصل آیه ۱ مذکور است در این عید که ذکر شد باید شاخص بچ بیت برود یعنی قولی است  
 و هر کس باید بقدر استطاعت خود عید هر اه و داشته باشد دست عالی برود پس از غلبه قیوس و مالی یا  
 حج در موقع این عید و تقدیم قربانیا در آنجا موقوف شد امر و در وقت بخوانند بنیت زیارت  
 میرود و یکی اصل عید خوانند بنویسند زیارت خود را در عیداه بنویسند مگر آنکه خود را مسلمان معرفی کند آنها  
 علمای یهود برای آنکه از این مطلب جلوگیری کنند این طور میگویند که در موقع قربانی اشیاء و شصت  
 بیت و او ریم و نیم در قدس المقدس بر زمین فرو رفت و فاش شد اگر شخصی اسرائیلی بصر خواند که باشد  
 داخل عید بشود آن اشیاء مقدسه در زیر پای او خواهد بود و این گناه بزرگی است از این جهت  
 یهودیان که بیت المقدس میروند و از بیت میشوند و در پس یوار گریه زیارت خود را انجام میدهند  
 فقط از دیگری در بیت المقدس است که زیارت آن هم میروند از حبیل جبرون که مقام اوم و ابراهیم  
 و احمی و یعقوب زوجات آنهاست در این مقامات هم باید خود را مسلمان جلوه دهند و یا از دور  
 زیارت کنند حکم حج در سالی یا مرتبه در تورات تشبیه بابت آیه ۱ مطهر است که میفرماید در  
 سجد بجهت خدا یا بید و برای او هدیه بیاورد یا از حبل ایام تبرک که یهود ایام توبه و کفارت است که در  
 سال یک مرتبه است و از اول ماه هفتم تا و هم آن ماه او امر دارد روز اول عید نباید بجاری اقدام کرد  
 باید شود



باید شو فرعی که بنا بر آنند و قربانی بگذرانند و این نص هر لاویان بابت آیه است علماء آنجا  
 بر این عهد افزوده و جمعا چهل روز را که از اول آه ششم شروع میشود و در طاه هفتم خاتم میباشد برای  
 روزه گرفتن مستحب استند زیرا میگویند که حضرت موسی و هضرانی که اولی را بقلم خداوند نوشت  
 در این ایام نبود روزه واجب نبود و هم در ضمن این چهل روز واقع است روزهای دو شب و پنج تنبیه نیز  
 روزه گرفتن مستحب است باینکه روز هفتم ماه هفتم عزیزترین روز حیوات و چنین هم دارد از قبل  
 کیخسرو او پیشینی روز کفاره و جلیل و یوم تعینت یعنی روز زرخش و غنای آن را روز روزه بزرگان میگویند  
 در تورات هم شبت شبتون یعنی شبت سببات مرقوم است در این روز کار کجلی حرام است و برای  
 فرائض قربانی برای رضع کفاره گناه در این روز بعد از کوهلگادولی یعنی کاهن بزرگ بوده است که  
 حق وقت استعدای کفاره گناه میکرد و در آن روز از غروب آفتاب تا غروب آفتاب بوده است  
 و هر شده که اگر کسی این رسوم را بگذارد قوت منقطع شود و در میان جماعت راه انداخته باشد قربانی  
 این روز از سایر قربانیا اعیان داشته درم چنین بوده است که در دوران تارون بعد از آن از دوره  
 اولاد او که کوهن کا دول میشد با هم خدا اینطور رفتار میکردند و بزرگوار و مذکی را با نام خدا و یکی با  
 با نام عزرا و یکی شیطان آن وقت قرصه میکشیدند آن نری که با نام خدا در میان کاهن الباس  
 مخصوص و کانون یعنی برای خدا اول قربانی میکرد و این کفاره گناهان یکا که وقت است آنها آن بزرگوار  
 که با شیطان اختصاص میدافت پس از قربانی بزرگ کاهن استعای خود را بر سر بر شیطان  
 میگذاشت و بخطا یا گناهان هت تجزاف میکرد بعد از آنها نظرونده شخصی خاصه میدادند  
 آن شخص بزرگوار در میان بیابان بی آب علی میرد و در این نمود پس از مرتب لباس خود را شسته  
 و خود را هم شسته و داده بعد دخل اجتماع میشد درستان کفاره گناه در مغز لاویان و قیسه بزرگوار لاویان

باعتبار آیه بعد منظور است: در این ایام که کوهلگادولی در بین نیست و بعد از مقدس  
 الاقدس نیستند در هر نقطه چنین رفتار میکنند که کوهلگادولی از کیخسرو مراد است پس از خرمسای  
 خانگی و از آنها هر خدای خانگی برای خود داده میکنند عاقبم دارد خانه میشود و آیا میگویند سوم است  
 یعنی از طاهر مرغ را بدست میگرد و شختی که این مرغ برای کفاره است است خودش را بر سر مرغ میگذارد  
 پس از قاتل است که این مرغ را مرغ جانش عوض جان تو و جان او کفاره تو باشد مرغ را با مرغ میگویند  
 در کاهن روز تمام وقت شسته میکنند بعضی در آب وان سر غسل مینمایند و در کفاره حاضر شده است  
 یعنی عید بخورند که عبارت از چهل ضرب است قبل از غروب آفتاب هر صدم شده بکسی میسر و نه و یکا میگویند  
 جمع کرده اند بخوانند تا نصف شب روز را تا یک ساعت بعد از غروب در کفاره عقد و تمام رطل  
 هستند و در ضمن شرح قربانیا یک در این در معمول بوده میخوانند کتابی را که میخوانند موم میسر که کوهن  
 که با نازده نصف تورات هم آن است دخل کردن آب روان و سر بر کشیدن بچشم و خوابیدن آن  
 شوهر در یک رختواب حرام است و روزه را باطل میکند حتی سحرهای حنت ساله خوردن و او را میکنند این  
 روزه را بگیرند با اینکه بزرگان و اجساد استانبولی اسرائیل چهار روزه دیگر برای قوم تیسین فرج  
 اول که ماه چهارم هنده ماه توز است زیرا در این روز شوشن محبت انقض و از اوست تقدس شد و در  
 تمام بچم که ماه آب بوده شهر تخریب کرد و قوم را اسیر نمود و در سوم ماه حضرت چهار کوهن را راه دهم  
 طبت در این ایام این روزه را احمیت مینهند از طرف اول شهر و کوهن را در روزه گرفتن را بر آنچه گفته  
 افزودند با آنکه روزه واجب در تورات خصوص است همان روز کیسور است و چهار روز دیگر که انبیا  
 نبی اسرائیل فرمودند این سه روزه روزه یارده هفتم است و مرغی است تفصیل این داستان  
 کتاب ستر که هر دو کتابیم همین نوشته شده گمان است در کتاب مقدس منبیه است ذکر شده این کتاب

روزی است حال حضرتان بر او است آشورش پادشاه اسل ختم است خدا در پادشاه  
 خوش بند شو شدن که مرز و مرز ششم است جشن بر پا کرد و در حال سستی بلکه پیام در ستاد که در جشن  
 حاضر شد و در حضور مروجین رفتن کند که فرود کرد سلطان در حال سستی تخیل او فراموش و چون به پیش  
 آمد از کرد و پیشانی شد بزرگان و بار بار در گوشه نشیند که فروری فرستند تا هر چه در خاطر صاحب جمال بود  
 ملکیت موجود است بدکار فرستند تا یکی را از آن میان بجای ملک انتخاب نماید این پیشینهای علی  
 و قرص بنام السیر خرمی مروغای که از اسیران بیوه بود افتاد است هر گاه شده مروغای بد و سپرد  
 که عقیده خوش را از شاه پنهان دارد یکی از عالمان موم به هاتمان بصدرت در بار شاه بر قرار بود  
 چون حال با بیهود شنی دم شتند بمان فرصت غنیمت دست و پا به گفت که بیوه دشمن پادشاه  
 و مخالف عقیده او هستند اگر آنها را بمن بفروشی دفع شر آنها از ملک بنام هاتمان تا بیهود را  
 از پادشاه بقدری طلا و نقره خرید و بتامی ملک که کینه است هفت شربت فرمائی صادر کرد که در  
 هفتم ماه آرد که ماه یازدهم است تمام بیوه را قتل تمام کنند این خبر برای آن انتخاب کرد که معروف  
 بود روز تولد حضرت موسی در روز وفاتش آن روز است مروغای این داستان بشنید و با شتر ملک  
 فرود آمد شتر پیام داد که تمام ملت بیوه شتبار و زوز و زوز و زوز تا من بجزور شاه بروم و در دستار  
 برای او بگویم بیوه میان شتر و زوز و زوز گرفتند چون شاه و بیوه است از ظلم بمان مطلع شد حکم  
 پادشاه بمان سپردش در آن روز اعدام شدند بیوه میان محراب گشته غلام قوم را مجبور کردند که از آن  
 تاریخ بیوه این روز را معمول دارند که این قائم یک روز تخیل باقیه و غمی آن یک روز را هم بگیرند  
 تخیل بیوه این روز را هم بیوه مینی قرص عیدی دارند چون بمان روز هفتم آرد برای قتل تمام بیوه  
 در آن قرص عین زاده بود یکجا و یکجا بیوه فرستند شتبارند یک فرود صد و نیم نام دارند که بیوه

عادلان میباشد این خطا بقدرت موسی و کتب بیا را قبول دارند و احکام تورات را بخاطر  
 عمل میکنند و تاویل قائل نیستند عقیده بعالم بعد ندارند و مجازات و مکافات را در جهنم می بینند  
 و معتقدین بعالم بعد را استنزا میکنند از جمله استنزای آن حال آن سوال است که در فاعل است  
 شرح آن ذکر شده و تفصیلش محتاج بقدر است ازین قرار: احکام و عقوبات  
 بر اهل ذن نسبت یکدیگر میباشد که اگر زوری فی اهل متاعل شد و از زور خود فرزندی پیدا کرد تا  
 برادر کوچکتر لازم است که آن زن را بگیرد و اولاد یکدیگر پیدا کند نام برادر مروغای او خواهد بود و اگر  
 برادر کوچکتر ترویج رن او در تواجی در حق نشود باید حکم کفش کردن اگر حلقه صان نام دارد مجری کنند  
 و بعد آن زن دیگری شوهر نماید حکم کفش کردن در تورات شش بار است سطور است  
 یسوزید... اگر آن مرد بگرفت زن برادرش را همی نشود زن برادر بود از زور نزد شایع خواهد بود  
 بگوید که برادر شوهر من از ترویج من انکار دارد مشایخ باید آمدند و طلیعه و ترویج و دواش کنند و اگر  
 انکار کرد و شایع کفش او را از پایش بکند و برایش بمان اندازند و در جواب کسی که خانه  
 برادر خود را بنا کند خرابی این است و اینی او در اسرائیل خانه کفش کرده خواهد بود آن خطی است  
 امروز هم جاریست و خیلی سختی مجری میشود و کفش مخصوصی تخیه میکنند صد بیان که بعالم بعد  
 قائل هستند از حقوق ایشان این سوال را میکنند بطور استنزا که گفت برادر بود برادر زن آن  
 و بی اولاد فوت شد آن شش نفر دیگری بعد از دیگری آن زن را نکاح نمودند و هیچکدام از آنها  
 و اولاد نداشتند آیا در عالم بعد که شاکل هستند این زن مکدم یک از آن شوهر با شقی است  
 و قلم مع بسیاری در میان این فرقه سداقین و شوهر شیم اتحاق آماده است که در تاریخ یوسفین  
 برف ۲۹ و برف ۳۲ و غیره سطور است تفصیل این اختلافات که در حق بیوه است و حال و جزئیات آن

تو نشوئی فیضی و وی در کتاب فلسفه الحیات میگوید فرسیون دستهای هستند که  
میگویند ممکن است بوسیله اعمال عادات مذهبی حیات دیگری را تحصیل نمود و حیات ظاهر را باطل  
میدانند و کاتبان میگویند اداری حیات ظاهری دیگر هیچ حیاتی مقصود نیست و پشت از آن  
در این است که هیچ وقت در نفس خود حیاتی را که خارج از حیات حیوانی است تصور نکنند و پرستش ننمایند  
انسانی فرقی از حیوانی نماند و اندک غرور بر سر خدا میدهند از چنانچه در قرآن مجید این مطلب تصریح  
شده و جبر خدای تعالی و کتابی در کتاب لغات فی الاسلام نیز آنرا ذکر نموده چنانچه در ترجمه عربی  
آن کتاب که نقله در شامی نگاشته شد در هر طبع رسیده در صورتی چنین مبطورت قولی  
فاذا نظر بان محمد اکان فی سربینهم مقننا بصحة ركن التوحيد من دینه و هو لا ركن  
الذی نعزم انه قد اذاع عنه الناس طرا لا الوثنون فقط بل النصای ايضا على  
اخلاقهم فیه من اتخذ اعینى الها على فایحی حقیقه مذہبهم و بمن قدرت  
عقیدتهم حتى عبدوا عذراء حرم و الفدینین بالصود كذلك البهوات الذین  
عذرا ان الله كما فر فیهم القران (سورة براءه آیه ۲۲) سهل علينا ان ندرك كيف  
خيل لانه اذا افعل الناس من فقهه هذا الصلوات فيكون فدا في خلاصا  
يحق الموثور... الخ انتهى فرقه های دیگر نیز در بین یهود موجودند که در ذیل برخی از  
آنان را از کتاب جناب شهابی اصفهانی و فقه الله تعالی (کتاب شریعت موسی و یهود)  
نحو خلاصه نقل مینماید: سابقا در باره صدقیان و منور شیم مختصری نگاشتم... بعدا در میان  
منور شیم هم اختلاف پیدا شد برخی از آنها معتقدند که روح آنان بعد از مرگ در جسم دیگری  
وارد شده و با این عالم بازگشت میکند و پاداش اعمال سابقه خود را میسیند و هنوز هم برخی از یهود همین  
حقیقه

استند هستند و از روی تقلید چنین مطلبی را اطلاق مینمایند و در کتابها مطالبی از این قبیل نوشته  
شده و هم میگویند روح فلان شخص در من است که این طور بدست میآید... تا انقدر که دیگر  
هیچ موجودی را قائلیم بودند که میگویند تورات حضرت موسی از حفظ باید خواند و اجرای آن  
عمل مطابق آن لزومی ندارد اگر چه امروز فقو ایشیم صدقها از این زنده اند و قرآن ایشیم  
بزرگ کرده و مبنی هستند و لکن معانی می توان گفت همه یهودیها جزو قرآنیم محسوبند زیرا تورات را میخوانند  
و عمل میکنند آیه را که قرآنیم برای اثبات مسطور خود هستند لکن باینکه ثابت از فی نفس تورات است  
آیه ۱۹ می باشد ظاهر آیه میگوید از یهود هستند معروف به بنی اسرائیل که فقط سفر خیم تورات را  
معتبر شیند است قبول آنرا و چهار نفر دیگر معتقد نیستند این فرقه مطابق آیات فرشتگان  
آیه بعدا احکامات بند شده در فرشتگان معتقد شده و از سایر احزاب یهودی که رو خود را معتمد  
سایر میدانند کوه جزیریم را مقام مقدس میدانند مطابق آیه ۱۱۱ فرشتگان که سبزه  
برکت خود را در کوه جزیریم فراهم گذاشتند و تاریخ یوسفون در باره این عرب میگوید که عربی  
کاهن امر کرد و هر شخصی که از قوم بیگانه یعنی غیر از یهود زن گرفته است باید طلاق بدهد شخصی فرشته  
نام مکان مقدس در کوه جزیریم بنا میکند و مانند یاران همان که در نیمه ثور من را معبد یهود قرار داد  
او نیز در کوه قرار داد و او بنا کرده بود آن زمان هووا گوش جبار و نگاه قرار میدهند هووا گوش  
آنها را فراموش کردند و یهودیون - یزق (۱) از جمله خلافت بن یهود در سده صیصیت است  
بعضی میگویند باید در سوره احکامات و در سوره اذاعت و بعضی میگویند در حکام عبادت باید از آواز و  
صوات آویزان کرده و نگاه کنند از عبادت استراحت کردن سوره سوره است بعضی میگویند  
اسرائیل باید سر خود را بتراند و با آن از نورش بهره تراند و آن هر کس که از آن فقهی است باید از آن

استدلال میکنند دست خصیت استدلال میکنند که در سفر اعدا با شایسته ای که میفرماید بحجت  
 شام خصیت خواهد بود تا بر آن بگرید... و در پی دله و چشمای خود نزدیک و محرف نشود  
 این ایضا بعضی استدلال میکنند که بایه خصیت را روی سر بسیند از نزد جلوی چشم را بگیرند و بعضی بگویند  
 بایه خصیت بر او وزن کرده و بان نگاه کرد آقا سید ایش بایه لایوان با بقا آیه ایست استدلال  
 میکنند که فرموده گوشه های سر خود را ترشید و گوشه های ریش خود را تا به مسازید این (یعنی اتم)  
 مختلف معنی کرده اند و هر کدام مطابق فکر خود عمل میکنند چنانکه قبلا این حدیث را در ذکر اشیای  
 بهود ریش خود را ترشید بودند محلها اعلان کردند که این اشخاص را کینه راه انداخته و با آنها  
 سخنند و آن شخص با اصطلاح (خرم) نمونند و اگر در کوچه و بازار با او برخوردند و ندوی خود را از او برگردانند  
 چاره این کار این بود که این شخص بر او بخانه هلا در حضورش بیخ توبه کند هلا او را بقوت میزد سنی  
 چهل ضرب شلاق سیم در بدن او میزد و بعد اعلان میکرد که مملکت این شخص داخل جماعت شود  
 بعضی از خود اصلا سر بر میترسند و ریش بعضی سر بر میترسند و ریش را نیز ترسند بعضی دیگر فرق  
 سر را تا شقیقه میترسند و باقی را میگرددند داخل اصدان این قبیل اختلافات بسیار است یهودیان باریکه  
 علی نیز ریش آنها شرفی ندارند و صفت میکنند اگر کینه یهودی سیمی شود در نزد عجم منظور است و  
 باعث تنگ بدو مادر خاندان عجم میگردد و بیات بسیاری باین قوم دارد آنکه است چهار طرف سجون  
 و چهار زاویه سلیمان که قسمی از آن در توابع ثبات است از دوران عجم بخت انفسرت خمار  
 در باطل سیر بودند و این بر حسب بتوتی بود که از میای بی فرموده بود و در کتاب و مذکور است پس  
 آن در فرمان سلاطین ایران با راضی مقدمه برگشتند در اینجا نیز سینه تا آنکه طیطوس و مانی آنرا  
 متفرق و بیست المقدس افراس که این تفرقه در پیشانی بطور اسلام و قبح بیت المقدس اجلی درجه رسید  
 از جمله

از جمله تنوسیکه نسبت به یهود رفتاری کرده بلکه اسپانیول از اهل است که دست بردن می  
 کتاب خود صفحہ ۲۵۲ و ۲۵۳ شرح این استان را ذکر کرده و از این یهود را در اینجا یکی از  
 مطلب مختار قرار میدهد اول کسی شدن در قمر گشته شد و از آنکه خان گشتن خمرانی  
 از چوب ساخته بوده آنها را طوری میخ کوبی کرده بود که سر میخها از داخل خمر بیرون آمد و بودند  
 یهودیان را در آن خمرها انداخته در خیابانها میغلطانند تا میگردند بعضی را میاوردند و باریچه میخ  
 بجلی آنها فرو میکردند و از این نوع سیصد هزار از یهودیان اسپانیولی ترک همه خمر نموده بملکت  
 عثمانی پناهنده شدند و درین مسیح را قبول کردند بعد از آنکه طیطوس غلبه کرد یهودیان از دست  
 بزرگان خود در هر نقطه که بودند یک خمر را انتخاب میکردند که از طرف ایشان دفع نماید یکی از  
 این نفوس منتخب ربی یهودا بوده این شخص دارای تالیفات بوده است از جمله تالیفات او  
 موند - نشیم - نزی قیم - قد شیم - طروت می باشد منتخب و م ربی شمعون است که مصنف کتاب  
 زور برای این شخص سیزده سال از تری قیصر روم بفرار رفته و در آنجا بریاضت مشغول بود  
 منتخب موم شمعون مصدق که عضویت کینه بزرگ را داشته است - چهارم ربی یهودا افحاس  
 دارای رتبه از طرف پسر طور روم بوده است از این قبیل متجین بسیارند گویند خمر و پرورد  
 سامانی قسمیه میگردد که نام فایل داود را از زمین برد و قتل آنان میزدند زنی استن خود اینجا  
 میکند و از مرگ خلاص میشود چنانکه از دست پیری میزند که بعد ما در دربار خمر و پروردگار و غنی  
 میاید پادشاه او را بوستانی نسبت میدهد و او در آن زمان از متجین یهود بوده است خمر  
 با او عذر داده که اگر دیانت خود را ترک کند دختر خود را با میدهد بوستانی با شیر و پسر خمر و سینه  
 هندستان و دوست بوده است از جمله متجین ربی غلبا - در بی شلو بود و در مسیح است  
 مشهور

شیلو چون پسر بزرگش قابل نبوده پسر کوچکش را انتخاب نمودند از جمله نفوس معروفه ما هم با هم  
 که نام اصلی او ربی موش بن میمون بوده این شخص از دانشمندان دارای تالیفاتی در حکمت و تفسیر  
 کتب قدسه است بابت برهنائی علماء وجود همواره از معاشرت سایر علمای گریزان بودند از یک  
 قرن پیش تا کنون نفوس پیدایش اند که دارای روح اتحاد و یکجائی بوده و برای تخفیف آفت  
 یهود اقداماتی کرده اند از قبیل موشه بن موشه توری که از یهودیان انگلستان بوده و ثروت خود را  
 در راه تخفیف آفت این ملت خرج کرده است جمعیت اتحاد ایانس اسرائیلی نیز از مطالب مهم است  
 که یهودیان فرانسه با آن اقدام ننوده و برای ترویج معارف همی بسزای گردند بارون هارشن نیز یکی  
 در پیش از این منظور اموال زیادی صرف کردند از طرف این جمعیت در اغلب نقاط مدارس ابتدائی  
 و عالی تاسیس شده هر چند در ضمن عمل مشکلاتی بر خوردند و جنگ فرانسه و آلمان کار آنها را تنویز  
 انداخت و حتی پس از جنگ بغیلات خود او ادامه دادند و در مدارس خود مسلمان و مسیحی را هم پذیرفتند  
 در ایران نیز مدرسه آلیانس موجود است جمعیت صیونیت نیز در همان سال تاسیس آلیانس ایجاد شد که تقریباً  
 اتمالی همگزی در صدد برآمد که مرکز برای یهود تشکیل دهد و برای این منظور جمعیتی ایجاد کرده  
 مستقرشان آن بود که بهترین است حکمت فلسطین را از دول متصرفه اندکند آنتی -

هوئیس شویعی به حضرت موسی علیه السلام است و مختصر تاریخ حیات او از این قرار است  
 که پسر عمران از خاندان لادی است و لادوی از پسران یعقوب بود عمران بنا به آنچه در سفر خروج  
 مذکور است عمر خود را که (یوحنا بد) نام داشت تزیین کرده و از وی هرون و موسی متولد گردید  
 و پس از آن پادشاه مصر چون از کثرت نفوس بنی اسرائیل بر سلطنت خود بیمناک بود فرمائی صادر کرد  
 که هر چه اولاد او در بنی اسرائیل متولد شود زنده نگذارد تا در موسی پس از تولد فرزندش ماهی را  
 مخفی

تخی داشت و آخر کار موسی را در سبیدی نهادند و در اصل او در ایل بنیامین نزارای آکره و تشریف آورد  
 حله را گرفته و فرزندی خود پذیرفت و در راه موسی بن و زبیر گفت او را از آب کشیدم خروج  
 است پس از چندی موسی بواسطه نصرت معاوی که کینان از عیبرانیان کرده و شخص مصری است  
 رانت از بیم سخط فرعون گریخت بجانب میان رفت در آنجا دختر ترون کاهن میان را که سن  
 بسنوسه بود تزویج و چندی در آن ایار شبانی گذرانید (خروج فسا) بالآخره در هشتمادساگی  
 از طرف خدا نبوت بیوش بجهرامی برادر خود هرون بمصر را فرود عوت فرعون و نجات اسرائیل  
 (خروج فسا) در این وقت رسد و وفات یافته بود و فرعونی که موسی از او خواست تانی هراکل  
 را سازد هونی پس موسی و برودتی من پناه بوده بهر حال بنی اسرائیل در ظل بیات موسی  
 خارج و طرف کفان همپا شدند و در بن مصر و کفان مدت چهل سال بمانی گذرانیدند و در ایام  
 احکام عشره و سایر فروع بوسیله موسی بقوم تعلیم شد و موسی در سن صد و بیست سالگی بسزای  
 سوعد رسید و در دشت (موآب) نصایح وواع آمیز خورد را بدوازده طائفه گوشه فرمود (تثنیه ف  
 ۳۰-۵) در برزیکوه (صنی) وفات یافت و در ذره مدفون شد و قبر او مجهول است (تثنیه ف  
 ۵-۱۸) القاهرین برادر موسی که با مرقد بمغرب کمانت مستقر بود قبل از موسی در فرزند کوه حورا  
 (اصداف ۳۳ تا آخر) در سال هجدهم خروج بنی اسرائیل از زمین مصر در روز اول ماه نیم در سن صد و  
 بیست و سه سالگی وفات یافت (اصداف ۳۳ تا ۳۴) و در تورات تثنیه ف (۳۸) وفات هرون  
 موسی میگار و آقا یوشع پسر نون صبیح با فضل موسی قائم شیمیر عیبرانیان است در اول وی را حوش  
 میگفتند (یعنی او نجات میدهد) (اصداف ۳۴ تا ۳۵) پس از آن یوشع موسی شد (یعنی  
 خدا نجات میدهد) (اصداف ۳۴ تا ۳۵) و این اسم را موسی بروی نهاد - یوشع بن نون مسنگام



ایمان کلی انتخاب فرمودند و امور دین سه را قول ایشان نمودند اکثر مشاغل و غوائل نزل و تحکام  
 فرمودند و جلادوی رختند که کسی نیشناخت در بختناست سایش ایام باقیه را گذرانند و مسعود  
 فرمودند زیرا اگر نمی سراسر ایل میدهند که در کرم خطه و دیارند مزاجه و مهاجره میزند و رحمت  
 نمیکند اشتند انتھی در توفیق و کمال بنیاد ثبات صریح و اصح و راجع بظهور حضرت مسیح حضرت  
 رسول اکرم و این ظهور عظم یعنی تخلی خطه کل الملی موجود است که در کتب استلانیه اهل بجا تحصیل مطور  
 گردیده و لکن بیودتقا لید پیشوایان خویش از ایمان مسیح و حضرت نول علیها السلام محروم و غیب  
 گشته و علمای آنان کسبی در اثبات بطلان آن جوهر وجود گناشته اند که از جمله کتبی که در دسترس  
 رد بر عیسی مسیح است و حضرت مسیح و بقر نول میدند و حضرت نول امر شوکالغ یعنی همچون موجودند  
 ولی همه بسیاری باین ظهور عظم مومن و بخدمات مشغولند حتی یک نفر از این طائفه جناب مشیر خدا  
 یعقوب متحده که برادر حضرت خواجه مسیح کاشانی مؤسس مدرسه و خدمت شکرگاران در کرمان است  
 پیشوایان اسلام جام شهادت نوشید و بر رفیق علی پوینت در این مقام یک فصل از زبان مبارک  
 که در مفاوضات مسطور گردیده مندرج مینماید قول لاهل اهل امر و در سطرین فرقه قدری از زبان  
 صحبت بلایم اگر در ایام ظهور نورسین باین بجهت مبارک آمده بودید در پیشگاه حضور حاضر میشدید  
 و مشاهده کن جمال نورانی مینمودید ملاحظه میکردید که آن بیان آن جمال احتیاج به هیچ برای دیگر  
 ندارد بسینا از آن نفوس مجرب و شرف بحضور موقن و مؤمن شدند دیگر محتاج به هیچ برای ننگشتند  
 حتی نفوس که در نهایت بغض و انکار بودند بعضی ملاقات شهادت بزرگوارای جمال مبارک میدادند

۱. بجز نول - یعنی رئیس جوان و نابالغ که در نخل منی ف تا ۲۵ و ف تا ۲۵ و ف تا ۲۵ مذکور است در در کتاب

دوم شوکت لاری علی بطل نوب وارد شده است - من  
 بگفتند

و بگفتند این شخص صلیل است افاضت که این او قار دارد و ماعدای این ادعا آنچه میگفت قبول  
 بود با هیچ حال که آن نور حقیقت قول فرمود کل محتاج بر همین هستند لهذا مشغول بر همین عقلیه  
 بودیم یک بران عقلی دیگر گویم در اهل انصاف همین بزبان کفایت است که هیچ کس نمیتواند کلام  
 کند و آن این است که این شخص صلیل در سجن اعظم امرش را بلند کرد و نورش باهر شد و صفتش هماگیر  
 گشت و آوازه بزرگوارش بشرق و غرب سید و آلی بود و ما نهادن چنین امری در عالم وجود  
 نشده اگر انصاف باشد و الا بعضی از نفوس هستند که اگر جمیع بر همین عالم را بشنوند انصاف  
 مثل کمال قوت نول و مل تقاوت و در انوشند بکنند بکه فردا و حیدر اسجونا مظلوما آنچه خواست  
 مجری داشت من مہجرات جمال مبارک را ذکر کنیم شاید ماسع گوید این وایت است و حمل الصدق  
 الکذب مثل یک در نخل روایات مہجرات مسیح از خواریین است نه دیگران اهلایه و متکبران  
 ولی اگر من بخواهم که ذکر خوارق عادات از جمال مبارک کنم بسیار است و در شرق مسلم حتی در نزد  
 بعضی اعیان نیز مسلم است ولی این روایات حجت و برهان قاطع از برای کل نشود شاید ماسع گوید  
 بلکه این مطابق واقع نیست زیرا طوائف سائره نیز روایات مہجرات از معتقدای خود کنند  
 مثل آیت بر اهل از برای بر چهار ویت مہجرات کنند از کجا نفیم که آنها کذب است این خاصیت  
 اگر رویت است آن هم روایات است اگر تواتر است آن هم تواتر است لهذا این روایات برهان  
 متقنع نیست علی برهان است از برای شخص حاضری که بود و آن هم نیز شاید که شبهه کند که آن مہجره بود  
 بلکه محروم از بعضی سخا را نیز وقعات عجیبه وایت شد است باو بی حضور این است که بسیار  
 امور عجیبه از جمال مبارک ظاهر شد اظہار وایت میکنیم زیرا بحجت کل من علی الارض حجت و  
 برهان نیست و بلکه از برای آنکه مشاهده نموده اند نیز برهان قاطع نشود همان نمایند که حجت است

و همچنین

در چنان کثر هجرات که از آنجا ذکر شده است معانی دارد مثلاً در شهادت حضرت مسیح در بئرحل کوفت  
 که ظلمت احاطه کرد و زلزله شد و حجاب هیکل نقش گشت و مواسات از قور بر خاستند اگر این بظاهر بود  
 و آینه عظیمی است بسته در تاریخ ایام درج میشد و سبب اضطراب قلوب میشد و اولاً حضرت مسیح را  
 سپاهیان از صلیب نزل میدادند و با آنکه فرار میکردند و این وقایع در هیچ تاریخی مذکور نه  
 پس معلوم است که مقصد ظاهر عبارت نیست بلکه معنی دارد و مقصد آن انکار کردن نیست فقط  
 مراد این است این آیات بر آن قاطع میشود و معنی دارد مقصد همین قدر است لهذا ما امروز  
 سر سفره رجوع بیانات بسته لایق تقدیر اکتب تقدیر نمایم و تا بحال آنچه ذکر شد دلائل عقیده بود  
 و چون این مقام تحریری حقیقت است و سجوی واقع مقابست که نشانه جان موخته آرزوی آب حیات  
 نماید و ما می مضطرب بر یارند مرعی طیب حسی جوید و شفای الهی فایز شود قافله گمشده بر  
 حق پی برد و کشتی گشته و حیران بکل نجات مد لهذا طالب باید مصنف بجز صفات باشد  
 اولاً باید که مصنف باشد و منقطع از ناسوی است و قلبش کفلی باقی اعلی توجه کند و از آسیری سخن  
 هوی نجات یابد زیرا ایضا هر مانع است و از این گذشتند تحمل هر بلایی لازمست و باید در نهایت  
 تنزیه و تقدیس باشد و از جنبه بعضی مل عالم بگذرد چه که کل عین حسی مانع از تحقیق است  
 دیگر شود و همچنین بعضی بجبئی شاید مانع از کشف حقیقت آن شود این مقام طلب است طالب باید  
 باین اخلاق و اطوار باشد و تا باین مقام نیاید ممکن نیست که نفس حقیقت پی برد بر نفس مطلق  
 جمیع مل عالم منظر و ظهور هستند که این دو ظهور را باید با هم باشد و کل موجود باشد و در تورات  
 برتا بخود و مسیح هستند و در انجیل موجود و رجوع مسیح و این هستند و در شریعت محمدی موجودند  
 مسیح هستند و همچنین زردشتیان و غیره اگر تحصیل و عزم بطول بخشد عقصد این است که  
 کل موجود

۶۹  
 کل موجود بود و ظهور مذکور پی در پی واقع شود و اخبار نمودند که در این ظهور جهان جهان بگر شود  
 و عالم وجود تجدید گردد و امکان صفت جدید پوشد و عدل و حقانیت جهان را احاطه کند و عدوت و  
 بغضا زایل شود و آنچه که سبب جهانی میانه قبائل و طوائف ملل است از میان رود و آنچه که سبب  
 اتحاد و اتفاق و یگانگی است بمیان آید خافلان بیدار شوند کور با بینا گردند کرباشنوا شوند گلهها  
 گویا گردند مرصنها شایانند مرده بازنده شوند جگت مبدل صلح شود عدوت مغلوب محبت گردد  
 اسباب نزاع و جدال کفلی از میان بر خیزد و از برای بشر سعادت حسی حاصل شود ملک امینه ملکوت  
 شود ناسوت سر بر لاهوت گردد کل ملل ملت واحد شود و کل مذاهب مذاهب واحد گردد و جمع بشه  
 یک خاندان شود و یکت دو دمان گردد و جمیع قطعات عالم حکم یک قطعه یابد و کلمات جنبیه و  
 وطنیه و جنبیه و سانیه و سیسیه جمیع محو و فانی شود کل در ظل ربنا محمود بحیات بدیهه فایز گردند  
 حال باید استدلال از کتب تقدیر بر و قرع این دو ظهور نمود و استنباط از اقوال انبیاء کرد و زیرا  
 حال ما میجویم که استدلال از کتب تقدیر نمایم اولاً مقوله در اثبات این دو ظهور چند مورد پیش  
 در سفره اقامت گشت خلاصکم در کتاب انیال از تجدید عمارت بیت المقدس تا یوم شهادت  
 حضرت مسیح را بجزا و هفتاد هفت معین کرده که شهادت حضرت مسیح قربانی منعی شود و بیخ خراب گردد  
 این خبر از ظهور حضرت مسیح است و بدیهه تاریخ این هفتاد هفت تجدید و تعمیر بیت المقدس است  
 و در این خصوص چهار فرمان از شاه پادشاه تعمیر بیت المقدس صادر شد اول آنکه کورش است که در سنه  
 ۵۳۵ قبل از میلاد صادر شد و این در کتاب عزرا در فصل اول مذکور است قرقان ثانی تجدید  
 بیت المقدس از داریوش فارس است که در تاریخ ۵۱۵ قبل از میلاد صادر شد و این در فصل ۵ عزرا  
 مذکور است قرقان ثالث از ارتشستاد در سنه ۴۸۵ قبل از میلاد است در تاریخ ۵۳۵ قبل از میلاد صادر  
 شد



۲۶۰  
 تا در این فصل یا هزار مذکور است قرآن ذاب از تحشت در سنه ۴۴۴ قبل از  
 صلوات این در فصل دوم بخیر است اما مقصد حضرت دانیال اثرات است که ۴۵۷ قبل از  
 صلوات بود هفتاد و هفت ۴۹۰ روز میشود هر روزی بتصریح کتاب مقدس یک سال است در تورات  
 میفرماید یوم رب یک سال است پس ۴۹۰ روز ۴۹۰ سال شد قرآن ثالث که از تحشت  
 ۴۵۷ سال قبل از تولد مسیح بود و حضرت مسیح وقت شهادت صومعی سه سال و هشتصد سی و سه را  
 چون بر چاه و هفت ضمیمه کنی ۴۹۰ میشود که دانیال از ظهور حضرت مسیح خبر داده آنها در آیه بیت و نیم  
 اصحاح ناسع دانیال نوع دیگر یعنی هفت هفت و شصت دو هفته بیان میکند در این بظاهر اختلاف  
 با قول اول بسیاری در تفسیر این دو قول حیران مانده اند که چطور در جالی هفتاد هفته و در جالی  
 شصت و هفت و هفت هفته ذکر نموده در این قول با آن قول مطابقت ندارد و حال آنکه دانیال  
 دو تاریخ بیان میفرماید یک تاریخ بدیش صد و نهم از تحشت است که برای عزرا بنیادی در شلیم  
 صد و ریافت این هفتاد هفته است که قسمی بصعود مسیح میشود و در جمیع قرآنی شهادت حضرت مسیح  
 منعی شد تا تاریخ ثانی در آیه ۴۱ است که بعد از اتمام تعبیر بیت المقدس است که تا صعود مسیح این  
 در هفتاد هفت هفت هفت عمارت بیت المقدس طول کشید که عمارت از ۴۹ سال باشد این هفت  
 هفته را چون بر شصت و هفت ضمیمه کنی شصت و نه هفته میشود و در هفتاد و نهم ظهور حضرت مسیح است  
 این هفتاد هفته تمام شد که در این صورت اختلافی باقی مانده چون ظهور حضرت مسیح با اخبار دانیال  
 ثابت شد حال با ثبات ظهور حضرت بها الله و حضرت اعلی پروریم و تا بحال در حقی ذکر کردیم  
 حال دیدار اعلی ذکر کنیم در آیه ۱۱۱ فصل ۱۱ از کتاب انیال میفرماید و مقدس منگلی بر شلیم  
 و هر مقدس یکم که از آن منگم میرسد که رویای قرآنی در می و حیسان غراب کشنده تا یکی میرسد  
 و مقام

۲۶۱  
 و مقام مقدس شکر یا پایلی تسلیم کرده خواهد شد و من گفت که تا بدو هزار و سیصد و شصت  
 روز آنگاه مقام مقدس مصفی خواهد گردید تا آنکه میفرماید این رویا نسبت بزمان آخر دارد  
 یعنی این فلاکت و این خرابیت و این عمارت تا کی میکشد یعنی صبح ظهور کی است پس  
 گفت تا دو هزار و سیصد و شصت روز آنگاه مقام مقدس مصفی خواهد شد خلاصه مختصری  
 که دو هزار و سیصد سال تعیین میکند در بعضی تورات هر روزی یک سال است پس از تاریخ مقرر  
 زمان از تحشت تا تجدید بنای بیت المقدس تا یوم ولادت حضرت مسیح ۴۵۷ سال است از یوم  
 ولادت حضرت مسیح تا یوم ظهور حضرت اعلی ۴۵۷ سال است و چون ۴۵۷ سال را ضم کنیم  
 این کنی دو هزار و سیصد سال میشود یعنی تعبیر رویای دانیال در سنه ۱۸۰۰ میلادی واقع  
 در آن سنه ظهور حضرت اعلی بود و بعضی خود دانیال را ملاحظه نمایند که چه مراحات سنه ظهور را تعیین  
 و در یکی اخبار ظهور از این صریحتر میشود و حضرت مسیح در اصحاح بیت چهارم از انجیل متی آیه ۱۳  
 تصریح میفرماید که مقصود از این اخبار دانیال زمان ظهور است و آنی آیه این است (چون کوه کوه  
 نشسته بود شاگردانش در ضلوت نزد وی آمده گفتند با گو که این امور کی واقع میشود و نشان آن  
 تو و نقصانی عالم چیست) از جمله بیانات حضرت مسیح که در جواب ایشان گفت این بود (پس  
 چون کوه و دیرانرا که بزبان دانیال نبی گفته شده است در مقام مقدس برپا شده پسیند حرکت خواهند  
 دریافت کند) آنتهی و جواب احواله اصحاح ثامن از کتاب دانیال فرمود که هر کس آن اصحاح را  
 بخواند آن زمان را دریافت خواهد نمود و خلاصه فرماید که ظهور حضرت اعلی صریح تورات بحال  
 است تا در حال بیان آن تاریخ ظهور و حال بیان آن  
 از تورات تا نیم تاریخ ظهور جهان مبارک سنه قمری از هفت و هجرت حضرت محمد بیان نماید و نیز  
 شریعت

شریعت بودت هر سنه قری معتبر است و معمول بجایز در آن شریعت در خصوص از احکام  
 عادات سنه قری معمول است که در اصلاح ۱۲ آیه در کتاب انیال میفرماید (و یکی مرد  
 مینس شده بکتان که بالای آبهای شرمیاستاد گفت که انجام این عجاایب تا بچند میکشد  
 و آن مرد مینس شده بکتان را که بالای آبهای شرمیاستاد شنیدم در جاتی که دست راست  
 و دست چپ خود را بسوی آسمان بلند کرده بخی ابدی سوگند یاد نمود که برای یک زمان دو زمان  
 نصف زمان خواهد بود و چون پراکنگی قوت قوم مقدس انجام رسد آنگاه همه این امور تمام  
 خواهد رسید) روز آخر چند پیش بیان نمودم دیگر احتیاج بیان ندارد ولی مختصر ذکر می  
 شود که هر روز آب عبادت از یک سال است و هر سال عبادت از دو ماه است چنانچه در سال نیم  
 چهل و دو ماه میشود و چهل و دو ماه هزار و دویست و شصت و نوزده است و هر روزی در کتاب تقدس  
 عبادت از یک سال است و در سنه ۱۲ از هجرت محمد تاریخ اسلامی حضرت علی مرتضی  
 مبارک ظاهر شد و بعد از آن ملا میفرماید (و از احکام موقوف شدن قربانی دائمی و نصب  
 زجاست و ایرانی هزار و دویست و نود روز خواهد بود خوشحال که انظار کشد و بخیر و سیصد  
 سی و پنج روز برسد) بر این تاریخ قری از یوم اعلان نبوت حضرت محمد است بر عموم انبیا  
 حجاز و آن سال بعد از نبوت بود زیرا در بیت نبوت حضرت مستور بود و کسی جز خدیجه این نقل  
 اطلاع نداشت بعد از آن سال اعلان گردید و حال مبارک در سنه هزار و دویست و نوزده اعلان نبوت  
 حضرت محمد اعلان ظهور فرمودند - انتهى - ص ۲۷ تا ۳۱ -

سال ۱۲۸۱ از اعلان نبوت حضرت محمد مطابق است با سنه ۱۲۸۱ از هجرت در این سال مبارک در همین حرکت  
 از بعد از طرف اول بارغ ضلوع که درین شریعت است و داده روزی است که در آنجا اعلان ظهور انجمن صحابه فرمود  
 هر چند

هر چند سخن درباره شریعت حضرت کلیم اندیشنا شد ولی این فصل از کتاب نور نبوت است  
 در این مقام مندرج میسازد قولم فصل شانزدهم - یهودیت یا شریعت موسی  
 فروخته شدن یوسف قدس در ۱۲۵۰ قبل از میلاد و رسیدن او بمقام صدارت ای فرعون  
 و بروز هفت سال محلی در آن مملکت در سیاهی صغیر چنانکه شرح آن در تورات مسطور است  
 باعث شد که یانده پسران یعقوب معروف بم اسرائیل بمصر مهاجرت نموده و در آنجا ممکن گیرند  
 چون در عرض پانصد سال نسل آنها زیاد شده بود و در سن و دم فرعون مصر از ترس آنکه مسلمانان  
 یا مانی شوند حکم کرد هر چه اولاد ذکور از بنی اسرائیل پیدا شود قتل رسانند ولی زنی از آن طایفه  
 زانید و نامت شامه در خفا پرورش داد و چون پیش از این نگاهدارش اجازت نداشت لذا  
 او را در سینه ی قرار داد و در ساحل رود نیل در نیزاری آما کرد اتفاقاً دختر بروایتی زن فرعون  
 معروف بسیه در کنار رود طفل مزبور را مشاهده نموده وی را از آب گرفت و بفرزندگی خویش  
 پذیرفته او را موسی نام نهاد و این طفل بزرگ شد و در سن بیست و هفت سالگی در راه  
 تقدی سینو گذشت و چون صبه حکمرانی و قضاوت داشت روز دیگر در مسافرتی در مصر  
 مشاهده نموده و خواست آنها را صلح دهد ولی یکی از آنها بر وی برشته گشت کی ترا حکم و قاضی  
 ساخته آیا میخواهی ما را نیز مثل آن مصری قتل رسانی در این حال موسی که در آن وقت سرش فاش  
 علیحد فرار از زمین میان آمد و در آنجا خردترین نامی را که مسافه صفوره بود بزوجه خدیجه  
 نامت می از عمر خود را به شبانی رفته پرزن خود گذرانید تا در سن هشتاد و شش در حوالی حوریت  
 در بوم مشغلی ظاهر شد او را ناموسجات بنی اسرائیل از تحت رحمت مصر میخواند ولی مطابق  
 تورات او مستقر ملکیت زمان خود شده و از قبول این ناموریت امتناع نمود و خداوند فرمود بر او  
 نزاع

که نطق است زبان تو خواهد بود مطالب باو بگوید و بعز چون و قوم اسرائیل اظهار دارد و بر  
 اگر آتی مبرمان نشان دهی عصای تو وقتی که از زمین اندازی اژدها میشود و چون از دست  
 گیری بحال خود بر میگردد و چون دست را بگیرد میان فروری میزد و خلد کند که آن  
 حضرت عازم مصر گردید و ده آیات که چهار تن از خون شدن آنها زیاد شدن از آنها و پیدایش  
 گمشدگان و مردن مویشی و پیدایش فلما در مردم و در جهام و باریدن تگرگهای سخت و بروز عزم مردم  
 تاریکی در مدت سه روز و بالاخره مردن سخت زاده مصرها و حتی سخت زاده شخص فرعون از خود  
 طاهر نمود تا فرعون وقت که جوی بنیستاه و بر آبی راسس بوم بود ناچار شد از مهاجرت بنی اسرائیل  
 جلوگیری نماید و آنها با نام مویشی خود از مصر کوچ کرده بطرف کفان رهسپار شدند و مقصود آنها  
 این بود که در راهی کفان کنی گیرند ولی در میان این مصر و کفان مدت چهل سال سختی گذرید  
 و غالباً مشغول در امور حمل و طوائف اطراف بودند و گاهی با اجازه با آنها سخت میگرفتند که  
 بر بنویسم بر شفته ناسزا میکنند و اظهار میدهند ما در مصر راحت بودیم و تویی حبت ما را آواره  
 و سرگردان و از خود پاک خوب را حتی محروم ساختی در میان این مذکور بنی اسرائیل بواسطه نافرمانی  
 بنده و پرستش بت گرفتار امراض و مصائب مختلف گردیدند و عده زیادی از آنها در اثر سبب ما را کبرشت  
 پیدا گردید قف شدند و در حیات موسی هم موفق بودند و کفان شده و آنحضرت در موقعیکه در حوالی  
 کفان بر کوه نبو برای مناجات رفته بود در حلت نمود و بقراری که در تورات نوشته شده است توسط  
 فرشتگان خداوند موفون گردید و قبرش بر عالیان مجول ماند موسی هم شخص عصبانی و غمناک  
 دولت دوست و شل ناپلیون کبیر علاوه بر جنبه سرکردگی مقنن و قاضی عالی مقامی بود اما در همه  
 آنحضرت یکی ده احکام است که مطابق مندرجات تورات در دو لوح سنگی از آسمان بر او نازل  
 شده

شده ولی قبل از نزول آنها تی موسی غیبت نمود و در حجاب حضرت بنی اسرائیل پرستش تمام  
 برداشتند چون موسی قبا الکواح فرود از کوه بری آمد و آنها را بان حال ملاحظه نمود از دست  
 غضب عصبانیت بر زمین خورد و الکواح فرود شکست و در لوح از سنگ ترشید و خداوند احکام  
 سابق تا الهام و موسی هم کتابت آنها پرداخت و آنها بقراری است - ۱- ترا خدایان دیگر خیر از  
 من نباشد - ۲- صورتی ترشید و جمع مثالی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه بین زمین  
 است و آنچه در آب بر زمین است برای خود ساز و زود آنها بجهت کن و آنها را عبادت نما زیرا  
 من که بیهو خدای تو میباشم خدای خود هستم که انتقام گناگان پدران را تا آتش پشت از پیران باز  
 آنا نیکو مراد سخن از نیکو بگیرم و تا هزار پشت بر آنا نیکو مراد است دارند و احکام مرا نگاه میدارند  
 رحمت میکنم - ۳- اسم بیهو خدای خود را باطل مبریز را خداوند کسی را که اسم او را باطل بر بی گناه  
 نخواهد شد - ۴- روز سبت ای او کن تا آن را تقدیس نمایی شش روز مشغول باشی همه کارهای  
 خود را بجا آور تا روز هفتم (مقصود شده است) سبت بیهو خدای است در آن هیچ کار مکن تو  
 و پسر و دخترت و غلامت و کنیزت و همان تو که درون دروازه ای تو میباشد زیرا خداوند در  
 شش روز زمین و آسمان دریا و آنچه در آنها است ساخت و در روز هفتم استراحت کرد و استراحت  
 از این سبب خداوند روز هفتم را مبارک خواند و آنرا تقدیس نمود - ۵- پروردار خود را احترام  
 آرزوهای تو در زمینی که بیهو خدایت تو میباشد در از شود (مقصود زمین کفان است که بنی اسرائیل  
 در موقع مهاجرت از مصر بحال تصرف آن بودند و مدت چهل سال در حوالی آن سرگردان میباشند)  
 ۶- قتل مکن - ۷- زنا مکن - ۸- دزدی مکن - ۹- بمسایه خود شهادت نفع ده - ۱۰- بخلاف  
 وزن و علام و کیز و گا و گوسفند و الاغ و هر چیزی که از آن همایه تو باشد طبع مکن - ۱۱-  
 عود

سازد و در اخبار فوق که موسی باقیات و تواریخ زیاد می در اخباریات او  
 که در تاریخ کلبیها محترم و معمول است مؤمنی هم از رجال حضرت تاریخ محسوب شود و آنها یک عهد  
 دارند نسبت زانها هفتاد و دو قوم خود میباشند اما مؤمنی هم را نیز با وی و نهی قوم بنی اسرائیل است  
 و دلیل آنها این است که آنحضرت شریعت خود را بفرعون و مردم مصر پیشینا نمود و فقط حضرت  
 خروج بنی اسرائیل از مصر و تصرف کنعان بود و در این مهاجرت جاهای وطن با رون برادر مؤمنی هم  
 هم خیلی زحمت کشید و او بود که از طرف مؤمنی هم با فرعون و بنی اسرائیل مکالمه و مذاکره می نمود و مقام  
 اول کاهن را داشته و از طرف مؤمنی هم و در نهایت او نیابت می نمود و بقرار که نوشته اند او در کوه حور  
 در نزدیکی عدم فوت کرده است -

بهری نهی از نیک و در طبقه اند زمره تمام اخبار و روایاتیک از سلسله قبل از میلاد یعنی تاریخ مهاجرت  
 از اسارت بعد صمیمت تورات شد پذیرفته و آنها را قبول میکنند و منتظر هستند که مسیح موعود آنها را  
 و بنی اسرائیل را بدور خود جمع نموده مسجد و شهر را بنا نماید و حکومت مستقلی برای آنها تشکیل دهد -  
 این طبقه تمام نکات مذبح خود را مباحات نموده و در انجام فراموشی دی خود فوق العاده دین و  
 جدی اند ولی طبقه دوم غیر از مندرجات تورات مجری عقاید گذشته و منتظر ظهوری هم نیستند  
 هر ملکی که زنده گانی میکنند خود را شبیه باالی نموده در عادات و رسوم از آنها تقلید مینمایند و چون این  
 عت و دیر زمانی است که ولای حکومت و استقلال نبوده و در عالم پراکنده تحت رقیبت سایر ملل زیست  
 مینمایند لذا نمی مقصد و با جرت و در هر ملکی که هستند منابع ثروت را در دست گرفته اند -

حق گشت رگلبیها در رسیدن باعث تشکیل اتحادیه با هم زبونیم که موسس آن دکتر هرزل بود که  
 این شخص برای خلاصی کلبیها از مظالم روسها مصمم شد با اعانه که از یهودیهای دنیا جمع آوری کرد  
 فلسطین را

فلسطین از دست ترکیه استیاع نماید و در آنجا حکومتی از خود کلبیها تشکیل دهد اما  
 این خیال عملی نشد و مخصوصا ستم کلبیها آنها را مورد اعتنا و توجه قرار ندادند ولی با این حال  
 عده یهودیهای فلسطین و تبرایه است چنانکه در ۱۸۸۱ میلادی چهل هزار گدای صدها  
 بیت هزار و مرزده صد و چهل هزار کلبی در فلسطین متوطن شدند - آنهایی که عساکر و سواران  
 سابقا درباره اختلاف یهود در عقاید فرعی و حدیثی فصلی مشع گامشته شد و برخی اختلافهای  
 جزئی نیز در میان آنها موجود است مانند اختلاف نظر فرقه اشکانا زو فرقه سفرد در باب آیام  
 ظیره اشکانا که قسمتی از یهود اروپا هستند میگویند در آیام سبعة عیند ظیره که باید ظهر و عصر  
 تهیه کرد و ولی خوردن نان جایز است و سفره میگویند که مطلقا باید غیر از ظیره چیزی در سفره  
 نشود حتی اگر در خوراکی مطبوخ وانه گندمی باشد که در آن جوشیده باشد خوردن آن حرام است  
 زیرا گندم جوشیده حال خمیری پیدا کرده است و از این قبیل اختلاف بسیار است -  
 صورتی اسامی نهی است و معنی آن در کتب عبری است که در این کتاب  
 (شروع و یهود) نالیف جنتا افای شبا و قدیم استخراج کرد و نیز خلاصه  
 فخریها میگردد از این قرآن -

۱- حضورها جو کبیر سار و زود حضرتت برهم است چون سازه خیم بود کبیر خود را بر ربه بر هم  
 شوهر خویش بخشید و او از ابرهم دارای فرزند گردید و این معنی صلت عدم رضایت رقابت ساره  
 گشته ابرهم را وادار کرد که با جو و فرزندش را بخت دیگر منتقل سازد فرزند ابرهم موسوم با اسماعیل و  
 بعد اوست که حضرت رسول هم از نسل آنحضرت است و بعد آنحضرت تورات و قرآن مجید ساریه  
 دارای فرزند شد و آن اسحق بود که بنی اسرائیل از نسل وی پیدا گشته از اهل بیت ابراهیم است

بیاورد (فاران) برود و شریح آن در بیان حال در سفر پیش باب عبا بتفصیل مسطور است  
و مضامین مندرجات تواریخها جو نبیها بولایه است -

۲- حضرت صادق علیه السلام در جواب حضرت ابراهیم است که شرح مژده تولد او را و ما را بر او است  
سفر پیش فصل ۱۸ مسطور است و از آنجا که در آنجا خطاب خدا را شنید و قتی که با بر حسیم فرمود  
چرا سواد که خندید مگر از خداوند در عظامی او را و عجیب است -

۳- حضرت مریم دختر حرام و خواهر موسی است مثالیها زوجه کالیب بن یقیه بود و داشت  
که در موقع آنکه زن موسی بریاد او را از تولدش استقامت کرد تا دختر فرعون حسد و قیامت گرفت  
و مادر موسی را برای و ابی طعلی نزد فرعون بردن و سفر فرعون باب ۱۸ شرح مایش مسطور است  
بریم نبی است و در موقع فرعون از مصر فرود میرسانید است -

۴- در مورد نبی که شرح در کتاب او را در باب ۱۸ مسطور است مثالیها پس از یونس  
بن فون یکی از او را در آن بوده است که فرغ نایابی کرده و دشمن اسرائیل را شکست داد و او را در آن فرستاد

۵- حتما نبیها مادر حضرت شموئیل است شرح حال وی در کتاب اول شموئیل باب ۱۸ مسطور است

۶- ایفیل زوجه نابال که بیست که از کثرت سحر در زمین مرغان نامها و حیوانات است شورش  
شخص شروتندی بوده است و تیسکه او را و از آن تولد فرزند میکند بشوهر این زن پانصد میشود مثالیها  
از مساعدت خود داری کرده و لکن این زن برای او و جمیع محتاج را تهیه میکند و در تهیه او و او را  
انعام از شوهر او میگذرد و پس از وفات شوهر او و آن زن را برای خود کلج نماید نبیها این را  
در کتاب شموئیل اول ف ۱۸ مسطور است -

۷- حلد کالیب نبی زوجه سلیمان نبی تقوه کرد در زمان سلطنت یوشافاط پادشاه یهودا بوده  
آن زمان

آن زمان حلقیها هوکا هن در قدس لا قدس کتاب تورات ایسا میاید و نزد پادشاه مبرود  
میرود و او پس از قرائت متنبه شده آنگاه میریزد و از همین زن که جزاوی دیگری در آن وقت  
نبوده از عاقبت کار متنبه شود و آنرا میگذشت را ایجا جواب میدهند که این متنبه بود اسطفا فریانی نو  
بلا و مصیبت خواهند شد و اینچنین در کتاب مسطور شده بود وقوع خواهد پیوست قرآنی چون تو تمبیه شد  
در زمان تو بود وقوع نخواهد پیوست -

۸- ایست در کتاب اجمیل عمومی مردخای که در زمان ششایارشا که همان آشورش است بوده و ظهور  
از قتل عام با مان نجات او را از قبل این داستان بتفصیل مرقوم گردید کتاب ستره جزو رسالی  
عمده صحت است و از جمله کتبیم محسوب است یعنی تواریخ و نوشتهها یک از طریق نبوت است لیس  
(و نیز در کتاب جناب مسطور است که خلاصه این است)

فصل در خصوص حضرت موسی

اولی پسر یعقوب شد پسر دشت که یکی را نام قحط بود قحط چهار پسر داشت که یکی عمرام نام  
داشت و عمرام پدر حضرت موسی است فاکر مونس یوغا بد نام داشته که عمرام محرم بوده است  
ها در سن و عمری نیز از او لاد عمرام و برادر و خواهر حضرت موسی بودند و اینها تولد نمیکند  
بتفصیل در سفر فرعون مسطور است ..... مونس که اصل کلمه عبری آن مونس است یعنی از آب  
کشیده میاشند ..... چون مونس بزرگی در تورات مسطور است از صغر فرار کرد و عازم مدین  
شد و در سر چاه آب با دختر کا هن مدین آشنا گشت و برهنائی او نزد و حوسیل با تیوی که  
شعب هم میگوند زنده و بشری کرد در تورات مسطور در شرحی از نبی گرفت و فرزندش بری  
موسی بوجود آمد که موسوم به گمش گریه یعنی در زمین بیگانه میباشم فرزندی دیگری نیز پیدا کرد  
پس را

از پیش را ایلعز که داشت یعنی خدا مراد نماید... این زن و فرزند بهیبت حضرت موسی  
 کردند... و در کتب مختلف نامها که حضرت موسی زوجه دیگری گرفت و در سفر اعداد  
 باب ۱۱ برسطوب است که مریم و بارون در باره زن کوشیت یعنی حبشیه که موسی گرفته بود نزد  
 او شکایت کردند... و در این قصه زن و فرزندان موسی از او جدا شده بودند و نزد پدر خود  
 رفته بودند و همین جهت است که در تورات ذکر مفصل از آنها نیست... چون مریم موسی را  
 باره از دوی حبشیه اعراض کرد و مغضوب گردید و مبروض شد پس از هفت روز وفات یافت  
 ... دیگر در تورات از پسران موسی همی نیست اما آنکه در کتاب تواریخ ایام باب ۱۲/۱۱ بیان  
 مطلب میرسیم که میگوید شیوشیل بن گرشم بن موسی ناظر فرزند او بود... از این جهت  
 معلوم میشود که چهار صد سال اولاد آنحضرت از دست خدا برکنار بودند و پس از آن داخل قوم گردیدند  
 زیرا در دوره داوودی منصب مثل ایشان مذکور گردید است... حضرات نجیب چون ذکر اعراف  
 اولاد موسی از آنحضرت جایزند است و ننگ دعا داشتند لهذا گفتند که آنحضرت کرده  
 در شهری معروف به بنی عوشه در دوره ظهور ما شیخ ظاهر خواهند شد... الخ -

علا شجاع - حضرت زردشت

۱- در حال ایشان حضرت مطابق معتقدان زردشتیان  
 در کتاب نور هیت چنین مینویسد: در زمانه سالفه طائفه از آریاها که در ساحل رود  
 کتس نومی داشته اند از آنجا کوچ نموده داخل خاک ایران شده و بتدریج از صحرای گودی دست  
 برداشته در قرار و هفتاب سخی گزیده و سلطنتی از خود بنام دولت تشکیل دادند تا در ۵۵۰۰ سال  
 پیش از میلاد از ولایت فارس موسوم بکورس کبیر بر دولت مدیعی گردید و گذشته از اینکه فارس را  
 مستقل

مستقل نبود حکومت مدرا نیز برانداخت و آن را جزو فارس نمود - آریا نهای مهاجر ایران در  
 دوره صحرانشینی خود سرودای مذهبی داشتند که نام کا کاس خوانده میشد و در کتاب وستا  
 مسطور است و آنچه بنظر تحقیق رسید قبل از تاریخ تخمین مذهبی بین آریا نهای ایران آریا نهای  
 شمال هند موجود بوده و منتهی باین شد که آنگه خیر هندیها دیوهای آریا نهای ایندوای مندر  
 کتاب دای هندیها شیطان آریا نهای دشمنان خدایان هندیها ارواح یا قوای خیر آریا نهای  
 اهورا مزدا شده است و چون زردشت و فرستاده صلح مذکوب آریا نهای قدیم بوده از این طرف  
 دیانت پارسیان قدیم منتب بزرتشت گردیده است بقرار اخبار و روایات آریا نهای زردشت  
 در ششصد سال قبل از میلاد ظهور نموده و تولد او در ۵۵۰۰ و وفاتش در ۵۰۰ قبل از میلاد بوده و  
 بعضی از مورخین از قبیل پلینی ظهور زردشت را چند قرن قبل از نومی م و او را یکی از کهنه دانستند  
 که پارس آمده و تشکیل مذهب آریا نهای قدیم را داده و در محاصره نج بدست تودیان محمول گردید  
 که یکبار از زردشت نامه معروف برزند او ستا و مشتمل بر چهار قسمت است اول سرود داده و دعا  
 پرستش و عبادت دوم سرایم قربانی سوم قوانین مذهبی چهارم قوانین مدنی و هر چهار قسمت  
 فرس قدیم است که آنرا زمین مندر کنگ کتاب بنده و ستا مطابق کتاب ای هند و پرتی کای برانیاست  
 استغنی - ص ۱۱۲ - ۱۱۱ -

علا در کتاب ایندوایین مریا نهای چنین مینویسد -  
 علا در این و نمایش و نشر او زردشت

نام پدر ماد و زن و فرزندان زرتشت چه بوده؟ نام پدر زرتشت پوروشین نام مادرش  
 و خد و نام زرتشت هودوی و نام پسرانش ایند و استر و اور و تیز و خورشید چهار نام است  
 و قرانش

در تراثش فرین و تهرت و پوزوچت بود -  
 زرتشت در کدام شهر زاییده شده؟ زرتشت در شهری زاییده شده که در اوستا تاریخ آمده -  
 ترا در زرتشت به کی میرسد و چرا این داشته اند؟ زرتشت از ترا و فریدون پسر آهمن بوده و پدر  
 دنیا کانش همه خدا پرست بوده اند - در هنگام زاییده شدن زرتشت کی پادشاه ایران بوده؟  
 در هنگام زاییده شدن زرتشت طهراسب نمیره کی پادشاه ایران بوده -  
 زرتشت در چه روز زاییده شده؟ - فرودشت در اهورا مزدا دینا زاییده شده -  
 در هنگامی که زرتشت پیغمبر شده چند سال داشته است؟ - اثنوزرتشت در روز خرداد و فروردین  
 چهل سال داشته که از سوی اهورا مزدا به پیغمبری و رهنمائی برگزیده شده است -  
 ائو را چادر کش است؟ - ائو پاک است بجم باید اندیشه و گفتار و کردار و درون و برون پاک باشد  
 در هنگامی که زرتشت پیغمبر شده کی پادشاه ایران بوده؟ - در هنگامی که زرتشت به پیغمبری برگزیده  
 شده سی سال بوده گشتاب پوزطهراسب پادشاه ایران شده بوده -  
 چرا زرتشت اسپنتمان گویند؟ - چون زرتشت از ترا و خانواده اسپنتمان است که بیبا  
 نامور و دانا بوده از آن روی زرتشت اسپنتمان گویند و آرش اسپنتمان برگزیده و بسیار پاک  
 و دانات و رهنماتان و اسپنتمان یکی است چرا با نامزدی و زرتشتی و بهدین و پارسی هستند؟  
 ما نامزدی نامند که آهمن اسمی ما خدا پرستی است زیرا آرش مزدا دانی جیتای بزرگ و  
 جم سینی پرستی باشد و زرتشتی چون که پیغام آور خدا و رهنمای ما کیش مزدیسی ائوزرتشت  
 بوده و بهدین و بنوم آکر در اوستا آهمن مزدیسی آهمن به کیش نیک نامیده و پارسی است  
 یکی آکر یکی از بنسیرگان هوشنگ شاه که بر این مرز و بوم خسروی داشته نامزد پارسی بود  
 نام

و نام خود را بر این کشور نهاده بد آن روی مردم این خاک و خانواده پارسی میگفتند و در بگو  
 آنکه چون پایه کیش مزدیسی بر پارسی و اشونی است این گروه را پارسانا میزند و کیش مان  
 نازین و تانز امیجگان پارسی و پارسی خوانند چه که پارسی و پارسانا در نولد تازی کجور خوانند  
 میشود چون عیسی موسی و مانند آن که به (بی) نویسند و انجام ان را به (الف) خوانند و چون  
 سرسرا این رشته های دهنا و دیگر نه هوشنگ شاه پیوند این است که گاهی هم مادر هوشنگی  
 مینامیدند و ایرانی بد انوشه که ترا و ما از مردم ایران است کیش مزدیسی را زرتشت نخت  
 در که هم شکار کرده و در آغاز کی پذیرفته است؟ - کیش مزدیسی را زرتشت نخت در  
 بلخ در کشور ایران آشکار کرده که در بگ گاه شاه گشتاب بوده و در آنجا آن کیش با فرعی را  
 نخت شاه گشتاب کتابان ریش فر شو شتر و جامای پی رفته اند و میدیوماه که او در زاو زرتشت  
 بوده از نخستین بیروان ائوزرتشت بوده است - آرش زرتشت چیست؟ -  
 زرتشت را آرش خود رخننده و پرتواهورا مزدا و استگوی باشد و هم آرش دارند و شتران  
 زرد رنگ و سپیدانده است پدر و نیاکان زرتشت چگونه فریدون میسرند؟  
 پدر و نیاکان زرتشت بدینگونه فریدون میسرند - زرتشت پور پوروشپ پور پوروشپ پور  
 آوزودسپ پور پوروشپ پور پوروشپ پور پوروشپ پور پوروشپ پور پوروشپ پور پوروشپ  
 پور پوروشپ پور پوروشپ پور پوروشپ پور پوروشپ پور پوروشپ پور پوروشپ پور پوروشپ  
 در هنگامی که زرتشت در شهری زاییده شده کی پادشاه ایران بوده؟ در هنگامی که زرتشت  
 در شهری زاییده شده دوران سرون پادشاه شهری بوده که مزدی ستم پیشه و زشت بود  
 و بت پرست میبوه است - زرتشت چون از جهان در گذر شده و چند سال داشته؟ -  
 زرتشت

زشت بر او شیرازید دیماه هفتاد و هفت سال بدو ماه و پنج روز کم داشته که در پرستشگاه کج بنا  
هر سب پر شاه شتاب و گرومی دیگر در پرستش و بندگی خدای یکتا می بوده اند تو بر آن تو  
نام سپهر لشکر توران با پاهای در آمده عهد بسته اند -  
با تو بر آن تو چه شد؟ - گویند چون زشت از دست تو بر آن تو زخم یافت مهره زشت  
خود را سوی او افکند و تو بر آن تو در همان دم بسوخت - انشاهی حسن عا ۱ -

در کتاب کتابت المذاهب چنین مسطور است فرخ اندام بجز امرا بن فرما و یزدانی در کتاب  
تاریستان آورده که علما ی مهدین گویند یزدان تعالی روح مقدس زردشت استعلی در کتاب  
آفرید که حکمت اعلی عینین ابراج فرموده بود و این شاد است بعقل اول چه عقل اول در کتاب  
است که حکمت همه بر او تراویند و ای که گفتند که روح زردشت بعد و پیوسته است شاد است  
بدان که نفس ناطقه زردشت پر تویت از فرودخت چه کالات زردشت هم فرو می از آن در  
خرد است و از سوید سرورش یزدانی شنیده شد که علما ی مهدین گفته اند که پدر زردشت گاو می  
بود که بچراگاه صبح بزودن شدی هتانا را روزی بدرختی چند رسید که بر گهای آن فرورخت  
شده بود گاو و از آن خورد و بعد از این قضیه پیوسته جز آن بر گهای ریخته خشک شده آن بجز آن  
نیم خورد و گویند از آن شیر حاصل شد و پدر زردشت آن شیر را با شامید نطفه گشت در رحم مادر  
زردشت قرار گرفت غرض این نشان از این تقریر آن است که در خوردن بر گ سبز روح نباتی با  
اسب میرسد از آن سوی گاو و بر گ خشک شد می خورد تا در آن اسب هیچ روحی نباشد هر چند  
روح نباتی را در آن الم و لذت نکند و همچنین اگر شیر از گاو ندهد و شنند پستان او برود و آید  
در هنگام دو شیریدن بدو برنجی نزد پس یزدان تعالی یکدیگر پیوسته بود از شیر در پیوست که اصلا

در دو برنجی کبکی جانماری نرسید چون این تا او بسته شد زرش است بهرام که از موبدان زمان  
زردشت پیغمبر است گوید که چون عالم از بدان آشفته گشت و جهان بگام دیوشد یزدان فرست  
که پیغمبری بر او بگذرد و این الا حطیه را بفرزاد فرمودن کس نایستی گویند در آن روز کار کردی  
و در پوشیدن تیرس فرمودن ترا در جنت او را و خدوید خواندندی که آن عم عقیقه از تو فرمود  
بود این در استعمال این وقت را صدف گوهر زشت ساخت و چون از بسق شدن خدوید بچاه گز  
و خدوید شبی در خواب دید که ابری تیره گرد سرای او در آمد چنانکه آب مهر و ماه را فرو گرفت و از آن  
سکین بحاب موزیات در نند و پرند و چرخه همی بیاید میز ترودی از آن میان بچکان شکم و خدوید  
بر دیده بچه را از او کشید بچکان همی داشت و در آن دیگر بر او گرد بر آمدند و خدوید خواست که  
خرد شد زردشت باغ آمده گفت و او را بار من است میز شیش لاجرم لب فرو بست ها نگاه داشتند  
کوهی دید که از آسمان فرود آمده و بر تاریک را بر آورید و موزیات رسیدن گرفتند چون نزد  
ش نورانی جوانی برون آمد پیستی شامی از نور بست دیگر آمده از او در کتاب اسوی از آن خرد  
همگی از آنجا بیرون رفتند که در گد که گد بود و پلنگ و شیر جوان شلخ نور را بر آن بسته  
زد چاکه سوختند و آن جوان زردشت را بر گرفت و در شکم مادر جا داده با خدوید گفت میز شیش  
انده مدار که حافظ سپر تو یزدان است و این پور گرامی پیغمبر دادار خواهد بود پس از نظر او ناپید  
گشت خدوید بیدار شد و در آن تیرش بر خاست بر خاک کوی همایه شتافته خواب گفت معبر  
پاسخ داد که بدین پور هور و ارجمان از نام تو پر شود بروی تو بچرا طالع خود را بیا و تا در آن بنگر  
فرموده را کار بست معبر در آن تامل نموده گفت نه روز این را زردا پوشید و در چهارم روز  
من آبی پاسخ بر گیر چنین کرد روز چهارم نزد آخر شناس خدوید را دید خدوید تامل آخر شناس



جاء. و در توجیه بگزارش خواب فرمود گفت آن شب که این خواب را دیدم پورا زاده را بچهار  
 و بیست و سه روز بود چون بجهت حسنی خرام زرتشت نامی او باشد دشمنان دین از ویست گردید  
 آنها سخت به پیکار او کمر بستند و از کوشش دقیقه فرود نگذازند و تو از بدکاران سی رنج بیستی چنانکه  
 از دوران مشاهده کردی بلیت سرانجام فروزه شادان شی باین پورنا زاده نازان شوی  
 دیگر آنکه دیدی جوانی از ششم سپهر باشخ درخت و شنی نازلی شد آن فرقه از دست که با درخت  
 بر بجا است از زرتشت و آن شسته که در دست است نشان پیغمبر است که بر همه از آن فروری یابد  
 و آن سسته که در مانده عبارت از دشمن قوی باطل گال باشد که برستان در تباهی زردشت  
 کوشند انجام کار برهمنند و شاهی خواهد بود که دین همی را اود نکند و بر نیروی زردشت سر  
 دنیا و حضرت کردای و غدویه پادشاه فرمان در دست بخت است و دوزخ کفر سر چپ است از او  
 کاشی من در آن زمان که او مبعوث شود بودی تا بر هم جان سپاری در حضرتش قیام نمودی  
 و غدویه با مبعوث شمرانده آخر گفت چگونه است ایام استی من خبر یافتی پنج دلو که از تو نزد  
 دانش نجوم و اطلاع بر ایستان آنها که بوجود سعادت او خرداده اند پس غدویه بجانه آمده  
 و از را با پورشت بازگفت تا این مرده را با پرتی نادانان سپاسی از وی بگذارد کند  
 چون زردشت مبعوره هستی خرمید بخردان خندید چنانچه او از خنده او را در زمان همگانی  
 که در آن آنگن حاضر بودند شنیدند و پورشت بلیت بدل گفت کین فرقه ایردیت  
 خراب هر که از امدار گریت چینی و از زرتشت نام کردند حضرت -  
 درست اما از خواب گویان سخن و زمان از خنده زرتشت رنگ بردند و این مجزه اسکار است  
 تا بگوش دوران نرون که حسروان مرز بود رسید و او بجادوگری و آخرین پرستی باهاست  
 کردی

کردی و از فلور زرتشت آگهی داشت و از کاهنان و بنحان شنیده بود که دین همی آشکارا  
 سازد و آیین هر سنی برانند از د لاجرم شتابان بر بالین زردشت آمده فرمود تا او را از  
 گهواره برگرفتند دست به تیغ یا زید خواست و راهلان کند دستش خشک شد تا کام در بخور  
 و سیار از آن خانه بیرون آمد و سر جادوان و آخرین پرستان که در آن روز کار خرابی  
 کسی نبود هر سینه لاجرم جادوان کوهی از حیره و کوهی از داند و او در آتش زده زردشت را  
 از پدر در زروه در آن آنکسند و بر زده دادن نزد پادشاه خود شتافتند و لیکن با بزوی او را  
 بلیت همان آتش تیز چون آب شد بدو در زرتشت در خوابش مادر زرتشت پس از آگاهی در صحرای  
 شتافته گرامی پور را از خاکستر برگرفته همان بجای برد ای قوکس هم در آن روز همی بزرگترین  
 ملاک است اهل اسلام او را جبرئیل نامند بیاید با جامه های نورانی از زردشت نام پرسید گفت  
 دنیا چه کام جوی زردشت پاسخ داد که مرا عرضهای یزدان آرزوی منیت و غیر از استی از من  
 پرشود و گمانم که تو مرا به نیکی رهنمایی پس همین گفت بر خیز تا نزد یزدان شوی و آنچه خواهی از حضرت  
 او بگوئی کنی که از کرم ترا پاسخ نمودند و عهد پس زردشت برخاست فرموده همین یک لحظه چشم فرو بست  
 چون چشم بگشاد و خود را در روشن میو یافت ای قوکس پس عالم مجردات بر آمد نزد یزدان رسید  
 شادمانی دل زردشت که یاز آن است که در آن عالم خوف و بیم نیست و تنی ترسناک نشان حال  
 حضرت حق است پس از دادا پرسید که از بنندگان زمین بجهت کیت یزدان پاسخ داد آنکه او استی  
 دارد و در استات دوام آنکس که بار استی زاد و کیم باشد بر استی راه سپرد از کاستی چشم پوشید  
 بسوم مهربان باشد بر استی و است جانور و جاندار که مردم از این استی که در از دوزخ رسته در  
 بهشت جاوید پیوسته باشد ای زردشت و ششینی برای همه که از بنندگان نظام و رنجور ساز آفریدگان  
 ایرد

ایزد و افران بر دسرا حکم گشته بود این سخن با او بگویی که از این سرکشی اگر بازماند  
 جاودان در دوزخ جای او باشد باز زشت پرسیدای دارنده دادگر از ما سفندان یعنی  
 طاک که هر کسی نزد تو گزیده تر باشد مرا از نام ایشان آنچه بخش و از دبار ایشان فرخی ده و  
 گفتار آنان بشنوان و از احرمین بدیش که بر میکی از منش بگراید و از نیک و بد کار جهان  
 عاقبت آن و کار خرف گزیده و پدید آوردن راه تو بگو یعنی صدوش بشیامرا الگامی غایت  
 فرماید و همچنین باز بی غفقه کردی درشت بیزدان گفت پانچ اند که فاعل نیکی و خوابان  
 و خویم بدی نکنم و بد کردن خیرایم و بشر صادم خلق پانچ و زیان نرمانم و بدی و مشه مرام  
 کار احرمین است و نقل احرمین که در دوزخ بگافتا این کردار ایشان را جاودان دشتن  
 بر من و اجناس و بیخوده بر بد کردن من گوئی میدهند پس ز درشت را برگردش افلاک و حرکت  
 کواکب سعد و نحس آن دانند گردانید و بهشت پر نور و جوارش حضور و ما سفندان بد و نمود و عاقبت  
 کلی هر از واقف جمیع علوم گردانید چنانچه از آغاز هستی تا انجام راز هر را دانست و هر کس  
 در دوزخ تیره دیدالی قولند ز درشت او دادگر در خواست که بر ستندگان ستایش ترا بگویند  
 کنند و قلب ایشان چه باشد خداوند پانچ فدا که کافر ناس الگامی که هر چه زکر آن روشن  
 و فروغ منزه است فرزند من است در حکام پرستش من رخ بر او آورند تا احرمین از ایشان  
 بگریزند و بهتر از روشنی در جهان وجودی بقیت از نور بهشت و نور و نعیم افریم و از ظلمت  
 حمیم پدیدار شد بدیست هر آنجا که باشی دهر و سرای ز نورم بلبنی تو پر دخته های  
 پس ز درشت را او ستاد و زنده آموخته گفت این نامه نامی را نزد گشتاب شاه خوان تا بدین  
 دست بگاید و بد و گویی تا مرز نیکو داند بیدار و اگر ماکسی بخواند و مؤبدان و همه مردم را بگویی از

دیو و جادوی کنار گیرند پس ز زشت حضور عیسنر و در افرین خداست  
 چون ز زشت کامیاب و مراد یافته از پیش بیزدان بازگشت او را بمن ایشا سفند که در زده  
 و سالار گو سفندان است پذیرنده گفت گو سفندان در مرز ایشان را تو سپرم و مؤبدان را  
 و همه مردم گو تا ایمان را نیکو دارند و منع کن تا کسی گو سالار و بره و گو سفند جوان حسین همه  
 چارپایان را کشند که از اینجا شود مردم است الی قولند بعد از بمن ایشا سفند دردی بهشت پیش  
 آمده ز زشت گفت ای پذیرنده بیزدان پایمی از من بگشتاب شاه برو گو که کار آرد تو سپرم  
 بعزت برای هر که در هر شهری جایها سازند و اوقات تعیین کنند و هر بران یعنی خادمان هر  
 پرستش او بکارند آن نوری از او آید ز دانی است بختی که همه باو نیازمندند و او از خدای حق مجرب  
 نیجوید بدیست زمرگ و پیری ترسدنش چه چیزم نهادی به پرستش  
 چون حقیقت نمایان اگر عطرات بر افروزی دماغ او سخن سطر سازد از بوی ناخوش هم  
 رساند و پنج سر داد و رکذ چنانکه بیزدان بن سپرده است من تو سپرم و هر کس سر از سپرد  
 نصیحت با چید گرفتار دوزخ آید بیزدان از او بیزار شود الی قولند ز زشت بهرم گوید که چون از  
 بعد از ظفر بد نگاه سفنشا گشتاب نام بیزدان بر خواند پس مذکب خسرو راه جت صفی  
 از محتران و گردان ایران و کشورای دیگر بر پای ایستاده و بر افرازی ایشان و صف فیونان  
 و دانایان و فرزانگان نشسته که بعد رانش بر دیگری برتری داشتند چه دانار سفنشا و دوستی  
 و شاه جهان را بر تخت رفیع با تاج گرانمایید ز زشت بزبانی صبح بر شرمایا افرین گفت الی قولند  
 و خسرو داد از زبان بر گشتاب گفت من فرستاده ندیم خدای که آسمان و زمین ستاگان  
 آفریده و بنده را بی منت روزی داد و ترا از همم بوجود آورده بجای رسانید که شرمایان پرستار  
 گشتند

گشتند مرا نزد تو فرستاده پس دستها و زنده را از خلاف بر کشید گفت این را از زمین  
 داده ما را باین فرمان و رجب لاذهان که او ستا و زنده نام او ست بر فرمان فرستاده اگر  
 جز آن نزد آن بگروی چنانکه از دنیا ترا کامکار گردانید از هفت و هشت جا وید نیز خود را  
 سازد و اگر از فرمان سرتابی دادار از تو آزرده گرد و نیز باز از تو نکست پذیرد و در سر انجام بهر  
 شوی بیدست کن هیچ بر گفته دیو کار از این پس بزمان من گوید  
 شمشاه گفت چه بزبان داری و بجز تو که هست ما نا در جهان دین را بگسترانم زرتشت  
 گفت یکی از بر همین جمعها و مبرات من این کتاب است بشنودن این بعد از این دیو و جادویی  
 و در این نامه را زهر و همچنان و علم گردش اختران آشکار است و هیچ چیز از هستی نیست که در این  
 نباشد پادشاه فرمود از این آسمانی نامه نزد من جزوی بخوان زرتشت ضلی بخواند گشتاسب از آن  
 ساعت چنانچه باید پسند نماید پادشاه گفت و دعوی سترگ کردی این بخیل است نباید من چند  
 روز می بکند زنده او ستا بریم و تو بر عادت خویش می آید باش پس زرتشت مصراع  
 بدینخانه آمد که فرمود شاه حکما رنجور برون آمدند و در پی گشتن زرتشت کاش گشتند  
 چون زرتشت از خانه برون شد نزد شاه آمدی کلید را بدربان خسرو سپری خلیوفان دربان  
 فرقی تا خان کلید خانه را بکلیان سپرد ایشان در حجره گشوده چینه های پلید چون خون و موی  
 و سر گریه و گداز استخوان مردگان و امثال آن که گرد آورده بودند در کعبه با انداخته در زیر پاش  
 زردشت بخاده در رستند و کلید را بدربان ناپا رسا سپردند و در نهان داشتند این باز از او  
 پیمان بستند زین پس پیش پادشاه آمدند زرتشت را دیدند که نزد پادشاه نشسته است و نزد  
 در میان زنده است است مصراع عجب مانده در خط و گفتار او  
 حکیمان

حکیمان گفتند که این زنده او ستا سر جادوی است و این جادو پرست بی روی  
 نیز گنگ دل ترا نرم کرده تا شور و شمر در جهان بگستراند یاوری جادو کن گشتاسب بفرمود تا  
 بسوی خانه زرتشت رفتم چنانکه مردم زنده آنچه در خانه او یافتند از خردنی و گستردنی و  
 پوشیدنی و کینه و جامه و آئینه نزد شاه آوردند همه را بگشودند نهان کرده فیلوفان ناخنی موی  
 و مانند آن به بیامد خسرو و خشکین بزرگت گفت جادو کار هست و خسرو بزدان خسرو مانند آن گفت  
 مرا از این کلهی نیست از دربان پادشاه تحقیق نماید چون دربان را بخواستند در خانه را زرتشت  
 بست جادو را و گذار نمود شاه بر هفت باز زرتشت گفت این کیسار از آسمان نیاورده اند و در این جا  
 کرده اند پس از خشم استا و زنده را بیدخت زرتشت امتیحه بزدان فرستاد حاجی را به و گام شدند  
 تا وظیفه را بتی بدور سازند و پس آنیکو دار و چند روز و شب داشت در بند بود و حاجی کینان و کوزه  
 آبی می آورد تا یک هفته برین بگذشت گویند گشتاسب اباره بود کینانی موموم با کب سینه  
 در زرم شمشاه بر نوشتی ببتی چو برشته و زرم ساز آمدی بفروری انجم با آزادی  
 پییده دمی مرد نگاه کرد ارب سیاه رانی دست پامافت و دست پای او در کرم فرو شده است بان  
 صوت واقعه را با خسرو گیتی گفت گشتاسب درم با پگاه شتافت و بطاران و اطباء و حکما  
 علماء را بخواند و از چاره و آفوسها چندانکه توانستند کردند و کوشیدند سودمند نیفتاد شاه از دستگی  
 آرزو چیزی تناول نفرمود و شکر اندو هکین مانند و از اینغم زردشت را تا شامگاه و وظیفه رسانید  
 گرسنه اند و شام گذشته حاجب باید و خورش بنیاد و و حقیقت ارب سیاه گفت و خسرو بزدان  
 با حاجب گفت باید و بخیزد و گو که من چاره اینجا کنم روز دیگر حاجب پیغام پیغمبر بزدان شاه جهان  
 رسانید خسرو گیتی حاجب افرمود تا زرتشت را حاضر سازد و حاجب مرده نجات بخشور رسانید پیغمبر خدا  
 بگرایه

بر پایه رفت بعد از غسل نزد گشتا سباده جهان را راز عاگرد گشتا سب و راز خود جای داده  
 حقیقت است اما ز گفته فرمودینت اگر زانکه بی شبهه پهنی مر این است با صلاح آوری  
 زرتشت گفت هرگاه چهار کاره را تو بر آید بدین پیمان کنی هر چهار دست پای است کار بگری  
 فرمود پذیرم آن کدام است گفت باین سب سیاه همه را بر ایم چون باین سب آمد با  
 شمر از زرتشت گفت که زبان را با دل یکی سازد بزبان آرد و بدل گردید آنکه من بی شبهه و شک  
 گمان پیغمبر و فرستاده یزدانم خرد پذیرفت پس دستور یزدان پیش او را بنالید و برت است  
 مالید دست است سب یزدان آرد و شاه پیشگری بر مردین آفرین گسترده بعد از این با پادشاه گفت  
 بل سفیدار را بگوی تا بامن پیمان کند که در آشکارا کردن دین یزدان مگر کند شاهزاده سر پیچید  
 استوار ساخت لاجرم فرستاده یزدان دعا خواند تا پای راست است بدون آمد پس با پادشاه  
 گفت استواری و اینی با من نبرد با نوی بانوان روان کن تا راه دین سپرد خرد پذیرفت  
 چون زرتشت بسکوی زرین شهنشاه آمد باکتان بون گفت ای بانوی بانوان از دل تو این دعا به  
 هوزا بی گشتا سب داری سفیدار برگزید و من فرستاده یزدانم و یزدان ز شاه فرستاده یزدان  
 برای بانوی بانوان از دل جان بخورد یزدان گردید از این پس زرتشت دعا کرد تا پای  
 دیگر است بدون آمد بعد از این شاه گفت ای جهان را اکنون در بان را طلب فرموده تحقیق باید کرد  
 که آن کالای جادوگری کدام کس بجانه من آورد شهنشاه در بان را بخواند از راه سینه رسید اگر  
 راست گویی از جان برمی و زنه سر زیر پایی آن بکش ز خمار خسته از زرتشت وستان یزدان  
 سر بر گشتا سب بر آشت و هر چهار فیض برانده بردار کرد زرتشت دعائی که یزدان  
 استوخته بود خواند تا از شکم است دیگر و باره زرد بر پای خواست خرد ایران سر و روی زرتشت  
 رسید

رسیده سوی تخت بر دوز خود بنشاند و غذ زگناه بخوابت و کالای دشوار را باز داد  
 صحیح ۲ زرتشت بهرام گوید روزی زرتشت نزد شاه آمد گشتا سب شاه با دشوار گفت مرا از یزدان  
 چهار آرزوست سر ز که پیغمبر در خواهد نخت آنکه پدیده خود را در آن سر بر گم دوم حکام آویزش  
 بیس زخمی بر من کار نکند دین بر آسکار گردم سیوم آنکه نیک و بجز جان را نخواهد هم چهارم  
 آنکه روان من تا در شیراز نهد شود زرتشت گفت من این چهار آرزو را از یزدان بخوام منظم  
 و لیکن تو باید که زین هر چهار یکی خوشتن کنی خواستار شایسته زهرت کنی بر گزین  
 که تا من بخوام زود آفرین بخشید یک کس مر این هر چه ازیرا که گوید منم کردگار  
 خرد پذیرفت نماز نام زرتشت بخانه رفت دنیا شس میکرد و خواستار آرزوی شاه بود نیایش گناه  
 باز رفت یزدان در واقعه شس نمود که پذیرفته گشت چون روز شد شاه بر تخت نشست و زرتشت  
 حاضر گشته بر گاه بر آمد و بعد از لحظه در بان شاه تا زان آمده با زرتشت گفت چهار سوار هر سوار  
 بردند مصروع ندیدم بدین گونه سوار شهنشاه از زرتشت پرسید که  
 چرکان باشند هنوز سخن تمام نگفته بود که هر چهار سوار سینه پوش تمام اهل نیکو مند بر تخت رفتند  
 دین چهار سوار فرشتگان محراب دار و شاهان نغزان ما را بودند یکی همین دوم ارد بهیشت سیم  
 آذر خورداد چهارم آذر گشتا سب پادشاه گشتند با فرشته و فرستاده یزدانم و اداری فرمایند زرتشت  
 پیغمبر من است او را سبده جهانیان فرستاده ام او را نیکو دار چون بفرمان او ره سپری از دوزخ  
 رحمی و زرتشت را هزاران درد سرده و چون از او مراد یابی از فرمان او سر توچ شاه گشتا که از  
 پردلی لهر ز شبات بود از نیکو سروشان و هیبت ایشان از تحت بیخا و بیخوش شد چون خود را با  
 با دادار گفت بیک منم کمترین بنده از بندگان فرمان تو بسته دارم میان  
 چون

۱. بگویند ای پادشاه زرتشت را که در این روزها در میان ما است زرتشت بخورد از این روزها در میان ما است

چون امش نهدان پانج ششیدند برگردیدند از این سخن شکر انبوه شد خسرو لرزان ز زرتشت را  
 پوشش کرد عشقش کفرمان تو هست بر جان من روان همچو فرزند زردان من  
 فدای تو دارم تن جان مال بفرمان وارنده ذوالجلال و خورشیدان گفت ترا مرده بود  
 آرزوی ترا از دوا دار خواستم پذیرفته گشت پس ز زرتشت فرمود تا برای ایشان درون یعنی خواند  
 و دیدن در خلوت می و بوی خوش و شیر و نار سخا و غذا و آزابا و ستاد و زندگیت یعنی بر آن خواند  
 و دید پس از آن می شسته گشت سباه دادند بجز خود خون بمیوش شد و سه روز بر نجات و در آن  
 روشش میوزت و خور و صورت و ولدان و غلمان و نعمتای بهشتی و پایهای نیکو کاران و در  
 خویش با دریافت در پیشون از آن شیر شسته عنایت فرمود چون بخورد از پنج مگن رست و زندگی  
 جاوید یافت بعضی از عقلای یزدانی گفته اند مراد از زندگی جاوید معرفت ذات خود و نفس است  
 که هرگز فنا نپذیرد شیر از آن مذکور است چه شیر غذای طفل است و علم فدای روح از این در  
 علم را بشیر تشبیه کرده اند پس بجای سباز شسته بوی واد از آن جمیع علوم بردل او بر تو انداخت  
 از آن روزی که او بود از ابد تا رستخیز آنچه شدنی است بر سر در یافت بعد از آن زان شسته تا یکبار  
 با پسند بار و چون بخورد در زمان روین تن شد و بدش سخت گشت که زخمی برد کار ز کردی چون  
 خسروان خسرو بیدار گشت بنام و سپاس یزدی مشغول گردید زین پس ز زرتشت را بخواند و زرتشت  
 بد با زانو بر دم گفت آدرین به بندیرند پس بر تخت نشست و بنمود تا و خورشید زان ز زرتشت را  
 چند از زنده بنواند بشنیدن او ستا دیوان گریزان شد و بزیر زمین مخان گردید بعد از این فرمود  
 شمشاه سوزدان در هر شهر رعایت آذر برداختند و گنبد بر فراوان ساختند و میر با گماشتند  
 اوقات تعیین فرمودند... **صلواتی که در کتب نزد شیعیان و تاریخ قدامی اهل ایران آمده که**

اولی که

او اینکه ارجاب بار دوم پنج شکر کشید گشت سب شاه در سیستان مهران زال و افسند یار و در  
 گنبد در بند بود و هر شب با هم ریاضات که یکشنبه با فریزدانی و زبرد جاگرد گشت پس از شتر  
 ترکان برگشتند و بر او تمام ترکی که او را تور بر او حش نیز خوانند بعد زرتشت پیغمبر داخل شد  
 بششیری او را شنید کرد و زرتشت پیغمبر تا فراز می سب که آنرا یاد افرازمیز گویند در دست داشت  
 بجانب او کهنه از آن فروغی درخشند بر آمد و آتش در تور بر او افتاد و او را بسوخت استغی...  
 چنانچه شمشاد شد در زمان ظهور زرتشت اختلاف بسیار است که تاریخ مشیرالدوله شرحی مسطور که  
 خلاصه آن بقرار زایل است: جاگوش عالم معروف که تشبعت حمده در مذهب زرتشت که گو  
 ولادت زرتشت در نیمه دوم قرن پنجم و فوت او در نیمه اول قرن ششم قبل از میلاد است محکم بود  
 گوید گشت سب ساسانی زرتشت همان ویتساب پر در ایش اول شاه محاشی است و زندگانی زرتشت  
 در پانصد و شصت سال قبل از میلاد بوده استغی (تاریخ مستان شیرالدوله) در کتاب فر فر  
 نیز درین ص... چنین مسطور است قولند پسینی کیر که از مورخین معروف یونانی و تقریباً  
 معاصر اسطو بوده زرتشت را چند هزار سال قبل از موسی نوشته و پلوتارک و سکولان و دیان  
 لا اریس) و لانگمانیاس) و (نویس) و (جیار گوین سنسان) هم که از معارف مورخین  
 قدیم یونان بوده اند تقریباً همین تصدیق کرده اند و اسطو که ایر مورخین یونان بعد از او تصدیق  
 تاریخش نموده اند تاریخ تعلیمات زرتشت را نه هزار و شصت سال قبل از مسیح نوشته است و پراگر  
 دکتر لارنس میلر که اول معارف پرور زبان زنده و مترجم کاتحات در تحقیقات و پیش چنان بیان  
 نموده کاتهای زرتشت بزبانی نوشته شده است که شباهت بزبان سبکرت وید دارد و معلوم شود  
 آن دو زبان چندان از هم که یکدیگر در زرتشت اند یکدیگر و هنوز در مقدمه ترا از زمان ظهور زرتشت میداند

و در جانی دیگر که بعد تحسیناتی نمود و خسیل زمان زرتشت را قلمیتر مکار و با آنکه گشته تصدیق  
تاریخ از سطونده اند که تاریخ تعلیمات زرتشت نه هزار و شصت سال قبل از میلاد مسیح و تا آن تاریخ  
یا زودتر از آن پانصد و نوزده سال میباشند با وجود جمعی دانایان علوم خاوری و در نزد ایشان علم  
علم نظرات و آثار و کتب گاه و آن بر این است که هنوز هم ستادی تربیانه علی الجلاله آنچه تا امروز  
در باب بدست خلود زرتشت از تواریخ نویسن شده خوبیت گرفته شد - انشاهی -

در پیرو در همین کتاب فروع مزدیسنی **ص ۱۲۷** چنین ملاحظه است قولی بعضی از مورخین نویسنده  
زمان معین بر آنکه زرتشت نام دارد در اوقات ستاره قرار میدهند و نخستین حضور او در شصت و ده سال  
قبل از میلاد مسیح که تقریباً معاصر بود او افلاطون باشد نوشته اند و این عقیده است که از طرف بعضی  
نگارندگان محدثی بروز و دیگران سرایت کرده و یکی امروزه عرفا و دانایان اروپائی کلی نمیکردند  
و کتر تاریخ میلیدی از معتدترین مؤلفین اروپائی که ترجمه گاتاهای او را کرده اند و دیگران در سده  
قدمت مذهب زرتشت یکجه بر شهادت بان گاتاهاینا بد که منسوب بسفیرکت دیدی میباشند -  
بزرگوار **الذوالکلی** دکتر هاگ میفرماید قدمت مذهب زرتشتی بدون از دویم و قیاس باست زیرا  
کتابخانه استخر فارس که در سنه ۱۳۱۲ قبل از میلاد بدست آمد و صورت با بودی یافت کتب  
آنجا تمام بعد از زرتشت نوشته و در آنجا در ویسیع انداخته شده و آن کتابخانه در چهار صد سال  
قبل از میلاد مملوک از کتب شده است تمامی آن کتب بدست نوشته شده و در کتابی مخصوص علم در بیت  
و قانونی بود و تصور شود ایجا در علم و نوشتن حرکاتی چند مدت طول کشید و چنانکه در وقت لازم  
بوده تا آن کتابخانه وسیع و لایزال چنان گشتی شود و آن قسم کتابخانه عظیم با کوهی که خراز علم و  
سرفت و قانون دین و دولت و مردمی باشد صورت تمام پذیرد و کتر مزبور میگوید که یکروز زرتشت

و موسی را معاصر قرار داده اند اشتباهی بزرگ کرده اند زیرا از قول مورخین یونانی میگویند  
که زرتشت چند هزار سال قبل از ظهور موسی بوده شهادت یونانی که بسیار سودمند و دانایان  
دانش خاوری فنون گران بجا است تاریخ زرتشت از پیش قدیم نوشته است من جمله که از سطون  
تاریخ زرتشت را نه هزار و شصت سال قبل از میلاد مسیح میگوید و تقریباً تصدیق اکثر مورخین یونانی  
معارف همین است و در بعضی جاها در نه هزار و شصت سال قبل از میلاد تاریخ تعلیمات زرتشت بیان  
کرده اند شافاتی که در روز بروز توسط کجکاوان اروپائی شده و میشود حتی تاریخ قدمت زرتشت را  
ستادی تربیانه مخصوص هلکا میگرد تطبیق شود و روایات زرتشتیان با کلمه و نیزه و با بل  
ما تاریخ خالکی که زرتشتیان تسلط داشته اند و بخطی مخفی محفوظ مانده فی الاصل هفت هزار سال  
الی هشت هزار سال قبل از میلاد مسیح میرسانیم و اگر خطی مخفی باشد در سطح ترجمه است که بعد از آن  
نتایج عالی بدست خواهد آمد - انشاهی -

و لکن قول ضل بیان مبارک حضرت عبد الجبار جل شاناه است که در لوح شریفه اورد شیر محمد **ص ۱۲۷**  
میفرماید قول **جل شاناه** سواک از ایام حضرت زرتشت نموده بودید در تواریخ در این خصوص اقوال  
مختلفه است هیچ یک شایان اعتمادند آنچه حقیقت است این است که آن کوک نورانی در بین حضرت  
موسی و حضرت عیسی طلوع نمود یعنی تقریباً هفتصد و پنجاه سال بعد از موسی خدا هو الحقی و بعد  
**الحق الا الضلال المبین** - انشاهی -

کتاب زرتشت

در کتاب فروع مزدیسنی **ص ۱۲۷** ملاحظه است اصل کتاب تعلیمات زرتشت مختصر از این  
قرارد است نخستین بنیاد است که گاتاهای قدیمترین جزو است و گاتاهای اوستا است و  
تعلیمات

تیمانی است که از زبان خردوان و مشهور بزرگ روان شده است نغزادگان کاتجا امر از چست  
 فرزان و اقدار و منزلت و عزیز و شریف و عظیمند و شهادت بقدر و منزلت و شرف و عظمت  
 تعلیمات تدبیر میدهند و این اول قسمت نیت است قسمت دوم نیت مشتمل است از نماز و ایوم  
 و آداب نیتی و نماز و خطابت بکتا باری تعالی و مقربین ذی قدرت است که در تحت او واقع میباشند  
 که حیثیاتش پندار و آرزوان باشند بموجب شهادت کتب و تزیینات زرتشتیگری و چنانکه کتاب  
 او بیان تدبیر هم همین عقیده بوده اند هیچ جای کون و مکان را نمی از مخلوق و ارباب و نفسوس  
 و مویک و جاد و جانی زرتشتی کتاب او فرقی ندارد تحت معرفی کرده و چنانکه هر یک فی مرتبه فرقی است اما کلی برای  
 اینها نیز شن و نیایش قرار داده بعد از نیت دو و بجزه آن و پیسره میباشد که عبارت از مجموع مرتبه  
 دنیایش سرود مالیت که پیش از نماز و تسبیحات باید ادا شود این نیت دو پیسره در مذهب  
 زرتشتی نیز آمده و در نظریه هندو نیت آفتموش که از نیت یک نیک او ستا فخریک  
 کتاب کمال و بعضی تعاقب بهم جمع شده باقی مانده در صورتیکه نیت یک نیک او ستای نیز قابل  
 هر قسم علوم و آدوب و هیات و ذراعت علم نبات و فیلوفنی و قوانین روحانی و جسمانی بوده آن  
 کتابیکه گفته ایم کسرا بدون ضلال باقی مانده بعد از کاتجا و بنیاد است که منی بر شریعت آثونی او  
 پاکی ظاهر و باطن میباشد و آن دیگر عبارت از خورده اوستاست که حاوی پیشگام (یعنی نیز شن و نیایش)  
 و نماز است که اکثر مخصوص موبدان و پیشوایان میباشد و برخی که عبارت از نماز است همه در پارسیان  
 با آداب نیتی ادا میکنند خودی که اوستای مزبور آنچه از دو فقره است یک فقره از رقعات  
 تدبیر و فقره دیگر آفریشهای جدید پس از آنکه کتابخانه معروف استخر فارس با مرکب زرتشتی  
 دوره پیش از آنکه پانصد و پنجاه سال شده پذیرفت و در آن مدت تمام بخشاش بی سیستی دینی زرتشتی

در امور

برش دعا و سخن

در امور ملک داری بود و تقرب بسیار بین آورده با مرسل طین ساسانی رقعات باقی ماند نکت  
 زرتشت بهم جمع شده صورت کتابی پذیرفت و حجت کتباست این رقعاتی که باقی مانده گذشته  
 رقعاتی است که در زمان تسلط زرتشتیان بجای قطعات جوهر گرانجا با کمال منزلت و عزت  
 احترام و تقدیس در عمارت مخصوص خود هر قطعه را در جای مخصوص تا نقشه مقدس تشکیل کند مسترا  
 میدادند که از آن نقشه بی چیز معلوم و مفهوم بود و حالیتهم کسانیکه در باب آن نقشه علم طلسم  
 دارند میدانند هر رقم مناسب چه جای آن نقشه بوده و از روی این جزئیات استیاز خوبی مرغی  
 و زیبایی و سودمندی آن نقشه را میدهند خلاصه اگر چه کتب زرتشت کافا در دست نیت که آنچه  
 در علم یافت میشود بگویم ولی بموجب تصدیقی که ضیابانان و محققین کرده اند از همین رقعاتی که باقی مانده  
 کثرت حکمت و قوانین دینیت محقق و ثابت است - آنهایی -

در کتب استمان المذهب چنین مظهر است حسنی موبدا از خود در کتاب خود آورده  
 که زرتشتی یک نیک است و نیک بخش است الی قولها اکنون چهارده نیک تمام در نزد زرتشتیان  
 کرمان مانده و هفت نیک ناقص است زیرا که در جنگها و شورشها که در ایران شد بعضی از کسکه از میان  
 رفت و چون تخفص کردند دست به ستایشان نیفاد - آنهایی -

در کتب خود آورده اوستا مظهر است خرد که اوستا - بیستم آخر از وی یکام دل خود را  
 گنجی ایارده خوانم شما گنجی خرده دقیقه خرد اوستا (نورده اوستا هم نوشته شده در چهلوی  
 خود نیک اوستا مظهر من سو یعنی اوستای کوچک صفت خرد این قسمت از نامه  
 سسوی را در ای اوستا است از برای بعدینان از جزای دیگر اوستا که سنا و ویسپرد  
 دو نید ادا باشد و در مرهم دینی موبدان کار برنده استیاز میدهند خرد که اوستا مجموعه است از

نیایش

نکت از خطبه زرتشتی





کتابت در مجموع اوستاد و ادای میت و یک نیک بوده است و در هر جا که این لغت آمده از آن اجزای کتاب قدس را داده اند چون در طی تفسیر این نامه مکررا از قطعات پانزده گن زخته لازم است در اینجا بطریق لغت پانزده نیز در فرهنگما درت قرصه نشد است پادشاه که بسیار بخاری نزدیکت گزارش اند است باین معنی که از تفسیر چهلوی از لغات آرامی را برین کرده و بجای آن لغات سیرانی آورده و از خط چهلوی بخدا و ستا خلق داده پانزده میزند هم از مقداری از نوشته های پانزده گنستی از آثار می توان تفسیر برخی از قطعات خرده اوستا را در و با ادعیه رسالات کتب همین زبان در دست ابرم در جزو قطعات خرده اوستا یک رشته از ادعیه مختصر پانزده جو هم بر خود گذشتند از این است و پانزده گنجینه است از لغات ممکن است خوانستاران بان پاک و بی آلاش بی از کلمات بگانه بی نیاز سازد و از لغات اغلاقی نیز گنجینه است شایگان و حرایرانی نژاد از خواندن آنها بهره مند تواند شد.

گویند نخستین سخن از نامه پانزده آن است که مردم بدین مینویسد - یعنی -

در کردی بشان المذاهب ساج یار و اوراف قدس چنین مسطور است قول در صلیح دیگر خیر اوان ارادای ویراف از جبهه و دو بیخ زرتشت هر گم گوید او کرده اند که چون پادشاهی اردشیر با بکان استوار شد چهل هزار دست و دست و مو به نیکو کار کرد آورده از ایشان چهار هزار گن در گذر بکمان هم چهار صد جدا فرمود که بیشتر است از برده شدند و این فرقه نیز چهل دانی توان انتخاب نمود و هم زشان هفت نمایان معصوم از کار و صفای زمین است تا آن نمایان گفت اندام تو نبوده از تن گسید و خبر از مینو و دوزخ فراز آید درستان گفتند این کار را مژنی میباش که از هفت سالگی با زنگنه ای از او بوجود نیامده باشد از میان این شش تن انا و ادای ویراف را

نداندان

نداندان این فرقه دانسته برگزیدند با خفت و با دوز خور داد رفتند که آتشکده میت پس برین سخن برای ارادای ویراف گذشتند و چهل هزار دیندار بزرگوار شدند یعنی ادعیه بر خوانند بطریق که گفته شد پس ارادای ویراف جامی بستد از دست دست و بخورد و بستر خوابید و تا یک هفته بر نجات در وانش بقوت اسم الهی جدا شد و آن شش تن بر بالین او بر پا بودند هشتم روز را از خواب برآمد و فرمود تا دیرری نژاد شده تا آنچه او میگفت در ظلم گرفت چون بخوابیدم سردی که اورا سرش و اسروش آتش و در شو نیز گویند یعنی فرشته جستی آمد و سلام کردم حقیقت رفتن بدان عالم کفر و دست مرا گرفت و گفت که کام بر ما لانه تمام در جسی و پیکر صراط باشد رسیدم همراه مر راه نمودی دیدم بار دیگر از خود تیر ترا زدم بهتر - انتهی -

پس از این شرح مشاهدات را ویراف پیر را از برای مزید اطلاع کتاب مزبور مراجعه شود - در خصوص مسطور است: چون دیر همه گفته اید ویراف نوشته بر خفت و خواند پادشاه

دین بر ایچا پنجه بایست و لاج داد و موبدان بر طرف ایران فرستاد - انتهی - کتاب خرده اوستا که از قبل گاشته شد از تالیفات آفرید و مهر سپندان است در کتاب دبستان المذاهب میگوید قول در صلیح سوباد از با و این بار بگفت که کنش از پذیرد بر زرتشت پیغمبر میرسد و از نادر گشت تاب شاه سایه از شاه اردشیر لشکری در رستی دین سحره بستند و چهل هزار دانا باز گرد آمدند از زیاد عمل کرد و در آن سخن بجا آمد و نه من وی گداخته برینند و در خفته غریزان آتشی با و رسید لاجرم همه مشرکان ایمان آوردند و بعد از آفرید و ستوان چهل هزار از او بودند انتهی در کتاب خرده اوستا چنین مسطور است در کتاب آفرید و ستوان روان تو دارنده روشن کناد خرد پیش جان تو جوشن کناد خرد و کس

آفرید

آذرباد مهر سپندان از مشهورترین موبدان عهد ساسانی و از خد ساسانیان زرتشتیان است در  
سنت نزد یسنان مجرات و کراماتی از برای او قابل شده و با کتب ادعیه پهلوی و پانز  
با و نسبت داده اند که تفسیر پهلوی او ستار زند (چنین بار با اسم او بر سوزیم و یکی از  
مفسرین نامش مفسر شده میشود آن (۱۳) در پهلوی از لواحی است بمنزله یارایی بنابر  
این آذرباد مهر سپندان یعنی آذرباد پسر مهر سپند -

استدلالی که آذرباد و آذریات آذربادم نوشته شده از اسامی معمولی ایران قدیم بوده  
در اوستا آریات *Aterapata* آمده است که در فروردین  
یشت هفتم ۱۲۴ فروهر پاکدین آریات ستوده شده است این اسم لفظاً یعنی پانزده  
نزد مورخین یونان آریوپاتس ضبط شده ایالت آریپاتگان (آذربایجان) نیز دارای همین اسم  
است در پهلوی آریویات *Aryviat* و بهیأت های دیگر هم نوشته شده است استمد در وی که  
مار اسپند و مار سپند و مار سفند هم نوشته شده که در اوستا مثر سپنت *Mathra Spenta*  
آمده لفظاً یعنی کلام مقدس بیت و همین روز همراه نیز مار سپند یا مهر سفند  
نامیده میشود (فوتی گوید) تا که در نطق دهر در بازی است اینج هم و آب مهر سفند  
در کلیه کتب دینی غالباً از آریویات مار سپندان *Aryviat Mathra Spenta* یا دیگر دیده است  
در فصل ۳۳ بندش که سلسله نسب برخی از موبدان بزرگ و معروف ذکر شده در فرهنگ ساسانی  
نسب آذرباد مهر سپندان بنوچهر پیوسته است این سلسله نسب که لابد سستی است تا آنجائی از  
این فرات است آریویات پسر مار سپند پسر دادار و پسر دادار و پسر دادار و پسر دادار و پسر دادار  
پسر دهمین چهر پسر فرمان پسر باک پسر فریدون پسر فرخوشتر پسر دود پسر دود پسر دود پسر دود  
پسر

پسر دوش پسر و عیدرش پسر فرشت پسر کاک پسر خوش پسر فرمان پسر رجن پسر و راسر پسر  
منوچهر نظر باین سلسله نسب آذرباد است و دو پشت بنوچهر نیزه فریدون پیوسته است  
چنانکه سیدیم سلسله نسب پیغمبر ایران زرتشت نیز در یادیه پشت بر رجن و در سرب منوچهر سید  
در روایات داراب هر مزویا سندر جت موبدان موبد آذرباد مهر سفندان از سوی پدر  
زرتشت سخندان بود و از سوی مادر از خاندان گشتاسب شاه در سنت نیز پیشوایان دینی افغان  
زرتشت و از پشت اید و استر که بزرگترین پسر پیغمبر و خود نخستین موبد بوده میباشند -

قولاً آذرباد مهر سپندان را در عهد پولادین قرار دادند که کتاب نهم و دیگر که از میت و سنه  
فرگرد سو تنگ رنگ سخن رفته مند جت : هفتی فرگرد (فضل) سو تنگ رنگ عبارت است  
از نمودن چهار هیکام بزرگشت در هزاره وی تخت عهدین عهد تنگ اهورا مزادین بزرگشت  
نمودن قرم عهد سیمین عهدیت که گشتاسب از زرتشت دین پذیرفت سوتم عهد پولادین  
عهدی است که آذرباد مهر سپندان پاک و آریستار (آریزده دین) زاییده شد چنانکه در عهد  
آهن آلوده عهد کفر و زشتی است در روزگار تهاهی دین و پادشاهی است آذرباد مهر سپندان  
از گیلان در زمان شاپور دوم ساسانی (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) پسر هر مزد ستوران در  
ایران بود فرمان شاهنشاه معاصر خود با و ستار و کرده آن را منظم و مرتب ساخت چنانکه  
شهر هیرکان هیردیزمان اردشیر با پکان بر سلسله ساسانیان (۲۲۴-۲۴۱ یا ۲۴۲  
میلادی) یکی از گردا و گردگان و ستاست - غالباً در کتب پهلوی از خدائی که آذربادین  
کرده یاد شده است که در آخرین فصل از کتاب نهم و دیگر و در آغاز کتاب چهارم و دیگر در شرحی  
زبان مجمع آوری اوستا به ستاری آذرباد مهر سپندان مند جت : چنانکه استیلا سلسله

دیگر کفنه شدن نامه می نویختن پادشاهی که بجمع آوری او ستا همت گماشت و بخش (پادشاهی)  
 اشکانی است پس از او اردو شیر پادشاهان بدستاری بنام کتاب بنی ایرانیان را بدون سخت  
 شاپور (۲۳۴-۲۷۲) پسر اردو شیر فرمان داد تا آنچه از جزایر او ستاراج بطب و نجوم و جغرافیا  
 و فلسفه که در هند و یونان پراکنده بود جمع کنند تا پوزوم پسر هرمزد بنویزد خود از برای مرتفع ساختن  
 مناقشات بنی آذربای و مهر سپندان را بر آن گماشت که کتاب مقدس هر دو کند و محقق بر صحت تردین  
 آن بدست همد که در کتاب هشتم دیگر فصل اول در فقرات ۱۱-۲۲ آمده پس از ویرانی بخند  
 زشت سرشت و خلیگان از او ستا آنچه آن که شاید در دست دستوران نامذ آذربای و مهر سپندان  
 مقدس آن را گرد آورده حفظ نمود که اینک در ایران نامه آموزش و اندرزات در کتاب چهارم  
 دیگر فقره ۱۲ مندرجست: پس از آنکه آذربای و مهر سپندان با وستا مزاجه کرده نگماهی آن  
 مرتب ساخت شاهنشاه شاپور پسر هرمزد گفت او این پس گرامی در دین نماید کسی بر بیدینی مجاز  
 نیست همچین در کلیه کتب بنی چلوی و پازند آمده پس از آنکه آذربای و وستا از مرتب ساختن  
 برای رفع اختلاف و از برای اعتماد مردم بگویند نمود در کتب و آیات ابواب هرمزد یاد نوشته شد  
 موبدان موبد آذربای و مهر سفند گفت اگر تا بر برستی درستی دین پاک و تنگ نزدین است  
 من بگویند یاد کنم یکی آنکه از ک تردوی داشته گفتند که چگونه بگویند مجوزی آذربای و گفت آنچه  
 نه من آوی بگذازید و من در نزد شاه سرتن می شویم ای نگاه روی که انداخته روی سینه من بریزد اگر  
 سوختم شاربست بگویند و اگر سوختم من است که دارم و شما را باید که دست از کج روی باری و درین  
 پایا را بنید پس گرامان این شرط پذیرفتند آذربای و در پیش هفتاد هزار مرد سرتن شست و در  
 روی که اخته بر سینه او ریختند او را هیچ رنجی نرسید پس از همه شجر رخاست و دین پاک بیگان  
 شدند

شدند و عراف نمودند و در کتاب پنجم دیگر فصل ۵ فقره ۵ مندرجست: از این پس مردم بگویند  
 یاد کردن در میان پیران از آنست که از آن قوم است رئیس فلان گداخته را بنی چلیانکه  
 آذربای و مهر سپندان کرد و بطنان استقامت بنی را از میان برداشت که فصل اول از  
 پس از ذکر شرحی از استقامت ای اسکندر ملعون و پراکنده شدن است. متزلزل شدن ارکان این موبدان  
 این حال غناکان آمد داشت تا اینکه یاد کردن آذربای و مهر سپندان نوشته روان پدید آمد کسی که  
 بنفست دیگر روی که اخته بر سینه خود بخت کرد و در همین فصل یاد آذربای و مهر سپندان  
 پیروز بخت و آری بنده دین رستمن از آرایش وی گذرته گرامان را بر راه پست او در دست  
 لاشایت فصل ۵ فقرات ۱۵-۱۶ ضبط است آرایش فلز که اخته این است که در روی  
 سینه بجای آورند دل باید چنان پاک و بی آرایش باشد که اگر من گداخته روی آن ریخته شود  
 نمود از آرایش مهر سپندان و دستوری خود چنان زیست حکما بگویند من گداخته روی سینه  
 پایش ریخته بد و خوشی بخشید و جهان میبوی که شیر روی سینه اش میدوشند در شکند  
 حکما نیل و جو فصل بنا فقره ۱۷ آمده و تا اینکه در زمان بنی شاپور شاهنشاه پسر هرمزد آذربای و مهر  
 سپندان فرزند در مناقشه دینی با گواه شدگان مختلف من گداخته روی سینه اش بخت  
 حمره اصفهانی میرسد و فی زمانه ای که زمان شاپور بود در الکاف ان کا دانه  
 از بس اصف علی صلی الله علیه و آله در حلال التوازی که در سال ۵۲۰ هجری تا یف شد همین خبر جز  
 نقل گردیده مندرجست آذربای و نامی باید و پیش دس بر سینه گداخته هیچ تیب بر سینه اش  
 آذربای و مهر سپندان رهبری بود نامید و زرتشت و زرتشت رهبری بود نامیده آذربای و مهر سپندان  
 در زمان ماسانیان موبدان موبدان بودند در چهار قرن و نیم پس از زمان آذربای و مهر سپندان

موبدان  
 کتاب راجع آذربای و مهر سپندان

باز و برانی از ایشان وی پیش از آن دین بودند - انشاهی -

و از جمله کتاب معتبره پارسیان کتابی است که اتر فرخ بن پسر فرخزاد در قرن پنجم  
میلادیه مطابق اصل کتاب خزوه اوستا نخستین مؤلف کتاب بزبور است و در  
کتاب خزوه اوستا سطر است قولند اتر فرخ بن پسر فرخزاد (نخستین مؤلف جمله است که  
معاصر خطبه های نامون ۱۹۸-۲۱۸ هجری) انشاهی -

در کتابی مینه این نویسنده راجع مکتب تمدن پارسیان چنین سطر است: *حاصل کتابها*  
*سراسر نامه های زرتشت نامزد و اوستا است -*

آرش اوستا و باز نمود آن چیست؟ آرش اوستا پرده از روی برداشته در پیش شده باز نمود  
اوستا دانش خدا پرستی و آسمانی و گفتار برابر و سخن آویزه و پاک است -

آرش اوستا آرش گذارش است؟ رند گذارش و فرنگ را گویند رند گذارش است است و باز  
گذارش رند میباشد و آرش باز گذارش گذارش است چون کم کم زبان رند هم از میان رفت  
و دستش آن شوار شد با شکاری گذارش رند کوشید و آن گذارش را باز نماندند -

سراسر اوستای مزدیسنی که اکنون در دست است چه فرسوده میباشد؟ سراسر اوستا تا  
که امروز در دست است چهار مجره میباشد نخست گاتها با آرش سرود دوم و سپرد با آرش

همه سران و همه ایزدان و میانش سزایان سوم و زیاده آرش یا سوخای هیستاریون و بدکاران  
چهارم خزوه اوستا -

گاتها که هم و چندند - گاتها از گزیده سخنان آسوز زرتشت است و پنج ورشیم اند احسنه  
انشود و خوشتر و هشتر اش و هر یک از این گاتها را کرده و مجره های گوناگون  
در پیش

در پیش و بندگی خدای یکتا چگونه سرود است -

و سپرد نیایش و نمازانی است که در اوستا در انبیا و  
سردان و پیشوایان آیین است و در اوستا عبیت و سرورشیم اند -

و نبدیای برای چه باشد؟ و زیاده سرور فرزانها و بر بستهارا بر دم میا موزاند که چه باید نمود  
و از چه کار باید دوری گزید و چگونه چاره بدکاران نمود و دارای بیست و دو برگه میباشد -

خوردن کادوشاها کدامند؟ خوردن اوستای کوچک نیایشها و گادها و افریگیاها است  
اوستای بزرگ یشتها میباشد -

یشتها چه برای چه باشد؟ یشتها بیست و دو و در دو و نماز فرشتگان نیایش سزادگشت  
و آرش یشت نیایش سزایست -

یروش چه وجه باشند؟ یزشها چهل و نه نمازانی اند که روش و بر نهادای او بر شایر بجا آید  
بهره از خزوه اوستا که پس از زرتشت نوشته شده نویسنده آنها کیست؟ -

پس از زرتشت اشوز زرتشت دانایان و بیسایان و چیمان در کیش آنها نوشته اند و  
نگارش بیشتر آنها در دو هزار و چهار صد و هشتاد سال تا دو هزار و دو پست و پنجاه سال پیش

از این بوده که پیش از زمان خیروزی و خسروی میانشان باشد و در آن اسپین که ساسانیان  
باشند برخی پر خنده های آنرا کشیدند و باز نمود کرده اند تا مردم و انا و انا و ان همه در پند انشاهی

بجز آنچه ذکر شد کتاب دیگر با هم و سایر آسمانی نیز موجود و بطبع رسیده و حاوی مطالب و مقالاتی  
است که با بنیای اولیه پارسیان منسوب گردیده و اسم طبقاتی چند در آن مذکور شده ولی برخی از  
محققین آن را مجهول دانسته و بدیده قبولی در آن نظر کرده اند - کتبی دیگر نیز در پیش آمده است

و جز آن موجود که طبع رسیده و حاوی مطالب مذکور در او است است -  
 ۳- در ذکر برخی از احکام و تقالیم معنوی در بین زردشتیان: - مطالب ذیل را ترتیب  
 از کتاب عینه این زردیسی در این مقام میگرد - قول صاحب کتاب: -  
 فرودزیت - فرودت و سخن گوئی و فرود کیش زردیسی کدام است؟ فرودت و سخن گوئی و  
 فرود کیش زردیسی که ماهر روز در ملازمتی خود یاد بگیریم و هر کس زردیسی کیش است باید همواره  
 یاد کند سخت - فرکه و در این روز که یسنو زرد که کشتنش در بند و او آهوه که در  
 نوردان اینکه استوارم بکیش خدا پرستی که از بود و نونی پرستی جدا و این طای هستی  
 بخش شناسی و آورده زرتشت است در موزده یسنو که بارش خدا پرست هم  
 سو زرد که یسنو زرد که کشتنش - فرکه و در این اسبق کیش فرکه و در که کیش - سخن  
 آشکارا و سخنان زبان و هم بدل بکیش خدا پرستی آورده زرتشت استوارم چنانچه در  
 نوشته منور است و هم چو استوی هوسیم شینو است و این زردیسی کیش است و خداوند است  
 کیش که در کتاب استوارم و آن که بکیش بری بکیش گفتاری نیک کرداری رسوده و کیش خدا پرستی  
 که در گذشته جنگ و سخنان او بر برادری شناسد و خویشی دهنده و پاک است استوارم -  
 پنجم - زرتشتیا چنانچه زرد که در این استواری و بنیاد و نگهنا مزد یسنو است  
 باز فردان اینکه رت ترین دانش خود را مزد کیش نیک خدا پرستی است - ششم - آهوه  
 مزد ایام و کسفا و همی چنانچه - میرای اینکه استوارم بر اینکه سر بریدیم کیش خود را  
 فرودت و فراتمی که در این مزدیسی در هنگام مرگ زبان میرنده دهند که است؟ -  
 فرودت و فراتمی که در هنگام مرگ زرتشتیان زبان میرنده دهند و اگر مرده باشد بر او دهند

نخست

نخست - اشیم ذهی تا انجام است - و سفرنگان آنیکه باکی درستی از جهان میگذرم  
 در و من از هر جسته و گفته و کرده و نمیده و شنید و پر نموده از هر گونه و نامی او خوش و پیمان  
 فریتام - بارش هر کاریکه از من نمانده است یا گفته یا کرده یا اندیشید سر زده یا پیمان ده ام  
 و از هر گونه گناهی که از من پذیرفته باز ایستاده و پشیمانم و آمرزش میجویم - انتهای -  
 در کتاب فرغ مزدیسی ص ۳۱۱ میگوید قول نماز - نماز واجب شبانه روزی زرتشتیان  
 بخوی که در آئینه آیین زردیسی شرح آن از همیشه و قات معنی نماز بیان شده است ادای آن  
 شبانه روزی پنج مرتبه متحتم میباشد و بخوی که معنی آن زبان فارسی در آئینه آیین زردیسی  
 آمده است - انتهای - وضو قبل نماز - کتاب آئینه آیین زردیسی ص ۳۱۱  
 نماز و گاه نماز و پرستش سونی زرتشتیان - زردشتیان چگونه باید نماز خدا  
 پروراند؟ - در گاه نماز باید اندیشه جهانی از خود دور کرده سر سر اندام برونی و گوهرای از پیرا  
 پاک و آویزه بجز سپرد و بادت بزرگی بر سینه بر تنش کتای بی همتا پرداخت -  
 زرتشتیان شبانه روزی چند بار باید نماز پرستش خدای یکتا بجا آرند؟ - زرتشتیان شبانه  
 پنج بار باید نماز پرستش خدای یکتا بجا آرند - سخت از سپیدی با بادا و تا نیمه روز گاه با دن -  
 دوم از نیمه روز تا سه تا از نیمه روز گذشته گاه ریتون - سوم از سه تا چهار از نیمه روز گذشته تا  
 پیش از تیرگی شام گاه از تیرگی شام تا پیش گاه ایوه سر تیرم چیم از نیمه شب  
 با داد گاه اشمن اشمن آغاز گاه است - انتهای در وضو میگوید قول نماز از آنجا بیکه  
 خدا شنیدان شنید است و آفریدگان را توانائی دیدن و شناختن آن فرغ یعنی پیشتر برونی  
 و همان روشنا بجا از آن چشمه بی پایان روان اند زرتشت مردم را پر نموده در هنگام پرستش  
 یکتا



تا خواسته ما بفرز راه نیک و درست اندوخته شود و فرزندان ما را بخدا پرستی استوار دارد  
 زندگی ما را دراز کند و در میسنو که جهان آینده پر بخشایش آسایش و فروغ است ما را با پاکان  
 در گاه خود هم جایگاه پر مایاد خداوند ما را تندرستی بخش و ای اخوان برادران ما را بر سر  
 نیروئی که داد بر همه برای شکست دشمنان با پاکان بخشوده و بر فرزند مری جای دارد  
 و هر هم پاک است او را خوشنود میداریم جهان و روزگار را چنان با نذیسه و گفتر و کردار نیک  
 از لایبش پاک میداریم که آزار رسانند **کلام** بگردان بسته و نابود شوند و تن روان پاک ماند  
**دوره** در فصل ۹۲ **آیند** این مزیسی مطهر است قولم مزیسی کیشان و زهیر مزیسی  
 مزیسی کیشان در سالی بجز روز را آغاز فرودینا بگاه آویزه تن جان خود را از خوردن و  
 آشامیدن و همیش بمرگ ناپیدی و آسایش تن جانی و کارهای جهانی دور و پاک دارند  
 آنرا روزه ریتون نامند و در روزه داشتن اندام درونی و بیرونی در پاک داشتن نفس و گوشت  
 و کینش پرمان سخت رفته است -

ناید در بر بخت از زشتیمان چه باز نمود دارد؟

چون از زمان نخستین آرزون کشتن زنبار که جانوری آنرا باشد سخت نامای بومار و آید  
 و پس از آن اندک اندک مزیسی کیشان که با مردم دیگر آینه خوی آنان گرفته در کشتن و خوردن  
 زنباران که گویند و مانند آن باشد آوده شد پس پیشوایان این در هر ماهی چهار روز کشتن و  
 خوردن زنباران و گوشت و اندام آنها را بپسید ان کیش مزیسی ما را دانسته که کمرایش  
 بمرساند بداندوی آن را نماند میزند بچم بزیدن زنباران - انتهای -

سده و کشته - در فصل ۹۳ کتاب مزیسی مزیسی بچشان شناخته میزد  
 نشان

نشان ز زشتیگری اندیشه و گفتر و کردار نیک و سده کوشی است -  
 در کیش مزیسی پران و دختران در چند سالگی باید سده پوشند و کشتی بنند؟ در کیش  
 مزیسی پران و دختران از هفت سالگی باید سده پوشند و کشتی بنند -  
 نوزادی را چو آرش است؟ پران و دختران ز زشتی از هفت سالگی باید او ستا و نمازهای  
 باسته بچگاه را بداند و پس ز زشتی باید آنها را سده پوشاند و کشتی بنند و کیش بنند  
 و این سده پوشی و کشتی بندی را نوزادی گویند که آرش آن پرستش سخت و بندگی نوزادگی  
 باشد و همچنان پایهای دیگر آیین مزیسی را که کودکان بدان رسند تا پایه هیرندی همین  
 دروان محنت که گفته شد -

سده و کشتی برای چیست؟ سده جامه سفید بندگی و نشان اینکه همیشه باید جامه بندگی پوشید  
 داشته درون و بیرون خود را بسوی خدا است پاک و چون جامه سفیدی آسایش داریم و کشتی  
 زشته بندگیست که باید همیشه کمر بندگی خدایا بسته داشته از پرستش و کردار خدایا باز آیم  
 و اینکه از پرستش گوئند است باید مانند گوئند بی آزار بومیم بی گناه در برابر خدا پرستش و با خدایم  
 چه کشتی هم خدایا دو پنج دارد؟ چون پرستش دو سپهر که سخن خدایت هم خدایا دو بجهر و دانند  
 هم خدایا دو پنج دارد تا دارندگان کشتی با هم خدایا دو بجهر و پرستش و سپهر هم بجهر شوند -  
 آرش که در کشتی میان بستن چیست؟ آرش که در کشتی میان بستن نشان هویت و هویت  
 و خود رشت است که اندیشه و گفتر و کردار نیک باشد آرش باید گرداگرد ما را اندیشه و گفتر و کردار  
 نیک فرار کند باشد و چون کشتی میان بندیم باید در دل اندیشید که به هویت و هویت  
 هو و رشت استوارم -

۱- قره حبه ۲- واجب ۳- خادم رکنده  
 در حکام

۱- تارن ۲- تارن ۳- بی زار ۴- معین (۲- ۱۳- ۱۴- ۲۱) روزگار

در هنگام کشتی میان بستن چهار گره که بر آن دهند چه ارزش دارد؟ - ارزش چهار گره کشتی چهار خشک است که آتش و آب باد و خاک باشد و نشان آنکه هستی هر امر جز با هم پیوندی چهار خشک است و ما پرستنده آفریننده چهار خشکیم - در گره نخستین باید دل نداشتید که خدا یک است در گره دوم که کیش نزدیسی بی آرایش دینی گمان است - در گره سوم که در زشت پیغمبر ضاعت و در گره چهارم که ما تو نام نیکو کاری گنم و از کیش نزدیسی بزرگوارم و از بد کاری بگریزم -

چرا کشتی دراز و میان تمی و دو سر آن برای گره مات؟ - درازی کشتی نماز از آن است که اگر چه بن زندگانی دراز است هم انجامی آنرا می باشد و تمی و دو لاه بودن میان کشتی نشان آنکه لای زیرین جهان نشیب است که گیتی ولای زیرین جهان فراز که می باشد مردم که از جهان بالا بر آید پس از پیمایش جهان با هر درازی آن زندگی سر انجام بارزه بجهان بالا می بند و آن دو کجهان از هم جدا نباشند بن درون کشتی که گره گاه است نشان بن زندگانی این جهان است اگر کسی نیکو کار باشد بی پریش و شواری با بسکی از آن جای گره گام بر خاده بجهان بالا آید و هر گاه بزه کار باشد و گرانبار است در میان گره گره خارا آمده از سنگهای گره او را باد شواری برون کشید برابر بزه اش در پایهای پچ و تاب آن نگاه دارند -

چرا نیویکویدها کشتی مادر او ستا چه میماند؟ کشتی در نواد او ستا ایونیکون بزرگ پهلوی ایونیکان باشد -

بزرگ کشتی چه باشد؟ - بزرگ کشتی را باید در هنگام بستن و گشادن کشتی خواند که هر چه کشتی کشتی نامند و آن اندر زیت که خوانده باید بداند کیش نزدیسی استوار مانده پیاپی نماند

عوارض دارا بجای آرد و آموزش و یکی و دستگیری و دهجانی از دادار توانا خواستار آمده عیست و هلوخت و خود رشت پاک و بی آرایش آرد -

آرش بزرگ چیست؟ - آرش بزرگ پر خیده و سر بسته است و این نام را بر او بسته اند بی خند بیشتر به یازند می باشد و برای بدوستن و دوری از دیوان و تبه کاران خوانند - اینها بی در کا بر خرنه او ستا راجع بدیده و کشتی و دعای بستن کشتی چنین میزند قوله صحت یونگ کشتی کشتی هر سوی شاه زمین کنند بستند کشتی بدین آمدند بزرگ بدیده کشتی = کشتی پیش از تفسیر بزرگ کشتی بستن لازم است راجع بکلمات بزرگ بدیده کشتی توضیحاتی داده شود تا آرش بن کلمات در لوبیات مزدینا معلوم شود و معانی مجازی آنها در اونیات فارسی پی بریم و ضمناً هم بدینیم که سده پوشیدن کشتی بستن نشان از زمان بسیار قدیم در میان اقوام آریائی معمول بوده و هست و نزد پسیه آن آیین ازشت از علامت خارجی دین شمرده میشود و از در بردار شدن آخانا گر یازند -

نهرنگ اولاد کلمه پهلوی است یعنی مراسم دینی امروزه پارسیان هند بجای این کلمه بزبان کراتی کلمه کیرا Karyā (در سانسکریت کیرا Karyā) نیز استعمال میکنند نیز چون معنی آن نیز بجات معرب بزرگ است مخصوصه در نسخ خطی سینا و ویسپرد و وندیداد که در ایران نوشته شده مقدار زیادی از نیز گمانا یا مراسم دینی و مناسک مذهبی ضبط گردیده است بسیار از آنچه ختم چه بزبان دستانی و چه بزبان پهلوی و پانزد و نیز بزرگ نامیده شده چنانکه بزرگ کشتی بزرگ کشتی نوبه بدین بزرگ است و بزرگ کشتی بستن یکی از آن اوجیه شصت و سه که در هنگام بستن و گشادن کشته میشود -



آثیرات فوق العاده و ور شده و از برای هر پیش آمد زشت در رخ اسب عاثر ای نیزنگ  
 خصوصاً داشته اند مقدار زیادی از نیزنگها همه زبیربان بازند موجود است و برخی از آنها  
 کتب متاخر مانند کتب و ایات جمع گردیده از آن جمله است نیزنگ حاجت خوبستن و نیزنگ  
 بیماری و نیزنگ ناخوشی گویند و نیزنگ در دوسر و نیزنگ تب تبستن و نیزنگ از برای دفع  
 شر درند و نیزنگ از برای زنی که مشاوه زاید از این قبیل نیزنگها هنوز در ایران و اوج دارد  
 فقط اسم آنها عوض شده و ناماییده میشود و محو یا تا آنها از این زرتشتی برگشته بر زمین  
 در سنت نیزنگ از ادعیه شکیلی بسیار قدیم تصور شده چند در خزانه لدا او گد بخا  
 Aogemadaeica آمده است (فریدون نیزنگ اندر جهان پدید آورد)

نیزنگ از جمله کلمات دینی زرتشتی است که پس از رواج اسلام در ایران و رفته رفته بجا مانده  
 ایرانیان از مصطلحات پیشینیان از معنی اصلی و قدیمی خود محرف گشته از آن محروطم  
 و شعبه و عنوان جدا کرده اند شاید تا اثرات غارق العادای که در قدیم از برای سبک  
 پذیرشته میشده سبب بوز معانی نوشته باشد مثلاً و نویسنده گان ایران هم این لغت  
 همان معنی که در عهد خودشان رواج داشته استعمال کرده اند چنانکه در لغت  
 زنجیر گویند بجا و ان جیت سنا بکار برده اند جیت نیزنگ و نامی و خنر و گند  
 پست نشین چشم دار و بد انگ زود زود بر شو نیزنگ هر معنی که در امر فرد  
 در ادبیات فارسی از لغت نیزنگ اراده شود و هر معنی که گفت امیر و وجه اشتقاق خنده او  
 که در فرهنگ از برای آن ترشیده شده باشد ضلی معنی قدیمی و تا جایی که در ادبیات برود  
 میرماند چنانکه گفتیم نیزنگ ای است که یک دست از او جدا مخصوص داده شد در هم  
 ادب

ادب یعنی در رسوم دینی است نظر کجین معنی یکی از قطعات دستا که بازند یعنی تخمیر توضیح  
 چهلوی که امروزه در دست است نیزنگستان یعنی کتاب مرهم و مناسک نامیده شده است -  
 در فقا لث بعد از این کتاب محبت خویم داشت -

سنگ لا کشته - سنگ پیرهنی است سفید و ساده و گشاد که تا بعد از نانو میرسد بی نخ و با آستینهای  
 کوتاه میباشد چاک در وسط دارد که تا با نخها ریسند و در آخر آن چاک کینه کوچکی و نخه ناز  
 بکینه کرف (نواب) این کینه شانه ای از گنبد پذیرانیک و گفشارنیک و کردارنیک شمرده میشود  
 کشتی بندی است سفید و باریک و بلند که از عفا و دو نخ پشم سفید گویند بافته میشود خنر زشتی  
 پس از سن هفت سالگی از پوشیدن سدره که جاشه پارسانی و پر مهر کاری است و از بستن کشتی  
 که بندگی خداوند است بدور گزناگزیر است و حقی در شاهنامه در گردن شاه گشتاب  
 بوز و گشت گشتار سر نامداران ایران سپاه گرانمایه سفید نرند لهر ب شاه  
 که گشتاب خوانند ایرانیان پستش یکی کشتی اور بر میان مدد لا در کتب دینی چهلوی  
 شپیک مدد و Sapnik خوانده شده در تخمیر چهلوی (زند) خنر و نیم از فرگرد  
 و نیداد نیز شپیک آمده است West و دستور خوشنگ جا با سب آن را با کلمه  
 فارسی ششی یکی داشته معنی پیرهن شب گرفته اند در داستان دینک از برای همین  
 جامه مخصوص پیرهن و در استعمال شده است چنانکه خودیم دید از برای این جامه  
 سده نامیده میشود و راجع باین لغت حدسهای گوناگون زده اند برخی آن ما و کله است  
 دست و مدد مدد West که معنی رخت و جامه است دانسته اند آنها بسیار دور رسن  
 که دستر بهیات سده در آمده باشد West آن را از کلمات فارسی سوده دانسته  
 یعنی

یعنی راه نمودند و طرفه مفید کانکا *Kangka* آن را از کلمه عربی ستره که معنی پوشاک است گرفتند بنظر نگاونده در صوتی که این کلمه عربی باشد منطقی تر است که لغت صدره که معنی سینه پوش و نیم تنه پوش است یعنی که در زیر تختان پوشند می باشد منقل شویم و با هم سه با صداد (صداه) نوشته شده است اما کلمه کشتی که کستی هم گفته میشود همان کستیک <sup>و در</sup> می باشد که غالباً در تفسیر پهلوی اوستا در کتب پهلوی معنی می کنند مخصوصی زرتشتیان استعمال شده از آن جمله در تفسیر زنده خوره ۲ از فرگرد عا و خوات ۱ و ۹ از فرگرد ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

گوهر قندیل بگشند و بفرغند کستی یا نیز بندین گویند کشتی معرب کستی است که تاج العروس ضبط است **الکشتی** بالفنم خط غلیظ شده الذی فوق شایه و نال زمار **عجوری** در کتاب التنبیه الاشراف (حایا پارس ص ۱۸۱) میزاید و شده هم الکشتی فی اوس طم کشتی انصاری الزنا نیز -

در اوستا از برای کستی معنی مطلق چه بندین و چه گزند ایشو یا نکهن *divyagantana* استعمال شده است این کلمه مرکب است از دو جز نخست از ایشوی که در کلام که معنی برود و بالا می باشد و در فارسی افت شده در مرکب ستم از لغات یره می شود چون افتر افشار افروختن افکندن افشاندن و غیره در اوستا یا نکهن *divyagantana* از ریشه یاه *ya* که اصل است معنی گزیدن و نیز در اوستا اسم مجرد آمده معنی گزیدن همان که در فارسی معنی گزیدن است از همین کلمه اوستا است همان معمولاً کیستی است طولانی که مانند گزند بر میان بندند ایشو یا نکهن (هلیمان) معنی مطلق گزیدن آمده چنانکه در خوره ۵۲ رم میشت وید (اندروای) ایزدی هوا در هر دو خود و تاج و طوقا گرد و ایلو و جامه کفش زرین دارای گزند زرین هم می باشد همچنین گزند اوستا معنی کشتی گزیدن مخصوصی استعمال شده است در سنا ۹ خوره ۲۴ راج برهوم آمده: مزدا ایشو (یا هوم) که گزند کشتی ستاره شان می نوی دین مزدیسنا از زانی درشت و تواین چنین گزند بر میان بسته در بالای کوه بلند جاودان پناه و گنده کلام ایزدی هستی در هر مزدیشت قدرت ۱۷-۱۸ آمده کسی که (نامهای اهورا مزدا) را در هنگام خوابیدن و بر خاستن و کشتی بستن و کشتی گزیدن و از جانبی بجای رفتن و از ناحیه و مملکت بیرون رفتن بسایر چنین کسی قدرت گزند و برترین



بستن بخا دینین میاید که در عهد آریایی در سن پانزده سالگی رسم بوده که کرمیان بستند  
 تا نشانه آغاز فرخنده جوانی باشد زیرا که این سن آغاز جوانی شمرده میشد و در آن اوستا هم  
 غالباً از این سن یاد کرده و بهترین و فرخنده ترین اوقات عمر آدمی شمار زده است و در فردرگا  
 ۱۳۱ و نیز در فخره ۱۵ پانزده سالگی سن بلوغ و فرشتناخته است در میان قبیله ویراگری  
 که هندوان باشند و کشتی بستن رواج داشته و هنوز هم هندوان رشته ای موسوم به یجوت پوت  
 Yajnopanita شبیه کشتی زرتشتیان در بر دارند طبقه برهمنان (پیشوایان) در سن هشت  
 سالگی و طبقه خسترا ( Xastria زرمیان) در پانزده سالگی و طبقه ویشیایا (Vaisya  
 پیشوایان) در دوازده سالگی باید این رشته را در بر داشته باشند پس از بستن این کرم بند استوار  
 وید و آداب تعلیم می آموزد و از آن تاریخ بدست که کالبدش از نفوس شیطانی محفوظ میماند -  
 جشن کشتی بندی آریاییان مطابق جشن اوپانیا Upanayana هند است که در فیراگری از عقیم تا پانزده  
 این هم با هم اشتراک دارند زیرا که در میان زرتشتیان و خسترا باید این بند را در بر داشته باشند و از آن پس  
 چنین رشته بستند و اگر زرتشتیان تا کنون این کار نگاه داشته اند و پیشوند کشتی ویدها در میان هندوان رسم شده و این  
 رشته فقط به رشته ای که بدو رسیدند بسته میشود و شبانه روز است حال میگردد باقی مانده است چند است  
 که در میان زرتشتیان عادت بر این جاری شد که مرهم جشن کشتی بندی را در هند و در سن هفت  
 سالگی بچه بجای می آوردند برخی در میان شش و پانزده سالگی بچه جشن کشتی بندی میگیرند معمولاً از پانزده  
 دختران از شش تا نه سالگی اگر گمانی پیش آمد قتل گویا طرنا خوشی یا هلت دیگر که بچه نتواند چند  
 او غیر مختصر را که از برای کشتی بندی از برداشتن لازم است فراگیرد باکی نیست که این جشن تا  
 سن پانزده سالگی تاخیر نشود - بخت

چنانکه

چنانکه دریم از خود اوستا گرفته تا کتب بی پهلوی و پانزده روایات فارسی در همه جا از برای  
 کشتی بندی سن پانزده سالگی قید کرده فقط در یکی از قطعات دستاوی نامزد بود و حرکت  
 دینیک در حد هفت سالگی کشتی بستن لازم داشته شده از این قرار: (چون از بچه از برای  
 هفت سال گذرد باید او را کشتی بیاورد بندند تا او را مردان بزرگ دارند) هر چند که در وچ حرکت دینیک  
 بسیاری از فقرات اوستایی ذکر شده اما این کتاب نظر ما بر آن دو قاعده صرف مخوی چه در قسمت  
 اوستایی و چه در قسمت پهلوی آن باید جدید نیست از این کتاب رتقاری جداگانه پس از تمام  
 زرتشتیان صحبت خواهیم داشت - بخت

جشن کشتی بندی یا کشتی بستن یا کشتی دادن یکی از بزرگترین پیش آمد های امریک زرتشتی  
 شمرده میشود زیرا از این روز بعد یک بچه جزو جمع بندگان بشمار میرود و بنا به مذاجات صد در شتر و صد  
 در بندش و سایر کتب و آیات در هر جای دنیا که در آنیک از عهدی سرزند همگانی که کشتی بسته  
 از آن ثواب بهره مند میگردد نظر بر این عهد کشتی بسته است که همه پیروان این فردینا با هم  
 میسوزند و همگان را در زندگی و فرامبری از خداوند همکار و همراز میارند و بندگی که میان دارند  
 نشان از ارتباط معنوی آنانست بجهت بخت - بخت

در روز کشتی بندی کن بچه بفرزاد خوش جشن بزرگی میارند همه خوشان و بستگان او را  
 بهمانی میخوانند بچه نیز از مغانها جشنند و چند مورد از برای بجای آوردن آداب معتد ره حضور  
 هم میرسانند این جشن را معمولاً پارسیان هند نوجوت میمانند - انشاهی - بخت

در دو صفحه ۱۰۰ میگوید امروزه مانند پارتیه چو قوت زرتشتیان بی سده کشتی نیستند و شبانه روز  
 آنها را در بردارند کشتی که در فخره ۱۳۱ از فصل ۱۳۱ بندش (مریم) یعنی سر آمد و بزرگ رخت  
 پوشیدنی

پوشیدنی شمرده شده بچانه نشانه خارجی زرتشتی کیش است بی این نشانه گامی برداشتن  
گناهی است در درای ویراف نام در باب ۲۵ اردای ویراف مقدس گوید (در روزی زوایاها  
انان و سروان دیدم که جانوران بودی (خرفستران) پایا و کمر و گردن آنان را میدردند از سرو  
و از یاد آور رسیدم گناه آنان چه بوده که گرفتار چنین سزائی هستند در پاسخ گفتند آنان گناهکاران  
هستند که گناه میخواند و ارششی (گشاده و فتن یعنی بی سده و کشتی بودن) و وزید اند و پاره رفته اند  
و استندانش شیده اند که در فصل هجدهم فرقه آمده کار دیو (اندر این است که مردم را  
بر آن میدارند که سده پوشیدن کشتی بستن لازم نیست) -

در شبانروز باید چندین بار کشتی نو کند یعنی رشته را از میان گشوده و خدای را یاد نمود  
و با هر من نغزین کرده و نیزنگ کشتی خواند و بار میان بندند -

مخست فوراً پس از خواب برخاستن دوم پس از بول و بر از سوم پیش از نماز گذاردن چهارم  
در هنگام بگرایه رفتن و تن شستن پنجم پیش از خوراک اگر اتفاقاً بعدی دو موقع را که پس از  
خواب برخاستن و پیش از خوراک خلعت کند در مواردی که گانه دیگر کشتی نو میکند -  
در هنگام کشتی نو کردن اگر صبح باشد و یقیناً بعد از ظهر و غیره کشتی نو میکند و با کلاه  
پیش از بستن کشتی در روز جشن کشتی بندی بچه رشت و شومید خند یا عبارتت گرا و آب استقام  
تقدیس بجای میآورد پس از آن بنا بر خوست موبد باید بچه کلمه دین (کلمه شهادت) بر زبان اند  
انگاه موبدی که با جرای مراسم گاشته شد تا اهو گوایان به بچه سدر دیوشاند و موبدان دیگر  
در سرودن تیا اهو با او هماداز می شوند پس از آن موبد پشت سر بچه ایستاده هر دو میسر می کنند  
اگر صبح باشد و روزی مغرب میکنند اگر غروب باشد مخست موبد سر آغاز میزند تیا خواند پس از آن  
سرودن

سرودن نیزنگ کشتی بستن میردازد در هنگام سرودن ادعیه کوچک دیگر مثل خشویره  
و اشم و هو دینا اهو کشتی را در روزی سده با آداب مخصوصی شکر گردش بدو و کمر بچه میبندد  
بچه نیز در وقت سرودن نیزنگ کشتی بستن با موبد ها و از میگره پس از آنکه بچه و ادای سده  
دکشتی شد آخرین و مهمترین کلمه دین را که از سنا ملا میا باشد و در آخر ادب دین زرتشتی است  
میخوانند در انجام موبد شدند دستهای در دست خوانده تم میکند -

گفتیم هر زرتشتی در شبانروز چندین بار بگشودن و بستن کشتی تا گزیر است در هر بار  
ذیل میخوانند در وقت گشودن کشتی پارسیان خند نخست یک خشویره اهو  
مزداهد و یک اشم و هو میخوانند پس از آن که نامزدان... را که در فرات دوم و سوم  
باز ملاحظه میکنید با اشم و هو... که در تهران آمده میخوانند و پس از آن قطعه پازند نیزنگ  
کشتی بستن را که در سر آغاز نیزنگ کشتی میبندید تا انجامش میخوانند انگاه بند را از برای  
حاضر میکنند در خشویره... دوم شروع بستن میکنند در دوران را که بسته اشم و هو  
میرانند در پیش و گره زده و بارینا اهو... میخوانند در گردش سوم دو گره در پشت سر  
یک اشم و هو میخوانند پس از آنکه کشتی بسته شد جن مده (و نکند نمود را با (مزدیسپه)  
همانطوری که در فرقه دوم نیزنگ کشتی بستن می شود تا انجام میخوانند و نماز کشتی بستن  
می شود زرتشتیان ایران و تقریباً چهار پارسیان هند که مانند زرتشتیان ایران داخل فرقه  
قدیمی هستند در هنگام گشودن کشتی سر سرشوش با را (که نامزدان...) جزو آن است  
و در قطعه پازند که در آغاز نیزنگ کشتی بستن آمده در برخی از کلمات آن تغییر می دهد احوار  
باعتی ادعیه و آداب کشتی بستن با پارسیان مطابق اند -  
در انجمن



بر این پیمان گزین تو را و از دل جان گویم هر چه از او میسر آید و این پیمان را با خود میگویم  
 از آنجا که خداوند است برای هر که او می آید از جنون بگریزد و زشت در او نماند و دست هر که  
 مردم جهان بدست نیاید مگر با رنج و کوشش از وی ایام در این حکام شما باید پیمان کنید که بی کوشش و رنج  
 هیچ سپهر و از جنونی **لا ما و گوید** **نیکو خواه خویش سر نصیب**  
 خاکس این بریم بری یکا و یکا **باز موید گوید** **پیمان کنم که بی کوشش نخواهم از این پیمان**  
 ای اما و چنانکه بخود در کار کنید این هم از زندگی فرزند خود در شود هر چند حکام باید او سپاسها از دل دیده است  
 باریست که خسته تا کینه ای که در از کجا جانی از دست و تاس آید ز در زندگی خدای برید از وی و نیز آنرا که از وی  
 خود بخوبی در این دنیا که در اینجا بی روی نامر کند و پیمان که از او باز موید گوید ای انوشیروان باریست که گشت در پیش  
 خدی که تا فرزند است از آن گویان کینه که در کوه غایب نگاه را بجا آورید در دروشهای باریست  
 استوار باشید دوم از آنجا که کا بنبار و آفرینگان با در این مزدی سینه ستوده و شکر  
 و فرین برای دستگیری افتادگان و ناتوانان و یادنیگان و خواستار آمرزش گناهان  
 میباشد هر گاه دست سی دارید هر چهره یک و گرنه کمتر در خانه خود پیدا دارید و چنانچه باریست  
 آن هم نداشته باشید با دیگران که بر پا سید از آن بازی در زید تا شوه خشنودی داد و در جیت  
 آبادانی خانوادها باشد سوم دستوران و موبدان را که پیشوایان دین و رهانیان همین اند  
 با رنج دارید و او ستا بیک از نماز و زندگی خودتان جدیت با آنها سپارید تا باریست ای  
 بجا آرد و چنانکه در کار خود کوشا هستید در کار نیایگان هم فرود گشتی نشود چه نام پریسته باید  
 سزده کشتی که جاسد و کرم بندگی خداست در بر دگر داشته به حومت و حونت و هو درشت استوار  
 باشید چه هم پاک و راستی را که بی در او ستا بیک از باریست ای زندگی خود در ایند و بدگون  
 روزگار

رونگار گزید و از هر گونه پلیدی تنی و جانی دور افی دوری گزینید و ما بر شنوم آینه ای  
 دل و دیر پاک نماید ششم در پاک داشتن چهار خشکیان که آتش و آب باد و خاک اند  
 فرون و چیز داشته باشید تا از آلائش آسار بچ و سختی بخورد کسی نرسد و آن پاک سوی پیمان  
 باز گرد و هفتم بدی گنید باید کاران یا ر شود یا دوری بد کاران سناید ششم مهربانی و نیکو  
 بجای مهربانان دینکان و شکستن و بر باران و بی آزاران باریست است نهم داد و دهش  
 بخشایش بارزانیان فرون ستوده و باریست است دهم ساختن و بپرستناها و بیار خانه با و  
 آب نبار و پایه های نیک باریست است یازدهم آموختن آتش دهنر و آموختن از ن فرزند  
 و خوش بیگانگان شوه آفرایشی در پیشی و بجزوی و فیروزی است دوازدهم از آنجا که  
 و نادرست کاری و دروغ و آرمندی و ناپرمانی و دشنام و سرکشی و خود ستانی و سخت دلی  
 سوگند دروغ و ژانگونی و نا جوانروی و تومار کاجی و دروپی گری و دروپی باری و دشتیا  
 و خشم و دورنگی و کینه و رشک و زکاژ و نادادگری و گدانی و دزدی و راهزنی و بیکارگی و  
 جادوگری و مانند آن دوری گزینید تا بخشم خدای توانا و ناستوگی کردار خود گرفتار نیاید  
 و بکار ناپسنیده خود در نمانید سیزدهم پاکدلی که باریست تر باریست است چهاردهم  
 دیده دل جان از زن فرزند و خواسته مردم پاک داشتن باریست پانزدهم بزرگ و گرامی  
 داشتن پیرانبری آموزگار و پدروما در نیکو ایمان باریست شانزدهم فراردنی و پارسائی و  
 پر حیز گاری و رسانیدن دم و فروتنی و بردباری و دانند ز شسوی و اشتی و تکلیف مهر و آرم  
 و گواهی راست و پیمان نگاهداری و کوفی باریست است هفدهم پیرانبری خسروان پیران  
 از باریست های بزرگ است و ستایش بزیگونی باید نمود خسروان دادگر احو را نرود از آفرین  
 دور خوست

۱۳۲  
درخواست دارم که زندگی پادشاه و دیگر پادشاهان کشور و کشورها را بشناسم و در آموخه آموخته  
و بکار مکاری و نیرومندی انبار باد.

سخنهای امیری گویند

پیمان سینایم و از او هر چه می آید و در میجویم تا از هر چیزی که شایسته است در وقت و در وقت  
است بگیرم و در وقت و در وقت و در وقت بگیرم.

از پیوک پرسش نشود بی این پیوکانی نمانند که در این کشور خود را برای گفتن آشکار کنند  
بسیار خدای توانایی که پیوند سازند و از آنها و نگاهدارند تا جانها.

ای فلان دخت فلان که در این ایکن گوانان میباشید و این مجسمه بزم برای سوختن بولکانی  
شما با فلان پسر فلان بر پادشاه است و فلانی نه برای گواه گرفتن از سوی خود به بکارگری برگزیده  
بخشود و خداوند همون و بخشود و بخشود و بخشود و بخشود و بخشود و بخشود و بخشود  
خود شما بگو ای باشندگان این بزم گواه شما که فلان دخت فلان و پسر فلان گرفته میشود که

تا پایان زندگی بکشد و مهربانی و پارس جان و در همه چیز حتی بکشد که در نماز و نوش و در همه  
آبش در روشی و تو نگری یکدیگر بنام زوده هیچ یک از یکی نیست و با دیگری هم پیمان و پیوند  
نشود و از یکدیگر جدا نمیکنید و در پناه پروردگار جهانان با هم بگردید و بگردید آیا از  
پذیرانی فلان پسر فلان شوهری خود بر پیمان این مزدیستی خوشودی دارید و فلانی از نومی شما  
برای گواه گرفتن بکار و بر جاست (پیوک باید پاسخ دهد که آری) چون پیوک آری گویند  
باید این نیایش شود بر زبان آورد و بیخشا پیش خود از برای هر وقت نگاه و خوشودی  
امش پسندان امید داریم و کیفیت داریم که این سوگرایی را حجت داشته نیروی پرماننداری

سراسر این اندر زنا و پیمانها با ما و پیوک بخشاید تا بگویند کما مکاری در پیش و آسایش و بکونی  
پاکی و راستی با بر بار فرزندان و فرزند زادگان خدا پرست رزگار گذرانند و بنیرو و خیر و زکی  
انبار و در همه کار با هم مصلحت را از بجز می و خوشبختی و مساز باشند بر بی نیازی در جهان پائین  
در کسب و در کسب مطهرت قولند زنا ثوئی در کسب نزدیستی گرفتن چند زن روا باشد؟  
در کسب نزدیستی گرفتن یک زن روا باشد و اگر زن ببرد پس از چندی زن دیگر شاید ببرد  
در کسب نزدیستی مردان از خویشان و بستگان تا چه نزدیکی می تواند زن به پیوند خود در آورند؟  
در کسب نزدیستی برای پیوند زنا ثوئی گرفتن مادر و خواهر و دختر خواهر و دختر برادر و دختر خواهر  
و خواهر پدر و اگر کسی زنتش ببرد و از او آزادگان خود تا هر چند پیشت که رسیده باشند با بای  
نار و آواست و پر نوه و هم با و ای که شیر داده و هر دختی خواهد خویش با یکدیگر که با آن پسر در  
کودکی هم شیر شده از نوزاد پیوند گرفتن بر اینها که گفته شد از هر خانواده دیگر پیوند برای خود  
با این نزدیستی برگزیند شایسته و با او رواست.

لایا در کسب نزدیستی زن را کردن رواست؟ - در کسب نزدیستی زن را کردن و بریدن  
از او در نیت گریه کار شود و چون با دیگری آیمز باید شوهر پس از آن استن و آشکار کردن  
گناهش او را بی همه چیز تهیدست از خود خانه و خواسته اش بی بهره نماید.

در کسب نزدیستی برای شوهر دزدن چه پیمان آمده؟ در این نزدیستی شوهر باید فرون همرا  
زن نماید و حتی خود را از زن جدا نماند و در همه کار با او بکند و بگانه نباشد و او را از همه گونه برب  
آسیب سر ما و گرما نگاه دارد در خوراک و پوشاک او با اندازه توانائی چیزی در بیع ندارد و زن  
هم باید از دل جان با شوهر مهربان بوده در پرستاری شوهر و فرزندان و نگاهداری خانه و آموختن



برای کسی که در سستی و مهربانی کوتاهی نوزد -

هر از شش تان این زمانه شوی را گواه نامند؟ - چون در هنگام تازه پیوند گرفتن انوشه و بیوک باید گروهی در آن بر نم بوده بگوای اهورا مزدا بگوای ایشا پندان و بگوای تختان کیش مزدیسنی و بگوای دهان بچم نیگانی که در آن انجن میباشند این زمانه شوی باید که سنجایاید با نروی آنرا گواه گیران گویند که باز نمودن گرفتن گواهان باشد -

ایا در کیش مزدیسنی رداست که چون پسران و دختران خود و نازا باشند پدر و مادر برای آنها جنت نامزد کنند؟ - در هنگامی که پسران و دختران نازا باشند که پدر و مادر بی خوشنودی آنها جنتی برای آنها نامزد کنند در کیش مزدیسنی چه نیست این در هنگامیکه فرزندان رسا شده باشد اگر خود خواستار شوند باید جشنی پدر و مادر جنتی برای خود نامزد نمایند -

پسران و دختران زرتشتی در چند سالگی رسا شناخته شوند؟ - بازجا بودن خود و خوشی پسران در حجه سالگی و دختران پانزده سالگی - انشاهی -

اسامی نازده روزهای در صورت کتاب زبور مسطور است نام روز ماه پارسیمان نامهای روز پارسیمان که هند و چه آرش دارند؟ - نامهای سی روز پارسیمان و آرش آنها چنانست نخست او روز که از اوزاره اهورا مزدا بر آمده با آرش خدای هستی بخش شیدان شیدان و نامی هجدهم و نهم بچم دل و اندیشه نیک سوتم اردوی بهشت بچم دهنا و رسا و بهترین یکی چرم شتر بچم توانائی بچم و مانند و برگزیدن دوست بچم بخند از مز بچم هر بود در مان و در روزی پسندیده ششم خورد بچم رسائی و کامرانی و تسدستی هفتم امر داد بچم بمرگی و هستی و نامی هشتم دی بچم آفریدگار که نوزده خدا باشد نهم آدر بچم آتش دهم ابان بارش بچم یازدهم

یازدهم خیر بچم خورشید و دوازدهم ماه بچم آن آشکار است سیزدهم تیر بچم شتر نام ستاره چهاردهم گوش بچم تندرستی جنبندگان جانوران پانزدهم دی بچم آن در پیش گفته شد شانزدهم مهر بچم آفتاب مهربانی و پیمان هفتم سرودش بچم پرمانبرواری هجدهم روشن بچم داد و دادگری نوزدهم فروردین بچم هم مانند دی و نامان بیستم در حرم بچم صحرایش و فیروزی بیست و یکم روم بچم شادمانی بیست و دوم باد بچم هوای و زنده بیست و سوم دی بچم آن در پیش گفته شد بیست و چهارم دین بچم کیش بیست و پنجم ارد بچم خواسته و توانگری بیست و ششم آسمان بچم راستی و استواری بیست و هفتم آسمان بچم سپهر بیست و هشتم زامیاد بچم زمین - بیست و نهم مانر مغذ بچم سخن فراترین آفریده خدای و پر خنده سی ام انارام بچم فروغهای بی انجام نام دوازده ماه پارسیمان که هند؟ - نام دوازده ماه پارسیمان بدینگونه است نخست فروردین دوم اردی بهشت سوم خرداد چهارم تیر پنجم امرداد ششم شهریور هفتم مهر هشتم ابان نهم آذر دهم دی یازدهم بهمن دوازدهم اسفند - (ایجاد زرتشتیان)

و ص <sup>مطهر</sup> مطهر است هر که جشنها جشنهای آفریده زرتشتیان که هند؟ - جشنهای آفریده زرتشتیان نخست نوروز جمشیدی است که از نهادای شاهنشاه جمشید با فروشید است و او از نژاد پیشدادیان بوده و در این دوران شاهنشاه بر تخت خنروی جای گرفته و پایا که شکست شاهنشاه نهاد و در آغاز نوروز شب روز بر آورده و گاه بهار و سر سبزی بلخ و کوهک است دوم جشن خرداد فروردین ماه است که در این روز شیره و پشیمان آفریده شده و کوه کس که خنق پادشاه باشد در این روز زاییده شود و هوشنگ شاه هم در این روز زاییده شود و تخم در این روز مردم آزار را بنده بر نهاده و فریدون در این روز کشور را از بخت زنان خود بگریه نموده و نام بر نهاده

این روز مردم آزار آسبک مانند بزرگی را بر انداخته و شاه گنجینه پور سیاه و ش در این روز  
از مادر زاده و هم در این روز گنجینه و افراسیاب را بکین خون پذیر گشته است و هم در این روز گنجینه و  
دو هم شاهی به هر یک از زانی داشته و در این روز زشت زشت از مادر پیدا شده و هم در این روز  
از سوی اهورا مزدا زشت به پیغمبری و همونی برگزیده شد و هم در این روز شاه گشتاسب و  
کتایون و فر شوستر و جاماسب کیش نزدیسی از زشت پذیرفته اند سوم جشن تیرگان است  
که خزان بودن تیر روز و تیر ماه چون هنگامی در از در باره کرانه ایران و توران جنگ بوده در  
این روز میان منوچهر پادشاه ایران و افراسیاب پادشاه توران آغاز دوستی بودند و چون  
کرانه ایران و توران شده و تیر ماه با تمام رسید بدین روزی روز تیر ماه و تیر ماه که آغاز بود  
تیر ماه که انجام آن آشتی و دوستی بوده زرتشتیان برای جشن نخستین که تیر روز و تیر ماه است  
افزوده تیر روز و با روز هر دو جشن بگیرند چهارم جشن آریزان را در بر می شهر برای آن گریز  
که در مان خسروی خیر و شاه پدر بزرگ نوشیروان تاهفت سال جنگالی در ایران شد و چون  
مردم برای درخواست باران به بیابان رفته بخندانش نموده اند آریزانش بر آمده همه بخین  
بدین روزی مردم آن روز جشن گرفته تو اگر آن گلاب بیسویان آب بهم میر خیزد و این ایگه  
هنوز در برخی شهرها بجا مانده است پنجم جشن بند که چاه روز پیش از نوروز جمشیدی بگیرند چون  
برای آرزو شو شنگ شاه آتش با پیدا کرده از این روز در آن روز پارسایان در جانی بیرون شهر  
گردانده آتش افزون جشن بگیرند ششم مهرگان که در روز مهر ایزد مهر باشد برای بودن روزها  
یک نام جشن بگیرند و هم در این روز خداروان کالبد آدم و جان متن جان داران و نایه  
در این روز مردم ایران کار بسته اند بوده اند برهنانی و سرگردگی کاوه آهنگر

برداک

برداک شورید و در کوه و ماوندش بند بر خاده اند و فریدون پورستین را بر تخت شاهی نشاندند  
و اردشیر با بجان در این روز و هم خورشید پیکر بر خاده و پادشاهان باستان در این روز  
برای خود اویش بنموده اند -

سفر جشنها اینک در هنگام تابستان به گذشتند -

نخست جشن اردی بهشتگان که در روز اردیبهشت اردیبهشت باشد پادشاهان باستان جشن  
گرفته بار همگروه میداده اند و ستوران در بهران در آنجا بوده و همین ستور که زده تشکر و  
مهر خوان داشته شاه با درام را پند میداده شاه را با درامی و با درام را بر پانبری رهنمونی می نمود  
و بزرگان و ناموران هر شهر را که در آنجا می بوده اند جدا جدا پادشاه میشناسانید و هر در آن شهر  
بخشایش نامه سفر فرار میکردند و در جشن دیگان که در ماه دی و تیر روزی برابر میشود  
باستان جامه خندان که نشان توشی و مهربانی است پوشیده و بار همگروه میدادند و هر کس از  
با درام که سخن درازی داشته مذنی میا پخی شاه بنموده اند و رسیدگی و دادری میشده و سومین  
جشن فروردین گان که روز فروردین و فروردین ماه است و در آن ماه نوروز جمشیدی می بوده پارسایان  
از دشمنی آسوده با نیش نیایگان افتاده در گوشه انجمنی میکردند و بیاد کاری گذشتگان در آن  
امرزشن آن همگروه دستیار شد و مردم و دیناری افزون برای ساختمان دیرستانها و آب انبارها  
و پرستگاهها و پلها و بایستهای دیگر فراهم می آورده اند و تا توانان را میخواستند باید دست  
در دوازده ماه و سال هر روزی که بیک نام می افتاده جشن بگیرند -

برگاه نوروز جمشیدی برابر آغاز فروردین ماه بوده از کارش پذیرفته؟ چون آغاز فروردین ماه  
روز برابر می بود بدین روزی شاه جمشید آنرا نوروز جشن همین نامید و از آنجا یک سال می شد و خرد

منج

پنج (ستود) و چهل و هشت (ششم) و چهل و نه (دوم) است و برابر روزهای پارسیان که ماهی بی روز است سالی بسید و هشت روز میشود لادوران در انجام هر سالی چهر روز ما پنج گانه گرفته پنجه دز دیده یفا میدهند و در شمار سال نیا آورده اند و برای کبک و دیهاش هم در هر چهار سالی یکروز جدا بر پنجه افزوده در آن سال چهارم پنجه شش روز میگرفته اند و روز ششم را آورده اند و این میثاق که بارش در جد است در هنگام خسروی ساسانیان بجای افزودن یکروز در هر چهار سال در هر یکد بعیت سالی یکجا بر سال بیستم افزوده آنال رسیدند ماه میگرفته اند و بدینگونه هماره نور و در جمعی بی روش آغا فرودینا که شب و در برابر استیاقه در زمان آن خاخر و درینا که آغا فرودینا پادشاهان سمران با ما خانه و جلیان فرزکی ساخته بود آتش میفرستادند تا مردم بدانند که آن سال در نوروز است و با درام هم انباری جسته در باجمای خانه های خود آتش میافروزند و بر بست آتش افروختن زرتشتیان با ما خانه ما در آغا فرودینا بدان شود یا دگا رمانه چون پس از رفتن خسروی از خاندان پارسیان سالی پنج (ستود) و چهل و هشت (ششم) و چهل و نه (دوم) را بشمار آورند و نگاهند هشتاد اینهمه ریش از نوروز و فرودینا پیدا گردیده در هشتاد و چهل و یک سال پیش از این پادشاه (جلال الدین ملک شاه سلجوقی) پیرمان داده تا در نمایان دستاره شتاسان گردانده ریش آنرا درست سازند پس از درست رفتن پارسیمان همدو ایران نیز فرقه جلالی ماه نادر رفتند و بجای ماندن و آن سال و ماه دستا (جلال الدین شاه) نام خود که سال (جلالی) باشد نامزد ساخته است و هشتاد و بر ششونم که در صورتی که این نیز سستی مسطور است قولند: **کدو صحتی** **کدو صحتی**

هشتاد که برخی نوشته اند هم گویند برای چیست؟ نوشته و نوشته باز نمود بر ششونم نه شب است که زرتشتیان در آن هنگام نه شبانه روز باید از دیگران جدائی جسته و با جامه سفید و تن جان و دان **پاک**

پاک بگونه نوشته در کشتن این مان و مان از خوردن گوشت دانند و غذا بران بر بندند و هر چه بر تن آید از آنجا دیگرند و از غذا و از هر گونه گوشت و در وقت ذر و در وقت که آن هنگام دانسته اند از آنجا بر بندند بخت نموده و آبروش از او بر انداخته آید پس بوقت بوقت استوارانند او بر پیدایش سخن شود برای آن بخود که در کجا و کجا از بیای سترنی شب از مردم از یکدیگر جدا و آن را در تنبیه ای و کوهی یکی یکی برای آبرش بر ششونم چیست؟ آرش بر ششونم سر و کوه پاره میباشد و نوشته را برای آن بر ششونم گویند که کخت در هنگام شستن تو باید آب بر سر ریخت - **افتحی** **کدو صحتی**

شروع اجرای مراسم نشود باین مختصا که در آینه این فریسی نوشته است عیاشد نشود و ای مراسم مخصوصه است که باید بوسیله دستورا انجام گیرد که این ادراک را اقتضای شرح و بسط آن بود و نیست در تاسین عمل نه روز است گویند مطابق با ایامی است که حضرت زرتشت در زمان شاه گشتا بگذریده است - **کدو صحتی**

برای تکمیل مراسم برخی از احکام جزئی دیگر نیز از کتب آیین مزدیسنی نقل نموده ایم که در **کدو صحتی** میگوید **کدو صحتی** **کدو صحتی**

چرا زرتشتیان هنگام خوراک خوردن باید دنان از گنجه بر بندند و اوج باشند؟ **کدو صحتی** چنانکه در نشت پر موده زرتشتیان باید پیش از خوراک خوردن دست نوی و دنان را شسته نماز سپاسگذاری آهورا میزد با آبرند و بخار خوردن روز و در هنگام خوردن از گنجه دهن بر بندند و اگر چیزی بخورند دهن را بجم گداورده بخورند چیزی از دهن بر خوراک و خزان نشود نیز و هم دل را سپاسگذاری بخایش ادا رسیده پس از خوراک باز دست و پا را شسته باز آید سپاس نماز نخستین با آبرند تا هم باکی بجای آید و هم سپاسگذاری باشند **کدو صحتی**

۱۴۰  
و در صورتی که گوید: گوهرهای من - فرقه و غیره چقدر است؟ - فرقه و غیره را این گویان  
باشد چه فرقه و غیره گویان و هشتون روان در تن است بدان وی در این نزدیکی  
فرقه و غیره اگر آرزو سیماکت دانند که در هشتادوم می باشد -

آدم از چند بر موده آویزه پیکر بپرد؟ - آدم نخست در زمان مادر پیکر کالبد پذیرد که او  
گوهرهای دیگر است و این را بر موده خاکی نامند دوم پس از زمانی سراسر اندم کالبد جان ندرت  
رو و تا تواند اندم را بکارهای خود و دارد و نیز سایر وی مادی دانند سوم روان که بر موده  
گوهرهای است و در کالبدهای گزیند و این را گوهرهای سزاید و چهارم فرقه و غیره که گویان و هفتون  
روان است روان با بکار نیک و کز نیر و و هفتون بخش و این را فروغ پروردگار و فرورده  
آتش شارد و جز از این فرزندان کز بیخ و بن هستی آید شاخهای دیگر هم چون هوش و حس و  
اندیشه و مانند آن در مردم اند که از هر یک کاری آویزه آید -

در رشته نزدیکی گویان پس از آنکه روان از تن جدا می گزیند چهار فرزندان آدم چه شوند؟  
چون از آنکه پویز چهار فرزندان از هم بگسند و زندگی این جهان با بنجام رسد فرقه و غیره را که از آن  
و شید اینست بجای پاک خود که نخست آید باز گردد و روان اگر در جهان بر بدی چیره شد هم گوهر است  
و گروه از اوگان پیوند دیگر که بسزای پادافره و شکیز رود و جان نیز بماند خود که با باشد پیوند گیرد  
و کالبد از هم گسیخته و پیشدنده جهانک رمش پذیرد لا در آن پس از پند و گفتن جهان پاداش  
نیکی و بدی دریافت شیرینی و تلخی میسنوی بروان رسد - انشائی -

و در صورتی که سطور است قولها: (پادافره و مشت کادری)  
در کیش نزدیکی که برای زن بدکار شکون پرمان زنده در بانه مرد بدکار چه گفته؟ - در کیش نزدیکی  
برای

۱۴۱  
برای زن و مرد بدکار چکان پرمان آورده گوید خفت گیرید و محنت و همواره دیگری را بسیند  
دبر او منگرید و با او میامیزید و سپس پر ماید هر گاه زن و مزی بزود از زمین زناشویی بگریزید  
ازین خستین بار آنها را از یانه زنند دوم بار اگر امیزند که و شمر گردانند و سوم بار هر گاه پند بگرید  
بکار پیش و نذر آنها بنده جاوید در خند و با پای مگر زانی رسانند -

و در صورتی که گوید فرشی و مشتاش کار زانیان: -  
در کیش نزدیکی که مردم را چهار در شیم هر نیریه که هستند؟ - در این نزدیکی چنان  
در شیم مردم اینها میزند سخت گروه اتور نمانان با آرش سوبان و هیر بران و پیشوایان و  
پارسیان و چسیان و دانایانند که باید از فرزندان پسندیده آرسته بوده روان و جان  
بدانش و پیش آرش دهند خدا پرستان را بخدا پرستی استوار دارند و نا خدا پرستان را  
بخدا پرستی رهبری نمایند دوم ریشاران که پادشاهان و پیران و ایامان و پهلوانان و سپاهیان  
که کار آنها دادگری و با درم پروری و جلگیری و دشمن با سپاسی کشور است جهان و خواسته  
دوستان را از دشمنان نگاهبانی کنند سوم هوششان با آرش خداوندان پیشه و افزار و نیک  
سازندگان و غیره نمانند که کار جهانیان را بر او بره نموده سامان زندگی مردم را فراهم کنند و  
چهارم دستروشان با آرش کش و زنان که آباد دارند گان خاک و آب زنده و تازه کنندگان  
با دو پروردگان سر هر فریدگان میباشند و در کیش نزدیکی کار کش و زری را بسیار ستوده است  
چون سود آن همه آفریدگان از مردم و جنبند و پرنده و چرخه هر چه باشند رسد و همی پر ماید کرد  
از این چهار گونه بیرون نیستند و کار هر چهار گروه باید از روی دانش و پیش و بخودی و کوشش  
و کوشش آرسته باشد - و در صورتی که گوید زرتشتیان که از هر من اند؟ - زرتشتیان هر بدل  
بدکار

بدکار و گمراه کننده و مردم را هر من گویند و بر چنین کی نغزین فرستند و دشت و در وقت درخت  
از کارهای اهریمنی دانند و آرش اهریمن دل بی روشنی و دارای پیدی و ناپاکی است ناپاکی  
اهرمیان دانند. **و در خصوص گویید پرهیز:** **بخت**  
ایا کیش زوستی برای آتاییدن ماده و کشیدن دود و چیرمان آمده؟ **در این مرتبه**  
برای کشیدن دود و آزاری و چیزهای نگفته و نای برده این همی براید اهورا مزدا خود و هر  
رهبان نمود تا از آنچرخ روان را زبان رسد مردم دوری گزینند و باد و پیما را بگویند  
زرتشتیان چرا آتشگاه زان پاک دارند و هر چند ان نیالایند؟ زرتشت برای تدرستی مردم  
پرموده آتش و آب باد و خاک را که آتش هر آفرینش از این چهار گزیر است پاک داشته هیچ  
پیدی نیالایند تا شوه ریج و دردی برای خود و دیگران نشوند. **بخت**

درباره زنان و شتان و مردان پیدی چیرمان زفته؟ زنان و شتان چون نشان پیدی  
در خود بینند با نگاه خود را باید از دیگران بکار کشید تا هنگام یک شدن از آن پیدی جدا  
و خواهند و هیچ چیز را بخود نیامیزند و نیالایند و از گاه پیداری پیدی تا روز هفتم که باران  
همه اندام رشت و شونانید پس زنا پیدی پیدی باز مردم و سالان را بخین رو باشد و  
چون در خواب بیداری پیدی شوند باید هر چه زودتر و اگر شتاب پیش از سر زدن آفتاب هر آنرا  
خود داشته جامه پاک بجای جامه آلوده بپوشند. **انتهی و در خصوص راجع گنبار گویند:**  
زرتشتیان گنبار برای چه خوانند؟ زرتشتیان گنبار برای آن خوانند تا جان کیده گمراه  
کرده همدل و همزبان پرستش خدای کتابه دارند و آفرینش نیاکان خود را خواستار آیند و تا آنرا  
بخوراک و پودر آن بخورند و گونی آیند و خود را از خدا بخوانند و از گشته همزبان سپانی و زیدیت نمایند  
آرش

آرش گنبار چیست؟ آرش گنبار گمان باریت پسر در هنگام و دماهای آویژه بسرو  
گمان و گاتحاد سردهای نیایش پاک اهورا مزدا باشد بیکدل کوشش جوشش دارند.  
زرتشتیان در سالی چند بار گنبار خوانند؟ آنچه آیین است زرتشتیان در سالی شش  
گنبار خوانند و هر بار بی چرخوز. نخست از روز خیراردی هشت ماه تا چرخوز و نامش میدوم  
است با آرش آفرینش آسمان دوم روز خیرتریه تا چرخوز و نامش میدوم ششم است. با آرش آفرینش  
آب سوم از روز هشتاد و شصت تا چرخوز و نامش پستیه ششم است. با آرش آفرینش  
زمین - چهارم از روز هشتاد و شصت تا چرخوز و نامش آیانم است. با آرش آفرینش دیو  
چشم از روز همدیاه تا چرخوز و نامش میدیام است. با آرش آفرینش جانوران و جنبندگان ششم  
انجام ماه اسپند که چرخوز پنج باشد و نامش جمپتیم است. با آرش آفرینش مردم آفرینگان  
چرا آرش است؟ باز نمود آفرینگان آفرین است و چون زرتشتیان برای پرستش اهورا مزدا  
و مردم نواری در آن بزم گرد میایند و همدل و همزبان پرستش خدای کتابه پودر آفرینش میجویند  
و چنان کاری ستوده و شوند زندش آفرین است بدان نویم آنرا آفرینگان میخوانند. **بخت**  
در آفرینگان که موبدان آفرینار گویند چه هستند گمان یک بخت خود را بلند کنند و در پیوسته  
دو بخت پس بپسیند بر کنار همدل و موبدان بخت برده من کیده گیر گذارند؟ در این مرتبه  
چون موبدان از فرزندان برست های آیینی باید آرسته باشند همزبان پرستش و نیایش اهورا مزدا  
پر ازند در فرشتیم آویژه سخن آفرین آید در روان آن فراتین آنکو با نیایش و پرستش بنیرد و بلند  
خدا آفرین باد با زروی یک بخت بلند کنند و آرش آن ای که بگنبار خوانند خود را آشکار مینامیم  
ما ز دنیایش موبدان انباریم و ای که در میفوخا بزم دو بخت نمایانند زمان آنکو بار دوم انباریم  
و در هنگامی

و در حکامی که در پشت را بر سپید نمانند فراترین تیا اجمی و نیز یوز و تا میان آید و نوزدن  
 اینکه ای پروردگار جهان و جهانیان بر آنچه ناز رفت بند روز و در بزاد ما برس تا بخون  
 برمانی نهیم و اینکه مؤبدان انگشت بر دهن یکدیگر خند یا جامه یکدیگر را گیرند نشان آنکه هم پیوند  
 هم دل پرستش و نمازها و امردا میگردانند - در در صحت میگوید: **بگوش**  
 پذیرای کیش - آیا در آن کسی بر کیش مزدیست بخوشدوی باید یا نوزد و سختی؟ پذیرای کیش  
 مزدیست بخوشدوی در زمانی فرود نیش نه سزا است زیرا شت زرتشت در همدو گاه - **آ**  
 ستم همی پراید - ای نیکوان گوش خود بشنوید در پیش با کوزه بر سپید و پس هر مردوزن با  
 خود راه گزینید - **میانچیکری** -

آیا زرتشت میانچیکری آمد زش گن بان پیسرا ایمان نموده یا نه؟ زرتشت میانچیکری  
 آمد زش گن بان پیسرا ایمان نموده پس پروردار آنچه در این جهان کارند در سینه و روزگار  
 بیگانه گشتی بینند و در دوستی استگار بوده بهشت رسند و اگر بدی نمایند با شش روز خ گرفتار  
 شده با و آفره یابند - **پنهان داشتن کیش** -

آیا پروردان کیش مزدیست باید در جانی یا گاهی که ترس ستم رسیدن در پیش است نام کیش خود  
 پنهان کنند؟ **بگما** کسی مزدیست کیش است هیچ ترس از استکار کردن نام و این خود نمایند از  
 پنهان استکار کردن آن باید بگو شد و اگر برای گریز از ستم نام دیگر نوزد بخد عودت و عودت و  
 عودت و بدشت و در وقت و در وقت جزیده و از مزدیست کیشی بدون شد و همیشه بر نهاده ستم  
 زرتشتش فرود مانده ستمی استجا فرود و در استکار کردنش آن چنین است - **در استکار او بخان**  
 و زبان کیش خدا پرستی که آورده زرتشت است ستم کار کرده است - **انتهی** -

خدا داد

در نامه که گه شمار در کتاب خرد و اوستا چنین مسطور است **دولت** و **دولت** که کت علیا  
 مکرراً از گنبار یاد شده و بجای آوردن مرهم دینی در این جشنها ثواب بزرگ و ترک کردن گناه  
 گناه بزرگ شمرده شده است در سنت مزدیسنان بنای این جشنها را بخشید نیست داده  
 در خفیت و شلوغی آنها مفضل و کتب و ایات سخن زرتشت در اینجا از ذکر آنها خوداری کنیم  
 شش گنجبار سال نوزد زرتشتیان ایران و هندا و اوقات عبادت و اتفاق و غیرات است از جمله  
 اوقاف گنبارها جشنهای بزرگ میآیند تا آنکه و بسینوا هر دو در آن شرکت میکنند آنانی که  
 خود از خارج این جشنها بر نیایند لازم است که در هر اسم دینی که در گنبار بانی هستند حضور بهم رسانند  
 و از خوان نعمت تو آن گران که در هر جا گستره بهره مند شوند در صد در بندش در باب **علا** آورده:

اگر کسی در حال گنبار نوزد و یک نش از تو اجمالی که کرده بگاهد و یک نش گن هوش بهر آید  
 اینک در انجام مقال از برای خلاصه نمودن مطالب و صفا از برای بنهم نزدیک تر کردن مندرجات  
 آن گنجان گنبار قطعه ای از روایات فارسی و از اب هر مرد با زبان اصنامی در عبارات و تفسیری از برای  
 کلمات آن در اینجا میگذاریم - خداوند آفرینش این جهان را در شش هنگام با تمام رسانید پس  
 مردمان است که در این هنگامها گنبار کنند و آفرین گویند و میزدا (اطعام و اتفاق) سازند  
 خدای راستایش کنند و سپاس بجای آورند نخستین گاه گنبار در روز و هجرت است بود پنج و دو  
 از خور روز تادی بجز روز در این هنگام پروردگار آسمان داد چون مردم در این پیروز گاه گنبار  
 کنند چندان گرفتار (ثواب) و نماند که کسی هزارایش با نزه از برای روان خویش با رزانشان  
 در دریشان و بسینوا با داد داشته در همین گنبار در تیرماه باشد پنج روز از خور روز تادی بجز  
 در این روز داد هر مرد آب میآورد چون مردم در این پیروز گاه گنبار کنند چندان گرفتار بود که کسی  
 گاه

گاو و بگو ساله بز و میشان و میزایان و اردانیان و ستمندان داده باشد سوختن کاهن  
 در شهر و راه باشد پنجره و خازن است و روز تا ایران روز در این هنگام دادار هر مرد زمین را چون  
 مردم در این پنجره و خازن کاهن را کند چندان گرفتار باشد کسی هزار اسب کرده از برای روان خویش  
 بارزانیان و میزایان در ویشان داده باشد چنانچه کاهن را در همراه باشد از شتاد و روز  
 تا ایران روز در این هنگام دادار هر مرد از هر گونه گیاه داد چون مردم در این پنجره و خازن کاهن را کند  
 و سازند چندان گرفتار باشد کسی هزار شتر با کواده (بچه شتر) با شوی داد (بجزات) از برای  
 روان خویش بارزانیان و در ویشان داده باشد چنانچه کاهن را در هر روز ماه باشد از هر روز تا  
 بهرام روز و در این گاه دادار هر مرد جانور داد و گاو و گوسفند یا فرید چون مردمان در این پنجره  
 کاهن را کند چندان گرفتار باشد کسی هزار گاو و هزار اسب شوی داد (بجزات) از برای روان  
 خویش بارزانیان و ستمندان داده باشد شش هفتاد کاهن را هفتصدیم در انجام اغذازند  
 ماه باشد از روز هفتاد گاه تا هفتاد هشتاد گاه در این هنگام دادار هر مرد مردم داد چون مردم  
 در این پنجره و خازن کاهن را کند چندان گرفتار باشد کسی سراسر جهان و آنچه در است با شوی  
 (بجزات) از برای روان خیر بخشد باشد اگر این شش کاهن را بگیرد و گوید در ویش (میزایان) باشند  
 بجای که کاهن را آرستند زنده گناه سخت بزرگ باشد تا آن اندازه که بسته کستان (زرتشتیان)  
 نباید که باوی کرد و خورد کند و بجای تو می شوند و او در بخانه خود آورند او ایاری خند گوی می بپزند  
 آنتهی - در باره بخت و احتمال در ص ۱۳۵ آینه امین مزدیسنی چنین می نویسد بگویند نوشته  
 زرتشتیان درباره بخت و سرفروخت چیست؟ در سرفروخت چهلوی پر کردیم و ندیدیم و باید کرد  
 و فرزند خواسته و پسر و زانی بر بیماری بخت توان یافت و دیگر کار را باید بکشش خوش  
 آورد

آورد - در ص ۱۳۵ درباره اموات می نویسد بگویند:

چرا زرتشتیان مرده خود را بر تخت آهن نهند و سنگ بسازند؟ چون چوب خاک و حجر و صخره  
 نرم بودیم و هشتن فروزن روزنه های فرخ هر پنج و در دو پلیدی را بخوردند چنانچه خاک است  
 آنرا و شدت پس از آمدی یا چندی آنچه بخورد و مرده اند بدون آنگشتند و شود بیماری اگر از کربان  
 شد یا در نزدی زرتشتیان مردگان و در و هفتاد خود را در کمان پیدا کردن در دو درختی است  
 بجای چوب چیزهای نرم نمی نهند و همین شده مرده شوی با جانم شسته جدا گانه نزدیک  
 شود پس از شست شوی و بجا آوردن با ستم های مرده باز نیک اندم خود را می شود و جامه بپوشد  
 تاز و بیماری در او از مرده نباشد و بخود او یا دیگری نرسد - در پنجره و خازن ص ۱۳۵ می گویند  
 چرا زمان پلید مرده شویان دست از دست کش با پارچه بپوشد و آوند و پیمان خوردنی یا آشامیدنی  
 گیرند؟ با زوی گمانیکه پسند یا پلیدی و در دو درختی می آید باید آوند و پیمان را دست بگیرند  
 تا آایشن آسبی اگر دست آخت بر پیمان بپوشد و اگر در پنج و بیماری شوند - آنتاهی  
 مقصود از کله فساد هیر فساد که در ضمن سراجات فوق مذکور شده در ص ۱۳۵ آینه امین است  
 بر می گزیند بگذاشته شده است بگویند:

فرزندش و چرن چیست؟ نو در خاتق لاشه مرده و هر چه که با او پیوندد باشد و هر سال  
 آیش پلیدهای است که از او مرده شده شود و مانند سومی و نامش را خون و پلیدهای دیگر و  
 بداننده زرتشتیان باید از این مرده بود پلید بیماری که نرسد تا در بیماری دور دور  
 نشود - در کاهنهای خوشبو بخوردند او ستم است  
 در کتب خرد او ستم ص ۱۳۵ تا ۱۳۷ در این خصوص چنین سطر است بگویند  
 عدالتها





هم برسد چنانکه شک از آهو و زرد برخی دیگر مثل دریای است که وحی نوشته اند عنبر است  
از موم مثل دریای و سستی بر آنند که کرده دریای است نزد گروهی سرگین چهار پایان است  
و زرد گروهی قیر دریای است -

این حدیثها از اینجا برخاسته که عنبر را در زوی آب در کنار دریای پیدا میکنند و در دریای  
بکران راه تحقق نمیشوند نزد برخی از یونانیان عنبر از ماده حیوانی بوده چنانکه در  
از ایرانیان نیز با بر صواب چنین چیزی حدس زده شد است در تحفه حکیم مومن نزد  
عنبر رطوبتی است مانند مویسالی و از جزیره های دریای عمان و بحر مغرب چین در وقت  
و در دریای داخل بحر میگرد و آن از شکم ماهی بیرون میآید در مجایب المخلوقات قزوینی در تحت  
کله عنبر مذکور است : گمان کرده اند که قیر الما حیوانی است از دریای بیرون میآید از برای خریدن  
عنبر دفع میکند آنچه در مومل میسند سرگین است و قبول دیگری عنبری از قهر دریا میروید و قبول  
دیگری از این شیره مانند قیر و قطره از دریا میآید در مفردات ابن البیطار نیز راجع عنبر احوال مختلف  
ذکر شده بخصوص در کتاب مذکور نقل قوی در راجع عنبر از ابن سینا و قسی شده قابل توجه است -  
امروزه تحقیقا میدانیم که عنبر از شانه یک جانور بسیار بزرگ دریای از جنس جانوری که در هند  
فارسی (بال) یا (وال) ضبط شده در لاتینی *balena* و در فرانس *balaine*  
و در آلمانی *Wal* گویند یاقت میشود این جانور باید شک بنا میسم حتی از این جانور دریای  
که حال عنبر است در لاتینی *Catodon* در فرانس *cachalot* در انگلیسی *com whale*  
آلمانی *Pott Wal* نامیده میشود و گوشت لغات جدید ماهی عنبر - عنبر ماهی - شیر ماهی ترجمه  
کرده اند ظاهرا تولید عنبر در شانه این جانور بواسطه علت و ناخوشی است که جانوران دیگر هم

چنین سنگ شانه ای هم میرساند طول این جانور بسیار مهیب که در دریای گرم بر سیر  
نمای ذریع هم ذکر کرده اند آنها معمولاً نران که بزرگتر از ماده است در میان بیت و بیت و شتر ذریع  
میباشد و قطر آن در میان نه تا دوازده ذرع است و پختی و شش پنج ذریع میرسد عنبر در شانه آن  
یاقت میشود معمولاً شش تا ده کیلوگرم وزن دارد -

این جانور در آنجا که شانه از عنبر از برای چربی *Thran* و یک قسمی *Walrat* که از کله  
آن استخراج میکنند صید میشود و صید آن بسیار خطرناک است با صیادان و کشتیها را در تنگ دریا  
فرو برده است غالب عنبر را که این جانور از خود دفع میکند در کنار دریای پیدا میکنند و وزن یک تن  
عنبر تا به نود کیلوگرم هم دیده شد است خرگوش از ذکر این مطالبین است که عنبر از جنس شنبلیله است  
و هیچ یک از چوبها و گیاهها و خوردنی او استا بعنبر تصدق نمیشاید -

انها کله سو فر در جانی بنظر نگارنده نیامده که از لغات فارسی ضبط شده باشد لایمان لغت مخدی  
سواد *Sukhrad* میباشد که معنی خوب شدن و در اخذ هنوز مصطلح است نزدی از لوبان =  
لبان (اگر صحبت خویم داشت و هو گون لفظا معنی خوب گون یا خوشترنگ و وهو کرنی  
معنی خوب کرده شد یا نیک ساخته شده است معنی لفظی دو کلمه دیگر معلوم نیست در میان این کلمات  
اوشانی لفظ از برای او به شکل شیمی که در نوزده هزار هجده فارسی ضبط شده آن لغت فارسی که در کتب مشتمل بر  
ابو یحیی زنی در حکام حسنی از بخور اسن در خانه های زرتشتیان صحبت میدارد ما سن در طب قدیم  
دوای مرفونی بوده از برای سده برگ درخت آن چمن تریف شده و چمن مناسب است بلکوش  
هم نامیده شده است و کوهی نوشته اند که بوی آن بوی سیرانند از یک فرو شترانوری که گفته  
در بوستان خاطر من گرچه حاجبای با سرو و یا سن شمشیر و اسن است

این چنین منوم بشود: که در مجرای هر مندرجست رسن سوسن کوهی است و حکیم موسی هم در نسخه المونین بنا بقول بعضی آن را سوسن کوهی دانسته است -

در نسخه حوشنگ جاماسبان یک قسم کاج Juniperus شمرده است و آن عبارت از نیمدرخت پستی است بابرگهای باریک شکل بوزن و دانههای زیر سرخ رنگ بار میدهد چوبش سخت و سرخ گون است چنانکه میزیم لبان را که صمغ معروف و بجز خوشبوی است از جنس چنین درختانی استخراج میکنند تیغه چندی بر بدنه درخت زده از آن شیرازه ای که در هوا بجزگشته با هم لبان بجزگشته از رشتیان و مجرعیان است -

در نسخه المونین مندرجست: (لبان عربتاز لیبانویانی و آن کزده است) لبان در یونان لیبانوس Libanos و در لاتینی الیبانوس Alibanus که در تمام زبانهای اروپائی نیز موجود است در فرجه گیاه کز فارسی آن شمرده شده است صندل و کافور و لبان و عود و هر عکلی که باشد و آن می آنها از هر زمانی که آمده باشد در ایران قدیم بجز آنها معمول بوده و ابداء دور نیستند که از درختهای گیاههای مذکور در اوستان یعنی از آنها را اراده کرده باشند چون در کلیه نسخه قدیم و حالیه هم گیاهها حرکت بجان هم عملی کرده و در وطن هم گزین اصلی خود داشته نامیده میشود مکن است که کلمه خدا نیستند اصلا ایرانی نباشند -

چنانکه از مندرجات اوستان بر میآید گیاههای مذکور بسیار خوشبو و بجزو صمغ بجز آنها شده است همچنین در کتاب مقدس نوزائیدن چوبهای بد بو یعنی شده از آن جمله است هیرم پیر (من سن ۱۵۱) و هیرم نذک (۱۶۱) و memedhka که در نسخه ۵۵ بهرام شست آمده است در تاریخ ایران هم غالباً از این بجزو که نزد ایرانیان معمول

معمول بوده یاد شده است در انجیل کتاب متی در باب دوم آمده که معناه در مشرق ستا دیده از آن تولد عیسی را در اورشلیم دریافتند آنگاه از برای پرستش برهنائی همان ستاره به بیت لحم آمده نوزاد را در آنجا باورش مریم پیدا کردند و برسم ارمغان زر و گندم ربوی تقدیم کردند این معنی که گنجینه انجیل از مشرق بتایش صمی شتا نقد دستوران دینی ایران پنداشته اند یقین است این استان از برای عظمت صمی و تخمیناً این استان ساختا مخرم این است که نویسنده سعی در جزو ذخائر گرانها از ظرف معنای پیشوایان ایرانی گذر و مبرم پسر خدا بخشید است هر دو در کتاب هفتم راجع بشکر گشتی خشار شا (۳۸۵ - ۳۹۵ پیش از مسیح) بطرف یونان از قمره ۵۵ مینویسد: چون ایرانیان آمده حرکت شدند در باد و در هنگام برآمدن خورشید در روی پل که از برای گذراندن لشکریان در روی دارو اول ساخته بود بزرگ سوخته پاشیدند انواع و اقسام بجز نوزائیدن پس از آن شاهنشاه خشار شا خورشید را بست و نظری ز زمین پایانه زمین و یک شمشیر ایرانی از برای نثار در آب فکند هر دو در کتاب سوم خود که از فرجه های مالک قلمرو ایران که بجز نوزاد و ریوس بزرگ میزد افتند صحبت بسیار در قمره ۵۹ مینویسد عربها حرمله معادل هزار تالنت لبان با ایران خراج میدهند وقتی که لشکریان سپاه طور هرکلیوس Heraklius حقل بجزو دستگرد (دستجو) دست یافتند و قمر ضرور و بزرگ بنات آنان رخت گزشتند از سیحده بمرق رم که ایرانیان در جنگها از رجا گرفته بودند و رخت عکلی از قبیل شوشهای نقره و فرشهای دیبا و پارچه و درختهای ابریشم و پیراهنهای گزشتند و انجیل و فضل و غیره مقدار زیادی هم چوب عود و عطریات بدست لشکر دشمن افتاد - همچنین در حکامی که میان بدست عربها افتاد و طاق کسری تبارج رفت در میان غنایم شبان و گرانها

و گرانجا از زرد سیم و گوهر خیزلی پراز شیشه های عطری نفس شل کافور و عنبر و سنگ  
نصیب نشان گردید هر چه کشتی پراز کافور که از برای خوشبو ساختن شمع از هندا آورده بودند  
کنار و صلیب یافتند و آن را نمک نام داشتند چاشنی نان خود ساختند -

ملاحظه بحسن سلیقه و ذوق لطیف ایرانیان قدیم شواهد تاریخی بسیار است و از برای آن ضعیف  
جدا گانه باید که همان طوری که خوراک و پوشاک و خنیاگری نزد آنان بحد کمال بوده در استعمال  
عطریات و شمعوات و مجوزهای بلیقه مخصوصی داشتند و صورتیکه همه رستنیها در این ایران مانند  
همه چیزهای سوخته مقدس بشد و با او روزاد (Urvara) که اسم جمع گیاه باستان  
اوستا فرشته سان ستوده شده باشد بهیچ است که بجنوب گیاههای خوشبو ستوده و بود و تو  
بوده است در ایران شیت فقره ۱۳۱ و در ارت شیت فقره ۱۳۲ بوی خوش (عطرها) هو بو بیزی من و  
۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰  
بزهش که از رویه نیما سخن رفته که فقره ۱۳۳ آن از سی قسم گیاههای خوشبو و گلها نام برده  
و هر یک از آنها گیاه یا گل مخصوص فرشته ای داشته شد است در کتاب بگر بچلوی کرداری  
۱۳۷ کلمه نامزد است به هوس و کواتان و رنگ به دلال و فاسد ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰  
قبادان و غلام در فقرات ۱۳۱ - ۱۳۲ از هیجده گل و گیاه خوشبو و در جزو آنها از کافور اسم  
برده شد است در او ستا که قدیم ترین آثار کتبی ایران است چنانکه گفتیم که از برای  
خوش بایوده و اسم برخی از مجوزهای محفوظ مانده آنها بواسطه طول زمان و بیگانه شدن ما از زبان  
پیشینیان امروزه بطور دقیق نمیتوانیم بگوئیم که کدام مجوزهای معروف از آنها اراده کرده اند  
و ستور هوشنگ جا با سب قید کرده: که بچلوی هو کرت که و هو کرتی اوستا است که در فارسی  
(اگر)

اگر اینها در حکم نیر از آن معنی خوشبو و در هر حکم که در جهت گل نفع اول بگویند که نام آن در کتب  
فارسی و در آن معنی خوشبو است و در کتب یونانی و رومی است که همین را که این کلمه است یعنی خود در اصل است اگر بی  
بجز خود آن سرزمین گرفت و در پرتو سگانه ها میزد و در آن سرزمین میگویند که در پرتو سگانه ها میزد و در آن سرزمین  
در تشکده ها و مراسم دینی بکار میبرد و از برای بوی خوش لبان در آنها میسوزانند -

در او ستا سوزاندن چوبهای سخت (خورد و در (Xruizdra - Druv) چنانکه  
فقره ۱۳۱ از فرگرد ۱۹ و فزید و دو خوشبو ترین (هو بو شیدیم من در ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰  
lubaoid hitema چنانکه در فقره ۱۳۱ از فرگرد ۱۹ و فزید و دو خوشبو ترین (هو بو شیدیم من در ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰  
در او ستا گیاه هندا نیما بیشتر از آن گیاه دیگر بایده شد زیرا که گذشته از سوزاندن و بخور  
فشرده یا شیره این گیاه نیز از برای خوشبو ساختن آب و در بکار میرفته همچنین پرا لاهوم  
۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰  
میشه است چنانکه در سینا ۱۳۱ فقره ۱۳۱ و سینا ۱۳۲ فقرات ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰  
و در فزید و فرگرد ۱۵ فقره ۱۳۱ -

گفتیم در سنت پارسیان هندا نیما عبارات است از درخت انار امروزه فشرده شاخه انار  
بجای هندا نیما با آب و رو پر هوم آبخیزه میشود هر چند که در جبال نارا از چوبهای خوشبو شمرده شود  
و هندا نیما در او ستا از چوبهای خوشبو قید شده آنها از زمان بسیار کهن درخت انار که در  
ایران زمین و ممالک می و در آن سرزمین اصلی این درخت است بواسطه گل خوش ترکیب خوشترش  
در بگهای شفاف و سبز رنگ و میوه سبز گون و پر دان اش و چوب سختش در میان قوم قدیم صبیحا  
تقدیمی

۱۵۶  
 تقدسی داشته و همیشه مورد توجه بوده است زرتشت بجزم پروردور زرتشت نامر گوید:  
 زرتشت فرمودیشتن درون  
 چه شد سوی بران دین رحمنون  
 بخاندن بران درون چار چیز  
 می و بوی و شیر و یکی نارینه (شیر)

پیشوایان فردی شاهی

در کتاب آئینه این مزوئینی چنین مظهر است ص ۳۵ تا ۳۶ :-  
 پیشوایان - پیشوایان کیش مزوئینی را چه نام گویند؟ - پیشوایان کیش مزوئینی را  
 دستور گویند و دستور را آرش و دانا و پیشوایان و یاسون و کابادی و در جبر و کنکاش آور  
 پادشاه میباشند و دستور بزرگترین پیشوایان آن شهر باشد که در آنست و او چنان باید از پر خیده  
 و پر خیده و سخنان خدای و دانش خود آراسته باشد که بگو کرداری و در است گفندی و در است  
 پنداری و خدای شناسی سرآمد مردم آن شهر و کشور باشد دوم پیشوایانی که در زیر پادشاه و بران  
 دستورند آنها را موبد گویند و آرش موبد دانات و موبد باید همه دانش کیش و آئین را آموخته  
 و در پیش و گوش و کنش رست و پاک بوده کار و خدای باشد نه جهانی -

در آرش موبد و هیرید چه جدیت؟ موبد و هیرید را در او ستا کت آرش است و اینگونه گو  
 نام دارند بد نشو است که چون کسی او ستا با راجه و نرید او داشته پیش و گوش و کنش  
 خود را برابر آئین مزوئینی رست و پاک و بی آلاش آرد و خواهد پایت موبدی رسد  
 بادشتن این فرزندگان هیرید نامیده شود و چون و نرید او دیگر بایر ای بائینه آئین  
 برسانی رساند موبد نامزد میگردد که تواند پیشوای کند -

پایه زره شش و نه کدم است؟ - چنانکه گفته شد دستور موبد آن دهم و هیرید است و زره  
 شش

شش و نه پایه است بر تر از سر آمد و در هنگام شرباری نیایگان ما این مهر خوانند و هر کجا  
 میزاده اند که او از اندیشه و گفتار و کردار چنان پاک و بی آلاش بود که نزدیک و مانند فرزند  
 زرتشت باشد چه که آرش زره شش و نه مانند زرتشت است و چنان کسی در جایگاه از پادشاهان  
 برتری میجستین کنون در میان نباشد - انتهی -

باستانی و شهنشاهی - در ص ۳۷ آئینه این مزوئینی مظهر است قولند:  
 باستانی و شهنشاهی

زرتشتیان چند جبهه اند؟ - زرتشتیان دو جبهه اند باستانی و شهنشاهی و تنها جدا  
 که در میان این دو جبهه است شهنشایان یکماه پنجه و ماه خود را در پال پس از باستانیان گیرند  
 و اندک جدائی در روش خواندن و ستا است دیگر و وزگی و هیستاری و نویسه ندارند و  
 با هم گانه هستند -

جدائی پیش و پس یکماه میان باستانی و شهنشاهی از کجا پیدا شده؟ - چون در هنگام خمری  
 ساسانیان که بود سال را نگاه داشته در حرکت میت سالی یکماه افزوده و آن سال یکید و ستیم  
 سیزده ماه میگرفته اند تا سال ماه با چهار چهره سال که بخار و تابستان و پاییز و زمستان باشد تا  
 شود و از سوی خسروان پیشی در بارش و ساوننده و ستی بیادرام نرسید باشد پس از آنکه تا زمان  
 بایران دست اندازی کرده اند گروهی از پارسیان که بجندهستان شتافته و آزاد بوده اند  
 بروش پیشینگان یکید و میت سال اول را که بود نگاه داشته یکماه بران افزوده اند و پیش نگاه  
 گذاشته اند پس شستی زرتشتیان که توسته اند از مزوئین نیایگان خود چشم میباشند و در ایران  
 بجایمانده اند بنوم ستمایک از آریان با آنها رسید هشتی خود را فراموش کردند تا چهر رسد نگاه

داشته شدن کمبود سال بد آن روی سال پارسیمان هندوستان یکماه از سال زرتشتیان ایران  
و پس افتاده چون پارسیمان هندوستان یکماه در وقت سال سخت را بنویسم بی روی خسروان  
پیشین خود نگاه داشته اند نام خود را سختی گذاشته اند بچشم بیرون و پیمان سختی هاشان  
وزرتشتیان ایران چون در خانه باستانی خویش بجای مانده اند بنام باستانی نامزد شده اند  
و پارسیمان هندوستان هم اکنون دو گروه اند یکی بیرون باستانی ایران دیگری سختی هاشان

بزرگواران زرتشتیان

در حدیثی آینه آیین مزدیسنی مطهر است قولند: -

(سجده) - بزرگواران زرتشتیان

فرجودی که از زرتشتیان پیاده چه بوده؟ - یکی از فرجودهای زرتشت در آغاز پیمایی مبری از  
هناییش فراترین گفتار پادشاهی چون گشتا سببا با آیین خدا پرستی در آوردن و حکومت و  
حکومت و حکومت را که اندیشه و گفتار و کردار از نیک و پایداری خدا شناسی است و بر هر دولتی  
دارد و بجهانمان آسوزانند میباشند و فرجودی بالاتر از همه نونی مردم پرستی بود و زرتشتیان  
زرتشت چند چیز نامی همراه داشته و برای چه بوده؟ - زرتشت پنج چیز آفریده برای نمونه همراه داشته  
سختی آتش آفرین ترین که همیشه بی هیزم و چوب بسوزنی میونخته و زرتشت و گمان دیگر را چون  
دست میخانه اند سوزش آن هنایش نامنوده و نیاز زنده و سوزانند آن فرجود آن بوده که باید آتش  
همیشه روشن محمد و مردی در دل فرودینی کیش آن فروخته و بی آسیب شد و سخن رحمتانی آن  
و خوشرو انداختی است که مردم را از تپاه گاه سردی بسوی گرمی بی آسیب آزار و استگاری بخش  
خود کشد و هر که بسوی چنان آتشی آید از سردی و مرگ رسته استگاری جاوید یابد دوم چوب  
داشته

(هدیه)

داشته و نشان آن بوده تا هر کدم با بودن روشنی دیده میان بسوی اهورا مزوای توان داشته  
باشیم چنانکه کور برهنانی چو بدست راه میاید تا از گرمی و تابانی در پایش باشد ما هم بشود مهر  
اهورا مزوای که رهنای همه آفریدگان است و بدستای رهنای آیینی بشیدان بشید رسیم زیاده  
جان بفرغ آیینی بگشاییم موسم تخم سرد بوده که در گسترش مانده و بانگ و مان بر بالیده بر گهای  
آن درخت بر کتانی و توانائی خدا گواهی میداده چون گسترش را از جای خوشی و خوبیت و جای  
خوشی و خوبی آیینی دست و تخم سرد و نمونزه مهر اهورا مزوای است که در هر دل کاشته شود زودی  
رویان و بالان گردد و برگ آن که باز نمود که در از نیکت و بیکتائی و توانائی اهورا مزوای در هر  
شت فرجود زرتشت گواهی دهد باید در دل هر یک از ما نشاند و بارور شود چه نام بیت نیک  
در شیم نامهای او است است که هفت بجزه آن گزارش پدیدش هر دو جهان و هفت در شیم  
در باره سراسر دانشها و هفت نام نمودن فرزگان اهورا مزوای دروش نماز و پرستش او و باز نمودن  
فرزادگهای آیینی و بر نهادن زرتشت آفریدگان بوده و پنجم سده و کشتی که جامه و کمر بند نیک  
داور است همراه داشته است -

آن درخت سردی که زرتشت در گسترش مانده چه شده؟ - آن درخت سردی که زرتشت در گسترش مانده  
تا دمان پادشاهی پوران (متوکل عباسی) چنان بزرگ شده بود که مرفان بسیار در بالا و پائین  
و جنبندگان میثار در زیر آن آشیان داشته اند چون (متوکل عباسی) در شهر سامره (کوفه)  
(بصره) بر پا کرده و چوبی با نازد سراسر از آن بجزرت آن درخت راست نیامده بد آن روی از (طاهر)  
عباسی که پسران او را سان بوده آن درخت را بخواست و چون (طاهر) برده در هنگام  
افتادن آن درخت زمین نزدیک آن بلزیده و خانهای نزدیک آن ویران شده و پرنندگان بر جانها

نیراک





در زمین گذار و آشکار کن بر آرزوی کوشش که حیوان بسیار شایسته است که هر نوبی بد  
 او در آخرت تبع شود و تن کشنده را زشت ترا از هر کشتن گو بگذشت که سرده است یعنی سخت  
 نوع و حسن بزغال و بره و گاو و سب مرغ با همی وقت گوی و همچنین جزوس با کرده با گشت  
 سزا اگر ناچار بایست کشتن سرش ضرورت است بستان آلی قولی که در جهل هر کس بر شنوم  
 کند آمو و باید بگو گفتار کرد و در باشد و زنده و جلا نقل است چون کن با نرزه سال شود و بر شنوم  
 بکنند هر چه دست ساند آنچه چون او نا پاک شود بر شنوم یعنی پاک گردانیدن خود را بد عالی  
 قولی که در جهل و در از غیر عهدین باید بر چیزی و حکما را با او نشوی اگر کاره بر چیزی را بیند  
 بیاید به بارش بایست و اگر سفالین باشد پاک نشود در جهل تو مرا آتش را خانه داری  
 و شب که بر افروزی که در جهل چنان است و پدرو و در اگرمی دارد و زنده و این سرا  
 تنگ دوزی و در آن جهان دوزخی باشی که در جهل پنجه زن و شتان یعنی عایض بوی  
 آسمان و ستارگان و آتش و آب و در او است یعنی بستی ننگ و آس از ظرف غیر فلان  
 آما در بدست استین چید و بر سر گوشی آنگاه آن خورد که در جهل شمش از همان  
 پر هیز کند که آن بهتان و خیانت و ذنابت زیرا که اگر زانی را شوهر زن گناه بخشد با هر کفر  
 روی بهشت نیند که در جهل هفتی باید فرستد که موزیات باشند بکشد و از آنکه دروغ  
 آبی و مار و کرم و کس مور باشد کشتن آفتاب است که در کشتن بی دینان یزدانی معنی آبی  
 هر چه جانور کشت است و جاندار آزاد کشتن آن پسندید است و آنچه جانور از نیست نارد و  
 کشته آن سنگد و در جسد بجز آفرینان گویند اگر در کلام بزرگی حیوانی بی آزار کشتن  
 آده باشد و نیز خواهد بود در جهل هشتی پای برهنه در زمین نباید گذاشت و در جهل

من قطره گاه در هر دو سال ۱۵ بار در روز یکبار بر سرم با نشود در هر اول تابان می آید  
 با یک قطره در هر دو سال یکبار

در نظر پیوسته تعینت گوی یعنی تو بکن و اگر تو بکنی هر روز گناه بفرمای بزرگ شود خدا  
 نخواسته اگر گناهی از تو بود آید پیش ستوش و اگر نیایی نزد حیردی یعنی خادمی  
 اگر نبینی نزد بدینی در بدست نیاید نزد حضرت نیرا عظیم تو بکن و همچنین هنگام رفتن از این عالم  
 پیفت کند و اگر تواند فرزند و نویش حاضران بدان پروا نرزد و در رفتن او پیفت گویند در  
 پنجاهه چون سپرد و خست پانزده ساله شود باید گشتی بر میان بند که آن عقد خدمت است آلی  
 قولی که در پنجاه و هشتی اگر کسی اسپری نشود بفرزندگی یکی را بر گیرد و پسر هم پذیرد و با پدر  
 پذیرد آلی قولی که در شصت پنجم زنان را نیایش کردن بفرموده اند جز اینکه روزی سه بار  
 نزد شوهر شوند و رضای ایشان جویند و از فرموده شوهر آن روز شب تجاوز نمایند که جفاست  
 ایشان جفاست که در شصت و شصت وین بی از آن که در آید که خدای شاد از زخور بچاره  
 و اگر بھدنی را کاری پیش آید که در آن ناچار دین از دست آورد بدو پنجه تواند باریش کشید تا  
 دین خودمانند که در شصت و هفتی دروغ گوید اگر چه در آن جاه و نیوی یا بند که در شصت و  
 هشتی راستی پیشه سازند و از کاستی گسته صادق شوند آلی قولی که در هفتاد و هشتی  
 مال شخصی دزد اگر بکیرم است و در دم از او گرفته دو بر سر گوش او بزند و در چوب نند و یک است  
 در زندان داشته بگذارند و اگر باری دیگر این کار کند اگر بکیرم برده و در دم گرفته گوشش را بزند  
 چوب دو دو ساعت در زندان دارند و اگر در دم یا دو دانگ در دو دست راست و قطع کند  
 و اگر با بصد درم در دو از گوشش بکشد که در هفتاد و نهم از گناه ظاهر و باطن بر خیز کن از  
 بدیدن و اندیشیدن نیز بجز این که در بزرگوار بگذار که با زرتشت چیرد او در هر دو پاک  
 یعنی حق سبحانه و تعالی فرمود که آنچه بر خود پسندی بر دیگری روا مدار با خلق کن که چون آن



هوان گفته نرخی الی قولند در هفتاد و پنجم باید چشم و شتان یعنی حایض بر آتش نغذ  
 در آب نشیند و بخورشید گاه بکند و با مرد سخن گوید و در شتان با هم بخوانند و نظر با شمان  
 نیکند بطرف سرب چیزی خورد و دست بنان نرسانند و غیره طرف را از آب کند و با آب نرسد  
 و باید بدست آستین چید بطرف دست رساند و در آفتاب نشیند اگر کودک داشته باشد  
 طفل را با خوریز غسل دهد در هفتاد و ششم در آفتاب آتش نباید فروخت و بر آتش  
 چیزی نه که از نور آفتاب بد آتاپیش بر آید و روبروی حضرت تیر عظم مهر بخورد آ  
 ستود است در هفتاد و هفتم نایب یعنی مرده را نک نماند در آن هنگام که جان سپارد  
 دیگر در آن وقت که بر دارند ورشته در وقت برداشتن بنا بر دستها بندند و عیبه ورشته بد  
 جمع بردارندگان رسد تا بم پوخته باشند و در راه سخن گویند و ن اگر حایض باشد باید بجای  
 کس چهار کس او را بردارند و حضرت مراد فرموده اگر زن آستین میر و شکم او را بشکافند و پو  
 بیرون آرد و پرورزند و چنین همه حیوانات را با جمله چون بجه نمان مرده را با باد گاه یعنی حایض  
 رسانند بر دارندگان خود را بشویند و جامة تازه پوشند در هفتاد و هشتم باید از چوبی که در  
 بر آن بریزد یا بشویند و چوبی که کسی را بر آن بدار کرده باشند چوبی را که در شتان آلوده باشند غده  
 کنند در هفتاد و نهم اگر طبیب گوید در مرضی گوشت مرده باید خورد و پذیرد و باید اختیار کرد  
 در هشتاد و نه نارا باک آتش نباید برد الی قولند در هشتاد و دهم اگر جانوری ساق خود  
 تا یکسال بک نشود در هشتاد و نهم بی بیم گناه کاران را چیزی نباید داد یعنی اگر از گاو گاری  
 نرسند و بیم آزار رسانیدن از او نداشتند و با چیزی نهند در هشتاد و یازدهم چون  
 از خواب بر چیزی در بیدار بدست چیزی بمال و زوی و ماعذ پای تا ساق سه مرتبه بشوی و در این

اشاره اوستا بخوان و اگر آب نیاید بجای آن جایز است و در هشتاد و پنجم از هر چوبی  
 یکشتر از برد احتیاط کند که مبادا نالی در جوی آب باشد در هشتاد و ششم چون زن زاید  
 چهل روز از چوبسینه سفالی برهن کند و بر سینه در پای نگذارد پس هر شوی و در این مدت  
 باید با زن مباشرت نکند در هشتاد و هفتم اگر زن بچه مرده زاید پیش از آنکه چهارده  
 بجان بود آن نایبیت و بعد از چهار ماهی حکم ندارد و او را هم با آب نرسانند در هشتاد و  
 و هشتاد و نهم مرده گل خانه و خوشان باید عکس او را گوشت نخورد در هشتاد و نهم مرده  
 را دو سخن و کریم باشد که بزوان فرموده بهشت جای را در مرد است الی قولند در نود و یکم گفته  
 امروز بفرماند باید انداخت که بزوان باز زشت فرمود که کار امروز بفرماند باید بخت و کار امروز  
 بفرماند حق پشیمانی آرد ای خرد و شمش بفرماند از تو در عالم کسی نیست بجز از بفرماند آفریم پادشاه  
 آرزو بود که در جهنم تو درین یکی با روح هفتاد و دو و یکو مرشد تا تو بفرماند است و بعد از تو در هفتاد  
 سه هزار سال ترا در میان آفریم چه میان مرده است مثل گشت سب و شاهی را که اهل عالم است  
 دور است مطیع تو ساختم بدانکه کمال بعلم و ادب است زماصل و نسب تو را کتبی دادیم چون آستین  
 همچنین تفسیر واضح و بعد خود امید دار کرد دیگران بفرماند که گوشت کسند الی قولند در نود و دو  
 آتش در هر ام باخدا و مش نیکو دارد هر شب آتش مرا فروز و بوی خوش بر آن گذارد و هر چه از آن  
 که برت نظر است و موکل است بزنج الی قولند در نود و پنجم اگر کسی کسی از گاو بیدار کند  
 نیکو او را فراموش نکند در نود و ششم خورشید از زوی سه بار نیایش کند و اگر نیایش  
 داد و آتش کند در نود و هفتم پس مرده اگر نیکو آن بجا کرد آید و در آتش نیایش کند  
 او را از گشتن مانع شود پس چون استوار شد خوانند از آنجا بگذرد در نود و هشتاد و یکم

... و غیره بران رود آنچه گویند بشنوه اگر چه بدش آید و نکند در نمودن و نماند  
... و در خط است و در نماند که در حدیث می باید گفت پهلوی غیر را نمی موزند چه یزدان بر  
کلمه که این علم بفرزدان خود تقسیم کن - انشاهی -

باید گفت در وقت در سن بت مالکی از مردم کناره گرفت و بمقول ریاست شد و چون بن  
سی مالکی رسید در آن روز دانی قیام کرد همان رودار است پیغمبری مبعوث شد (آن رخ بران)  
مطابق معروف چنانچه ذکر شد هم این پیغمبر بزرگوار در وقت بوده سنی حقیقی این کلمه محققاً مستقیم  
بعضی اورا از کلمه (زرشتتر) مشتق میدانند که معنی شتر زرد است (مجدد ایرانشهر) جناب آقای  
الفصائل کلبا کلبا فی اسم زرتشت را برهم دانسته و برنی از آیات قرآنیه را که لفظ ابراهیم در آن  
ذکور است بر زرتشت تفسیر فرموده از جمله در کتاب صحیح البصیه میفرماید قول خداوند  
التکذیبنا نقرت و وفاء الهی و هدایت همانند التقی من خصوصاً سورۃ التوبه  
بقوله تبارک و تعالی شرع لکم من الدین ما وضع به نوحاً قال الذی اوحنا الیک  
و ما وضعنا به لربهم و مونی فبئنی ان اقیمو الدین و لا نفرقوا فیها فانظروا  
و تفکم الله کیف اعترف الایة الکریمه دایاناً انا الصاشه و الورد شیهة و المونی  
و النضر انیه و الاسلامه ذینا و احد الخ انشاهی - فردوسی طوسی در شاهنامه  
بزرچین جهانم زرتشت را برهم ذکر کرده از جمله در ضمن نام نوشتن بهرام قتل خوا  
... بر این زردشت چشیریم ز راه نیاکان خود گذریم  
غم دین زرتشتیشین وی برهم پیمید ریاستگوی الخ -

جناب ابوالفصائل در کتاب شرح آیات مورخ ص ۱۰۰ میفرماید قول خداوند چون یکی بر یک  
ایرانیان را

ایرانیان را از فروغ دانش بازداشت و مردم این ممالک فوی دوان در روش جانوران گرفتند  
ابر بخشش یزدان عربان بر ایران مینوشتان بیاید و چشمه مهر یزدی از این کشور بزرگ بچو  
(شت زرتشت) کردل پاکش فروغ نخستین خرد روشنی داشت پیغمبری انگیخته شد بر جهان  
آفرینش شاهراه آیین و پیش سر فرازی جنت و بیت یک ننگ (اوستا) بروی منتهی  
در آن هنگام او بزرگ خسروی ایران باشاه آگاه گشت اسب شاه کیانی زیبا را پیش داشت  
و خسرو یزدان مبارگاه خسروی اندر آمد و شرمایار نامدار را از فرمان پاک پروردگار آگاه ساخت و خسرو  
دانا و شوران و فرزنانگان کشور را بخواند و در بارگاه شاهی بنشاند و در آن کار گفتگو بسیار شد  
شت زرتشت نحی از اوستا برخواند و به نیروی ناسیه یزدانی بر بست پرستان اعرین غوی پاره  
آده و خسرو ایران آیین یزدان را پذیرفت و بکشش آنشهر بار کامکار و فرزند نامدارش  
اسفندیار آیینی در ایران رواج یافت و تاریکی بت پرستی زده گشت و از پر تو خست  
یزدانی پایه خسرو دانش در ایران رو بفرزاش نهاد و فرزنانگان نامور و موبدان آیین پرورد  
و پادشاهان دادگستر در این فرخنده کشور پدید آمدند و روزگاری در اردین همی در ایران پدید  
دورخت پادشاهی بزرگ از این بوستان یزدی سر کشید و شاخ جهان داری سترگ از این گنبد  
یزدانی ببالید مانند (انجی نشان) که ایشان را مردم اروپا (اشنید) نگارند و اشکانیان نامانند  
و سپهبدان مازندان که از هر یک خسروان نامدار و پادشاهان بزرگوار بر خاسته بودند و فی زمان  
که از خاور سوی آهندوستان و از باختری تا مصر و یونان را بزریر فرمان آوردند و برستی بیشتر  
خسروان پارسی کیش نیکوی و مردم دار و آباد کننده کشور و دادگر و بزرگوار بوده اند و چون نامند  
ماکا دونی کامیش و هزاره و دویست اند سال از این پیش بر ایران دست یافت و شمر (فرسبوسیس)



از فرزند آن تو بر گیرم آنست که -  
 بر حقی از شرافت کتب زرتشتیان راجع بطور مبارک جهان قدم و اسم عظمی خلایق در کتاب  
 مشهور حضرت غیم مطهر است و مراجع آن بر طالع خیزاید - **در الواح** **مبنا** که الهیت بسیار  
 از هزار کتاب زودت در نور شریفش خفیه شده و عنایات بسیار در باره ایرانیان از قلم مبارک  
 نازل گردیده از جمله **الواح** شپه که در پنج هفت پرش نیز معروف است و **الواح** فاکتی که  
 آغاز آن (ستایش بسنده پاینده است) **الصحیح** میباشد و **الواح** متعدده دیگر از قلم اصلی نازل  
 شده که در مجموع **الواح** حضرت بها است از **صالح** **سطور** گردیده مراد فرماید از **الواح**  
**مبنا** که حضرت عبدا لله اجل شناوه نیز در این خصوص **الواح** بسیار نازل شده از جمله  
 در **الواح** همین رسم میفرماید قول **الواحد** حضرت مراد و حضرت زودت در قرآن طویحا مذکور  
 نفسی تا بحال پی برده چنانچه اصحاب رس انبیایشان ذکر نموده و این رس و دار رس است این بزرگوار  
 ذیشان متعدده بود از جمله حضرت مراد و حضرت زودت **بؤدوا لها علیک مع** -  
 برای **بؤدوا** **الواح** مبارک که قسمی از آن مطبوع و منتشر است مراد شود از جمله حضرت  
 عبدا لله اجل شناوه میفرماید قول **الواحد** از جمله مظاهر متعدده الهیه حضرت زودت بود نبوت حضرت  
 مثل آفتاب واضح و روشن است بر دانش مطهر است و دلش لایح و خجسته قانع حضرت زودت  
 وقتی ظاهر شد که ایران ایران بود و اهل ایران در نهایت خذلان مذنی عاربات الهی در میان  
 زمان و زرتشتیان بود و ایام طهریب جزئی آرامی یافت زیرا طهریب بنده حق بود و تحریر حقیقت  
 بنوعی بود که است سبب سبب است نشت نابود ایران را ظلمات فل و هوان احاطه کرده بود  
 پسین قوی حضرت زودت ظاهر شد ایران را روشن کرد و الهی ایران را بیدار و هوشیار فرمود

بعد از آن که قوای ایران بتخلیل زفته بود از هر جهت بی حاصل شده ایرانیان گمراه و ظلمت ناولی  
 مستولی دوباره بتعالیم حضرت زودت جانی تازه گرفت و زودتری گذشت بتعالیم حضرت  
 زودت واضح است که تعالیم آسانی است و مضایح و وصایای حضرت زودت واضح است  
 الهی است اگر حضرت زودت ظاهر نمیشد ایران محو و نابود شده بود اگر تعالیم حضرت زودت  
 نبود ایرانیان بجلی بی نام و نشان شده بودند از فضائل عالم بهسانی بجلی محروم نمیشدند و از نعمات  
 بنایه بجلی محجوب ولی آن کوکب نورانی اقی ایران را روشن کرد عالم اخلاق را تعدیل فرمود  
 ایرانیان را بر مبیت الهی تربیت کرد تا بدی نبوت حضرت زودت مثل آفتاب واضح و آشکار است  
 عجب است که نبوت حضرت موسی را قائلند و حضرت زودت را انکار میکنند تا بهیچ وجه  
 زودت در قرآن صریحا مذکور نیست لهذا اهل قرآن انکار کرده و اعتراض بر او داشته اند و  
 انکار قرآن صبی انبیا باسم مذکورند و اگر شری از انبیا بصفت مذکور جمیع انبیا که در قرآن استشان  
 مذکور است میت و حث پیغمبر است اعلی آنها بدون تصریح هم اکثرشان مذکورند و خصوص  
 حضرت زودت میفرماید پیغمبری که در سواحل و دار رس مبعوث شد باین عنوان حضرت زودت را  
 پیغمبر اصحاب رس در قرآن ذکر میفرماید حضرت مغرب چون غمخیزند رس بمعنی چاه پیغمبر  
 کرده و چون حضرت شعیب میان بودند و اهل میان ایشان از چاه بود لهذا گمان کردند پیغمبر  
 که در رس مبعوث شد حضرت شعیب بوده و بعضی از مفسرین ذکر کرده اند که مقصود از رس رس است  
 پیغمبر ای متعدده در اینجا مبعوث شدند ولی استشان در قرآن ذکر نشده چنانکه گفته خلد کل  
 این است که حضرت زودت در قرآن بعنوان پیغمبر سواحل رس ذکر شده و بزرگواری حضرت مثل آفتاب  
 تمام ظهور جمال مبارک بزرگواری حضرت زودت است و بود بعد جمال مبارک هم حضرت را بلند نمود

و در کمال لجاج ذکرش فرمودند که حضرت زردشت یکی از مظاهر قدرت الهیه بود چون ابر بار دو  
 نسیم بوزد و آفتاب بتابد آنچه در کون زمین است ظاهر و آشکار گردد همین قسم چون شمس  
 حقیقت جمال مبارک ظهور نمود و انوارش بر آفاق بتابید جمیع حقایق و اسرار ظاهر و آشکار شد  
 از جمله مسند حضرت زردشت بود فارس سیان هزار سال و چیزی سرگردان بود مذنبی ستر  
 ماهان بود الحمد لله جمال مبارک فارس سیان را در آغوش حمایت خود گرفت و بعد از هفتاد  
 سال از این لقا پر شگفتی نجات او و نبوت حضرت زردشت را اعلان فرمود و این قصیده نیز  
 سبب لغت و محبت و ارتباط و وحدت عالم انسان است بحال صبا ک جمع رسم را در ظل جناح عیاش  
 خویش گرفت و کل را در بوی فرمود و جمیع مهربانی کرد لهذا امرش رحمت عالمیان است و ظهورش  
 سبب نجات من علی الارض سرت جمع مل حکم سیف با بر داشت بجای سیف محبت حقیقی  
 گذشت حضرت عقیاب را فرمود الفت و جذبات میان عموم تائیس فرمود الحمد لله بار ابر  
 قیدی آزاد کرد و ما را با جمیع مل صلح و آشتی داد محبت عالمیان کرد و از جهانیان شرده طلب پایید  
 هر دم صد هزار شکر از ما نمیم و عبودیتش قیام کنیم این است نهایت آمال آزادی ملاحظه کنید  
 که چه سوختی فرموده الا ان این جمیع حرکت از جهانی و هر نفسی از قلبی و کشوری چه قدر با این آشتی  
 بود چه قدر نزاع بود چه قدر قناب بود بصفت حمایت بر تاملی کرد همه با ما جمع کرد الفت  
 متحد فرمود و بر سر یک سفره در همچو جهانی با او غریبی جمع کرد و کل در نهایت محبت و الفت و محبت  
 و یگانگی بر سرین سفره جمیع محقق می فرزندیت استمان مبارک نداریم و مرادی جز محبت و الفت  
 نخواهیم قلوب یکدیگر مرتبه است و جانها کل بنیات جمال مبارک مستبشر از این جمعیت وضع  
 میشود است که بعد چه خواسته و یگونی بین مل و مذاب و شعوب قبال مخلقه متخاربه است نمازها

و آنچه در اینجا حاصل خواهد گشت این عنوان است فی یوم معلوم است که شرح و تمایز این  
 چگونه است این مجلس دیباچه کتاب است لهذا معلوم است حقایق و معانی این کتاب چگونه است  
 آهنگ جهان است که تا هر یک چون بوطن خود یا مسکن خود مراجعت کنید آیتی از آیات الهیه  
 بشنید سوختی از مواعبت باقی باشید سبب الفت قلوب گردید و سبب اتحاد و ارتباط نفوس  
 بوحدت انسانی خدمت کنید خادم جمیع بشر باشید و محبت جمع من علی الارض آشنا و مجاز  
 ندانید بار و اغیار شمرید با جمیع جنایات محبت و مهربانی سلوک و حرکت نماید این است نهایت  
 و آزادی ما یقین است که معمول خواهد گشت انشاهی خطابا شاه پهلوان ص ۱۲۹  
 پیران فرزندش امر زکیر و جوس گویند و معنی این و نام را در آینه این نزدیسی چنین نگاشته  
 حضرت قولند گبر و گوره و گوره تخت گبر بوده که در زبان خزوارش بارش کرد و مرد و  
 پهلوان آمده و چنانکه در زبان کوننی در می پارسیان هنوز مرد را گوره میگویند همچنان است  
 مرد و پهلوان را گبر و گوره مینامند و تا زبان از آرش آن گاه نبوده بجز نو بدی زن فرزندی  
 یکسان گبر و گور نامند و آنرا از (گبر و کافر) که نواد تازی است و بارش پوشنده راستی باشد  
 درآمد دانند بن درت نگونید چه که (گاف) پارسی در نواد تازی نیست و (گاف ب و و) و  
 گبر و گور تا (گاف فا) گبر و کافر سی دور است و با هم جدائی دارند و هرگز در نواد تازی نگاشته  
 و (گاف و بار و و) را نشنیدید و گفتم گبر و گور از زبان خزوارش بوده کاری  
 نواد تازی ندارد.

زبان خزوارش چه زمانی است؟ - زبان خزوارش زبان پهلوی آنچه با کلماتی و سربانی است  
 و این زبان هنگامی میان آمده که مردم سوری و کلمه و باطل مبارکان دست اندازی کرده اند  
 پس از

پس از گذشتن خردی از دو دمان کیان بود است -  
مجموعه چارش است -؟ خوش نخستین چنانکه در اوستانده (گوپت) بوده و بزبان یونانی  
از انگلیس میگفتند و برای انگلیس میآورد و آرشس آن دانشمند و پیشای کیش مزدیسنی  
باشد چون تازیان برخی نامهای یونانی را به نواد تازی در آورده و (گاف) در تازی شباهت  
به تازی انگلیس دارد نورندای خود میخورد چنانکه فرنگی را فرنگی گویند و کم میچوسد در  
انجام مجوس میزایند - انتهای -

در سابق گفته شد که در هر ماه چهار روز ناپاک است یعنی باید گوشت و خون رکنش را کرد و  
بخوردن گوشت قدم نمودن چهار روز بر قرار ذیل است و هکس که روز دوم ماه است  
۱۲ ماه که روز دوازدهم است به گوش که روز چهاردهم است و چهارم رام که روز بیست و یکم  
است در روز و از ایام آریه مذکور که کشتار و خوردن گوشت هر دو حرام و در روز دیگر  
فقط کشتار جایز است و لکن میباید از کشتار و خوردن گوشت تا اول نماند -

در یادداشت عقده زردشتیان نسبت اول خلقت جناب ابو الفضا آمدن سازد از توبه  
که در مجموعه رسائل بطبع رسید چنین نوشته اند که مجوس گویند در ابتدا گیاه ریواس روی  
دنبل بشر از گوشت نسل یافت شرح این داستان تفصیل در جلد اول شرح پنج ابلاغه ابن  
ابی الحدید مسطور است و خلاصه آن بخارسی چنین است : میگوید مجوس زباده آدم معتقدند  
که سوز اولین موجود بشری را گوشت میدانند و او را که شاه لقب داده اند زیر زمین گویند که گوشت در  
کوه بوده است و بعضی او را گل چله مینامند زیرا در دوره او در اول بشری نمود که او شاه آنها باشد  
بعضی معنی گوشت زنده گویند که گویند گوشت چندان زیبا صورت بود که هر حیوانی او را  
میخورد

میخورد و خوش میشد داستان پیدایش گوشت چنین گویند که بزوان در باره اهرمن فکر کرد  
از فکر اهرمن پیشانی بزوان عرق کرد با دست خویش عرق را از پیشانی سترد و بر زمین ریخت  
گوشت از عرق بزوان بوجود آمد . . . . در گذشت زندگانی گوشت اختلاف است بیشتر  
سال و کمتر چهل سال نوشته اند بعضی گویند گوشت در بهشت آسمان سه هزار سال گذراند  
هزار سال در حل و هزار سال در نوره هزار سال در جزا آنگاه بر زمین آمد و سه هزار سال دیگر گذراند  
که عبارت از هزار سال مرغان و سگ و گاو باشد بعد از این سی یا چهل سال با اهرمن جنگید تا  
کشته شد . در کیفیت هلاک شدن گوشت اختلاف است بیشتر چنین گفته اند که اهرمن با  
پسری بود مسی مجرور که گوشت او را بگشت اهرمن شکایت بزوان بر دزدان را چون با  
اهرمین معاهد بود چاره بجز طرف اری و نژد - بنا بر این گوشت اهرمن اختصاص میر اهرمن  
گشت بجز کسی گویند که گوشت با اهرمن کشتی گرفتن مشغول شد تا اهرمن بر گوشت دست  
یافت و بر او سوار شد بخوردن او پرداخت در گذشتند که ابتدا گوشت را اهرمن خالی بود  
و بر دوش او سوار شده بود و او را با طرف جهان میراند اهرمن از گوشت رسید از سینه  
قربانی گفت از هضم اهرمن او را بجانب هضم برده گوشت اناگانی از دوش خود بر زمین ریخت  
و بر پشت او سوار شد و گفت از کدام طرف بخوردت شروع کنم گفت از طرف پیرامین  
آخرفی زیبای عالم را سلیم اهرمن بر عکس از طرف سر شروع کرد و بخوردن او مشغول شد چون  
بصلب گوشت رسید نطفه گوشت بر خاک ریخت و دو گیاه ریواس در کوه را داد در سینه  
از نطفه گوشت سبز شد و در اول او غم از این گیاه خصای بشری آنگاه گردید و در آخر  
غم از حر بویه انسانی پیدایش کرد که نامش میش بود و دیگری زن که پیشانی نام داشت

در روز شنبان خوارزم این او را مرد مرده زینا سند گویند پنجاه سال بدون احتیاج کل  
 شرب گذرانیدند عاقبت اهر من شکل سپید مردی بر آنجا آشکار گشت و در مقابل آن  
 از بیونمای درختان میخورد پس از خوردن شکل جوانی در آمد مرد مرده چون این بینه بخورد  
 بیوه جات پر خستند و در نتیجه بلبات مصائب عرص گرفتار شد نگاه با هم ازدواج کرد  
 فرزندی بوجود آمد که از شدت عرص او را خوردند پس زنان خداوند محبت او را آوردند آنجا  
 افکند و از آن بعد شش تنم زائیده و در هر تنم دختر و پسر متولد میشد که اسمی آنها در کتاب  
 اوستا که کتاب روش است نگاشته شد در تنم هفتم سیامک و فرواکن بوجود آمدند و این  
 ده با هم ازدواج کرده از آنان هوشنگ پادشاه متولد شد و این اول سلطان دی زمین است  
 که بجای جدش کیومرث بنشست برای خود تخت و تاج معین نمود و شهر بابل و شوش را بنیاد  
 انشاهی جلاد اول ص ۱۱۱ تا ۱۱۲

در شفا عیال چهارم حضرت بوذا

در کتاب نور حقیقت چنین مکتور است قول مصراع اول

فصل یازدهم — بوذا پیش از ما یا شریعت گاما  
 در طرف بود اینم مثل مایر زاهد فسانه و خرافات زیادی جمع شده که اگر آنها را  
 گذاریم بیسیم مذهب مزبور جنبه تاریخی دارد در قرن ششم قبل از میلاد مسیح طائفه از آریانا  
 در سمت شرقی شمال هند یعنی در مشرق رودخانه گنگ که واقع بین شهرهای السد آباد و پاناسی  
 امروز است سکنی داشته و معروف با کیاس بودند در اجبار رئیس آنها موسوم به سودهانا  
 Suddhodana در سن مسنات بسیار بوده است و اولاد ذکوری از آنها پیدا شد که موسوم با

Gov-tama گردید که بزبان سانسکریت برهسید عارما Siddhartha  
 این شخص خرد عوی خود را که مسنات بسیار Yasodhara و دختر تو پر بود  
 Supradddha راجه یار رئیس این کلی طائفه هموار بود و بعد خود را در در سن  
 و نه از ای پیری شد که موسوم به عولا گردید گنای مذکور که بعد از بود همی شد پس از تولد پسر  
 عولا از حقوق صغری و ایل و عشیره صرف نظر نموده مصمم بر تک دنیا شد برای حصول این مقصد  
 بمملکت میگرد که در طرف است و در خانه گنگ واقع و پای تخت آن راجه است آنها جرت نمود  
 و در نزدیکی آن شهر جتیس در نزد و نرف عار نشینان بر اهر موسوم با آلارا alara و او را  
 udraکا برداشت پس از تکمیل تحصیلات خود شروع بر ریاضت تریکه نفس نمود و مدت شش  
 سال مشغول جنگل گردی و تحمل مشقات و سختی بود و در این مدت فقط با شش که فریاد بودند  
 مصاحب است تا بالاخره زندگانی مزبور را بیفایده دانست از آن است برداشت و فرزند  
 اعتماد و اعتماد مردمان از او سلطه و مشارالیه را فاقد کرامات و خوارق عاداتی دانستند که قبلاً  
 با او نسبت میدادند و ولی بالاخره بطلت و تاریکی که از هر طرف او را احاطه نموده بود نوری درخشان  
 در روز یکدهم فرسخی راجه زبردخت بود می که بعد از درخت مقدس انش منظور گردید  
 مگر بیان و متفکر نشده بود دوره مجا و او با از روح شریر خاتم یافت و حل و مسند رفیع نام  
 شکلاتی را نمود و آن دو حقیقی که با او آشکار شد یکی این بود که آنچه بدرون انسان میرود او را  
 نجس میگرداند بلکه گفتا و کردار او است که او روح او را پلید و پیر کین میکند و دیگر آنکه هر که جان او  
 دریا بد آنرا هلاک سازد یعنی جاوده سلامت آزادی واقع مابین ریاضت و سختی پرستی است  
 و آن نفس کشی و خودداری از عطر خود پرستی و خودخواهی بوده و حصول بآن در نتیجه قیام سخن  
 بیانات





معتقد به تثلیث هستند و اختلاف فقه و آرا می است یعنی مسیحیان ایشان و روح القدس  
و هندو با برهما و ویشنو و سیه یا خوانند و همان طور که مسیحیان عیسی ایکی از خدايان سه گانه  
یعنی این اند بود ایما گتا را منظر ویشنو و باین قرار مومنان که عبارت از سلین و یهودیها است  
در اقلیت کوچکی هستند با بد دست آنها یکو صیویان را مومند حساب کرده و عقیده به تثلیث را  
مخالف توجید نمیدانند انظار معتصب کرده و در خشان محقول و منطقی نیست.

بود اینها مثل مسیحیان که منقسم مغربی و شرقی یعنی یونانی و رومی شده اند جنوبی و شمالی هم  
می شود و اختلاف آنها در این است که جنوبیها که عبارت از بودایهای سیلان و سیام بود  
و با اسم هینایانا معروفند فقط بسادگی اخلاق گتا پایبندند و کتابینی آنها تری پتیا کایا  
پتیا کای سه گانه است در صورتیکه ثالیها که عبارتند از ابالی کشیر و مت و مین و تراپون و نیام  
ایانا Mahayana شناخته میشوند دایره دایستی آنها خیلی وسیع و دارای فرض صعب  
سخت و ذی عاقله با نظهار همان لیت خلاقی هستند که گتا ابراز نمیند.

از شخص بودا نوشته تاتی در عالم باقی نمانده و تمام تعلیمات او شفاهی بوده که شاگردان و پیروان  
وی آنها را مرتباً حفظ نموده و بنا بر خود سپرده بودند و بعداً که لازم شد این تعلیمات تدوین شود  
جلسی در ریکیر در سنه ۴۸۳ قبل از میلاد منعقد و محلی نیز از پیشوایان مذہب بودائی در ویالی مجلس  
نومی در تحت ریاست اسکا در پاتنا تشکیل و در مجلس اخیر بعضی از کتب بدشتن تعلیمات صحیح  
بود شناخته شد که عبارتند از وینایا پتیا کا Vinaya Pitaka که نظامنامه امر بودت  
و دومی سوتا یا سوترا پتیا کا Sutra Pitaka که حاوی تعریف مختصر و کاملی از ساحت خلقت  
بوده و عویم را به دارا یعنی عدالت و تقوی و خیر خواهی و قانون رهبری میکند و قسمتی از آن

باسم جاتا کا خوانده میشود که حاوی اطلاعات اشخاص مختلفه بوده و شجاعان از نرسا لغز را  
تخمم بودا قلندرا میکند و کتاب سومی معروف با آجیدارا Albidharma و حاوی اشک  
فلسفی است و تمام زبان پالی میباشد.

و حال نشأت مذہب بر همین ادا و که زبان ساکریت است و تحقیق اینجاست که تالیفات برنی  
که زبان سنسکریت میباشد اسکی از بودا نیزم نموده و صحف بودائی که زبان پالی است از منام  
کتاب و اظهار بی اطلاعی نموده است و تمام پتیا کایا سه گانه که کتابینی بودایها است با  
حذف کلمات آن کمتر از پنجاه میل باشد ولی کتب معتبره زیادی از زبان سنسکریت بر آن نوشته  
شده که حاکی از افاضه نام و تخصص از بروز سبجات و خوارق حوادث از شخص گتا است و کتب دیگر  
نیز هست که با اندازه دارای خرافات و موهومات است که هیچوجه نمیتوان با آن عقیده تاریخی داشت  
داد و بدی است شریکی که دو هزار سال از عمران گذشت و مورد قبول عمل مختلفه از وحشی و تمدن  
واقع شد طبعاً دچار انقلابات و تغییرات شد و در هر سرزمینی صورتی بجز دیگر و در جوف منظور  
از لغت مذہب طریقه است که دارای الکیات باشد و بشر را بسوی رتب عالی هدایت کند از  
این نقطه نظر بود نیزم مذہب نیت برای آنکه بشر را بسوی خدا دعوت و رهبری نماید و وظیف  
انسان را نیت با و و عملی برای قربانی دلگنه تعیین نمیکند و آنچه مخصوصاً با از اداء کلمه روح است  
می شود و الهه سه گانه آن که بنام دیوا خوانده میشود مثل بشر دستخوش انقلاب فساد و و درازی  
همان کیفیات و حالات میباشد و از این رو باید گفت بود نیزم یک رشته اخلاقیات و فلسفه  
حیات است و چون مردم بقلیغه انیکه هر مصنوعی رحمانی است و هر معلولی رحمتی و یا (الخرقه  
علنی اصلی و اولی در عالم بوده معتقد شده اند لکن الحیات بعضی از ادیان داخل در بود نیزم شده  
در بعضی



که با این ششون شمی پوشیده و فقط روزی یک مرتبه غذا خورند و خنای این خوراک را با برنج  
 تنه ای از دوزخ منازل تحصیل نمایند و همچو زانها شایستگی جز یک گنیمند اشتد باشند و  
 زوی بویاری که در زوی زمین گسترده شده باشد بخوانند. خلاصه آنکه بودا خود را مومن  
 سلطنت عدالت میدرست و منظر او چنین میرسید که همه مردم میترسند در دستکار و مفتی و  
 پاک قلب باشند و چون تصور نموده است که محفوظ ماندن مردم از وساوس دنیا مشکل است  
 از این جهت تشکیل هیئت را همان عابدان داد و هر چند که افراد هر مذهب فقیر نموده ولی  
 جامع را از جمع ووری ثروت ممنوع نموده و از این جهت بودا ای ای مال و کنت زیاد  
 گردیده اند و هر چند ساختن معابد از کرده ولی بودایها از وجوه تصدق صومعه های زیادی  
 بنا نموده و مخصوصاً در بوم صومعه خانقاها متعدد دید میشود که برخی از آنها کتب خانه و مدرسه  
 و متجا وزارسی غلار رهب در پای تخت بوم بودا وجود دارند که بالباس نزد مندرس خود کاره است  
 در کتب خانه بارفته و با برنج ووه می در سو جاییکه با این مجموع میکنند اعاشه و گذران مینمایند  
 و در کتاب **Jawoff** در خصوص بودا تفصیل مسطور است که در  
 بفارسی از این قرار است: **صومعه** در ایامیکه کفینوس متولد شده بود و در چین نشود نام نمود  
 پادشاه که میکا نام دشت فرزند گمانه ای دشت و نسبت با و محبت زیادی ابراز نمود  
 این اسپر چندان تحصیل علم و دانش مایل و مشتاق بود که پیشوایان دین پیشگی کی کرد میگفتند  
 او را از شدت صفای قلب و کثرت انقطاع حجت و تاج علقه کی نخواهد بود تا رکن دنیا خواهد  
 شد و از جهان چشم خواهد پوشید پادشاه از شنیدن این سخن بسیار غمگین گشت بالآخره  
 فکری اندیشه فکری مجمل کرد در میان باغی زینا ساخته شده بود از برای اسپر میا ساخت و خدا  
 بسینا

بسینا و زوزیو ریشیا و خنای زینا و حسل و از هر گونه وسایل عیش و نوش فراغ است  
 یگانه خود را در آن قصر سکونت بخشید و ارتباط او را با عالم خارج از قصر کلی موقوف رحمت  
 یکروز سکینای جوان بقصد تفریح با یک تن از خواص جایکران بخارج قصر سواره عزیمت نمود  
 ناگهان شاهزاده مردی را دید که با قاضی غمیده و دستخالی لرزان در میان راه روان است  
 شاهزاده از نوکر خود پرسید این چه بود و صیبت و این شخص کجاست؟ نوکر جواب داد و الا قصر  
 این مرد پیری است که بر سر حد مرگ نرسیده گشته شاهزاده جوانید کن برود و او را شاپسند  
 و یکروز شاهزاده بخارج قصر توجه نمود در اشای راه بمردی را دید و از حال او پرسید چون با  
 واقع را با و گفتند بی اندازه عمرتون و غمناک شد. سوین روز که در خارج قصر راه میسیر  
 شخصی را دید که جمعی بر تختی بنهاده برین میکشاند چون پرسید گفتند مرده است که عمر خود  
 پایان برده روز چهارم شاهزاده درویشی از جهان گذشته را مشاهده نمود و از او جوایک  
 احوال شد چون سخنان او را شنید دل از دنیا برید در همان شب شاهزاده تصمیم گرفت که از جهان  
 صرف نظر نماید و او را با بجهانیان گذارد. راهی طلبید که از محنت برهنه و از زنا و مرگ رهایی  
 یابد نه تنها خود را با این موهبت سازد بلکه کوشش کند تا سایرین را هم از این کاس ضعیبی  
 بچشد سکینای جوان تصمیم خویش را انجام داد هر چه خواستند او از این خیال منصرف سازد  
 در جواب گفت. من از سلطنت عالم خاک بیزارم آنچه را من طلبم علم و عرفان و حیات  
 جاویدان است که معنی کلمه (بودا) است از آن بعد شاهزاده با هم بود معروف شد. بیانات  
 و تقابلی از وی باید کار است از جمله فرموده (تمام مردم بی خواسته میبخند)  
 بعد شرحی در باره علل و اسباب بدبختی جهانیان بیان میکند و راه و اصول بحیات بدی را نشان  
 میدهد

بیدارند و میفراید اگر مردم دنیا بصفت سنده آراسته شوند بالمال از این بدبختی نجات یابند  
 از جمله تعالیم بودا (منع بت پرستی و رفع عدم تساوی از بین طبقات مختلفه امالی هندوستان)  
 گویند بودا بتناجی قابل بوده یعنی معتقد بوده است که مردم پس از مردن در بدن حیوانات مشغول  
 میشوند و از این جهت سفارش بسیار کرده که مردم پس از آزار حیوانات برکنار باشند و از  
 کشتن آنان احتراز نمایند **مقصداصلی بودای آن است که در دو شصت را از عالم برادر**  
**از جمله تعالیم او این است که میفرماید (از قتل و کذب و زوی و باوه نوشی اجتناب نماید**  
**نسبت بهیچ کس هداوت نورزید با هر هرمان باشید با شجاعت و حکمت رفتار کنید و بتجدید**  
**و حریم در هر کاری اقدام نایند) بودا در یک مکان ساکن نبود و پیوسته سیرو سفر مینمود**  
**و مردم را پند و موعظه میداد اول رفقای خود را هدایت نمود و بعد دیگران را راهنمایی کرد هر چند**  
**شاخه بودایی در لباس فقر و فقره زنگانی مینویشد و تمندان اعتدالی نه داشت و پیوسته**  
**بد بودایی فقر اهدت میگذاشت در ۵۵ سال طول کشید آخر کار در ۵۵**  
**سالگی وفات یافت آخرین گفتار او این است (همه چیز فانی و در گذر است) صد سال**  
**پس از وفاتش مردم پرستش را اقدام نمودند حتی اصحاب و ولید او را نیز پرستش میکردند خود او**  
**(سکیا بودا) و پیروان و ولیدش را (مادیسین) نام نهادند در مملکت چین بودا را**  
**فو تو foto یا فو fee مینامند و قدیسین را پوفا Poosa**  
**یا لوهان Lohan میگویند... بودا ایشان مدعی مستند کفایت و نبی**  
**دوست میدارند لکن آنچه با حالند عبارت از دعا های مختصر است که خوانند این ها با بعضی تنظیم**  
**شده که خوانندگان معنی او را نمیفهمند کن خوانند آن را بسبب تمرین می شمارند. اغلب آنها**

سجده است گرفته بزرگ مشغولند سجده های آنها شبیه به سجده ای ذوق کاتولیک است  
 بودا آنها مانند سیحان کاتولیک در هنگام عبادت شع روشن میکنند و بخور میوزند  
 و برای اموات دعا میخوانند پیشوایان دینی نیز دارند پیشوایان میگویند روح انسان پس از وفات  
 از بدن بدن دیگر داخل میشود پیشوایان بودایی خیلی مکار و عیینه و با انواع مختلف از برای  
 استفاده میکنند سالی یک مرتبه مردم را وادار میکنند که ارواح را معانی کنند میگویند ارواح  
 بد بخا شان کا فادفع نشده گرسنه هستند باید از آنها ضیافت کرد میزهای متعدد و همچنین ظرفهای  
 غذا میکنند که ارواح از آنها بخورند پیشوایان میگویند ارواح می آیند و روح غذا را میخورند  
 و تشنگی ضیافت ارواح پایان میرسد قسمتی از غذا را به پیشوایان میدهند و بقیه را بجان میسپزند  
**حکومتی دیگری که برای خیرات ارواح معمول است سوزاندن کاغذ های طلایی و نقره است**  
**از این کاغذها لبا نه های کوچک درست میکنند خانه های کوچک می سازند و میوزانند که بر درگاهان**  
**برند... پیشوایان بودایی لباس زرد رنگ یا خاکستری می پوشند و سر خود را می تراشند**  
**عده تابعین بودا است تمام مردم دنیا است و از دو هزار سال قبل تا کنون باقیست ...**  
**در صفحه ۱۲۵ میگوید چنانچه گفتم بودا در هند ظاهر شد و بسبب اصلی خود این مشرقتش**  
**در مملکت چین از این قرار است در حدود ۶۰۰ سال بعد از میلاد مسیح کی از امپراطور**  
**چین در یکی از کت کنفوسیوس این مطلب را یافت که فرموده: عقده های حقیقی در چین**  
**ظاهراً خواهند شد امپراطور در این خصوص بسیار فکر کرد و بعد از چندی درباره این معنی**  
**مطلبی را در رویا حکم مشاهده نمود در نتیجه دو نفر از خواص محرب خود را مبعوث فرستاد تا از عقده**  
**حقیقی و آیین وی خبری بدست آورند آن دو نفر روانه شدند و چون به دوستان رسیده از آن**

بوفی و شرفش الکی یافتند و غذوی بسیار از پیروان او را شاهد نمودند پس از آن حسین  
 برگشته و کتابیکه حاوی شرح حال و تعالیم بود را با خود آورده با هر طور و او را از آن بعد  
 این بوفی را چنین پیشکش عجبی کردی... در صفحه ۹۹ میگویند:  
 ژاپونیا عموماً از پیروان بودهند بوفی در مالک مختلفه با اسمی مختلفه نامیده میشود  
 در چین او را فوتو *foto* یا فو *fu* میماند در جاپان و سیام را بوفی  
 یگناما *gautama* تغییر میکنند در ژاپون بوفی را امیدلا *Amida*  
 و شریعت بوفی را بوش بودو *Butsudo* یا بوجو *bujo*  
 میماند... مذاهب قدیم ژاپونیا در وقت شینتو *Shinto* بوده است  
 لکن حالیه ژاپونیا کیش قدیم را ترک گفته و به پستی بودا پرداختند -

در کتاب *far off* صفحه ۵۵ بعد شری گاشته که خلاصه آن فارسی چنین است  
 سابقاً گفتیم که چینیا اسوات خود را میپرستند آیا کسی آنها را با این کار رهنائی کرده؟  
 راهنای آنها با عمل گفتنیوست است که در مقابل از این ایام نیز سیه است در روزگار زندگانی  
 او بعد از قانون گذار معروف یونان یعنی سولون *Solon* حکیم است بعبانیت دیگر  
 زمان زندگانی او قبل از ایام مراجعت یهود از اسیری بابل با نفی تقدس است که حکم سیزده  
 خاصی یافتند این گفتنیوست کنگ *Kung* کنگ فوتز *Kung fu-tse*  
 است که معنی آن معلم و مربی است اسمی گفتنیوست در عبادت تعظیم و تقدیس در نزد چینیا  
 تلقی میشود تا آن در جگه کسی حق ندارد نام او را در زبان بیاورد و مشایخ بسیار حکیم بودند و در آن  
 صباوت

صباوت اغلب گوشه خلوت تھا فکر میرود آخت و مانند سایر اطفال بازی و تفریح تو جمعی است  
 در چهارده سالگی بطلان روحی از کتب قدیم پراخت گویند این کتب پس از حضرت نوح  
 نوشته شده بود و مستی از وصایای نوح نبی که فرزندان خود فرموده بود در آن کتب ذکر شده بود  
 مگر همان چنین کرد آن ایام گرفتار جهالت و نادانی بودند بجهت گفتنیوست در خارج ترقی نمود  
 کردند و عدوی از نفوس در سنگ ش گردان می در آمد و با او از شهری شهری میفرستند غالباً  
 آنها را میزدند که در زیر درختی جمع شده بخنان گفتنیوست گوش میدهند که گفتنیوست خیلی بلند  
 بوده ریش سیاه درازی داشت و پشانی زیبای بلند او جلب نظر میکرد گویند نامی گفتنیوست  
 بحکومت شهری برقرار شد تمام مردم در ظل یافت و بخوشی و راحتی میزیستند لکن شاهزاده یک گفتنیوست  
 در خدمت او بود و بضعای وی گوش داد و فریفته شد و بطل شد گفتنیوست چون چنین بود  
 کار کشید و غلت گردید این مرد بزرگوار خدات زیادی چینیها کرد و آنها را بدمار کمال در زمان  
 مادی رهنائی فرمود خود او میگوید که در باره عالم بعد چینی میدانم که در آن حرام بود  
 تا یکب زیاد می فرموده گویند چینی تعظیم داد که باید پس از مرگ والدین بر پرستش آنها برود چنت  
 شروقتزان در زمانا گفتنیوست مخالفت کردند در هنگام مرگ بر سیه آن خود گفت پادشاه  
 از پیروی مضایح من خودداری کردند بنابراین در زندگانی من بخیرتی نیست بجز این است  
 از این جهان بروم گفتنیوست پس از مرگش در بین چینیا خیلی محترم شد تا آن در جگه که پرستش  
 او قیام نموده و در هزار سال از دونه او میگردد و در هر یک از آنها ای بزرگ معابدی بنام او  
 ساخته شده و در ملک چین قریب و هزار معبد است که در هر سال صدای از حیوانات را بنام  
 گفتنیوست قربانی میکنند هر شعلی که اول بزرگ در دین است و یا قصه که گفتنیوست تعظیم میکنند  
 صباوت



تبع و تشکلات با نفوس نیز عبارتست از آنکه توسط حواریون بلا فصل کاکفوتز نوشته  
 شده و ملکی از قباچ از کانی و سرگذشت شاه است و تا هیومنی تعلیمات عالی و چونک یونک که  
 کفوتز جمعی توسط پسرش ترمزس Tyme-oye نوشته شده است و خود کاکفوتز کتب  
 یونیک (تعمیرات) شیکینک (تعمیر) شولیک (تاریخ) را تصنیف نموده و در کتاب اخیر  
 ترمزس زبانی از او در سلطنت یو و جانشینش شون (که در سنه ۱۲۵۵ قبل از میلاد مسیح) در چین  
 سلطنت نموده اند کرده و بعد از آنجا بنا بخارش او سلطنت بسلسله مو لوم بر تانک (در سنه ۱۲۶۵  
 قبل از میلاد) رسید و پس رفورتر یا مصبح بزرگ یعنی دو مللا (در سنه ۱۱۱۲ قبل از میلاد)  
 ظهور نموده و از آن تاریخ او صلح رو بخزانی گذارده تا بزمان او رسید است و ضمناً شرعی از تمام  
 حکومت نوشته و در خود ذکر نماید که کتاب مزبور با کتاب سنگز که توسط منیسوس Meneus  
 نوشته شد است کتب کلاسیک مدارس چین و اساس معارف آن مملکت و دستور زندگی  
 برای چینیا است منیسوس فوق الذکر یکی از مصلحین مذهب کاکفوتز است که در سنه ۱۲۷۱ قبل  
 از میلاد متولد شده و مقصودش ایجاد تعلیمات حقیقی و روح شریعت کافوسوس بوده است -  
 اختلاف انداز آریان و مغول از اختلاف بین بودیزم و کافوسوسیا نیزم انگار میگردد و بر آه  
 توهمی تاریخ گذشته و استعداد تحصیل علوم طبیعی را قاعده و نژاد مغول استعداد قیاس و  
 تصور ندارد و طبیعت آنها ایستاد و مقاصد ای تولید نمیکند که باعث ترقی و تعالی شود بلکه برآردی  
 هستند خود خواه و خود پسند لذا هیچگاه برای تقلید از خارج حاضر نیستند و نظرات آنها بجز  
 که مباح فوری و آنی از آن بدست بیاید و بویط این حالت است که کاکفوتز تمام مرفی عالم روحها  
 کتب کرده کاکفوتز حله و تفرصی بذهبت می چین نموده و در واقع تائیس شریعتی نگارده است  
 این فیلیوف

این فیلیوف وجود خالق را در عالم بنام شنکه قائل و پرستش و را از وظایف چهارم کرده  
 و مردم را بحکم بر روح توهمی کرده ولی هرگز و دوری از آنها را لازم نموده و نماز و دست  
 بگناه را بیفایده و غیر ضروری و خدا را پدر و مربی و حامی برای مخلوق دانسته است و همان نظری  
 که امپراطور ملزم بقربانی کردن برای خدا بوده اند در صا جهان مناصب عالیه فرض نموده که نور خود  
 بعالم ارواح یعنی نمایان کونها رود و خانه نادر یا با و غیره تقدیم حلیا و قربانیا نماید مقصود  
 همیست کاکفوتز ایجاد و بهبودی در وضع زندگی ممالی چین بوده و رفع فقر و محنت و حل عواید  
 منوط بجرای قوانین و وصول و زده سلطنت یو و شون دو مللا دانسته است و از آن  
 میتوان گفت شا زاید از خود قانونی اراده نداده و فقط افسوس گذشته را اخذ کرده جهت پیشرفت  
 دانش و تقوای سابق بوده است بنا بکلمه کفوسوس انسان با بسیت عظمت پاک بدنیاسیای علی  
 قابل تصنیع و فساد است و حکم آبه لالی را دارد که از چشمه خارج و لی بعد آگوده کثافت میشود و غیره  
 او استعداد مردم برای راستی کم است و انسان جایز خطاست لذا برای مردم پیشایان نمودن  
 لازم دانسته و مخصوصاً صا جهان مناصب عالیه و زما از آن امور است را ملزم بدینستن اخلاق یکو  
 پسندیده کرده تا مرجع تقلید واقع گردند و اعمال و کردارشان سرشقی برای سایرین شود و از گفته  
 او است که سلاطین بیابستی غم خیزند و در جایایز خشنونان این پند را که هر چه خود غنپسندی بکنند  
 پسند شیوه و روش زندگی قرار دهند تا مملکت آنها آباد و خودشان در صلح درگاه دیت نمایند  
 و اگر سلطان فکر رعایا نباشد و پیشه خود را علم قرار دهد بالطبع رعیت هم مثل او شده و حکومت او  
 دوام نخواهد داشت و همین تعلیمات شرفی برای ککفوتز ایجاد و بسیت تمام امپراطور را در چین  
 نموده و باعث شد است که رعیت هستی خود را از سلطان بسینله و سلاطین عزت و دت ملزم را از خود  
 دانستند

۱۹۶  
و در هر چند در چین قیام بر علیه مخالفین گرازا و تغییر رژیم زیاد واقع شده ولی تا ما بازش  
و چون خود نیز بی صورت گرفته است -

کما نکتور تر هر چند تمام مردم را خود با طاعت میگوید و نشسته ولی معتقدند است که در عالم اشخاص  
که از کلیه سیاست بر او جانز نام اطلاعات و معلومات تقوا هستند ظاهر میشوند که قابل شناسایی  
و تقدیر خلق اند و بزعم بعضیها سیزده نفر از این قبیل با شناسای کانگوسوس در سنوات  
۱۸۵۵ الی ۱۸۶۰ قتل از میلاد مسیح در جهان ظاهر شدند و کوی باید داشت که کانگوتز  
قره در عالم و صاحب کرامت مسمومی کرده است این شخص در سخای اخلاقی خوب علت خود او  
که عبارت از میکو کاری و دوستی در قبول دیگر دار و صفای طبیعت و ایضا بعد از انجام وظیفه در تمام  
بافهم واقارب از انبوت دوستی منت خلق و اطاعت کردن حکمرانان و پدر و برادر و شوهر  
در حق میانه ولی کانگوتز و قبیله زبان گذارده و فقط اخبار آورده مادی فرم با خبر از از کرب  
نموده و تعداد درجات طلاق را مباح دانسته است و چون تکلیف فراموشی و مشکل در پیدا  
خود نظیر اخلاق و تعلیمات او بود قبول طبقات مختلفه خلق کرده است -

و غیر فضیل چهار فصل است نویسنده را شریعت لیونوز هر چند ظهور شخصی در  
چین نام لوتز Lao-tze ممکن مذابیت ولی اسنادی دلالت بر پیدا شدن  
چنین شخصی از پدر و اورجان در ناحیه کوه Ru ایالت Honan چین در آن  
ششم قبل از میلاد میکند و چنانکه گفته اند قریب چاه سال سن بر از کانگوتز و چون رسیدن  
یکی از دربارهای چین بوده آنرا شناسایی و وقوع طاقات کوسوس را با او قبول نمود  
چنانکه میگوید لوتز فلسفه و افکار کانگوتز را پذیرفته و گفته های او را رد و استناد نموده است

در ایام

که در ایام حکومت میری لوتز مثل خود را در بار ترک وین از سپهر کتاب خود میری شنید  
و گفتن و صیایای خود و حجت غربی چین مسافرت نموده و در آنجا ناپدید گشته است و فقط  
نسل پنجم او اطلاعاتی در دست است در صورتیکه اولاد کانگوتز هنوز در چین سرشناس اند و آن  
خود تفاوت هفت و خلاق این ویلفوف چینی را ثابت میکند -  
صحتی از گفته های لوتز از طرفه بر اهدا خود شده ولی تعلیمات عملی اش از خود او بوده و در این  
صفت مبتکر است و لکن شباهت قاضی بمنزجات تو را دارد و در متون کهنه که بعضی را و قوا  
از فلسفه لغت و پیدایش عالم بر سیزده خدا و از نیستی هستی آوردن موجودات بحث میکند و بنا  
بمنزجات کن دوباره عالم بر نیستی بر تو آمده گشته و چون ابتداء یعنی تسبیح و انحال یعنی محبت  
هستی عدم است بنا بر این عدم بر او وجود است و همین طریق ترک او بود و ترک نفس پسندیده  
از خود خواهی و خود پرستی است و چون وجود از نیستی است لذا نیستی طبیعت قانون است  
و در حقیقت به خط اطلاق این عقاید با ترازه اخلاقی است که تعلیمات لوتز در حالت عقل متوجه شده  
که در فلسفه است لوتز اما شریعت یعنی مزج و مزج طلب فیلوفان است و میگوید صفت و اخلاق  
عقلت شیخو صغ کردن تو خرد و مجیز و صلح و جلالت و علاج این در بار ترک نفس که هویت با یکی  
اولی بنماید و انسان میبایستی با با یکی و صفاتی طبیعی رعیت نماید و تقییب خود را پاک نگاه دارد  
چنانکه طبیعت آنرا ایجاد نموده و بعضی را او میباید که موجب تاریکی خود را و یکی تفک کرده و دوستی صیای  
طبیعی را ازین برادر نموم است و هر از آن را حجت بهترین سلاطین آنانند که نافع باشند و  
مندی و جلا و جبر است از خود و ظاهر کنند بلکه خامع و فروق باشند -  
لوتز و کانگوتز فی نفس الامر شارع نمودند و وی را برای مردم نیارنده و ایضا تعلیمات خود را

و اخلاقیات



با خلوص و غلبه و سیاحت نموده تجید از تقوی حسن اخلاق گذشتگان نموده و سعی داشته اند  
 که در زبان خود را نیز مثل مردان ادوار قبل بهینند و هر دو معتقد بوده اند که بشر طبقاً خوب دنیا  
 میاید داده او برای خوبی و خیر مستعد است یعنی پیشوا و مقداری خوب برایش لازم است و گوی  
 فرق بین آنها این است که لوتز بجز و گوشت نشین بود و مفاسد اخلاقی و جماعی را از خفایت  
 و سعی دودنگی میدانسته و کفار و گم تشکیلات ما از روی علم و دانش بمنزله دفع فاسد باشد  
 قلمداد نموده در صورتیکه کنگفور شخص در باری و معاشرت و علاقه مذبح است با امر او صاحبان  
 سنا صبا علی بوده و بیشتر بر اسم و آداب هیئت میگذاشته و نظرش باطن امور و حقایق بوده و در  
 عرض صیفت احسانات درونی تو چشم بظواهر اعمال بوده و برتری فلسفه لوتز بظرف کنگفور  
 از سه جمل لوتز که دنیا ذکر میشود هوید است اولی آنکه اعمال دیگران را قصاصت نکند و در دنیا که  
 بشت خلق خود رضی باشد سؤمرا آنکه در عرض بدی خوبی کنسید -

تجلیات کنگفور از ایجاد حسن و ظن پرستی در مردم میکند در صورتیکه مردم لوتز طبیعت را دشمن دارد  
 زیرا اساس آن بر نفس کشی و عدم شخص است که قرن چهارم قبل از میلاد جوا انگتر -  
 ty - چیز بانی شبیه تعلیمات لوتز اظهار نمود این شخص مدعی بود که سعی و کوشش  
 بشر در دوره زندگی فقط داخل در امر طبیعت است و تلاش برای حیات و وقت تعیین در اوضاع  
 قوانین و مجاهدت آنها در سایر مراتب جز تقسیم عمر چیز دیگری نبوده و انسان را از طریق راهیکه بر  
 آن آفریده شده منحرف نمایند تو نیز معمولی تبدیل ابلاقه مندی بستاره شناسی و کیمیا گری یعنی  
 تعیین آثار نجوم و حرکات آنها در زندگی با جمعه و افراد و تبدیل نظرات بظواهر گردید و چو فی معنی  
 نگارشات لوتز را نفی میکنند لذا بهتر تحصیل گناه حیات جاودانی و سنگ لوتز افکارند تا بوسیله

از هرگز زنده خلاصی یابند و کاهنان و پیشوایان این طریق بجنب توجه سلاطین را در این برای  
 حیوانات خود نموده و بزرگترین حامی آنها شیوه انگتر - che H-Wang-te بود  
 که بر یو زانیدن تمام طبقات چین با استثنای توتسیتها نمود -

در قرن دوم میلادی که مذهب بودائی در چین منتشر شد فلسفه و اخلاقیات کنگفور نیز با آن  
 هم گشت و در قرن پنجم میلادی تو نیزم بودا نیزم هر دو توسط پسر اطوری چین بر سیت شناخته  
 و حکومتها کونیه با علی رخم بودا آنها برای تا بعین لوتز خسته شد و پس از آن بعضی از  
 سلاطین هر دو تو نیزم و بر جی بر علیه آن بودند که در قرن ششم تشکیلات تو نیزم شروع شد و در  
 کتاب یکی موسوم به کان یینگ پن Kan-ying-paen یعنی جزا و پاداشش و دیگری  
 یین شی دن Yin-chi Wan یعنی برکات سری که هر دو حاوی دروس اخلاقی بطریق ضرب  
 مثل است تو نیزم اشته یافت -

در دستاویزات حصیه لوتز نیز مثل بودا بر تثبیت بوده و آنکه آن چهار تنه از یوه ونگ شکسته  
 Yuh-kwang-shang-te خدای عظم و کوانته Kwan-te خدای  
 جنگ و ناک Wandrang خدای ادبیت -

خلاصه آنکه تو نیزم که شرح آن داده شد امروز در چین همه اول و مخصوصاً در میان طبقات پست  
 مورد قبول است و گوی این نکته را نباید از نظر دور داشت که مذهب یکی چین بود نیزم است و فلسفه  
 لوتز و لوتز نیز طرف توجه صده است -

فصل پانزدهم  
 در شناسیدن و نیامد مذهب قدیم ژاپون

۲۰۰  
 در این زمان ششم سیلادی که بود رسیدیم از که شروع باشاه و سرایت در ژاپون کرد جنگ  
 و کسبی آن مملکت شیونو یعنی طریقه از راج خوانده میشد که اسان بر پرستش طبع اجزا  
 قرار گرفته بود و هر چند ژاپونجا معتقد بود خود خدای عظیم ابدی بوده ولی خواهی طبیعت را  
 که مظاهر او دانسته اند نیز پرستش کرده و معتقد نشده بعد از موت که در آن اسان یادگار  
 و کثیر احوال خود میرسد بوده اند و چون پرستش جدا و نیاکان باز اصول محمد شیونو نیز است  
 از آن جهت حسن وطن پرستی شدیدی در ژاپونجا بوجود آمده است -

شیونو پسر خالق مملکت ژاپون را بنام ایراناچی میخواند که خیم چپا در رب النوع آفتاب  
 مویوم به نام ترا مو *amaterasu* پدید شده که معبد او هنوز در آیتس بر پا و زیارتگاه عمده است  
 و ایالی ژاپون معتقدند که از این کریم خدایان و شجاعان پیداشده و در مدت هزاران سال در زمین  
 سلطنت نموده اند تا آنکه یکی از آنها که سنزل مقام داده و بر تبه انانی رسید در ژاپون (دو ع  
 سال قبل از میلاد) طاهر و با هم جیموتو *Jimmu Tenno* شروع حکومت کرده است و در واقع  
 ارواح این سلاطین و شجاعان موهومند که سوره تکريم و تعظیم ایالی ژاپون بوده و میباشند کسین  
 ژاپون در از منظر لغت تصور میکردند معبد و سلطان آنها از نسل همین خدایان اند و از این نقطه نظر  
 معبد و مقدس بوده و در مظاهر میگردید و بعضی است مذبحها که اسان بر این موهول باشد عبادت  
 که معتقدات سایر مذاهب نیز داخل آن شود و از این جهت اغلب از ژاپونجا مذهب بود و او طریقه  
 شیونو شرف را توان پذیرفته و گفته هر دو شریعت در معبد واحد با در عرض و انجام کالیف دینی  
 خود میروراند -

۱۸۵۲ میلادی عارضی که از زور و اجانب مملکت ژاپون میشد تخفیف یافت و در نتیجه  
 انقلاب

انقلاب بزرگ ژاپون بر علیه ریس کل قومی دستفندین نظر بانیکه بود این مذهب طرف توجه  
 آنها بود شیونو نیز مذهب سی مملکت شناخته شد و بود این مذهب و شیونو نیز م که توام مخط  
 شد بودند از یکدیگر سوا و مجزا شده و برای حرکت معابد مخصوص بنا گردید ولی با سخنان معنی  
 شیونو نیز م از خزانه دولت مساعد میشد که بعد ما موقوف گردید و از تاریخ ۱۸۹۲ میلادی  
 شیونو نیز م از جنبه مذهبی خود در انظار عاری و فقط آداب و رسوم آن برای حفظ ملت و روح  
 وطن پرستی که در برابر آن نگاهداری شد -

صحن شیونو نیز م مویوم به کجی که است که زبان ژاپونی نوشته است قدیم معنی میدهد و  
 حاوی فایده و احادیث و آیات راجع به اصول شیونو نیز م و قوانین ملی آن است. این مذهب در  
 و اطراف سیکادو در لازم بیشتر دولتی در تحذیب اخلاق تاثیر میگذارد زیرا موهوم و تبلیغ به یکو کاری عبادت  
 بطور اجتماع در آن مرسوم معمول میباشد فقط روحانیون و گفته روزی و مرتبه تقدیمی خود را آورده بوسی  
 قرار میدهند شروع بخواندن دینیه تفرزه نموده خارج میشوند و سون هر یک منفرجا معبد قرنا قوس معبد بعد  
 که بواسطه آنند اگر معبود را رگشته حاضر شود پس هر چه در تقدیمی آورده در آنجا میگذارد و در حال است  
 که علامت ختم زیارت خارج میشوند و بعضی اوقات شیونو نیز مها ایس *Ise* برای زیارت معبد  
 آفتاب قرار میگیرد و پس از هر جهت بخانه خدایان خود میگردند و یکبار میگردند و بعدیکه نام آن که در شعر خود را  
 در روی لوحی که اسان خدایان شجاعان و پهلوانهای سلف آن است قرار میدهند خلاصه آنکه شیونو  
 در ژاپون و بصفت است اتفاقا جانشین آن یکی از مذاهب مثل بوالی صورتیت بکر بیدی الحاد است  
 و در اطله اهاست هفتگی چنین مظهر است: کفویسینوس عالم و فیلسوف چیچی  
 (شوه یایاک هید) فرما ذراتی که از اشخاص مستفاد شود (و) قسمتی از تاریخ (شانتوک) کنونی در

سرزمین آسمانی چین بود چند خرد داشت و همین جهت آرزوی این بود که خداوند پیری بدو عطا فرماید که جانشین وی شود و بدین سبب در میانگی با دو شیشه جوانی ازدواج کرد -  
 (چهارمک تسای) زن دوم وی در سال ۵۵۱ یا ۵۵۰ قمری میلاد مسیح در ون غاری پیری برای او بار آورد که بنام (کنفوسیوس) مشهور گشت - در آن زمان ای چینی آمده است که پسران تولد این کودک حویان بر در خار بنگاهبانی مشغول شدند و مادرش خشک و بیستی و نوازی شنید و ندانی بگوشش رسید که (آسمان از تولد پسر مقدس تو بجزکت درانگه است و از چنگی سوزونی بر زمین میفرستد) در آوی بدن کودک علامی دید میشد نوشته شده بود که وی حقیق و حصول جدیدی بوجود خواهد آورد در کف فارسی چینی سر شود -

کنفوسیوس در شهر کوه فیو در شمال چین قدم بر صه و جو گذشت اصل و نسب با فرا خاندان (ژنک) که پیش از هزار سال بر چین حکومت کرده و در سال ۱۱۲۵ قمری میلاد متروک شده بوده می رسید - هنگامیکه وی تولد یافت حرج و مرج بر سر زمین آسمانی چین حکم فرما بود هنگامی هم که بدو در زندگی گفت خنوز هم آشوب گفتش فرو نشسته بود -

**(۳) دوران جوانی کنفوسیوس**

از کودکی عظام و آثار بارز نبوغ از رفتار و گفتار کنفوسیوس هویدا بود کنفوسیوس کوچک عظامه مفرطی بفر گرفتن علوم داشت ولی مرگ پدرش که هنگام سه سالگی وی رخ داد او را تا حدی از تحصیل مانع شد - کنفوسیوس در ۱۹ سالگی ازدواج کرد و با آنکه زنش یک کسری بود دختر برای او بار آورد و متعاصی و امانکار بزرگی که وی را بخدمت مشغول میداشت از در خانه حکیم چینی نسبت بزن و فرزندش کاسته بود -

کنفوسیوس

کنفوسیوس در ۲۵ سالگی آموزگار گاهی تاسیس کرد و بشاگردان خود حصول کشور داری را بیاموخت شاگردان او همه جوان بودند و استاد خود مانند آنان از آنها که جاه و منال داشتند مانع نمی قبول میکرد ولی فقرا را نیز از مدرسه خود نمیزاند -

رفته رفته کنفوسیوس شهرتی در محیط خود بگه رساند مردم او را معلمی داناد و از کارسندان لایق دوستی کنفوسیوس تاریخ و فلسفه خوبی میداشت و با مطالعه حوادث تاریخی گذشته و عقاید فلسفی گذشتگان اصولی جدید در طرز حکومت بوجود آورد -

در سال ۵۱۲ قمری میلاد مسیح با دو تن از جوانان عالی مقام کشور (لو) که از شاگردان او بودند سفری بمرکز امپراتوری چین نمود و در این شهر در کتابخانه دولتی تحقیقات پرداخت و نیز موسیقی فرا گرفت و بدین هنر علاقه مخصوصی پیدا کرد -

چکمی چینی در این شهر نیز با یکی از بزرگترین مردان معاصر خود یعنی (لائوتسه) فیلسوف مشهور و موجودی از مذهب چین ملاقات نمود - (لائوتسه) مردی ایدئالیست و بوجود خدای متفقد بود و عقیده داشت برای درک حقایق شخص باید قلب خود را از آرزوهای دنیوی تهی سازد. کنفوسیوس بر عکس مردی علمی بود و حقایق تلخ و شیرین زندگی از در پنجه چشم جهانیان میگرفت -

**کونگ فیلسوف**

در همین سال هنگامی که کنفوسیوس بیست و هشت آینه درخشانی در پیش دارد شورش در کشور (لو) رخ داد که منجر بفرار فرمانروای آن شد. کنفوسیوس نیز با وی بکشور همسایه یعنی (تسی) گریخت چندین سال کنفوسیوس از کارهای اداری برکنار بود زیرا امیر کشور (تسی) قدر چنان استقامت بزرگاری را نداشت و حکم اوقات خود را با مسافرت و سیاحت و تعلیم و تدریس شاگردان صرف میکرد

در این

در این موقع صیت شحرتی سر بر چین را فرا گرفته بود و مردم او را کونگ فورتی (کونگ فیوف) می نامیدند کفونیوس نام لاتین عالم چینی است -  
در کمال این چند سال کفونیوس با شاه گردان خود که هر شش ماه مبعوثات تازه بودند سر میزد و این شاه گردان عقاید و اصول وی را آموخت و می دانست -

استادان آنان مردی بلند قامت بود و در موقع راه رفتن دستانش چون بال پرندگان حرکت در میآید گرچه در خوردن و نوشیدن راه اعتدال پیش می گرفت ولی در انتخاب غذا وقت خاصی مبذول میداشت نسبت با طرفیان خود هربان بود و در معاشرت و مصاحبت اصول و آداب معاشرت را رعایت میکرد لیکن باید دانست که در موقع خود مردی خوش روی و بی غنا بود و دل طرفیان را شنایان نسبت بخود محبتی آینه با حرام بود و میآورد لیکن هیچگاه کسی گرم گرفت کفونیوس در چاه و در سالگی بچین خود فرا خوانده شد و حکومت شهر (چونگ نو) بدو تفویض گشت و بر اثر حسن سیاست بزودی در کشور خویش بمقامات عالی ارتقا یافت و در پرتو نوج خود بکلیت دو تن از شاه گردانیش حکومت جدیدی بر وی کار آورد کارمندان خیانتکار و رشوه خوار را از کار برکنار کرد و فاداری و ایمان را بدل مردمان راه داد کارهای بزرگ را بزرگان خود را بخردان واگذاشت و قیمت اجناس را تثبیت کرد و مالیات را برای توسعه تجارت بکار برد راهها و خطوط ارتباطی را کمال نمود از نیروی امرای غلی کاست و توده را از رنج و زحمت برانید -  
بلکه این اصلاحات که بفتح توده صورت میگرفت با منافع قحظین مواج گشت و بدین جهت کفونیوس دشمنان زیادی در خارج و داخل کشور پیدا کرد که همه برای زمین بردن او می غافل نشسته بجلسه دشمنان او از سوی کشور (تسی) که چندی در آنجا در حال تبعید بسر میبرد آغاز گشت این کشور

این کشور که کفونیوس در باره استقبال نام (لو) با وی در مذاکره بود بختری که ممکن بود این امر او را تهدید کند متوجه شد گذشته از آنکه در خود کشوری معتقد در جوار او استقبال (هسته) است می نمود اتباع وی نیز در صدد بدست آوردن آزادی و استانی بر میآوردند که او (لو) از آن خود را از آن اقتضا امرانه ای طرح کرد و هشتاد تن از دوشیزگان با هر وی کشور خود را که در قصر سوسی سرآمد بودند انتخاب نمودند و بپادشاه (لو) فرستاده معمولاً ما شرقیها هر چه خود را بشیم در این دنیا همیشه و نوش تب مقامت نداریم امید (لو) که در پاریس می نیز که از این قاصده شش می بودند و این خوربان زمینی بیخوش پرده افتند و در نتیجه از آن حکمت آری غافل ماندند و غایب شدند که بعد از آن محول بود انجام گشت و از فریاد کفونیوس بجای نرسید و چند نصیحت وی دل زمامداران (لو) که از باده عشق این زمان گشت بود اثری نداشت کشور بسوی نیستی رفت در زمان هجران حکیم چینی سر انجام ظهور بجای وطن گشت و باطنی شکست و دیدگانی اشگبار بچین عزیز خود را ترک گفت و سیزده سال تمام در فراق مادر بچین بسر برد و سیزده سال طولانی که در مدت آن کفونیوس از کشوری بکشور دیگر میرفت تا بلکه سرزمینی مطابق آرزو و آیان خود یافته در آن مسکن گیرند در کشور ما استقبال شایانی از او عمل میآورد ولی از اینها گریزان بود و از قبول ایالت شهری که برای او تعیین شده بود سر باز زد و با میران کشور نوشت که مردان حافل در برابر خدمتی که انجام داده باشند مزد نپذیرند -

مگر انجام نرسید از سایان در از بچین او را بسوی خود خواند -  
فرمانروایی که بر او سلطنت میکرد از همان رخت بر بسته و سپاه بر تخت نشسته بود و بسطت بی از سر واران خود که اصول جنگی را از کفونیوس فرا گرفته بود حکیم را بکشور خود دعوت نمود تا بار دیگر

۲۰۶  
 سر نوشت (لو) را بدست گیرد - قوی افسوس کرد و در آن پری کفونیوس فرارسیده و از طرفی  
 روزگار پر مشقت تبعید و دوری از وطن می راست رخور کرده بود و هنگامیکه بر (لو) برگشت  
 دست بفعلایقی نرسد و گوشه عزت گرفت بیج سال بیشتر از عمرش باقی مانده بود -  
 این حدیث ماصرف شاعر عقائد و اصول خود نمود و کتاب چون چو کینگ یا (بهار و پیمان)  
 برشته تحریر در آورد کفونیوس درباره این کتاب که یک رشته حقایق تاریخی بر بیان است  
 گفته بود که سبب آن بهترین معرفت وی باشد ولی باید بدان داشت که بدترین معرفت است -  
 (عقاید کفونیوس)

دو بیت سال پس از مرگ کفونیوس یکی از همسران چین تحمیم گرفت عقاید را به همسران و در میان  
 عموم چینیان ریشه دوانید و بود و براندازد کتابها را که نوشته بود و سوزانید و نوشته انی را که  
 بتعالیم او ایمان داشتند بکشت ولی در عملی راضی نشدند و کایان بکشت و جانشین او آنچه کرد  
 وی رشته بود و پنبه کرد -

آخر فرود آمدند از آن و طبقه روشنگر چین بیشتر عقاید و اصول وی پای بندند و سخنانش اغلب  
 ضرب المثل شده است (اینچنین بود و نیستی بدیگران بستند) این ضرب المثل که در میان  
 شهرت جهانی دارد کفونیوس اصول حکومت را بر اساس وضع خانواده قرار داده بود و بگفت  
 همانطور که فرزندی یکی از افراد خانه باید از آقای خانه متابعت کند اتباع سلطان یا نامدار باید فرمان  
 او را گردن بختند - کفونیوس خود را موجد مذهب فلسفه یا سیستم حکومتی نمیدانست -  
 وی مردی محافظه کار بود و اصولی که فیلسوف معاصرو (لائوتسه) عقاید انقلابی داشت و معتقد بود  
 که باید حکومت بر اساسی که در آنوقت استوار بود برانداخته شود و رشته جنگ عقایدی را که اکنون  
 قریب

۲۰۷  
 قریب سی سال است در چین در گرفته باید در اس سالین و عقیده جستجو کرد اهلالی شمالی چین که  
 مرکز آن کینگ است اصول کفونیوس را پذیرفته اند و مردم خوب عقاید (لائوتسه) معتقدند -  
 کفونیوس بر خلاف آنچه تصور میکنیم زیاد پای بند مذهب نبود چنگی بود و روشنگر وی فقط  
 بر زندگی علاقمند بود اصرار زیادی نداشت که در یادمان از کجا میاید و کجا میرود هنگامیکه از  
 او خواش کرد عقیده خود را در باره مرگ بیان کرد گفته بود (با چیزی درباره زندگی در دنیا قیام  
 چگونه ممکن است چیزی در باره مرگ بدانیم -)

چگونه ممکن است چیزی در باره مرگ بدانیم -  
 در فروردین سال ۱۹۱۲ میلادی در میان چین پیشینها و شد که مذهب کفونیوس که پیش از او هزار سال  
 مذهب رسمی چین بوده و بچمال پیش پس از استغفای امپراتور چین و اعلام حکومت جمهوری در این  
 کشور لغنی گردیده بود دوباره بر سیمت در آید و نیز کفونیوس خدای چین شناخته شود -  
 البتدین پیشینها در زندگی این خود بخوبی مقامی را که کفونیوس از جا نموده چین اوست میراند  
 (موتگ کفونیوس)

حکیم چینی در سال ۴۶۶ قبل از میلاد مسیح مرگ را با آغوش باز پذیرفت و در خارج شهر کوفیوس  
 بر روی تپه ای بجا کسب کرده شد (این بود عقاید مختلفه که درباره بود و کفونیوس اظهار شده) آقا  
 حضرت عبدالبها جل شانوه در سخا و صفات راجع بود و کفونیوس میفرماید قول الله  
 (ص ۱۱۵ چاپ مصر) سؤالات بود که کفونیوس چگونه بوده اند - جوابت بوده نیز  
 تا پس دین جدید و کفونیوس تجدید سلوک و خلاق قدیم نبود ولی کلی اساس آن بر هم خورد و مل نوبه  
 و کفونیوسه ایدار معتقدات و عبادات مطابق اصل باقی و برقرار نماند مونس این شخص نفعی  
 تا پس و حرانیت الهیه نمود ولی من بعد بتدریج اساس کلی از میان رفت و عادات در نوم حایه  
 بدعت



در کتاب حقیقت چنین مقرر است **قل من صلتنا صلنا** -

**فصل هفتم**

**مسیحیت یا شریعت علی** -

عیسی  $\text{ع}$  از مادر خود مریم قبل از زاده و احوال او با یوسف نجار که از نسل داوود و از نسل ناصره بود در بیت لحم متولد شد و مدت دوازده سال در نزد مادر خود در زندگانی نمود و در سن بی شروع باطنی امر خود فرمود و بقولی که یاسین و یقرا یک یو خاوری آنحضرت ذکر میکند در سال عمر خود در پیر گتانا موسس بود و اینم بگوش در فلسطین و ابلخ تعلیمات خود گذراند و چون خود را این نده خوا و مسیح موعود بکلیمان معرفی نمود بر بی اسرائیل در عویش گران مدینه ابر علیه حضرتش قایم و او را تسلیم میلطس که از جانب مملکت روم در فلسطین حکومت میکرد نموده و حاکم نرو بر او مصلحت کلبیا آنحضرت را مصلوب در فون ساخت و بر او یک در انجیل مذکور است پس از شکر از زمین درگاه بر خاسته با سنان صعود نمود در صورتیکه موصیایه و ما قتلوه و ما صلکوه و لکن یشیم که در قرآن مسطور است آنحضرت مصلوب شد و از سر بار با سنان آویخته و جسی شیبید و بوده که بار او ریخته شد است -

علی  $\text{ع}$  عمر خود را تجربه بسر برد و بیشتر اوقات خود را در تفانی و در کبابای خلوت و در از مردم میگذراند و از سن دوازده الی سی که هجده سال میشود معلوم شد در کجا متوقف بوده ولی بر می که پابند بیانت نیستند و یا مگر نبوت عیسی  $\text{ع}$  اند میگویند که این مدت را عیسی  $\text{ع}$  در هند سپری کرد پس از آن موطن و حیات بر اهر و اخلاقیات فلسفه بود اگر در آن تاریخ روح کاملی در هند داشته باشد پس از آن جهت و دعوی نبوت نموده و دلیل آنجا شبیه بودن تعلیمات مسیحیت تعلیمات یسوع

و بود و اینم است و در دیگر آنکه در س اخلاقی هم عیسی  $\text{ع}$  را که برای آنجا معروف و مشهور شد و عیناً تمام گتانا یعنی بود او و لوتر قبلاً گفته اند و مسیح بیکر نبوده است فسخی عقیده مجذبان که گانه هند و با بواسطه موحه بودن کلمینسا و اینکه عیسی خود را کامل کننده شریعت موسی  $\text{ع}$  معرفی کرده و بعد تقسیم واحد شده که ابد اخلاقیات خارجی ندارد و همین عقیده را مسیحیان نسبت با اسلام دارند یعنی میگویند منت هم قرآن از انجیل و تورات اقباس شد است و دلیل آنجا حفظ تجانس و منش است همین دلیل است صحیف چه توافق اخبارات و تفردات بر آن محکم که دعوی از اولی اتحاد و کتب خود خلاصه که عیسی  $\text{ع}$  در دوره نبوت خود با وجودیکه موجب مندرجات انجیل و آیات قرآنی بجهت نیادی از خود ظاهر فرمود و دوازده نفر جواری یا نر بیشتر پیدا کرد که یکی از آنها یهودی آنجی بود که مبلغی از کلیسیا بطریق رشوه دریافت نموده آنحضرت را با آنها تسلیم کرد و باقی هم در عقیده خود راسخ و ثابت بودند زیرا بعضی گرفتاری مسیح همگی فرار کردند و فقط بطرس برای فهمیدن حاقبت آن از دور عقب عیسی  $\text{ع}$  رفت ولی کجلی تبعیت و همراه بودن خود را با او انکار نمود و ایسان هم از میان و عملی بنی اسرائیل بودند بلکه از طبقه پستی یعنی ماهی گیر و طح و با جگر بودند و نتیجه پیروی خود از عیسی  $\text{ع}$  نمیدانستند چنانکه در باب ۱۳ انجیل می مسطور است که بطرس از آنحضرت سوال میکند ماکه هر چیز خود را ترک کرده و از تو متابعت میکنم ما چه خواهد بود و عیسی  $\text{ع}$  در جواب چنین فرمود وقتیکه پسران در معاود بکسی مجال خود نشیند شایسته دوازده کرسی نشسته بر دوازده سیاه اسرائیل داوری خواهد نمود -

در طول زندگانی حضرت عیسی  $\text{ع}$  اخلاقیات بعضی عمر آنحضرت را پناه و برضی می دکت داشته اند ولی اگر تری باسی در است تعلیمات حضرت مسیح  $\text{ع}$  موافق منی بر ضرب المثل است و خود آنحضرت نیز

در دوره نوبت خود نوشت و بعینه عده از مسیحیان حواریون هم راجع بشریقت آنحضرت  
 چیزی نوشتند باین جهت که عالم را تمام و محو می بینند و حتی اوباء و نویسندگان  
 دوزخ مسیح از قبیل لیسینی و سنگا و اوید و اسپکیا شرح تا کتیس در کتابیات و نوشتهجات خود  
 نامی از عیسی هم در عویش نبرده اند یا از خطه نظر آنکه آنحضرت معروف بآنجا نبوده و یا آنجا  
 دعوی و امرش با قابل بحث و درج در تاریخ فرشته اند چون عقائد سال از محلول شدن  
 مسیح گذشت و بیت المقدس خراب گردید و مسیحیان از رحمت آنحضرت چنانکه در انجیل و حدیث  
 داده شد با یوس گشتند بعضی بعینه خود بدیگی از دوره زندگانی و شریعت آنحضرت نوشتند تا  
 صد پنجاه سال بعد از مسیح صیوان باین شکل افتادند کتابیکه حاوی تعلیمات و اصول خود زندگانی  
 عیسی باشد تشکیل دهند لکن آن نوشته را نویسندگان آنجا محجول و غیر معروف بودند  
 جمع آوری نموده و بوم و قیاس هر صفت از آن را منسوب یکی از حواریون نمودند و این تصویر خط  
 اماسش بر تصویر جمع کننده آن بود کتاب انجیل که باین ترتیب جمع آوری شد بزبان عبری  
 و یونانی بود ولی بعد از آنهم از میان رفت و انجیلی که امروزه در دست مسیحیان عالم است بود  
 خیالی آن است و مسیحیان دنیا نوشتجاتی از حواریون غیر از یک مرتبه از همین چهار مرتبه  
 پولس که او هم بعد از عیسی مسیح در دوره نوبت نداشتند

اغلب مسیحیان عالم عقیده شان بر تثلیث است یعنی خدا را همی اعتبارشان و روح القدس دانند  
 و عیسی هم را همان بن درسته مقام الوهیت دادند و عقیده تثلیث در نزد فلاسفه الهی امری  
 مردود و مخالف عقل است زیرا آنجا میگویند وجود واحد بر سه تقسیم نشود و سه تشکیل واحدند هر  
 بعد از تثلیث ذات الهی امکان ندارد زیرا وجود یک در خود تقسیم نشود ناقص است و خدا نیز ناقص  
 نتواند

نتواند بود لذا عقیده بتثلیث بی اساس و موهوم است . در مقابل این فلاسفه عقیده  
 بتثلیث و دلیل قاطع نمیتوانند ارائه دهند جز آنکه شگارشات انجیل یعنی ابتدای محبت  
 منتسب بویحنا که میگوید ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود متوسل شوند و هر چند این  
 تولید عقیده بتثلیث انموده ولی بعضی از علما تفسیر دیگر بر آن نوشته اند ذکرش از حدود  
 مندرجات این کتاب خارج است . برخی گویند اگر بی پدر متولد شدن عیسی هم دلالت بر خدا بودن  
 او کند آنوقت باید آدم ابو البشر نیز خدا داشت زیرا او بدون پدر و مادر چنانکه در تورات ملاحظه  
 است پیدا شده پس خدای که قادر بخلقت شخصی بدون سائل و مسبب باشد میتواند تولید عیسی  
 رحیمی بدون لطف نماید . ایسان گویند مسیحی باشد از روح و مزیم را از روح القدس عالم شده و اند  
 سورتی که اگر بوسایل طبیعی باشد از روح ایجاد جسم نشود و تولید ذرات حیاتی نمی که تولید خودی  
 کند از آن غیر ممکن است و اگر از معجزات اولی بر الوهیت او دیم که این معجزات با سایر انبیا  
 نیز آمده اند و اگر گوئیم که بطوریکه صیویها معتقدند آنحضرت کامل متولد شد میسبیم که در انجیل و تورات  
 ملاحظه است که در نزد عیسی هم با والدین خود بسر میبرد جسم او در طاعت ترقی میکرد پس کامل نمود  
 وجودی که کامل باشد خدا نتواند بود لذا عیسی نیز همان است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله است  
 یوحنا الی الخ و اینکه آنحضرت در جانی خود را بنی الله و در جانی پسران خوانده خود ولی  
 وضع بر عدم الوهیت است و اشاره از ابن الله این است که انبیا دارای دو جنبه مذکی صبی  
 لکوتی و یکی جنبه بشری و حقیقت این معنی در این تفسیر صلح الدین عدی اشکار میشود :

یکی پسب از آن که مرده فرزندی که ای روشن گرسید خوردند به مصرش بوی پیراهن سفید  
 چو در چاه کفاشش ندیدم بگفت احوال ما برقی همان گمی سپید و دیگر دم بخان است



کلی بر تارک اصلی نشینیم گهی هم پشت پای خود نشینیم خلاصه آنکه عقیده طبعه  
 مذکوره در فوق بارج با بنیاد این است که آنها در مقام ذات الکی حال آینه در مقابل خورشید را  
 دارند یعنی همانطور که آینه نور آفتاب آنگاه بسایه و یا مکان تاریک منعکس میکند انبیا هم  
 احکام و نواهی رب لا یزال تحصیل کرده و بخلق بلاغ میکنند معنی و اصطلاح خالق و مخلوقند  
 و همچنانکه آینه از خود چیزی جز قابلیت کسب نور بلا و اصطلاح ندارد تعلیمات و آیات انبیا هم از خود  
 نیست بلکه از ذات الکی است و همانطور که انسان در سایه تاریکی خورشید ابوسیدل آینه تمام  
 دید مردم عالم هم اگر بخوانند خدا را ببینند باید در انبیا مشاهده کنند پس هر کس این معنی را درک  
 کند مقصود از بیانات عیسی هم راهم خواهد کرد چنانکه خود مسیح هم با توجه بذات الکی اشاره  
 بشاگردش کرده بگوید همچنانکه مراد همان فرستادی من نیز ایشان را در جهان فرستادم  
 بهجت ایشان من خود را ندانم میگویم ایشان نیز در رستی تقدیس کرده شوند و نه برای انبیا  
 سوال میکنم بلکه برای آنها بگوید کلام ایشان بنایان خواهند آورد تا همه یک گردند چنانچه  
 تو ای پدر در من هستی و من در تو تا ایشان نیز با یک باشند پس نتیجه این میشود که در معنی  
 خدا در عیسی هم بود و عیسی هم در خدا و خدا در حواریون مسیح و هر کس که ایمان صحیح با حضرت دارد  
 چنانکه حضرت محمد نیز فرمود قلب من منزل و ماوی خداست -

عیسی آن معتقد بظهور نبی بعد از عیسی نیستند و فقط عودت و رجعت خود آنحضرتند و برای  
 کذب بودن دعوی حضرت محمد لایق سخت میاورند که من جمله نگارشات باب سیزدهم محل  
 رفتن میباشد پس هر گاه کسی بشناکوبد اینک مسیح در اینجا بود آنجا است و بکنند زیرا مسیح  
 در دنیا بسیار ظاهر شده آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد قسمی که اگر ممکن نبوی برگردد

هم گمراه نمودند یکی شام بر صدر باشند اینک از همه امور پیش شما را خبر دادیم و در آن روز  
 از نصیبت خورشید تاریک کرده و ماه نور خود را با برگرد دستارگان از آسمان فرو ریزند و قوا  
 افلاک متزلزل خواهد گشت انگاه پسران را ببینید که با قوت و جلال عظیم برابر میآید -  
 علمین گویند هر چند که مندرجات بخیل حاضر از صفت بگوئی تشکیل و تنظیم قابل اعتماد نیست  
 ولی با فرض صحت رجوع باب پنجم از بخیل منی میآیم و میبینیم در آنجا از قول عیسی هم منقول است  
 که آنحضرت خطاب تا گردنش نموده سپرداید: خوشحال باشید چون شما رخس گویند و بخاطر  
 من هر سخن بدی بر شما کاوید باز گویند زیرا که همین طور بر انبیا قبل از شما خایر رسانیدند و ایام  
 میبینیم عیسی هم حواریون را بنام انبیا میخواند و مقام نبوت میدهد آنوقت میفهمیم که مقصود از  
 انبیا که نبی حضرت محمد نبوده است بلکه همان با چها بودند که فرجای و جنایات آنها اقل در معنی  
 در فائز و تاریخ نبوت است و ایشان اندک بزرگتری مسیح نشسته روح سحبت را خرد نمودند و از  
 از اینجا تا بعثت حضرت محمد و بعد از آن چندین نفر از قبیل صفح و سید که کذاب عوی پیغمبری  
 نمودند که تمام آنها را میستوان انبیا که بزرگتر از مسیح بوده اند و الا چنانکه  
 در باب چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم بخیل و پنجم روم است بطور صراحت در حدیث ظهور نبی بعد از  
 خود فرموده و آن عبارات اینهاست: بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت زیرا که من پس از شما  
 میآید و من شمار است میگویم که رفیق من برای شما سفید است زیرا اگر نرم قلبی دهنده نزد  
 شما نخواهد آمد و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم بشناکوبم لکن الان طاقت و تحمل آنها را ندارید لیکن  
 چون و آید یعنی روح راستی شما را جمع راستی هدایت خواهد کرد بعد از آنکه مرا نخواهید  
 و بعد از آنکه مرا باز خواهید دید زیرا که نزد من میروم این چیزها را مثل شما نگاهتم لکن ساقی میآید  
 که دیگر شرح این آیه است در کتاب ص ۷

که دیگر بتلها بشما حرفه نینرم بلکه از پدر شما آشکارا خبر خودم داد و چون او آید مجازا بر گناه عدالت و داوری ملامت خواهد نمود آنها را گناه زیرا که من ایمان نیاوردم و آنها بر عدالت از آن سبب که نزدیک رخو و میروم و دیگر مرا نخواهید دید - بخت -

چنانکه در فوق ملاحظه شد در جانی میسی هم میفرماید من نزدیک خود میروم و دیگر مرا نخواهید دید در جانی دیگر میفرماید من میروم و میآیم که خلقی الظاهر فقیص یکدیگرند ولی چون ابغیاء را قطره زلالی دریم که از یک منبع تراوش میکنند و بحقیقت آن آبها بر تو نور واحد شناسیم آنجا محتاج معانی مندرجات با جمل بر ما روشن نگهش میشود آشکار میگردد که سخنان و تقریرات میسی و دالی بر بطور بی بنده است یعنی خداییم که میسر حضرت میسی همان حضرت محمد است و حضرت محمد حضرت میسی است و باه خلاف فرقه و سخن گراف نگهشیم چنانکه میسی هم راجع بر جنت خود میسی ظهور می نماید که در آن زمان خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را باز گیرد و ستارگان از آسمان فرویزند و قوای افلاک متزلزل شود و آنوقت پسران با قوت و جلال عظیم سوار بر آبر با میآید در صورتیکه اگر آنچه از ظاهر این عبادت مستفاد میشود حقیقه واقع گردد یعنی ستارگان فرویزند و قوای افلاک متزلزل شود و آفتاب تاریک گردد آنوقت که از منی نخواهد ماند که آنحضرت بر آن نازل شود و نوع بشر وجود نماند درشت که میسی هم بر آنها داوری و یانوت نماید و گذشته از اینها هر گاه رجعت ظاهری در کار باشد ناچار سائل طبعی برای آن لازم میآید و بیستیم که اگر بر جز نود و پنجاریست و بخار هم حل جسم ثقیل و سنگین نتواند کرد که معتقد شوم آنحضرت سوار بر آبر شده بکره ارض نزل مییابد و در حقیقت عدم ادراک معصوم و محتاج این بیایست بوده که حواریون بر شهبه آنکه در نظر رجعت نوری میسی هم وقوع حوادث غیره قول بوده در

آنحضرت دنیا را ختم پذیر داشته که راجع با میسی هم چیزی نوشته و بعد که مسیح برین نوع نبوت خود را در حدیث گفتند که معصوم روح القدس بوده که پس از آنحضرت بر سر گرداوش روگردید یعنی چون ندید حقیقت او افسانه زدند در صورتیکه خود میسی هم گرا را فرمود که راجع به قدس با من است در ایضوت اعتباری بفرستادن آن بعد از خود نداشته و بدان جنون ظاهر احساس روح را در محیط نتواند کرد پس چگونه حواریون روح القدس مشاهده نرول آن ناس نموده اند - بخت -

کتاب محمد جدید که حاوی تمام انجلیها و تاریخ صیبه است مشتمل از چهار مجلد است که منسوب به پی و یوحنا در متن و لوقا حواریون مسیح میباشد و حاکی از تعلیمات شرح دوره زندگانی آنحضرت است و یک کتاب اعمال سولان و میت یک مرسله و یک روایه که موسوم بکتاب انجیل است و دو نکته است که راجع بصیوت باید در نظر داشت اول آنکه مسیح هم بطریق ظاهر شد حکومت مستقلی از خود داشته و فاقد علوم و صنایع و منظر ظهور شخصی بنام مسیح بودند ثانی آنکه مصلوب شدن و مظلوم بودن آنحضرت باعث شد که تعلیمات مسیحیت پیر و زیاد پیدا کرده جلب خاطر مردم را در اقطار عالم دنبال نماید و اینکه کلیسیا با وجود داشتن انظار علم مخالفت برافزاشته آن بود که ظاهر احادیث اخبار تورات اگر در ظهور مسیح موجود منظر بودند واقع شود و ظهور میسی هم مشاهده کردند زیر منظر شخصی بودند که آنان را از رقیبت او میجا خارج فرمود بنی اسرائیل را به بیت المقدس راهنمایی کرده معبد آنجا را بنا نماید و سایر خوارق عادات که شرح آن در تورات بطور است در ظهورش واقع شود - بخت -

بسیر ظهور مسیح هم چیزی بر گرایلی از کاهنان یهود بود و ماد او ایصابات نام داشت و

بنده

زود پس از آن در سن حکومت و پیری دارای این سپردند و اولیاس شین بر کرده و باطل  
 بری تقدیر مینویسند و مردم را شارت بطور کسی دیگر داده و اظهار میکرد من شارباب تمید میم  
 ولی اگر بعد خواهد آمد شاربابش و روح القدس تعید خواهد داد و او بواسطه اینکه هیرودیس  
 پادشاه یهودیه را از سلطه زن برادر خود و سایر اعمال نکوهیده می نمود مجوس و در اثر خویش  
 دختران هیرودیس قتل رسیدیحی با صبی هم متعارف بود و هر چند با بندجات انجیل مشرب  
 آنها چنانکه در باب هفتم انجیل لوقا مرقوم است صبی هم در بنی ساخت و توسطه و نفر از مردانش  
 از آنحضرت سوال کرد که آیا مسیح موجود است یا باید منظر ظهور شخص دیگری بود و امروزه  
 هستند که بر صبی معروف بوده و ایمان بریحی تمید دهند دارند ولی منکر ظهور مسیح اند  
 از گفته ای مسیح و اینکه در موقع مصلوب شدنش کلیمیان تاجی از خار بر سرش گذارده و بطور  
 استغراب میگفتند سلام بر تو ای پادشاه یهود و اینکه برای آرنایش صبی از طرف هیرودیس  
 نزد آنحضرت آمده میگوند آیا مالیات او را بقصر روم مباح است یا نه اینطور مستفاد میشود که  
 آنحضرت خود را وارث داوود دانسته و مدعی سلطنت یهود بوده و میخواسته است هانظریکه  
 موسی صبی اسرائیل را از تحت رقیبت مصر بیا خلاص نمود او هم آنها را از تحت حکومت و بجا  
 خارج سازد و حکومت مستقلی برایشان تشکیل دهد و بنیوندجات انجیل حاضر دلات میکند  
 آنحضرت خود را فقط برگزیده و مالور نجات ملت بنی اسرائیل میدانت چنانکه در باب یازدهم  
 انجیل متی مصلوب است که (هنگامیکه صبی بدیار صور رسیدند و میرفت زن کنعانیه از آن طریق  
 بیرون آمده فریاد کنان وی را گفت خداوند پسر داوود را بر من رحم کن زیرا دختر من تحت یون  
 لیکن هیچ جوابش نداد تا شگردان او پیش آمد خواهش نمودند که او را مرخص فرمایند زیرا در عیبتا  
 تورش

تورش بچند او در جواب گفت فرستاده نشده ام مگر بحیث گوشتان گم شده خاندان تورش  
 پس آن زن آمده و او را پریشش کرده گفت خداوند مرا یاری کن در جواب گفت (بان زود  
 رفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست) و با وجودیکه اکثر اخبار بر بنی اسرائیل مبعوث شده  
 یا از این قوم بوده اند و این فتیان قدر محبوبی است معلوم نیست در اثر چرگاه تقصیری  
 خاندان در تحت رقیبت سایر ملل بوده و با سارت و سستی از گمانی فریست نموده اند  
 یا محادام و زهارد و پالازعه شروع شد که معروف و عیبت بوده و منکر الهام یعنی اینها و برسل  
 ولی بنجد معتقد بودند و امروزه عده عیشاری در حالک مسیحی منکر صبی هستند و میگویند  
 صبی چیزی ای جسته و فوق العاده گفته و تذکرات و هانغانی بوده است که سایر مشایخ و  
 زردان یهود میگفتند علاوه بعضی چیز را مسیح گفته است که برخلاف علم و خطا صحت میباشند  
 مثل آنکه در باب یازدهم انجیل متی از قول صبی نقل است که خدا خوردن باد و استمای داشته و گفت  
 انرا بخش بگرداند بلکه آنچیزی که از دلبان بر آید شخص را بخش میازد در صورتیکه کثافت یا  
 ناخوشی و کت باعث دخول میکربا مرض بدن میشود و بنیوند دوره مسیح برده فروشی که  
 مخالف عدالت و انانیت است شرت معمول بوده و مسیح ابد انرا نمی نموده و دیگر آنکه مسیح  
 در بعضی موارد اطلاق نموده چنانکه در باب هشتم انجیل متی مصلوب است که در متو حیکه صبی زمین  
 بر حبیبان میرفت و یوا یک در بدن دو دیوانه بودند از آنحضرت خواهش کردند اجازه فرمایند  
 ابدان گلگه گرازی که در آن حد و مشغول چرا بودند شوند و صبی هم امر داد که همان نوع عمل کنند و در  
 گرازان همگی از بلندی بد زیا حسته هلاک شدند آواز قبیل مذکرات و ایرادات بسیار از طرف  
 مسکین بر مشایخ در سل میشود که بحث در آنها جایز نبوده و این مساله گچا سس که آنها را ندارد  
 مسیحیان

سیحان عالم بره وقت مهم یار کلیسا تقسیم میشوند یعنی رومی و یونانی و انگلیسی و کلیسا  
 زم شامل نصف سیحون عالم است و آنها پاپ اگر مرکز و تمرکز لم پای تحت ایطالی است -  
 نماینده مسیح و جانشین پطرس یعنی جواری برگزیده صی ۴ دانند و تقلید از مرکز روحانیت یعنی  
 در باره ایسکان نمایند و اینان کاتلیک خوانده شده و تمام احادیث اخباری که از قول حواریون  
 منقول است پذیرفته و مرهم و آداب فریضه ایشان صفت خرافات آن زیاد است . کلیسا  
 یونان سجا و از هشتاد و یکون تابع دارد و دولت آنها از امانی روسیه مذ و آنها هم تبعیت از  
 پاپ مینورند ولی در سنه ۱۰۵۲ میلادی مجزا و مستقل شدند . کلیسای انگلستان شامل تمام  
 شبه جزیره بریتانیای کبیر است و آنها هم مثل کلیسای یونان مطیع پاپ بودند ولی در سنه ۱۵۳۴  
 بکلی از تحت ریاست پاپ خارج گردیدند . علاوه بر هتسای هم فوق طبقات دیگری که هم آنها کوریا  
 و پرزبستانی است وجود دارند که در فروع و مرهم و آداب مثل شعب اسلام با هم اختلاف نمایند  
 در کتاب (بیان اصول فروع دین مسیحی ایتلی) که در سنه ۱۹۰۳ میلادی  
 رسیده در باره برخی از رسوم و فروع احکام چنین ملاحظه است (قولی بابت ششم هرگز  
 پسر خدا و اعمالی چون مسیح پسر خدا خوانده میشود (امثال سلیمان باب ۱۰ آیه ۴) و ایضا  
 رساله بنیالطیان باب ۱۰ آیه ۳۰ باید تصور نمایم که خدا العیاذ بالله بطریق بشریت زن گرفته  
 پسر تولید کرده باشد لیکن این اصطلاح تعلیم میدهد که از ازل اقوام دوم در ملیت قدیم  
 هستی اقوام اول بوده و در قدرت جلال مساوی است بحدی که آنچه پدر میباشد پسر همان است  
 مشهور است که صی چون فرزند خدا میباشد از همان ذات خدا میباشد بنابراین شخص الهی است  
 مقدم بر اینکه مسیح پسر ازل خدا بواسطه یاقین جسد حقیقی و جان معقول بقدرت روح القدس در

رم مریم باکره قرار گرفته از او متولد شده انسان گردید ولی بدون گناه (رساله پطرس باب  
 ۱ آیه ۲۲) و او هم خدا و هم انسان در دو ذات قبایل شخص واحد بوده و تا ابد آباد میباشد صی  
 مسیح فی الحقیقه انسان میباشد گرسنه و تشنه میشد گشته و میخوابید و بیدار میشد و میگفت  
 بوارم بشری متصف بود و از زمان گناه اقادن حضرت آدم تا کنون انسان گناه فقط صی  
 چنین مقدم که صی از برای رفع گناه انسان قربانی گشته و وفات یافت و کفاره نمود (اشعیا  
 باب ۵۳ ایضا رساله عبرانیان باب ۱ آیه ۱۱ الی ۱۲) و چون او فقط دارای جنبه انسانی  
 بود بلکه جنبه الهی هم داشته بنابراین شخصیت او بحدی عالی و بدرجه متعالی است که این یکدسته  
 خدا شدنش کفاره کامل و کافی از برای همه خلق جهان میباشد اشعیا بقی بر عموم شفاعت گفت  
 از پیش فرمود سبب تقصیرهای مجروح و سبب گناهان کوفه گردید و تا وی سلامتی ما بروی آمد  
 و از زخمهای ما شفا یافتیم (اشعیا باب ۵۳ آیه ۵) بچی بقیه حنده در حق او شهادت میدهد  
 اینک بره خدا که گناه جهان را بر میدارد (یوحنا باب ۱ آیه ۲۹) پوس جواری میفرماید که مسیح  
 بر حسب کتب در راه گناهان ما مرد (رساله ۱ بقرنیان باب ۱۰ آیه ۳) یوحنا جواری باره  
 او مینویسد که او است کفاره بجهت گناهان او و گناهان ما فقط بلکه بجهت تمام جهان نیز (رساله ۱  
 یوحنا باب ۱ آیه ۲) این طلب دین مسیحی تعلیم مهم مخصوص مرکز اصلی میباشد و این دین آن  
 کامل و مفت را که بجا آورده و بجهت تمامی اهل جهان کافی است اعلام مینماید و همه نوع انسان  
 دعوت فرموده اند میباید که قبول نمایند تا رسگارشوند از برای رفع گناه کفاره و خدا لازم است ضرورت  
 دارد زیرا که بدون رحمت خون آمرزش نیست (رساله عبرانیان باب ۱ آیه ۳) هیچ کس غیر  
 مسیح قادر نبوده که عذاب گناهان را برآورد و مقتضای عدالت خدای عادل قدوس که عذاب

کتب و بیانات بجا آورده و از این جهت کلام مقدس را می سفرا میر در چپکس غیر از او بجا نماند  
 زیرا که اسم یگانه را که در آنجا شده که بدان ابدی نجات یابیم (اعمال رسولان باب ۱۰)  
 نیز (کتاب) و اینها مستطوره است بنسبیه و دیگر هیچ کس نیست و خداوند عز و جل که خواهد شده است یعنی  
 عیسی مسیح (رساله بقره نیتان باب ۱۰) که لا محاله گردیدن عیسی مسیح پر خدا و اقره عظمت  
 که اسمی خاص بنسبیه با سر او و عیسی میباشد صورت انسان گرفته که از برای رفع گناه  
 بجهت نجات خویش بجا آورد و نجات بدین از برای آنجا خریداری فرمودند که نجات او را همچنان  
 در هر چیز مثل شده و آنرا در گشت ولی بدون گناه و بدین امتحان خویش با نزدیک و عیسی گردید  
 بنابراین چنان عیسی گفته است که هر که در صفای ما تواند شد که وقت ضرورت و موقع حاجت  
 نداء و تو بهم رفت و پناه جست و توانا و قادر است که هر گاه تمیز شدن ما را یاری و دستگیری بخواهد  
 (رساله عبرتین باب ۱۰) اینها (اوصاف) پس کلام حیات با طاهر شد  
 و متوسل و متوسل باید پیش عیسی مسیح شراکت داشته باشیم (رساله یوحنا باب ۱۰) اینها  
 چون پر خدا بودین آخرین با انسان آورد و پیغام حق مستقل و مقدر از خدا آورد و انکس است  
 و ذات الهی واراده او بدست گردید انان او این عمر حسین است که من از آن که خوف کرد  
 مسیح بدست حاصل نماید و در روز آخر خدا هم فرود را (که این انکس بدین رسیده) و او  
 قبول کردن و در کردن و در بطوریکه در عیسی مسیح تکلیف شده و او را خواهد فرمود (رساله  
 قاتولیکان باب ۱۰) - اندهی - ص ۳۳ - ۳۴ -

و نیز مستطوره است باب نهم کلیسای مسیحی و خدمتگذاران کلیسای مسیحی  
 مسیحی محتوی است بر آنکه چون عزیز مسیح خدیده شده و از او حیات روحانی را یافته اند و کلام  
 ظاهری

ظاهری مشتق است بر آن که آنکه ایمان خود را مسیح قرار نموده اند با اینکه مسیحی و خداوندشان است  
 و اولاد ایشان نیز جز کلیسا محسوبند -  
 معتقدیم که قرارداد الهی چنین است که کلیسا یعنی جماعت ایمان از آن خدمتگذاران و در شش باشد  
 که ایشان بکشیشان که در اصل زبان یونانی مشایخ میباشد نموده شد از دنیا انقضای گشته است  
 (رساله پیطرس باب ۱۰) و در (اوصاف اعمال رسولان باب ۱۰ و ۱۱) و چنانکه پس  
 رسول در نصیحت مشایخ کلیسای فسیس فرموده که ایمان باید چون شبنم در وحانی کلام ایمان از آن  
 رعایت نمایند و این خدمتگذاران روحانی باید از هر زمان بهترین صمیمی و دارای زقا و عاقل  
 انتخاب شوند و تعلیم را حسب بریاست کلیسا قادر بوده باشند تا با این صفت هر روز  
 چنانکه در کلام مقدس مرقوم میباشد (رساله پیطرس باب ۱۰) اینها (۱۰) و این خدمتگذاران  
 برای انان مومنین و عقیده تدبیرین حکمرانی بزارند بلکه شادی ایشان را و کارهای طریح عظام  
 آنها بدینند (رساله بقره نیتان باب ۱۰) اینها (۱۰) اینها (۱۰) اینها (۱۰) اینها (۱۰)  
 و نیز در کلام میا پیم که خدمتگذاران ایمان کلیسای مسیحی انتخاب شدند که از برای خیر انان  
 نموده و خدمت نمایند (اعمال رسولان باب ۱۰) و خادمان هم با اصفان که صاحبان کلیسا  
 در سلام پوس در زمان پیطرس بیان دیف گشته اند (رساله پیطرس بیان امامت آریل و ایمان با  
 میزان عادل و عیسی و بی صفت بیرون ملامت باشند) (رساله پیطرس بیان امامت آریل) اینها (۱۰)

اندهی ص ۳۳ - ۳۴ -  
 و نیز مستطوره است قولها (باب ۱۰) اینها مقدس یعنی غسل تعمید عشاء در زمان  
 این مقدس مشتق است بر آنکه از مسیح تفرز شده که توسط شایعهای ظاهری مسیح در او

حکمت تازه در آن آیین بایا خدا را نشان داده و محو گشته و متوب گردیده میشود بر این  
 معتقدیم که در قرار واد مسیح دو آیین مقدس مقرر گردیده که باید در کلیسای مسیحی نگاه داشته شود  
 که آن غسل تعمید عشار ربانی است (سنتی باب ۱۵ آیه ۱ و ۲) و ایضا رساله بقرنتیان باب ۱۲ آیه ۱  
 غسل تعمید آیین مقدسی است از فرمایش مسیح که در آن شستن با آب با اسم این و روح القدس  
 تطهیر قلب شخص را بتوسط خون مسیح نشان میدهد و هر چند توفیق میباشد چنانکه گفته در شریعت  
 از برای بنی اسرائیل مقرر میبود اشخاصی که تکلف میباشند بتوسط غسل تعمید با آب این روح  
 القدس که خدای ایشان میباشد و اطاعت او را خواهند نمود نزد جاهت اقرار مینمایند و آن  
 اقرار جماعتی بشراکت کلیسا پذیرفته میشوند که آیات قدیم اطفال یا نوزادان با والدینشان  
 در عهدی که خدا با ابراهیم بست و گفته عمران میبود ذبح بود پس در عهد جدید که تعمید بجا  
 آن وضع شده اطفال یا نوزادان همانند جرد و حق یا حق عمر محمد را که غسل تعمید است  
 دارند پطرس واری در باب عهد جدید فرموده که وعده ابراهیمی شما و فرزندان شماست (اعمال  
 رنوهان باب ۱۵ آیه ۲۹) و از این جهت اطفال اجزاء کلیسا بواسطه ایمان والدین حق یا حق  
 تعمید دارند پس مبینیم که لاهوتی نام که خداوند دل و راگشود تا سخنان پطرس را بشنود چون  
 ایمان آورد خود و هم غسل خانه اش تعمید یافتند (اعمال رسولان باب ۱۵ آیه ۱) عشار ربانی  
 آیین مقدسی است که عیسی در آن شبی که تسلیم شد مقرر فرمود در این عبادت مقدس یا نوزادان  
 نان و مقدسی صیرانگوار ابلاست بدن شکسته و خون ریخته مسیح موافق فرمانی گرفته  
 میوزند و اشخاصیکه با ایمان مسیحی و اطاعت واقعی این علامت قربانی مسیح را پذیرفته اند بطور  
 جسمانی بلکه بطور روحانی بتوسط ایمان بجزه سب بدن خدای و خون قربانی او و هرگز که آن  
 گشته

شته از برای پرورش روحانی و ترقی در توفیق بجزه مند میگردد و این عبادت خدای واقعی  
 از برای پرورش حیات روحانی میباشد و برای کسانیکه حیات روحانی را تحصیل نموده اند خوردن  
 عشار ربانی و بکار بردن این آیین مسیح فایده نخواهد بخشید بلکه از برای آنها باعث ضرر میباشد  
 (رساله بقرنتیان باب ۱۲ آیه ۲۱ الی ۲۹) در عهد تازه عشار ربانی بجای عهد صحیح بی  
 اسرائیل عفا شده و در این خدمت مقدس اشخاصیکه بطور ناشایسته حصه دارند شراکت بخداوند  
 و بتوسط ایمان برکات روحانی را از موت مسیح یعنی قربانی از برای گناه ایشان بحدیست میدهند  
 و آنها نیز بتوسط یقین حصه در همان عیسای روحانی با یکدیگر شراکت دارند (رساله بقرنتیان  
 باب ۱۲ آیه ۱۳ و ۱۴) کلام خدا با تعلیم میدهد که تا آنکه شخص عشار ربانی را بطور لایق و شایسته  
 بخورد باید اول خود را امتحان نماید و ببیند آیا دانش دارد که بدن خداوند را نبرد و هدیه کردن او  
 برای کفاره گناهانش شکسته و خوش ریخته شده است یا چنان دانش ندارد و نیز ملاحظه کند  
 که آیا ایمان دارد که بطور روحانی از او پرورش یابد و برکات آن قربانی گرانبار بخود نسبت  
 دهد مگر زیرا که بطور ناشایسته بخورده و یا تا مدقوای خود را خورده و نوشیده است (رساله  
 بقرنتیان باب ۱۲ آیه ۲۸ و ۲۹) در این عشار ربانی از هر کلیسا تا زمان بگشت و رحمت مسیح  
 میباشد نگاه دارند پس در این آیین مقدس و در لحاظ مصلحت و ملاحظه خاصی که متوسل  
 و دیگری برای استقبال که رحمت و نظور آید و آلوده باشد (رساله بقرنتیان باب ۱۲ آیه ۱۳)

بجز باب ۱۲ آیه ۱۳  
 بجز بقا و روح و قیامت بدن

چنین معتقدیم که روح انسان همیشه زنده و باقی خواهد بود و مرگ بدن کار را با انجام نمیرساند چنانکه  
 در کلام

چنانکه در کلام تعلیم میباید که درین صورت غلظت زمین بر یکدیگر چنانکه در روح و در غلظت بود روح نباید تا با جسد است  
 فاذا تعلیم میدهد که عفت بشریان و برکات تلوان هر دو ابدی است (مقنن باب ۱۵ آیه ۴۰)  
 که از این صحنون بقادروح نشان مقنوم میگردد و معتقدیم که بدن از میان مردگان قیام نمود  
 نمود که در این خصوص مسیح توسط برخواستن خویش از مردگان در روز سیم مواتی پیشگویی کرد  
 و مکرش نمونه و دلیل داده است این مطلب بعد از صحت تعلیم داده شد تا انبیا این معنی را  
 بسیاری از آنانیکه در خاک زمین خوابیدند از سر برخواستند تا آنانیکه بجهت حیات و ابدی  
 و آنان بجهت نجات عمارت جوداتی (کتاب انبیا باب ۱۵ آیه ۱۰) و مسیح فرمود که مسیحی  
 میاید که در آن جمیع کاینکه در قبور بجا میباشند او را خواهند شنید و بیرون خواهند آورد  
 اعمال نیکو کرد برای قیامت حیات هر که اعمال بد کرد بجهت قیامت اوری (یوحنا باب ۵  
 آیه ۲۹ و ۳۰) با وجودیکه در یک جسمی بدنیکه از قبر قیام خواهد نمود همان بدنی است که در خاک  
 زمین خوابیده بود ولی تعلیم میباید که یک تغییر جسمی و تبدیل عظیمی پیدا خواهد کرد زیرا آنچه  
 میرود از تخم کاشته شده بسیار فرق دارد از آنکه ابتدا کاشته شده (در کتاب بقره ۲۲۵)  
 باب ۱۵ آیه ۳۷ و ۳۸) و نیز در قیامت نه کجای میکنند و نه کجای کرده پیشوند بلکه مثل  
 غلظت خدا در آسمان میباشند (مقنن باب ۱۵ آیه ۲۰)

در خصوص قیامت یا از آن کلام ما تقسیم میدهد که با وجودیکه در فساد کاشته میشود  
 در بنهای بر میخیزد و در ذلت کاشته میگردد و در جلال بر میخیزد و در ضعف کاشته میشود و در قوت  
 بر میخیزد جسم نفسانی کاشته شود روحانی بر میخیزد (کتاب بقره باب ۱۵ آیه ۱۷) و این معنی که از جلال  
 بدلی خواهد تا بصورت جدید و مصور شود (در کتاب بقره باب ۱۵ آیه ۲۲)

باب

باب ۱۵ و از دهه پنجم  
 در اوری آخرین و تکافات و نماز زمین

خدا اوری را هرگز فرموده که در آن روز هیچ مسکون را توسط عیسی مسیح داوری خواهد  
 فرمود زیرا که پدر هیچ کس داوری نمیکند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است و بدو قدرت  
 بخشیده است که داوری هم بکند زیرا که پسران است و لازم است که همه ما پیش من مسیح  
 حاضر شویم تا هر کس اعمال بدنی خود را بساید بحسب آنچه کرده باشد چونیک و چه بد (اعمال  
 رسولان باب ۱۵ آیه ۲۲) ایضا یوحنا باب ۱۵ آیه ۱۱ و ۱۲ ایضا رساله بقرستیان  
 باب ۱۵ آیه ۱۱) و این داوری همچنانکه اعمال میرسد با فکر و اقوال هم میرسد زیرا که از سخن  
 خود عادل شمرده خواهد شد (متی باب ۱۵ آیه ۳۰) و از سخنانی که بر تو حکم خواهد شد زیرا که  
 خدا هر عمل را با هر کار رهنمی خواهد نیکو خواهد بد باشد بجا که خواهد آورد (کتاب موعه باب ۱۵  
 آیه ۱۱) آنانیکه خداوند خود را پیروی نمودند و او را بوفاداری خدمت کرده اند با سخاوت با  
 فراوان خواهند یافت زیرا که در آن وقت عادلان بجات بدی و دخل گشته کمال معادت و  
 خوشی و استراحت از خصوص خداوند خود مییابند ولی شریکان که خدا را نمیشناسند و انجیل خداوند  
 عیسی مسیح را طاعت ننمایند از خصوص خداوند و جلال قوت و عذاب ابدی خواهند یافت  
 (رساله ۱۰ به تالونیکیان باب ۱۵ آیه ۱۰) یعنی بودن این اوری آیند باید ما را از گنا  
 منع کند و یاد آن داوری عادل باید خدا ترسان را در صحن ظلم و جاتسلی و دل کانی عظیم بکشد  
 از روزنا معلوم است تا آنکه بر بی اعتنائی و بی فکری نیستیم بلکه همیشه محیا باشیم که نه او بود  
 خود را و متکی بر بطن خود را حاضر میا در دعا و تکیه کنیم

مستقدم



معتقدیم بر اینکه حالت ابدری مادر حضرت مغلق و وابسته است به استعمال این حیات جاریه  
اختیاریکه میکنیم نسبت بسبح و بخائیکه بجا آرد و لهذا باید این عمر را عنایت بدینم و بدقت  
کار بریم از آن و در این عمر و بس فرصتی است که با عطا شده تا در آن برکات اخروی خود را  
مسلم بداریم و یقین کنیم همیشه اعتماد با فروتنی بخداوند داشته ولی اضطراب نظر کنیم زمانی  
که پیش مندی بسبح بر پا خواهیم ایستاد - انتهى - ص ۳۳ تا ۳۴ -

و نیز مسطور است ص ۳۳ تا ۳۴ تو کس بجای تعجب و خنده در میان و عطا میزند  
و میفرمود توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است (مسی باب آیه ۱) و چون کسی  
بترکان انداخته شد صبی سبج بجلیل آید بشارت ملکوت خدا موعظه کرده گفت وقت تمام شد  
و ملکوت خدا نزدیک است پس توبه کنید و باخیل ایمان بیاورید (مرقس باب ۱ آیه ۱۵)  
توبه نه فقط افسوس برای گناه از جهت ترس از عذاب آن یا از ملاحظه نتیجه بدی که از آن  
حاصل است میباشد بلکه سوگواری و غمناکی است از جهت گناه و صلوات و کینه داشتن آن است  
از آنجست که گناه در خودی خود قبیح است و آن چیزی است که نباید واقع شود و خلاف و  
اطاعتی شریر نسبت بشریت قدوس و عادل خداست و خدایت درین رفتار است البته بنده  
و اراده قدوس خدا پس یا غیگری شریر بصدقه خدای تعالی میباشد توبه بازگشت از گناه بوی خدا  
با عزم دل و صمیم خاطر که شریعت خدا را اطاعت نماید توبه بتجانی کافی نیست که بجز در آن خدا گناه  
کاران ابا مازد و بر وفق شرح موسی گناه کار تا شب ز برای رفع گناه خود میباشد قربانی قربا  
بیاورد (سفر لایان باب آیه ۱۷) و همچنین در عهد جدید توبه کنند باید آن بانی کامل بسبح از  
جست امزش ظاهر شدش پناه بجوید (یوحنا باب آیه ۱۷) ایضا سارا لیا پطرس باب ۱

آیه ۱۷ الهه مسیح فرودین بکنند تا بخیل ایمان بیاورید پس توبه جستی مسیح چهار رکعت از آن است  
دوم ترک نمودن گناه سوم نظر کردن بگناهه مسیح بجهت آموزش اطهارت چهارم عزم کردن  
ل که باقی عمر خود را در طاعت و عبادت بسبح سرزنش از خدا همیشه مهیا و فایده داشته باشد  
اشخاصی که بدینطور توبه نمایند قبول فرماید زیرا که مرقوم است خدا آنچه کسی هلاک کرده و بگرمگی  
توبه گیرند (نامه پطرس باب آیه ۱) و نیز مسطور است ص ۳۳ تا ۳۴ -

باب هشتم

دعا و توبه

دعا کردن در دین تکلیف عمده است و توبه یکی از عزیزترین حقوق مسلمان است چون طفلی  
نزد پدر خود می رود و خواهشهای خود را عرض میدارد و همچنین شخص بوسطه مسیح میتواند نزد خدای  
خود تقرب جوید و خواهشهای دل خود را در خدمت و معروض دارد و بنداری طبیی آن حالت نصیرت  
که از دینش صحیح در باره ذات صفات خدا و نسبت او تعالی با کس خالق و پروردگار و نجات دهنده  
است حاصل میشود و دعا ابراز احساسات و خواهشهاست که از آن حالت نصیرت پیش پدید آید  
یکند و همگانه قدوسیت خدا را بنظر میآوریم او را تعظیم و تجید مینماییم در آن هنگام که احسان با او را  
مینماییم که گذاری میکنیم زمانیکه گناه خود را بنظر میآوریم بطور مضموع و شریع گناهان خود را  
مینماییم و همزش میطلبیم نظر باحتیاجات خود و دیگران ما محتاج خود و شایه از او استعدا کنیم  
و کرمه ایجاد و فائده است شرط عمده دعای مقبول و ویرت است - اینکه با هم صبی مسیح  
باشد (یوحنا باب آیه ۱۷ و ۱۸) که دوری و فدی که میان خدا و انسان از کنش حاضر گشته  
توسط خون مسیح چاره پذیر و الیام باید که از آنجست که کار بجز خدا بار تو از یافت دعا کردنی  
سبح این است که بر لیاقت خود شخص متنبی نباشد بلکه بلیاقت مسیح متنبی باشد و این خیال و پندار که



از خدا حق طلب کردن و داشته بشد باید رو کرده شود ولی استحقاق خویش اقرار کند و تقوی  
 مسیح نیز او نیرو و دین و تقرب بچوید و دعا کردن با اسم مسیح معنی عمیقتر از این دارد نام مسیح  
 شخص را معین نماید و سوال با اسم او چنان موکال کردنت که مؤمن در زندگی و حیات و عبادت و  
 مقاصد خود با مسیح بستگی و پیوستگی داشته باشد مانند شخصی که حیات از او حاصل نموده و در او زیست  
 نماید و برای او حیات خویش با سر میرد ۲- اینکه دعا باید بایمان شود آنچه در عبادت موکال کنید  
 عین بدانید که آنرا میفرماید و شما عطا خواهد شد لیکن بایمان موکال کنید هرگز شک نکنید زیرا  
 که شک کند مانند موج دریاست که از باد وزانده و متلاطم میشود زیر چنین شخص گمان نبرد که از خدا  
 چیزی خواهد یافت (مرقس باب ۱۱ آیه ۲۳) ایضا یعقوب باب ۱ آیه ۱۷ و بحجت دیگر توبه  
 اعتقاد داشته باشیم در موکالات خود باید تفتیش کنیم و بدینم که از او خدا صیبتا عطا کردن مثل  
 رویت که بکلام خدا روح القدس تسلیم شد و تفویض گشته است و قیود از کلام مقدس بعضی اوصاف  
 لازم برای دعای مقبول اند یعنی ۱- اگر زخا را دلا زوده باشد زیرا هر که گوش خود را از شنیدن  
 شریعت برگرداند دعای او هم کرده میشود (امثال سلیمان باب ۱۱ آیه ۱) ۲- اگر بایر خدا جسم  
 دیگر اثر عفو نماید چنانکه مرقوم است و قیود دعا بایستید هرگاه کسی شما خطا کرده باشد در عبادت  
 تا آنکه پشیمان شود آنگاه استغفار از او آقا هر گاه شما بخشدید پشیمان شود آنگاه  
 تقصیری شمارا نخواهد بخشید (مرقس باب ۱۱ آیه ۲۵ و ۲۶) ۳- دعای صحیح باید همیشه بر این شرط  
 سلی باشد یعنی اگر از او خدا چنین باشد و این شرط هم عاقلانه است از آنکه خدا بجز از امید و پند  
 که آنچه طلبیدیم از برای خیر است یا شر و هم از تعلیم کلام است و خود مسیح نیز از برای ما نمونه و سرمشق است  
 زیرا که در باغ جنت سمایی دعا میفرمود و این شرط معلق کرد که نه بخوش من بلکه بار او تو (لوقا باب ۱۱)

۱- سید الله است در مسیح را در باغ جنت رسانید کردند و لقب سوسه کردند

آیه ۱۱) سفر قتی در تقرب جستن با خدا و در همیشه لازم است زیرا خدا مهربان را عبادت  
 میکند آنرا خودتان را فیض میبخشد (رسا یعقوب باب ۱ آیه ۱۷) و ایضا لوقا باب ۱۱ آیه ۱۱  
 سیحان در وضع دعا کردن با الفاظ مخصوصه و کلمات خاصه عقیده نیستند بلکه آزادی دارند و  
 ما بشاگردان خود دعای مختصری تعلیم داده که در انجیل مسمی باب ۱۱ آیه ۱۱ و الی املا مرقوم میشد  
 و آن از برای هدیه تار همنام و سرش است خدا در مقام اول قرار میدهد بدینطور که هم او و ملکوت  
 و اراده او از حقیا جات موکالات پیمیشی گرفته است و در کلام خدا ملایم تعلیم میخشد که به صفت دعا  
 باشد که گذاری و شانس موکالات خود را بخند او عرض نماید (رسا یعقوب باب ۱ آیه ۱۷) و تو  
 خاطر جمع بود که پدر رحمت آسمانی ما آنچه بجهت فرزندش نیکوتر است عطا خواهد فرمود و قیود کلام  
 خدا را می آموزد که چگونه دعا کنیم و چه چیز در دعا است دعا نامیم روح القدس در دعا روح میمیشی  
 هدیه و معاونت میفرماید کتاب مز میمیرد و وضع دعا بسیار در دعا آموزگار است مثل آنکه  
 کسی بجهت گن هوش منوم و دل شکسته باشد که نور نگاه و حکم کلماتی مناسب و می آموزد که توبه  
 خود را معروض داشته برای آمرزش التماس نماید و هر گاه دل شخصی از جهت برکت و رحمت آسمانی  
 از امان است فرموده و سیم را در دعای خود ذکر نماید

و عاکنند از لازم نیست که تمام الفاظ مخصوص معین از او زبر و زوکر نماید لیکن اگر شخصی محتاج باشد  
 بکلمات مختصه معینه و جلیل خود را احساس کند و از خود عقیده کلمات ابداع نماید و او ادا کند در  
 ایضوت ضرر ندارد که کلمات معینه را استعمال کند که در دعا عطا گردد و در کلام مقدس مجرب است  
 نیست که در شبانه روز چند مرتبه دعا کنیم ولی چونکه در بیت المقدس هر صبح و شام با هر کس که  
 میآوردند و میگذازانید لکن از آن سبب نیست که در هر صبح و عصر بخند تقرب جسته برای دعا زود  
 نمیشود

ختم شکریم در صبح توین هدایت برکت الهی را بطلبیم که بماند و بماند در آن روز عطا شود و در حجر  
 گنجانان و خصوصیات خود بفرستی اقرار کنیم و ممنونیت از رحمت شامله او را نسبت بخود محرف نام  
 و در هر وقت پیشرفت کار خداوند را در جهان طلب کنیم از کلام خدا تعلیم میابیم که میاید همیشه خاکرد  
 و زمین میفراید همیشه خاکسید (نوعاً باب ۱۱ آیه ۱) ایضا رساله ۱۱ تا ۱۰ یکسان (باب ۱۱ آیه ۱۲)  
 یعنی در قلب خود را با حاضره خدا احساس نموده روح دعا در صیر ما باشد تا هر وقت که یاد حق کنیم  
 احساسات باطنی خویش را با بکلمات خود که با خود همشای قلمی که او تعالی با آنها عالم عارف است  
 معروض داریم - بکلام -

روز دوازدهم - در شریعت موسی بنی اسرائیل آموز بود مذکور در این خط که روزی منی روز بزرگ گفته جانها  
 خود را ذلیل سازند باین معنی که روزه بدارند و قوی در انجیل حسین امری میابیم که روزه بداریم و خشیک  
 بعضی بیح ایراد کرده عرض کردند که شاگردان شما روزه نیندازند مسیح جواب فرمود که در حالت  
 حالیه ایشان روزه مناسب نیست لیکن ایامی میآید که داماد از ایشان گرفته شود (اشاره بعینت خود  
 او میباشد) در آن هنگام روزه خواهند داشت (معنی باب ۱۱ آیه ۱۱) در جای دیگر در خصوص  
 روزه داشتن و ستور اعلی میدهد یعنی نه مثل فرسیان که بواسطه روزه داشتن از مردم تعظیم و تکریم  
 میجستند بلکه باید در حقیقت نمائی از برای خدا باشد (معنی باب ۱۱ آیه ۱۱) از این تعلیم  
 خداوند میفهمیم که روزه امر مجبوری نیست بلکه اختیاری است و قوی در زمان غم و رحمت مخصوصاً تنبیه  
 از جهت گناه خودمان یا بسبب برافروختن دل مؤمنین در ایمان صحن و اندوه مستولی میشود و در وقت  
 روزه داشتن بیشتر مناسب بعبادت (دانیال باب ۱۱ آیه ۱۱) روزه ذات جهانی را منقطع  
 میباشد و برتری و تفوق ذات و جانی را مستور میکند و وسیله و راهی است برای فروتنی و حضور خدا  
 و بخت

و بخت خاکردن و تفکر در کلام بسیار مهم است در عهد جدید میابیم که سیحیان در زمان دوازدهم  
 و هم خود پولس خواری (اعمال رسولان باب ۱۱ آیه ۱) و ایضا باب ۱۱ آیه ۱۱ ایضا  
 رساله ۱۱ بقرنیان (باب ۱۱ آیه ۱۲) و مردمان نماز در تقوی و خدمت خداوند از آن زمان بعد  
 بعضی از اوقات با عمارت میدهند و چون روزه بخت معاوتت تقریب خدمت بخدا نگاه میدارند  
 شود نه از برای ثواب تعظیم خلق در حضورت جایز و فایده مند میشود بدن بنده روح است تکلیف  
 شخص مسیحی است که بواسطه پاکیزگی رفتار و خود را بوی استقامت در ریاضت بدن را در تحت  
 سلطنت و بندگی خود در آورد و بخت تحصیل مرتبه روحانی اعلی پولس خواری ما را در این مطلب تعلیم میدهد  
 هر که ورزش کند در هر چیز را بخت نیز میفرماید که تن خود را از بون میازم و آنرا در بندگی میسازم  
 (رساله بقرنیان باب ۱۱ آیه ۱۲ و ۱۳) - بکلام - و نیز منظور است حضرت ائمه علیا -

روز هفتم من مسیحی - از این روز که از برای استراحت و عبادت نامی معین شود خدا را خوش  
 آمد که از ابتدای بنی نوع بشر روز مخصوصی معین کند و قیام خدا خلقت جهان را با تمام رسانید  
 روز هفتم آرام گرفت و مرقوم است که روز هفتم را مبارک خواند و آنرا تعطیل نمود (پیدایش  
 باب ۱ آیه ۳) و در احکام عشره که با بخت قدرت در لوح سنگی نوشته شد حکم چهارم در  
 خصوص روزه است معنی روزه استراحت میباشد (خروج باب ۱۱ آیه ۱۱) که بدین منظور  
 شدن کار خلقت یا آوری شود اما اگر انسان نسبت خود را بخدا که خالق و دست خاطرشان کند  
 و این بنیاد و معنی را همیشه منظور دارد زیرا که خدمت که ما را آفرید و ما قوم او هستیم - بکلام -  
 آن حکم چهارم امر میکند که یک روز در هفت یعنی هفت یک وقت روزه من باشد در ایام حواریان  
 و با قبول و اهتمامی ایشان روزه هفتم بود و بر روز اول هفته که پیشینه داشته است  
 گردید

گرمی و بادگاری بر سر بدن و در زمان بروز قوه دفعه متفرش (مستی نابینا)  
 باب ۱۱۱ (مستی نابینا) حکما میگویند که نجات آن معلق است به نجام سینه  
 و زاول خسته مقدس گردید و توسط این آیه علیه حقیقت کلام خود را ثابت گردانید و بنا  
 حکم از برای هدیه و تنها و ماها و مهر خدا بر یکدیگر قربانی بزرگی را قبول نموده است و مانند  
 و این قیام سبع نکتہ مخصوص در تعلیم و آریان میباشد (احمال رسولان باب ۱۵) و  
 (باب ۱۱۲) و خداوند تبدیل و در مقدس از ظاهر شدنش بخوابیدن منظور است (پوختن)  
 باب ۱۱۳ (آیه ۱) و نیز خواران آن روز اول هفته را نگاه میدارند (احمال رسولان باب ۱۱۳)  
 آیه ۱۱۴ (ایضاً رسولان بقرنیاں باب ۱۱۴) و در کلهای سجی از آنوقت تا کنون  
 نگاه داشته شود است -

معنی است در لغت رحمت است و حکم میارم بطور خوانده میشود که روزی است میادکن تا کنون  
 تقدیر عالی پس در خود این حکم و کلیه میا میکر ما در نگاهداری و پارس آنروز بطور شایسته  
 و صحیح هدیه است نباید معنی رحمت و تقدیر است و رحمت میباشد از این و باید حتی المقدور از مثل  
 حفظی رسمی پس از نه دست کشیده تا اگر آن را حتی را از سرخ و قبی که طبیعت بنان قضا  
 میکند تمنع بریم و لفظ دیگر تقدیر است و باید آنروز رحمت را تقدیر کنیم - بنا بر این بنا  
 مقدس سجی نه نیست که از برای تفریح و خوشحالی دنیوی بوده باشد بلکه از برای امور  
 معنی لفظ تقدیر است که از برای عمومی عقاب نموده مخصوص بخدا گردید پس و در رحمت  
 تقدیر است که در آن باید از برای تفکر و تامل در خدا و ابریت تکلیف و آسان فرصت یاریم -  
 که از آن وقت تا به وقت ما نه انداخته شود ای میبود و بسیار خوب است و این عصر هر روز  
 تقدیر

مقدس سجی گردید خداوند خوانده شد (حکما شریف و شایسته آیه ۱۱۱) و یادگاری قلم سحر  
 آیه او بر آن و قلم میاید در زمان سحر و شاکر و ان او بی گردد و در کلام مقدس برای  
 کا حدیثه گان روز مقدس برکات نیکو و عقد شده است و تیکه از روز مقدس فعلت تیر روز  
 یا آنرا کار رسمی عمومی صرف میکنند حال است که در دین شکوه و زوایعی حاصل گردد -

باب یازدهم

تکلیف و طلاق نکاح قرار داد الهی است که خدا در زمان بگینگی آدم در باغ عدن را  
 قرار داده فرمود خوب است که آدم آنها باشد پس برایش معاونی موافق وی باشد (پیداایش)  
 باب ۱ (آیه ۱) لهذا یکی از دهنه های آدم را گرفته زنی بنا کرد و حوای ابطور آفریده شده روز  
 آدم آورد که از برای او معاونی و مصاحبی شود و مقصود از نکاح اینست که میان مرد و زن  
 مصاحبت شود بجهت کمک طرفین و از برای ابقای نوع انسان و از برای حفظ از تخانات  
 در گنا مان بن عصمتی و لهذا نکاح بجز در چه محرم باشد و سترش غیر محرم (مهر نمان باب ۱)  
 بیست و بعضی سبهای جائزه نکاح نکردن را ذکر فرمود (مستی نابینا آیه ۱ تا ۱۱) و  
 چو بس حواری بنا را تعلیم میدهد که در زناهای اذیت و جفا بلکه حسرت شود که در حضورت نکاح  
 نمکنند (رسالة بقرنیاں باب ۱۱۲) نکاح باید میان یک مرد و یک زن باشد و از برای  
 مدت غیر طریقی یعنی تا دو بیکر هر دو آنها زنده باشند همین یکبار است و یک دلی اگر یکی از آنها  
 بمیرد آن باقی مانده تا دوزن است که باز دیگر نکاح کند (رسالة بقرنیاں باب ۱۱۳) و تیکه  
 خدا آدم را خلق فرمود از برای او لفظ یک کلمه را در گوشش نهادند فرمود که او را در کل بی نوع  
 نشود خداوند این مسئله را یاد آوری نموده است تا در این جهت مرد و زوجه را در خود را گرد

صلی میس که مستند است حقیقت سبج در اینجور کرده می نایم تراست را نسخ

برتن خویش بپیوندد و هر دو یک تن خواهند شد (مثنی باب ۱۱ آیه ۵) طلاق جایز است فقط  
 از برای دو سبب یکی زنا کاریست در حیضت آن یک گناه نکرده و عقد خود را نگاه داشته  
 حق طلاق گرفتن دارد و سبب شری دیگر از برای طلاق این است که چون یکی دیگری را بکند  
 از جهت اینکه مسی گردید در حین وقوع آن یا نذر آن را دست چنانکه پوس حواری با تسلیم  
 میبهد که برادر یا خواهر یا نذر در حیضت عقیده نیست (مثنی باب ۱۱ آیه ۱۱) ایضا رساله  
 بقرنیان باب ۱۱ آیه ۱۱) منب شوهر با زنش در عقد نکاح محرمترین و مقدس ترین نسبتها  
 که میان نوع انسان شناخته میشود بنا بر این در میان کسی متغافل و استخفاف محض برای  
 شهرت جسمانی اقدام نکند بلکه با حرام و همشاری و هفت و خدا ترسی و تفکر بکند و نکاح یا نذر  
 باید با ایما نذران بر خداوند بشود (رساله بقرنیان باب ۱۱ آیه ۳۰) -

در کلام مقدس نسبت نکاح سرافرازی یافته که تشبیه شده به آن اتحاد پیوسته روحانی  
 که میان مسیح و اهل او میباشد و لهذا بدینطور تعلیم میباید که ای شوهران زنان خود را محبت  
 نمایند چنانکه مسیح هم کلی را محبت نمود و خوشی را برای آن داد بجهنم طور ببرد  
 زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند (رساله بنسیان باب ۱۱ آیه ۲۵ و ۲۶) و نیز  
 که ای زنان شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه در خداوند میاید داخل احد هر یک از شما نیز  
 زن خود را مثل نفس خود محبت نماید و زن شوهر خود را باید حرام نمود (رساله بوسیان باب ۱۱  
 آیه ۱۱) ایضا رساله بنسیان باب ۱۱ آیه ۱۱) نکاح مسیحی با محبت و مصاحبت  
 در خدمت مسیح نرزد و کمترین حالت آسانی است که بر زمین با انسان عطا میشود -

باید از فرزندان - مهیا بودند از برای جهت مسیح -

در خدمت تعلیم مسیح در این باب است که مسیح در برای آسمان دوباره ظهور خواهد نمود  
 آنکه اهل خود را نرزد و خود بپذیرد (مثنی باب ۱۱ آیه ۱۱) ایضا رساله بقرنیان باب ۱۱  
 آیه ۱۱) ایضا رساله بقرنیان باب ۱۱ آیه ۱۱) و صورت خدا میدهند و مردگانیکه در آسمان مسیح وقت ایستاد از قرمهای  
 خود قیام نموده و با نازان زنده در طرقتی میسند که بدن کانی آنجا بیاید پوشیده  
 شده در این باره بوده خواهند شد تا خداوند در هوا استقبال نمایند و بدینطور همیشه با خداوند خواهند  
 بود (رساله بقرنیان باب ۱۱ آیه ۱۱ و ۱۲) و نیز از کلام تعلیم میباید که مسیح خداوند است  
 باورشگان قوت خود ظهور خواهد نمود در پیش شتعل و استقام خواهد شد از آنیکه خدا  
 نرسند و بخیل خداوند مسیح را اطاعت میکنند (رساله بقرنیان باب ۱۱ آیه ۱۱)  
 و نیز کابرتامی زمین پادشاه خواهد بود در آن روز بجهت واحد خواهد بود و همه او احد (نکره)  
 باب ۱۱ آیه ۱۱) کلام مقدس را تعلیم میدهد که کسی نباید که بی و در وقت رحمت خواهد فرمود  
 که آن در در شبنا گمان خواهد بود ولی وقتی که واقع شود مثل برق در آسمان آشکار خواهد بود  
 خواهد بود ولی با آن بطوریکه در زمان فوج و همیکه طوفان آمد و آنها را هلاک کرد در بی  
 بخوشیها و شاصل بیوی سرگرم خواهند بود در خیل بی باب ۱۱ آیه ۱۱) ایضا رساله بقرنیان  
 ایام آخرتست زمین با سحر ظاهر خواهند شد که بر وفق شلوات خود بر میآید و خواهد گفت  
 کلمات عهد آنرا (رساله بطرس باب ۱۱ آیه ۱۱) و انجلس با مردان باید همیشه  
 بیدار بود (مثنی باب ۱۱ آیه ۱۱) ایضا رساله بقرنیان باب ۱۱ آیه ۱۱) که از جهت نشان احوال  
 میباشند زیرا که وطن در آسمان است که از آنجا سرخات و عهد مسیحی مسیح خداوند را  
 همیشه که کل جسد اهل را تبدیل خواهد نمود تا بهوشانید و مسیح در آسمان باب ۱۱ آیه ۱۱)



کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود و هر چه بوسیله او آفریده شد و کلمه جسم گردید و میان آن کلمه  
 شد (یوحنا باب ۱ آیه ۱ و ۲ و ۳) کلمه در اینجا اشاره به مسیح است که خدا بود و مجسم شد آن  
 گردید عیسی خرد فرعون من و پدر یک هستیم (یوحنا باب ۱ آیه ۱) و نه فاسد خواهد بود  
 بعیسی مسیح خطاب کرده گفت ای خداوند ای خدای من (یوحنا باب ۱ آیه ۲) و مسیح او را  
 نغمه بود از آنیکه او را خدا خواند بلکه پرستش او را قبول فرمود و از آن وقت که در یونان  
 بعیسی و کرده گفت ترا خدای منی قسم میدهم را بگویی که تو مسیح پسر خدا هستی یا نه عیسی در جواب  
 فرمود تو گفتی (منی باب ۱ آیه ۳) و این مصنون باصطلاح عبری بدین معنی است که همان  
 که گفتی بلی منم بطوریکه در انجیل مرقس مرقوم گشته که عیسی در جواب گفت من هستم (مرقس باب ۱  
 آیه ۳) در حکایت سکین یافتن دریای حلبل دو جنبه او مشهود است که از جهت جنبه زنی  
 خوابیده بود و باریان او را بیدار کردند و از جهت جنبه الوهیت بود و امواج دریا را خنثی کرده  
 فوراً او را اطاعت نموده سکین یافتند (منی باب ۱ آیه ۳ الی ۵) -

در خصوص روح القدس از کلام انجلی مستفاد میگردد که او شخص است در اشیا یعنی مرقوم است  
 که ایشان عاصی شده روح القدس او را محزون ساختند (اشیا باب ۱ آیه ۳) و در رساله  
 باسیان ذکر شده که روح قدوس خدا را محزون نسازید (فسسیان باب ۱ آیه ۳) پس  
 بر عیسی معلوم است که خزن شخص نسبت داده میشود و بقوت و تاثیر منسوب میگردد و با او در  
 کتاب تسمیه میجویم که روح القدس گفت بر ما با و سوس برای من جدا سازید از هر آن گل  
 که ایشان را برای آن خوانده بود (اعمال سولان باب ۱ آیه ۳) و بدیهی و هویدا است که  
 توازن شخص اختیار کردن کار او را عمل شخصی است و عمل قوه و تاثیر نیست -

و پیوسته در باره الوهیت روح القدس از اصطلاح کلام مقدس در خصوص او معلوم میگردد  
 در عهد عتیق هر آنچه در خصوص عبود (عبود و زبان عبری اسم مخصوص خدای تعالی میباشد)  
 گفته شده است در خصوص روح عبود هم مذکور گشته است و اینکه روح گفت با عبود گفت  
 بسیار اوقات بجای یکدیگر استعمال میشوند و پیوسته در عهد عتیق از عبود فرموده شده  
 و عهد جدید اقتباس شده که روح القدس فرموده (اشیا باب ۱ آیه ۳) با اعمال سولان  
 باب ۱ آیه ۳ و در عهد جدید همین اصطلاح باید بطور بیابیم ایما بدان هر کس خدا میباشد  
 زیرا که روح خدا آنها را مکن است و پیوسته آنها با هم بنا کرده میشوند تا روح مکن خدا شوند  
 (رساله بقرنتیان باب ۱ آیه ۳) و نیز مرقوم است  
 که سخنان سجد او روح گفته زیرا که روح القدس روح گفت (اعمال سولان باب ۱ آیه ۳)  
 و سخن فرمود هر نوع گناه که از انسان آمرزیده میشود و لیکن کفر روح القدس از زبان عفو  
 نخواهد شد (منی باب ۱ آیه ۳) پس گناهی که آمرزش ندارد کفر گفتن روح القدس است  
 این ممکن نیست و آنست که روح القدس الوهیت داشته باشد و حضور روح حضور خدا  
 مرقوم است که از روح تو کجا بروم و از حضور تو کجا بگریزم (مرمور ۱۳ آیه ۳) لهذا روح القدس  
 هر جا حاضر است و هر چه بنظر و پیوسته کلام مقدس تعلیم میدهد که روح القدس همه چیز حق است  
 خدا اینهمه سخن (رساله بقرنتیان باب ۱ آیه ۳) یعنی تقاضا عیسیتند خدا را  
 داناست این انالی او را بر دانی نه است که همه چیز وقت و غیر است و پیوسته اعمال روح  
 اعمال انسانی است و اینها را تشکیل داد و او بان تولد نازد میدهد متولد شدن  
 در آن تولد شدن است و روح القدس بر بنیهای فانیست و از او میگذرد و میماند

بنابر این هر چه زودتر او قادر علی التعلق است  
 پس کتاب مقدس القاب او عارف الکی بیدار و پیر و روح القدس بطوالت وی نسبت  
 شد و جهات الکی بیک جا زنده و تعلق یافته است و این هر گشته است و در هر  
 و تبریک جماعتی بالنویه مذکور گشته اند درستی بابی که با او ایضا مانند بحر است  
 بابت (۱۳۱) و چون تعلیم تلیث یک حقیقت الهی و عدد و این تقدس است برین طو  
 و اما بیاورد و میشود و در نظر است این تعلیم تقیفا از شرع انسانیت بلکه زاهام  
 الهی است و چون الهام شد و توایم بجهت که تعلیم عقولت انسان در صورت خدا آفریده شد  
 و بطبع خود بینی و این طلب است و در تعلیم تلیث اقدس میبینیم که خدا از ازل اقوام و احدی نظر بود  
 بلکه در پسر ازلی خویش اقوام دیگر داشته است که او خاتم جوهرش (رمانه بربیان باب ۱۳۱) است  
 و هم کلمه ازلی یعنی مظهر صبح افکارش میباشد و پسر او پسر اتحاد و خود را در روح القدس که از پسر  
 و پسر جاری میگردد و نسبت آنها متحدین را احساس میکنند پس بدینطور در تلیث اقدس وجود  
 الهی از ازل از برای خدا اقوامی بجهت تعلق شدن محبت و مصاحبت او بوده و میباشد و  
 بیصوت خدا از لزوم خلقت و ضرورت ایجاد که مفعلی محبت بکار برین محبت و توجه خویش  
 داشته شد که در اشل اقصا میکند بواسطه تلیث مستغنی و آزاد میگردد و مطلق میشود و  
 بدون پسر خدایت پسر او پسر خدایت روح بدون پسر خدایت این سه اقوام با هم یک خدا میباشد  
 خداوند خدای ایکه خدای واحد است و الهی باطنی او آفقه غنی است که در اتحاد و  
 شاقوم خدایت که توسط آن همان خدایت که در همان وقت احد پر است که نجات رنجیا  
 مفراید و پسری است که نجات را بجای آورد و در وصیت که آنرا با مشوب هماید و مربوط میکند

تظهور آنها درین سر سامی کشش و آنچه خدا میباید از برای بحال رسید و آنها را غیب  
 و طبیعت عالم ظاهر نیست و در عهد عتیق هم معلوم گردید خداوند کی چون این تعلیم با تمام و  
 درست کردن راه نجات مطلق است که در آن پدر پسر را فرستاد که او کفاره برای گناه شود  
 و پسر وقتیکه بحال خود که پیش از دنیا در عالم داشت نمر حبت ممنوع روح خود را فرستاد که  
 قدر او را بان ان تعلق دهد و مشوب کند (لهذا این تعلیم در انجیل آشکار گردید)  
 تلیث اقدس تعلیم توهمی نیست بلکه اساس و بنیاد شامل کل وجه از برای نجات انسان است  
 و اعتقاد روحانی خدا نسبت بانان گشته و نجات همچنین آن سه اقوام تلیث با هم در کار  
 چنانکه در کلام میبینیم برگزیدگان بر حسب علم سابق خدای پدر تقدیس روح برای اطاعت  
 پاشیدن خون عیسی مسیح میباشد (رمانه ۱۳۱ پطرس باب ۱۳۱) پس خدای را داریم  
 که در یک سین در آسمان بر صلیب در دل ما نماند ان میباشد و او خدای کسند نجات و خدای  
 و هم تقدیس کننده میباشد این تعلیم بطوریهات سر عظیمی است و بحال فروتنی و خضوع  
 انسان و خشوع مایه آنرا بیزیریم اگر چه کلاما در آن آزارا در نسبتیم و چگونگی آنرا نمیتوانیم  
 خوبی و حقیقت و تحقق آن را از شهادت کلام الهی دانسته قبول داریم و نه اینست که این تعلیم  
 عقل باشد بلکه مافوق عقل انسان و برتر از درک و بیان است انیای ظاهری از اهرار الهی  
 مکان غیبی ملو است که عقل انسان بر سیدن بکنه آن قاصد و ناهصل است پس بدیجی است  
 موافق عقل است که خدای متعال هم که خالق آن است فی حد ذاته بالاتر از درک انسان میباشد  
 زیرا که اگر همین نبود هرگز انسان لوی بود پس آیا تنقهای خدای میتوانی دریافت نمود یا  
 قادر مطلق توانی رسیده مثل بلندهای آسمانست چه خواهی کرد و گوید از عاویه است چه توانی





تشبیه و تشبیهات در عبارت است از روحانی و معنوی است تعلق به حیوانات نه از مثلاً  
 من که مسیح از آنکه این مطلب در واقع مقده از انجیل حضرت کران انسان از آنکه  
 اگر در این نشان در آسمان است و آسمان رو و چنانکه در فصل عیسی از انجیل یوحنا  
 نیز میاید زیرا من از آسمان ادم و همچنین در آیه ۱۳ میفرماید که گفتند آیا این شخص یسوع بن  
 یوسف نیست که پدر او در اورشلیمایم چگونه میگوید من از آسمان ادم و همچنین در انجیل یوحنا در  
 فصل ۳ آیه ۱۳ میفرماید و کسی آسمان زلفت گر کسی که از آسمان ادم این نشان که در آسمان  
 ملاحظه کنید که میگوید این نشان در آسمان است و حال که حضرت که وقت در زمین بودند و همچنین  
 ملاحظه کنید که ملاحظه میفرماید مسیح از آسمان آمده است و حال که از دم مریم بود جسم حضرت  
 مریم تولد یافت پس جمع شد که حضرت از این عبارت که میفرماید این نشان از آسمان که است  
 معنوی نه ظاهری روحانیت نه جسمانی یعنی هر چند حضرت مسیح بظاهر از دم مریم تولد یافت  
 ولی فی الحقیقه از آسمان مرکز شمس حقیقت عالم الهی ملکوت خانی ادم و چون وضع شد که  
 مسیح از آسمان روحانی ملکوت الهی آمد پس مقصود از غیبت مسیح در زمین سه روز نیز  
 امری معنویت نه ظاهری و همچنین قیام مسیح از وطن ارض نیز امری معنوی و کفایت  
 روحانی نه جسمانی و همچنین صوم مسیح با آسمان که نیز از آسمان خانی که در گذشته از این بیان که آسمان  
 خانی در غیبت که هستی قنای خارج خانی بود که با خود که کتب قنای است لهذا بیان کنیم که قیام  
 مسیح عبارت از نیست که حضرت جوارین بعد از شهادت حضرت مسیح مضطرب پریشان شدند  
 حقیقت مسیح که عبارت از قایلیم در فضیلت و کمالات و قوه روحانیه مسیح است و در کتب  
 بعد از شهادت سخن و مسطور شد جلوه و ظهوری داشت بلکه حکم معفو یافت زیرا موسیین عبارت  
 از نفوس

از نفوس متعدده بودند و آنان نیز مضطرب پریشان امر حضرت روح الله مانند جسم حیوان  
 شد و چون بعد از آنکه روز حضرت جوارین ثابت در رخ گشتند و بر خدمت امر مسیح قیام نمودند  
 و جسم بر آن شد که تعالیم الهی را ترویج کنند و وصایای مسیح را جبری دارند و قیام بر خدمت  
 مسیح کردند حقیقت مسیح جلوه نمود در فیض مسیح آشکار گشت و شریعت مسیح جان یافت قیام  
 دو وصایای مسیح ظاهر و آشکار گردید یعنی امر مسیح مانند جسد جسمانی بود جان و فیض روح القدس  
 احاطه نمود این است معنی قیام مسیح و این قیام حقیقی بود و چون قیام معنی انجیل فهمیدند  
 در مرتبه نبردند لهذا گفتند که دین مخالف علم است و علم مغایر این زیرا از جمله سادگان  
 حضرت مسیح جسم معنوی باین سالی ظاهری مخالف فنون ریاضی بود و لکن چون حقیقت  
 سادگان آشکار گردد و این مرتبیاں شود هیچ وجه مغایره نماید بلکه علم و عقل تصدیق نماید  
 ۳- مطلب آنکه در این خصوص تعین نماید

سؤال این عمل بقید یا موافق است و لازم یا آنکه ناموافق و غیر لازم در صورت اولی با وجود  
 لزوم چگونه متوجه شد و در صورت ثانیه با وجود عدم لزوم چگونه با حنا بجمعی داشت -  
 جواب - تغییر احوال و تبدل و انقلاب مان از لوازم ذاتیه ملکات است لزوم ذاتی از حقیقت  
 اشیاء انفکاک ندارد مثلاً انفکاک حرارت از آتش رطوبت از ابر شعاع از شمس عمال مسیح است  
 زیرا لزوم ذاتی است و چون تغییر و تبدل حال از لوازم ملکات است لهذا احکام نیز بتبدل  
 و تغییر زمان تبدیل شود مثلاً در زمان موسی مقصود مناسب حال بیت موسی بود و چون  
 در زمان حضرت مسیح آن حال تبدل تغییر یافت یعنی که دیگر شریعت موسی مناسب موافق عالم زمان  
 بود

۲۴۸  
 نوازند که در چنانچه حضرت روح سبب است و طلاق را هم فرمود و بعد از آن تریسح  
 و ایون از ربع من جمله پطرس پوس حیوانات محرمة تورات تحلیل کردند ماعدا نمم محقوق و  
 قرابین اصنام و خون و همچنین زنا این احکام از بعد باقی گشته اند بعد پوس نمم محقوق و  
 ذبیح اصنام و هم از حلال نمود و تحریم زنا را باقی گذاشت چنانکه پوس در آیه عیلا از فصل  
 عیلا از زنا خود باطل و نیز بنویسد (من میدهم و معتقدم بر بسیح که هیچ چیز عین نیست  
 بلکه هر چیزی است بجهت آنکه در بخش مشرک) و همچنین در آیه ۱۵ از فصل ط از زنا پوس  
 بطیطوس مذکور (جمع اشیا بجهت پاکان پاک است و از برای ناپاک چیزی پاک نیست زیرا  
 آنان کل مجسده حتی عقول و ضمائرشان) حال این تغییر و تبدیل وضع بجهت آن بود که  
 سیح قیاس بعصر موی میشد بلکه حال مقتضی کلی تغییر و تبدیل یافت لهذا آن احکام منوخ گردید  
 زیرا وجود عالم مانند همان است و بنیاد اول الهی طیبیان حادث شخص انسانی بر حالت واحد ماند  
 امر من مختلفه عارض گردد و هر مرضی را علاجی مخصوص پس طیب عاقل هر صل مرضی اما علاجی  
 نماید بلکه مقتضای اختلاف مرضی و احوال ادویه علاج را تغییر دهد زیرا برای شخص مرضی  
 حال از حرارت عارض بود غلابه طیب عاقل ادویه بارده داد و چون وقتی دیگر مزاج این شخص  
 منقلب شد حرارت برودت تبدیل شد لا بد طیب عاقل ادویه بارده رنخ نمود و ادویه حاره تجویز  
 نمود و این تغییر و تبدیلی از مقتضای حال مرضی است و بر ضد اقل طیب عاقل مثل آنکه  
 نماید آیا شریعت تورات در این عصر و زمان ممکن الاجراست (لا والله) بلکه مستحیل و محال است  
 پس لا بد ضد و متعال آن شریعت تورات را در زمان سیح نسخ فرمود و همچنین ملاحظه نماید که  
 غسل تعمید در زمان یوحنا یسوعان سبب تذکر و تنبیه نفوس بود اما از جمیع گناهان توبه نماید و نظر  
 ظهور

۲۴۹  
 ظهور ملکوت سیح گردید اما در این ایام در سیاقا تو لیک و از کوه کس طفل شیر خوار را در این  
 مخلوط بر و عن زیتون غوطه دهند یعنی که بعضی اطفال از این سخت مرخص گردند و در وقت  
 تعمید بر زرد و صغرب شوند و در جای دیگر آب تعمید ششیم پیشانی میاشند و اطفال چه شقی و  
 چه شقی ثانی بیسوجه احساس روحانی ندارند پس چه شری از این حاصل بلکه سار مل تعجب  
 استغراب نماید که این طفل رضع را چه در این آب غوطه دهند نه سبب تنبیه طفل است و نه  
 سبب این و نه سبب یقاعط محرک عادتی است که جری میدارند اما در زمان یوحنا یسوعان  
 چنین بود بلکه حضرت یوحنا ابتدا نفوس را ضعیف میفرمود و توبه از گناه و ولادت میکرد  
 با نظار ظهور سیح شوقی میبوی قوسی که غسل تعمید میافت در محایات تضرع و خشوع تورا گشت  
 میکرد و جد خویش را نیز از او رخ ظاهری طیب ظاهر میزد و در کمال اشتیاق شد و زان  
 فانا منظر ظهور سیح بود و دخول در ملکوت روح دانسته باید مقتضای این است که تغییر و تبدیلی  
 احوال و انقلاب مقتضیات قرون و عصرها شایع گردد زیرا دینی آید که آن احکام  
 موافق و مطابق احوال نباشد فلا حظا نماید که مقتضیات قرون اولی با مقتضیات قرون ثانی  
 با مقتضیات قرون اخیره چه در متفاوت است ممکن است الان که احکام قرون اولی در این  
 قرون اخیره جاری گردد و وضع است که متنوع و محال است و همچنین بعد از قرون کثیره که گذرد  
 مقتضای قرون حالیه موافق قرون آئینه باشد و لا بد از تغییر و تبدیلی است در اثر و احکام  
 متصلا تغییر و تبدیلی کند چه بسیار حکم که در سنین با بعد در قوانین و نظامات اروپا موجود بود  
 حال منوخ گشته این تغییر و تبدیلی بجهت تبدیلی تغییر افکار و احوال و بطور است و بدون  
 این سعادت عالم بشریه غفلت مثل حکم تورات است که اگر نسبت کسی بشکند حکم قتل است بلکه  
 حکم

ده حکم قتل در تورات است حال در قرون حالیه ممکن است این احکام اجرا گردد و توضیح است که متع و مستحیل است لهذا تغیر و تبدل یافت و این تبدل و تغیر احکام و ایل کانی بر حکمت بالغه الهیه است در این مسئله تعمق لازمست و بعد بلاغ و وضع طوطی للمفکرین

۲- مطلب میز- ص ۳۰۰ - **سؤال اول در حضرت مسیح** - **سؤال ولادت حضرت مسیح از روح القدس بجه نحوی بوده است؟**

جواب است در این ساله در میان الهیون و مادون اختلاف است الهیون بر آنند که حضرت مسیح از روح القدس بود مادون در تصور جهان کر این کیفیت مستحیل و متع و لا بد از پدید آمدن در قرآن صیغی است **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا** یعنی روح الهی مثل بصورت بشر شد مثل صورتی که در آینه تمثیل نماید و با مریم مخاطبه کرد مادون بر آنند که لا بد از ازدواج است و گویند که جسم حی از جسمیت تکون نیاید بدون تلقیح ذکوره و انانیت تخم نحوی و بر آنند که از آن گزیده در خون مکن نیستا غیر آن گزیده است ممکن است زیرا این وجهیت ذکوره انانیت در جمیع کائنات حییه نباتیه موجود حتی بقران نیز مستلزم زوجیت است یا نباید **سبحان الله** خلق الارواح كلها مما ثبتت الارض ومن انفسهم و بما لا يعلمون یعنی انسان و حیوان و نبات جمیع مزدوج است و ان من شئ الا خلقناه زوجین اشیتن یعنی کائنات را جمیعاً مزدوج خلق نمودیم خلاصه گویند انسان بی پدر تصور نشود و لکن الهیون در جواب گویند که این قضیه از محالات و ممقنات است اما دیدنند زیرا فرست میان شی مستحیل شی غیر مرئی مثلاً در زمان باقی مغزاف مجابره شرق و غرب در آن واحد غیر مرئی بود مستحیل فتوغزاف غیر مرئی بود نه مستحیل فتوغزاف غیر مرئی بود مستحیل مادون هر در این مطلب از

الهیون در جواب گویند آیا این که در ارض قدیم است یا حادث مادون گویند بوجوب فنون و کشفیات ممکنه ثابت است که حادث است و در برایت گوی اشیتن بود و بتدریج اعتدال حاصل کرد و قشری پدید آمد پس فوق قشر نبات تکون یافت بعد حیوان بوجود آمد بعد انسان تحقق جست الهیون گویند که از تقریر ما معلوم دو صیغ گشت که نوع انسان در کره ارض حادث است نه قدیم پس انسان اول یقیناً پدر ما در گذشته زیرا وجود نوع بنان حادث است آیا تکون انسانی پدر و مادر بوجوب مستحیل است یا اگر بی پدر و مادر وجود یافته است متعبر بر این هسته که انسان اول خواه بتدریج خواه در مدت قلیله بی پدر و مادر وجود یافت شمه نامذکر انسانی بی پدر ممکن و جایز و این را مستحیل نتوان شمرد و اگر مستحیل برانی بی انسانی است مثلاً اگر گویی این چرخ بدون خستید و روغن وقتی روشن شد پس اگر گویی بدون خستیل مستحیل است بی استیا حضرت قتیق مادر دشت اقا انسان اول با حقا و مادون نه پدر دشت و نه مادر -

**سؤال اول از فضیلت بی پدری** - **سؤال اول از فضیلت بی پدری چیست؟**

جواب است شخص بزرگوار خواه بی پدر خواه با پدر یکسان است بی پدری اگر ضیلت است آدم اعظم و فضل از کل بنیا و رسل است زیرا نه پدر دشت و نه مادر آنچه سبب عزت و بزرگواری است تجلیات و فیوضات کالات الحی است آفتاب از ماده و صوت تولد یافته و این و بشا بر پدر و مادر است ولی کمال محض است و ظلمات از ماده و صوتی و نه پدری و نه مادری ولی محض صرف حضرت آدم را ماده حیات جنسی خاکست حضرت ابراهیم را ماده جنسی نطفه پاک است نطفه طهریه طاهره به از خاک و جامد و از این گذشته در محض نطفه که قابلیت در آیه سلما غیراً

و اما آن کسانیکه او را قبول کردند گمان را قدرت او تا فرزندان خدا گردید یعنی مگر که با هم او  
ایمان آورد که نه از خون و نه از خویش جسد و نه از خویش مردم بودند بلکه از خداوند تبارک و تعالی  
از این آیه یوحنا معلوم میشود وجود جواریون نیز منسوخ از قوه جسمانی نیست بلکه از حقیقت روحانی  
است شرف بزرگواری حضرت مسیح بی پدری نیست بلکه کالات و فیوضات تجلیات الهیه است  
اگر بزرگواری حضرت مسیح بی پدری بود باید آدم از مسیح عظم تر باشد زیرا نه پدر است نه مادر  
و نه کنهات میفرماید خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین برشت و در مینی وی روح حیات و  
آدم نفس زنده شد فلحاظا کنید که میفرماید که آدم روح حیات و جو یافت و از این گذشته  
جبارت یوحنا و همی جو این لالت بر آن نماید که آن نیز از پدر آسمانی هستند پس معلوم  
گردد که حقیقت تقدس یعنی وجود حقیقی هر بزرگواری از حق متحقق یافته است و بنظر روح الهی  
موجود شد است بمقتضای این است اگر بی پدری عظم نیست آسمانی بود پس آدم بجز از مسیح  
زیرا زید و ارد و زاد را یا انسان از ماده حی خلق شود و تحریرت یا اگر از خاک آید از ماده حی خلق  
شود بجز است اما حضرت مسیح از روح القدس تبارک و متحقق یافته بود خلاصه شرف و بقیه نفوس  
تقدس مظاهر الهیه کالات و فیوضات و تجلیات الهیه است نه بدون آن -

و مطلب کاص و ...

سؤال حضرت مسیح میفرماید (منم آن نانی که از آسمان نازل شد و هر کس از این نان  
ناید با ایمن) مقصود از این بیان چه - ۱ -

جواب - مقصد از این نان ماده آسمانی و کالات الهی است یعنی هر کس از این ماده تناول  
ناید یعنی کتاب فیض الهی کند و قسما من نور رحمانی کند و از کالات من ضییب بر حیات بری

باید مقصد از خون ... کالات الهی و جلوه ربانی و فیض صمدانی است  
زیرا جمیع اجزای بدن انسان بواسطه جریان خون ماده حیات را از خون است با یاری که در نخل یوحنا  
در فصل ۳ آیه ۳۵ میفرماید شما میگویم که مرا بطلبید بسبب مخرج است که دیدید بلکه بسبب آن که  
خوردید و سیر شدید این مخرج است که تا نیکو جواریون خوردند و سیر شدند فیوضات آسمانی بود  
زیرا در آیه ۳۵ میفرماید که کالات الهی است که از آسمان نازل شد همچنان  
حیات بخشد این معلوم است که جسد مسیح از آسمان نازل نشد از رحم مریم آمد و آنچه از آسمان الهی  
نازل گردید روح مسیح بود و چون بچو همان کرد که مقصد حضرت جسد است لهذا عرض کردند  
چنانکه در آیه ۳۵ از فصل مذکور میفرماید و گفتند آیا این عیسی هر یوسف نیست که باید و مادر  
بیشناسیم پس چگونه میگوید که از آسمان نازل شد؟ لفظا نماید چگونه وضع است که مقصود  
حضرت از آن آسمانی روح حضرت است و فیوضات و کالات و تعلیمات و چنانکه در آیه ۳۵  
از فصل مذکور بیان میفرماید (روح است که زنده میکند و اما از جسد نیست) پس واضح شد که روح  
مسیح نفی آسمانی بود که از آسمان نازل و هر کس از این روح استفاده نماید یعنی تسالیم آسمان  
گیرد حیات بری باید این است که در آیه ۳۵ میفرماید عیسی ایشان گفت من آن حیات هستم  
کسی که اقبال من نماید هرگز گرسنه نشود و هر کس من بیان آورد و هرگز گرسنه نگردد و خلاصه  
کنید که خوردن را با اقبال و نوشیدن را با ایمان توضیح میفرماید پس واضح و متحقق گردید که  
ماده آسمانی فیوضات کمانیه و تجلیات اولیه و تعالیم مسایه و معانی کلیه حضرت مسیح است و  
خوردن عبارت از اقبال و نوشیدن گنایه از ایمان است زیرا حضرت را یک جسد عسری بود و یک  
آسمانی جسد عسری مصلوب شد اما جسد آسمانی حی و باقی و بسبب حیات جاوانی جسد عسری

طبیعت



و آن فدرالی کس ابا نوع عقوبت و اذیت متکا کرد و از ملیت نصاری است که در بنین  
 عطیمن بطرس بولس با نظر ظالم غشوم در عاصره روم رتبه شهادت یافتند و بک صلیب درج بجز  
 اقدس علی شتافتند و عاقبت ظلم و شنیه بر امت نصرانیه بدان در جرایع شد که در کما  
 ضیح عریضه قیصره متراستی نیاختند و کثیری از ایشان در پناه رهبانیت گریختند و در  
 شتاب جمال و قوای بعیده از عوهم ماوی گرفتند و بعبادت پروردگار پرداختند و علم  
 ملیت نصاری است که در مدت سیصد سال تقریباً است نصاری بظلم و شنیه متکا بودند  
 و قتل عام محیب بکرم قیصره بر آن مظلومان اجرا یافت و آنها را از آن بچارگان جریان  
 گرفت و لکن با این ظلم نوبت ما فقوم کلمه الحیه غالب بود و روز بروز بر عدل این امت میافزود  
 تا آنکه تقریباً در او هر قرن ثالث قطنین کبر بحدت همدی شد و با عشاق دیانت نصرانیه  
 افتخار یافت و در او اول قرن رابع بحریت نصاری اعلان فرمود و فایت همت را در جهان  
 کلمه نصرانیه و اهدام دیانت غیره اجرا نمود و از آنجا که این امت سیخیه و از او پا و آسیا  
 و افریقا ریس جمع اساقفه جبر عظم رومانی بود که بلب پایا مشرف گشت و ادعای ورث  
 رتبه خلافت از بطرس رسول نمود و چون قطنین کبر از دین رومیه الگوری بدین غیر نظیم  
 که اکنون با اسلامبول مشهور است انتقال نمود و این شهر بزرگ را پای تخت متعزز داشت  
 اسقف اسلامبول را بزمید حرمست اعتبار و عورت و اختیار ممنوع داشت و او را بزمید حرمست  
 و توده معتبر و معتزز فرمود چنانکه اسقف قطنین خود را مجبور بر اطاعت جبر عظم رومانی میداشت  
 بل جمع اساقفه اورشلیم و اسکندریه و انطاکیه و نیز نظیم و زویمه را در اعتبار حکم مساوی بزمید حرمست  
 و این فخره اخیراً بعلب عشاق کینه شرفیه از کینه غریبه گشت و موجب انقراض دیانت سیخیه  
 مذکور

مذکور بزرگ کا تو لیک و از تو کس شد -  
 و در این قرن بسبب همت و شجاعت قطنین کبر دیانت مسیحیه در مالک آسیا افریقا  
 انتشار یافت - مثلاً کتارینیا بسبب کربور یوس بن اگس معاونت تیر دیانت ملک  
 بزعم ایشان از دیانت و شنیه دیانت مسیحیه منتقل شدند - و همچنین ملک گرجستان  
 بزعم ایشان توسط زنی سیزه مسیحی گشتند و مالک تراکیا و سیاه و همیا که در شمال  
 شرقی رومی و بلغاریا است با عشاق این امین افتخار یافتند و در افریقا امالی مالک شبه  
 که کوش معروف بود بوسالت فر و میسوس که از مصر بدان حدود مسافرت نمود مسیحی گشتند  
 و تابع کینه گشتند و در قرون اخیر که عشاق کنائس شرقی را کنائس غریبه نظیم است  
 سهای کینه از ریه اغلب امالی مالک مذکور با طبع تابعی همت قطنین و مذکور بودی  
 گشتند و در قرن سیم و چهارم بعضی اختلافات علینه در میان رومای سیخیه و قوای  
 و بسبب انقسام و عشاق کنائس عبادت داشت و احسن این عشاقات که در میان سیخیان  
 با هم ارتباطی معنی نبستند مشهور و مذکور است اختلاف و نامتین سیسیلیان بود و احسن  
 آن این است که چون در سیسیلیان کسایوس اسقف قرطاجنه همت قطنین است  
 فیابین اساقفه قرطاجنه و نو میدیه اختلاف افتاد و عداوت خشنه بین این طریقتی امتداد یافت  
 و وقایع مخزنده نمویه میان آمد و بسوی و کوشش قطنین و سایر قیصره اصلاح نیافت و در نهایت  
 بد به عداوت یکدیگر قیام نمودند و هر یک دیگری را بعضی اعتقاد نهم میداشتند و هنوز این اختلاف  
 اصلاح نیافته بود که حادثه آشفته و صعب ظاهر شد و اختلاف از نو بسبب ار تو کس و سایر  
 اختلاف اقامت نموده میان آمد و با حال این حادثه این است که چون اهرم سائل در کرم صبر دیانت سیخیه  
 اقامت

اقانیم غمته است این روح القدس است و علای لاهوت تا اواخر قرن چهارم در این عالم با جهل  
تکلم می نمودند و قوم را بدینگونه تعلیم میدادند که اقوام این در باب چون جوهر عقل در انسان است  
روح القدس در اقوام این است این قوه الهیه عاقله است و زیاده بر این در این عالم تفصیل نیاید  
و قوم را با این جهل متعجب می ساختند تا اینکه اریوس قسین که مردی دقیق و طلیق اللسان بود قیام  
نمود و تعلیمات استغفراکننده را که بوجه جهل قوم رهبانوی اقایم شد جوهر او ذاتا در رتبه  
تعلیم می نمود و در کرد و معتقد شد بر اینکه اقوام این من حیث الجواهر با کلیه مفارقت با اقوام  
و جوهر این نیست که اول صادر از آب و او اشرف مخلوقات است و نیزه آتی است که از آب  
در ایجاد عالم هیولی مستعمل داشته و صادر اول و وسط اولی بین الحائقی و المخلوقات تصور  
در الجمله چون بقیلتا اریوس شتمار یافت جمعی کثیرا معتقد شدند در خلتانی بزرگ در مان  
عتت بر یکا کردند زیرا که این تعلیم منافی اعتقاد جبر عظم و اکثرا قه بود که جوهر این اجز کل  
الجهانیات جوهر آب مساوی میداشتند و لهذا مناظرات علیه بشا جرات مذبحیه بدل شد  
و نیز ابرو و دیگر و طرد و تحمیر یکدیگر منعی گشت و قسطنطین کبیر که تحت این اختلاف رتبه می شد  
چون سالار و محرم و عاقبت را خیر یافت کتولی سوختن برین طوفان گماشت ایشان را بود  
در خلاف ترک معاندت و اختلاف نام بود است و کل این فصلی موجب دفع حوائج شد و یونان  
فیوم بر مباحثه اختلاف می افزود و در تزلزل بزرگ و اضطراب بسیار در جمیع ممالک قیصر ظهور  
یافت ناچار قیصر کبیر امر با جمیع اصحاب قه نمود و در سنه ۳۲۵ میلادیه در مدینه منیه  
(جمع نیاقوی) شجر که اول مجمع سکونی دیانت نصرانیت را اخذتایس عقاید این بن است  
یافت و اساقفه در این مجمع پس از مناظره مجادلت طویل بر تحمیر اریوس منقح گشتند و بر طرد

نفی او بطریق حکم نمودند و اتباع او را غصبا بکینیه ارتودکس و ترک تعلیم اریوس ملحق و مجبور  
داشتند و در این مجمع حکم صریح صادر شد که اقوام این مساوی است با اگر آب ذاتا و رتبه و عقل  
و کرامت و اگر چه این سالها با اتفاقا مجمع نیاقوی انعقاد یافت لکن مسئله کیفیت بنیادی اقوام  
این از اقوام این مطرح انظار قسین اکار گشت و اخیرا این مسئله موجب نتمام کتاب گشت  
و آلی بومیانها سبب تقد و مذ هب شد و سوسی شیعه اریوسیه شیخ کثیره صغری و کبری در  
این قرون بسبب اختلافات علیه در میان نصاری ظهور یافت و سبب اختلافات در این مسئله  
و شرح عقاید هر یک مفصلا در کتاب تاریخ کلیه تالیف یعقوب مزدوک امیر گانی و غیره از انجیل  
موضوعین مذکور است و جمیعا باسم فرق نصاری بیان الجمیع من العالم و الجاهل معروف شد  
و در قرن چهارم اپولیناریس صغرا اسقف لاذقیه که مردی قائل و محترم و عدو اریوسین بود مگر  
ناموت حضرت عیسی شد و معتقد بالو هیبت حلقه آنحضرت گشت و تعلیماتش در اکثر بلاد شرقی پشتمنا  
یافت لهذا بفرمان تیودوسیوس کبیر (مجمع قسطنطینی) که مجمع ثانی سکونی تحت نصاری است  
در مسئله انعقاد یافت در مجمع صد و بیست اعظمی منع نمودند و بر حقیقت قانیم شد در اکثر  
و طرد و تحمیر اپولیناریس حکم کردند و در قرن پنجم فرقه منطویه در میان است نصاری ظهور یافت  
و سبب این بود که چون حضرت عیسی علیه السلام علی غا و فی الا انجیل گامی از خود بر این اند  
گامی با این انسان تعبیر می نمود لهذا تفریق و توجید این دو مقام در این قرن سبب شد و ثلثا  
کلیه فیما بین نصاری شد علای سوریه و سایر بلاد شرقی حضرت عیسی را دارای دو طبیعت پشت  
داشتند و آن عبارت است از شسیت لاهوت و شسیت ناموت یعنی الو هیبت و بشریت و تقویا  
علی هذه العقیده از حضرت یرم عذرا به امر الله و امر المسیح هر دو تعبیر می نمودند و علای کبیر

و کنش

وکناس آبروی حضرت عیسی را دارای مشیت واحده و طبیعت واحده دانستند و حق تعالی  
 هَذَا الْعَقِيدَةَ كَلَامَ هَذِهِ الْمَرْيَمَ بِأَمْرِ الْإِلَهِيِّ تَعْبِيرًا وَزِيَادَةً تَعْبِيرًا بِأَمْرِ الْمَسِيحِ حَازِرًا نَسَبًا  
 چون منظور یوسس اسقف سوزنی لافلس و مردی خطیب و فصیح بود در خلافت عقیده سوزنی برین  
 تعبیر امرا الاله از حضرت مریم عذرا جایزند است و در جماع وکناس باظهار این عقیده جهالت  
 نمود این فخره سبب اضطراب همچنان علماء و رهبران قسطنطنیه گشت و بیم آن بود که امر فرج  
 علیه بجا ربات سیفیه منتهی گردد و لهذا با مر و فرمان شوی و سیوس ثانی مقصر رومانی در سال ۱۸۳۰  
 (جمع انس) که آنرا جمع ثالث مسکونی میخوانند انعقاد یافت و در این مجمع بر طرد و تحریم نظریه  
 حکم جاری شد و اگر چه این حکم بقاوت و صرمت اجرا یافت لکن سبب وال و احتمال شیعه  
 نظریه گشت و جهت و کوشش و اجتهاد فوق العاده بر صومالی اعانت و همراهی فیروز خا  
 ایران مذهب نظریه در بلاد فارسیه و کلدان انتشار یافت و چون در این قرون پنجمین  
 بسبب شیوع مذهب نظریه اختلافات دیگر در میان مشرک رهبان ظاهر شد و حرکت فرنی شکل  
 نمودند خصوصاً فرقه آختیخوس که موجب نزاع شدیده شد لهذا در سال ۱۸۳۰ با مر و فرمان از  
 (جمع خلکیون) که آنرا جمع رابع مسکونی میخوانند انعقاد یافت و در این مجمع امر اولاد  
 اعظم قانون ایامی محسوب استند و بر تحریم و طرد دیو و کوروس و آختیخوس و سایر بدعتیان حکم  
 حکم کردند و هم در این قرن مذهب یعقوبیه از معتقدین مشیت واحده ظهور یافت و یعقوب  
 نامی برادری که همی جت بود و لکن بجلدت نشاط اصناف است قیام نمود و مایشیا اکثر با اثر فرا  
 سیاحت کرد و در هر یک از اصحاب مشیت واحده را غمش ساخت و بعضات و بلاغتی کرد است  
 معتقدات این طائفه را در قلوب کثیری از نصاری بر شام و بلاد بین النهرین و ارضیه مصر و نوب  
 و حبش

و حبش و غیر با ثابت نمود تا اینکه شیعه یعقوبیه با اسم او ثابت در قرار گشت و در قرون  
 ششمین میلادی دیانت نصرانیت در اروپا بر بعضی جا لنگ که تا این قرن بر وثینت باقی بود  
 از قبیل بریطانیه و سکسون و در آسیا بر سواحل بحر اوس و نخر دانوب استیلا یافت و کن  
 شیعه مذهب کوره در اقلیه قوت گرفت و لهذا در سال ۱۸۳۰ با مر و سیوس (جمع مسکونی  
 خاص) تشکیل یافت و در این مجمع بر ضد اورنجیاس حکم صادر شد و همچنین سائل منافرت  
 و تضاد میانین اسقف قسطنطنیه و اسقف نومیه یعنی جبر اعظم رومانی پاپا شد بد گشت چند  
 اکثر موزین کنیه این قرن را بعد بطور اختلاف و اشفاق دیانت نصرانیه مذهب یونانی  
 و بعضا از اهل مذهب رتودکس کاتولیک دانستند و در اوائل قرن هفتم میلادی  
 اعیان در سال ۱۸۳۰ دیانت تقدیم اسلامیه ظاهر شد و وسیل منحدر شد و اجمالیان دیانت نصرانیه  
 و دیانت اسلامیه در اقطار شام و آسیا و اروپا و افریقا در قیامت شدت مضام و مقاوم میگردد  
 گشت و هم در این قرن در سال ۱۸۳۰ با مر قسطنطنین فو خوناطوس و جبر اعظم (جمع مسکونی)  
 انعقاد یافت و بر ضد اصحاب مشیت واحده حکم صادر شد و در قرون هفتم میلادی  
 اختلاف و جهاد ایقونات در میان نصاری ظهور یافت و ایقون در لغت یونانیه عبارت  
 از صورتی است در لغت عبریه و اجمال این حادثات مجید این است که چون پل از ایران  
 قسطنطنین کسیر قیصره روم و اساقفه و رهبانان آن نوم غایت سعی و کوشش او را بر اعما  
 دین و نشر شریعت مسیحیه در میان مل و قبائل و نشیه اظهار میداشتند چنانکه یوستا  
 لورنس مورخ مشهور نوشته است اکثر مشرکین از قبائل اشام اریاف بجا آورد و جبال قوقا  
 و سایر قبائل باین مقدار رهنی میداد که صورتی است که در انصوت حضرت عیسی و قدسین  
 شهدا



شماره تبدیل نمایند و این قبالی که بیدار است چون معروف و بقلت معارف تمدن موصوف  
 بودند ترضیه قیصره روم را با این مقدار از تبدیل ایانت خالی از تصرف و صلحت ندانستند و  
 افاضل بشاری نیز چون این تصور و تامل بود که تذاکارا لام حضرت مسیح و مصائب شداد و آرزو  
 بزاویای دین مسیحی بود این امر سکوت نمودند تا اینکه عبادت صورت تامل در ایانت مسیحیه  
 امری مشهور شد و در جمیع کناس خلی گشت چنانچه ایانت اسلام ظاهر شد و رؤسای مسلمان  
 و علمای یهود و نصاری و اوز عبادت یقونات سرزنش نمودند و ایشان را عبادت اوثان محرم  
 میکردند لهذا فیلیپیکون از اس ملک یونانی با مریطریک یوحنا در سال ۱۵۱۷ م حکم فرمود که از  
 رواق کینیه ایا صوفیا صورت جمیع سکونی ساوس اعمو کرده و جبر حکم رومانی در دینیه روسیه  
 باین سبب حکم بارتداد ملک نمود و او را از دین نصرانی خارج دانست و حکم نمود که صورت جمیع مجامع  
 در کینیه ماری بطرس مضمون باشند و این فتنه بغزل ملک از تحت سلطنت منتهی شد و در عهد  
 یونان امپوری که شجاعت موصوف بود این فتنه شدت یافته ظاهر شد و موجب خروج حلیه و  
 مقالات تیره گشت زیرا که این ملک از شدت تعمیر مسلمان یهود و از سیه نیک با و عبادت یونان  
 تامل اندک اندک موجب صوم شیع و عرفات تفریح یونانیه در ایانت مسیحیه گردید لهذا در  
 سال ۱۵۷۰ میلادی حکمی عمومی صادر فرمود که بوسی صورت حضرت صبی در حالت صلح صورت تامل  
 جمیع شهر و قدسیین از کناس معابد محو نمایند و از این جهت استس جنگ فی این ملک شروع  
 شد و از مخاربت سخت در جزائر ارضیل بجای از آسیا و پس در ایتالیا اشتعال یافت زیرا  
 که عاملت سبب عبادت رؤسا و کینه سبب سختی این حکم را مخالف ایانت پذیرفته و ملک را  
 مرتدا از دین نصاری انگاشتند و نفرای او را از بلاد ایتالیا مطرود دانستند ملک از این انفعالی

برقال

برقال ایتالیا و جبر عظم رومانی با پای عزیمت نمود و چون سبب حوادث شرق از عهد اجرای  
 بر نیاید در غایت حدت و حرارت عابدین صورت و تامل با مورد خط و خصیت است و جبر است  
 قطنطنیه را که محب تامل بود عزل نمود و بنظر ایستادگی بجای او با خصیت مضمون است امر جبر  
 جمیع تامل و عقاب تغذیه مجتنب یقونات صادر نمود و عاقبت این صبرت شدت موجب شفا  
 ملت شد و ملت نصرانیت بدو هم ایکنودولی یعنی عابدین صورت (ایکنوماکی) و یا (ایکنوکلستی)  
 یعنی ساجتن صورت نقسام یافت چون یونان رابع بد ساسل توجه او ایرینی منوم شد و قطنطنین  
 فرزند او صیغر بود ایرینی بوصایت قطنطنین فرما زواگشت و مجتنب عبادت یقونات زهرت  
 نمود و بتدبیر این ن در سال ۱۵۸۰ با هم قطنطنین ملک در دینیه نقیمه (جمع سابع سکونی) انعقاد یافت  
 و در ۱۵۸۵ استغ در این مجمع جمع شدند و در جواز عبادت تامل حکم کردند و در سلطانین مخاربات  
 اهلیه و مجادلات و بویه کردنی مریده فی این نصاری امتداد داشت و هر فرقه دیگری را که فرقه  
 و شرک میندشت اختیاری جدید کیفیت انشای روح الهی در میان تامل کرد که فرقه لاتینیه بنا بر روح الهی از این معتقد  
 شد و فرقه یونانیه بنساق او ازاب فقط عقاید نمودند و این منازعه نیز مدتی در مقام بود تا آنکه موجب  
 کناس شرقیه از کناس غربیه گشت و در قرون هفتم در سال ۱۵۸۵ با هم سکونی کدونی مجمع  
 ثامن سکونی در دینیه قطنطنیه انعقاد یافت و در این مجمع ۱۳۱ استغ حاضر بودند و بر ضد معتقد  
 بیشتر واحد و سکون عبادت تامل حکم نمودند و لکن یونان مجمع دیگری را که در سال ۱۵۸۵ در این  
 انعقاد یافت بریاست فوتوس (جمع ثامن سکونی) میدانند و در این مجمع حکم شد که سلاطین یا  
 تسلیم نمایند و در قرون هفتم و هشتم میلادی با آنکه ایانت نصرانیه با شقاقت اخذ و عقاید  
 مختلفه از قبیل کیفیت عبادت تامل و جراز و خا ریمینی عظام و جهت قدسیین شفاعت این

و هم

و هم تجارت و صادرات خارج مملکت بود بر تیره ممالک اروپا از قبیل هکارا و دانیا و بولونا  
 و ممالک روسیه که تا این قرون بر دیانت و شنیه قدیمه باقی بودند استیلا یافت و در  
 او خرقون یا ذکرها حروب کیره صلیبیه فیما بین نصاری و مسلمین شروع شد و بسبب این  
 این بود که رهبری فرسای اسمی بیطرس از بیطرس یعنی بطرس نامک برای زیارت قدس شریف  
 بارضی مقدسه مسافرت نمود و اگر بقول او بتوان اعتماد کرد نصاری را در بلاد قسطنطنیه  
 وقت و محاربت یافت پس از زیارت ارض مقدسه با وی پر شور بار و پامر حبت نمود و جبر عظم  
 رومانی را که در این قرون سلطنت مطلقه بر غالب ملوک اروپا داشت بر محاربه اهل اسلام و  
 استخفاف ارضی مقدسه از یه مسلمین تحرص و تشویق کرد و تحریکات این اهل بک ثوری  
 عجیب اروپا بر پا نمود و جمیع ملوک اروپا را بر محاربه اهل اسلام متفق گردانید و فی الحال  
 در ارتکاب در سنه ۱۰۹۵ هجری قمری از ممالک نصرانیه غزبت ممالک اسلامی نمودند و  
 ملوک شام که در آن زمان غالباً بجهت عرب ضرب معروف بودند نیز مستعد مقاومت و محاربت شدند  
 و این روز و بعه شدیه در ممالک فلسطین و نوزیه و مصر قریب و بیت علی تقیادوم و مقاوم بودند  
 محاربت مؤویه در این محاربت میرد انجمن و ما جاری گشت و نفوس الهی که در آنرا جز خداوند گشت  
 از طرفین کشته شد و انجام شجاعت صلاح الدین ایوبی و جزایبالت الملک الطاهر میریس  
 ارضی مقدسه که قریب و بیت علی معرکه نزال و قتال و قریب هفتاد سال بر سلطنت نصرانیه بود  
 بالا استقلال استخفاف یافت و در این قرون از خارج جز مناطات حریره و از داخل جز عبادت  
 تا شمل و خلاف در عشاء ربانی که آیا خبر و خبر مبدل بحد مسیح میشود یا نمیشود در دیانت نصرانیه  
 امری مسخوع نمیشد و در سنه ۱۲۱۵ در مدینه رومیه در قصر لائران (جمع تابع مکوئی) انعقاد  
 یافت

یافت و در سنه ۱۲۱۵ نیز در قصر لائران (جمع حاضر مکوئی) منعقد شد و در این مجمع  
 انتخاب جبر عظم با امپراطور و کیفیت اتحاد کناس شرقیه و غربیه یعنی مذهب کاتولیکی لائسی  
 و مذهب ارتودکسی یونانی محل مذاکره و بحث گشت و در سنه ۱۲۲۹ ایضا در قصر لائران (جمع  
 حادی عشر مکوئی) در تحت یاست جبر عظم اسکندرتا ثالث منعقد شد و در این مجمع استقلال  
 کینسه رومیه و سلطه فوق العاده پاپا استیکم و تحقیق گشت و در سنه ۱۲۱۵ نیز در رومیه (جمع  
 مکوئی ثانی عشر) انعقاد یافت و در سنه ۱۲۴۵ در مدینه لیونس (جمع ثالث عشر مکوئی) منعقد  
 شد و در سنه ۱۲۷۴ در مدینه لیون (جمع رابع عشر مکوئی) انعقاد یافت و در این مجمع غالباً  
 در اتحاد کناس ویمیه و لاتینیه مذاکره میشد و در سنه ۱۳۱۱ در فیان (جمع خامس عشر مکوئی)  
 منعقد شد و در سنه ۱۳۱۴ - ۱۳۱۸) در قیستانس (جمع شامس عشر مکوئی) انعقاد یافت  
 و در این مجمع حکم شد که احکام صادره از جماع مکوئیه فوق سلطنت پاپا است و در سنه  
 (۱۳۳۹ - ۱۳۴۳) در بازل (جمع مکوئی سابع عشر) منعقد گشت و در این مجمع احوال  
 فرناویه و طلیانیه و اتحاد کناس شرقیه و غربیه مذاکره شد و در سنه ۱۵۱۲ در مدینه  
 در قصر لائران با امپراطور یولیوشانی (جمع ثامن عشر مکوئی) انعقاد یافت و در سنه  
 در مدینه ترنت (جمع نابع عشر مکوئی) که آخرین جماع مکوئیه است و مجمع تریه تینسی معروف است  
 منعقد شد و این مجامع که ترتیب گشته از جهت توجیه حدوث مذهب انشقاقات و فطریه  
 نصرانیه گشت و از جهت دیگر موجب نظام دستورات دینیه مسیحیه شد و در این قرون نیز  
 مطلقه جبر عظم پاپا در میان نصاری درجه علیا یافت و مهابت و غمگینش در قلوب ملوک و  
 ثابت بلخ گشت و پس از انقضاء حروب صلیبیه قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی در این  
 محله

بجز مستطام نصرانیت جز تجدید مذاهب مختلفه که اغلب آن مبنی بر عقاوت سلطنت فوق العاده  
 پاپا جبر عظمی و مانی بود چیزی مشاهده نمیشد و اغلب این مذاهب جبر است عقاوت جبر است  
 و تمکین که با هر جبر عظم هر کس را خارج از سلطه او میباشند با انواع عذاب و استحقاق و پاپا  
 محروق میداشتند منجمل منقرض میگشت و این عقاید فوق العاده اجبار و جهان عالم نصرانیست  
 رستمد تغییرات کلیه نمود تا اینکه در قرن شانزدهم میلادی نو تیروس مشهور سکونی از دنیا رسید  
 قیام کرد و مذهب پروستانی انجیلی را تاسیس نمود و عوامند خارج از انجیل قدس از قبیل عراف  
 سلطه مطلقه جبر عظم پاپا و غیر آن خطایا و صبرم و عبادت حیوانات و اختلافات زائده و بس بدست  
 و ایشاها را زایل است و اگر چه قیام این مرد که تحت اسمی حمیره اخیرا اصل کلی کسب فرموده شد  
 از آغاز موجب فن و خلیه گشت و سبب اجرای حروب علیه شد الا که در عالم دیانت نصرانیست  
 تغییرات کلیه ظهور یافت و اقلاب سبب از علوم از مسلمانان و اخیرا بعضی طائفه انجیلیست نو اولیا  
 و تمدن و حریت و تقدم اقطار عالمک مسیحیه را زجر نمود و نمود و تقویت و توسع است  
 و زایل است و ذهاب تمسلی در قرن هفدهم و هجدهم غلبه روحی بالغ یافت و از مذاهب کبیره  
 دیانت نصرانیست محبوب گشت و از این جهت که در عقاید مختلفه و جامعیت ذکر شد معلوم توان شد  
 که اکنون که بود در قرن نوزدهم است مذاهب نصرانیت بر ذهاب کواکب و ذهاب رتوکس و ذهاب  
 پروستانیست و ذهاب یعقوبی و ذهاب نظوری و ذهاب روحی و ذهاب مکانی مقصود است و قبایل  
 شعبه از قبیل قباط و سرمان و کلدانی و آجاش آرانه و غیرهم در ضمن مذاهب مرقومه مندرج و مذکور  
 همه بنام او را آورده و در انجیل را جمع بنظهور سرت کلید است

حضرت عبدالقادر گیلانی در کتاب مستطاب مفاوضات هیفتر نمایند  
 قولند

قولنا الا حلی صریحاً :- (بالباقی) -

فقد تفسیر ما بیاورد هم از کما شفا ربی یخاطب

در باب یازدهم که از مکاشفات یوحنا میفرماید (و منی مثل عصا من داده شد و هر گشت بر جزو قدس  
 خدا و فرج و انانی را که در آن عبادت میکنند میباش تا و صحن خارج قدس ایرون اندازوان را  
 میسما زیرا که با آنها داده شد است و شهر مقدس را چهل دو راه یا میال خواهند نمود) انرا میبینی  
 انسان کاملی است که تشبیهی که گشته و وجه تشبیلین است فی چون در روش خارج شود و از هر سینه  
 خالی گردد نعمات بدی می حاصل کند و همچنین او از او هگت او از خود او نیست بلکه انجان فی الهیقه  
 از نانی است که در او میدرخشند همین آن نفس مبارک قلب تقدسش از کما سوی اندفارغ و خالی و از  
 تعلق ببارشون و فغانی بیزار و بری و در کنار نفس صافی است و هر بیانی که میفرماید از او  
 بلکه از نانی حقیقی و وحی الهی است این است که فی تشبیه میفرماید و آن فی مانند عصا است صلیبی  
 معین هر جا جز است و شخص مکان را که گاه است و عصای شبان حقیقی است که بواسطه او نجات  
 خویش را شبانی میفرماید و در چهار ملکوت سیر حرکت میدهد و میفرماید که آن شخص من گفتم خبر  
 و قدس حیدر او فرج و آنرا که در آن عبادت میکنند میباش یعنی موازنه کن ذریع مافزع کشف  
 کینت است یعنی آن شخص گفت که قدس لا قدس فرج و آنرا که در آن عبادت میکنند موازنه ما  
 یعنی حقیقت حال آن را حسرت کن کشف تا که در چه رتبه و مقامی هستند و بچشون و کالات  
 سلوک و صفات هستند و با سر را آن نفوس تقدس که در قدس لا قدس مقام تقدس و تنزیه استمرا  
 مطلع شود (و صحن خارج قدس ایرون اندازوان) ایما زیرا با آنها داده شد که در اول قرن بیستم  
 بنیل که در او شریک استیلا شد قدس لا قدس بظا هر ظاهر نیز محظوظ مانده یعنی آن بیت که سلمان فرج

آنها بیرون قدس الاقدس صحیح خارج ضبط شد و با آنها داده شد (و شهر مقدس اجل و دونه  
 پایمال خود نهند نمود) یعنی آنها چهل و نه ماه که عبارت از هزار و دویست و شصت و نه است و هر روز  
 عبارت از یک سال که باین حساب هزار و دویست و شصت سال میشود که مدت ذکر قرآن است و در علم  
 ضبط و استیلا مینمایند زیرا انص کتاب مقدس هر روز عبارت از یک سال است چنانچه در  
 اصحاح چهارم از کتاب حزقیال در آیه میفرماید (پس چهل روز تحمل کنه خانه خاندان یهود انوحی  
 شد هر روزی را بجهت تو سال قرار داده ام) این اخبار از مدت ظهور اسلام است که او در ایام  
 شد یعنی احرامش باقی ماند و فی قدس الاقدس محفوظ و مصون و محترم ماند و این قضیه هزار  
 و دویست و شصت سال تا مدت او است و این هزار و دویست و شصت سال را اخبار از ظهور حضرت اعلی  
 جمال مبارک است که در هزار و دویست و شصت هجری واقع شد و چون مدت هزار و دویست و  
 شصت روز منقضی شد حلال او در سلیم شهر مقدس و باره بنای معموری و آبادی گذشت و هرگز  
 او در سلیم را شصت سال پیش ید بود حال نیز بعینه لاخلاف میکند که چند معمور و آباد گشته بود  
 قهرم این معنی آیه رویای یوحناست بظاهر آنها این آیه تا اول و نهمی است و گردان است  
 که شریعه الله بر دو قسم منقسم است یکی اصل است روحانیات است یعنی فضائل و عالی  
 اخلاق روحانی دارد این تغییر و تبدیل میکند این قدس الاقدس است که جوهر شریعت آدم و  
 شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت مسیح و شریعت محمد و شریعت حضرت  
 اعلی و شریعت جمال مبارک است و در دوره جمیع انبیا باقی و برقرار ابد منسوخ نشود زیرا  
 آن حقیقت روحانی است نه جسمانی آن ایمان است عرفان است ایقان است  
 حقائق است دیانت است مروت است امانت است محبة الله است موانع است

رحم بر فضیلت این است و فریادری سلطو مانا و انفاق بر بچارگان و دستگیری از  
 پاکبانی و انادگی و انقادگی است و علم و خبر و ثبات است این اخلاق روحانیست این حکما  
 ابدالنج میشود بلکه تا ابد الابد و مزمی و برقرار است این فضائل عالم انسانی در هر دوری از  
 او در تجدید گردد زیرا در او هر هر دوره شریعه الله روحانیه یعنی فضائل انسانی از ویست  
 میرود و صورتش باقی میماند مثلاً در میان یهود در او هر دوری موعود معارف انظور عبودی میرود  
 انداز میان فت صوتی بدون روح باقی ماند قدس الاقدس از میان رفت و صحیح خارج قدس  
 که عبارت از صوت شریعت است در دست آنها افتاد و همچنین اصل شریعت حضرت مسیح که  
 اعظم فضائل عالم انسانی است از میان رفته و صورتش در دست متیسین و رابینانده و همچنین  
 اساس شریعت حضرت محمد از میان رفته و صورتش در دست علمای روم مانده آن اساس  
 شریعه الله که روحانی و فضائل عالم انسانی است غیر منسوخ و باقی و برقرار و در هر دوری  
 هر عصری تجدید میگردد تا ابد و جسم انسانی از شریعه الله که تعلق به عالم جسمانی دارد مثل صوم و صلوة  
 و عبادات و نکاح و طلاق و عیاق و عیاقات و معاملات و مجازات و قصاص بر قتل و ضرب  
 سرف و مجرمات این قبلی از شریعت که تعلق به جسمانیات از او هر دوری از او در هر دنیا  
 تبدیل و تغییر میابد و منسوخ گردد زیرا در سیات و معاملات مجازات و احکام با مقتضای  
 زمان لابد از تغییر و تبدیل است تا بدین از کلام قدس الاقدس مقتصدان شریعت روحانیه است  
 که ابدال تغییر و تبدیل میکند و منسوخ میشود و مقتصد از شهر مقدس شریعت جسمانیه است که منسوخ  
 میشود و این شریعت جسمانیه که تعبیر شهر مقدس فرموده هزار و دویست و شصت سال پایمال میشود  
 او بدو شاهد خود خوانم داد که طاس پوشیده مدت هزار و دویست و شصت و از جوت مسایند

مختصه این است که حضرت محمد رسول الله و جناب علی بن ابی طالب است در قرآن  
 مذکور است که خدا بجز رسول الله خطاب نفرماید **اِنَّا جَعَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا**  
 یعنی ترا شاهد و تبشیر دهنده و تحویر کننده از حق خدا قرار دادیم معنی شاهد این است  
 که امور حقیقی او ثابت میگردد و این و شاهد احکامشان هزاره دو بیت شصت و دو که  
 هر روز عبارات از یک سال است جاریست اما حضرت محمد اصل بود و علی فرع مثل حضرت  
 موسی و یوشع میفرماید (آن و شاهد لباسی در بر کرده) معنی بظاهر لباس میریدی ابر بر انداز  
 لباس قدیم دارند معنی در بر است در اظهار عمل سازه رونق بخارند و بر شان هر چه بدی بنظر  
 نیاید زیرا روحانیات شریعت مطابقت و عانیات حضرت مسیح در عمل است احکام جهانی است  
 اغلب مطابق احکام تورات است لباس قدیم کنایه از است بعد میفرماید (این خدود و دست  
 زیتون و دو چراغند که در حضور خداوند زمین ایستاده اند) این و نفس را بدو دست زیتون  
 تشبیه میفرماید زیرا در آن زمان چراغهای شب جمیع بر دهن زیتون بر دهنش تشبیه یعنی دهن  
 که از آنان دهن حکمت الهیه که نسیب شسانی عالم است ظاهر خواهد گشت و انوار الهی  
 ماطع و لایع خواهد شد لهذا بچراغند نیز تشبیه شد چراغند کل نور است از آن نور است  
 میشود همین قسم از این جوه نورانیة نور هدایت مشرق و لایع است بعد میفرماید که (در حضور  
 خداوند ایستاده اند) یعنی بخدمت حق قیام دارند و خلق خدا را تربیت میکنند مثل آنکه قبایل  
 متوحش با دیده اد جمع حزیره العرب چنان تربیت نمودند که در آن زمان با علی اراقی مدینت رسیدند  
 و صیت نثرشان انجا گیر شده (و اگر کسی خواهد بدیشان اذیت سازد آتشی از دستان بر سرش  
 دشمنان ایشان را فرو میگرد) مقصد این است که نفسی مقاومت ایشان تواند یعنی اگر نفسی

بخواهد در تعلیماتشان یاد شریعتشان و معنی دارد که بموجب شریعتی که از دستان جلال و تعالی  
 ظاهر شده ما طلبانها کند آنها را تمام نماید و هر کس قصد اذیت و بعضی عدوت ایشان کند حکمی از دستان  
 ایشان صادر شود که دشمنان ایشان را محو نماید چنانچه واقع گشت که جمیع عدای ایشان مغلوب  
 و محروم و معدوم گشتند و بظاهر ظاهر خدا آنا از انصرت فرمود بعد میفرماید (اینجا نشسته  
 بر سبقت آسمان دارند تا ایام نبوت ایشان باران نبازد) یعنی در آن دوره سلطانند معنی شریعت  
 و تعالیم حضرت محمد و بیان و تفسیر علی فیض آسمانست چون بخوانند این فیض ابد خد تقدیر بر  
 و چون خواهند باران نبازد باران در اینجا معنی فیض است بعد میفرماید (قدرت بر افعال  
 دارند که آنها را بخون تبدیل نمایند) یعنی نبوت حضرت محمد چون نبوت حضرت موسی است قوت  
 حضرت علی چون قوت حضرت یوشع است که اگر خون آب نیل ابر قطبیان و سکران خون  
 نمایند معنی آنچه بسبب حیات آن است بسبب جمل استسکارشان علت موت آنان نمایند  
 مثلک سلطنت و ثروت قدرت فرعون فرعونیان که بسبب حیات آن قوم بود از عرض و انکار  
 استسکار علت موت و هلاکت و منجملان ذلت و مکتت گردید لهذا آن و شاهد اقتدار بر اهل  
 اقوام دارند و میفرماید (بما زهر گاه بخوانند با انواع بلا یا مبتلا خواهند کرد) معنی قدرت علیه ظاهر  
 نیز دارند که اشیاء و نفوس که ظلم و عتاف صرفند آنا از تربیت نمایند زیرا خدا باین و شاهد قدرت  
 ظاهر و قوت باطنه عنایت فرموده چنانچه اشیاء و خود بخواران و ستمکاران عربان بادیه اگر  
 مانند ذاب مسلح در زده بودند تا دیب موفد و تربیت کردند بعد میفرماید (و چون شهادت  
 خود را با نام رسانند) یعنی چون آنچه را ما مورد تجوی دارند و تبلیغ رسالات الهیه نمایند و تربیت  
 شریعتی کنند و تعالیم ما و یه غشته کنند تا آثار حیات روحانی در نفوس پدید آرد و انوار حق

عالم انسانی تا بدو ترقیات کلیه در اقوام باویه حاصل گردد و بیفرو فایند (آن وحش که از او به  
 برسیاید با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد گشت) معصوم از این وحش  
 بنوامیه است که از او در فضیلت هجوم نمودند و همچنین واقع گشت که بنوامیه بر شریعت محمدیه و حقیقت  
 علویه که مجده است با شد هجوم نمودند و میفرماید باین و شاهد جنگ خود هرانی جنگ روحانی  
 بجای مخالف تعلیمات و روش سلوک آن و شاهد حرکت نمایند و فضائل و کمالاتی که بقوه آن دو  
 شاهد در میان اقوام و قبائل منتشر شده بود بجای زائل و ششون حیوانیه و شحات غفایه غالب  
 خواهد گشت لهذا آن وحش با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت یعنی غلبت مناسبت آن وحش  
 آفاق عالم را استیلا خواهد نمود و آن و شاهد خواهد گشت یعنی حیات روحانی ایشان در  
 میان ملت محو خواهد کرد و بجای آن شرایع و تعلیمات آئینه را از میان خواهد برد و دین اسلام را  
 خواهد نمود و باقی نخواهد ماند مگر یک جمده زده بی روحی بعد بیفرو فایند و بدین نحای ایشان در  
 شارع حاتم شعر عظیم که بعضی روحانی بدقوم و مصر می است جای که خداوند ایشان نیز مصلوب  
 گشت خواهد ماند) معصوم از بدنهای ایشان شریعت الله است و معصوم از شارع حاتم معصوم  
 عمومی است و معصوم از بدوم و مصر جای که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت این قطعه نوریه است  
 و بالآخر او تسلیم چون که بنی میره در اینجا سلطنت داشتند و شریعت الله و تعالیم الهیه اولی در اینجا  
 از میان رفت و یک جدی روحی باقی ماند و معصوم از بدنهای ایشان شریعت الله است که مثل  
 جمده زده بی روح مانده بود بعد بیفرو فایند (وگروهی از اقوام و قبائل و زبانها و امثالها  
 ایشان را در نیم ظاهر میکنند و باقی حیات بیگانه میباشند و بنوامیه را در پیشین بیان شد که مصلوب گشت و در نیم حیات  
 سه سال و نیم است و سه سال و نیم جبارت از جمل و دو ماه و چهل و دو ماه عبارت از هزار و دو صد و  
 شصت

شصت و زیست و هر روز بخش کتاب مقدس عبارت از یک سال است یعنی هزار و دو صد و شصت  
 سال که عبارت از دوره فرقان است استحا و قبائل در قوم جدید ایشان را نظاره میکنند یعنی  
 شریعت الله را تماشا میکنند لکن بوجوب آن عمل نمیکنند ولی اجازت میدهند که بدین نحای ایشان  
 یعنی شریعت الله بقرسپرده شود یعنی اینجا بظاهر شریعت الله تشبیه نمایند و نگذارند که بجای  
 از میان برود و بعد بجای خود و نا بود کرد بلکه بحقیقت ترک نمایند ولی بظاهر شریعت الله از  
 دایمی باقی بگذارند و معصوم از این قبائل اتمه علی بود که در ظل قرآن محسوس هستند که نگذارند  
 بجای امر الله و شریعت الله بظاهر ظاهر نیز خود و نا بود کرد و چنانچه نماز و روز و در میان بود ولی  
 اس اس این است که آن خلاق و رفقا و برادر و عانیات است از میان رفت انوار فضائل  
 عالم انسانی که از نیاج حجت الله و معصوم است غروب نمود و ظلمات ظلم و عتاف و شرارت  
 و زنا و شیطان غالب گشت و شخص شریعت الله چون جمده زده در معرض عمومی موجود بود  
 و در مدت هزار و دو صد و شصت روز که هر روزی عبارت از یک سال است و این بدین نحای ایشان  
 آنچه این دو نفر تائیس کردند و اس شریعت الله بود است از دست دادند فضائل عالم انسانی  
 که موجب کینه و روح این شریعت بود آنرا محو کردند جسمی که صدقت و عدالت و محبت و  
 و تیزه تقدیس انقطاع جمیع صفات رحمانیه از میان رفت از شریعت یک مصلوبه و صیام  
 باقی ماند و ۱۲ سال که عبارت از دوره فرقان است این حال است او یافت و مانند آن  
 که این و شخص فوت شده باشند و بعد شان بی روح باقی مانده باشد بعد بیفرو فایند  
 (ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادمانی کنند و نزدیک گردیدند و خواهند فرستاد و انانند  
 که این دو نبی ساکنان زمین را معذب ساختند) معصوم از ساکنان زمین مل و اقوام ساره چون

امروز و پادشاهی بلاد آسیاست که چون ملاحظه نمودند که اخلاق اسلام کلی تغییر کرده پرتو برترت را  
 ترک نموده اند و غنائی و حیثیت و غیرت از میان رخت اخلاق تبدیل یافت خوشی و شادی نمود  
 که فساد و هلاک در ملت اسلام حاصل گشت مغلوب قوم ساروه خواهند شد چنانچه این غرض در کمال  
 و صنوع ظاهر شد ملاحظه مینمایید که این ملت که در مختایت درجه اقدار بود حال چگونه است و در حال گشته  
 و اقوام ساروه نزدیک گردیدند یا فرستادند یعنی معاونت یکدیگر نمودند زیرا این و نبی ساکنان زمین را  
 معذب ساختند یعنی ملل و اقوام ساروه عالم را غالب شدند و مغلوب نمودند بعد میفرمایید  
 (بعد از آنکه در نیم سون حیات زخاوند بدیشان درآمد که بر با پای خود استیادند و مینندگان ایشان را  
 خونی عظیم فرو گرفت) در روز و نیم یعنی در ۱۲ سال چنانکه تفصیل از پیش گفته شد آن دو شخص  
 که جشان بنی روح افتاده بود یعنی تعالیم و شریعتی که حضرت محمد تاسیس حضرت علی ترویج کرده بود  
 و حقیقتان از میان رفته بود و سورتی باقی مانده بود دوباره زومی بان جسد آمد یعنی آن را با  
 تعالیم دوباره تاسیس شد یعنی سوانیات شریعتی که همانایات و خصای که بر ذال و محبت است که  
 بکنار و نورستی که بظلمات اخلاق روحانی که شیطان و عدلی که بظلم و زعمی که بعضی بود  
 که بگذشت حدیثی که بظلمات و طاری که بشوات تعالیه تبدیل شد بود بعد از آنکه روز و نیم که در  
 کتب مقدسه در ۱۲ سال است دوباره آن تعالیم الهیه و فضائل و کمالات حائز بود فیوضات حیات  
 بنظر حضرت علی و سعادت جناب قمری تجدید شد و صفات قدس زید و انوار حقیقت پدید و مومنان  
 جان پرور رسید و صبح حدیث رسید آن جسم بی جان دوباره زنده شد و این و بزرگوار کی بود  
 و دیگری مروج قیام کردند و دو چرخان بودند زیرا بوز حقیقت جهان را روشن نمودند بعد  
 میفرمایند آرزوی از آسمان شنیدند که بدیشان میگوید بایضا معبودانید پس در ابر آسمان بلند  
 شد

شدند یعنی نمای حق را از آسمان بچنان شنیدند که آنچه باید و نشاید از تعلیم و بشیر محری داشته  
 و پیام مرا بکلی رسانید و نمای حق را بلند نمودید و تکالیف خود را بخری داشتید حال بداند  
 مسیح جان را فدای جانان کنسید و شهید گردید و آن آفتاب حقیقت و قرص هدایت هر دو شدند  
 حضرت مسیح در افق شهادت کبری غروب نموده با آسمان ملکوت صعود نمودند بعد میفرمایید  
 و دشمنان ایشان را دیدند یعنی دشمنان ایشان بسیاری بعد از شهادت مشاهده نمودند  
 سوسوفت ایشان را نمودند و شهادت بر عظمت و کمالات آنان دادند بعد میفرمایید  
 (و در همان سعادت زلزله عظیم حادث گشت کرده یک از شهر مهمم گردید و هفت هزار نفر از زلزله  
 هلاک شدند) این زلزله در شیراز بعد از شهادت حضرت اعلی واقع گردید که شهر زیور بر شد و خس  
 بسیاری هلاک شدند و همچنین اضطراب بسیار از هر من و با و قطعه و خلا و جمیع و ابتلا حاصل گشت که  
 مثل همانند داشت بعد میفرمایید (و باقی ماندگان ترسان گشته خدای آسمان را تجید کردند)  
 چون زلزله در فارس واقع جمیع بازماندگان شب روز ناله و فغان می نمودند و سجده و تسبیح می نمودند  
 و چنان خائف و مضطرب بودند که شبها خواب راحت نداشتند پس میفرمایید (و ای قوم در آن  
 است اینک و ای قوم بزودی میآید و ای اول ظهور محمد حضرت محمد بن عبد الله علیه السلام  
 و ای دوم حضرت اعلی که المجد و الهی و ای سوم یوم عظیم است که یوم ظهور رب جنود و جلی جمیع  
 موجودات در بیان این مطلب کتاب حرقال ضللی امم مذکور است چنانچه میفرمایید  
 (کلام خداوند برین نازل شده گفتای پسرانان نبوت کرده بگو خداوند چو چنین میفرماید  
 و لولا کیند و بگویند و ای بر آن روز زیرا که آن روز نزدیک است و روز خداوند نزدیک است) پس  
 معلوم شد که روز و ای روز خداوند است زیرا در آن روز و ای بر فاطمان است و ای بر گزینان است

وای بر جاهلانت ایوانیست که میفراید (وای دوم در گذشت انک وای سوم نزدی  
 سیاید و این وای سوم ز روز ظهور و بحال عالم است که مؤمنانند است و در وقت  
 بیوم ظهور حضرت علی بعد جعفر فایده (و فرشته ختم نبوت که ناگاه صدای بلند در  
 آسمان واقع شده که میگفتند سلطنت جهان از آن خداوند ما وسیع او شد و تا ابد الابد و طرانی  
 خواهد کرد) این فرشته از آن است که بصفت کتوبه صفت که بخلق و خوی خورشیدگان پیش  
 شود و زمانه ای بلند شود که ظهور مظهر الهی نشود و اعلان شود که یوم ظهور است چون دست و در و زود و  
 حضرت پروردگار در جمع است و صحنه بنیاد خود و مذکور که در آن یوم خداوند سلطنت الهیه و  
 تشکیل میشود و جهان تجدید میگردد و روح صوری در جسم امکان دید میشود و نور هم جاری  
 آید بر رکت بیار و شمس حقیقت با بد و نسیم جان پر و پر زود و عالم انسانی قیصر آرد در بنیاد  
 روی زمین بخت برین گردد و عالم بشریت شود جنگ و جدال و نزاع و صلح و از میان بر خیزد  
 در هستی و درستی و آشنی و خدا پرستی میان آید و الفت و محبت و کجایی جهان را احاطه کنند  
 خداوند تا ابد الابد و طرانی خواهد کرد یعنی سلطنت روحانیت در شکل میشود و آن یوم انقضاء  
 زیر اجماع انبیا که آمد و رفته است ایام موسی بوده ایام سح بوده ایام ابراهیم بوده و همچنین  
 ایام سارا انبیا بوده اما آن یوم مؤمنانند است زیرا شمس حقیقت در خات حرات و شرف  
 طلوع خواهد کرد بعد جعفر فایده (و آن است چه بسیار که در حضور خدای تعالی خود نشسته  
 بر روی در افتاده خدای سجده کردند و گفتند ترا شکر ای خداوند خدای قادر مطلق که هستی بودی  
 و خواهی آمد زیرا که قوت عظیم بدست گرفته سلطنت پر خدای (و در هر کاری او صیا و صفیا دوازده  
 نفر بودند در ایام حضرت یعقوب از پیش بر بودند و در ایام حضرت موسی دوازده نقیب و ساری استاب بودند

و در ایام حضرت شیخ دوازده جاری بودند و در ایام حضرت محمد دوازده امام بودند و لکن  
 این ظهور عظم بیت و چهار نفر هستند و برابر جمیع زیر عظمت این ظهور حسین اقصا نماید  
 این نفوس آفته سه و حضور خدای تعالی خود نشسته اند یعنی سلطنت ابدیه میکنند و این است  
 و چهار نفوس بزرگوار هر چند بر سر سلطنت ابدیه استقرار دارند با وجود این بآن مظهر ظهور  
 کلی ساجده و خاضع و خاشع و گویند که ترا شکر میکنیم ای خداوند قادر مطلق که بودی و هستی و  
 خواهی آمد زیرا قوت عظیم خود را بدست گرفته سلطنت پر خدای (یعنی تعلیمات خود را تمامه جزئی  
 کرد و جمیع من علی الارض را در ظل خویش جمع خواهی نمود و تمام بشر را در سایه یک خیمه خواهی  
 آورد و هر چند سلطنت و امانت بوده و همیشه خدا سلطنت داشته دارد و لکن در اینجا مقصد  
 سلطنت مظهر نفس است که جمیع احکام و تعالیمی که روح عالم انسانی و حیات ابدیه اجرا خواهد  
 کرد و آن مظهر کلی بقوای روحانیه مجازا بگشاید نه جنگ و جدال و صلح و سلام جایز آید  
 بسیف و سنان و این سلطنت الهیه را محبت صحیحه تأیس کند نه بقوت حربه و این تعالیم  
 الهیه را بجهربانی و صلاح ترویج نماید نه بدرستی و صلاح و چنان تربیت کند که ام و مل هر چند  
 در تباین احوال و اختلاف عادات و اخلاق و تنوع ادیان و اجناس مانند گرگ و بزه و مار و طفل  
 شیر خواره و پلنگ و بز فاله اند با هم حرم و هم آغوش و هم از گردن بکلی مسافرت جنسی و لغت  
 دینی و نباینت ملی زائل و کل در ظل شجره مبارک کفایت لغت و انقیاد خواهد یافت بعد  
 جعفر فایده (و دستها خشناک شدند) زیرا که تعالیم تو مباین هوای خناسی سا را مل بود و خست  
 ظاهر گردید یعنی کل سخنران سخن مکتبی شدند زیرا ما بعت صابا و ضلیح و تعالیم تو نمودند و  
 فیض ابدی تو محروم گشتند و از انوار شمس حقیقت محجوب شدند بعد جعفر فایده و وقت که گاه



۲۷۸  
 ... زمانی که از روح مجتبی  
 ... در حیات ... بی نصیب هستند بعد از حکم شوم یعنی با آنچه استحقاق است  
 ... در وجهی است این سرار را واضح گردانی که در چه درجه پیستی در عالم وجود هستند  
 ... حکم سوات از بعد جعفر فایده (آبندگان یعنی انبیا و مقدسان و درندگان  
 ... خود را چه کوچک و چه بزرگ بمرتبه ای) یعنی تا ابرار را بفضل بی منتهی محقق گردانی و آنرا  
 ... ستاره ای آسمانی از افق حرمت قدیم درخشنده فرمائی بروش و سلوکی موافق فرمائی  
 ... که روشنی عالم انسانی بهت و سبب هدایت و علت حیات ابدیه در ملکوت یزدانی بعد  
 ... جعفر فایده (و معدن زمین با فاسد گردانی) یعنی نفوس غافله را بجای محروم کنی زیرا کوری  
 ... کوران ظاهر گردد و بینائی میانیان آشکار شود و جل و نادانی اهل ضلالت مشهود شود و علم و نادانی  
 ... اهل هدایت واضح گردد و از این جهت معدن فاسد شوند بعد از این مقام جعفر فایده (و در  
 ... خدا در آسمان مفتح گشت) یعنی اورشلیم الهی پیدایش و قدس لاقدرس ظاهر گشت قدس لاقدرس  
 ... در اصطلاح اهل عرفان جوهر شریعت الهی و تعالیم حقیقی ربانی است که در هیچ وری از ادوار دنیا  
 ... تقبیر نیافته است چنانچه از پیش بیان شد و اورشلیم ثانی حقیقت شریعت الهیه است که قدس لاقدرس  
 ... جامع احکام و معاملات و عبادات و قوانین جهانیه است که شرا و شریعت است این است که اورشلیم  
 ... آسمانی گفته شده و دخل اصدا چون در آن و به شمس حقیقت انوار الهی در نهایت طلوع درخشنده گردد  
 ... لهذا جوهر تعالیم الهی در عالم امکانی تحقق یابد و ظلمات جل و نادانی نایل گردد جهان جهان و اگر  
 ... شود و نورانیت عظمی نماید لهذا قدس لاقدرس ظاهر گردد و بعد جعفر فایده (و قدس خدا در آسمان  
 ... مفتح گشت یعنی سبب نیست این تعالیم الهیه ظهور آن هرگز بر نیاید و شرف شمس حقیقت اوج است  
 ...

۲۷۹  
 ... در جمیع جهات مفتح گردد و آثار خیر و برکات ساوید آشکار شود و بعد جعفر فایده  
 ... (و تا بوقت عهد نامشده و در قدس و ظاهر شد) یعنی کتاب عهد او در قدس و ظاهر شود و لوح شیان  
 ... ثبت گردد و معانی عهد و پیمان آشکار شود صیت الهی شرق و غرب گیرد و آوازه امر نسیه جایز  
 ... شود و اهل نقض خوار و ذلیل شوند و اهل ثبوت عزیز و جلیل گردند زیرا که کتاب عهد تمسکه در میان  
 ... ثابت و مستقیم بعد جعفر فایده (و بر قها و صدا و در عهد و زلزله و لکرگن عظیمی حادث شد) یعنی  
 ... بعد از ظهور کتاب عهد طوفان عظیمی پیدا شود و برق قهر و غضب الهی در خنده و صدای عهد نقض  
 ... میثاق بلند گردد و زلزله شجاعت حاصل شود و لکرگن عذاب ناقصین میثاق مبارز و مدعیان  
 ... ایمان بقتله و اتمان افستند - و نیز جعفر فایده ص: ۱۰۰ -

تفسیر باب اول از همکاران کشفای بیعت با ائمه

... در پیش گذشت که مراد از شهر قدس اورشلیم الهی در کتب مقدسه در اکثر مواضع شریفه است  
 ... که گاهی بعروس تشبیه میفرماید و گاهی با اورشلیم تقبیر نمایند و گاهی با آسمان جدید و زمین جدید  
 ... تقبیر میفرماید چنانچه در باب از مکاشفات یوحنا میفرماید (ویدم آسمان جدید و زمین جدید  
 ... چونکه آسمان اول زمین اول در گذشت و در یاد گیر نیاید و شهر قدس اورشلیم جدید ایدم که باز  
 ... جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آرزوست و آواری  
 ... بلند از آسمان شنیدم میگفت اینک خیمه خدا با آدمی است و با ایشان ساکن خواهد بود و که این  
 ... قوه ای خواهد بود و خود را با ایشان ضعیف میسازد و هر چه از ایشان بخواهد بخواهد و چون از آن  
 ... شریفان است زیرا میفرماید آسمان زمین اول در گذشت و در یاد گیر نیاید یعنی ارض اول عرض  
 ... است

است و در این شمشیر را بنویسد یعنی تقالیم و شریقه الله در روی زمین جمیعاً نوشته گرد و کل  
 بشر در امر حق داخل گرد و در کوه ارض تمام مسکن انسان مومن شود پس دریا مانند زیر مسکن  
 نادای انسان ارض ایست یعنی در آن در میدان آن شریعت جو لا نگاه انسان است  
 ارض مستقر است اقدم بر آن نلفرد و همچنین شریعت الله را شرف مقدس او در شلیم جدید  
 زمین سخت شکر و شکر که از آسمان نازل شد شریعت است شریعت است که از آسمان نازل شد و تعبیر بر زمین  
 زیرا او شلیم که از سنگ و خاک است و سخت که از آسمان نزل نماید و تجدید نشود و آنچه  
 تجدید میشود شریعت است و همچنین شریقه الله در شلیم بر روی آریسته فرموده که در غایت  
 ترین جلوه نماید چنانچه پیش گذشت در فصل میت یکم از رویای یوحنا که شرف مقدس  
 او شلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروسی که برای خود  
 خود آریسته است و در فصل ۱۱ از رویای یوحنا که در است که میفرماید (علاهی عظیم در  
 آسمان ظاهر شد زنی که آفتاب در بر او ماه و در پایش بر سرش تاجی از دوازده ستاره است)  
 این زن آن عروسی است که شریقه الله است که بر حضرت محمد نازل شد و آفتاب ماه که در بر او  
 قدم دارد و دولت است که در ظل آن شریعت است دولت فرس دولت عثمانی زیر احوال است  
 دولت فرس آفتاب است و خلاصت دولت عثمانی خلاصت که ماه است این آفتاب ماه در برابر  
 دو دولت است که در ظل شریقه الله است و بعد میفرماید که بر سرش تاجی از دوازده ستاره  
 است و این دوازده ستاره عبارت از دوازده آریسته است که مروج شریعت محمدیه بودند و بر سر  
 ملت که مانند ستاره در افق هدایت میدرخشند بعد میفرماید (و استن بوده از در  
 زده و عذاب آیدن فریاد بر میآورد) یعنی این شریعت در شکلات عظیم افتد و زحمات و شرف

عظیم گشته تا ولدی کامل باین شریعت حاصل گردد و در  
 غلور بعد و سو خود کرد ولدی کامل است در آغوش این شریعت که مانند مادر است پرورش یابد  
 مقصود از این که حضرت اعلی و فقط اولی است که فی الحقیقه زاده شریعت محمدیه بود یعنی حضرت  
 مقدس که طفل فی حقیقه شریقه الله که مادر است و سو خود آن شریعت است و ملکوت آن شریعت سخن  
 یافت ولی از تسلط اثر در با نزد خدا بوده شد بعد از ۷۰ روز از دریا خود آن زاده شریقه  
 الله سو خود ظاهر گشت (و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک از درهای بزرگ آسمان گون که  
 در احوال مکرده شرح بود و بر سر آیش هفت افسر و شش ستارگان آسمان را کشید بر  
 زمین ریخت) آن از دایمی امیه است که مستولی بر شریعت محمدیه شدند و هفت سر و هفت  
 عبارت از هفت مملکت و سلطنت است که بنو امیه بر آن استیلا یافتند مملکت روم که در برتیه  
 انعام بود مملکت فرس مملکت عرب مملکت مصر مملکت آفریقا یعنی تونس و جزائر و مراکش  
 مملکت اندلس که الان اسپانیا است مملکت ترک ماوراء النهر بنو امیه بر این ممالک استیلا  
 یافتند و ده شایخ که عبارت از ده هم از ملوک بنی امیه است که بدون تکرار ده پادشاه اند یعنی ده  
 از ستمدگیات سلطنت کردند اولی ابی سفیانست و آخر مروان زیرا اسامی بعضیشان تکرار  
 یافت هفت جمله دو معویه و شریزه و دو ولید و دو مروان ایضا تکرار شده اند چون مروان  
 که از اسامی حجاب شونده و این بنو امیه که بدیشان ابو سفیان است که وقتی امیر  
 بوده و سر سلسله امویانست و آخرشان مروان شمس نفوس محمد شمس مبارک را از سلاله طاهره که  
 ستارگان آسمان بودند محو گردانند و از در پیش آن زن که میرزا یسار است تا چون بنو امیه  
 او را ببلعد این زن شریقه الله است چنانچه از پیش گذشت و استادن در نزد آن عظیم آریسته  
 مراتب

مراغب بود تا آن زن براید فرزند او را ببلعد و این فرزند آن مظهر موعود بود که زاده شریعت  
 محمیه است و بنوعیه همیشه فطر آن بودند که آن شخص موعود که از سال حضرت محمد خواهد آمد  
 و موعود است و تا بلت آرزو و محو و نابود کنند زیرا نهایت خوف از ظهور مظهر موعود داشتند  
 و هر جا غنمی را از سال حضرت محمد یافتند که در نظر محترم بود او را هلاک نمودند پس پیری رسید  
 که چهارمتهای زمین را حصای همین حکمرانی خواهد کرد (این پسر بزرگوار مظهر موعود است  
 که از شریعتی است که بوقت و در آن خوش تعالیم الهیه پرورش شد و حصای همین کنایه از وقت  
 و قدرت است نه شریعتی بقیوت و قدرت الهیه جمیع امتهای زمین را شبانی خواهد فرمود  
 مقصود از این فرزند حضرت اعلی است (و فرزندش بزود خداوند است او بوده شد) این اخبار  
 از حقیقت حضرت اعلی است که صعود و بحیرت کثرت عرش اعلی هرگز سلطنت الهیه فرمودند فلا اخطا  
 نماید که چندی مطابق و هفت (وزن بیابان فرار کرد) یعنی شریعتی است صحرا فرار کرد یعنی  
 صحرائی و ساحل جزیره العرب شمال نمود (و در آنجا مکانی از برای وی از خدا بماند  
 شده است) یعنی جزیره العرب و میسر و مرکز شریعتی است (تا او را مدت هزار و دویست  
 و شصت و زیور و زنده) و این هزار و دویست و شصت و زهر روزی با مصلوح کتاب مقدس است  
 از یک سال است چنانکه از پیش گذشت و شریعتی است هزار و دویست و شصت سال در با وجود  
 صحرائی عظیم پرورش یافت و مظهر موعود از او تولد گشت دیگر حکمی بعد از هزار و دویست و شصت  
 سال از برای آن شریعتی نامد زیرا اثره آن شجر ظاهر گردید و نتیجه حاصل شد فلا اخطا فریاد  
 که چندی زبوتها مطابق یکدیگر است در کما شفاست ظهور موعود در اچیل دو ماه و بیستین عاید  
 و انبیا نبی سه روز و نیم تصریح کند این نیز چیل دو ماه میشود و چیل دو ماه هزار و دویست و  
 شصت

شصت و ز میگرد و لهذا در کما شفاست یوحنا در برای دیگر صراط هزار و دویست و شصت و  
 بیان کند و در کتاب ففکن مضمون است که هر روزی عبارت از یک سال است و ادب  
 این صریحتر ممکن نیست که جمیع اخبار را یکدیگر توافقی نماید و حضرت باب در سنه هزار و دویست  
 شصت از حضرت حضرت محمد که تاریخ علوم اسلام است ظاهر شد و در کتاب مقدس اخباری از  
 این صریحتر در حق هیچ خلوقی نیست اگر انصاف باشد توافقی این اوقات مذکوره از سان  
 بزرگواران عظیم بران است و هیچ چه تاویل برینیدار خوشحال نفوس مضمنا که  
 تحری حقیقت نمایند اما اگر انصاف باشد عاوجه کنند و محاد را نمایند انکار امر واضح کنند  
 مانند فریبان در ظهور مسیح که در نهایت حاجت انکار تفاسیر و بیان حضرت مسیح و حواریان  
 می نمودند و بجهت عموم امر را شسته میکردند که این اخبار در حق این نوع نیست بلکه در حق موعود است  
 که من یکد بشر و مذکوره در تورات خواهد آمد و از جمله شروط سلطنت و جلوس برسته  
 داوود و ترویج شریعت تورات ظهور عدالت کبری و اجتماع گرگ و میش بر چشمه واحد است  
 لهذا ناس اعجاب از مسیح نمودند.

﴿مسیحا نیکم یوم تکون الشمس من المشرق﴾

برای تفصیل اعتقاد این طائفه تیران بر همین سال را که در مضمون گاشته اند و با کلمه  
 عربی نشده است و سال المعربین آن در این مقامه مندرج است و آن را

این است: ﴿السنة﴾

انها قصد بعضی موضوع التنبؤ ان لا اشع الکنه الشامین بل بكل  
 بساطه و اخصا اقع الخطاه بخطایهم مما کانت دیانته من الرجا ان الله  
 افضل



كيف فهم يؤخروا هذا الموضوع في السنة الثالثة والثين ليايسر الكنيسته  
 المسيحيه هو لم يتكلم عن يوم التبت كما فعل الاخرين لكنه يرى ووضوح ان  
 اليوم الاول من الاسبوع كان معتبر يوم شغل عند التلاميذ بعد الفياضه  
 ٢٠: ١ وانظر ايضا لوما ٢٣: ١٣. ولكن ما ذاعني كما نيا اعمال الرب بالبت يوم  
 التبت بعدما ناسب الكنيسته المسيحيه بثلاثين سنة كان يذكره كما بانها  
 التبت مرة ذكر اليوم الاول من الاسبوع وعن به شيئا اخر مما اذا غايه الامسا  
 عن التبت اع ١٣: ١٣ و ٢٢ و ٢٣ و ٢٤ و ٢٥ وكانت عادة اليهود كما هي الان  
 يجتمعوا في الجمع يوم التبت (وفي التبت التالي اجتمعت كل المدينة تقريبا للسمع  
 كلمة الله) هو لم يقل انه كان التبت اليهودي لكن قال يوم التبت اي اليوم  
 واليوم الاول من الاسبوع لم يكن معروفا يوم التبت عند هذا الكاتب لا تقو  
 انه في يوم التبت التالي اجتمع اليهود والامم مائيا ولا يكون سبت في الاسبوع  
 حتى اليوم السابع التالي وايضا اع ١٤: ١٣ (وفي اليوم التبت خرجنا الى خارج  
 المدينة عند نهر حيث جرت عاده ان تكون صلوة جلستنا وكنا نكلم الناس القوا  
 اجتمعن) هو لم يقل في التبت اليهودي الا في احد السبوت ولكن في التبت يعنى يوم  
 السابع كما هو مفهوه عند كاتب اليهود الى يومنا هذا. وفي اع ١٧: ٢٠ كان من قدام  
 بولس ان يدع بين اليهود وبقي ثلاثة سبوت يحاجهم من الكنيسته المقدسه وهكذا  
 برهنا ان رسل السبع هموا ان يومنا من الاسبوع يجب ان يدعى يوم التبت و  
 قد برهنا ايضا ان هذا اليوم كان اليوم الذي قبل الهم الاول في الاسبوع  
 اليوم

اليوم السابع قانت لا تغدوان شكر هذا ولا نيكلك ان تحلثه من الكتاب المقدس  
 وبالنتيجه اذا كان رسل الرب دعوا اليوم السابع يوم التبت بعدما ناسب  
 الكنيسته بمئات مختلفه ست وعشرون وثلاثين وثلاثين وثلاثين سنة  
 لذلك يجب ان يكون الان يوم الواحد وكل خادم من خدمه الرب يدعى يوما  
 اخر يوم الواحد خلافا اليوم الذي تماه هكذا كنيسته العهد الجديد يحافظون  
 الكتب المقدسه التي لا يحد فيها اساسا التسميه لانه اذا يذكر يوم الواحد يكون قد  
 عنى شيئا لرعيه الانجيل -

و قد تبرهن سابقا ان الرسل دعوا اليوم السابع من الاسبوع يوم الراحة  
 مداه سنين عديده بعد ناسب الكنيسته -  
 علينا الان ان نبين ماهي الخطيه ولم نترك لانفسنا كي نعين ذلك فاصطفا  
 الله فانونا به نعرف بالتحقيق ماهي الخطيه (انثاموس) اذا (تقرها الخطيه) يا  
 ناموس كانت تعرفنا الخطيه بعد قيامه السبع باربع وعشرين سنة والجواب بنفس  
 الشريعه التي اخطيت عند ما قيل (لاقتسا) انثاموس الذي بواسطه عز  
 هو الوصايا العشر قانت لا تغدوان شكر هذا -

هذا الشريعه بقول (اليوم السابع هو سبت للرب الهك لا تضع عملك امام  
 وابنك وابنتك وعبيدك واملك وبهيتمك ونزريك النبي في اهل ابوابك لان  
 ستة ايام صنع الرب السماء والارض والبحر وكل ما فيها وانسراج في السابع لذلك  
 بارك الرب يوم التبت وهدسه) ملك ٢٠: ١١ و ١٢ -  
 وظالم

وظالمنا هذا الشريعة لم نغيره ولم نتخ (والمسح يقول انه لا يات لينصر الناموس  
 باذنه الذي سنها فكل بعد هذا على هذه الشريعة بحسب خطية عديته لان الخطية  
 التعدي على الوصية مما كان اغفادك ومغفادك وكل من سقط باحد هذا الوصايا  
 يكون مجرمًا في الجميع يعني انه يكون مُعديا على الناموس وخاطئا في عيني الله فانه  
 الحقيقي المولود حديثا يقول مع بولس الرسول (فاني اسر بناموس الله بحسب الافان  
 الباطن رو ٧: ٢٢) اذا الناموس مقدم الوصية ناره وصالحا رو ٧: ١٢ وكل  
 شخص لا يريد ان يحفظ وصايا الله الصريحه يكون فيه اثم المجد الذي ليس منا  
 لنا مومن الله لاننا ايضا لا نستطيع رو ٧: ١٤ بل نقول ان هذا الحكم قاسر وان  
 القول صعب فيقول انما لا يريد ان احد لكن الكلمة التي قالها الرب  
 في اليوم الاخير يو ١٢: ٤٨ (وكل من خطا في الناموس بالناموس يات في  
 اليوم الذي فيه يدين الله سائر الناس حسب انجيل يسوع المسيح) رو ١٢: ١٢  
 فالذين يمتسكون بالحق بدون تقوى والذين يحفظون الناموس خلافا لما عين  
 والذين يلقون خلافا وصايا الله حاشا ان يكون التبت وعينه اخرى ويطلبون  
 وصية الله حسب تعليمهم كما يوم الاول من الاسبوع عوضا عن الشاي عبادة  
 هؤلاء باطله ولكن ربما نقول اننا لافرق في اليوم الذي يحفظ او يدعى التبت  
 بشرط حفظ سبع الاسبوع مقدسا فاجيب ان هذا غير صحيح لان الله لم يقل  
 مطلقا فانه لا يغيره الله رحمة منه ولطفه فاجعل التبت الاثنا وعين اليوم  
 ودق في الامر حتى عين وقت بداية التبت وقت نهايته الا ترى ان التبت هو

اليوم

اليوم السابع بعد بداية الخليقة. وقال الله (من المشاء الى المشاء تحفظون  
 سبوتكم) لان المشاء الصالح كما نايحسب بالثبته لليوم فانه لم يزل هذا اليوم  
 غير ممتوت حتى اناس يعينون انما ما خلفه ويكسوك كل واحد يومه يوم السبت  
 لكن الله بارك ومدس اليوم السابع وبيّن ان يوما خصوصا يجعل من  
 امام عين سبوت ما الف شاهد مجرم من السماء بمنه المرفع في ذلك اليوم  
 واعطاه الطعام لذلك اليوم في اليوم الذي قبله فاشك لا شك ان شكر هذا  
 ولا ندخسه. وربما قلت كيف نعرف ان يوم هو اليوم السابع فاجيبك هل  
 تود ان تعرف هذا اذا كان جوابك بالاجاب سئل اليهود لان الله قد اسوهم  
 الناموس بعد ندمهم بين كل الامم

هنا الذي هو اليوم الاول لاسبوع حاشا ان يكون انما اليوم الاول من الاسبوع  
 وكان تباثا وليس كالتبت الاثنا يحفظون اليوم الاول من الاسبوع الرضعا  
 اشغالهم العادية في ايام التبت اجيال عديدة ويحفظوا اليوم الاول اطاعة  
 للوصية الرابعة ولتروا الوامتناء في اعمالهم وميخيق خاطين فالجواب ان  
 هذا طام ان تورا التبت الحقيقي لم يدخل افعالهم وطام ان علمهم هذا خالف  
 فدعنا بالحسب لان ما هي الخطية ليس من لكنية المشهورين وليس من قبلنا  
 انما اشا للمعبرين وليس من افعالنا بل من ناموس الله لان الخطية هي تعدينا  
 وكل الذين عند ناموس الله فعند ناموس التبت المصون الذي بين لهم  
 ما هي الخطية هل تريد ان نعتك ناموس الله هذا اذا بالناموس انت تعلم انك

خاطئ





ما هو اضرائكم المعقول على ناموس الله وما هو الغلط الذي تجدونه فيه كما هو  
 هل عندكم الحكمة الكافية لغير باحسن (ناموس الرب كامل يرد النفس) من  
 ١٩: ٢ نعم انه كامل لانه قد رد النفس كثيرين عن عقائد ووصايا الناس الى حفظ  
 سبب الرب ولى ملء الثقة اشهد اكثر لان وصايا الرب مستقيمة تفرح القلب  
 امر الرب ظاهر بين العينيين اشهد من الذهب الابرين الكثير واحلى من عسل  
 وقطر الشهاد من ١٩: ٨ واذن ذلك ناموس مقدس الاحكام مفدته وحق  
 خادله كلها ذلك اما (بولس) اشهد ناموس الله بحسب الانسان الباطن و  
 الاشرارها القاصي ناموس الله بحسب الانسان الباطن والافئدك يجب ان  
 تود فصل حتى ان ناموس الله يوضع في قلبك يكتب على صفحات صدقك واذ  
 كان ناموس متملك فلما اذا الاضاهة فلما اذا لا تخضع له كما هو ولما اذا يريد ان  
 تعطل فظة او حرف واحد منه انا لا اعرض الناموس للركبة ولكن اقدمه كما ان  
 صحيح كامل في هذا الحياه بين الانسان وخالفه والابن الانسان وانما اجنبه  
 ثانيا (ومن فضل احد هذه الوصايا الصغرى وعلم الناس فكما يدعي اصغر في  
 ملكوت السموات واما من علم وعلم فهذا يدعي عظيما في ملكوت السموات) ١٩: ٥  
 ان لوقا البشير كتاب اعمال الرسل يقول في اعمال ١٣: ١٢ ان بولس الرسول عرفنا  
 وخلقوا مجمع اليهود في يوم السبت وكان هذا في سنة ٣٥ مسيحية وفي السنة الثا  
 عشر بعد القيامة ولوقا يقول ان هذا كان في يوم السبت وازاد على هذا عدد  
 وهو انه لما خرج اليهود من المجمع طلب الام ان هذه الكلمات (كلام الانجيل) تمل  
 عليهم

عليهم في السبت التالي (وفي السبت التالي اجتمعت كل المدينة تقريبا للسمع  
 كلمة الله) وحصل هذا في يوم سبت كما يقول لوقا وبعد القيامة بانثى عشرة  
 وقال لوقا ايضا (وفي يوم السبت خرجنا الى خارج المدينة عند نهر خيبر  
 العادة ان تكون صلاة) وكان هذا بعد القيامة ثلث خبثين سنة وقبل  
 اعمال الرسل بعشرين سنين ويقول لوقا ان هذا حصل فعلا في يوم سبت  
 ويقول لوقا ايضا اع ١٧: ٢-٣ ان بولس اذ كان في قسا لونيكي (حسب عادته)  
 كان يذهب الى مجمع اليهود ويبشر بالسيح والقيامة مدة ثلثة اشهر حتى  
 بعضا من اليهود وجهوا من الام امنوا وهذا حصل بعد القيامة بعشرين سنة  
 ويقول لوقا ايضا اع ١٨: ٣ و ١٣: ٤ ان بولس اذ كان في كورنثوس كان يشتمل يدي  
 كصانع خيام (في ايام الاسبوع كلها كانوا يجمعون) ولكنه كان يحتاج في المجمع كل سبت  
 ويقنع يهودا ويونانيين وهذا حصل بعد قيامة السيح باحد وعشرين سنة  
 سنة ميه مسيحية وقبلنا كتب اعمال الرسل تبين سنين واقا لوقا فكتب لذلك  
 سبع اعين بعد القيامة ثلثين سنة وكان تبشير بولس في السبوت بعد ثمانين  
 الكنيث ثلثين سنة اي انه كان يبشر كل سبت اليوم الذي كان اليهود يجمعون  
 فيه للعبادة وهذا برهان دامغ وحجة قاطعة ان اليوم السابع كان السبت بعد  
 قيامة السيح على الاقل ثلثين سنة ولوقا يثبت مرة بعد اخرى ان اليهود والام كما  
 يجمعون للصلاة في السبت اذا كان لوقا مسيحيًا فاليوم السابع كان السبت المسيحي في  
 سنة ٣٥ بعد القيامة فاذا كان اليوم السابع يوم السبت مده ثلثين سنة بعد قيا  
 الميخ



المسيح كما قال لو فافكون هو السبت لان وانتم تسلمون انتم لا يحيي لاحد من البشر  
 ان يحيي وصية الله هذه بعد سبعة وثلثاخذ في كلمة او اشارة في كل  
 العهد الجديد تبين ان اليوم الاول من الاسبوع كان معروفا عند الرسل بالسبب  
 المسيحي. واذ قلتم الكتاب المقدس اجتناء وبالصلاة الاجل هذا الموضوع  
 شركون رايم وتجرؤن مذهبكم من جهة السبت هذا اذا كنتم من انبياء الرب  
 في ابدال الخطايا بالصواب المسيحيين الامناء امام الله. فاذا كان الكتاب المقدس  
 فاددته ان تحكم للخلاص بالايان الذي في المسيح يوع فلما اذا اتوقت لاجت  
 عقائد الباطل والجماع والاباء فاذا انحصرت اجدان با باضدابا وجمعا ضد  
 مجمع و باضداب. فاذا انحصرت ايها القامى الكريمة اكل المقدس تجد كون  
 العزة الثمينة الثالثة. (ولا تجد المسيح نفسه يقول السبت اجل الانبياء)  
 وان جعل عند ما عملت الايام السبعة الاولى قلبا سبط الانسان في الخطية والسبب  
 عمل ليس لاجل اليهود فقط ولكن كخطية من الله للانسان اى النوع البشرى عموما  
 من كل الامم والايال. ثانيا تجدان هذا كان امرا ووصية قلبا اعطيت لثمة  
 على جبل سيناء خرعا و امرت كتب باضبع الله مع (الاقوال الحجة) التي اعطاها الله  
 لليهود ليخطونا اياها الى هذه الشريعة التي بها صرنا نجيا الخطية تكون الفانون  
 الالهي المعصوم ليكون على يقين من معرفة الخطية وعدمها ونعرف ان الخطية هي  
 السبب على شريعة الله وان كلما يفعل ضد هذا الفانون او مخالفا له هو خطية  
 اذ حيث ليس ناموس ليس ايضا تعدا ولم يات المسيح ليقتض هذا ناموس ويخضع

كيكون

كي يكون لنا موس مقدسا وعادا لا وضالحا ويكون مشر الميحيين وكما ان بولس  
 (لو يعرفنا لشهوة لو لم يظل لنا موس لا تشتر) هكذا نحن لو عرفنا اى يوم من الاسبوع  
 هو السبت لو لم يظل الشريعة (واما اليوم السابع فيه سبب الرب الهك) والان نحن  
 نعرف بواسطة ناموس ان هذا هو السبت بدون مساعدة المفسرين.

ثانيا تجدان قيامه خلاصا ليس لها شان في تغيير السبت اكثر من ميلاده وموت وصوته  
 فان كان قد قام قرب نهاية السبت وقبل بلانته اليوم الاول (الذي يسمونه سببا)  
 فليس له شان في تغيير فظة واحدة او حرف واحد من ناموس الله.

رابعا تجدان البراهين التي يوردها الناس ان المسيح كان يقابل التلاميذ مرة  
 بعد اخرى بعد قيامته في اليوم الاول من الاسبوع اكثر من بقية الايام برها ما على  
 تعيينه لنا اليوم سببا هي كاذبة لا اساس لها واما الله ذهب مع اثنين من تلاميذه  
 الى عواس نحو سبعة اميال ووضف ورجع الى اورشليم فهذا امر جليا انه لم يعبر  
 ذلك اليوم سببا واما انه قابل للتلاميذ في المساء الذي ليلان يكون بعد بلانته اليوم  
 الثاني من الاسبوع ذلك انه فهذا لم يكن لكي يتذكروا القيامه كما يدعي معتهم كذبا  
 واما انه قابلهم بعد ثمانية ايام اعني نحو وسط الاسبوع التالي اذ كانوا يصطادون  
 فهذا لا يثبت على ان هذا اليوم سبب كما هو الحال في الزيارات الاولى.

خامسا تجدان لو ما لم يرض ان يغير بين (اليوم الاول من الاسبوع) (ويوم السبت)  
 ع ٢:٢٠ عند ذكره جميعا الذي ذكره في المزمور الاول من الاسبوع وهذا هو  
 كل العمل الذي سجدان بولس ديش في ذات اليوم هذه المرة فقط وكان هذا في الساعة

صوت

٢٩٤  
خروجي ان كان مستعدا للتقرب القدي -

وتجد ان ذكر اليوم الاول مرة واحدة يتخذ برهانها على انه لم يكن يوم السبت وان كثيرا من اجتماعات اليهود والامم الوثنيين وغير المؤمنين حيث كان يولد الرب يعطى كل سبب لم يحدث حقيقة في اليوم الاول من الاسبوع -

سادسا تجد ان بولس الرسول بامره بعض الكنائس ان يضع كل واحد خبزا ما في اليوم الاول من الاسبوع لاجل القديسين الفقراء في اورشليم اكو ١٦: ٢٠ ليعتبر ذلك اليوم مقبلا ليعبر هذا العمل لانما السبب لذلك صرح ان التقديس الذي اكونه الفاعل تكون اقل على اول الاسبوع اذ فيه يحسب كل واحد بجزءه مدخوله ويكون قمامته يخرج من الجبن رجوع بولس في ذلك الوقت ولا شك ان هذا العمل مناسب جدا ان يكون اول شغل في الاسبوع -

سابعا تجد ان الله لم ينه عن الشغل الاعيادي في اليوم الاول من الاسبوع بل في الشغل الاعيادي فيه لا يعتبر خطية او تعديا على ناموس سوكنا موسي البشر -  
ثامنا تجد ان المخلص قال لنا هذا اذا كنتم تحبونني فاخطوا وصاياي وقال ايضا الذي عند وصاياي ويحفظها يحبني الذي يحبني وانا احبه و اظهر له ثناتي وقال ايضا فاجاب يسوع وقال له (يهودا) اذا اجبني احد يحفظ كلامي ياتي بحبه وناقي اليه ونضع عند من لا -

ومن بابها رخصتكم من شح بيتوان عميدة سيمين الزمير برساله كرونا منسوج كرا  
واذ شرنايت سيجان است كما في برود -

حقيقة

رحمة العالمين الرباني عن مجيئ المسيح الثاني  
على طريق التوال والجواب (يباقى هنا)

س - هل ياتي يسوع مرة ثانيا الى هذا الارض؟ -

ج - نعم ياتي بالحقيقة لان الرسول بولس يقول في عب ٩: ٢٨ (هكذا المسيح ايضا عندما قدم مرة لكي يحل خطايا كثيرين سيظهر ثانيا بلا خطية للخلاص للذين ينظرونه -

س - بماذا وعد المسيح للايمنة من جهة مجيئه الثاني؟ -

ج - انه قال لهم في يو ١٣: ٣٠ و ٣١ (في بيتي في منازل كثيرة والا فاني كنت قد كنت لكم. انا اصفي لاعدلكم مكانا وان مضيت فاعدت لكم مكانا في ايضا اخذكم الي حتى حيث اكون انا تكونون انتم ايضا) -

س - باية صوة ياتي؟ -

ج - من ٥: ٣ (ياتي الهوا ولا يصعدنا لقدمه ناكل وحوله فاصف جدا) -

س - وباية كيفية اخرى وصف مجيئه؟ -

ج - انه ياتي بقوة ومجد كثير (لو ٢١: ٢٧) -

(١) « جميع الملئكة القديين مت ٢٥: ٣١ -

(٢) « كان البرق يخرج من المشرق ويظهر الى المارب هكذا يكون ايضا مجيئ ابن الانسان مت ٢٧: ٢٧ -

(٣) لان مجيئه يكون خفيا وشخصيا ومنتظورا كما قال الملائكة اللذان ظهر للابلا عند

عند صعوده ١٠: ١١ (إيتها الرجال الجليليون ما بالكم واضعين نظركم في  
السموات) ان يسوع هذا الذي انقنع  
عنكم الى السماء باق هكذا كما يقوه منطلقا الى السماء) -

س- كم عانا الذين ينظرون عند ما ياتي ثمانية؟ -

ج- انظر رؤيا: ٧ (هوذا ياتي مع السحاب تسنطه كل قوين والذين طعنوا ويؤذي  
عليه جميع قبائل الارض) -

س- فهل تستنجع من هذا ان يحى السبع الثاني يكون سرنا اوفي كان متغيرا  
ج- حاشا وكل لان يسوع قال بهذا الخصوص في مت ٢٣: ٢٦ (فان قالوا لكم  
ها هو في البرية فلا تخرجوها هو في المخارج فلا تصدقوا) -

س- ها هو غرض مجيئه؟ -

ج- مر ٥: ١٢ (ياق الى مدائنة شعب) -

س- كيف تفرغ من مجيئه في مكان اخر؟ -

ج- انظر رؤيا ٢٢: ١٢ (ها انا اتي سريرا واخرق مني لاجازي كل واحد كما يكون  
عمله) وايضا مت ١٦: ١٧ (فان بنا الانسان سوف ياتي في مجيئه مع ملكته و  
يبتلي كل واحد حسب عمله) -

ملاحظة: انه عند مجيئ السبع الثاني يقيم جميع مدينة من الاموات اش ٤: ١٤ -  
فهذه هي القيامة الاولى رؤيا ٢: ٥ وعرف في الوقت نفسه بغير الاحياء في طرفين  
كافي اكو ١٥: ٥١-٥٢ وحينئذ يخلط الارض من الارض في العجب ليكونوا مع  
في المنازل

(في المنازل التي قد اعدتها لهم) يو ١٤: ١-٣ وحيث يمكن مع السبع الفسدة  
في هذا الاثناء تفقر الارض انظر ٤: ١٩-٢٧ و اش ٢٣: ١-٦ -

س- فاذا يحدث الاشرار عند ما ياتي؟ -

ج- جميعهم يهلكون انظر ٢ قس ١: ٧-١٠ و اوا ٢٥: ٣١-٣٣ -

س- هل يمكن معرفة قرب مجيئ يومه العظيم؟ -

ج- نعم لان يسوع قال في مت ٢٣: ٣٢ (هكذا انتم ايضا متى رايتم هذا كله  
فاخلوا انه قريب على الابواب) -

س- ما هي بعض العلامات التي اعطاها الله لئلا نضل على قرب مجيئ السبع؟ -  
ج- لو ٢١: ٢٥ و ٢٦ (وتكون علامات في الشمس والقمر والنجوم وعلى الارض  
كربابم بحيرة البحر والامواج تضحج والناس يغشون عليهم من خوف وانتظار  
ياق على السكونه لان قوائم السموات ترزعزع) -

س- هل يعرفنا احد نفس يوم مجيئ السبع؟ -

ج- كلا لان يسوع قال في مت ٢٤: ٣٤ (واما ذلك اليوم وتلك الساعة فلا  
يعلم بها احد ولا ملكة السموات الا ابي وحد) -

س- فاذا يحدث نار بنا لانا لا نعرفها لوقت تمامها؟ -

ج- مر ١٣: ١٣ و ٢٢ (انظروا السهرا وصلوا لانكم لا تعلمون متى يكون الوقت  
وعد ٢٥ و ٢٦ السهرا اذا لانكم لا تعلمون متى ياتي ربنا ليبت... لتلايلة  
بعضه فيجدكم نياما) -

س- فاذا يحدث نار بنا لانا لا نعرفها لوقت تمامها؟ -

ج- مر ١٣: ١٣ و ٢٢ (انظروا السهرا وصلوا لانكم لا تعلمون متى يكون الوقت  
وعد ٢٥ و ٢٦ السهرا اذا لانكم لا تعلمون متى ياتي ربنا ليبت... لتلايلة  
بعضه فيجدكم نياما) -

س- فاذا يحدث نار بنا لانا لا نعرفها لوقت تمامها؟ -

ج- مر ١٣: ١٣ و ٢٢ (انظروا السهرا وصلوا لانكم لا تعلمون متى يكون الوقت  
وعد ٢٥ و ٢٦ السهرا اذا لانكم لا تعلمون متى ياتي ربنا ليبت... لتلايلة  
بعضه فيجدكم نياما) -

فيا ايها القاري العزيز هل انت منتظر مجي الرب - ١١٠ -

س - فهل يوجد كثير من في ذلك اليوم سامرين ومستعدين لمجي الرب؟  
ج - مت ٢٤: ٢٢-٢٩ (وكما كانت ايام نوح كذلك يكون ايضا مجي ابن الانسان  
لانهم كانوا في تلك الايام التي قبل الطوفان ياكلون ويشربون وينسجون  
ينزوجون الى اليوم الذي دخل فيه نوح الفلك ولم يعلموا حتى جاء الطوفان  
فاخذ الجميع كذلك يكون ايضا مجي ابن الانسان) - ١١١ -

س - فهل يكون اولاد الله الحقيقيون في ظلمة كهذه من جهة مجي يوم المسيح؟  
ج - اقس ٥: ٤-٦ (واما انتم ايها الاخوة فليتم في ظلمة حتى يدرككم ذلك  
اليوم كمثل صبحكم ابناء نور وانشاء نهار ولكننا من قبل قلامن ظلمة فلانتم اذا  
كاتبنا بين بل لسهر في نصحكم) - ١١٢ -

س - فاذا يعمل اولئك الذين ليسوا مستعدين للقاء الرب عند مجيته؟  
ج - يسوعون وهم يقولون للرجال فاصبروا حتى نلقوا ربنا ونسبحه  
على العرش وعن غضب نحزف. اقرمت ٢٣: ٣٠ وروا ٧: ٤٠ و١٤: ١٧ -  
س - فهل الذين ينتظرون مجي الرب يرتجعون وينوحون هكذا - ١١٣ -

ج - كلا انظر اش ٢٥: ٩ (ويقال في ذلك اليوم هو هذا الهنا انتظرونا فخلصنا  
هنا هو الرب انتظرونا نبيح ونفرح بجلالته) - ١١٤ -

س - هل يرسل الرب بشارته للعالم قبل يوم مجيته؟ - ١١٥ -

ج - لا بد لانه يريد ان يكون الجميع مستعدين لمجيته وهذا واضح. قول في بل

١١٠: ١٠ (هناذا ارسل ملاكي فيهي الظرفي فداوي الخ) - ١١٦ -

س - المريم هذا في مجيته الاول؟ - ١١٧ -

ج - كلا لان المجي المذكور هنا هو مجي تلميذونه اخر عدد ٢: ٥ - ١١٨ -

س - وماذا تعني بشارته الذيونته هذه؟ - ١١٩ -

ج - بشارته ابديته رثا ١٤: ١٤ و٦ و٧ - ١٢٠ -

س - لمن يرسل هذا البشاره؟ - ١٢١ -

ج - لكل امه وقبيله ولسان وشعب - ١٢٢ -

س - فهل كل الذين يسمعون بشارته مجي المسيح يصدقونها؟ - ١٢٣ -

ج - كلا لان بطرس الرسول يقول (عالمين هذا انتم سائق في الايام الاخيره هو  
مستعدين نالكن بحسب شهوات انفسهم وقابلين ابن هو وعده مجيها بط ٣: ٣٠)

س - فاذا ماذا عرف عند ما ترى الناس فيستعزون ويحزبون مجي المسيح الثاني؟

ج - نعرف اننا قد وصلنا الى الايام الاخيره وان مجيها لنا الاستعداد للقاء الرب  
اننا قد بينا فيما سبق (١) ان مجي الرب ثانيه هو حقيقه كاتبه (٢) انه مجي شخصه  
وعلني ومنظور للجميع ويحد كثير (٣) وان عرض مجيته هو انه يريد الاشرار الاجناس  
ويقيم الابرا من الاموات غير الاجناس في طرفه عين وحيد يكتفي في شعبه ياخذهم  
اليه (٤) انه يعطي عمل اعمالنا التي بها نعرف قرب مجيته حتى نكون مستعدين لذلك  
(٥) انه يكون عند مجيته فرحين من الناس النوع الواحد مستعدين ساعدهم في  
النوع الاخر غير مستعد - فيا ايها القاري من اي صف من هذين انت فان ذلك

۳۰۲  
 المستعدين للقاء الرب في سلام لا بد انهم يكونون قد غسلوا اثارهاهم وبيئواها  
 في دم الخروف والابدانهم يكونون حافظين وصايا الله واما ان يوسع انظر في ۱۱: ۱۳  
 فاليك ربنا العزيز يا عدك لتعرف قرب محبته ويمدك لتلك الحادثة العظيمة  
 فالرغبة لكي تكون من ضمن الذين يطلبون وينظرون عترته لئلا يخطئوا كمن  
 حصة عبد الله اجل ثناءه لان زيادة رجوع مسيح في مفاد وضايف مفردا يند  
 صرحت قولنا الاحلى

سؤال - از جی ثانی مسیح و یوم دینونت

جواب - در کتب مقدسه مذکور است که مسیح دوباره آید و علاماتی مشروط است هر وقتی که  
 آید بان علامات آید از جمله علامات یکی آفتاب تاریک گردد و ماه نور نهد و ستارگان آسمان زمین  
 فرو ریزند در آن وقت جمیع طوائف زمین ناله و جنین گنند آنگاه علامت پیرانان در آسمان پدید  
 گردد و در همینست که این نشان برابر سوار با قوت جلال عظیم سیاه قمشیر این آیت اجمال مبارک  
 در رساله ایقان مشروفا فرموده اند حسیلج بکار نیست بان مرجهت کنید معانی آن کلمات  
 او را که خود میدنود و حال من نیز چند کلمه در این خصوص صحبت میدارم و آن یکی مسیح در آمدن  
 اول نیز از آسمان آمد چنانچه مصرح در انجیل است حتی خود حضرت میفرماید این نشان از آسمان آید  
 و این نشان است در آسمان است و آسمان صغود نماید  
 جز آن کسی که از آسمان آمد این مسلم در نزد عموم است که مسیح از آسمان آمد و حال آنکه بحسب ظاهر از  
 رحم مریم آمد همچنانکه در فیه اولی دینی معتقد از آسمان آمد و لو بحسب ظاهر از ارحام آید همچنان  
 در محمی ثانی نیز بحقیقت از آسمان آید و لو بظاهر از ارحام آید و مشروطه چونکه در انجیل بحسب محمی ثانی مسیح  
 مذکور

۳۰۳  
 مذکور همان شروط در محمی اولی مصرح چنانکه از پیش گذشت که کتاب شیخا غیر میدهند که  
 شرق و غرب افق خواهد نمود و جمیع مل العالم در ظل مسیح خواهند آمد و سلطنت مسیح تشکیل خواهد شد  
 این مکان غیر معلوم خواهد آمد مخطا کاران دینوست خواهند یافت عدالت چنان مجری خواهد گشت  
 که گرگ و بره و ملنگ و بزغال و مار و طفل شیر خواره و در یک چشم و در یک چمن یک استیانه اجتماع  
 خواهند نمود محمی اولی نیز شروط بان شروط بود و حال آنکه بحسب ظاهر مسیح یک از این شروط و قریب  
 نیافت لهذا ایضا و عراض بر مسیح کردند و استغفر الله مسیح مسیح خواهند نمود و این بیان الهی  
 شروند و محض سبب شریعت دانستند و قوی بر قیاسش دادند و حال آنکه شروط کلا و طسرا  
 معانی داشت و طی یهودی معانی آن نبردند لهذا محبت گشتند و همچنین محمی ثانی مسیح این  
 منوال است علامت و شرطی که بیان شده جمیع معانی دارد و بحسب ظاهر اگر بحسب ظاهر باشد و علامت  
 میفرماید جمیع نجوم بر روی زمین سقوط نمایند نجوم بی پایان و بی شمار است و قادر بر زود پائینستون  
 حالیه ثابت و محقق گشته که جرم شمس تنجها قریب یک میون و نیم عظم از ارض است و هر یک  
 این نجوم ثوابت غرض مرتبه عظم از شمس اگر این نجوم سقوط بر روی زمین نماید چگونه در زمین محلی  
 مانند این است که هزار میون جبال مثل جبل حالایا بر روی دانه خردی افتد این قضیه عقل و قیاس  
 بلکه بالبداهه از مستغاست نه ممکنات و از این عقیده آنکه مسیح میفرماید من شاید بیایم و شما هنوز در  
 خوابید زیرا آمدن این نشان مثل آمدن در زود است شاید در زود ظاهر است و صاحب ظاهر خبر ندارد  
 پس واضح و مبهم گشت که این علامات معنی دارد و محقق بظاهر نیست و معانیش در کتاب ایقان  
 مفصل بیان شد است بان مرجهت نماید

اینکه مقدسه در نظر بینجانیات

مطاب

مطالعه یکنواخت کتاب far off  
توجه شما نگاشته میشود  
حکایت حکمت - محل تولد حضرت مسیح

... بیت لحم بالای تپه قرار گرفته... سیاح مزبور کوچه های بیت لحم بانی اندازه تنگ  
کشیف شاخه کرده و در اول دورد در کاروانسراییک از موتات کشیشان اسپانیایی بود  
منزل گرفت شب در اطاق بزرگی که باقالیها مفروش بود خوابید صبحگاهان بر فراز بام رفت  
و تماشای مزارع و مراتع مشغول شد از دور کوچه ای که حضرت او در صحن فرار از شاه نول خود را  
در آن مخفی کرده بود بنظر سیاح جبهه گری می نمود پس زان کشیشان او را وارد کلیسائی کرد  
که گویند آنرا کجایم مسیحی انگلیسی سناه به هیلنا بنا کرده و از آنجا بود که چند پسر مسیحی بطبعه  
زیرین فرستند کشیشما سیاح مزبور گفتند (ایجا محل تولد مسیح است) سطح آن مکان با مر  
سفید مفروش بود و چراغهای نقره فضائی آن در روشن ساخته بود در یک گوشه وصل بیوار  
آخوری از مرمر بود که با یاقین آبی رنگ آنرا پوشانده بودند کشیش سیاح گفت این همان  
آخوری است که حضرت مسیح تولد یافته است سیاح با خود گفت هرگز آن آخوز که مسیح در آن  
تولد یافته است

نموده است کشیشان حجه طفل تازه متولد می این نوزادان طفولیت مسیح در آن آخوز گذارشته  
بودند و سیاح مزبور نشان داد و در حال کشیشان در روز میلاد مسیح آن حجه را در قنداق  
میچیند و در میان آخوز مزبور میگذارد و در مقابل آن سجده میروند و او را پرستش مینمایند  
مسیحیان بیت لحم نیز دستار کتبی کلیسای مزبور زخمه تمام سنگها و آخوز مر را میسند  
... چون سیاح مزبور غم رحیل کرد مردم بیت لحم در سرداش صف بسته و حرکتی چیزی را  
مردمی

خریداری با وعرضه مینمودند از قبیل حجه حضرت مر خدا که طفل کوچکش را در بغل گرفته و سلبانی  
که از صد خانه شده... این صلیبها را در قرآن بیت لحم میارند و قرآن بیت لحم دو بندای  
در از نسبت لباسهای بران می پوشند که مانند لباس حضرت یونس دلای رنگهای مختلف  
او شلیخ در این شهر حضرت مسیح بمقر قدس شتافت بمصلوب گردید... در هر روز جمعه سنگها  
غروب یک منظره جالب توجهی در نزدین مسجد و شلیم برپا میشود در آنجا سنگهای بسیار  
از زمان خیلی قدیم باقی است که بجهت معتقدان آنها بقایای دیوار مسجد قدیشان بوده و روی این  
اسل در آغاز بیت (که از غروب جمعه شروع میشود) میخوابند و بچلوی آن سنگها نشسته  
بقرات عهد قدیم میردارند سپس روی خاک نانو زده دمان خود را آن سنگها سجده میزنند  
و دعا مشغول میشوند و معتقدند که صدای آنها از شکاف آن سنگها بگوش خود او نرسد زرها  
بجو و از پاناسر خود را چادر خفید میچیند بجهت رقت بار و آه های آتشین روی آن سنگها بنوش  
و گریه میردارند... و از خیلی آنگه محبوبه کی کالوار است که امروز کلیسائی در آنجا باشد  
و آن متعلق مسیحیان کاتولیک است پروان کلیسیا یونان نیز در آنجا بسیارند و اغلب آن  
دو فرقه با یکدیگر بجنگ و جدال میردارند زیرا از یکدیگر نفرت دارند و گاهی جنگهای خونینی بین آن  
برپا میشود این کلیسیا موسوم به کلیسیا قبر مقدس است و چنان گویند که قبر حضرت مسیح در آنجا  
بوده است... در یک گوشه این کلیسیا یک نیکت سخی موجود است کشیشها میگویند که حضرت  
سیاح با آن خاروی آن جلوس فرمودند و در نقطه دیگر یک ستون مرمری موجود است و میگویند  
حضرت مسیح را در آنجا آویزان کردند و در وسط کلیسیا محل برتقی موجود است که با یکدیگر  
جاصغور میکنند کشیشان میگویند که آنجا را اس کالواری است صلیب مسیح را در آنجا نصب کرده









صاحبین عقده و دارنده که خیر و شر قبل از انسان موجود و وسیله افعال و اعمالی حادث میگردد  
انسان را می بیند و می باشد و هر چه که بار او بریزد خود انجام دهد و در آن وقت که است و در آن  
فصل ممتاز و ارادی را در اختیار میسوزد حال خود می باشد و میگوید غرض از این است که او را از  
و ارادی حریت را می قرار دادند (ع-عسکون) بنا بر این نشان سسول جان خود  
مرگ جرات از انتقال روح است روح فانی میشود و سسول نمیکرد بلکه چون این بیایم و بگردیم و این  
مرگ میگوید انسان پویست از عالمی بعدی دیگر منتقل میشود تا به عالم انوار برسد عقیده صاحبین این است که اگر در  
بدن غیر ظاهر برین بود یعنی بدنی که کثیف و آلوده باشد اگر روح مسیح وقت بکند نخواهد شد از این جهت اصل روح  
کثیف در ادوات خفشار متونی و جلیانته و جوار میخند تا چون روح از این بیخاکت و کثیفی بگریزد و ظاهر  
مرد غیر روح ظاهر نگردد و چون کسی بریزد بدنی در نفس من برایش میبارد اگر کسی غلط بدنی و کثیف بر روی  
کافر نمیشد که نماید برای مرگان در حقیقت آن مردم بیند میگوید هر قطره آبی که برای او بینداند بسبب غیر  
بزرگی میشود و در او روح او قرار میگیرد (۶- پیش از مرگ) و او را از قطع طبع بر میسوزد  
گویند چون شخص میرود فرشته از عالمین روح استصباح شده و اهل او اگر در دنیا کثیف باشد میخند و بیخاک  
بهر از آنکه اگر کثیف باشد روح او کثیف و بیخاک باشد و اگر کثیف باشد در دنیا بیخاک است  
یکد

(عبادای تصایبین)

۱- نماز چنان بنیاید که نماز صاحبین اول نماز است که در این بر او می باشد است زیرا اوست صنع شایگان  
نماز نماز کنه جرات از تمام او کوع و شستن بر روی زمین است و بعد نماز در هر روز سه مرتبه یعنی قبل از طلوع آفتاب  
و هنگام نالی قناب نزدیک غروب کن نماز بنویسند اعمال نماز اول هر یک مستول میخند زیرا او اول نماز

طوفانی دارد قبل از نماز زمین بای خود را بکشد و بعد وضو بگیرد و گاه از آن بگوید وضو سستی آن امری نشسته  
صوت است و میسوزد گاه و گوش می آید میخند از آن از جهات تفرات بر می آید و گاه است که بر سر خود بنهد و گاه  
و صدی خود میخند (۲- در وضو) مستقوا از جهات عمل جفا  
صاحبین عراق و نه دارند و در زمین صاحبین عراقی و صاحبین کوه در قرآن و در معلول و در صاحبین عراقی و در صاحبین عراقی  
و نه میگوید بنیاید چیزی اگر حاصل کرده است خود را محرم کنیم یا چیزی نوش و نماند تریان از خودی که شرح داری  
میباشد و در بعضی جوار و در دوازده نیش میزند تا از نماند میزند قطب میسوزد ابو اسحق میخند و صاحبین  
دره رمضان شریفه یعنی این طرز فایز کرد (۳- پیش از رفتن) و خود را در دوازده نیش میزند تا از نماند  
صاحبین هند و جابجا میسوزند بشرط آنکه وقت احوال کند که شخصی از نوزده نیش میزند تا از نماند که میزند  
طلاق بر نیز کردن و هنگام غسل میسوزد تا کما باشد او بر نماند نظایر صاحبین عراقی و صاحبین عراقی  
مسلین عکرای شری اسلامی جاری میسوزند و جگه اگر نیش از نماند میسوزد تا کما صاحبین عراقی میزند و در  
بکانه میسوزد اول در دوازده احوال را کما صاحبین (۴- ایاق است که متن) جاری کند که نوزده نیش میزند تا از نماند  
پیش از هر کار خیر عزیزی ای میسوزند بکانه خیر عطا میسوزند بر نماند کما صاحبین عراقی میزند و در  
کسی عقده که شخص کما صاحبین عقده است بخش میسوزد برای نوزده نیش میزند تا از نماند که میزند  
سایه نوزده نیش کما صاحبین نوزده نیش میزند و دعای عمومی میسوزند و از نماند بر نماند و در بعضی صاحبین عراقی  
میسوزند تا مردم مانند که او میسوزد تا نوزده نیش میزند تا از نماند که میزند و در بعضی صاحبین عراقی  
عروس و داماد نیش کیران نوزده نیش میسوزند و نیش میسوزند تا از نماند که میزند و در بعضی صاحبین عراقی  
نماند اول فصل بعد از طلاق مخصوص میسوزد و اگر نماند میسوزند تا از نماند که میزند و در بعضی صاحبین عراقی  
نماند اول فصل بعد از طلاق مخصوص میسوزد و اگر نماند میسوزند تا از نماند که میزند و در بعضی صاحبین عراقی

بجسار که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
اینست اما اینست که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
کامی که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
یا بعد از آن که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
از موهبتی که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
طرفین مانعی نیست که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
در زیر است و در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
در این است این کتاب است از این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
حاصلی که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
همین است که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
با این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
کامی که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
باشد و باید در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
جاری است و در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
است در کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
یعنی ما که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
پس در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
از وجوهی که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است

سارا

(سومین گزوه)

مبادا شیطان

کافی است یعنی گزوه یا غیر گفته کتاب گنج است و لیکن گزوه فقط این تفسیر شرح کتاب مذکور است  
تزیین خواهد بود که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
عمل کند در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
یعنی در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
بند و بندگی است که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
تا به این که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
بزرگان کمالی و عظامی است که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
برای این که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
شخصی که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
مابین این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
فردین شرح و تفسیر است که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
سال در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
از این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
ایست که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
رجوع نماید به این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
آنرا که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
باید که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است  
مستحق است که در این کتب که در علمای و مشایخ و بزرگان کمالی و عظامی است

سارا



مؤلفه شد و ترافعی را نام منجی الی لآن قوم عربک از فرزند و حراستی شمش کنند و همچنین یکجا  
 خزان میرد و اگر نشان بشیل زده زن در خانه داشته و چون این قبائل جنگ و پرفاش با  
 یکدیگر میزدند هر مستبذ که غلبه میکرد اهل و اطفال متبذله مینموده را اسیر مینموده آنها را کینه و ظلم  
 داشته خرید و فروش مینمودند و چون شخصی فوت مینموده زده داشت اولاد این زمان بر  
 سر دران یکدیگر میخواستند و چون یکی از این اولاد بجای خویش بر سر زن پدر خود میماندند و  
 فرزند مینموده که این حال من است فرزند این زن بیچاره اسیر و کینه سیر شوهر خویش میدادند  
 میخواست زن پدر خود مینموده میکشید و یا اگر در چاهی جنس میکرد و یا اگر هر روز ضربت شتم و زجر  
 میکرد تا بتدریج آن زن هلاک میشد و بظلمت هر قانون عرب مختار بود و حقد و حسد و بعضی عداوت  
 میان زمان یک شوهر و اولاد آنها و منج و معلومت مستغنی از میان است در بگویم خلاصه  
 که از برای آن زمان مظلوم چه حالت زندگانی بود و از این گذشته میثت قبائل عرب نجس  
 عادت میکردند و بتقسیم کردن قبائل متصل با یکدیگر و جدل مینمودند و هر یک را کینه داشتند و کینه  
 گو کار میزدند و بجای جان سیر مینمودند و سیاه و کسبی از ترس بران سیری میماندند و در شب از وی میزدند  
 ذات و حیات صبح کردند و روز میر بودند و هر روز اسیر و روز با نوب بودند و هر روز کینه حضرت  
 صل در میان این قبائل مبعوث شد و سیزده سال بلای نماند که از دست این قبائل کشید بعد از  
 سیزده سال خارج شد و هجرت کرد و در این قوم دست بزند شد جمع شدند و لنگر کشیدند و بر سر  
 جهنم نمودند که کل با از رجال و نسا و اطفال محو و نابود نمایند و چنین موافق حضرت محمد خجور بر  
 چنین قبائل گشت این است که حقیقت حال آنها تصنیف ایام و حمایت نخواهم ولی انصاف میهم  
 انصاف میگویم شما انصاف ملاحظه کنید اگر حضرت مسیح در چنین موافق بود در بین چنین قبائل  
 ملاحظه

طایفه متوحشه و سیزده سال با جمیع حواریین تحمل هر جانی از آنها میفرمود و صبر میکرد و هجرت  
 از وطن با خوف از ظلم آنان هجرت مییابان مینمود و قبائل طایفه باز دست بزند نشسته تا بکند  
 در قتل عموم رجال و عجب نسل و اسیری نسا و اطفال میرد خسته آیا حضرت مسیح در مقابل  
 چه نوع سلوک میکردند این اگر بر نفس حضرت ارد عفو و صلح مینمودند و این عمل عفو بسیار مقبول و  
 ولی اگر ملاحظه میکرد که ظالم قاتل خود خواهد یعنی از مظلومان رقت و غارت و اذیت خواهد کرد و نسا  
 و اطفال را اسیر خواهند نمود ایستادن مظلومان را حمایت و ظالمان را لعنت میفرمود پس  
 اعتراض بر حضرت محمد صیبت؟ این است که چرا با آنها صلح نسا و اطفال تسلیم این قبائل  
 بگشت؟ و از این گذشته این قبائل با از ظلم و خوی خود خواری خلاص کردن عین محبت  
 است و زجر و منع این نفوس محض عنایت است هتاشک این است که شخصی قوی سمی داد دست داد  
 و نوشیدن خواهد دیدار مهربان آن قدح را بشکند و خورنده را زجر نماید و اگر حضرت مسیح در  
 چنین موافق بودند ایستد رجال و نسا و اطفال از دست این گرگان خود بخوردند و قاهر نمیشد  
 میدادند حضرت محمد با نصاری محاربه نمود بلکه از نصاری بسیار رعایت کرد و کمال حریت بنا  
 داد و در بخران طائفه از نسبی بودند و حضرت محمد گفت هر کس بمقوق اینها تعدی کند من حشم  
 او هستم و در نزد خدا بر او قائمده خوی کنم او هری که نوشته است در آن صریحاً مرقوم که جان  
 و مال و ناموس نصاری و یهود در تحت حمایت خداست اگر چنانچه زوج سلمان باشد و زوج  
 مسیحی زوج نباید زوج از رفیق کلیسا منع کند و نباید او را مجبور بر حجاب نماید و اگر چنانچه دوست  
 شود باید او را تسلیم نیستی کند و اگر چنانچه مسیحیان بخواهند کلیسا سازند اسلام باید آنها را اعت  
 کند و دیگر اگر در وقت عرب حکومت اسلام باشد دشمنان اسلام باید نصاری را از تکلیف جنگ

معاف بباردگر برنجواهی خود آرزوی جنت نمایند و معا و نسا سلام کنند زیرا در تحت تمامه  
 ولی در مقابل این معافیت باید یک چیز جزئی در هر سال بدهند خلک خدا خست بر نامه فصل  
 از جمله سورهت بعضی از آنها الی الان در قدس موجود است این است حقیقت واقع این است میگویم  
 قرآن من عیضه ثانی در قدس در نزد باطریق ارتودکس موجود است و ابد است و آن نیست و کلی  
 بعد از مدتی در میان ملت بهرام و نصاری حقه و جد حاصل شد هر دو طرف مجاد و نمودند اما خدا  
 این حقیقت حال آنچه مسلمانان نصاری و غیره گویند رویت و حکایت محض است نه آن قول  
 یا تعصب جهالت است و یا آنکه از شدت عداوت صادر شده مثل اسلام گویند که شیخ القهر کرد  
 و قهر بر کوه بگرفتند که قهر هم صغیر است که حضرت محمد او را دو باره کرد یک باره به  
 این کوه انداخت و باره دیگر بر آن کوه این فریاد محض تعصب است و همچنین روایاتی که  
 قیسما میمانند و مذمت میکنند کل مبالغه و اکثری از اس است مخصوص این است که حضرت  
 محمد در صحرای حجاز در جزیره العرب ظاهر شد بیابانی بی زرع و بی اشجار بلکه دیگر از و یکی از  
 حجاز نیز از بعضی مواقع مثل که و دینه در نهایت گرمی امالی بادیه نشین اخلاق و اطوار بیابانی  
 از علوم و معارف کلی عاری می بود حضرت محمد امی بود و قرآن را در وی گفت گویند نمیشدند  
 و یا برگزینا از این نمونه بنمید که چه او نمایی بود و محمد میان آنها معوش شد اولی عرضی که  
 برایشان کرد گفت چرا تورات و انجیل را قبول نداشتید و عیسی موسی ایمان نیاوردید این حرف برایشان  
 بسیار گران آمد بجهت آنکه گفتند حال آباد اجداد ما که تورات و انجیل مؤمن نبودند چگونه بود  
 جواب او که آنان گمراه بودند شما باید از سخوی که تورات و انجیل مؤمن نبودند تبری جوید و گوید که  
 آبا و اجداد باشند چنین قلمی بین چنین قابل توجه شخصی امی کتاب و ذکر آن کتاب بیان

صفات الهیه و کمالات الهیه و نبوت انبیا و شرایع الهیه و بیان بعضی از علوم و بعضی از مسائل الهیه  
 در نهایت فصاحت و بلاغت است از جمله می دانند که قبل از راسد شجره خیر در قرون اولی قرون  
 وسطی تا قرن هفتم عشر میلاد جمع ریاضیون عالم متفق بر مرکزیت ارض و حرکت شمس بودند  
 این اصد اخیر مبدی رای جدید است که کشف حرکت ارض و سکون شمس نموده تا زمان اوج تاریخ  
 و خلاصه عالم بر قواعد بطلمیوس فاعب بود و هر کس کلمه مخالف رای بطلمیوس میگفتند او را  
 میگرداند بی ثبات غورث و همچنین اخلاطون را در آن افرایم تصور آنکه حرکت سنسوی شمس در منطقه  
 البروج از شمس نیست بلکه از حرکت ارض حول شمس است و حتی این رای کلی فراموش شد و رای  
 بطلمیوس مسلم در نزد جمیع ریاضیون گشت ائقا در قرآن مخالف رای و قواعد بطلمیوس است  
 از جمله آیه قرآن *والتمس تجرئی لیستقر لها ثبوت شمس است و حرکت محوری آن همچنین*  
*در آیه دیگر و کل فی فلیک یجوز حرکت شمس قمر و ارض سائر نجوم مصرع بعد از آنکه*  
*قرآن اشاره یافت جمیع ریاضیون استخرا نمودند و این ای را حل بر عمل کردند حتی علای*  
*اسلام چون آیات مخالف قواعد بطلمیوس دیدند مجبور بنا اول گشتند زیرا قواعد بطلمیوسیه*  
*مسلم بود و صریح قرآن مخالف این قواعد تا در عصر فاس عشر میلاد که قریب نصد سال بعد از محمد*  
*ریاضی شجره رصد جدید نمود و آلات تسکوب پیدا شد و کشف فوات همه حاصل گشت و حرکت ارض*  
*و سکون شمس ثابت شد و همچنین حرکت محوری شمس کشف گشت و معلوم گردید که صریح آیات*  
*قرآن مطابق واقع است و قواعد بطلمیوس و آیات محض مخصوصه ای که جمیع غیر از ازم غیر*  
*هزار و سیصد سال در ظل شریعت محمدیه تربیت و در قرون وسطی کار و یاد در نهایت ارض و ارض*  
*بودند قوم عرب در علوم و صنایع و ریاضیات و مذمت است سیاست سایر فنون برسان اول عالم*

توفیق داشتند محرک و مربی قائل بادیه عرب و موسس دینیت کالات اناسیه در میان این دو  
مفسر یک شخص می حضرت محمد بود آیا این شخص محترم مربی کل بود یا نه انصافاً لاومر است  
مخبر ما ابو الفضل که در کتاب الفرائد میفرماید قولش: **ص لطف آص ۲۲**  
بدو اما کیفیت حدیث مذکور بدین شرح است

اجال ان این است که چون آفتاب جمال حضرت خاتم الانبیا علیه آلاف التحية والثناء افاق  
بطحا طلوع فرمود غمت در مدت سیوه سال طوبی بعد از ایالاتی که مفسر و مدینه طیبیه بود  
و یا تا طیبیه منور گشت و در او خیرایم اقامت آنحضرت در کعبه اطاب بن عبد المطلب که آن  
دو دو اخص احبار و عین کبیر قبیلہ بنی اضم در مدینه عظیم بود و وفات یافت و کفار که کفری  
عرب بودند بر قتل آنحضرت متفق شدند و اهل یان کوه حرات آنحضرت از شرارت از باب عدوان  
قدرت نداشتند لهذا حضرت خاتم الانبیا از کعبه مدینه در وقت معااهده شرافت آن بلوغت  
فرمود و در مدینه رحمت قبایل عرب قبول شریفته اهلایه قیام نمود و در مدینه رحمت  
اول بخاربه آنحضرت با کفار قریش در موضع بدر اتفاق افتاد و در این واقعه حضرت شایع حال  
آنحضرت شد و جمعی از مشرکین کفار از آنجلیت و محاربت از صنادید قریش بودند در این واقعه  
شد و در سال ۱۱ از هجرت فاضله اتفاق افتاد و در این اتفاق که سلام محترم شد چون  
کس از اصحاب آنحضرت که یکی از آنجمله حمزه سید الشهدا بود در راه شهادت یافتند و در مدینه  
از هجرت و قریه موذی اتفاق افتاد و با محاربت قیامین ملین حضاری مطوع گشت و در این  
و کابرا اصحابی بدین عاثره و حضرت ابی طالب الملقب بزی الجناحین سید المصطفی و ائمه اثنا عشر  
با همت و هم در این سفر که مفسر اتفاق افتاد و کفار قریش را با جمعی نامه و کالی افسرد

انظار انقیاد و بشریت اسلامیه نمودند و در ملک عا که اسلامیه منحرف گشتند و در مقابل تمام  
اولین با اسم طلقاً و المواقفه فلو نه هم مذکور و موموم شدند و در سال ۱۱ و ۱۲ قائل طراف  
کمره مدینه بانقیاد و قبول این اسلام افتخار یافتند و در او اهل سالک از هجرت فاضله  
خاتم الانبیا علیه و آله طیب التحية و الجناح اتفاق افتاد و ابواب خلاف و تفرقت برهیل اسلام  
مفتوح گشت و اجمال ان بر این گونه است که چون آنحضرت باقی اعلی صعود فرمود خلاف  
اسلام که عظم اسس قوم است و تربیت انبای ملت است تمسک حضرت رسول و یا شورت  
در صافی عموم تا پس یافت بل آنجوما لبنت و منافست مقرر و موسس گشت و بعد از  
والدی علی نافی کتب القوم امر خلافت فخر بن عبد الله بن ابی قحافه المعروف بابی بکر که از کباب  
اصحاب از سابقین اولین محبوب و مقرر شد و این فخره بالطبع موجب شکایت ممدوم رضا  
بعض اکابر اصحاب زایگونه انتخاب گشت فاضله میرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام  
که سبب قرابت و سبقت اسلام و خدمت و فور علم و کرمیت خود را اعی تمام خلافت نبویه  
و مستحق امارت است اسلامیه میدهند و لکن چون بعد از وفات حضرت خاتم الانبیا کشته  
قابل عرب مرتد گشتند و از ادای زکوة کردن بچسبیدند از روی اسلام که غالب از را حسین  
مخاجرین انصار بودند و حفظ اسلام را بر اعراف شخصیته و فوا کذراتیه خود ترجیح میدادند و نظر  
اسلام را هم قراض خود میدادند از خوف یک مبادا اختلاف ایشان موجب فساد کفار عرب  
گردد از اظهار شکایات سزیه دوری گشتند و بجا هرت بر مخالفت رضا زادند و در حالت  
موازرت بر اعلای کلمه اسلام و ارجاع قبائل مرتده از شریعت حضرت سید المصطفی و محمد  
گشتند و کذا در این اسلام در مدت دو سال و سه ماه که ایام خلافت خلیفه اول بود حکم سبب بر

۱- ۲- ۳-



بجزیره العرب بعض بلاد سوریه مستیلا یافت و در ایام خلافت خلیفه ثانی جاد سوریه و مصر  
 کافه و مالک ایران تا سرحد خراسان سخرها که اسلام گشت و چون خلیفه ثانی در صحن صلوة  
 صبح بدست فیروز دیلمی در مسجد بنول مجروح شد و امر خلافت ابشوری فیما بین شش هزار  
 اکابر اصحاب محرز داشت در جرای این شوری نیز بر مناست قدیر برافزود و منافرت  
 قلبیه فیما بین و سایر افروز تر گشت و بهر حال امر خلافت با اسم خلیفه ثانی فی التورین استقام  
 یافت و وی اکابر اصحاب از امارت بلاد محزون داشت و امارت محاکم حکومت مالک را  
 غالب در عهد اکابر بنی امیه که از اقارب و بودند موقوف فرمود و اگر چه فتوحات هلمیه در  
 ایام خلافت فی التورین با واسطه افریقیه غالب مالک فارس متداو یافت لکن ظلم امرای  
 بنی امیه و خروج ایشان در طرفت از مسلک خلفای راشدین موجب شکایت و عیت گشت  
 و اخیرا از بصره و کوفه و مصر بعزیت شکایت و طلب عزل و لایه جمعی کثیر از مسلمانان مدینه  
 طلبه شدند و مطالب خود را بسده خلافت معروض داشتند و با اکابر اصحاب فرود نمودند  
 و کارا برای اصلاح این مفسد حرکت رایفیع نمودند از جمله هر روزی حضرت میر عبدیه اسلام  
 بخوش صحابه و رؤسای حاضرین با ذی التورین ملاقات فرمود و او را بدین خطاب بلغیه نصیحت نمود  
 فقال علیکم السلام ان الناس قد آتی و قد استکفروا فی بیدک و بکنه تم و والله عما  
 ادبى ما اقول لك ما اعرف شيئا تجهله و لا ادلك على شيء لا تعرفه انك  
 لتعلم ما تعلم ما سبقناك الى الشيء فتخبرك عنه و لا خلقوا بشيء قبلنا و  
 قد آتيت كما آتينا و سمعت كما سمعنا و حجت رسول الله كما حجتنا و ما آتينا  
 حجة و لا آتينا خطابا و لا يجعل الحجة بينك و اننا اقرب الى رسول الله صلى الله

درگاه

عليه السلام و شجرة ریح منها و قد نلت من صحبه ما لو لم انا قال الله في الحديث  
 فانك والله ما تبصر من عبي ولا تعلم من جهل فان الطريق لواجبة و ان اعلام  
 الدين لقائمة فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل قديس و عدل  
 فاقام سنة معلومة و امارات بدعة مجهولة و ان السن كالبقرة لها اعلام و ان  
 البدع لظاهرة لها اعلام فان شر الناس عند الله امام جار و عدل و صلح  
 فامات سنة ما خودة و احيى بدعة ممتزكة و احيى سمعت رسول الله صلى الله عليه  
 قاله يقول يوفى يوم القيمة بالامام الجار و ليس معه نصير و لا عازر و قيل في  
 نار جهنم قيد و فيها كاندوز النجى ثم يرتبط في قعرها و اني اشك الله ان لا  
 تكون امام هذه الامة المقتول فان كان يقال يقتل في هذه الامة امام  
 عليها القتل و الفصال الى يوم القيمة و بلبلت و اهلها و ايتت القين فيها  
 فلا يبصرون الحق مما الباطل موجود فيها مؤسسا و موجود فيها مرسا فلو لم يكون  
 لم كان بيعة في وقت حيث شاء بعد جلال السن و تقضى العير انتم  
 و اين خطبه رشيد در كتاب كمال بن الاثير از علای اهل سنت و جماعت و در كتاب نهج  
 البلاغه از كتب معتبره شيعه اميه مذرت و خلاصه ترجمه آن اين است که حضرت امير  
 التورين ميفرمايد مردی کرد و روی مسند از من خویش عمارت کرده و مرا میان خودشان  
 و تو واسطه عمارت نموده اند و قسم بخدا که من نمیدانم توجیه گویم عیدم خیر را که تو بدان حال  
 و نه راهانی کنم ترا چیزی که نشانی عرایسه تو میوزانی آنچه را که میدانم امر چیزی است  
 که ترا بدان خبر دهم و نه در خلوت تعالی چیزی را بهایم تا تو تبلیغ کنیم ویدی آنچه را که



شنیدید همچنانکه پیشینیم و در رسول خدا صاحب نمودی چیزی را مصاحبت کردیم ز سیر  
 انی خاصه و نه بی خطا سازد و نه از او بود و نه از او بود و نه از او بود و نه از او بود  
 نزدیک تربت از ایشان و تو بر نه از او بودی آنحضرت سرفراز شدی و آنجا بدین رتبه نائل شدی  
 پس اندانند خود را پس از او و خطه فرما قسم بگذار که ترا نباید از ما بیستانی بیا کرد و در از نادانان  
 داشت راه و وضع و اعلام این عالم است پس بدان که محض عبادتت نزد خداوند نامی است عادل  
 که حدیثت شد باشد حدیثت نماید پس بیا و در سنت معلوم بر او بیا و بدعت چه بود او هر آینه سخن  
 و کتاب خود حسد روشن است و آن انشا خداست و بدعتها نیز ظاهر است و آن را علامت است و  
 بدترین ناس نزد خداوند نامی است جوگننده که گمراه شود و بدو گمراه گردد پس میراند سنت معلوم را  
 و زنده کند بدعت متروک را و من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرموده آورده شود و نام عالم  
 روز قیامت ز حال او را یادوری و قدر خویش نیست و نمکده میشود در نار جهنم و در آن اندک آسایشگر آن  
 بیگردد و از خرد و قهر هم مرتبط بسته ماند و من ترا بخداوند قسم میدهم که گناهی توان نامی که گناهی  
 در این امت مقبول گردد زیرا که گفته شده است (یعنی رسول الله فرموده است) هر آینه کشته خواهد  
 در این امت نامی که سبب آن باب مخالفت و عاربت میان امت مخرج گردد و تا یوم قیامت آن  
 متعلقه و عمارت متعلق شود و مور برت پوشید شود و فتن و ضلالت در آن ثابت ماند پس می ترا  
 از اهل عیسند و در ظلمت تاریکی و بی بصیرتی مواج و مغلط باشند پس از نقل این حدیث  
 بدی انورین بر سبیل آید فرمود که البته سببش رهم و حمل القیاد مردوان بن حکم که ترا بعد از پیری  
 اکثرت سن مغزیده بجز راه که خواهد براند استی و مصلحت نگارنده از ایراد این خطابه شریف  
 این است که اهل بصیرت و دیندار که عقیده صحابه رضی الله عنهم در حق یکدیگر تاجها خوانین و دیگران  
 اهل

السلام نمود حتی آنکه معتقدت بر این عقایدت رسیده و وضع شود و دیگر این خطاها را در این عالم  
 است چنانکه معلوم گردد و خلاصه ماطت اصحاب غیره حاصل نمیشد و در هر حال ابواب  
 فاعده ندادند و انورین را یعنی بعضی امرائند و زمان عرات مرحمت با و طمان نمودند و اخیرا بر  
 خلق ضیف متفق گشتند و اکابر اصحاب نیز دوری هستند تا که از عقل ذی انورین منعی شد و در نزد  
 اراده فرموده بود در حدیث فتن ظهور یافت زیرا که پس از قتل ذی انورین خلافت بر حضرت امیر  
 السلام مقرر شد و ولایت بلا و امرای عرب که غالباً از طلقاء و الموقوفه فلولی ما هم بودند از این امر  
 متوهم گشتند و اکابر اصحاب نیز هر یک خود را ذی حق در خلافت دانستند و ضلالت بر تبه امارت  
 پیدا گشتند بخصوص امرای بنی امیه که بانی ما شرم بود خود قرابتی بر جدات میرند داشتند و بخت  
 و عصیت جاهله حمزیه ریت مخالفت و مخالفت با اهل بیت طهارت میا فرشتند با الحقی  
 معاویه که زحیم قوم و امیر قبیل بود و برات تیر و کیم است و علم بر قاتن ملک و سیاست تیار داشت  
 و مدت مدیده بالا استقلال والی مالک توریه و شام بود و از عساکر و اموال و اکابر قواد و رجال  
 استفاد می اتی و وسائل عاربت و مخالفت را کامل و کافی داشت و سبب موفقات بود و بعد  
 احزاب که اکابر قاریش پیشتر بر کبیر قتل و صریح گشته بودند و دستا حضرت در چشم با رخ  
 بعضی آنجناب در طویش ممکن بود و کلهما ممکن نبود که با وجود استعداد و این خلافت سر فرود  
 و تاجان در بدن اوست اظهار اطاعت و ایجاد نماید و لکن چون با وجود شجرت حضرت امیر و قوت  
 و کرمیت آنحضرت ممکن نبود که بدون دستا ویزی بزرگ توانستند از مخالفت نند و با اعلای قاض  
 نایند لکن آنحضرت طلحه و زبیر از مدینه حارم کردند و در آن طبع با حیات ام المومنین و بعضی امرای  
 بنی امیه متفق گشتند و حضرت امیر ارضای عقل ذی انورین شکر و شکر و طلب از عثمان  
 بجانه

بجای آنکه عمارت با حضرت امیر بودند و اینها بشرحی که در کتب تواریخ منسوخ است بحرب عمل نمیشد  
 و این اخبار شریفه مستحق است که فاش شود و خوب علیه بود در میان مسلمین نقل ظهور زیر و غلبه امیر  
 المؤمنین علیه السلام بقضا یافت پس از آنقضای حرب عمل معاویه در شام آهنگ مملویت عثمان  
 بنده نمود و نوای مخالفت حضرت امیر از ظهور و زیر شد و ترنواخت و نوازی شام را که در نحو شام  
 و قوت صلوات شناخته معروف بود و در او خوب بخانه آنحضرت با خود سخن ساخت و با صحر و آیات  
 بانو هزار سپاه بغزیت حربه از عاصمه ملا نوره خارج شد و حضرت امیر علیه السلام نیز با روی  
 اصحاب انکار بر حال ایمان که غالباً از اجل صحابه نبویه بودند و همین مقدار از احکام مستند حارث و سخا  
 گشت و نزاع این دو بحر و خاورد و همین که موضعی است بین شام و ابراق سلاطین و مقاصد  
 و لیکن چون خلاصه رجال اسلام همچنان بودند که در این موضع مجتمع گشتند از خوف استیصال عمار  
 و زوال اسلام و غلبه اجانب هیچیک از رویای طرفین بحرب سلاطینی و قال عمری در صانید او  
 و غالب یام را بجای برات کتبیبه و یا بنا و شات حکریه اکتفا نموند و این حالت قریب پنجاه است  
 یافت و طریقی از برای اصلاح گشوده شد و مبرطرفین نفاذ گرفت خاصه که بعضی از اکار بر حال  
 عمار بن یاسر و ذی الشما و یمن و غیرها از اکار صحابه رتبه شهادت یافتند و از طرف معاویه نیز بعضی  
 اکار را ناماندند صبیحه بنت عمر و شریل بن ابی الکلاع که از اجل امرای عرب بود قتل اغراض  
 و صریح مقاصد امیر گشتند و این نهرات نیز از اجاد ویرینه فرود و باب صلح و اصلاح بر ابلی  
 سکند نمود تا آنکه واقعه خوب عظیم که لبان مورعین بلیه اطریر معروف است و قوی یافت و  
 در این معاوضه کبری که حضرت خرا غرض از طرفین مقبول شد و سبب از چهار قلوب نفوس گشت  
 و آنچه با امر حکیم در مدت چهار ماه محادثه فرزند و در این مدت چهار ماه جمعی از اکار بزرگان و

قرآن از محاربات مذکوره انظار را از چهار نمودند و حضرت امیر را بود این اختلاف هر دو  
 ابراق و اما بر بریه پنداشتند و در خلافت و مجالس با آنحضرت و ذی النورین و محمود نظر بر این ملاحظه  
 نمودند گشتند خاصه که امر حکیم بر پنج حیل و فریب بر منج صدق و صلح است بقضا یافت  
 لهذا تا که عراقی که قال از خطرات و عوفت بی بجزه بود در این خیره ملا دستا و بر بخور خار  
 آن حضرت نمودند و بعد از آنکه الرقی و اتمه خردان و قوی یافت و در این محاربه نیز قریب چهار  
 هزار نفس از رویا و افراد عرب مقول و معلوم گشت و این حوادث یکباره بر غیظ قلوب ایجاد شد  
 اختلاف با فرزند تا آنکه در سنه ثلثین از رحلت نبی و تالیس خلافت طالب حسنه از حسین عجمی امر  
 شهادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و قوی یافت و قلوب اجانب آنحضرت با این حادثه کیره قرین  
 احوال کیره گشت و از این جمله که ذکر شد معلوم گردید که تا ایوقت بدو در اختلاف بزرگان  
 آن حدیقه غنا و شریعت بجا فرسود شد و چون آن یک هنوز بتفریق ساری مذموبه و اختلاف  
 فرجه نمیشد و کیفیت جامعه اسلامی مستعد ظهور استحقاق بزرگان گشت و هما کل این احکام  
 کیفیت تالیس خلافت بود و طبع بلوغ بر تبه سلطنت و مهارت زیرا که جمیع کیشی از رویای مسلمین  
 خلافت نبویه بسبب قرابت قریبه حق حضرت امیر و اولاد آنحضرت دانستند و اثبات بین تمام رهبران  
 امام سابق منوط و موکول شدند و این فرقه من بعد با هم شید و نوم گشتند جمیع کیشی که خلافت  
 با اتفاق اصل حد عقد موکول دانستند و با اتفاق اجماع است منوط گرفتند و ایسان من بعد با هم  
 سنت و جماعت تخصیص قند و جمعی دیگر احدی از صاحب استحقاق این تبه دانستند و حکم کرد  
 حکم الالهی نفسی رهبران شیخین مستحق ریاست مطلقه شناختند و محاربه حل استند و در این  
 مجاد و هم فرضا نگاشتند و این طایفه با هم خوارج من بعد معروف گشتند و با جمله این از شهادت  
 حضرت

از سبب این که حضرت امام حسن با کثرت بر معاویه استوار یافتند قدس در آن وقت  
 رایج شد و معاویه که بکارت تفریب موصوف بود لا محاله بود که با وجود خفا علی با هر چه با هر چه  
 سلام الله علیه و قربت قرینه ایشان بر رسول الله خلافت موم استماری نخواهد یافت و در این  
 مابین این تبه علیا بان بیت کربلا قتل خواهد شد لهذا اهل بیت را بخود تعزیت نمود  
 و در استان ایشان از انصاف امارت محروم داشت و محیی با ما هجرت بوضع احادیث نامور نمود  
 تا روایات مجوز بجهت امیر اولاد و کوشش امور مالیه نسبت کند و قلوب مسلمین از ایشان خنودار  
 و بالعکس فضائل کثیره در حق دیگران ادیت کند لهذا سوق خلاق اتفاق یافت و احادیث مختلفه  
 مسلمین مستمر شد زیرا که بعضی نظر بختال و قربت لوکن با احادیث مجوز و موقوفه تمکک میشود و  
 بعضی بیک سبب یاست و تقوی آنچه فی الحقیقه مستحق و داشته بود در دست کسی و صدقت ادیت میکرد  
 از این جهت اب علم حدیث مفتح شد و وجه قوم از کتاب نه و بین ستمی او که حکم ائمه تبارک  
 فیکم الثقلین ثابت و مخصوص بود و صرف گشت و سبب میرالمؤمنین علیه السلام برضایت و در  
 شد و در عهد خلافت معاویه فتوحات اسلامیة شرقا بحده و همچون دغریا بقرون بلوغ یافت  
 و معاویه در سنه ستمین هجری وفات نمود و خلافت بریزد متعلق شد و حادثه فاطمه شهادت سینه شد و علی  
 اطمینان تیره و انتشار سبب شد و در این اتمه حلیه بر تان فرقی است اتفاق است برافزود زیرا که این  
 حادثه شنیعه از هیچ کس تا زلال ام سابقه ظهور نیافته بود خاصه که بنی امیه و قوم خود اهل بیت را  
 بنام چون عیدی محو است شده و مشق را زینت کردند و یکدیگر را ستیغ گفتند و زوی شده از در  
 خلافت بریزد و در بلاد و شهر شهر گردانیدند و از دین ممانعت کردند و با کجکلی چون بریزد وفات یافت  
 و پسرش معاویه از سوء افعال پدر و آثار بتر نمود و ترک خلافت گفت مجدداً بیت عباس علیه السلام

بیت

کثیره را وی داد ابالی عمر بن شریکین بر خلافت عبدالعزیز بن زبیر که در ایام خود بریزد بر خلافت  
 با آورده بود و تحقق شدند و جزیره اعراب با عراق را بحیطه تصرف و تصرف آوردند و مالی شام در همین  
 غلبه حلف گشتند و در این اثناء غنای بن ابی عبیده ثقی که بشااعت شجاعت معروف بود از کربلا  
 عراق ورزود نمود و ابالی عراق را که بحکام بیت موصوف بودند بخلافت محمد بن علی المعروف بان  
 الخیفه و طلب ثار شهید دعوت کرد و کوفه و بلاد بین النهرین را تصد و آذربایجان گرفت و تفریق  
 مشتاد و سه هزار کس از قدس سینه شد و در استان بنی امیه را با وی عدم فرستاد و پس از شش سال  
 امارت سینه حیاتش در بخاریه مصعب بن زبیر فروشت و مالی شام بر خلافت مروان بن الحکم  
 بعد از وفات و بخلافت فرزندش عبدالملک اتفاق نمودند و عبدالملک که کبر و علم خلفای اموی  
 محبوب میشد بخت بر مصعب بن زبیر و پس از قتل او بر عبدالعزیز بن زبیر غلبه یافت و دیگر باره خلافت  
 اسلامیة تا مذهب بنی امیه استوار گرفت و با اینکه همواره میان خلفای بنی امیه در و مسامحه  
 مجاریات خاطر روی میداد فتوحات اسلامیة شرقاً تا حدود فرغانه و غرباً تا مالک اندلس که کون  
 با سپانیا معروف است بلوغ یافت و در آن ایام در استان آل البیت که پیوسته از جهت امرای  
 امویة مورد ظلم و امانت بودند بخت بد و فرقه منقسم گشتند چه برمی خلافت را پس از شهادت  
 سینه الشهدای محمد بن الحنفیه و پس از آن جناب معتقد با مستانی امام بن محمد بن خنیفه شدند و برخی  
 دیگر تبه امامت اخی حضرت علی بن الحسین علیه السلام داشتند و ابو هانیه که کور چون زعفران  
 مراد است می نمود و در بدن خود حماس نمود که وی را حکم خلیفه اموی سموم داشتند علی بن عبدالعزیز  
 عباس را که از شرافت بنی امیه بود طلب نمود و با او در خلوت اظهار داشت که از جد بزرگوارم علی بن ابی  
 طالب علیه السلام ما ثورت که خلافت اسلام بفرزندان تو انتقال خواهد یافت و سلطنت بنی امیه

بیت

دست و داد تو منظر من خواهد شد و او را وصی خود نمود و بجزم و کتبی که از خود به باران نواب  
 و خاندان بخراسان ماورد داشت و این لشقا ق خلافت کبیره بنی العباس مستحق یافت و  
 جمعی که امامت را حق حضرت علی بن حسین دانستند پس از وفات آنحضرت نیز علق گشتند  
 جمعی خلافت را حق زید بن علی بن حسین علیه السلام دانستند چنانچه از میان اشراف علویه برت  
 شجاعت و سخامت و علم و تقوی و کرمیت امتیاز داشت و ذهابت بیره از این فرقه حدیث پیدا  
 و علی بن عبدالسنان بن عباس بر حسب صفت ابی بن شیم بن محمد جمعی از اهل عزم و درایت را بجانب  
 خراسان فرستاد و ایشان خلق را بجا بست آل محمد میخواندند و چون قیام اسم الموم در خیفه تشکیل  
 خلافت ناشی میگردید خنده و پیوسته از ولایت خراسان که هر ایام موی بودند تحمل قتل و حبس و غنی  
 میشدند و لکن نظر کثرت ظلم بنی امیه و جت خلق با قاری بنی علیه السلام و با قیوم بر ضد و شوکت  
 ایشان میافروختند تا اگر اگر ایشان خراسان در حوزه این مابیت در آمدند و در این حکام ابوسلم  
 مروزی یقین بر ابراهیم امام ریس عیان خراسان بود و امارت مشرق از جانب خلفه اموی نصر  
 بن سببار تعلق داشت و مرکز خلافت در دمشق بسبب اختلافات نزاریه و یانیه و قتل ولید بن یزید  
 بن عبدالملک نیز در غایت احتمال بود لهذا ابوسلم مروزی مذکور که بجزم و عزم و کفایت درایت  
 بر صوف مشهور بود وقت را مقتضی اعلان عتس یافت و در کسیند ما حجریه بر بدین امر و خلافت  
 خراسان مستولی شد و با امرای امویة حضور ما نظر بن بسیار و اولی خراسان محارجه نمود و در حبس  
 منصور و مظفر گشت و پس از استیلا بر خراسان الکابره قواد و سرکردگان را با ستخان عراق ایما  
 بلا و ماورد داشت و ایمان بشری کرد در تواریخ مسطور است در جمیع جهات بر امرای امویة نصر تا خیفه  
 و بعد از انحرام بر کبیر عراق زید بن هبیره بر کوفه حاکم عراق مستولی گشتند و در صلح یوم جمعه

و از و هم سنه ۱۲۰ هجریه عبدالسنة بن محمد بن علی بن عبدالسنة بن عباس را که لقب سفاح است بر  
 خلافت حاشیه جالس نمودند و سفاح که اولین خلفای عباسیه محسوب است عم خود عبدالسنة بن  
 بجایه مروان بن محمد الملقب بانجار آخرین خلفای امویة ماورد داشت و مروان بن محمد در طول زمام  
 از صولت عبدالسنة بن علی مخرم شد و اخیرا در بو صیر از اعمال مصر مقتول گشت و خلافت امویة از ماک  
 شرقیه زوال یافت و سعی و اقدام عبدالرحمن بن معاویة بن هشام بن عبدالملک الملقب بالذوالخفا  
 امویة از ماکت فریبه جمعی از اوسیه طالع شد - بکله

در این فرقه برنجی که رقم یافت معظم حکام و امراد قواد جمیع بجهت آل بیت محمد صوفی  
 لهذا طلب خلافت در قلوب اذات علویة رنوخ یافت و دوامی طلب حق در پشت از خواطر اشراف  
 سر بر زد زیرا که بنی العباس بر خواهی قرابت سول الله بخلاف نائل شده علویة در این عوی  
 نظر جمیع اخصیت و اولویت داشتند خاصا که اگر اشراف علویة سلم و فضل و تقوی و شجاعت  
 و کرمیت از جمیع سوسای است ممتاز بودند لهذا در قرن دوم اسلامی بسیاری از اشراف طلب  
 خلافت قیام نمودند و اکثری در محاربات بنی العباس قتل و صریح گشتند از جنبل محمد و ابراهیم  
 پسران عبدالسنة بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که این دو در ایام خلافت منصور و حاک  
 خروج نمودند و بر بنه شهادت نائل شدند و از آنکه فرقه زیدیه محسوب گشتند و چون نائل بخلاف  
 محاربت بسبب خلافت با بن علویة و عباسیه استحکام یافت و قلوب خلق بجهت اهل البیت ایل  
 بود سیاست تدبیر منصور و عباسی که وی نیز مانند معاویه بظنانت و تدبیر منصور عباسی که وی نیز  
 مانند معاویه بظنانت و تدبیر منصور بود اقصا نمود که جانب همین شیخین را ترجیح دهد و از فضل  
 اهل البیت بجا حد شاید مرکز خلافت از مصداقات علویة مصون و محروس ماند و این خود بر عین

اخبار ثابت است که مسعود قبل از بلوغ بر تبه خلافت همواره مکرر فاضل شیخین را وی داشته  
 مناقب اهل بیت طهارت بود و لکن پس از بلوغ بخلاف با چار از عصبه قلیه خود تجانی نمود  
 تا آنکه روزی در مجلسی تسمیاد کرد که کافیه لاکتحن انجی فبانو فتم و لا و عن علیهم  
 بخی شیم و عدی یعنی بجد قسم که من خود و ایشان را بجا که خواهم بخاد و بنی تیم و بنی عدی یعنی  
 بیت خلیفه اول و خلیفه ثانی را بر ایشان ترجیح خواهم داد از این نسبت نیا مناقشات مکنه در سینه  
 اسلام ظهور یافت و آنهار در از محاربات عباسیه و علویه جاری گشت و اگر چه اکثری از سادات  
 علویه شهید و قتل گشتند و لکن از پای نشتند تا آنکه خلافت علویه در مقابل خلافت عباسیه  
 کردند و از حوادث کبیره و قرن دوم و سیم و چهارم از قرون هجری یکی ظهور نتایج اختلافات است  
 تشکیل مذاهب مختلفه اصولیه و فروعیه و دیگر نشر معارف علومست در میان است اسلامی و دیگر  
 اقسام خلافت و احداثت بخلافهای شمه اوی و عباسیه و علویه و دیگر ظهور ذول مستعد است  
 با وجود عرف بسینات خلافت عربیه و دیگر ظهور تصوف و طرق است که عند اعتقاد بمنزله طبع و  
 استرغاب است از برای جوان و خصای دیانت الهیه - بکلام

اما کیفیت ظهور اختلافات سابقه بام مذاهب صلیه و ظهور اختلافات هلیه بام شیخ مذهب فیه  
 بر این گونه است که چون در قرن اول و اول قرن دوم هجرت رسم تصنیف تالیفات کتب در میان است  
 اسلام شایع نبود اختلافات سابقه چندان تأثیری در عشاق است نمود و یکی از شیعه ایستی و یا  
 غیرها مذکور نمود و فقط از آنکه خلافت راجح امیر المؤمنین و اولاد آنحضرت میدهند همچنین اهل بیت  
 و کسانی که خلافت را با جماع است راجح میدهند همچنین شیخین و کسانی که مطلقا مکرر خلافت را بینه  
 در آن زمان ظهور نمود و چون در قرن دوم و سوم علوم و ادب و کلیات تاریخ و تالیفات

تصنیف کتب دارو شایع شد لهذا هر یک از روسا و ارباب معارف مشاب مناسبت کتب  
 و برای تعزین مقاصد و حکومت تغییر رای خود و مخالفین خود اسامی میزنند و صنع کرده و مصنفات  
 همین شیخین و قائلین با ثبات خلافت با جماع از خود با اهل سنت و جماعت از همین اهل  
 البیت تکلما بر و همن تغییر نمودند و در مقابل آنجا همین اهل البیت و قائلین بنفس ائمه شیعه  
 اهل البیت و از همین شیخین بنو حسب تعبیر کردند و لهذا اختلافات مذمبیه اهل اسلامی صورت گشت  
 و ظهور یافت و درین احد اسلام بفرق هدی و مفسم گشت و از آنجا بقا عرض شد معلوم گشت که جماعت  
 شیعه پس از سخات سید الشهدا نیز در و فرقه منقسم شدند زیرا که بعضی امامت را حق محمد بن الحنفیه  
 دانستند و این فرقه شری که ذکر شد موجب تالیس خلافت عباسیه گشتند و بعضی سادات منصور و عیالی  
 بحرکت و جماعت اصحاب با یفتند و فرقه که امامت را حق حضرت علی بن الحسین علیه السلام دانستند  
 نیز پس از وفات آنجناب در و فرقه منقسم شدند که در حق امامت را حق زید بن علی بن الحسین دانستند  
 این جماعت بام شیعه زیدیه معروف گشتند و از این جماعت اداری بزرگ ظهور کردند که در  
 بر ما زندان و سایر ممالک طبرستان استیلا یافتند و از خطایشان حسن بن علی بن علوی لقب بر می گزید  
 بود که در قرن سیم هجری بر طبرستان ستولی شد و در سینه خلافت هجریه وفات نمود و آن  
 طبرستان که تا آن زمان در دین زردشتی باقی بودند بدستان امیر جلیل سعادت قبول اسلام  
 افتحاریا یفتند و بحب اهل البیت در عین علیه عباسیه معروف و ثابت گشتند و مذمبیه  
 در محاد ما زندان تا ظهور ملوک صفویه شایع بود و بطول صفیه و نیم و حسب برید از طبرستان  
 شده از بلاد من طلوع کرد و آلی بویا خدا این مذهب در بلادین شایع است و از آنجا  
 که بر شری که موعود خدا این مذهب مشوب میشوند و همچنین اگر از شیعه که این روایات هجرت  
 علی

علی بن حسین امامت راجع محمد بن علی النافق و بعد از آنحضرت حق جعفر بن محمد الصادق صلوات  
 الله علیه و آله استند ایشان نیز در فرقه منقسم شدند زیرا که آنحضرت تخت علی را در بی بی  
 از آنجا بر وصایت فرزندش اسمعیل تخصیص فرمود چون اسمعیل در ایام حیات پدر بزرگوار  
 وفات یافت وصایت بحکم آنحضرت بموسی بن جعفر علیه السلام منتقل شد لهذا پس از وفات حضرت  
 صادق ششم آنحضرت بدو شیعه منقسم شد جمعی باعتبار نص اولی امامت راجع اسمعیل و بعد از وی  
 حق فرزندش محمد بن اسمعیل دانستند و این فرقه در بلاد غرب حلی را بجهت دعوت نمودند  
 تا آنکه اخیراً سنی ابی عبد الله شیعی که صاحب عرفی ثابت و خرمی راسخ بود خلافت اسمعیل در  
 طلوع نمود و پس از چهار باب شدیه ابو محمد عبد الله بن محمد بن عبد الله بن میمون بن محمد بن اسمعیل  
 جعفر الصادق علیه السلام در سنه ۲۹۹ هجری در مالک خرقیه بر عرش خلافت جالس شد و اندک  
 از آن خلافت این سلسله فوت و وقعت یافت تا آنکه غرباً بر جزیره سیلیا و شرقاً از مالک  
 اورپا و شرقاً بر بلاد مصر و کوه مغربه شام مستولی شد و چون در سنه ۳۵۴ هجری قاهره  
 بلاد مصر در حوزه خلفای علویه داخل شد مقر عرش خلافت فاطمیه که تا این زمان مدینه مکه بود  
 انتقال گرفت و مدینه قاهره که اکنون عاصمه ممالک مصر است با امر ابوالموذن بن عبد الله المنعمی که  
 دانش خلفای علویه بنیام یافت و دار الخلافه خلفای فاطمیه گشت و از آثار خلفای علویه جامع  
 از هر که ابرو و شعر جوامع اسلام و هر ساله محل تحصیل و تکمیل ده هزار طلبه علم است و علم محمد رسول  
 الحسین علیه السلام که فرار و مطاف عامه مسلمین است الی یومنا هذا باقی است و چون در  
 سال ۵۳۰ هجری مستغریان اسمعیلی پس از شش سال خلافت وفات یافت شیعه اسمعیلیه نیز  
 بدو فرقه منقسم شدند اول ضرعین و غرب بر امامت فرزندش ابو القاسم محمد بن اسمعیل باقی

توافق کردند و بعد از آنکه ایران که ملوک آنجا را بر ما است فرزند و کورانی نیز منقسم شدند  
 و در حین اهل سنن از فرزندانیه بلا حده صاحبان تفسیر کردند و در سنه ۳۸۰ هجری است  
 مدین ایوبی و وفات العاصم ابی بنی خلفا علویه و در هر نفر این یافت و در سنه ۳۸۰  
 نیز در سنه ۳۸۰ هجری استیاری حلا که خان بر ایران متعرض شد و کنگ امارت بلاد هندستان غالباً تا  
 سلطنت شاهج کورکان درید صاحبان بود و الی یومنا هذا بقیه از امام علی و درستان کرمان  
 باقی اند و اغلب این شیعه در بلاد هندوستان متوطنند و سلسله امامت تا این زمان خانوار  
 شاه خلیل الله و فرزندش باقیست و از اسمعیلیه مشهور نیز طائفه بخره در هندوستان معروفند و  
 حسن سلوک و تمکین بشریت غالباً موصوف و آنها کانی از شیعه که بعد از وفات حضرت  
 صادق امامت را بصفت آنحضرت حق حضرت موسی دانستند تا بعد از نسل معروف امامت در  
 عشرتند و یقول المسلمین اسم امامیه و اثنا عشریه تخصیص یافتند و این طائفه بقایت حضرت  
 عیسی بن خسر علیه السلام معتقدند و بخلافان عمیه عالمها و جابر صاه مدینه آنحضرا مدعیان و در  
 مدت دو سده هفت سال ایام حیات ائمه هدی فرقی دیگر نیز گزاشای ایشان در کتب مل و نقل و  
 تواریخ ثقات از شیعه ظهور یافت و یکی از زمان قبلی شیعه مذکوره سابقه طری گشت و سبب  
 این بود که هر یک از سادات اهل البیت که برای طلب خلافت خروج می نمود جمعی بوی طمی میشدند  
 و امامت را از همان می نمودند و چون خلافت مطلوبه حاصل نمیداد بر جوار خود سبب متفرق و منقسم  
 میگشتند و هنگام در وفات هر یک از ائمه هدی اینگونه اختلافات حاصل میشد و چون بنی بر شهادت  
 وصایت امثالها بود بر سرعت زوال می یافت و اهل سنت و جماعت چون راس مذکور  
 خلافت غالبه ظاهر و عرفان بخت خلافت خلفای راشدین بود و عن غیره الی الامم

فما بین ایشان اختلافی رخ نمود و لکن چون علم سلف و جدلیات که از آن معلوم کلام تعبیر میشود در قرن  
دوم سیم شیوع یافت لذا فرق علیمه مستقره از قبیل اشاعره معتزله و کربیه غیرا ظهور نمود  
در مسائل طعنیف مذاهب کبریه بر پا گردید و بفرق و شیخ سنده متفرق و منقسم گشتند و اینها  
بمعنی بی منظور تری می گفتم زانکه علم کلام محبوب بود و امام الحرمین جوینی و غیره این اختلافات  
زایل شد و معتقدات آل سنی بر میزان واحد که در عقائد سنی مسطور است استقراریافت و فرقه  
خارج نیز در طول ایام خلافت امتوی و عباسیه بسبب بعضی اختلافات جزئی میان ایشان ذهاب تعدد  
ظهور یافت و آنچه را بر فرقه ابا حنیفه که اکثر این فرق است استقراریافت و مابعد کل ذهاب خارج  
حقیقین و برای از صحراست و در مالک مغرب همی کثیر از خوارج الی یومنا هذا بقند  
و در ذهاب خود راسخ و در مالک شرق نیز جمعی کثیر از خوارج موجودند و نوحا استخوانی دادند و مرکز  
الارتان مدینه مسقط است بر خلیج عجم و میرشان با نام لفظ معروف است و از قراریکه میرزا حیدر لطیف  
شوشتری در تاریخ خود ذکر نموده است امیر سخط بعایت موجب شریعت است و موصوف بحسن و  
و عدالت و عده اصول ذهاب سلایم بر فرق مذکوره مخبر بود اما اگر در قرون اخیر ذهاب حایبه  
حادث شد و این ذهاب نیز در قرن سابق شرقی عظیم یافت و اجمالاً کینت آن این بود که بحرین  
الوهاب که از نجباء و فضیلهای علمای اسلام محبوب میشد و بر ذهاب بی ضمیمه نعمان بن ثابت مدنی در بلاد  
شام و غیره آلوده و تحصیل میبود چون محبت امامی هر یک از ذهاب مذکوره سابقه نسبت بر وسایع  
آن ذهاب بعد غلو و مبالغه یافت تشکیل مذهبی جدید قیام نمود و اما این آن بود که عبادت غیره  
تعالی و بجای نفع و مدد از ایشان شرک است و دنیا و دین را با همه جمعاً با حق تعالی نبودند و اینها  
تا در ایصال خیری یافتند غرضی نیستند لهذا در مواضع رجا و غیره گفتند ما رسول الله و ما شیخ  
عبد

عبدالله و ما علی و ما حسین و ما عثمان و ما عثمانی است و تعظیم قبور و شاهد ایشان نیز  
شرک و در حد عبادت ایشان است و محاربه با شرک امام خراسان اسلامیه است اما حق تعالی و کلام  
عبادت کرده شود و با تجلید چون این ذهاب اگر با عقاید او اسلام خالی از شائب بود تا سنی  
قابل عرب ابان دعوت کرده و میر محمد بن سعود که شجاعت و شجاعت و کرم نفس موصوف بود  
دعوتش را پذیرفت و بسبب این ذهاب بلاد نجد و رسته لایلا حجاز را بنیست بر معنی است  
و قابل احاء و بحرین و حلیف در حوزه اتباعش در آمدند و بعد از فوت ابن سعود فرزندش عبدالعزیز  
روی نیز مانند پدر شجاع و کریم نفس بود در شرابین ذهاب قیامی و انی نمود و در اذکن زمان بحرین  
شرعیین و بلاد مدین عراق عرب استیلا یافت و چون بروفق عقیده خود احترام کنندگان شما  
مشرق را بر شرک سید است لهذا در فتح کرده و بدیند و کربلا و نجف و غیره امنی مشاهده نسبت قبور ائمه  
هدی و خدمه زوارشان امور نالایقه ترک شد و کنای قنوحات خود را بر قنوحات قبلی  
و صرمت نهاد و بر طشی رحم نمود و آنچه را اشعه قنوحاتش شجاعت بر ارم پاشا خود موصوف  
و با امارت نجد گفتا نمود و الی همین امالی در عینه و سایر بلاد نجد با این ذهاب قیند و در حد و بحرین  
ذهاب محبوب حاکم القوی الراجح کینت از ثانی است لایلا حجاز را بنیست بر معنی است  
دایک و جنی در آن بل نیست و عت و بدین معنی است و هکذا فی سایر الذهاب اهل علم و اصحاب  
و محتاج تحصیل نیست زیرا که چون احکام الهیه از سنین صحتی استقامت کرده و محول با سنی  
ارباب جهاد شود و غیره عظم احکام از احادیثی که در قرن سیم و چهارم تدوین یافت ما خود آید با  
با اختلاف آراء و تعدد ذهاب نمی خواهد شد و مرکز قنوحات که عماد دین رکن عظم عدالت است  
اعتلال و اختلال خواهد یافت و مالک حال امت بدینچهارم و ششم هدی بهکاتی است بخر خواهد شد  
و اما

و انشا که نیست بشمار علوم و معارف و اول و ظهور تصوف و شقاق است اسلامیة بفرق صوفیه  
 و غیره معارف فزون علیه آخر اجمالاً بر این گونه بود که چون فتوحات اسلامیة و عتبات و عتبات  
 عربیه را فتح و متاسس گشت یعنی خلفای عباسیة در بغداد و بکوشش خلفای امویة در اندلس و بجهت  
 خلفای فاطمیة در مصر و سق معارف تفاقی حاصل یافت و بازار فنون ادویة جزئی گرفت و گشت  
 خلفای یونان و رومان و مصر و کلدان بلان عربی ترجمه شد و ملوک و امرا مدارس عالیة بنا نهادند  
 و در تحصیل و تعظیم و تشبیه عمل علم خانیة سعی را اظهار داشتند و اکابر مصنفین در علوم متشوقه  
 فلسفه و طب و فلکیات و ریاضیات و جغرافی و هم در علوم ادب و غیره با کتب نفیسه تصنیف نمودند  
 و جمیع ممالک و بلاد اسلامیة را منوال شرقی و مغرباً بآنها نگاه داشتند و منور داشتند و لکن بالایسته  
 که هنوز اشجار با نفع جریده الفرس معارف بجز رسید بود که خار تر بعد در بوستان است چنان  
 بر و مید و مرض تصوف که بجز فلج و مثل عارض اعضا میزهر غفلت شد کللی ناطق و تقدم  
 غلبه و نفوذ از آن زایل نیماید عارض است اسلام گشت و جمیع کثیری با هم ریاضت و تعظیم  
 نفس با ذکر و عبادات فوق العاده برداشتند و قلوب ملوک و سلاطین از عهد و تقشف بخوابید  
 و مصروف ساختند و اگر چه در الحق بقیال بعضی کبار رجال از این فرقه ظهور یافت و بسبب حدیثی  
 مرایای قلوب جمعی با نوار حقیقت متجلی گشت لکن چون غایب عابد هوی بودند نه خدای طالب است  
 بودند نه دیانت لکن افعال با خراج عبادات با طله برداشتند و مصطلحاتی خارج از اصول دین است  
 تا بسعی نمودند با انواع حیل قلوب ملوک و امرا را بجهت مصروف ساختن تا آنکه حمت ملوک در شرف  
 فتوح یافت و نشر معارف بعبودیت مشایخ مبدل شد و اندک اندک انوار علوم غایب و ظلال تصوف  
 مستولی گشت و طرق کثیره و شیخ عدیه از قبیل شاذلیه و نقشبندیة و قادریه و چشتیة در میان  
 حیل

ستن و نغمه الملیحة و جلایة و اویسیة غیر با در میان اصل شیخ ظهور یافت و هر یک از این  
 فرق شیخ خود را عوشت اعظم و مظهر اسم و سرگردا کرده وجود و حقیقت ظاهره معبود و استند همه است  
 نوعیه ایشان قائل شدند پیشا که مولوی جلال الدین لحنی المعروف بروجی و رثوی بمرکز گشت  
 پس بعد و روی دینی قائم است آرزایش تاقیاست است محمدی بادی وی استای از جو  
 عم مخان هم نشسته پیش و پس امام می قائم آن دلی است خواه از شکل عمر خواه از صل است  
 و عاقبت حسن ظن امرا و ملوک بشایخ و روسای صوفیة و گوشه گیران و امرا صانع با ناپایه رسید  
 که در مقام عالیة همت از ایشان مطالبیدند و توجه ایشان را در بلوغ مبارک مقاصد کافی بینستند  
 و فتوحات خود را مملوق و منوط باراده و مشیت ایشان میزدند و حکایت شیطانی سخن گفتن  
 و زاهد آهو پوش و ابو بکر بن سعد زکی و خرنندگان اطلب که در تاریخ و صف ذکر است از انوار  
 مضحک است که حافل با برهت تان است نیک تشبیه میدارد و بر مقدار انخداع نفوس از این عمل  
 آگاهی میبخشد و بسبب حدیث عقاد و همدویت و ما و شایخ که بحدیث نوعیه تعبیر میکنند بعضی  
 احادیث را اخبار بود که از حضرت نوال الله هدی علیهم السلام روایت نمودند و حقیقت متصرف  
 بی نبوده است و نیز مقاصد فاسده خود کردند از قبیل حدیث شحور من مات و لم یرفنا ایاها  
 و ما یرفنا مات قینه جاهلیة و حدیثان فی ائمتی کلهم و خطبه حضرت امیر که با قبا  
 بدان اشارت شد که بر غیر که فرمود اعلیوا انما الارض لائتخلمون قاسم لله بحجبه  
 و با کجلا ایگونه احادیث و سیله ادعای محدویت نوعیه نمودند و با انواع ریاضات معموله  
 لیا القنا المشربتها المقدسین الاسلامیة قلوب خلق را باطل تصوف ترغیب کردند و ستمگان  
 نیز کتب کثیره در مناقب و کرامات این مشایخ تألیف نمودند تا آنکه کباره هم عالیة مصروف تصوف



در آنست که ای و انسانی است و صحنی از ملک سزنی مغربا زخا انما به بقدر بلطفت نقاش  
 و با ناله غمناک او ساد و دولت کنگر استند و نند سنده غلام علی الهی کرد و فرود  
 به صحنی بود سینه محمد شافع از قایده محمد بن محمد نعلی مالک شوشتر و بلاد خوزستان  
 نیره و قافرا لاهانند و ما نظمو دولت صفویه استقلال داشتند و هم دولت صفویه بر این  
 پنج شکل یافت و کلاه دروشی بناج شامش می تبدل شد و هکنند در مغرب دولت عثمانی  
 مؤخرین که از اکابر مجاهدین و مرطین است اسلام محبوب میزند و همچنین دولت محمد احمد  
 عبداله سودانی بر این اساس است ایست یافت و چون این محمد احمد کور که از کار شایع صوفیه  
 بود در رمضان ۱۲۹۵ هجریه قیام نمود و در غالب محاربات بر حکومت مصر و انگلیس ظفر یافت  
 انگلیسان در جراند اور بهجت ادعای نبوت و تشریح دیانت جزیه متمدن داشتند تا قلوب  
 و ملوک و غلامان جمیع افرا و مسلمین از او مکذ دارند و مانع نفوذ امر او در بلاد وسیع افریقا گرد  
 لکن او که بفرست معروف بود بنوری که صورت آن در تواریخ این بلاد ثبت است بنیای این  
 کمیت اشکار نمود و مقصد خود را از قیام که عبارت از حفظ وطن و دین اسلام است از تقدیرت  
 انگلیس ظاهر ساخت و خلاصه القول ز تادی اختلافات کثرت شعب و طرق مذاهب خیم  
 عبادات باطله در میان است اسلام شایع شد و عوائد دینی مستوعه ظهور یافت از قبیل اذکار  
 و ضربت ف و رقص ترنمات در تکایا و زوایا و اکل حیات و اقامی و زجاجات صیبر و احتفالات  
 بلایید در میان اهل سنن و از قبیل شیعه گردانی و تشیل محمد در سینه نئی و تشکیل  
 تبعی زنی و رومند خوانی و تفاوت زیارات و مشابه در میان اهل تشیع و بر هر عالمی معلوم است  
 اوقات و عبادت مبدعه در صدر اسلام نمود و در شریعت نبویه مکرر گشته و در کتاب  
 از آن ذکر

۲۳۳  
 آن ذکر می و خبری و احوال او را در شده است بل فقط محضر طلب مومنان که در هر حال  
 با دولت سابقه تا این نموده اند و باید ثابت است که عمل میانه در آن است که در  
 برحقا در هر رسیده است که عمل و اقبال این اعمال را در او و هر پستی است که  
 لکن چنانکه بر هر مضمنی ظاهر است و حدیث صحیح از آن مجر از رسول فرعون پس می  
 از قرآن شریف جز خواندن و تفهیم ذکر می باقی نمانده است و آنکه آن نماز را بر هر  
 بود معطوف است و همی جمیعا باز یاد آن یونان قوما سعه اذ  
 و از این جمله که عرض شد انصار مذاهب سلاویه اهل سنن است که امامان ما عشرت  
 زیدیه و شیعه اسماعیلیه و شیعه اتمویه و خوارج اباضیه و فرقه ایبرین و جیشا الاصول  
 و مذاهب حقیقه و مالکیه و شافعیه و حنبلیه و جعفریه عن جیشا الاصول و سب صوفیه عن جیش  
 الظرفی ظاهر و معلوم گشت و چنانکه مذاهب مختلفه یهودی و مسیحی هستند که در کتاب  
 حضرت موسی است و آخرین کتاب شریعت تورات یعنی با ربی غیر حضرت موسی  
 و ابد انحاب اهل مکره او قای شریعی تازه و کتابی تازه نمودند کذلک مذاهب هند  
 ساری بشری که در سنی جمیعا بر خاقیت حضرت عیسی و کتاب انجیل خود است و معتقد  
 تازه و شریعی جدید خارج از انجیل معتقد نیستند همچنین مذاهب مختلفه اسلام جمیعا بر خاقیت  
 و انجیل و خاقیت حضرت رسول معتقد و جمیعا منظر ظهور محمدی بودند و هیچیک  
 در روز ساری مذاهب مشایخ طرق کتباتی آسمانی حضرت که معتقد است که  
 اختلافات و حدث مذاهب نظریه اختلاف نماز است و جمیعا معتقد است که  
 در علمیه و اگر وقت غمناک بود و با جمیع مذاهب است که

در این نگری و تسامح حواشی او دارد و در جمیع شرایع و ادیان بیک نگرش مشاهده نمائی است  
 از جمله مذکور اخیر از اسلام متعجب گردیده مذهبی است که مؤسس آن جناب میرزا غلام احمد  
 قادیانی است شارح در (۱۲۹) هجری خود را مهدی موعود در جهت مسیح موعود خوانده است  
 اسلامیة اعم از سنی و شیعه ظهور و نفس مقدس پیش بینی شده در احادیث اهل سنت از آن  
 در نفس ظهور مهدی در جهت عیسی تمیز گشته و لکن جناب قادیانی باستناد حدیث مروی از طرق  
 اهل سنت و تشیع که غیر فرموده است که لا اله الا الله و نفس موعود را یک نفس بدست می  
 آید آن موعود من مسمی مسمی مولفان بسیار از وی بیاد کار است  
 عربی و لغت را در کمال جواب مفرضین و متمسک مقام خویش و ذکر کرده در همین باب سخنان  
 مختلفه و غیر ثابت شارح خود را در ای کتاب عبید و شریعت جدید فیما بین ما موعود خوانده  
 قایل و انتشار شریعت اسلامیة است اغلب از مسائل مصلحت زد مسلمین انا و اول فرموده مثلا  
 و حال اجماعات از بشرین پرستان میبندد و کتب در دست آنها گماشته و عادی برای اثبات  
 این نظریه نقل کرده بعد از وی یکی از تالیفات نام خلیفه اول جانشین او گردید پس از خلیفه  
 اول نوبت به خلیفه ثانی او رسید که امروز در هندوستان موجود است و نامش بشا در است محمود  
 خلیفه دوم قادیانی است جناب خلیفه ثانی کتابی بنام تحفه الملوک و اثبات دعای  
 علامه احمد قادیانی گماشته است این کتاب بخاری ستمل هندوستان تألیف شده و در هند  
 طبع رسیده است مخاطب تقسیم این کتاب غیر احاطان الله خان پادشاه سابق فغانستان  
 از جمله آثار معتبره جناب غلام احمد که هم خود او گماشته شده کتاب خلاص البشری الی علی

در این کتاب  
 از وی بیاد کار است  
 عربی و لغت را در کمال  
 جواب مفرضین و متمسک  
 مقام خویش و ذکر کرده  
 در همین باب سخنان  
 مختلفه و غیر ثابت

نکتة وصلی آه امر الصریح است که برین گماشته شده و برای تبلیغ اهل کفر تا اینف تا به روز  
 طبع رسیده در پشت کتاب چنین معلوم است کتاب خلاص البشری از خلیفه مسمی  
 مهتر در زمان امامان اوقات بعد از صحنه کربلا در هر حضرت میرزا غلام احمد  
 قادیانی مرتضی الله علیه و آله سال طبع این کتاب در سال هجری است در این کتاب مطالبی  
 است که عین عبادات آن فیما نقل می شود در ضمن آن میگردان بعضی علماء خدا را در  
 لم یبقون فی القوا الی و یبیدون بحال السور و یترصون علی الدوائر و یطلبون فی  
 العرش و یکونون فنادی التکیف ان کن اول من نسی اللهم فاطر السموات  
 فالارض غا اللعیب الشهادة انک تحکم بین عبادنا ما کانوا فیهم یخلفون فالیق  
 و فی مبعثه بعضنا من عند و قال انک من المنصورین و قال ایحد باریک الله  
 ما دمیث از دمیث لیکن الله و فی لید ذوقا ما انذنا با و هم و لم یسین قبل  
 المحرمین و قال فلان فریبه علی احوالی هو القدی و رسل تسوله بالهدک و ذی  
 الحق لیظهره علی الدین کلمه لا یمدک کلما لله و انما کفینا انک الشکرین  
 و قال انت علی بیتین من بیتک رحمة من عند و ما انت بفضل من جانب  
 و یخونک من دونک انک باعیننا سمیتک الموال کل یمدک الله من عرشه و ان  
 رضی عنک الیهود و معشر علماء الاسلام الدین کتابه لا امر علیهم کالیهود و انما  
 القلوب العاذات و الخدایب و الکلمات من نوع الکلمات و الاقرانات و انک  
 العلماء فلا یسوا هذا التثابة علی النظارة باحوالهم و اعمالهم و اضل انهم اعتدنا  
 و قرارهم من دینا نزل الاسلام و وصیه جبر الانام صلی الله علیه و آله و کونهم من السین

العادين فكنا نحن بعد هذه التسمية ان المسج الوعوه خارج ما كانت اظن اننا  
انا حتى ظهر المصطفى الذي احياه الله على كثير من عيانه ابتلاء من عند ربه  
ربي عيسى بن مريم في الهام من عبيد وفاق عيسى ابي موفيك وذا هلك الي و  
مظهر من الذين كفروا وجاهل الذين اتبعوه فوفنا الذين كفروا الي يوم القيمة  
انا جلنا ان عيسى بن مريم وانشى بمنزلة لا يبلغها الخلق وانشى بمنزلة نوح  
وقبره وانشى ليوم لدينا ملكين امين فهذا هو الدعوى الذي مجاد لي نوح  
فيه يحسبونني من المردين وتكلموا اجها واما رجاو الملم الحق وفاقوا لوالا انه  
كافر كذاب جال وكاذوا يقتلوني لولا خوف سيف الحكام وحوا كل صغير  
كبير على ايدي قايلا ما صدقوا في قاله يعلم تاولا العبد بن -

وعزة الله وجلاله ابي مؤمن سلم واومن بالله وكثير ورسله وملئك والبعث  
بعدا الموت وبان رسولا محمدا المصطفى صلى الله عليه وسلم افضل الرسل وحكام  
النبين وان هؤلاء فلما فرقا على وقالوا ان هذا الرجل يدعي شريتي  
فهذه كلها مفترقات وتجريفات سخاوت ربي ما تكلمت مثل هذا ان هذا الاكاذب  
قاله يعلم انهم من التجالين وقد صرح منهم ابن كتاب يكره فلا تظن يا اخي اني قد  
كلمت فيه آخرا اذ قال النبوة كما فهم النبوة ون في ايمان وعرضه بل كلما ملكنا  
ظننا بيقينا انا وفاقا لقران وقد فاعبه واقما الاعمال بالنبات ومعاذ الله ان ادعي  
النبوة بعد ما جعل الله نبيا وسيدا محمدا المصطفى صلى الله عليه وسلم خاتم النبين  
وقد صرح ابن كتاب يكره وافي قاله امن بالله ورسوله وامن بان خاتم النبين

ثم قلت ان اجزاء النبوة توجد في الحديث كلها ولكن بالقوة لا بالفعل فالحديث  
نبي بالقوة ولو لم يكن سدا باب النبوة لكان نبيا بالفعل وجاهل على هذا ان قول  
الشيء يحدث على وجه الكمال لانه جامع لجميع كما لا بد على الوجه الاتم الا يبلغ بالفعل  
وكذلك جازان نقول ان الحديث نبيا على استعداد الباطن اعني ان يحدث في  
بالقوة وكالات النبوة جميعها محضه مضمرة في الحديث وما حلس ظهورها وخرجا  
الي الفعل الا سدا باب النبوة والى ذلك اننا انما النبي صلى الله عليه وسلم في قوله لو  
كان بعد نبوت لكان عمر وما قال هذا الا بانه على ان عمر كان محدثا فاشاد الى  
ان عادة النبوة بذكرها يكون موجودا في الحديث وذكر الله ما شاء ان يخرجها  
ممكن القوة الى خير الفعل والى ذلك اشارة في قراءة ابن عباس وما اوردنا من  
رمول ولا نبي ولا محدث فانظر كيف اذخر الرسول والنبون والمحدثون في هذه  
القرآنة في شأن واحد بين الله ان كلامهم من المحفوظين ومن المرسلين ولا شك ان  
الحديث موهبة محردة لا تشارك بكسب لينة كما هو شأن النبوة ويكلم الله المحذ  
كما يكلم النبين ويمنل المحذبن كما يرسل الرسل ويشرب الحديث من عين يشرب بها  
التي فلا شك ان النبي ودر بارة تشبث اس مدعاى خود ك خود راعى وعدي عر دو شسته  
در كتاب زبور حنين يكره صراط واقا احاديث محجى الهك فانش قلم انها كلها  
ضعيفة مجرودة وتخالف بعضها بصاحق جاء حديث في ن باجده وغيره من الكتب  
ان لا مهدي الا عيسى بن مريم فكيف يتكامل على مثل هذه الاحاديث مع سده اخلا  
وشاقصها وضعفها والكلام في رجالها كثير كالاخفى على المحذبن -

جناب قاضی دانی در کتب خود اجتماعات عمده بحسب مسائل محمد دارو از جمله معراج حضرت  
رسول رحمانی باسان ظاهری دانسته و در خصوص عاتق بشری میگوید قولنا: واما  
معراج رسولنا صلی الله علیه و سلم کان امر الحجاز یا من عالم الیقظة الروحیه  
اللطیفه الکامله فخلد عرج رسول الله صلی الله علیه و سلم بحسبه الی السماء وهو  
یظنان لاشک فیہ الاریب ولكن مع ذلك ما ضل جنه من التبری كما شهد علیه  
بعض ازواجه ورضی الله عنهن وكذلك کثیر من الصحابه فانک تعلم واتفهم ان  
المعراج شیء اخر اذ یضاهیه قصه صعوبتی علیه سلم علی السماء وان کنت کنت  
فیه فارجع الی البخاری و ما اظن ان یغنی بعد من المرثیه من حال معلوم میت که عروج  
آسان ظاهری با جسم عسری چگونه می شود در صورتیکه جسم عسری آنحضرت در عین عروج در دنیا  
رختخواب باشد تحقیقی عجیب از جناب غلام محمد در کتاب نور موجود است و آن عبارت از تعیین  
حجم بدن ملک آسان است در صورتیکه میگویند تم قدر نصرت الله و رد ذلك الاقبال  
علی العتاف تا الملكة اعظم جنات من کل فانی السموات الارض کما ثبت عن  
النصیر القرآنیة والحديثیة والاشکانة لم تزل احدنهم الی الارض بحسبه اعظم  
القوتی لشی الایام کلها و اهلها و ما وسعها الارض فالحق انهم من  
کنز و قی مثلها و لا تزال اجسامهم الاصلیة من السموات و لکن الله یخلق لهم اجساما  
اخری علی الارض بحسب تسعها الارض و یفضیها المعدنات الخارجیه بقدر  
تذکره ایضا المصنفین از این قبیل تحقیقات از وی در کتابهایش بیاورد که است و زیاده  
سال ظهور خود در کتاب بزور چنین میگوید ص ۳۴ و قد الحق فی قلبی ان قول علی علیه

النسابة دمشق شاذة الی زمان ظهوره فان اعدا حروفه بدل علی النسب المحرج  
القی بعثنی الله فینه نقل جمیع طبایع بحسب تحقیقات بدیع جناب قاضی دانی موجب تطویل است در  
این مقام کسی از اشعار ایشان را که بقول خود مدح و بدون ذکر مریدان و یکی از مختصات خویش  
شده امر بیان مینمایم این قصید که در آخر کتاب ماخذ البشری منک ثبت قولنا: -

قصیدة طویفة

لمؤلف هذه الریال الذی بیان مفاسد الزمان و ضرورت دخول یهدک الی طریق الرخا  
و فیک سید الانبیاء و خیر الالین الخان صلی الله علیه و سلم -

دعوی تقیض بیکوثر انظر و اقی اری فینا کھطر میطر تهت باح غاصفا صید  
و فل صلاح الناس العی بکثر و مذ ذلک انزل الھدایا و فکذک تر عین التقی و تکذ  
و ما کان صرح یصد الی علی و ما من دعا یمنع و یمنع فلما طغى الغیو الی سیکله  
تمت لو کان الویاء المشری فان هلاک الناس عند الوی و احیا ولی من ضلال خیر  
علی اجد الانلام نزل الطوش و ذاک حیث انقاع و نشر و فی کل طرف من الارض ارجح  
و فی کل ذنب من انواء التفرع و من کل جهة کل ذنب نعمة یعیث عیشا العتبات تابر  
و عین هدايات الکتاب کدنه بها العین و الارام عیسی و غیر الخ -

مذاهب مختلفه دیگر نیز از اسلام منسوب شده که دارای احمیت جذبی نیستند چنانچه ما کثرت  
بعد از وفات پیغمبر در میان مسلمین کسر خلافت نزع افتاد و مهاجرین انصار در پیغمبری مابعد  
شده آخر کار خلافت ضعیف بی کر شد ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (جلد اول ص ۲۵) باب  
ابوبکر چنین ذکر کرده میگوید ابوبکر قبل از اسلام عبدالمکعب نام داشت پیغمبر او عبدالمکعب

ناید نام دیگرش عقیق است بعضی گویند پیروز و پادشاهان نام نماییده و برخی آنرا هم قبل از ایشان  
 دانند پدر او بکر ابو قحافة عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تميم بن مره بن  
 کعب بن لؤی بن غالب و مادر او ابی بکر احرار بن خنیس بن عمرو بن کعب بن سعد بن  
 عمرو پدرش بود ابو قحافة بواسطه پدرش در مدینه فتح کوفه ایان آوردند و خلافت ابی بکر و مال بود  
 پس از خود خلافت را به عمرو گذاشت که او را در مدینه و کوفه و حبشه و مصر و بلاد  
 بن نضیل بن عبد العزیز بن ریاح و بلاد افریقه بجا میبرد و در عمر حضرت عثمان در خراسان  
 میبرد است در سال ۱۳ هجری بخلافت رسید و پس از او مال بدست پیروز و زینب مقتول شد  
 در مدینه احقار را انتخاب غلبه را بشواری و اگر کرد و شش نفر از همین بود که از بین خود یکی را بخلافت  
 انتخاب کنند و آن شش نفر از این قرارند علی عثمان طلحه زبیر سعد بن عقیق  
 عبد الرحمن بن عوف (ابن ابی العبد - جلد اول ص ۱۳۸) در تاریخ عثمان بخلافت رسید و  
 مطالبی بی پایان ترکیب شد تا بدست امام مقتول گردید در سن ۳۵ هجری پس از آن نوبت  
 خلافت به علی بن ابی طالب رسید جمعی بجا نشن برخواستند و جنگی در علی شروع شد  
 از قبیل جنگ جمل که برایت عایشه و طلحه و زبیر بوقوع پیوست در این جنگ فتح با علی بود پس  
 از آن جنگ صفین شروع شد مرتبه سوم جوان مروان قیام کرد و با اکثر کسان حضرت را  
 چهل هجرت بدست عبد الرحمن بن محمد در مسجد کوفه متحول گردید اهل قسطنطنیه این چهار را خلفای  
 مینامند. اغلب از آنها برای علی علیه السلام نسبت بجلفای دیگر ضعیفی قائل نیستند و هر که در یک  
 روایت میمانند ولی طایفه از اهل سنت علی علیه السلام را بر سایر خلفا ضعیفتر نهند. علی را فضل و  
 سایرین را محضول دانند و تقدم خلافت آنها را بر علی از راه مصلحتی میدانند از جمله این خوبان

الذین لم یجدوا عبداً یحبون هذا الله المذاق الشهیر باب فی الجمل است که در خطبه  
 شرح ابی انور حسین گویند قولها: -

المجد لله واحداً عدل..... وقدم المفضول علی الأفضل لصلحه انضامها التکلیف  
 فاخص الأفضل من جلال الملائکة و نفا قر المفاخر بما یعظم عن التشبه و یحل عن  
 التکلیف الخ و لکن شهید خلفای ثلثه را فاصحاب اند و خلافت بلا فضل را حق علی شمارند  
 پس از امیر المؤمنین معویه راایت خلافت برافروشت و جمعی نیز چنین علی بخلافت بیعت کردند  
 سعوطی در کتاب مروج الذهب (جلد ثانی ص ۱۰۳) چنین میگوید: در راه رمضان سال  
 هجرت در روز بعد از وفات علی بن ابی طالب جمعی با حسن بن علی بیعت کردند آنحضرت نمایندگان  
 خویش را بکوفت بلاد فرستاد و قائل پدرش اقبل رسانید پس از چندی با معاویه صلح کرد و معاویه  
 وارد کوفه شد (در سال ۱۳ هجری) حضرت امام حسن در سن ۵۵ سالگی بواسطه زهر شجاعت رسید  
 در قبرستان بقیع مدفون گردید زوجه اش جعد که دختر اشعث بن قیس الکندی آنحضرت را  
 سموم ساخت معاویه با و پیغام فرستاده بود که اگر حسن سموم کمی بدهد هزار درهم برای تو بفرستد  
 و ترا برای پسر یزید نکاح کنم جعد چون باین کار اقدام کرد معاویه پول مافرستاد و لکن جعد  
 برای یزید گرفت و بدو گفت تیرسم یزید را هم سموم کنی -

بعد از حسن بن علی معاویه بن ابی سفیان در سال ۱۳ هجری در بیت المقدس خلیفه امام شد.  
 خلافتش ۱۹ سال و دیده بود و فاقش راه چهل سال ۱۳ هجری در سن شاد سالگی اتفاق  
 افتاد قبرش در دمشق در باب الصغیرت سعوطی در مروج الذهب گویند قولها:  
 وقبره فی روفی هذا الوقت وهو سنة ثمان مائة و ثمان و عیاشه و علیته بیعت مبعی بقیع

کل یوم اشین و خیس (جلد دوم ص ۲۸۲) -  
چس از حضرت حسن جمعی حسین بن علی بیعت کردند و جمعی بعد از وفات معاویه با پیش یزید بیعت  
دوران خلافت یزید سه سال و هفت ماه و بیست و دو روز بود در دوران زندگانی خود برای پیش  
معاویه یا زرم بیعت گرفت یزید در حوالین کار از مضامین منقبت در شب اصف سال ۴۰ هجری  
در ۳۳ سالگی وفات یافت یکی از عراب در باره او این بیت گفته:

یا ایها القبر جلا دیننا مروج الذهب ج ۲ ص ۲۸۲ خفینت شر التماسی جفیننا

یزید بیعت از حسین بن علی پیش بیعت نجیب و نه آنحضرت خود داری فرمود و پیش  
غش مسلم بن عقیل را بر حسب عورت اهل کوفه بان بلد فرستاد یزید عبد الله بن زیاد را  
والی کوفه کرد این بنیاد از دعوت علم جلوگیری نمود و او اهل کوفه را در پیش ابراهیم بن محمد  
در مشق فرستاد پس استان کرد بلا پیش آمد اصحاب حسین صمیمه اهل پیش هجرت بودند از  
سواره و سوار پیاده هر چهار قبسیله قتلح حسین از آن جدا کرد و نزد این زیاد زدوی  
آنحضرت را نزد یزید فرستاد چون مر از زدوی گذشتند با چوب ضربی چند بر حسین زد شوکیه  
با سید اشعرا عیاره کرد جمیعاً اهل کوفه بودند و هیچ اهل شام در میان آنها نبود نفوسیک در  
عاشورا با حسین کشته شدند بعد از یزید از آن جمله علی اکبر پیش و عبدالله قاسم ابو بکر بران مادر  
حسن برادرش عباس و عبدالله و جعفر و عثمان و محمد که عمر فرزندان اهل بودند مصلح حسین آنها  
در ۳۳ هجری دهم محرم وقوع یافت سن هجرتش چاه پنج یا چاه و نه سال بودی و سه فرزند  
و ۳۳ زخم شمشیر بر بدنش افت (مروج الذهب جلد ۲ ص ۲۸۲) -

عبدالله بن زیاد والی بصره بود که معاویه بن یزید وفات یافت و ابوالفضل مروان بن حکم بخلاف  
رسید

در تاریخ ما را در احوال ائمه اطهار علیهم السلام

رسید مروان اولین کسی است که بزور شمشیر ظیفه شد کنیه مروان ابو عبد الله الملك و نام پیش  
امنه بنت علفه است مشا را که برای پیش خود عبد الملك بن مروان و پس از او برای عبد  
العزیز بن مروان بیعت گرفت در سن ۳۳ سالگی در دمشق سال ۴۰ هجری وفات یافت  
بعضی گویند مقول شد و برخی گویند باطل طبیعی مرد و بعضی گویند فاخته مادر خالد بن یزید بن  
معاویه را در کشت و برخی گویند او را هم کوم کرد مروان کوتاه قد و سرخ چهره بود و در سال دوم هجرت  
متولد شده بود بیست و هشت نوهر و ملا سپرو ۳۳ خرد است (جلد سوم مروج الذهب ص ۲۸۲)  
در شب کیشبه اول ماه رمضان سال ۴۰ هجری عبد الملك بن مروان بخلاف رسید تا پنج  
مفضل برای اطلاع بتواریخ مفضل را جرحه شود این را نیز گویند پس از رسید اشعرا جمعی با پیش علی  
ابو اصف بیعت کردند و بعضی چنانچه در ضمن کتابت است که شاه شیدا بود در سید اشعرا  
با بیست و نه نفر اهل کوفه که بیعت کردند با یزید در سال ۴۰ هجری در مدینه وفات یافت در پنج  
مذون گردید در صحن وفات ۴۰ سال داشت که شرح حاشی اخلاف بسیار است بعضی او را در  
کوه رضوی زنده باقی میدانند پس از حسن ابو قاسم و قاسم و ابراهیم بودند پس از عبد الملك  
دین عبد الملك در روز وفات پسر بخلاف رسید دوران خلافتش ۱۰ سال و ۱۰ ماه و ۱۰ روز  
بود و قاتش در سن ۳۳ سالگی در دمشق در غیبه خادای الاخری سینه هجری اتفاق افتاد  
کنیه اش ابو العاصم و بیعت استمکار و بزرگوار بود -

حضرت زین العابدین در دوران همین لید در سینه هجری وفات یافت و بعضی سینه  
گفته اند قبرش مدینه در قبرستان بقیع است -  
پس از ولید سلیمان بن عبد الملك در دمشق بخلاف نشست در روز شنبه ۱۰ جمادی  
۱۰ هجری

هجری ۳۵۴ هجری با او بیعت کردند و قاضی ایمان در حرج ایمن از صفات است که بهترین  
 در روز جمعه ۱۱ صفر است ۳۹ هجری اتفاق افتاد دوران خلافتش دو سال و ۵ ماه و ۵ روز  
 و سنش ۳۹ سال بود پس از خود برای عمر بن عبد العزیز بیعت گرفت این خلیفه را  
 معروف بود و نوادری عجمیه از او در توابع مسطور است گویند خردان او در شبانه روز صد بار  
 عراقی بود اغلب اتفاق یافت که چون مرغ بر این بامی او میبازد و نزد و میخورد او را پاره کند  
 و بخورد اگر دستش میخورد دست او را کسین خود پنهان میکرد و با استین آنرا پاره نمیداد  
 گویند حکام خواب امر میکرد در اطراف شهر او نظر فحاشی پراشیدنی بگذارند و چون بیاید  
 قبل از برخاستن از بستر تعدادی از آن شیر میخورد (مروج الذهب ج ۱ ص ۳۱۱)  
 پس از ایمان عمر بن عبد العزیز در روز جمعه بیستم صفر سال ۳۹ هجری یعنی روز وفات پدرش  
 بخلاف رسید مدتی خلافتش ۳ سال و پنج ماه و ۵ روز بود عرش ۳۹ سال و در روز پنج  
 ۲۵ رجب سنه هجری در روز پنجشنبه از صفات شخص وفات یافت قبرش در آن مکان است  
 در کربلا خلفا عمر بن عبد العزیز بن محمد و بن معروف است و نسبت با ولاد علی و فاطمه عت بسیار  
 داشت پس از وی یزید بن عبد الملک در روز جمعه ۲۵ رجب سنه هجری بخلاف رسید  
 کینه اش با خالد و مادرش عاتکه دختر یزید بن معاویه است دوران خلافتش ۱۵ سال و یک ماه  
 و دو روز بود و عرش ۱۳ سال و وفاتش در اردش در روز جمعه ۲۵ شعبان سنه هجری بود  
 گویند که این خلیفه کیزی داشت موسوم بر سلامه القیس که بی نهایت باو مشورت داشت این خلیفه  
 کثرت طهور و اعتد معروف است و با کیز که دیگرش جناب در توابع ذکر شد است گویند  
 چون جناب در بزمی که داشت از توابعی گفتند تا بی آن مردار در اطراف پانکته شده و پرسته بزی

جام

جناب الملک میر سخت نامزد بود  
 پس از یزید برادرش هشام بن عبد الملک بخلاف رسید مدتی خلافتش ۱۵ سال و ۵  
 ماه و ۵ روز و سنش ۳۵ سال و وفاتش در رمضان هجرتین در روز چهارشنبه ۱۱ ربيع  
 الآخر سال ۱۲۵ هجری بود این خلیفه بسیار غل غل نمک بود و معروف است که غل در دوران  
 او شیوع عجیب داشت  
 یزید بن علی بن حسین با بعلی دوران هشام در سال ۱۳۱ هجری شهادت رسید در استان  
 زید با هشام معروف است گویند هشام فرمان او تا بدین زید از قبر بزرگ آورده و در جبهه قرار  
 دادند ابتدا زید طاهر اندیشه حقد که زید بر معروف شده بودی در جلدات مروج الذهب  
 میگوید و فرقی بین در آن دوران بهشت فرقه معروف بود از سنن جاف و حقیقتها و  
 ابرهتیا و یعقوبتیا و حقیقتیا و ابرهتیا و جرتوتیا و یاسنیا از کل هشام  
 دستاخذ در توابع مسطور است پس از هشام ولید بن یزید بن عبد الملک در روز چهارشنبه  
 ۵ ربيع الآخر سنه ۱۳۱ هجری خلافت رسید و در روز ۵ شعبان ۱۳۱ هجری در حجاز  
 شد دوران خلافتش ۱۳ سال و ۱۱ ماه و ۱۲ روز بود ۱۳۱ سال عمرش بود در حجاز مدفون گردید  
 در دوران ولید یحیی بن یزید در خراسان خروج کرد با بعلی رسید ولید بن یزید بن یزید بن یزید  
 و طه و لغت موسیقی میل افروخت و از اطراف خفیان را که در خویش جمع کرد و علماء شریف بخرد  
 در استان طه و لغت و در توابع معروف است که ولید است که قرآن را هدف تیر قرار داد و مکرری  
 شد اشعاشی در حضور از وی یادگاریت کرد در جلوس مروج الذهب مقرر شد از حله ای و  
 لغت با خلافتها داشته با ولاد کاتب فضل الله بن یزید بن علی و فضل الله بن یزید بن علی

گویند







هجرت در عین گناه داشته بود این بزرگوار پدش در دوران خلافت منصور در سال ۱۴۸  
 هجری در سن ۵۷ سالگی بر اثر مسموم شدن وفات یافت و در قبرستان بقیع دفن شد  
 مسعودی در جلد سوم مروج الذهب میگوید در قبرستان بقیع در این موضع بر سنگی منقوش  
 آنچه که خلافت آن بخاری این است... این است قبر فاطمه دختر رسول الله و قبر حسن بن علی  
 و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد آن حضرت مونسای کاظم در سال ۱۵۰ خلافت  
 هجری یعنی سال ۷۶۱ در بغداد مسموم گردید و وفات فرمود جعفر بن محمد بن جعفر  
 و تمام بزرگواران کشته شدند پس از هرون مردم با محمد بن ابی بکر بیعت کردند این بیعت  
 در طوس سال ۱۹۹ در روز وفات هارون بنیابت رخا و خانی من انجام یافت در این  
 هارون مادرش زبید و دختر جعفر بن ابی جعفر منصور است این در مصافق بغداد  
 شد و در ۳۳ سالگی قبل رسید بدش در بغداد دفن شد و سرش بخراسان برده شد خلافت  
 ۳۳ سال و ۷ ماه بود و ۷ ماه از مومن کو چکر بود.

پس از این قاضی خلیفه شد پدرش هارون و مادرش مزینت در ۲۵ سالگی بخلف  
 رسید و وفاتش در بلیدن بسن ۷۳ سالگی در ۱۱۸ هجری بود خلافتش ۱۱ سال و وزیرش  
 فضل بن سهل بن خوی بود حضرت علی بن موسی الرضا در دوران این خلیفه مسموم و در طوس  
 مدفون شد (جلد ۲ ص ۱۸۱) قاضی از بزرگترین خلفای عباسی بشمار است و ایشان عمر  
 او با دوران خلافت و قبر حسن بن سهل در توابع مسطرات ابلد و میخواست علی بن موسی الرضا  
 و یعهد خویش سازد حتی مطابق مندرجات مروج الذهب مودی در جلد سوم باسم حضرت پول طلا  
 نقره سکه زد و دخترش از افضل را بدو بخشید و او شهادت عیاشین را که بسیار بود  
 داشت

ساخت ولی چون خلافت خود را در خطره دید زیر اسمی با ابو ابراهیم بن احمد بن مستکرم  
 از عمده خود برگشت و بقول مسعودی آنحضرت را مسموم ساخت بواسطه انگور در ماه صفر سن  
 هجری آنحضرت در ضابطال ۳۳۳ در مدینه تولد یافته بود و در ۵۷ سالگی وفات فرمود و کاظم  
 دو دختر داشت یکی امر جیبی که حضرت رضا عقیبت و دیگری امر الفضل که محمد بن علی  
 دادی کرد و در آن مقامش با مروان معاویه و ابی کمال یافت و پس از وی معتض بن خلافت  
 رسید معتض شش ماه در مدینه بود و کینه شراخی آنحضرت در روز وفات آسمان بخفت  
 نصبش مادرش هارون نام دارد و در سال ۱۱۷ هجری بسن ۷۳ سالگی در سنه ۱۱۷ وفات  
 دوران خلافتش ۱۲ سال و ۷ ماه بود و قبرش در جوسنق است معتض اول عقیبت که در کربلا  
 دو رخو جمع کرد و با سهای زیبا با آنها پوشانید گویند چهار هزار خدمت ترک داشت شکر  
 او بنا نهاد و قبایر بجای آن نیز فضائی بود با یک تخری در این دوران کارش بالا گرفته بود  
 پس از معتض هارون بن محمد بن هارون نام الوائلی بالله در روز وفات معتض بخفت  
 سنش در آن وقت ۱۳ سال بود و وفاتش خلافتش ۱۱ سال و ۷ ماه و ۱۳ روز شد و وفاتش  
 در چهارشنبه ۱۱۷ ذی الحجه سال ۱۱۷ هجری بسن ۷۳ سالگی اتفاق افتاد مادرش از اول  
 روم بود و قرطین نام داشت او تمام غنائی که معروف است در آن خلافت و این  
 سال ۱۲۸ در مصل وفات یافت گویند حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن موسی الرضا  
 در دوران خلافت و اتق وفات یافت (مروج الذهب جلد چهارم ص ۱۸۱) پس از وفاتش  
 در هارون الموفق کل علی الله جعفر بن محمد بن هارون بخفت رسید در این وقت در سال  
 ۱۲۸ از عمرش گذشته بود و بسن ۷۳ سالگی کشته شد مادرش از اهل خوارزم بود و شهادت



و این است قوا ایل از بعد از بین شیعیان شروع شد و برای اینکه شیعیان را از  
 تفریق و تشتت باز دارند آشکارا و اندک آنجا حسن فرزند قی اراد که غیب فرموده است و نام  
 او عبد است حضرت عبد الباقا در لوح حاجی صدق بن سیر بن محمد الحلی این سید امام  
 و وارث هم و قائم موجود در احادیث مسلم بسیار تزلزل است اگر غرضی اضافت داشته باشد هیچ  
 از این آیات محکم و قاطعه متعارضه اعتقاد نماید حضرت شیعیان هر یک در آن اهل ادرا  
 در پیش قائم میده هستند و منظر خروج او بود بعد از حضرت امام حسن مگری رونا حاضر  
 کرده که بنشیند امید شیعیان بجای و بیان خواهد شد و ایوس و منحل خواهد گشت خواهند سید  
 محمدی گفته اند که ایام و دستاره و مجاز و ذوال کبار و در رعایت محققه پدیدار شد و حقیقت  
 این است که شیعیان بعد از امام حسن مگری علیه السلام شکر فرمودند وقتی با مات حضرت زین العابدین  
 بودند و او را تینت تبریک با مات گفته وقتی بجای مضر ف شدند وقتی دیگر بغیرت شست  
 نمودند و هر روز منظر خروج بود هزار سال است که انتظار میکنند و هنوز کمال و دلال نیارده اقا  
 در کتاب خاندان فویخته تا ایضا اقبال ششابق در خصوص شری مطور است که خلاصه  
 آن این است قولند: امام حسن مگری در روز جمعه در رجب الاول ۲۵۷ بعد از ۳ سال و ۷ ماه  
 و ۵ روز امامت در متوفی شد و وفات یافت در جایکه ظاهر از آنحضرت فرزندی باقی نبود  
 و خلیفه حضرت المعتمد علی بن ائمه (۲۵۵-۲۷۹) بعین محبت امر کرد تا خانه امام در قمش هم کرد  
 در غای قابل تحقیق حال کثیرکان و او را کرد کینزکی انظار عمل نمود او را در اطاعتی حبس کردند و خان  
 باسان او و چند زن براد موکل نمودند پس از ۲ سال که کینزک تحت نظر بود معلوم شد در ادعای  
 عمل کا و نب بوده و آخر کار حکم خلیفه تا ترک امام یازدهم را بعد از هفت سال توقیف بن حدیث اور  
 مگری

مگری و جعفر بن اقیان حضرت تقسیم کرد که المعتمد علی الله با شاره و جعفر صقیل کینزک  
 مگری عقیده و محسوس نمود تا فرزند امام را نشان دهد تا را ایجا وجود فرزند را انکار کرده و مدعی گ  
 شد خلیفه او را در حرم خود نگاه داشت و زمان کینزکان خلیفه و برادرش موفقی و خدیو و زمان با  
 ابی الشوارب طایفه مستعد حال صقیل شدند تا آنکه در سال ۲۷۳ بواسطه پیغامها انقلا با ت مکتی  
 از قبل استبدای یعقوب بن لیث صفار و منتهی حنا جبار مزخج و ترک حبس استبدان بجی بن  
 غاقان و وزیر خلیفه المعتمد صقیل را فراموش کرد و الاخره تفصیل کرد در تواریخ مطور است  
 حسن بن جعفر نو بجی کاتب صقیل در خانه خود همان کرد و عاقبت معتمد خلیفه  
 ۲۷۹-۲۸۹ صقیل را از خانه حسن بن جعفر بقصر خود انتقال داد و صقیل در قصر مقید  
 بود تا در زمان معتمد خلیفه ۲۹۳-۳۲۰ وفات یافت استلهی

بابی قوا ایل از بعد هر یک نبوی خود تا مدت هفتاد سال این مزار پنجمان ده شده و شیعه را  
 منظر گذارشته در آغاز هر بعضی نفوس مانند شکر خانی و غیره که حقیقت را اظهار کردند و مورد  
 غضب ابی حاضر امام گشته و بکفر و زندقه منسوب شدند حضرت عبد الباقا در لوح ملازده تبریک  
 میفرماید ان حبیب الله الشلمانی قد نطق بالبدیع المعانی و صرح بالجنیظطه و بین  
 الشاطع من الافق الا برانی و لکن الظالمین و الهزله و الذله الخذلان الهدی  
 دمه و سبوا الیه البهتان العظیم و قتلوه بظلم عظیم و لکن الله بر سر من البطل  
 و قد دلا الروح و الروحمان فالان هو فی نعیم مقيم و مقام کرم زاد الله در حبه  
 و قال البقاء و انعم علیه بالنعیم و الا لآء و علیک ایها الأرحم شیعا و کما  
 قوا ایل بعد از این قرارند اول عثمان بن سعید و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان  
 طایفه

ابو القاسم حسین بن روح وصیت محمد بن عثمان نایب غاص شد علی ابو الحسن علی  
بن محمد سمعی در دوره این نایب غیبت گبری واقع شد و توفیق از نایب تقدیر بیرون آمد که صورت  
آن در بحال انوار صله ثلاثه ذکر است و سایر قصص روایات در این خصوص معروف و مشهور  
در آن غیبت گبری کارشیده باطل بود و بنا بر خلفای عباسی نیز استمراد است و اهل سنت از  
آنکه از ربع در فروع احکام عقیده می نمودند و آنجا ابو حنیفه و شافعی مالک و احمد حنبل بودند و جزین خلفه  
عباسی المستعصم باقی است که در سال ۲۵۵ هجری در بغداد با مرعلا گو قتل رسید خوارج  
نصیب طوسی کرد آن واقعه حاضر بود این قطعه در تاریخ این قضیه گفت قولند: **بسم**

سال هجرت ششصد پنجاه و شش **رُوذِکَ شَنِیْرَ جِهَادٍ مَرَادٍ صَفْوٍ**  
شد خلیفه سوسی هالاک و وفات دولت عباسیان آمد بیکس

سعدی شهبازی را قصیده است در مرثیه خلیفه عباسی که مطلعش این است قولند: **بسم**  
آسمان رسید که خون بیاورد بر زمین از زوال ملک مستقیم امیر المؤمنین

خلای شیعه از روی اخبار و احادیث آیات قرآن و دلیل عقل فتاوی خود را استخراج کرده  
و سایرین از آنجا در فروع عقیده میباید گفتی که در نزد شیعه شامل اخبار و روای است باریت ازین

قرابت کتاب کافی تالیف محمد بن یعقوب کلینی که در سنه ۳۲۹ هجری وفات یافت کتاب  
من لا یحضره الفقیه که موفش در ۲۵۱ مرده کتاب نهج و کتاب الایضاح از

اهل سنت نیز مشتمل کتاب حدیث معتبر است که از اصحاب سنی مکتوبه حاشی خلیفه در کشف  
الظنون جزء دوم در ۳۱۴ تا ۳۱۷ صمحه سنی در چنین ذکر کرده اول علامه نجاشی

صاحب کتاب صحیح بخاری که در سال ۲۵۶ هجری وفات یافت ۲ صحیح مسلم که مؤلف آن  
در ۲۶۱

در ۲۵۱ مرده است ۲ ترمذی در سنه ۲۷۹ هجری وفات یافت است ابو داؤد در ۲۷۵  
هجری وفات یافت است ۵ کتابی در ۳۳۳ وفات یافت است ابن ماجه در ۲۷۲  
وفات یافت است - **بسم**

اهل سنت و جماعت شیعیان در برخی مطالبی اختلاف دارند در بسیاری با هم متفقند  
قرآن را هر دو کتاب گمانی میدانند بوجدانیت لکنه قائلند انبیاء را از آدم تا خاتم قبول دارند

ناز و روزه و حج را بجا میآورند در سنت خلاف بین آنها اختلاف است اهل سنت پیغمبر را  
حادث علی نزل آیه میگویند تا از دست میروند در آن صلوات علیه خیر من التوم را میگویند و در صورت

دست را از سر نهشتان تا مرفق میبندند و پانز میبندند تا زجره را واجب میدانند بخت است  
شیعه معتقد نیستند فقط آنها را خانواده نبوت میمانند ولی نفر من الطایفه میدانند سلطان

وقت اخلیفه رسول میبندند شیعیان در این مسائل ایشا لها با آنها فایده حرکت از سنی  
شیعه بفرق مختلفه تقسیم شده اند برای اطلاع بر نبات باید کتب مبوطه رجوع شود - **بسم**

احادیثی را که اهل سنت روایت میکنند اغلب روایت ابو هریره است ابو هریره از صحاب رسول است  
در سال غزوه خیبر بخبر رسول آمد رسید و فاشق سال ۳ هجری بود امام مالک بن انس که

در سنه ۹۱ هجری متولد شد در سال ۱۵۱ هجری وفات یافت یکی از ائمه حدیث اهل سنت است و کتاب  
موطا در احادیث فقیه از او است احادیثی که روایت شد چه از طرق اهل سنت و چه از طریق شیعه

اخلک آینه با کاذب میباشد علمای سنی و شیعه دستور پیغمبر و امام برای تفریق حدیث صحیح از  
غیر آن طریق معین کرده اند و آن تلمیسی بقرآن است در کتاب اصول کافی یک باب حضرت علی

سار است و حدیث مالک بن یوفی کتاب الله فیه نور خوف بدان کتاب کرده امام شافعی  
کر از ائمه

که از این عمل سنت است در کتاب الامم از رسول الله روایت بود و یوسف فالحی بنی نعل  
 کرد و قولش: علیک من الحدیث ما عرفنا لعمارة وایاک والشاذ منه فانه حدیثنا  
 ابن ابی کریم عن ابی جعفر ان رسول الله دعا الیه وخذش حتى کذا واطع علی  
 هضعد النبی المنیر فخط فقال ان الحدیث سیفوت علی فما انا کر عنی یوا فوالله ان  
 فهو حقی فما انا کر عنی یوا فوالله ان الحدیث سیفوت علی فما انا کر عنی یوا فوالله ان  
 اول ان سوره الحمد و آخرش سوره الناس و قرآن بسی برز تقسیم کرده اند علی کتب  
 تشیع تفاسیر متعدده بقرآن نوشته اند از تفاسیر هر یک منتهی کتب و کتب و  
 تفسیر بنفصای و تفسیر کبیرا فامر از شیخ و تفسیر روح البین شیخ ابراهیم بن علی باشد  
 و از تفاسیر شیعیان تفسیر صافی و تصنیف امام حسن مجتبی و تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی  
 تفسیر انوار الفیوض و غیره است قرآن امروزه درسی بر رویا نیست جز و با کلام و جمل  
 نوشته در مجلس ترجمه آیات میخوانند و در بین عامه بسی پاره و شتاپاره معروف است پس قرآن  
 خطب مقالات حضرت علی بن ابیطالب علی در برضا صحت بی نظیر و شریف است فتسی از ان  
 شریفی حضرت ابوالحسن محمد بن ابی احمد الحسین مؤمن بن محمد مؤمن بن ابی طالب  
 که در ۲۵۹ هجری تولد یافته در کتابی سونوم به طبع البلاغ تصانیع آوری نموده است و کتاب  
 رضی در محرم سال ۵۱۱ هجری در بغداد اتفاق افتاد قریش در مسجد انبار در محله کرخ است و شرح  
 حاشی تبصیر در مقدمه شرح ابن ابی الحداد بطور گردیده است شرحهای متعدد در شرح البلاغ نوشته  
 شده و یکی از جمله مشهوره و مفید تر شرحی است که عبدالحمید بن ابی الحداد مفسر (۵۸۵-۵۵۵ ه)  
 نگاشته است خطب العثمین کتاب برای طالبان اطلاعات کافی لازم و درج است ابن ابی الحداد  
 هفت

تخت حمیده در شرح امیرالمؤمنین علی علیه السلام منظوم ساخته که در ترجمه خود بسیار توضیح و بیخ  
 و حصلا در سبعم علویات در زوادی با معروفات از جمله در ضمن حمیده فی میگور: الله  
 قد قلت للمیرقا الذی تولد لی مکان نجیاً ههنا لیجمع لیا برقان حبشاً الغری فقل  
 انک ان تعلم من با و صلح حو فیک الامام المرصی فیکو المحتجبی فیک البطن الاربع  
 فیک ابن عمران الکلم و بعد عینی یقینه فاخذ یتبع بل فیک جبریل و میکال فای  
 را فیک الملک المقدس اجمع فیک تو را الله حل جلا لذوی الصا کر یتشفی و یبلغ  
 نگارنده و در قیاس بر این روایت حمیده است که فتسی از ان بن است: الله  
 الجهل للانسان ذاء موج لریذ فی افضاله ما یضغ... فالجهد المرید الیهی لما هدا  
 اذ بعیداً البها الذ نریح الله خص لمرکز الشان من بعد البها فرغ البها کتیمید  
 عند البها عتاس و الشریک من دوزخ دعوت الخ لا یضغ... هذا الذ امر الملائک ان  
 ان یجد اطراف الدیه و یضغوا سجدوا سوی البس انکر امره و ابی فاضط و هو اخیر  
 من بعد فلی الکیام باسر... غما و غصن فی الدنایه مضغع هو باسبب الارزاق و ابی  
 یصل لغنیم لمن یرید یجمع... یا غصن غما زا لاله و من له طرا نو ابلر طبیعه تخضع  
 بعد الهدایه لا ترخ فلی لا تقطع رجائی ذاک ما اوقع... الخ کب  
 و نیز از جمله آثار بدیع ابن ابی الحداد این حمیده است که از مردم شیخ نهایی جابلی در کتاب  
 شکل خود نقل فرموده و هو لهذا ناه الانام و کرم فلذا صاحب العوم  
 و نجی عن الشکر الکبیر عجز العزات مفرد بالله لا مؤتمی الکلم ولا المسخ لا عهد  
 کلا و لاجبریل و هو الی مفر القدس یصعد علو ولا النفس البسیطه لا ولا العقد  
 میکنه

- ۱- سید
- ۲- حزن و غم
- ۳- نعم
- ۴- نوره از ان
- ۵- اسرار الهی است
- ۶- سر است
- ۷- در صفت ریح مراد
- ۸- داشته باشد
- ۹- لطف - یعنی شعاع
- ۱۰- در ان روایت
- ۱۱- در انست
- ۱۲- در انست
- ۱۳- در انست
- ۱۴- در انست

من كنه ذلك غير انك اوحدي الذات سه مكد من انك يارسطو ومن  
 افلاطون بعدك يا مبيد ومن ابن سينا حين هذب ما اتيك به وشيد  
 نظرا واصنافا ودينا والخليفة ليس توجد ما انتم الا الفلاس  
 السراج وقد توفقت فديني فاحرقوا غنه ولو اهدوا كرسيا لا بعد  
 من غير انما رليفه وصيحه بجايدت كرسيد عليان كير شيرازي متوفى در سنه  
 ١١١١ هجری که در شاه چرخ شیراز مدفونست شرحی بر آن نگاشته مطالعه آن کتاب نیز  
 طالبین اطلاع فرض محترم است ضمنی نامدار مقالات شیوا و اشعار زیاده در عالم اسلام  
 باید کارگذاشته اند که در کتب دیده مندرجت مؤسس شریعت اسلام حضرت محمد بن عبد  
 از قبیل قریش است نسبتا حضرت تا آدم با اختلافات بسیار در جمله ثانی مروج الذهب  
 منقوی و مواضع دیگر مستطورت حضرت با حکم مشهور است و کینه اش ابو الفایم است تولدش  
 در سال معروف عام الفیل است گویند در سال چهلیم سلطنت انوشیروان متولد شده اند حضرت در  
 چهل سالگی نبوت بعوث شد ١٢ سال در که توفیق فرمود که در سه سال اول دعوت خویش را  
 مستود است ٨٢ سوره از قرآن در که با حضرت نازل شد و بقیه در مدینه نزول یافت اولی  
 سوره قرآن که نازل شد بنام توحید که مفسرین سوره قرآنی از هر چه که از اول در رکعت بود و بعد از آن  
 شد در وقت حضرت خدیجه بنت خویلد اول کسی که اسلام را پذیرفت علی علیه السلام بود  
 بعد از ابوبکر و سایرین بوسیله او از قبیل عثمان و ذبیح و طلحه و خراجه ناموس شدند  
 پس از ١٢ سال بدین هجرت فرموده در آنجا اقامت گزید و در مدینه روز و شب ١٢٤ بار  
 بود و ده سال در آنجا بسر برد و برخی از احکام اسلام از قبیل مدینه رمضان و تحویل قبله و غیره

۱- احمد  
 صفت سید  
 در حدیث  
 ما را از ابن عباس  
 است

در مدینه نازل شد آخر کار روز و شب ١٢٤ بار صبح الاول سال و هم هجرت در منزل عایشه زوجت  
 که در خرابی بکر بوده وفات یافت عده غزوات آنحضرت که خود بقیه تشریف است ١٢ غزوه بود  
 اول آن در جنگ که اختیار فرمود چنانچه گفته شد بود و وفات خدیجه در سال سوم بعثت بوده است  
 بعد از خدیجه حضرت نول سوگدا دختر زینب بنت علی بن عبدالمطلب از ترویج فرموده عفتا در  
 پس از هجرت عایشه را ترویج نمود عمو آنحضرت بیست سال بود قبور فیلکش در مدینه الرسول  
 اولاد پیغمبر از خدیجه ابوالهیه و فایم بودند و نیز در قیام و امر کلثوم که شوهرشان در پسر ابوبکر  
 بود و بعد از هر دو پسر زوجه خود را طلاق گفتند و عثمان بن عفان آن دو را با اختلاف مان ترویج  
 نمود و از این جهت به ذوالنورین لقب شد و نیز از دختران آنحضرت زینب بود که شوهرش  
 ابی العاص بود و از جمله اولاد رسول بعد از بعثت عبد الله فاطمه بودند احکام اسلام  
 چندین قسمت واجبات حرمت کردات مستحبات یا مندوبات برای تفصیل کتب فقیه  
 مراجعه شود از جمله سفرحات اسلام فرقه علی الهی هستند تا هیچ این طایفه در جمله  
 اول از نالیف جناب صحیح فروش نگاشته شده این طایفه چنانچه معلوم است در دوران حضرت  
 امیر علیه السلام آغاز می شود اول کسی که با او هیت حضرت علی علیه السلام قابل شد خدیجه بنت  
 بوده است ابن ابی الحدید در شرح معج الباقه جلد اول جزو پنجم باب است آن را میگوید و خلاصه  
 بیاناتش بخاری از این قرار است که میگوید چون مردم از آن بزرگواران نور عبودیه و سعادت فریاد  
 کردند که برای آن از قوه بشر خارج است نسبت مقام آنحضرت غلو نموده و گفته که ذات الهی و جوهر  
 خداوندی در بدن امیر المؤمنین حلول کرده ..... اول کسی که باین گفتار لبش شود و در دوران آنحضرت  
 این عقیده را اذکار کرد و بعد از آن بنیاد بود و متشکک آنحضرت بیاناتی میفرمودند عبد الله بیانش

بجنت عرض کرد انشاء الله وکیل من انما فضل الله حضرت امیر فرمود آنچه  
 و بیرونش را دستگیر ساخته ... حضرت امیر قوی را پیش نه فرمود که در غیب او غلو نموده و  
 با حکام و او بر قرآن عمل نمیکردند و حضرت را پروردگار خدای جهان میدانستند و بگویند مبارک  
 عرض کرد انشاء الله و انما فضل الله حضرت امیر را توبه و ادراک کرد و محمد پدید فرمود از عقیقه خود  
 برگشته با الاخرة در مرتبه سوم اما از آتش نوحستان نفوس در میان آتش فریاد برآوردند که  
 الوهیت تو بر ما بیش از پیش ثابت گردید زیرا پرعت ما که خودت به پیغمبری مبعوث فرموده ای  
 چنین گفته که هیچ کس جز خدای کسی را در آتش معذب نسیازد ... گویند اهل المؤمنین  
 جمعی را دیدند که در روز ماه رمضان با کل شرب مقلان فرمودند آیا مسافرستید یا مرض گفته  
 هیچکدام فرمود و یهودی استید یا نصرانی گفتند میمانیم فرمود پس چرا صلوات نیستید در جواب  
 گفته انشاء الله حضرت بعضی آنها پی برده و از آتش برآمده پیشانی بر خاک نهاد بعد آنجا فرمود  
 و انما لنا عبد من عبد الله فاقول الله فان رجوا الى الايمان انان طاعتكم  
 در عقیقه خویش ثابت اند حضرت فرمود آتش پای غار استند و امر کرد و چاه حفر نمودند که  
 از آنجا سر بسته و دیگری سر باز بود و فرمودیم زیادی در چاه سر باز ریخته و آتش در آن افکنند  
 و آنرا در چاه سر بسته محسوس ساخته و بواسطه تکافی دو چاه را حکم ربوط ساختند و دو بسیاری از آنها  
 منسلط شده و باها فرمود توبه کنید قبول کردند پس فرمان دادیم و آتش بروی غار ریخته و  
 حضرت در آنجا بودند تا همه آنها خاسته شد از اجوا العسکس میگوید عبدالله بن عباس جمعی دیگر از صحابه  
 از عبدالله بن عباس در نزد علی شفاعت نمودند حضرت او را که در شرط اگر در کو فرغانه و او را بعد آن  
 بتیید فرمود پس از قتل امیر المؤمنین عبدالله عقیقه خویش را درباره الوهیت حضرت تصریح نمود

و جمعی

و جمعی بعقیه او گرایند عبدالله چون درستان نقل حضرت شنید گفت والله لو جفونا  
 بد ماغه فی سبعین صرح لعلمنا ان الله لم یکن ولا یؤمن حتی یسوق العرب بعضنا هم  
 ابن عباس چون این شنید و علمنا ان الله لم یکن لنا نزل و جانا فاشبهه و لا قمتنا امیر اشریه  
 تا جمعی در میان بعقیه عبدالله گریه و عجز بسیار شد و آشکارا فرمودند دعوت فرمودند  
 امر فرمود طائفه علی اللقی با الوهیت امیر المؤمنین قائل و پابست اجرای احکام اسلام نیستند  
 از برای نوسای این طائفه شاراتی موجود است درباره ظهور شاه خاوندگار یعنی جلال مبارک  
 حضرت جهاد الله که قسمی از آن بشارات در ذیل شعاع هم از این مجلد نوم مطوبت و احواله  
 مذربت تقریر از اسلام مذهب شیخیه است که پس از آن جناب شیخ احمد احسانا هستند شرح  
 حال حضرت شیخ و جانشین ایشان جناب سید کاظم رشتی در ذیل شماره ۵ از شماره  
 هم همین مجلد نوم مذربت شیخیه در جوابتیم شیخ و نسبت در برخی مسائل با شیعه اما  
 اختلاف نظر دارند از جمله سید معرجت که امامیه از جناب سید اند و شیخیه روحانی است  
 در اصول دین شیخیه چه نظر کنی فایده با آنکه اصول دین در نزد سنی و شیعه بر سه اصل توحید  
 نبوت و معاد قرار گرفته شیعیان در اصل بنام اصول مذربت که عبارت از عدل و امامت است  
 بر آن فروده اند شیخیه از شیعیان با هم با آنکه تفسیر میکنند چون که شیعیان احکام  
 زیارت قورائمه حول صبریح طواف میبایند و کی شیخیه از راه حرم در پایین پای امام میایستند  
 و نماز و دعا میخوانند بعد از سید کاظم حاج کبیر خان که کافی خود را معاشین مید  
 معرفی کرد هر دو هم عقاب و دارای ریاست و خانی در این شیخیه میباشند از جمله طالبی  
 که شیعیان نهایت اهمیت را بان میدهند سید محمد عزاوری حضرت سید الشهدا است که در سید

مباح



مواقع اعجاز عروسی این محل اجری میدارند و از آن بر سر خوانی تبخیر میکنند و نفوس  
 هستند که شغل خود را در وقایع قرار داده و در حضور جوان معروضه و هیچ کس که در وجه تبخیر خود  
 این نام نیاورد حقیقتاً از غیر است که چون بر شرط غیوران است بشمار پس از خداوند تا اندویشنا از دست  
 من این قدر است که در کتب کاتبی که در این شهر از شیخ کدفران ادب و آوازه شهرت عظیم یافته  
 و اهل بلد را یکایک با مرثیه میآوردند و بولغن خلفای راشدین و ادوار میکردند و هر کس ترسد میبرد  
 او را در آتش انداخته میوزانیند باین جهت از حزب شیعه نفرت گرفت و فرمات شاهان اصفهانی  
 مخصوصاً با ناز و توشه بود که او را دارای مقامی عظیم میدانند حتی مجلسی در محراب در جلدهای  
 الانوار شاهان اصفهانی امضا قایل فرموده شد که امام فرمود قائم مینای جیلان با  
 شیعیان از جمله هر یک که در آن ایام برپا میباشند انعقاد مجالس بوگواری سید الشهدا علیه السلام  
 بود یکی از علما درباره وقایع که با زبان فارسی کتابی بنام روضه الشهداء نگاشته بود است  
 این کتاب در مجالس بوگواری هر کس میبایست بی دو صوفی بخواند بتدریج نفوس غفل خود را خواندن  
 این کتاب مجالس بوگواری قرار دادند و با نام (روضه الشهداء خوان) معروف شد و در  
 برای تخفیف کلمه روضه خوان با عفا اطلاق شد و امروز هم همین است و یکی خودشان را  
 خود را باین اسم میدانند و معروف است که محقق کاشی شاعر معروف قصیده در مدح شاه طهماسب  
 منظوم ساخت و در بار فرستاد سلطان جازره با و داد و پیغام داد که اگر میخواهی شوال احسان  
 دشاری در مرتبه سید الشهدا علیه السلام برای محقق ترکیب بندی در این خصوص منظوم است  
 که در آوازه بند محقق معروف است و چون آنرا از شاه فرستاد و مورد انعام شاه واقع شد باین  
 نحو نفوس با امرای این مراسم تشویق میکردند که بسیاری از آن بعد درباره داستان کربلا  
 تالیف

تالیف شده که مشون از وقایع غریبه و نظم و نثر مفصلی است عفا فاتی که در زود است اسلام  
 تبرک است متقد و بلکه میتوان گفت بیش از است اهل سنت و جماعت خانه کعبه که قبله اسلام است  
 محترم میدانند پس از آن قبر حضرت رسول را در مدینه و قبور ابوحنیفه امام عظم و شیخ عبد القادر گیلانی  
 در بغداد و شافعی را در مصر محترم میسازند و دسته دسته زیارت آنها میروند امروز در بغداد نقطه  
 که مدفن ابوحنیفه است از راه استاب امام عظم که لقب است تمام آن محله را حنظلیه میگویند  
 شیعیان نیز کعبه قبر رسول الله و قبور آنرا که در قبرستان بقیع واقع است زیارت میکنند  
 نیز که بعقیده شیعه مدفن حضرت امیر علیه السلام است زیارتگاه شیعیان است درباره مدفن حضرت  
 امیر اختلاف بسیار است حتی در مملکت افغانستان امروز محلی بنام مزار شاه ولایت موجود است  
 که قبر حضرت امیر در آنجا است و از جمله مقامات تبرک شیعه کاپلین سامرا و کربلا و شهادت  
 که مدفن امیر علیه السلام است و شرح آن از پیش گذشت بجز آنجا در هر شهر و قریه مقاماتی با نام مزار  
 موجود است که زیارتگاه است و همه از همه معصوم و شاهزادگان قزوین است -  
 در کتاب نور حقیقت چنین مسطور است قولنا صراطنا صراطنا -  
فصلنا هجده هنر - ایسلام یا شریعت حضرت محمد -  
 در قرن هفتم میلادی که هنوز شیعیان در رم قدیم نشر کمال نیافته بود حضرت محمد در حجاز عربستان  
 قرآن در یک دست و شمشیر در دست دیگر برای مطیع کردن ملل و در آوردن آنها بشریعت اسلام که  
 معنی آن تسلیم و مطیع شدن است ظاهر گردید قبل از تولد آنحضرت که شتر حدس مکان تبرک است  
 انظار بود و زوار از طرف برای زیارت هجر الا سویا سنگ سیاهی که او با آنها آمد از حجاز  
 از کروات میدادند و بعقده سلیمان توسط فرشته از جانب خداوند با برهم تم برای سخن



داده شد است میمانند و هر چند ساختمان این مکان برای پرستش خدای یگانه بوده ولی در وقت  
ولادت حضرت محمد صلی الله علیه و آله از آنجا ملو و ذهب اعراب که در اصل پرستش خدا بود به است پرستی  
تبدیل یافته و مخالفت اینجانه بجهت طائفه اعراب بودم تقریبش که خود را از نسل ابراهیم سزاوارتر  
میدانند و هر چند بنسبت محمول بوده پدر ماد حضرت محمد صلی الله علیه و آله هر دو از این طائفه بودند از آنجا  
که او پدر بود یکی اسحاق که پدر یعقوب اولاد او کلیان معروف بر بنی اسرائیلند و دیگری اسماعیل  
که پدر قوم عرب گردید و از این دو حضرت جد در شیه ترا در عرب بنی اسرائیل است و در پیغمبر بر  
یعنی موسی و عیسی و حضرت محمد از نسل اویند و خلفای نبی است که هر چهار اسمعیل قرآنی کتب  
و فادانند و یهودیها اسحاق را بزبوح خوانند و چون ریشه اصل این دو طائفه یکی است لذا تا به توحش  
کالی بین عربی و عبری موجود است -

حضرت محمد در سنه ۵۷ میلادی چند ماه پس از فوت پدرش متولد شد و این مولود نیم مجسمه  
خاتون از قبیل بنی سعد برای رضاعت سپرده شد پس از آنکه مدت پنج سال نزد مادرش را لیا بود نزد  
مادر خود آمد و در آنوقت آنرا هم فوت کرد و پرستاری آنحضرت بر عهده جدش عبدالمطلب  
و اگر گردید و بعد از فوت عبدالمطلب ابو طالب نگاه داریش قیام نمود حضرت محمد مدتی از عمر  
خود را با کاروانی و شبانی مثل بعضی از انبیاء سلف گذرانید و سپس کارهای خدیجه که کارکرانی بود  
و با شرت و زحمت که بود بر عهده گرفته و در آنحال مورد خدیجه مرتب و تنظیم کامل یافت و چندان  
کفایت و جدت در حضرت محمد مشاهده نمود که مال همسری آنحضرت شد و در اثر این مزاجت حضرت  
محمد معروف در شمار اعیان و اکابر درآمد و از این وقت بعد بیشتر اوقات خود را تنهایی میگردد  
و غالباً در غار حراء یک فرسخی که بسر برده و در آنجا مطابق عقاید مسلمین جبرئیل در روزی با آنحضرت ظاهر  
گردید

گردید و پیغام رب لایزال از روح تعین آنحضرت به نبوت و برآمد سخن اساس است پرستی تبلیغ  
نمود و از این تاریخ مدت چهار سال در خا بادوستان و رفقار از خود را در میان گذارده و با آنها تعلق  
میدادند تا آنکه سیزده نفر محذوب سلام گردیدند و در این موقع مسلمین خانه اراکام واقع در نزدیکی کربلا  
تصرف در آورده و حضرت محمد بطور آشکار به تبلیغ شریعت خود پرداخت ولی اعراب بقیامت  
آنحضرت ایمان نیاوردند و از این جهت بعایش قیام کردند و هر جا مسلمی  
میافتند از دم تیغ میگردد و اگر مخالفین آنحضرت با یکدیگر متحد بودند و ابوطالب نیز حمایت  
از آنحضرت میکرد جانش در معرض هلاکت میافتاد و در سنه ۶۱ میلادی خدیجه که از مساعده  
بازوج خود چیزی فرو گذار از نذال منصفانه نمود فوت کرده و صد مرتب بزرگی بر حضرت محمد وارد  
شد و فوت عمویش ابوطالب در سنه ۶۲ میلادی مصائب آنحضرت را بعد کمال رسانید ولی کم کم جو  
برونی مرم شد یعنی االی مدینه محذوب سلام شد و شهر خود را ماس و لجا مسلمین قرار دادند و آنحضرت  
با ابو بکر بن ابی قحافه که بقول ما سر برادر رضاعیش بود آخرین شاخمی بود که در کربلا خارج شد  
پس از چند روز از حقا و در حیره بالآخره در یوم چهار ماه ثون ۶۳ میلادی بومین روز و نمودند  
و این روز را عمر بن خطاب بعد از تاریخ مسلمین قرار دادند

در مدینه حضرت محمد تعداد زوجات را مبلغ فرمود و مسلمین در تزویج چهار زن عهدهی مجاز گردیدند  
ولی خود آنحضرت دارای حقوقی علیهمه بودند چنانکه زمانی یا زده زن عهدهی و چندین میسر در جاز  
نکاح داشتند در مدینه حضرت بین مسلمین وجود پیدا شد و از آنروز حضرت محمد گمانا توحش  
سوی بیت المقدس نماز میگردد روزی در بین نماز از آنست روگردانید متوجه شد که در آن  
تاریخ قبله مسلمین بدل شد و بقرار که موزن ابرو پیوسته مسلمین سر راه کرده مدینه را گرفته و  
کاروانها

کاه و انجا بگذرست که عازم مدینه بود عارت نمود و انجا را با سیری کرده بین خود تقسیم نمود  
 و این کار و انان عموماً از یکدیگر یا قبیل بسیاران نشین اعراب بودند در ۲۲ سیلابی بود  
 سفیان مدینه را محاصره نمود و کلهی از پیش بزد و مشتقد نفر نیز از متابعین او بدست  
 مسلمین افتاد که علی را بر سر نیزه و بعد از آنکه در حال محاصره مدینه گذشت مسلمین که عده شان زیاد  
 شده بود خود را قادر بر محاصره کردند و مدینه را محاصره و بجهت خود ایستادگی و مقاومتی که از طرف  
 امالی که سرگردگی ابو سفیان گردید بالآخر آن شهر مفتوح و مسلمین فاتحان داخل شده بجای  
 بیک قلعه را در محکم گشته ابو سفیان خود سلام قبول نموده و امالی که مسلمان شده و با غسل  
 رسیته و خط کلیسان و مسیحیان بشرط مادیه جزیه یا مالیات مآذون توقف در دست شد بعد از  
 این واقعه در پی مسلمین بلاد عربستان را فتح نمودند در <sup>مسجد</sup> حضرت محمد پس از طواف  
 بکعبه و مراجعت مدینه در اثر مرضی که در آنجا بدان مبتلا بودند رحلت فرمودند -  
 موسی و عیسی علی مرتضوت شدند که تقریباً همزمان بودند و در پی حضرت محمد بقومی ظاهر گردید که  
 در علوم و معارف بی بهره و در باوریش و خوش سیر بوده ذلیل و زبون علی همچو او بودند و بر  
 آنها با اندازه بود که طحال خود را گشته و در خرازا زنده بگور میکردند معلوم است چه صبر و تحمل در  
 سلوک ما چنین لمبی لازم است و از این رو بوده که آنحضرت فرمود *انا من العرب الکریمه*  
 معنی و همچنین اعراب شدند کفر آوینان و بواسطه جهالت و قلت قوه در آنکه و نیزه و پی بود  
 بروج حقیقت او هر دو داعی بود که تعلیمات اسلام صورت فرمول و قاعده را بخود گرفته و ادب امرای  
 برای مجادات و مدنیات وضع کرده است -  
 اشخاصیکه در اسلام مجاهدت و ملکهای مادی و مادی نمودند عجز از خدیجه و حضرت علی  
 و ابوبکر

و ابوبکر بن ابی قحافه و عمر بن خطاب سلمان فارسی و محضاً حضرت علی هم اولین کسی بود که قول  
 اسلام و مجاهدت را در آن زمان نمود و محضاً باستی مقام و صابیت و خلافت را حاضر گردند و قولی  
 عمر و ابوبکر انتخاب خلیفه اباجاع و رای است محول داشته که در نتیجه آن ابوبکر خلیفه شد و علی  
 از آن مقام محروم و ابوبکر نیز بر خلاف قاعده که خود وضع کرده بود بلا واسطه بدون آنکه رای جامع  
 مسلمین یا خواستار شو عمر را بجای نشینی خود انتخاب کرده و عمر هم انتخاب تاب نشین با موکول مجلس شش  
 نفری نمود و نتیجه آن مجلس هم نصب عثمان بن عفان بخلاف شد تا آنکه مردم بر عثمان که بیت المال  
 علی استفاده و اعاشه اقوام و اقارب دو کار اعراب کرده بود شوریده دی گشته و علی  
 بخلافت معین گردند و یکی دونه خلافت آنحضرت تمام جنگ و جدال داخلی گذشت و اول کسیکه  
 علم مخالفت برافراشت عایشه دختر ابوبکر که در روز نسیجه معروف بر ام المومنین است بود مشایخ  
 حضرت علی را ستم نقل عثمان نموده و تحت عنوان استقامت جگر با آن رات عثمان بعیت طلحه و زبیر  
 بر علیه آنحضرت قیام کرده و چون دفع شر آنجا شد معاویه بن ابوسفیان که حکومت شام است تحت  
 همین عاصه کسری بطغیان بلند و عوی خلافت نمود و مدتی جنگ فیما بین ادامه داشت تا هر دو طرف  
 از قبح و فیروری مایوس گشته و امر رجوع بحکمت گردید برای این مقصود عمرو بن عاص که مردی  
 مدبر و سیاست بود از طرف معاویه تعیین شد و همراهان حضرت علی ابوموسی اشعری را که مردی با  
 لوح و کودن بود بر خلاف میل آنحضرت بمبت حکم انتخاب کردند و نتیجه فریب خوردن ابوموسی از  
 عمرو بن عاص و نصب معاویه بخلاف گردید و یکی طرفداران حضرت علی رای عکس را پیشه بکنند  
 و جدال ادامه داشت تا آنکه کفر متعده شد که علی هم و معاویه و عمرو بن عاص را قتل رسانند و بغاوت  
 دهند و اتفاقاً در نفر که قتل معاویه عمرو را بعد گرفته بودند سوزنی بمصود خود داشتند و فقط حضرت علی

را که گشته به سوزن این عنوان در مسجد

در هجرت کوفه بت عبد الرحمن بن عجم

شعید گردید پس نوبت حضرت علی خلافت بر حسن علی بن ابی طالب رسید ولی چون آنحضرت علم و  
 لیبین امریکه و بیلاقت خلافت بودند برای منع سناقه گناه گیری نمودند و معویهم کرد و در کوفه  
 معروف به خالی کوفین است بجهان سپید خلفای سابق رفتار نمود ولی بزید پسر او خلافت را  
 تبدیل سلطنت کرد و از طریق خلافتی را بدین خارج و از اینرو ناراضیای مردم فرم شد االی  
 کوفه حسین بن علی را بخت عوت کرد و نتیجه اجابت عوت عا د قایح کرا گردید  
 چنانکه بنظر محققین و بسیاریون میرسد اگر پای حسن بن علی در کار نبود و پس از علی علیه السلام  
 خلافت بجهت حسین میرسد نظر بجمادات حضرت علی و تازگی امر و شجاعت و فعالیت  
 احساناتی کرد و حسین بن علی موجود است خلافت از خاندان نبوت خارج نگردد و بیاید  
 حضرت علی بنیوف اویس نطق بود و دوره خلافت خود در احسانت و دستگیری با کین  
 خوداری نیفر نمود و تائیس حکومت مکر اسی کرده دست مقتدین و اکابر را از بیت المال سلین  
 کوتاه کرد و افراد را بدین احسانت ثروت مقام در مقابل قانون بیک چشم نظاره میفرمود و همین  
 باعث ارضای مقتدین و دستگیری آنها گردید.

در قرآن آیه و صهی راجع خب حضرت علی بنیوف است و در غیر خرم هم حضرت محمد فرمود  
 مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَكُنْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْآلَاءِ وَأَعَادِ مِنَ عَادَاهُ وَاصْرِفْ  
 مِنْ نَصْرِهِ وَأَخْذِهِ مَنْ خَدَلَهُ كَزُرْمِ حَامِرٍ لَاتِ رِخْلَاتِ رِخْلَاتِ حَبْرَةَ عَلِيٍّ كُنْزِ سِهَابِ رِخْلَاتِ  
 عَادِي شِعْبَةَ زَوْلِ الْيَوْمِ أَكَلْتُ لَكُمْ ذِمَّتَكُمْ وَأَتَمَّتْ عَلَيْكُمْ نَبِيَّتِي وَرَضِيَّتِي لَكُمْ  
 الْإِسْلَامُ

الایسلام ذمیتا را در غیر خرم نمانند و غیر کیم مورد قبول کلیه مسلمانان است که در اذان و اقامه  
 که مال بیگیت اسمی از حضرت علی و آل او برده نباشد ولی بعقیده خاصه آیات متعدده دلالت آتیه  
 بر خلافت بلا فضل آنحضرت کند و چون نوبت بجهت محمد و امام داد و خود و پدرش ابوطالب از همه  
 اسلام زخات و مشقات زیادی تحمل شدند و بر تمام صحابه از حیث علم و رجحان و برتری داشتند لیکن  
 بر سایرین در خلافت مقدم بودند بعلاوه سایر انبیاء هم خود قیسین با شینان و اوصیایان انودند  
 و مثل قیسین بیات مجبور با انتخابت اطلع است نگذاره اند.

کتابچه نبی سلمانان قرائت و آن عبارت است از سی جزوه یا مائلا سوره این کتاب الهام و توسط  
 درشته موموم بحیر علی بجهت محمد ابلاغ شد لذا آنحضرت مدعی اظهار و تصنیفان نبودند و حال ده  
 احکام موسی را دارد که کلیمها آنرا الهام و عن جانب الله اند تشکیل قرآن در دوره حیات  
 آنحضرت صورت گرفت بلکه بوه بای آنرا اصحاب فقط بجا طر خود سپردند و بعد از آن خطاب  
 آنرا تشکیل و بصورت حاله خود در آورده و آن بزرگترین دلیل بر نبوت حضرت محمد است زیرا قبول این  
 سایر مردم از ازاره و او درین نظیر آن حاضر بودند و هر چند مهربان زیادی برای آنحضرت علی السلام  
 مخصوصا شیعه با قائل میشوند ولی دو عارف العاده که در قرآن جان اشاره شد یکی معراج است  
 دیگری شوق القبر این را جمع معراج این است سبحان الله اعتراف بعبودیت و استغاثه بربوبیت است  
 الكعبه الاقصى الذی بارکنا حوله و ذمنا حوج خلافت یعنی دست از سلیمان  
 شیخها معراج جسمانی را ننگند و معتقدند که جسم کثیف با اسنان نرود و روح آنحضرت بوده است  
 که در اسما غایب نرود و طبعاً که معراج جسمانی معتقدند اسمی خوب نام که دارای صورت زن  
 و گیوان بلند و المهای ظریفیات برای حل آنحضرت قائل شد اند در صورتیکه اگر وسائل طبیعی باشد

۳۰  
 مالهای سرور قابل آن نخواهد بود که جسم خود نسبت به صعوبت و جد چه رسد که جان جسم دیگری گردد  
 علاوه بر مقداری که از کرده ارض بگذرد و حیوانیت که با مالهای غریب مورد استعمال پیدا کند پس  
 وقتیکه خداوند ششیش بر ابرای امری قرار گیرد قادر است آنرا بدون سائل طبیعی صورت دهد  
 خوبی که بر ما غیر محسوس باشد -

و اِجْعَلْ لِقَوْلِ الْفَتْرَةِ كَرَمًا بَعْضُهَا لِقَوْلِ الْفَتْرِ وَالْقَسَمِ بَانَ مَشَاهِدًا  
 شده حقایق مختلفه در میان است یعنی برخی گویند که ماه کرمه بزرگی است و امکان ندارد که نصف آن عمل  
 استین شود و مطابق احکامات اگر خدا بخواهد شتر را از نورخ سوزان بگذرد یا ماهی را بیشتر از  
 گوشت و نظیر آن کند و یا آنکه نورخ سوزان را فرخ نماید برای آنکه ممکن نیست سطر و قاف از ظرف  
 بزرگتر باشد و چون شوق الصبر بطور ظاهر و مفهوم آیه عملی و باور کردنی نیست عدّه از علما خود  
 بآن صورت علمی و منطقی دهند یعنی بگویند که چون صورت از ماده بوده باشد شتر و حیث و شکل ماده  
 از زمین بیرون رود و لذا حضرت محمد صورت آمد از آن ساقط و شوق خود و ماده بجای خود باقی بود  
 و طی قیاس این امر هم خالی از اشکال نیست زیرا که ما غیره نیز در تحلیله خودمان صورت از ماده  
 برداریم و عدّه دیگر گویند که قدیم شلی بوده است بین اعراب که هر گاه کسی کار عم و صنعی را انجام  
 میداده میگفته اند شوق الفتر کرده و چون حضرت محمد اعراب منافق را تحت لوی اسلام  
 کلام و احد در آورد لذا گفته شد شوق الفتر نموده یعنی کار خالی و نشدن را انجام داده اند -  
 اصول مذاهب اسلام بر توحید و نبوت حضرت محمد است و کلی اصول دین فرق مختلفه زیاد  
 بر آنست یعنی سنیها معاد را بر آن میافزایند و شیعه امامت و عدل را بر آن اضافه میکنند  
 و شیخیه طایفه از شیعه هستند اصول دین را توحید و نبوت و امامت دانند و میگویند

عدل

عدل یکی از صفات مدوحه خدا و معاد هم یکی از فرمایشات پیغمبر  
 است و چون معتقد به نبوتش شویم قبول معاد هم در آن مستتر است  
 و لزومی ندارد عدل و معاد را جزو اصول مذهب انیم -

اسلام ذات الاهی را بیشتر نور دارد و این معنی از این آیه  
 استنباط میشود:

اللَّهُ نُورٌ وَالسَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مِثْلُ نُورِهِ كِشْكُوفُهُ فِيهَا  
 مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا  
 كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ  
 لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ -

و هر چند آیه صریحی راجع به معاد جفمانه در قرآن نیست  
 ولی احادیث و اخبار و آیه ثقل من یحیی العظام و هی ریم  
 دلالت بر معاد جفمانه میکند و از این جهت مسلم بین اسلام  
 و صیوت مغایرت و جهتاف است زیرا متبجیان خدا و ا  
 ذرع دانند و معاد آنها هم روحانی است -

فتر اصق یعنی سلبین یکی نماز است که باید در بیت حج موقع  
 در و شب بخا آورد و دارای مراسم و ادائی است و قسمتی از  
 آن در روز کجا هلیت یعنی قبل از ظهر و یا اسلام بین اعراب  
 هر قوم بوده و نسبت برینها معقول میدانستند -

یعنی

۳۸۲  
 یعنی چون در شرق زمین نزدیکی سلاطین و بزرگان متضمن است  
 بر سینه نهادن و تعظیم نمودن و بحال افتادن بوده است  
 لذا در مقابل بنها نیز مراسم بزرگوار را انجام میدادند  
 و در اسلام برای این مراسم تحت قواعد و مراسمی نسبت به  
 و خان مادیده فریضه افرا گردید  
 ملیین بدو طبقه مهم تقسیم میشوند  
 شیعی و شیعیه

شیعیان - جانشینان حضرت محمد (ابوبکر)  
 و (عمر) و (عثمان) و (علی) دانند و منظور  
 ظهوری هم نیستند

و آن شیعیان که در اقلیت هستند  
 شاه خلیفه اولی را عاصب و وصی  
 حقیقی را حضرت (علی) و پیازده فرزندان او  
 شناسند و معتقدند که کل پانزده هم از حضرت موسسه

به (مهدی) غیبت فرموده  
 در آخر الزمان و قریب عالم را ظلمت کفر احاطه کرده باشد ظاهر  
 میشود و او یحیی دین اسلام و مؤسس سلطنت عدالت است  
 و چون شیعه هفت امامی

شش

۳۸۳  
 شش امامی نیز هستند شیعه ای فوق الذکر امامت خاصه یا شیعیان بیشتر یعنی او از امامی  
 میماند. مملکتی که مذکور است آن شیعیان است ایران میباشد ولی مذهب یا مذهب  
 شیعی است در وی هم زمره تعداد شیعیان مقابل شیعه است و ترویج تشیع هم در ایران  
 توسط سلاطین صفوی شد زیرا آنها خود از سادات شیعه بودند و از حفظ نظر عقیده است  
 که بین ایرانیها و ترکها خفاق اندازند و باین وسیله استقلال ایران را محفوظ دارند و بشر و ترویج  
 تشیع سعی بلیغ ابراز داشتند و ایران متحد و پرورشگاه شیعیان عالم قرار دادند و شیعیان  
 در فشار بودند باین مرز و بوم مهاجرت نموده و بازادی با انجام قرصن و ادب خود پرورده شدند  
 تصوف و تفریه داری و عاصب حدیث اخبار از زده آثار یادگار دوره سلطنت آنهاست  
 آنست که عباس اسلام بر اخوت و مساوات قرار گرفته و نماز جماعت و جمع شدن در مسجد و معاشرت  
 برای ایجاد الفت و محبت بین مسلمین مشاهده در امور اجتماعی و مقصود از وضو و غسل و حرام  
 از نجاسات نظافت و پاکیزگی بوده چنانکه فرموده اند انما لیطافه من الایمان و منظور از غنم و  
 زکوة و حج و روزه و تشکیل بیت المال تحدید سرمایه و بجهودی حال خرد و مساکین و دفع جتناب  
 آنها یعنی طرز حکومت اسلامی همان بوده است که چهار خلیفه اولی اسلام بدان عمل نمودند و بی  
 در هر سرزمینی که اسلام قبول شد احکام و قوانین آن بمذابح اهل و اوصاف آن تغییر و اجرا گردید  
 و جداگانه از وسیله جمع ثروت و انجام اغراض شخصی قرار دادند و بجای دیانت اسلام را از صورت  
 اولی خود خارج ساختند

باجل حضرت محمد در دوره بعثت خود تقریباً تمام عربستان را مطیع و منقاد فرمودند و پس  
 از قریبی که از هجرت گذشت خلفا از روی ناکوهای پسندیده متصرف شده و اسلام را در دنیا  
 گسترده



طبقاتی هند در ایران نیز بر گشته بود و گویا طبقات است و در تنگش باطنی با دین است اسلام که  
 ارشاد بر المومنین **نور الایضه**  
 یعنی ستاوی مسیبه قرشی و خلام حبشی در مقابل قانون و شریعت بود و همراه بود و اتفاق و جنگ  
 و عقیده مسلمین که اگر گشته شوند بیعت میروند و اگر نمانند مال و نعمت بر سر سرفروغ را برای اعراب  
 و شکست را برای ایرانی با فراهم و آماده کرده بود و در واقع جنگ اعراب با ایرانیان از جهت اصلاح  
 بسیار مفید و موثر بود و ایرانیان در وجهه و طبعی الحکر که را گلگون و چاک و بوزون لاندیم بود و طبع  
 اخلاق آنها را فاسد فراب کرده و چون اعراب خود زمانی حاصل بی اطلاع از حقیقت اسلام و احکام  
 قرآن بودند و از روی استبدال جاها از اخلاق حسنه بترسیدند بید طلبی را آنها بخود آوردند و این  
 شوق از این دو خواستار و شمشیر بر داشته و امالی این روز و بوم را بجهت گردن نهادن آنها در زمانی  
 و طبقات ایشان ایندیزند و گویا ایرانی را خاست و متعلق و متوجه گردند و از طرف بفرستند که  
 دست خورشید خطاب تحت عنوان کائنات کتاب الله با ملاحظه علوم و معارف و علوم از استاد  
 اهل و پدران خود کرده و طلبان را الی الله بجهت آرا ساخت و اگر سلاطین این زمین از دوری  
 و عناد دور نمیکند و خود با شافا اسلام سعادت میکردند و عده از اهل و بزرگان اعراب برای  
 و ترویج مذہب اسلام بخواستند و اختلاف و مترجم با اعراب بطور علم و صلاح صورت میگرفت میتوان  
 گفت که معارف اخلاق ایرانی قدیم از زمین زرفه و بطور اکل از فلسفه اسلام استفاده میگردد و  
 بودی است سطر این نیباشد که سلاطین با این قدر لاین العریکه دست حضرت باشد که آنچه که آنها  
 میشود بدینتر بلکه مخصوص این است که این نزد دست با خود و بودن دایره دنیا نشود و در از طرف  
 و موهو تا یکدیگر بسط و سلطنت طولانی اشکایان بدو و اطراف آن جمع شده بود و تکا  
 و لغ

بغ و صیاحات را بخوار نمود و این نکته بزرگان از زار مثل بوزیر بفرستند و چون این مملکت  
 بترسیدند و بگری نداشتند که بوسیدند وضع تو بن غنینه و مسلمات از زار صیاحی های نرم  
 رخ نماید یا بنیویستند که از این مسیبت شدت شاعت میافتد چون سبط مسیبت ایما بنو زویا  
 ایران میگردد بنا بر این متعنی بود مذہب اسلام از عربیت تابع مردم و ذی جاها ایرانی آنرا زود از طرف  
 ملاطین قبول برای بجهت و وضع رفاه سعادت مت ترویج گردید.  
 در خاتم این فصل سلسله بیات با از مردم بعبیر انخام منوع سازد قولند:  
 بیخ و تی بماند آن را بنگر احکام امت آنرا با کی آن بجز کثافت بنگر صبح ای معتادنا  
 یکی آن بجز ازین نیست بنگر کافر و مسلمان را بخشش آن بجز خاق نیست بنگر شیخ و گو صفا  
 ناعنا و غیر صفت بنگر زیم تغزیت خان رحمت او بجز زحمت نیست بنگر سینه کوبان  
 زکرا و جزایه شریفیت بنگر زنده سحر گردان فکر او غیر مال و کنت نیست بنگر کین اهل بیان  
 بیا فلک افشوه دید زار عدالت **یوم طال علیهم الامداست**  
 منقده از شیخ صنعا که در ضمن ابیات فوق مذکور است یکی از زادت که در استان عینار در شیخ فرید  
 الدین عطار در کتاب منطق الطیر در استان در منظوم ساخته و چنین شروع میکند:  
 شیخ صفای بغدادی و زکانش آنچه گویم شیخ شیخ بود در صوم خاکیال با بران چار صد صاحب کمال  
 قرب حجج بجا آورده بود عمره عمری بجا بیکره بود حلاصه میگویی شیخ با بران عیانم میباشند و در دنیا  
 به هم عشق و خردی تالی گرفتار گشت تا با معشوقه ترک شو بجا کرد و نار بران بست با دو پای مشغول اندازد  
 غلت معشوقه است و بدوش گردید و بواز قنای صال است و ترا گفت یکسال بری من چو کنی شیخ قول کردی  
 اتم نمودم بریش زوی نایبده بطرف میروند و در آن زمان با شاعر عارفی نایبده شیخ برگرداند او همیشه در این عشق  
 درو



۳۸۸

فروشته و از کفر با یان بپوشیده با او طرف کعبه میزد شیخ عالم مرتب میزد که قرتر را اعلام گرفته تا با طرف او بریزد  
 و با قاش سر سده از ترانه های ذری بگام صبح وفات یکدیگر شیخ صفی از در ظاهر عازد وفات نماید قولند  
 با مدان لبر افغان مرتب شیخ از پی نیز ذری هم رفت پس در پهلوی هم خواند قریب شیخ قریب ترست خستند  
 جزو انبیا هم بر خفته زاندر قمر از راه میروند راسته آنست و کرم برینند و اگر آنجا از اطف کمال  
 کردید چنانست لال چند فرست بخان هم بود همچو جهانی کیستی کم بود گری آنجا بیسی از خوشی  
 نرود همچون شبت کشی در میان کبر و دم آن مقام شریک نگاه خلق از خاصها انتهای مردان هزار نفسی  
 تیر و ق و محل عیش نوش حل آنست فرید الدین غنی از بزرگان قرن ششم اسلامی است در خانه مولی شایسته  
 گویند که چیده چاره آن بظلم و شرنا یافته شاهنشا هم میگوید با حق بدگوشی او بی لطفی که نظر او شایسته  
 مطابق مذهب بود و کلام نوشت بنفشی ای عزیزان که ما شنیم که تو نوی منم کنده تحت شرفی از اخطار گشت  
 امروز از غم یک گوچرم قشرش برین شایسته بود و این ابیات وی سنگ قرش در عهد سلطان حسین سزای  
 تیوری نگاشته شده *هذه حسان عندنا الدنيا عطر العطار منجم من دنا قرائتانی تحت اکبر*  
 خاک در پیش دیو چرخ گوید شیخ عالی رتبه عطار فرید اگر مستند اولی او را مرید طرف خطی یک از انفس او  
 قافیه قاف جان شد گوید خاک نیش بود تو هم ای قیام خردار از این عالی مقام انتهی درین بیخها میزاید  
 خلق بود در جهان کرد گوید خردان قند نکران شریک عقل جان بی روح جان حوص و کین جیره علم درین شوق  
 سامان که سخن بر زبان ل در آن سنگ از بهایان گوید بر اینها جو خانه عزیزت بر اینها جو لانه از نور  
 با صبح بیکر استع نرود یک زادی بیکر آدمیت دور مغز در سر جو مجرده اندو گوید روح در آن جو در اندو گوید  
 درین جل بود و خلق بیترتیب حق جل بود و گوش فانی بود بر او در بر غرضی چون بود همه چشم رطفت جو شود  
 قویا شفته خلقی است از زبانها از خود خفته چنانکه از زبان جانها جان کیمایی زطلت جانان  
 عقل را عقل کرد اول ابدل روح را روح او جان جان جان عقل کو بودهای شایسته کرد جای تیرین است  
 دل که او بود و جای خوشی هم کرد او را عقل اسمع امان روح کو بود کان عرض طبع کرد کان قناعت و ایمان  
 جان که بود و او تمام خوف فکر کرد عاقبتی منتقل و قربان طبع گوید چنانست جاوید کرد او در بخت جاویدان  
 الغرض از اینست آنستین کرد حسنه و کبر الرحمن قلب باقیست خفیف گوید چون برود فادی او

۱- من مطابق سوره قرآن ۱۱

۳۸۹

شجاع هشتم حضرت علی حلت شافیه  
 حضرت عبد الله اجل شافیه در مفاوضات میفرماید: قولنا اهلنا  
 (شجاع - حضرت علی باب)

آنجا حضرت علی روحی که الفاء در سن جوانی یعنی بیت و خیال از عمر مبارک گذشته بود  
 که قیام بر امر فرمودند و در میان طائفه شیعیان هموا مسلم است که ابا حضرت در هیچ  
 تحصیل نفرمودند و نزد کسی کتاب علوم نگردند و جمیع اهل شیراز گواهی میدهند با وجود این  
 بمنستای فضل نفعه در میان خلق ظاهر شدند و با آنکه با جری بود جمیع علمای ایران اعا فرمودند  
 بنفس فرید بر امری قیام فرمودند که تصور نتوان زیرا ایرانیان بصبیبی مشهور یافتند این  
 فی این محترم بقوتی قیام نمود که در کمال برار کان شرح و آداب احوال و اخلاق در رسوم ایران تیر  
 و تئید شریعت دین امین نمود با وجود اینکه ارکان دولت و عموم ملت در وسایل دین کل برنج  
 و اعدام او قیام نمود منفرد اقیام فرمود و ایران را بجزکت آورد چه بسیار از حل و درون و ابالی  
 که در کمال سرت و شادمانی جان در رهش اود و میدان شهادت شتافتند و حکومت بیت  
 و علمای دین در وسای عظیم خواستند که سر این خاموش نمایند تو استند عاقبت قرش  
 طالع شد و بخش با نغ گشت و از شش ستین شد و مخلص نور مین گشت هم غیر بر تربیت لینه  
 پرورش داد و در آنجا و خلاق و با در احوال ایرانیان شریعتی جمیع تبیین با جمل شریکات است و گمان مستور  
 و ایقان و مذهب چنین که بر عصبه شریکات نظیر تاثیر و عقول افکار و وضع ماس فی نتیجه است تا خارج و اطلاع از جوانی  
 اعظم و لیست که این شخص مری می کل بوده شخص مضعف ابد اتوقف در تصدیق نمایانید  
 (در رساله الدایم تعدد تالیف نگارنده چنین مستطول است)

افضل



۳۹۰  
 فصل اولک یوم تولد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام  
 روز تولد حضرت علی و جمال مبارک از جمله اعیان محمد است و در کتاب قدس ذکر آن در  
 شرح ایماة ائمه علیهم السلام قول الله تعالی و الاخرین فی یومین کذلک تحقیق الامر من لدن  
 امر علیهم (آیه ۲۵۷) و ذکر سال تولد و جواب میفرماید قول الله تعالی مولود من امی اول  
 یوم دوم محرم است و یوم اول مولود بشر است و این دو یکوم محوشه عند الله است  
 لوح رشحات الهام و لوح زین المعرفین و لوح مبارک و دیگر عزیزان طلب نازل گردید  
 در این مقام مختصری از تاریخ تولد حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام  
 حضرت علی نام مبارکشان علی بن ابی طالب علیه السلام و نقطه اولی و بیشتر  
 جمال البهی و نقطه بیان و باب لقب معروفند پند بزرگوارشان سید محمد رضا  
 و اجداد عالی مقام حضرتش پسران ابوالفتح بن پسر ابراهیم بن پسر نضر الله الحنفی  
 شیرازی هستند (توقع مبارک حضرت علی و شجره ارتباط افغان با همدان که ضمیمه ضمیمه ۵۱۱۰)  
 از مقدمه ترجمه انگلیسی تاریخ نبل است) فادامه سلسله باطنیت میرزا محمد حسین بن میرزا  
 است (شجره ارتباط افغان با همدان) تولد هیکل مبارک در شیراز در یوم اول محرم سال هزار و  
 دویست و بی و پنج هجری قمری مطابق سیم کتر سال ۱۸۱۹ میلادی اتفاق افتاد (ترجمه انگلیسی  
 تاریخ نبل ص ۲۲ حاشیه ۱) در دوران طفولیت هیکل مبارک پر بزرگوارشان مسعود فرمود  
 و جناب حاجی پسر سید علی خاں اعظم هیکل مبارک متکفل مراقبت و پرورش حضرت گردید  
 هیکل مبارک در سن شش ماهگی (ترجمه انگلیسی تاریخ نبل ص ۲۵ حاشیه ۱) در کت  
 شیخ غاید معروف به شیخا که در قوه اولیا بود مشرف برده و پس از ۵ سال در اول ایلول  
 سال

سال ۱۲۵۲ هجری قمری بزیارت نجف و کربلا عزیمت فرموده و پس از هفت ماه بغایت  
 نود و نه (ایضا ص ۲۵ حاشیه ۱) و با جناب خاں در شیراز تجارت برداشتند (تاریخ نبل  
 انگلیسی ص ۲۴) تا در سال ۱۲۵۸ هجری یوم عید هم رسب از دواج هیکل مبارک با ضمیمه  
 بنت آقا میرزا علی بن آقا میرزا عابد صوت گرفت (قبوله از دواج مبارک که در تبیین شیخا  
 از این اقتران طفل موسوم به احمد بوجود آمد که در سال ۱۲۵۹ هجری یعنی یکسال قبل از بعثت مبارک  
 وفات یافت (ص ۲۴ تاریخ نبل انگلیسی) هیکل مبارک در کتاب قیوم الاسما که بتبیین حسن  
 العیض نیز معروفست در ضمن سوره نام فرزند خود احمد را ذکر فرموده و حضرت عرم را در تبیین  
 آن طفل بتلیت داده اند قبر احمد در شیراز در بقعه ابی ذنبران) در پای درخت سروی واقع  
 شده و مرده آن نقطه شخص معلومت پس از وفات این طفل مناجاتی از ظم مبارک صادر شد  
 که چند فقره آن در صفحه ۲۲ ترجمه انگلیسی تاریخ نبل مطبوعه ترجمه آن بغاری حسین است (ترجمه از  
 نگارنده است) اللهم یا الهی کاش این برهیم ترا خوار اسمعیل بود تا همه را در راه محبت تو قربانی نموی  
 یا محبوبی یا مقصود کلین (محبت این احمد که بنده تو علی محمد او را در راه تو قربانی کرد و هیچگاه نیست  
 شعله محبت ترا که در قلبش فروخته خاموش سازد تا جانم در پای تو نثار شود و تا جسم در راه تو بجا کند  
 خون غلطه و تا سینه ام برای تو هدف گلوله های میثمان شود و اضطراب من تسکین نیابد و دل من آسود  
 پذیرد ای خدای من ای یگانه مقصود من قربان شدن بجانم فرزند مرا بپذیر و قبول فرما  
 فدایشان در فاتحه و عیادت فدایشان من در راحت قرار بده و بفضلت فدکاری مرا قبول فرما آرز  
 دارم که خون من در راه تو ریخته شود تا بذر امر ترا با خون خود آبیاری نمایم تا شیر محبت من خون کن  
 عطا کن تا بذر الهی بزودی در قلوب عباد انبات نماید و سر بسزگر دو نو کند تا درختی تو انار در دنیا  
 اصل

٢٩٢  
 اهل عالم در سایه ان مجتمع شوند اللهم استجب عاني وحق لي امل في عتباتك انك  
 انت المفضل الكريم يا باري هيكلم بارك مني راعم در بو شرجات مشول بودند تا دوران طما  
 امر و بعثت رسيدك شرح ان در وصل دوام مطورت فادرك حضرت اعظم در آخرين سال ستران  
 سيزدهم هجري (ترجمه انگليسي تاريخ ميل صفر ١٩١٩) در خاتمه جزايعان ايمان ظهور مبارك در  
 وفات يافت و سبب تصديق مشا را نياها بار مبارك در اوقاتيكه در كراچا و روه زوجه حاجي عبد  
 الجيبي شيرازي و جناب حاجي سيد جوان كابلاني بودند كه با شاره جمال مبدك نزد مشا راجا  
 رفته و اورا مبلغ نمودند (تاريخ ميل صفر ١٩١٩) حرم حضرت اعظم خديجه تير در سن ١٢٩٩ هجري  
 شيراز منور فرموده و در شاه چرخ مدفون گرديد بر سنگ مرقد حضرت حرم كه امروزه در شيراز  
 محفوظ است اين آيه مبارك از جمال تهرم كه مخصوص مدين مقام نازل شده بخدا جلب كبر تر قوم است  
 انما الودعة العليا سمعت نداء سدة السموات طارت اليها ١٢٩٩ انت هي  
 جمال قد مر در كتابي نبع ما در حرم حضرت علي باب (خير القبا) حرم فرموده و طاعت اين  
 اسم را بر ديگران حرم فرموده اند از قلم جمال مبارك لوجي مخصوص شب تولد حضرت اعظم نازل  
 شده كه صورت ان اين است بسم المولود التي جعله الله مثبثا لا يسه العز الودعة  
 لوح من لدنا الى ليلة فيها لا حيث السموات في الارض من نهر به النار من في العار  
 طوبى لك بما ولد فيك يوم انما الذي جعلناه صباح الفلاح لاهل مدائن  
 الاسماء و اقتداج الحاج لمن في ميادين القاء و مطلع الفرج و الايهام لمن  
 في الانشاء تعالى الله فاطر السماء الذي نطقه بهذا الاسم الذي به خرجت  
 الموهوم و سجات الظنون و اشرق اسم القوم من افوايقين و فيه ملك خم و خم  
 الحيوان

٢٩٣  
 الحيوان و فتح باب العلم و البيان لمن في الامكان و سررت فسمه الرحمن على  
 البلدان جندا ذلك الحيوان الذي فيه ظهر كثر الله المفضل العلم الحكيم ان ياملا  
 الارض و السماء انها الليلة الاولى قد جعلها الله اية لليلة الاخرى التي فيها  
 ولد من لا يعرف بالانكاد و لا بوصف الاوصاف طوبى لمن تفكر فيما انزل  
 الظاهر طبق الباطن و يطالع باسرا الله في هذا الظهور الذي به ارتعدت اركان  
 الشرك و انصرفت اصنام الاوهام و ارتفعت ايمانه لاله الا هو المفضل  
 المعالي الواحد القهر المهيمن العزيز المسبح و فيها هبت نوح الوصال و فتح  
 ابواب القاء في المثال و نطق الاشياء الملك لله مالك الاسماء الذي  
 يسطر احاط العالمين و فيها تامل الملا الاعلى بهم النبي الاني و سجت  
 حقائق الاسماء مالك الاخرة و الاولى بهذا الظهور الذي به طارت الجبال  
 الى العفوان و توجهت القلوب الى وجه المحبوب و تحركت الاوزان من ارباب  
 الاشياء و ناديت الاشجار من جذب نداء الخسار و اهتت العالم شوقا للقائه  
 مالك القدم و بدعت الاشياء من الكلمة المحرقة التي ظهرت بهذا الاسم العظيم  
 ان يا ليلة الوهاب قد نرى فيك ام الكتاب انه مولود ام كتاب لا و نطق كل  
 ذلك في مقام الاسماء قد جعله الله مقدسا عنها به ظهر الغيب لمكون و اثير  
 المحزون لا و عن كل ذلك يذكر في مقام الصفات و انه لسطانها به ظهر مطاير  
 لا قبل له الا الله طوبى للموقنين اذا انصعق العلم الاعلى و يقول يامن لا يترك  
 بالاسماء فاعف عني سلطانك المهيمن على الارض و السماء لاني خلقت بايديك  
 كيف

کیف تقدیران ذکر ما لا یدکر یا الابداع مع ذلك وعزتك لو اذکما العتیق  
لینعدن المکات من الصرح والابتهاج فکیف تموجات بحرنا بک فی هذا المقام  
الاسنی والمفرا الاعلی الاضنی ای رب فاعف هذا العلم الابدک عن ذک هذا  
المقام الاعظم ثم ارحمنا یا الکی وسلطاننا وبتجاود عنقنا بما اجرت بین یدک  
انک انت العلی المفضل الغفور الکریم... انتھی

فصل در مری - بعثت حضرت علی علیه السلام

یوم بعثت حضرت سیدنا علی از جمله اعیان عظیمه این ظهور عظیم است جمال فیه من جملة الائمة  
در کتاب مستطاب قدس عید رضوان و یوم بعثت حضرت علی را بعد عظم فرموده اند قوله مبارک  
وقالی: فلما نهیت الاعداء الی العید الاخطین اما الاول ایام فیها تجلی  
الرحمن علی من فی الامکان باثمانه الحسنى وصفاته العلیا والآخر یوم فیه تعیننا  
من بشر الناس بهذا الایم الذی برقانت الاموات وحس من فی السموات و  
الأرضین (کتاب قدس کریمه ص ۱۰۵) بعثت مبارک در ایام نیم جمادی الاولی سال چهارم  
قرمی وقوع یافت و چنانکه مبارک در کتاب بیان فارسی در باب تاریخ از او احد ثانی میفرماید  
قوله تعالی... وارضین ظهور شجره بیان الی ما یقرب قیامت رسول الله است که در زمان  
خداوند و عده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب نیم جمادی الاولی  
که در شب از بعثت میشود انتھی. تاریخ بعثت حضرت علی بن ابی طالب صریح مرکزینان جل شانه از جمله  
سال قمری بحجاب شمس تبدیل خواهد شد در خروج مرحوم میرزا قالی آباده این بیان از قلم مبارک  
طلعت پیمان نازل قوله العزیز در خصوص روز بعثت حضرت علی روضی که انقدر مرقوم نموده  
در سوال

در سوال و جواب مندرج یوم کمال از شرف عیلت واقع در یوم شهادت در یوم سلطان ارتضی  
بعثت واقع این شخص قاطع است و نفسوس قاطعه را هیچ امری معارضه نماید بعدل حسین  
خواهد شد ولی چون در ایام مبارک این و یوم مقدس در نیم جمادی الاولی و در آن شب  
گرفته شد و در ساعات اقدس اجراء حاضر شده یوم بعثت را از نظار سرور میفرمودند در یوم  
شهادت را از نظار عزیز و قاضی ثریا از شایب مبارک ظاهر شد نیز الی الان این و یوم در نیم  
تاریخ میگیریم ولی آنچه مخصوص است بعد مجری میشود... انتھی قوله مبارک حضرت عبدالمطلب  
نیز در همین ایام بعثت حضرت علی واقع شده و در دین طهران در شب بعثت حضرت نقطه  
طلعت پیمان از غیب برضه شهود قدم گذاشته اند ولی بموجب لوح مبارک صادر از ملک  
مطهر مرکز میثاق که در جلد دوم مکاتیب ص ۱۳۱ مندرج است حسب شرح سرور در آن ایام مستقیما  
راج بعثت حضرت سیدنا علی است قوله جل شانه (بعض شریعتا لیه و برسم  
نیم جمادی الاولی روز بعثت حضرت علی روضی لها الفداء است لهذا باید آن یوم مبارک  
سام بعثت آن نیز افاق بین گیرند و در پیش نمایند و سرور شادمانی کنند و یکدیگر را برآورده  
آسمانی بشارت دهند زیرا آن است مقدس و بشر انعام اعظم بود پس جز ذکر بعثت حضرت علی  
روضی لها الفداء در آن روز یعنی نیم جمادی الاولی جایز نیست زیرا این شخص قاطع شریعتا لیه است  
آقا اولاد اهل بن عبدذران یوم وقوع گشتن این لیل بر الطاف عنایات لیه است  
در حق این عبد ولی آن یوم مبارک را باید یوم بعثت حضرت علی دانست و در بیت طلوع  
صبح حقیقت شناخت و این سبب بفرج و سرور و شادمانی پرودخت لهذا هو الحوی  
بهار رخا را آنچه ذکر شد تجاویز گردد زیرا این عیالین که در شب بعثت لیه است  
نادی

باب حضرت اعلیٰ روح ماسواة فیروز در لیدر چیم جادی الاولی سنه ۱۱۰۰ هجری قمری در شیراز در  
بیت مبارک در نزد جناب باب الالباب غیاثی را فرمودند و در آن وقت بر حسب تاریخ نبیل (صلوات  
ترجمه انگلیسی) بیت و خیال و چهار ماه و چهار روز از سن مبارک آن گذشته بود شروع  
این اقامه عظیم در فصل سوم از ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرندهی تفسیل مذکور و در اینجا تمام ترجمه  
فارسی قسمی از آن فصل را مندرج میسازد (ترجمه از نگارنده فرس و نیت)

خط اظهار احوال حضرت بابت

چون از صعود حضرت سید کاظم مرتضی معاذین وی اقدامات و محافلتهای خویش  
تجدید نمودند و نسبت شایسته را برای احوالی او ایامی ایرین و مقاصد ریاست طلبان خویش  
منضم نمودند و همین مناسبت اتباع و تلامیذ با وفای سید با جنزی و پیرا خویش نوشت  
عظیم بودند تا آنکه ملا حسین شریه از اموریت محلی که از طرف شما خویش با انجام آن فراهم  
شده بود در جهت نمودن سبب گری و قوت قلب و اطمینان خاطر تلامیذ گردید.

مر اجب ملا حسین کربلا در اول محرم سال ۱۱۰۰ هجری اتفاق افتاد مشایخ با نهایت  
بخت سر در جوتیت توای دعائی تلامیذ معلم گرامی خویش قیام نمود و ایشان را با تشکر در راه طلب  
تحقیق تشویق کرد ملا حسین مدت سه روز در محلی که مجاور منزل مرحوم سید بود اقامت گردید و کسب  
از تلامیذ و پیران سید بجنوبی که او را نمایندگی کند قائم خویش میگردیدند شایسته مرتب خویش از  
خویش از صعود معلم و مقتدای خود اظهار نمودند سپس ملا حسین جمعی از وجود شاگردان سید  
هکهاران معتمد خویش را دعوت نمود از دستورات موافقی که مرحوم سید در آخرین ایام حیات خویش  
در این جهان ادنی بیان فرمودند که گردید ایشان در جواب اظهار داشتند که مرحوم سید که در کربلا

میفرمودند که او طمان خویش را ترک گفته و طلب محبوب و آرزو سرگشته دیار شوید و قلوب خویش با پاک و نزه  
نماه مستعد جذب نور و جلب سرگردید و این جملات از مرحوم سید نقل نمودند که میفرمود (اکنون که  
نتهای آمال و منظور حقیقی است ظاهر شده جای یکدیگر نهاد و محبوب حال است برکت طلب با احدیت  
خواهد گردید ولی این طلب همت تا با توجه و خلوص نیت تو میگردد و شاهد مقصود آشکار و نصیب  
میرس نخواهد شد خلا و تذکریم در قرآن حکیم بیان صریح اقل الذین جاهدوا فینا لنهتدینهم  
سئلنا ان لکن سبیل طلب با احدیت را بشارت هدایت و دلالت سببش فرموده است پس تلامیذ  
این بیانات ملا حسین فرمودند بعد از این تسویح چون است که در این نقطه متوقف اند و در اجرای دستورات  
روحانی و مقتدای گرامی خویش قیام اقدام نمودند تا تلامیذ به استماع این خطاب متفقا در جواب اظهار  
که با بجز و ضعف خویش در معن بقدمت او بویست شاکر و متعظیم اطمینان اعتقاد و نسبت شایسته است که  
اگر اظهار غایبی شخص خود و نظر سعادت توئی با در ملک طبع امر خاص در کماخت بهیم شد پس ملا حسین  
فرمود بر آرد استغفر الله چگونه ممکن است این عهد و پیمان قابل نسبت با آن صل باشد اگر طمان بیان مرحوم سید  
مانوس مالوفت بود و از حشر شایسته دلالت و بچشمی هرگز چنین کلمات از زبان شما جاری نمیشد  
در هر حال اولین وظیفه شایسته است که قیام نموده پیام مقتدای گرامی و استماع معظم خویش با اقبال و انوار  
دور نزدیک نایم ملا حسین با دای این مطلب جای برخاسته بدون فوت وقت نزد ملا حسین  
و بعضی دیگر از جمله تلامیذ سید و از شد و عموم ایشان پیام و دستورات معظم خویش را  
نمود و هدایت و عظمت امر اظهار داشت و تحلیف و نوبت ایشان را که مستلزم قیام با شایسته است  
حسین در مقابل این تاکیدات و اندازات فرگفته های تحلیف که ناشی از ظفره حسن نیا خویش اتفاقا بود و با  
شنید یک از ایشان اظهار داشت که کثیر و عذرا قلیل است ما باید بیشتر متوقف ماند مقام سید معتمد خویش

حفظ نام دیگرى عنوان مؤلف و طيفه است که در اين مکان باقى مانده و حال اطفال که از خود خوش جاوگان  
 گذارند سر سبز نایم ملائکین از این قایل و معاذرت است که سوسى و شوق و ترفیبا ن جمع خالی است  
 و بی تمیید و غیر خواهد بود بنا بر این قوم اجمال خوش گذارنده خود در طریق طلب مجاهدت ان گشت -  
 ملائکین چون انجام طیفه جوانی خوش گذارنده و دستاوردی نمایند باید به فرات حاصل شود از که با جنب شرف  
 عزیت که هر انی و در این مهربان بود بمباری و محبت برادرش ملائکین را فرخا و او اش که هر از هجا او  
 امر افتخار است مصیبت ملائکین او را برادرش و او بسوی ملائکین تمیز گرفتند عمل در آن مکان  
 از او گذرید بنا و دعا مشول شود و بعد از آن خور و انجام سفر معانی مستعد نماید و اجرای این عمل برادر  
 حسین او شریک مجسم بود لیکن فرزند او که بتیسه نزارک خویش در آن مهربانیت صوم حرمی که فرقت حاصل  
 در آن بنا جاتا آن و جاده خد شریک محبت پس چندیم که برین سال گذشت ملائکین بطایفی که یکی از جمله آنها  
 شکستند از فرزند علی شایریت با و در آن زمان از مهربان ملائکین را در ایامی بعد از آن  
 مشول یافت ملاحظه در علم و عرفان تمامی عظیم است و تا ایم و بیانات شیخ محمد جان انوس مالوف که برسیا  
 آن عالم شریف و محقق و مفسر را بر و بالا از ملائکین محسوسند پس از آنکه در آن زمان از تبعه ملائکین  
 خاتمه یافت ملائکین چند نوبت صد بار که از منظر و تصور ملائکین استغاف نماید لکن هر موقع که ملائکین  
 آن عاشق با خسته و مشوق گمانه را از دنیا میدوید و جان عالم بد و حق استغاف یافت که در وقت شرف حاصل نمود  
 و با الاخره تصدیق گرفت خویش ملائکین مدت چهل روز از آن جمع دور شد و گوشه انزوا و خلوت گذرید و در این  
 تصدیق هم را من شایر عجز شد که خدمت و طلب آن جمع مستعد آمد و او در کل آن ایامی نمود ملائکین پس از  
 طی دوره حکمانه و غیر فریق و سفر خوشی نام جنب شرف که بدو شتاب از که با حرکت نموده و انشای طریق برایت  
 مرقد طهرام شرف از آنجا مستیما بجانب بحر عیسیا شد برای اولین مرتبه شام جان از آنجا برگردید و در آن  
 از نظر

از نظر آن نیز نموده متصوفاً بود مختصر ساخت و لی تمطیس محبت الهی و ارجحان شال یعنی بصورت شیر از ضرب نمود  
 بود و در آن ملاحظه کن از برادر برادر او خوش جلد شد با این سینه و دوستیها بمسجد الحیانی رفت و در آنجا  
 منزل ماوی گیرند و اظهار داشت اگر خدا بخواهد موقع غارت م خوار ایشان خواهد رسانید -  
 در همان روزی چند قل از غرق کفایت تو حکم ملائکین در بیرون و از آن شهر قدم میزد و ناگهان چشمش بر خاکی  
 افتاد که در ایامی غیر نو و عامه سبز بر داشت چنین نظر میآید که بجانب کلام میزند آن جوان نورانی پس ناگهان  
 حسین نزدیک شد روی آب منجی ما که از تبریک و محبت گفت به جهت عطف مخصوصی که گوی است تمام  
 رفیق دیرین ملائکین است و در آن خوش گرفت ملائکین در بر او تصور کرد شاید جوانی که از آنجا رسید که ظاهر  
 است که بر او او بدین مخرج مستحقا یا قه و منظر ملائکات پذیرایی و استقبال مذمت نیز الحمد لله و الحمد لله که در  
 محققه شرفی که ملائکین از صاحب معانی و ملائکات تاریخی خوش برای مشربان و لیکه بیان نمود استماع کرد است  
 تحصیل ملاحظه این ملائکین در آن که هر دو در آن زمان ملائکات درین و آنجا شدی که با وقت ملائکین  
 مراد منزل خوشی خود که از شیخ و شیخ سفر استراحت نام آن جوان است که از آنجا این سفر استعداد و ملائکات که در آن  
 هر ان رفقای من اکنون از نظر من میباشد آن جوانی بر او انازر محفوظ و حمایتی بسیار یقین است  
 این زمانه و عنایت خویش محفوظ و حصول نگاه خواهد شد پس از آن که استایع این جوان فرمود که دنبال  
 او بروم لیکن آن جوان که در رعایت طلبت بی باقیمه و عطمت مخصوص مبادر کردید مرا شرفی زانم خیار از  
 کنم خارج شد با او در پی جوان و آن ششم در عرض راه که آن جوان در پیش و دنبال بودم شرفی مبارک و  
 من شیرین بیان و شنیدن در حیات من تاثیر شد نمود و مرا بر محبت و عطمت این ملائکات تمیز کرد که پس از  
 گردش در خانه که من همیشه محروم عالی از آرایش بود رسیدیم جوانی که گوید فی الفور خادم سیما است  
 جوان در بیتش و میان خانه خلوه ای که این بین منی شاد بود که از عقبه بر دم این عورت چنان عطفش  
 کرد

که حکم از روح است پس که در آن باشد با خود فکر میکردم که آیا ممکن نیست و در این سخن نیز از مذهب حقیقی منظور است  
 خوش نزدیک نماند آیا ممکن نیست این ملاقات بر وجه طلب اشتیاق حالت غلبه اضطراب من خاطر خود همچنان حکما  
 چنان احصا شود روح جسم من حکم فرما کردید که از خوبی اختیار شد مرتبه غیر قابل سعی در طلب من پدیدار شد  
 پس از دو باطن جهان است و از طرفی که حاضر هستند برین فرموده و تشنه ای خود داشته کوفتی جنگلی راه را  
 طرف با زمین از حضرتش جا فرود است و از آن برای تمام او هم کوفتی جان قبول فرموده خود را ای صوفی  
 بر زمین آب در روی دستهای من نهادم و نوشیدم شوی بر روی من را زنده و سوخته فرموده و حاضران همه شگفتا شدند  
 بسیار فرمود من چنانکه از کلمات و کلمات پر زاری هست که بر آن خواندیم و نیز فرمود از جای برخاسته عرض کرد  
 موقع نماز من نزدیک است من آنجای خوش آمد کردم در این کلام زود بیان بود آنخوان در این جایگاه است  
 و هر باری بیان شود تا بدیدم در جهت خود از راهی که بر او در می آید ولی چنانکه معلوم است چون  
 روح دیگر است از اینکه بعد از آن که در آنجا از راه استوار است اما به جانب بر آمدن بنامش در حال  
 من بعد از دو حضور خسته بر روی او نماز حاضر شدیم چون بزرگترین سوره نماز مشول شد در شان او و به نماز  
 روح من که از من بر می آید در طلب حقیقت در غلبه سوسه و شاد و گوئی ناگهان کادای یافت دست  
 خست حال بود و این بناچاریم که گاه است که با بر او نماز مشول کردید که گوی می آید متعال من این روح و توفیق  
 در طلب حضور خسته بود و در این حال از معرفت نظر در حال پایست هم اندام نشناختمیم که کلمات این  
 آن شب تاریخی متعال را بلیغ خیم جادوی الهی در آنجا نظری بود که بر زبان این عالمی بعد از آنکه بابت خود را  
 معنی خود در این حال که در چرخ و سید نظر چشمه که با جانشین او و خستدای خوش شیرید در جواب عرض کردم  
 او خزانم معلوم متصدا یا بوسه در اینصورت بود که برین از صفتی که برای من نموده در طلب محبوب هرگز هم شیر  
 حرکت غایب من پیروی این مستورین آن عزیزت و بیت جو حقیقت سنانوس و اولم میگویند چون سابقه توانم

در این کلمات معلوم نمود که در آنجا بیاناتی فرموده است خیر که بیخ عرض نمودم معنی خود باستی از ملاطفت  
 و خاندان عصمت نبوت باشد من با کس از بیست سال تجاوز نداشتی سال کمتر نه ای علم لدنی است قاشم تو سواد است  
 و خان خانان و از هر که در عیب غفلت جسمانی ۱۴۱۱ هجری بهتری است پس از آنکه تا ملی بطن باصوت طین با ناز فرموده  
 کن آیا این ملاقاتش زاده در این عالم است یا کینا عالم که در توضیح فرموده و تطابق آنرا در کمال حدیث  
 وضع معلوم شد این از بیان قانعانه تیر شد با نهایت باع من و هشتم معنوی که باطل بود از نظر ابرام صا  
 مقامی حدس آمدن رای نمود و غفلت و قانعیت متعارف از اوقات خود سیدار علم و طالع بود و صحبت بر آنجا  
 اظهار شد بهت سلمات من نیست معلوم است معنوی چون جلوه در قابل آرزو در بر آفاق است که حقیقت اختلافش شیر تعادش  
 حاضر است حضور من و ذکر این عبارات تاریخ شد بودم که حالت غفلت نسبت برین ستونی گردید که طاق ظاهر است  
 و زیاری استحقا که با بنیاطن فرسخ در بزرگش زنده و میسر شد که آن لحظه من بیان طرز آنرا تغییر هم با خدای و پدید  
 در صورتیکه با دیگر نیز بیان کردم در این خصوص سخن از نهایت صنوع و کمال و بجز نبوی کس از من فراموش اگر از او کس است ثابت سخن  
 دعوی خویش باشد البته از اوقات غلبه اضطرابی که توشه هم را طالع نزد نجابت از هر جوانی طلب و غایتی نمی جوئی بود  
 از همان زمان که من در طریق تحقیق قدم گذاشته و طلب معنوی بر بیان گشتم و بر زبان ای حقیقت نفسی دعوی قانعیت بود  
 که فرقی باج کتابت نیست خویش متضرر من ای غفلت تعالیم علیه نوزین برین شیخ حدیثا سید خدایت بود که خود  
 فکر میکردم که در آنجا فرموده هر روز در آن کتاب را همین توضیح نماید بر آنانی خویش از او خواستار شدم و از حضرت کس  
 استعدایم بود و یوسف در آن عالمی که با سوزین من که مصطلحی جاریه قوم کلی متفاسات باشد تغییر نماید و از این  
 مرحوم سید بطور خصوصی ز قبل تعاضد نموده بودم خسی بر رویه فرمودم فرماید که سید بنام این رسول تسلیع بود  
 و فرمود این موضوع فی الحقیقه برای من مشکل است آن معنوی عظیم که برین خواهد که برای توانا خواهد است این  
 امر اظهار خواهد داشت و تعبیری که از قلم مقدس او ظاهر گردید دلیل جلیل بر حقیقت خلوص مقام او خواهد بود





حضرت عبداللہؑ در ایلا ۱۱۵ می ۱۱۱۲ در منزل دینفوس راج بہ صبیح حضرت اعلیٰ  
این نطق مبارک را ایراد فرمودند (و نطق مبارک دیگری مورخہ پنجشنبہ نهم ربیع ۱۱۱۲ھ  
پنجم جمادی الاولیٰ ۱۳۳۳ هجری دیگری نطق مبارک در بارہ حضرت اعلیٰ کہ در کتاب صبح امریکا  
ادار فرمودہ اند موجود است)۔

عَلَّمَ اللَّهُ امْرُؤًا مِمَّنْ هَبَّتْ عَلَيَّ بُولُغْدَمِجِ ثَمَارِ تَهْرِيكِ مِلْكِمْ اَمْرُؤِ زَوِي بُو كَرِشْ هَضْرَتِ بَابِ اَهْلِي  
حضرت بابا اظہار کرد کہ در حضرت بابا عبارت از طلوع صبح است چنانکہ طلوع صبح بشارت بظہر آفتاب  
میدہد همین طور ظہور حضرت بابا بشارت طلوع شمس مبارک بود عینی صبحی بود نورانی کہ آفتاب  
روشن کرد و آن نور کم نمایان شد تا حاجت مخرجشان جلوه نمود حضرت بابت ظہر  
طلوع شمس بقاء اللہ و در جمع کتب خویش بشارت بظہر حضرت بابا اللہ و حتی در اول  
کتبیکہ مونیوم بہ احسن القصص است میفرماید: يَا سَيِّدُنَا الْاَكْبَرُ قَدْ عَلِمْتُ بِكُلِّ  
لَكَ وَمَا تَمَيَّنُكَ اِلَّا الْفَلَاحُ فِي سَبِيْلِكَ خَيَاتِ اَرْزَوِي هَضْرَتِ بَابِ شَهَادَتِ دَر اِيْنَ يَاهُ بُو  
این تاج سلطنت بدینہ برابر سر مبارک نهاد کہ جوہر زوہر شمس اخصار دارہ شمس ای حضرت اعلیٰ  
دو حقیقہ لفظ آہ عدت بسیار بدیدہ در اول امر در شیراز مد فائزہ خویش حبس بود بعد از آنجا  
باسفیان حرکت فرمود و سخای آنجا حکم تعلق دادند و خایت ظلم و عتاف داد داشتند حکومت  
حضرت بابا بہ بتو فرستادہ در کہ حبس شدند و از آنجا بقلعہ چریق برای حبس فرستادند  
ضرب شدید زدند و اذیت بی پایان کشیدند آخر الامر بہ بتو فرستادند و او را در خواران گلزار  
سارکش زندگن از این شہادت شمش رو شتر شد و طمش بلند تر گردید و قوہ ظہوریش شدیدتر شد  
تا حال کہ در مشرق و غرب ہم مبارکش منته است ببارہ بعضی را چنان گمان کہ مظاهر عدت

تا یوم ظہور از حیثت خویش هیچ خبر ندارند مانند زجاجی کہ از روشنائی بی نصیب است و چون  
سراج امر روشن شود آن زجاج نورانی گردد و ولی این خطات زیر اسطغر مقدسہ زبیر است  
مما ز بودہ اند این است کہ حضرت صبح میفرماید در ابتدا کلمہ بوس صبح از اول صبح بود کلمہ بود  
و کلمہ زود خدا بود و بعضی را گمان چنان کردنت کہ بخی در خوارون حضرت صبح را قیام او وقت  
روح القدس بر صبح نازل شد و نبوت گشت و حال کہ حضرت صبح بصبح بصریح بصریح از اول صبح  
بود همچنین حضرت محمد میفرماید کُنْتُ نَبِيًّا وَاوَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ وَاَجَالَ طَبَارِكُ  
مِيفْرَايِدُ كُنْتُ فِي اَزَلِيَّةٍ كَيْفُوْنِي عَرَفْتُ حَتَّى قِيلَ لَكَ خَلْقُكَ اَفْتَابِ هَيْتَ اَفْتَابِ هَيْتَ  
اگر وقتی تاریک بودہ آفتاب نموده آفتاب بحر ارتش آفتاب است لهذا اسطغر مقدسہ کم زبیر  
در نوریت ذات خود بودہ و هستند آفتاب یوم بعثت عبارت از اظهارت و الا از قبل امر بود  
بودہ اند حیثت انسانی بودہ اند... و مویذ روح القدس مظهر کالات الکی مثل بیان آفتاب کہ  
هر چند نقاط طلوع میاید دردی میشود گفت آفتاب امروز حادثات نہ بلکه الان آفتاب است  
لکن مطالع و شارق حادثه جدید با حضرت اعلیٰ مؤخری لانا القلاء و در جمع کتب خویش  
بشارت بظہر حضرت بابا اللہ را کہ در سترتہ صبح ظہور عینی ظاهر میشود و مرغری حاصل میگردد  
و کل بقاء اللہ فائز میشود یعنی ظہور با لیب و خواهد بود و آفتاب حقیقت مطالع و روح ابدی وسیع  
خواهد شد خلاصہ بیانات بسیار دارد کہ جمع در بشارت بظہر بقاء اللہ است این بودی کہ  
چون حضرت بابا اللہ را بعد از آن یوم مستوان اظهار فرمودہ جمیع با بیان معرفت شدند  
مگر قبلی و قوت و قدرت بقاء اللہ قبل از اظهار امر ظاهر بود و جمیع خلق حیران کر این چه شخص علی  
است و این چه کالات و علم و فضل و قدرت در لہذا مجر و ظہور در ایامی قلیلہ خلق تعلق شدند



یا آنکه حضرت بقیاء الله در صبح و قری امرش شرق و غرب احاطه نمود و باقی استقامت  
 میخواستند امرش را محو نمایند و سرچش را خاموش کنند لکن و شترتند در زیر زنجیر صلیب الهی که  
 در ظلمت زندان نورش ماطع گشتی جمیع امانی شرق و لوک و ملوک تو استند مقاومت نمایند آنچه  
 منع کردند و انجاش بر گشتند نفوس بیشتر اقبال کردند بجای یک نفر مقتول صد نفر اقبال کردند  
 و امرش غالب شد و این قدرت بقیاء الله قتل از ظهور معلوم بود و نفسی بخودش مشرف نشد مگر آنکه  
 گشت صفا و ضلای بسیار معرفت بودند که این شخص بزرگوار است اما ما تصوریم از تعالیه دست  
 برداریم و میراثش را برتر کنیم هر چند نموسن نبوده اند امید است که شخص بزرگوار است بقیاء الله  
 در درسد و دخل نشد معلی داشت کالاتش بذاته بود همه نفوس که او را میشناختند این مسند را بخوبی  
 میدانستند با وجود این آثارش را دیدید علوم و کلماتش را شنیدید حکمت و فلسفه اش را بینید که مشهور  
 آفاق است تقالیمش روح این عصر است جمع فلاسفه شادان میدهند و یگونی که این تعالیم نورانی  
 باید مظهر الهی باید نور الهی باشد نور انبیاش از خود او باشد تا از غیر مثل این آفات که نورش از نور  
 او است آقا نور ماه و بعضی ستارگان از آفات است همچنین نوریت مظاهر مقدسه بذا تم است  
 میشود از دیگری اقتباس نمایند و یگران باید از آنها استسباب علوم و اقتباس نمایند تا آنها از یگران  
 جمیع مظاهر الهیه چنین بودند حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد  
 و حضرت باب و حضرت بقیاء الله در صبح درسد و دخل نشد لکن گشتی از آنها صادر کرد  
 شحرت دادند بر اینکه بی مثل بوده اند و این خصیه بقیاء الله در صبح یعنی عدم دخول در دایره اسباب الاکان  
 در ایران نفوس دلیل بر آن میدانند و در شرق کتب بقیاء الله استلال بر حقیقت او میداند که جمیع  
 کس نمیتواند مانند این آیات صادر نماید و نفسی میداند که تواند نظیر آن بنویسد زیرا این کتب آثار  
 از شخصی

از شخصی که در درسد دخل شده صادر گشته و بر آن حقیقت اوست تا با این کالات بذاته بوده  
 اگر غیر این باشد غیث و نفوسیکه محتاج تحویل از دیگرانند چگونه مظهر الهی میشوند سرای که خود محتاج نور است  
 چگونه روشنی بخشد پس باید مظهر الهی خود جامع کالات موهبتی باشد نه کتبی بی تجربی باشد شتر  
 بذات باشد نه شتر مصنوعی چنان شجر شجره مبارک است که بر آفاق سایه افکنده و میوه طیبیه دهد  
 پس در آثار و علوم و کالاتی که از حضرت بقیاء الله ظاهر شده نظر نماید که بقوه الهیه و تجلیات حق  
 بود حضرت باب و در جمیع کتب شارات بطور آن فیوضات کالات الهیه داد الهه اش را برتر کند  
 بعثت حضرتش اعلی روحی اما الفداء میگورم این عید بعد از روز جدید بر جمیع شایگان مبارک و  
 مایه سرور قلوب دانستنی است

ب) (نصف مبارک در پنجشنبه ۱۱ ماه طابوق جمادی الاول ۱۳۳۱ هـ)

امروز روز بسیار کبیت قرنک و تیسرات طلوع انوار صبح هدی است مبداء و نشا  
 امر ابی است بر تو شرقش حقیقت است یوم ففتح فی الصو و یقر فی النوا و است  
 و قایع این یوم خیل عظمت و لکن حقیقتش در زرد هل بصیرت معلوم و هر چند در زرد هل شرق  
 این یوم مجهول است ولی نفع اولی آن که در مبارک قران میخورد و یوم ففتح فی الصو و یقر فی النوا  
 فالارض یومیت که جمیع من فی السموات الارض مضیق شد یعنی در زرد هل بصیرت مجتهد  
 گشته و انسان مضیق بپوشش معنی محروم از حیات بدی بجزی محقق میشود و اما انسان صبر  
 بحقیقت امر آگاه میشود یعنی آن نفوسیکه فانی بجات ساری میشوند لغفت میشوند که طلوع صبح حقیقت  
 است و نفع اولی است که در حقایق معنویه روح حیات خد گشته و جهان لجان مستعد نظر نماید  
 گردید است که سیر نماید ففتح فی النوا خرمی فاذا هم قیام یتصرفون و آشرقت الارض  
 از آنها



۴۱۰  
 علماء را ذیت زیادی کرده هر اخصات نمودند بعد حضرت را از صفیان به تبریز فرستادند و  
 تبریز چندی اقامت کردند بعد از تبریز با کوفه فرستادند و آنجا در قلعه محبوس نمودند بعد  
 از آنجا کوفه فرستادند و در آنجا محبوس بودند و از چهرتی به تبریز آوردند و در آنجا بحالت قلم  
 و جانشین نمودند حضرت اعلی بن معاویه است جمیع ایران نمودند از یحیی و یزید و هر چه خواستند  
 آن سراج اعلی را خاموش کنند موشن برگردید و روزی در آن شهر شد در ایامیکه در میان خلق  
 بودند در جمیع اوقات بشارت به بها الله میفرمودند و در جمیع الواج و کتب که بها الله نمودند و  
 بشارت ظهور بها الله دادند که در سنه نه هجری میاید و در سنه ششم سعادت کلی حاصل میکند  
 در سنه ششم بقا رسد و میفرمود در این قبل بیانات بسیار و جمال مبارک را با هم من ظهورها الله  
 ذکر فرموده اند مختصر این است که آن وجود مقدس در محبت جمال مبارک جان فانی فرمود چنانچه  
 در کتاب حسن القصص میفرماید یا سیدنا الاکبر حق قدیت بکلی لک و ما تمیتنا الا  
 الفلک فی حجتک و التی فی سبیلک و اننا الکافی بالحق لا یحکم کسیرا آن چه مبارک  
 چند صد مرتبه دیدند و چگونه جان فانی نمودند و چگونه محبت جمال مبارک مجذب نمود و چگونه ما با پیشانی  
 اقتدار کنیم و جان فانی نماییم و بنا بر محبت الله مشتعل گردیم و از عنایات اعلی بهره و نصیب گیریم  
 زیرا آن وجود مبارک وصیت کرد که در ظهور جمال مبارک در عنایات اعلی باشیم و در عنایات مجذب  
 باشیم جمیع بشر را از برای او دوت داریم و عدوت با تمام جهانی کنیم بشارت اعلی لک مبارک باورد  
 چند گام روزی مبارک است اینست من از ملاقات شما بسیار میفرمدم و از خدا خواهم که فیوضات حکومت  
 اعلی بر شما اعطا نماید و چو شاه نورانی گردد و قلوبتان روحانی باشد و جمیع انبیا و نبیات حکومت گردید  
 و منوب بخداوند علیل شوید و بموجب تعالیم حضرت بها الله عمل کنید انتم حق است  
 شهادت

۴۱۱  
 شهادت حضرت اعلی

در ساله ایام تسعه حسین بطور است شهادت هیکل مبارک در یوم میت و هشتم شعبان ۶۰  
 هجری قمری مطابق یوم سلطان از شحر رحمت (موج مبارک) با عزاد میرزا قابل آباده) روز شنبه  
 غلام ظفر (تاریخ قبل زرنزی) در تبریز بوقوع پیوست تاریخ قمری این واقعه نیز چنانچه در فصل دوم  
 نگاشته شد شخص صریح همین کتاب اعلی تاریخ شمس تبدیل خواهد شد مشروح شهادت هیکل مبارک را  
 اصل تاریخ فارسی قبل زرنزی لفظ بلفظ و ایتقام مستکار و قولها باری آن مأمور در کمال ادب و  
 احترام طلعت اعلی را از چهرتی حرکت داده وارد تبریز بلا ایگر گردانید و حقه هفتاد در عمل یکی از تبریز  
 خود ایشان را وارد گردانید و فرمود که با کمال احترام با ایشان حرکت نمایند تا بعد از سه روز از روشن  
 فرمان دیگر از اهلبیت با هم نواب جمعه قهقرا رسید که محض زرد و فرمان سیدنا ابی بامر مدانی که همراه  
 بارادش شازند در زن و فوج ارمنه از دمیتراک سر تپشان سار خان است فرمان داد و در تبریز  
 میان شحر تبریز ایشان نمایند چون نواب حمزه میرزا برمانی اختیار بر سلطه گردید جمال فرمان که برادر  
 امیر فیروز احسن خان وزیر نظام بود گفت امیر باید من خدمت های بزرگ رجوع نماید مانند سایر بزرگان  
 و از وسع بگونه کارها که شغل او باشد با عجل رجوع کند من نه این نامدم و نه این سعاد که در  
 رسول خدا را بدین عزم قبل برسانم فیروز احسن خان که کوهم آنچه از نواب حمزه میرزا شنید  
 برای برادرش امیر فیروز احسن خان امیر نوشت او هم بقیل جواب فرستاد و فرمان میگرداد که خوب است  
 این کار شو همان نوع که در فرمان سابق بود عمل کن به باه و صنان عمل شده ما را از این خیال آنو کن  
 تا بادل درت در باد و صنان روزه بگیرم فیروز احسن خان فرمان تاز را برد که بنوب حقه قهقرا  
 نشان مجدد در آن گذشته و گفت سرکارش خردا ناخوش احوالند و فرموده اند امری را بخدمتشان  
 نمود

نهم کرد این حسن خان فرزندشانی خود فرستاد و کرد و رسید تا بابا با کس با اوست  
 به باغی که بزرگی کرد میان شهرت بیاد کرد و در یکی از حجره های آن منزل ده و نیکو باغی فرج ارا  
 سا خان بگو کرده نفر در آن حجره چاقه زند و در ساعت عوض شوند تا فرد صبح فرستادند نیز  
 حکم اول بود و طلعت اعلی بدون نام و نشان که که سلامت سیات بود با جناب آقا سید حسین  
 حرکت داد از اجتماع ناس رستخیز علم در آن روز پادشاه تا بزرگیک سر بازار خانه رسید بعتن جناب  
 میرزا علی زین العابدین در آن روز در آن خود را با ایشان رسانید و سر بقدم مبارک نهاد  
 و در پیشان گرفت که در از خود جدا فرماید فرمود تا با منستی آفرید چه مقدار شود و در نزد دیگر ماطا  
 ضوع نمودند آنجا از نیز گرفتند و در چهار باب آن صبح عطش و وقار در حجره از جرات سر بازار خانه  
 منزل دادند و فرج ارا شده کیشیک و گلیانی آن حجره را با او گل انداختند و در آن شب از قرار که جناب  
 آقا سید حسین تقریر نمود بود در سفری در طلعت اصلی بود که در صبح وقتی از اوقات بود با حاضری  
 حضرتان فریاد می نمودند و در غایت محبت و شفقت میباشند از جمله که میفرمودند  
 شکی نیست که فردا مرگم خواهد بود اگر از دست شما بماند بجز محبت و گوارا زری از شما با جزیند  
 و با حال که بر مصلحت سازد همگی گریستند و از این حال سخنانی نمودند که عاشق فرمود که بر خاست  
 شال که خود را بلند نمود و عرض کرد که بفرمایید عمل میبایم دیگران دست او را گرفته و مانع شوند  
 طلعت اعلی فرمودند همین جوان ایس من خواهند بود جان خود را در راه من تار خواهند نمود  
 چون صبح شد صبر الحسن خان فرزندشانی خود فرستاد که ایشان را با جانهای محبتین بر نزد  
 حکم قتل گیرند و چون حاضر شدند آقا سید حسین موعوض داشت که تکلیف من چیست فرمودند  
 بجز این است که تو قوا را نکشی و کشته نشوی تا بعضی امور را که جز تو احدی مطلع نیست در وقت خود باش  
 انبار

انکه از ای آن دو نفر دیگر پرسیدند که در گذشته آن شما استخراص کجاست من نخواهم خود  
 بحر خوی می تو امید غنا است که جناب میرزا محمد علی با آنها فرمودند که ایشان صاحب کارند و بعتن  
 رسیدند شری نوال یکم طلعت اعلی تیر فرمودند و با جناب آقا سید حسین خوی مشغول  
 بود که در شبشانی چون آمد دست آقا سید حسین کشیده بدست یک فرانس داده گفت فرانس  
 بنوی بست طلعت اعلی فرمودند که تا من این صحبتها را که با او میدشتم تمام نکنم اگر جمع نام  
 دشمنی بر من بکنم نماید مونی از سر من کم نخواهد شد فرزندشانی تیر شده و جوانی نداد اول آن  
 چهار نفر را یک یک پیش محبتین بردند تا هر کس قرار کند او را بقتول نمایند جناب آقا سید حسین  
 در غوغای صدی قرار نمود و مردم بسیار را در داشته که بزبان او بگزارند مگر آنکه سبب استخوان  
 باشد محبت مزاجات آقا سید علی زین العابدین که رنج والدشان بود و اد فریاد میزد و میگفت این  
 من محبت است و ایمان من اوست بهشت من اوست که تو وصفت من اوست ملا محمد تقی  
 با ایشان گفت این حرفها دال بر جنون است در محزون حرجی نیست جواب داد که ای آخوند تو تو  
 که حکم قتل قائم آل محمد میدهی من حاکم که در رهش جان سار سیسایم و دین ابدتانی میفرستم بعد  
 از این کلام حکم قتل او را دادند اول طلعت اعلی را نزد ملا محمد تقی بردند و در وقت  
 حکم قتل را که از پیش نوشته بود بدست آتش داده گفت خود را شبشانی بده و بگو پیش من آوردن  
 لازم نیست این حکم قتل من همان یوم که او را در مجلس لیعد دیدم نوشته و حال هم  
 همان شخص است حرف همان بعد از آن بزرگان میرزا باقر میرزا احمد بزرگ که تازه با  
 پدرش بریاست نشسته بود دیدند آتش پیش در ایستاد حکم قتل در دست و بفرشانی  
 و گفت بجهت میگوید دیدن من لازم نیست بدو در حق او حکم قتل نموده بود و من شایسته  
 محمد

تجدید نوم بلا مرتضی قلی بود او هم باین دو مجتهد تاسی نمود و حکم قتل را از پیش فرستاد  
 در ضمن ملاقات نشد فراشباشی بآن حکم قتل آن منظر معبود را بر سر باز خانه برگردانید بدست  
 نسام خان از مفتحی سپید که این سه حکم از سه مجتهد اعلیٰ تریز است که در این سلام قتل این شخص  
 لازم و واجب است حال تو هم از دولت سوری هم از ملک و بر تو بایست و فراشباشی بود  
 از آن چهار نفر را ناموده گفت حکم را بخار تو بر داده اند جناب اقا سید حسین آذربایجان  
 که شب خدمت بود جس خود حضرت احمد علی را خواست که در آن حجره جس نماید و فرغ نمود  
 و او که مرا بر سرش محبوس نماید از زیر برد و بدست ساسان سپرد گفت اگر تا آخر پشیمان نشد این  
 هم با او صلب کن و چون نسام خان وضع او را مشاهده نمود بر قلبش جبلت ملی وارد و در کمال ادب  
 خدمت اعلیٰ معروض داشت که من سببی هستم و عداوتی با شما ندارم شما را بخدای لا اله الا الله  
 میدهم که اگر حق در نزدش است کاری بکنید که من اهل در خون نشانم فرمودند تو با ما چیزی  
 مشغول باش اگر نیت تو فاضل است حق تا از این نقطه نجات خواهد داد نسام خان حکم کرد که در  
 همان حجره که آن جناب محبوس بودند زویان نهادند و بر پایه که باین حجره بود روح آسمی گویند  
 در میان آن پنج بستند که با یکی طلعت اعلیٰ را و با دیگری حضرت میرزا محمد علی را با و نیزه  
 محمد علی از آنها استند فایز که مار و ایشان بیدید تا هدف بلایای ایشان شوم چنان اوردند  
 که آتش برین سبک واقع شد و بعد از آن که صف سرانید ستانده هر صف دست چاه  
 بصف اول حکم شلیک دادند شلیک کرده نشستند و بلافاصله صف ثانی با موشک شلیک شد و آنها  
 شلیک نموده نشستند صف سوم در آن هم شلیک نمودند و از زود باروت و زور و شن نیم روزش میراث  
 تاریک شد و بعد روه هزار نفر دست با هم باز خانه و با همایکه مشرف بر باز خانه بود ایستاده و

میکردند

میکردند چون دو نفر دست حضرت میرزا محمد علی آلبانی را دیدند ایستاده و اصل اثری از حرکت  
 در بدنشان نیست حتی قیامی بیفته تازه که پوشیده بودند خناری بر آن نشسته بود و لکن طلعت اعلیٰ  
 غایت دیدند و حکمی ندا نمودند که بایست غایب شد و چون تخلص نمودند ایشان را در حجره که اقا  
 سید حسین محبوس بود ریخته و همان فراشباشی دید که در کمال لطیفان و آرام نشسته اند و با اقا  
 سید حسین صحبت میدادند خبرشباشی فرمودند من صحبت خود را تمام نمودم حال هر چه میخواهد  
 بکنید که مقصود خواهید رسید فراشباشی از همانجا حاکم خانه خود شد و از آن محل استغفار داد و اقا  
 میرزا سید حسین مرحوم که از اعیان بود و همایه ایشان این اقدرا ذکر نمود و همین سبب تصدیق  
 و ایمان اقا میرزا سید حسین شد بود و این عجب در تبریز ایشان را دیدیم و بانده با آن سر باز خانه  
 آمده محلی را که میخ صلیب نصب بوده و آن حجره را که طلعت اعلیٰ را با اقا سید حسین در آن بستند  
 نشان او ندیدیم تا خان از دیدن این امر عظیم فرج خود را برداشت و ز سرگرم باز خانه میروند  
 و گفت اگر مرا ندانند جدا کنند که مرتکب چنین امری شوم هرگز نخواهم شد و فی الفور آقا جان خان  
 خرم حاضر شده فرج خود را که بنوع خاصه ناصری سوگوم بود و حرکت داد که این کار را من حکم دایمی  
 من میرم پس همان تریب توفیق اول بستند و حکم شلیک دادند بر عین اول که فقط یک تریب  
 خورده شد و بدون آسیب زمین آمده بودند این صند دیدند که آن و هیکل از شدت ضرب یک  
 هیکل شده یکدیگر محسوس گردیدند و در همان وقت با وی حرکت نمودند چنان با دو خاک سیاه روزی  
 نمود که مردم منزل خود را نمیافستند و از غلظت شب آن طوفان و باد و خاک سیاه باقی بود و شدت تاریکی  
 و اهل تبریز که بغیرت مغرب نوازی و جب مادات معروف فاق بودند که چنان و قوی با آن حالت  
 آن قدرت که نسام خان تصوراتی شده کرده و فراشباشی از آن محل استغفار نمود بیدار شدند با آنکه

در صبح

در تشریحی که نوشته اند حضرت اید از زنده ای از زندای بلند فرمودند ای مرد گرم بشناسند که  
 این جوان که اهل از شام است در این سبیل قرآن سینه در خواند و در هر روز هشتاد و دو مرتبه  
 او را دیده و سینه سینه قرآن از انبیا خود را فدای من کرده این بیانات اغلب مردم شنیده اند  
 ایستاده تا شام میخواند تا ستم از بارگاه ایزد سست تا بیاورد خوی آیم محبت پس  
 باقی گشت که از این فریاد بخیر تمام مردم دور گشتند و کسی تلم از ذکر آن زبیر حلی عابرت  
 و سان از میان قاصر رزید از این صیحت عریضه فارسی گوید چون بیایم تا یک از آن غلامان  
 تاریخ این ستم در چشمش افتاد و او را بر تیر اندک گلو باران و آن واقعه عظیمه در نظر نوم آید  
 از میت و شش شیان عیضه احری واقع شده و آن وقت از سنین قری از طمر مبارکی  
 یکسال و هفت ماه و بیست و هفت روز گذشته بود و اتفاقا از سنین شمس بی مال و شش ماه بود و آن  
 تلمو شان از سنین قری شش سال و سه ماه و بیست روز گذشته بود و از سنین شمس شش سال و چهل و یک  
 روز گذشته بود و این سخن بجا است

حال من بالخل لا بد لرج مرموم کر بلای قاسم زوزی سیر مایه قولد تعالی اما ند کوبی  
 هذا المام عیذ قبل علی از می امیر کج که بلکم مولا و دمه بدمه و جده بجد  
 و غلمه بعلیم زبیرنا لوقاب جهنم علی الاعلی با نه فارسیا لافان الله فیکله  
 و ورد علیه ما الا نعت شهنه الا دان علیه نهائی و نه آ ملکوف و جبروقی قاهل  
 عدان العدل فالاصناف اشقی -

در کتب ۱۵۲ ترجمه کلیسی تاریخ میل زندی استان دیل که فارسی ترجمه نموده و دیگران  
 در کتبها نیز از مشهور و ز شهادت همه کلمه مبارک جسم مطربان و غیره از حد علی ز نوبه از زبان  
 کلام

بکار خندق در بیرون دروازه شهر انتقال یافت و عده برای محافظت و مراقبت آن جبهه ای  
 شد و صبح روز بعد از شهادت قوشون روس در تبریز با قاشی امر بکار خندق زنده و نقشه آن  
 جبهه مطهر را که در کنار خندق خاوه بود برداشت حاجی علی خلیجی برای من بحایت و گفت که کلی  
 احصای قوشونخانه روس که با من قرابتی داشت آن نقشه را در همان روزی که کشیده شده بود در  
 نشان او آن نقشه با نهایت مهارت کشیده شد بود و من چون در آن وقت کردم دیدم هیچ کلمه  
 پیشانی مبارک اصابت نموده رخساره زیبا و لجهای مبارک نیز از آسیب گلوله محفوظ مانده اما  
 تبسم لطیفی هنوز در شرف مبارک آشکار بود باز او و سر میرزا محمد علی زوزی نیز وضع و مشهور بود  
 مانند آن بود که محبوب خود را تنگ در آغوش گرفته و خود را سپر بلای حضرت محض ساخته این مشرف  
 آن نقش از خود بخود شدم بی اختیار صورت را بر گرداندم و دلی در بر هم سینه منزل مراجعت کردم  
 و در بروی خود بستم و تا سه روز در شب زنجیری خودم در خواب بچشم در آمد و در کتب  
 مطلع من در جنت که غلامان آن بخاری چنین است - سر با زانیکه با مرا آقا جان بیکت نموده یک  
 حضرت بابا حریف گلوله ساختند جمعا بخوی عجب برای عمل خویش رسیدند و دست بجاه  
 اتحاد همان سال با ارس خود آقا جان بیکت را از لرزه سختی پاک شدند این جمع در بین اردیل  
 و ایامه استان خکام ظهر که در سینه دیواری پناه برده و بر فرم حرارت هوا المومع سسر گرم  
 زنده بر اثر لرزه سختی زیرا وار مانده کل هلاک شدند یا قصد فرودگزار آنها در سال بعد از شهادت  
 حضرت بابا بو طه طیفان بگری که مرتکب شده بودند فرمان و مرصیر از احاق و حاکم  
 همگی تیر باران شدند و محض ضار برای آنکه احدی از آنها باقی نماند فرمان داد و مرتبه با آنها ملکن  
 نمود و امر کرد ابدان آنان را با نیزه و شمشیر پاره نمودند این واقعه در تبریز اتفاق  
 افتاد



افتاد و برای عبرت مردم بدان پاره پاره آسمان را در عرض تماشای مردم شکر قرار دادند این  
مطلب در بین مردم سبب گفتنی بود و همه میگفتند عجب که همان عده که بابت احد ف گولرین تخت  
اینگونه بنزای علی خود رسیدند حرف بر سر زبانها بود و دلونده غریب این مردم افتاده بود تا بسع  
علی بنی اصف سید فتوی دادند تا هر کس که اینگونه سخن بگوید مورد اذیت و زجر واقع گردد  
بعضی مردم را بقولای علما زدند و بعضی را جوس ساختند انشاهی **بگفتند**

بعده از شهادت هیکل مبارک عرش اطهر حضرت مرتباً علی بن ابیطالبان خان سپه بچی خان  
پرستور هیکل مبارک جلال طبعاً از تبریز طران نقل گشت و در آنجا مستور و در آنجا نگهداری  
مختلفه معنی و محفوظ بود تا آنکه مرگ میثاق عرش اطهر را از ایران با رضی قدس انتقال داده و در جبل  
کربل استقرار یافت یومئذ شرف عرش اطهر بحسب منصوص صریحاً نازل از اقلم حضرت عبداللہا  
یوم نوروز بوده که در آن روز جسد طهر در میان صندوقی که از هندوستان تحیده فرموده بودند گنجه شد  
آن صندوق را در صندوق دیگر قرار داده در مقام اعلی استقرار یافتند در کویع میرزا عبدالخیر قلی  
از قلم مبارک طلعت پیمان نازل شده قولد العزیز... سفارش برنگون مرقوم شد که یک صندوق بر  
عنت در بنیات فراغت یکپارچه و یک صندوق از بهترین شب هندوستان مجیاقانید و فرستند  
در ششاه قبل آن دو صندوق بهشت و تفایلی زیاد و در جفا گشت ولی هیچ نفی نمیدانت که بنشیند  
بجست چه مقامی است همچو گمان نموده که بجست روضه مبارک است بابی جاب انامیرا اسد اللہ  
مخصوصاً زانجا با چند نفر ایال نمودم فتنه و کمال تماماً و شرم او اتمش م بدون آنکه نفی جز قائم است  
باز حنی همه اهما گمان نوشجات نمودند عرش عظیم جسد طهر و هیکل مقدس روحی ذاتی لیسب اللہ  
ناکال حضور و خضوع با تحت روان اراد عرض تمام نموده و با او پورا در ارض مقدس بودند و بگو

معدومست که چه روحانی و سروری رخ نمود حال در جبل کربل هیکل از پیش گرفته میباشند و  
حال قدیم روحی را جانیما لفظاً همیشه آن را توصیف فرموده بودند و امر مگر فتن آن نموده بود  
در جمیع کتب بنیاد ترفیع آن واقع و اشارات وضع مشغول بر بنیان مقام تقدس همیشه انصاف است  
در کویع اجای با طوم و لوح استقرار عرش و لوح کاجا علی در رنگون که مقدس می باشد همان حدائق  
بوده پیش از قلم مبارک باین مطالب اشاره و تفصیل آن نازل گردیده مراجع فرماید که شماره اول و دوم  
از جمله یازدهم جمله پنجم با خبر مورخ دوم ابرح ۱۳۱۱ در صحت کتب کثیری در شرح تشریفات تهرار  
عرش مبارک در جبل کربل با انگلیسی از هنر زامین مکتوب و مندرجست در این مقام نگارنده  
رسالان را جاری آورده کرده و بنویسد نگارنده را این را باید در محل خود خالی از این نیست  
**بگفتند** حضرت علی علیه السلام در کربلا **عاشوراء**

بگفتند در کربلا کرم الله

بگفتند در کربلا کرم الله...  
صبح یکشنبه حضرت عبداللہا با عالم مبارک که وعده از اجازت عکا بجانب جفا غایت مشه بودند  
در آمد و داخل در نیمه راه بین عکا و جفا در این ایام بنای کوچکی موجود است که از طرف حکومت برای اقامت  
یافته هیکل مبارک همین نقطه در وسط صحرا توقف کرده و محقر خود اکی صرف فرمودند پس از یک ساعت بجفا و از ششم چند نفر  
جاسوسان فرستادند که از حال قبل شرف حضرت علی علیه السلام که آنجا نقطه که خطره القدس کوه کربل واقع شده معنی و عظمت  
کیفیت پیش از چند نوروز هیکل مبارک دو نفر از اجار با جفا فرستادند تا لوازم جشن عید را فراهم نمایند  
نزدیک قبل یکی از اجای رنگون هندوستان صندوق بزرگی از مرمر بجفا فرستاد که در طرف  
آن اسم عظم نگاشته شده بود این صندوق بالاخره برای حفظ عرش مبارک حضرت اعلی بکار برده شد





انك انت المصدور على ما تشاء وانك كنت على كل شئ محيطا  
عليك يا جمال الله شانه الله وذكره وبهائه الله وفوره اشهد بان ما ارادت  
عين الابداع مظلوما شبهك كنت في ايامك في غمرات البلاء يا مرة كنت تحت  
التلايل والاضلال ومرة كنت تحت سيوف الاعداء ومع كل ذلك امرت  
الناس بما امرت من لدن علم حكيم ورجي اضرارك الفداء ونفسي لبلاء اهلنا  
اسأل الله بك وبالذين استغاثت وجوههم من افواه وجهك فاتبعوا ما امرت  
بهم بما لطفك ان كيفما لجات الى حال بيتك وبين خلفك ويردني خير  
الدين والآخره انك انت المصدور العالي العزيز العفو الرحيم صل اللهم يا ارحم  
على السدره واودا فيها واغصانها واثارها واصولها وثمرتها بتعام اسمائك  
الحق وصفائك العلياهم لخطيئتهم من شر الميدين وجود الظالمين انك  
انت المصدور الفدير صل اللهم يا ارحم على عبائك الغائبين واما انت الفاتر  
انك انت الكريم ذو الفضل العظيم لا اله الا انت العفو الكريم  
ذو الرزق الواسع رؤوسهم كرزوم شجوات درازن مقصود باصغرهم كل مبارك زيارته  
حضرت سيد الشهداء كراظم اعلى نازل شدة ثلاث شدة كرمي على اجابته زور يوم شهادته  
ان راغوات يمانه صومنا ان زوارنا ما ذاب من قلبنا قولنا تعالى :  
هذه زيارته تروى عن علي بن ابي طالب في الاصل الاعلى سيد الشهداء اخير علي بن ابي طالب  
(هو العزري المستلبي السنن الطويل العليل الحكيم) -  
شهداه الله لا اله الا هو والذي لعنه الله هو الموحود في الكتب والصحف المذكور  
في افئده

وافئده المفرقين والمخلصين وبه نادى سدا البنيان في ملكوت القربان يا ارحم  
الاديان لعن الرخن فدايت ايام الاخوان بما وعدت على مشرقا تحجر ومطلع البرهان  
فانا حيا به اهل خبا المجد والفرديس الاعلى وصاح به اهل سرادق الفضل في الجنة  
العليا شهداه الله انه لا اله الا هو والذي ظهر له هو اكثر الخزون والسر المكون  
الذي به اظهر الله اسرار ما كان وما يكون هذا يوم فيه انهت اية القبل بيوم  
يقوم الناس لربنا لعرش الكرمي المرفوع وفيه نكبت ايات الاوقام والظنون  
وبمدحك انا لله وانا اليه راجعون وهذا يوم فيه ظهر لنا العظيم الذي بين  
براه الله واليقون والمنزلون وفيه سرع المرفوعون الى الرحمن الخويم وشر فوامنه  
باسم الله المصدور المهيم القويم وفيه ارتفع نجيب البكاء من كل الجهات وظنون  
البنيان الحزن لا اله الا الله واصفيا له والبلاء لا حياء الله وامانة والهيم والقوم  
الظاهر امر الله ما لك ما كان وما يكون يا اهل مداثر الاسماء وطلعات المرفعات  
في الجنة العلياه واصحاب الوفاء في ملكوت البقاء بدلوا اثوابكم البيضاء والحمر  
بالسوداء بما انتا الطيبة الكبرى والرزية العظيمة التي بها نال الرتول وذات كبد  
السؤل وارتفع حين الفردوس الاعلى فنجيب البكاء من اهل سرادق الابهي  
واصحاب الهيئة الحراء المسفرين على سر الحية والوفاء اه من ظلم به اشعلت حقا  
الوجود والاعلى ما ليا الغيب الشهود من الذين بقصوا اميا قاله وعهدوا تكروا  
حجته ومجدوا نعمته وجادوا بما يابنه فاذا ه انفاح الملا الاعلى اصبحت الفداء  
يا ابن سدة النقي والسر المستتر في الكلمة العلياه يا ايت ما ظهر حكم السيد والصاب  
وامارات

وما رأينا ليعون جبلة طر وحا على التراب بمصيبك منع بحر البيان عن مواج  
الحكمة والعرفان وانقطعت فاسم السجان بحزنك عنك الاثار وسقطت الاثا  
وصعدت زفرات الأبرام وزلت عبرات الاخيار آه يا سيدك هذا وسلطان  
آه يا فخر الشهداء وبحبوهم اشهدك انك اشرف نورا الانقطاع من فوق سما الأبرام  
وتمتت فيا كل المشرقين بطراز القوي وسطع نور العرفان من ناسوت الانشا وال  
ما ظهر حكم الكفاف والنون وما فتح ختم الرجوى المحنوم ولو لاك ما غرقت حسمامة  
البرهان على غصن البيان وما نطق لسان المعطس من ملا الأديان بحزنك ظهور  
الفصل والفراق بين الها والواو وانرفع صهيح الموحدين والبلاد بمصيبك منع  
الفلم الأعلى عن صبرية وبحر الطاء عن مواج وفسام الفصل من قرينها وانهار  
الفرديس من خريفها وشمس العدل من اشراقها اشهدك انك كنت اية الرحمن في كل  
وظهر البحر والبرهان بين الأديان بلنا بحرا الله وعدة واطهر سلطنة وملك  
نور العرفان في البلدان واشرق نورا الايقان من ارضي سما البرهان وبلت ظهورك  
مذرة الله وامره واسرا الله وحكمه لولاك ما ارتفع التذاه من الاقنى الأعلى  
وما ظهرت لك في الحكمة والبيان من خراس فلم الابهي بمصيبك تبدل فرج الجنة  
العليان وارفع صريح اهل ملكوت السموات اشنا الذي اقبلت الوجوه الى مالك  
الوجود وخلقك التذاه الملك لله مالك الغيب والشهود قد كانت الاشياء كلها  
شيئا واحدا في الظاهر والباطن فلما سمعت مصابيك تفرقت وفتقت وطاربت  
على ظهورات مخلقة وان مغايرة كل الوجود لوجود الفداء يا مشرق وجهي الله

مطلع الاية الكبرى وكل النفوس لصيبتك الفداء يا مظهر الغيب يا سوا الانشا  
اشهدك انك ثبت حكم الاتفاق في الافاق وذابت اجساد العشق في الفراق واشهد  
ان التوراح لمصيباتك والطوحاح بما ورد عليك من اعدائك لولاك ما عجل  
الرحمن لابن عمران في طوبى العرفان انا نديك واذكرك يا مطلع الانقطاع في  
الابداع ويا سيرا الظهور في جبروت الاخراج بك فتح بابك لكرم على العالم وشرق  
نور القدم بين الامم اشهد بان ريق يد جانتك ان نضت يا ذا المكنان الى  
منزل الايات ويا فاعلنا الى الاتفاق الابهي اقبلت لك انشا الى الله مظهر  
البيئات انك النقطة التي بها ضل علم ما كان وما يكون والمعدن التي  
منه ظهرت جواهر العلوم والفنون بمصيبك توقفت فلم التقدير وذرفت  
دموع اهل التجريد فاه آه بحزنك ترعرعت اركان العالم وكاد ان يرجح حكم  
الوجود الى العدم اشنا الذي بامره فاج كل بحر وفاج كل عرف وظهر كل امر  
حكيم بك ثبت حكم الكتاب بين الاحزاب وجرى قران الرحمة في كتاب التذاه  
اليك يا سيرا التورية والجميل ومطلع ايات الله العزيز الجليل بك بنيت حنة  
الانقطاع ونسبت ذائير القوي على اعلى القاع لولاك انقطع عزنا العرفان من الانشا  
وذاعه الرحمن عن البلدان بعد ذلك ظهرت مذرة الله وسلطانه وغر وقدا  
وبل ما ج بحر الوجود فاستوس سلطان الظهور على عرش الوجود اشهد ان بك كفت  
سجانات الجلال وارعدت فرأى اهل الضلال رحت انا الطون وسقطت  
انما رسده الاوقام بدعك الاظهر راحت مدائن العشق واخذت الظلمة نور

الافاق وملك سرج العشاقي من الغذاء واصحاب الاشياق الى مطلع انوار  
 الكفاة بامر الوجود وما لك العيبا شهودا واداية مضينا لك اذ كرها في العالم  
 وابتعدنا بك ابتهابن الامم انت مهبط علم الله ومشرق ايامه الكبرى ومطلع انوار  
 بين النورى ومصدا ويره في ناسونا الانشاء يا فاهم الاعلى قل اول نور سطلع الاح  
 ما اول عرفه تصوم وفاق عليك يا حنيف سدا ما البيان وشجر الايقان في فردوس  
 العرفان ملكا شرفت شمرا الطهوه ونطق بكلم الطور وظهر حكم العفو والعطاء  
 ملا الانشاء اشهد انك كنت صراط الله ومشرق ايامه ومطلع افلاكه  
 مصدا ويره الحكمة واحكامه الثامنه انت عينه العيون والعشاقي جودا ووضيعة  
 الله والمخلصون واحكامها بيانك مانح بحر العرفان يا ربيع العرفان واشرف  
 نير الايقان من افق سما البرهان بناتك في ميدان الحرب الجلالا ارفع حنين  
 مشارة الجمال في فردوس من افق السما السال بظهورك خضيت ايام البرق القوي وحسب  
 انوار البق والفضاء اشهد انك كنت كثرنا الى علم الله وخزينة جواهر تبارك  
 بمصيبك تركنا النقطه مرقها الاعلى فالتحدث بعفها افلا ما تحت الباء انت  
 اللوح الاظم الذي في فردوس اسرار ما كان دفنا يكون وعلوم الاولين والآخرين  
 انت فاهم الاعلى الذي بحر كبحرك الارض والسما وتوحيث الاشياء الى انوار  
 الله رب العرش والرشى اياه بمصيبك ارفع خيلا لكاء من الفردوس الاعلى  
 اخذنا الحوريات لانفسهن مقاما على المراتب في الجنة العليا طوبى لعبد ساج  
 بصيبنا بك وطوبى لامة صاحب بلاياك وطوبى لعين جوت منها الدموع وطوبى  
 لارض

ارض شرفت بحمد الشريف المقام فازيا شرفا رحيمك اللطيف سبحانه اللهم  
 يا الله الظهور والجلي على غضن الطور اشالك بهذا النور الذي سطر من افق سماه  
 لا تقطاع وبه ثبت حكم التوكل والقروض والابداع وبالاجناس التي قطعت بسبيلك  
 الامجاد التي في ارض حكام وبالذماء التي فيك في ارض التسليم امام وجهك ان يغفر  
 الذين اقبلوا الى هذا المقام الاعلى والذروة العليا وقد ذلهم من تملك الاعلى  
 لا يقطع به عرفنا قائلهم وخلقهم عن مداخن ذكرك وشانك اى رب ترابهم  
 محبدين من نجات وحيات ومقطعين عن ذنوبك في ايامك اشالك ان تظنهم  
 من يد عطايتك ثم اكتب لهم من راحة فضلك اجر لقايتك اشالك يا الله الايام  
 الذي به تحريت الملك واللكوث وسدا لك الذي انجذب منه اهل الجبروت ان توبنا  
 على ما تحب ترضى وعلى ما ترضى به مقاما لنا في ساحة عركه ولساط قرك اى رب نحن  
 عبادك اقبلنا الى تجليات انوار نير ظهورك الذي اشرف من افق سما جودك اشالك  
 يا مواج بحر تبارك امام وجوه خلقنا ان توبنا على اعمال امرنا بها في كتابك المبين  
 انك انت ارحم الراحمين ومقصود من في السموات والارضين ثم اشالك يا الهنا وسيدنا  
 بقدرتك البى الحاط على الكائنات وبادبارك الذي احاط على الموجودات ان تنور  
 عرش الظلم بانوار نير عدلك وسدا اريك الاعتاف بكرمتي الانصاف بقدرتك الظلم  
 انك انت العدل على ما تشاء لا اله الا انت العدل العليم - بلاء  
 ذكر شمس بحر جلالى الاولى هبعت حمرت على تماوت لوح مبارك ما فوس من صوم  
 حضرت ولى امر الله ولوح جانب بربع السكاه اياه مورخ على شجر الجلال وهو فيفرا ما سدا  
 قولك

۴۲۸  
 قبله الاحلی راجع بکتاب مبارک ناقوس و شرح نزول آن فرمودند نویسنده این لوح در ایام مولود  
 شده بر حسب خواهش نا محض علی مهتمانی بواسطه حضرت عبدالقادر جیلانی این لوح مشتمل بر پنج جلدی است  
 یعنی هفت حضرت اعلیٰ بجز مبارک جمال قدم مرقوم و منظور گردیده و تمام است این لوح در جهان  
 یکه مبارک که محبوب قبول است یعنی لوح ناقوس در او غیر محبوب موجود است تا به حضرت اعلیٰ  
 چون در شیراز اظهار فرمودند بدین معنی ناقوس تقدیر نویسنده و این جمع شده و مجروح می شود  
 اسامی آنها مطابق تاریخ نقل از این قرار است :-

اولن ملا حسین شبروی مت به باب الحلی دوم - میرزا محمد حسن برادر بابا باب  
 سوم - میرزا محمد باقر مشیرزاده پنجم - ملا علی طباطبائی پنجم - ملا احمد  
 قزوینی مت به ملا علی ششم - ملا حسن نجفانی هفتم - سید حسین یزدی  
 هشتم - میرزا محمد رفیع خوان یزدی نهم - سید هشتاد - دهم - ملا محمود حواری  
 یازدهم - ملا جلیل رقی دوازدهم - ملا احمد ابدال مرعشی سیزدهم - ملا باقر  
 نوزدهم - ملا یوسف اردبیلی هجدهم - میرزا مهدی میرزا عبد الوهاب نهمین علی میرزا  
 محمد علی قزوینی الا جناب ظاهره اما نقوس پس از آنکه حرکت از این نقوس با صورت همگی  
 عنایت فرمودند با جناب نقوس و غلام میرزا خوش که بتصریح ابوالفضل در کتاب کشف العیون  
 آن غلام کا فور نام داشته است بجانب که در پستاندند و پس از مراجعت در بین او شورشیراز نام بود  
 و الا فارس بر خورده با آنان از شیراز نزد پس از مصائب بسیار از شیراز فریست همگان منتهی بودند  
 این مهاجرت در او آخر شهر بود مطابق او هزار رمضان سال هزار و دویست و هشت و دو هجری قمری  
 بود و تقریباً پنجاه و ده روز در همگان اقامت فرمودند (ظهور الحق ص ۹۵) منوچهر خان  
 معتدل

معتدل الدلف که شرح معاش در ترجمه اعلام جلد دوم این کتاب گاشته شد از حضرت نگاهاری  
 کرد که جلدی تعلیم تربیت شماره ۱۱ سال چهارم حاصله بر معتمد الدوله منوچهر خان  
 چنین نگارند قول منوچهر خان یکی از رجال معروف عهد فتحلی شاه در عهد شاه  
 قاجار بوده و بعد پنجم وی هرگز اسهلاب چون در غالب اسنمه و لغات معموله مهارت داشته  
 این نسبت خانواده وی به انگلیس بود که در لغت گری می صدوق لغات است شعرت یا نیت سخن  
 وی بجهت خدمات برجسته که در عمل طبع کار برده از طرف دولت و ملت فوق العاده مورد توجه و  
 شده است زیرا که پس از فوت میرزا عبدالوهاب خان نشاط ۱۲۴۴ هجری از طرف دولت بجهت  
 معتمد الدوله اسرافراز گردید و بیشتر از صد هزار از سخنوران آن عصر تصاند و قطعاتی در طرح مصنف  
 وی نظم آورده اند میرزا محمد علی متخلص بهای المصنف میخا الیسی یکی از آنها است که کتابی بعنوان  
 مراح معتمد مشتمل شرح حال او و اوصاف می مدون ساخته و در آن چنین گفته است از جلد او ص ۱۰  
 منوچهر خان آنکه در شرکام سید امام و بسط قواعد اسلام چنان ساجی و شائق بوده که تقریباً  
 هزار تومان خراجات نمود و بعد هشتصد هزار جلد کتاب احکام شریعه فرغ می یافتی نموده بود و چون از آن  
 حضرت اعلیٰ در خربت منوچهر خان رساله مبارکه اثبات نبوت خاصه از قلم مبارک آنال  
 فرموده اند و عنوان آن این است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل طراز الکوا  
 کتاب الاذن طراز النقطه التي عینت بعد ما شئت .... الى قوله تعالی و بعد  
 لتاطلع فورا الامر من ساحه حرة حضرت العالی و الجناب لتطابا لتعالی حضرت  
 الحضرة الخافان و معتمد الدوله السلطان دام الله ظل عنایه علی مفاروق رعایا  
 و بلغه الی ثمانية مائتاها من امر عبده و ضنهاه الی العبدنا کنه فی ظلال مکفنه تا  
 رحمة

رحمة الله وغنايته بان ذكر بيان تيرا الاحدية في اثبات التواء الخاصة لا الالة الا  
 من وجهه <sup>١٣٣</sup> هجرى در گذشت مگفتش در بدهه تم باشد زيارت شما را هم مگر حضرت  
 عبد الباقا هم و نازل گردید و صور شراين است زيارت سيد الصدق و فخر الوفاء و معلم الود  
 منو جهه خان عليه الرحمه و الرضوخ هو الله عليك الخيرة و عليك اثناء و عليك الصلوة  
 و عليك اليها يا سيد الوفاء و عليك الامراء و شعبك الصدور و يد البدر و ايامي اقليم  
 الاثير و الجالس على سبر الجيد الاثيل اشهد بانك انت الله و اعينت بايات الله و  
 خضعت لظهور نوار الله و خضعت لمطلع وحي الله و اخذت بفحات الله و حيث مشرق  
 نور الله و حفظت مظهر الهدى من شر الاعداء الذي تبدوا التقوى و اخذوا الهوى  
 و ما خافوا من اله و اما نوا مطلع ايات الله انك الذي ما جعلنا الحجج عن شاهة  
 الايات البينات و ما منعك كوز الفناء عن التلوك في طرفة العسل طوبى لك يا  
 الشهامة الكبرى بشرى لك يا صاحب الرتبة العليا انك انت السيد الملائكة  
 و انت انت المجيد الملكوت الابهي انك انت المعبود بلسان أهل التقوى في  
 انت الممدوح في السن اصحاب الهدى طوبى لمن نازر مرق ذلك النور طوبى لمن قبل جلد  
 المظهر طوبى لمن تمك بصره في المعطر طوبى لمن تم رايك المعتمدين و اجمع عبادك  
 فان الملكة المرقوبين من نور البرق و اولئك ترفع طوبى لمن يرتكبه في يوم الله من القباب  
 نور الله المديون في يوم الله من نور البرق و اولئك ترفع طوبى لمن يرتكبه في يوم الله من القباب  
 و ليس ازناه بجزق و بغيره ما با شهادت سيد و قابع مهمتها در دوران دعوت حضرت و  
 دست از قبيل اتمه فاطمة زهرا بن ابى طالب طهرت و ما تمه زخمان و اتمه نيز و وقوع و لكره

نور

١٣٥  
 فاز للو و يطلب لود ارج  
 اخوتنا القديس جاو و جوشن الخيز تيرا الورد ذكر  
 قصيدك ان بعدك معلم من ستم و در سيناتك و در عكاساتك نموده  
 ما بال هذا الارض تصد للتمنا  
 و لير الكواكب لم تزايد ضوءها  
 ما لي انا ما قد ترتب في الفضل  
 و انما بيت و ترتب ثم انحت  
 ذهبت الذي نور جوارب زانما  
 حقا انما سكنت عليك مدامع  
 يا ارض نوحى و اندي و تصيف  
 يا ارض نوحى فالنواح لواجب  
 عجبنا ترى هذا نهاية من حوى  
 كلنا و كلا الورد حوى و نسل  
 يا ايها الاقوام نوحوا و اذ نوحوا  
 شعوا الغلوب مع الجيوب فاعنا  
 جود و ابد و من عيون كان في  
 ابكو الفراق و ليس تكوا فاضد  
 لك كسر ان تضربوا لرسدك

لا حقا

١٣٦  
 ذا البهاء الفديري في الله حله  
 انتم في عكاساتك  
 طير افهل قطب لك كارم و درهما  
 هلا اليها من سناء و نقدما  
 انظر فقد صانك كجيش نظمها  
 ذلالا لير قول طيلها سلسا  
 من كنهه جودك كما مطارا السنا  
 مرا ارضا نروى سزاه فان رسا  
 حقا على من كان فيك مشيما  
 جنة الخبيبات الشراب قلسا  
 اسمي المصاب جنهها انضما  
 اوق بلها الى المصفا و نظدما  
 لفراق شخص الظهارة صاحبا  
 خلقك لكي تكفى نورا و عددا  
 اذ انكم اعزاده فو نظدما  
 ان السكاه خطي الفؤاد تحركها  
 اذ تليعه و من بين في سلسا

لا حقا

لا تحزنوا لو فاته فواته  
 في حصف من كل نصف لنا  
 وجل اذا دخل الصوب وصيفه  
 من شدة من كل ذاء سلسا  
 لما رآه دوتوا الفارح بها  
 فله البقاء ولنا اليباؤيه  
 حتى تزكى في الحياة وتحمنا  
 يا امام الهدى نور البهائم  
 في ردى علامه الانبياء  
 بشيوع الرشاو بالجلوتها  
 صعدت فوقه لاعلى السماء  
 فامسك كل طائر بساها  
 خيره وعددى فطير عميا  
 واعترى الارض من فوقها  
 من ذوب الكرام والفضل  
 من يرحم عبده لو كان يات  
 عن اناس يصفها بنسب العيا  
 باعدوا بالارض من عيا  
 بدا الحياة كذا الفضا تخنا  
 بتدوت فاضل متورع  
 يتقى القربين لنا قصا ما يلنا  
 جيزا رتقى الاملا لا تخنا  
 هذا الذى للحو حقا لله  
 لا بد منها ليس من هذا ما  
 (العقير امين من عرب)   
 اى لفظ يفيك حق الغراء  
 سيد كان بعثه للبر الام  
 فاديا للخيضة العزراء  
 ظهرت بجها لى لى لا  
 فاحاطا المتلال بالجهلاء  
 عرفه فضل الملوك وحش  
 فهو نجادا بدين بناؤ  
 فهو حقا النجم الجوزا  
 وبكى الفضل هذا اعظم  
 وحيا الشاه من عليه  
 وحيثما الفطير الصفا  
 فان والله بعد كل ظلم  
 تدل الحمر ادعنا كالدها  
 برقى شمس

خاب من كان النبوة اطلاقا  
 وان تبت بالسواد خير رداء  
 سيما قيل اشجع العبد  
 ورسول مدخل عن نظره  
 منه يضلح الشد والعبال  
 يعلم وحكمه وذكاه  
 اننا درى منا ووسع  
 لا طاء الفردوس بعض الاداء  
 فاب من كان حية الفضا  
 ما اخرجت من شاه لعدا  
 بالسير الجها م من صيرها  
 كذا قضى عليك لولا التا  
 والتعز يا لهم نزل العطا  
 واصفا فلا يلق بمثل  
 في حياه مصيرها للفتا  
 فاذا ما سلت الدهر خرا  
 واين كلمات اهم كطر اذ بلغت  
 براعت من بيت جوانى ازاوار  
 وبعثت سبي  
 كدر عكا ساكن بيت جهور  
 حضرت غضن اعظم  
 در اين نام صيبت عطى  
 قديم نود  
 الى عرة جبين الدهر  
 فان عين الفضل سيد  
 ومولاي النبا الماويل  
 فضيلو  
 عباس اسند الاختم  
 دام عره  
 ثنا ليا مولاي يا فخر  
 الشد و اميل الكرمات  
 وقيل من مقول اذا بكم  
 عبا انت  
 يبعد تطهها عن رقيق  
 معانيكم كعبلا الارض  
 عن فودا التقاء  
 حاول ان باقى  
 ذكر صفة من صفات  
 مولاي الجليل  
 سيد كمال النبيل  
 يدركه الشاطيع  
 وكوكبكم  
 الكرام  
 حاول ان يصف خطبا  
 ذمات لذي بصائر  
 اولي الحكمة  
 وخارت عن قول  
 اصحاب العلم والفهم  
 (خطبا لوكيل  
 قطر نعيه  
 كادت له شمس  
 الجبال  
 انزل)  
 حاول ان يصف خصية  
 كفت لها النفس  
 الصحنى  
 فاطل بددا  
 الكرمات  
 وكان اذ  
 الحداد نيات الام  
 لا اله الا الله  
 محمد  
 الهد

الحديد وانفصت عن العلميا وشوة وجه الخرم والفرم . وقاضيت فابيع العاز  
وشكرت سبلها واقترت ربوع المتره ودرت عمامها حيا ولان يصفت  
خطب فقيده تقوصت لبقاء الاضالع واوتجت لوضه الطلوب وانسك الماسك  
فما مدنا الكرامه شديت خطها والسياده تنك حامي ذمارها والعلل يوزان  
بحبته والجود يري في اعي برمنه : كـ

حتى خلفنا من الامني كل طفل

وقام مقوفوا بها ثمر يكونه جدا انعامه وعدله وميت فلوبا بناهم ننتج عليه  
بمظلا وانزع فيها من حبه وفضله . كيف لا وهوا الراجل الذي توك المكرمات  
برجيلة والواعظ المرشد الذي فدام بواسع علمه وجزيل فضله فاني اشار الـ  
ينديون بعدد وهم لا يطلبون محله وعدلا الا وجدوا فاحسدوا اما وعلمه التي  
خزنها في صدرهم ام واسع فضله الذي شمل بركبهم وصغيرهم ام اشيل عجزهم  
حكمتهم عظيم نبله وشريف كرامته . ولشنا بعدنا سبقتنا وهلو مقامه ورضه  
شانه لسطيع الاثان تجر من الواجب بعد اد صفاته وحسناته ولو جمعنا في ثناء  
جميع ما قيل في الدنيا من ثناء الملوك والامراء واقاضل الناس فلا نحاسون فضله  
لذلك ولا ما نرصد له بعدد لا يوفض من راجه توصف ولا عزانه مكارم مخصص ولا  
كرم اعراقكم كرم احراق الناس فان كل هذه الصفات التي كان فيها اية الله  
خلفه لم تكن لتفي بوصف نبغه الشريفة فهو الامام المفرد بصفاته والحمد المشاه  
بحسناته وقبرته بل هو فوقها يصفت الوصفون ويغت الناعون . الراجل الذي  
لرسترو

لم يترك للناس نادا غير كما دملته بيه ودفع مصوب فكيف يبوغ وصفك  
جلت صفاته عن الثغير بل كيف يلين ان يخزن الدمع بعد فقد هذا السينا الخبير  
جد الماء رعبه وارواها وجرى الصخر انز والنياحا وضياء الهنا استحال ظلالها  
والى المحو مطلقا منداعى مدهوى من غالي الفضل زاسح جاور النحال او زفا  
فانا لجل هذا البديع ان يحوز في الطوب وهذا الخيم عن ان يبيت تحت العرش . انما  
هو نجم بها لم يكن الا ليقل في روح سعد ويقترب عننا نزع وعنده .

خاشعنا من المات انما هي نقلة فيها المني والنول ولقد ناداه من احبه فاجابا  
بعدان ترك انما انا الذكر مما بعثه الشريفة وبعدان وجد في هذا الوجود معان  
وجود كفى بوجودهم عزوا شرفا فسادتكم مولاي انا احبكم الكرام احبنا بل كما ش  
الحبيبه تحب دون توبحبتكم وعلمكم ما سته محب بها انكم التقل في روح عجزه فهو  
وان احزنكم واخرن الجميع بنقله فهدى من ملائك دار النعيم حيث مفرق العبيد  
ايها السيد السند من فاخرهن اذ ناك من عجز المالك ومصر عن اذ احق الواسع كرامته  
عصم انك يا من رعبت في فلوبنا بقد الهبة فاستقلتنا بكلمتنا الى عسوق صفاتك  
مرا سيم العزة التي تجهل والله كيف يلون الاثان بها فبا مر طلك وواسع طملك  
يد وكان من خصوصنا ونفصيرنا اذ ام الله بقاءكم وحضرت اخوتكم الكرام بالقران  
الفقيه جاد عبيد سنانم ١٩٧٢

(٩)

حال كبر يوم بيت وعصره زفا شمس جمال وعياض بحر وصال است اوراق ظم وشعر زادها  
نحلاى اسلاميه وسيحبه تارج اذ اصهار بجنود حضرت عفاض الدال اعظم تقدم سنده



می شود در کمال این اوراق مطبوعه منسوخه چون از نفوس معروقه بمقتضای دین و علوم فیه و  
 توابع و تلق و توقع باغیا و متولین بوده تخت و درج شد تا صاحبان بصیرت در اقتدار این  
 ظهور عظیم متفکر نمایند که آیا در سخن اعظم که سمت ترین سخنانی عالم بود چه روش و ملوک از  
 جمال قدیم جلالت مشاهده کرده اند که آن شدت کبری باین رخای عظمی تبدیل گشت و آن است  
 بی سستی باین عزت بلا اتما تبدیل گردیدند که هم تاریخ از تواریخ عالم دیده شده که از غنی بودن  
 عل و مفضولت دل بوده در چنین عملی چنین قدرتی از او ظاهر شده که در ایام ظهور اوقات عالی  
 دولت و دشمن از نامه و ضل و حلالش منعم و همیشه باش بخا و ارکان عالم هم جمع همش صرف  
 ایش جمع هم و درین غیاب پر جلال هم نفوس که با صدی از ارباب عالم خاضع نموده نزدیک  
 احتیاج و طمع با یکدیگر کلمات صرف خلوص و همت مدحش نمایند و ثنای خود و طاعتش  
 زبان گشاید لا و نفس انهدا لهیند علی الاکاف که پسین امری از اول ظهور نظام سما  
 تا صحن سراق این نیز عظم بر افاق عالم نزدیک می مذکور و در صحنی مسطور ای و شش کجا  
 ترا کلمات علی که از قلم اعلیای نازل شد میجویم که شاید در این وقت محرم و عالم را سپهری و  
 حل عالم را نور بنصاف و شناسایی سوره قرآنی ای تب عرف عبادک جمالك و لا  
 تجلمهم محرم و من عن خود حتمتک الخ جنت من اصبع شبتک فی یامک انک  
 انک المفضل العظیم انتھی -

و چون این ذره بی مقدار را همیشه آرزو چنان بوده که چنین دوزی را نباشم و بنیم حال که قصه محرم  
 بر جهان این معدوم تقدیر شد دیگر سزاوار ندیدم که بعد از چهل سال مدعی جمال مختار بنظم عشاق  
 مبارکرت قایم و لسان بجزیت و تمینت گشایم امید که قدرم در درگاه خنی مستقال و عضان ببرد  
 جمال

جمال شرف قبول فائز گردد و اکنون بسبب طلوع تاریخ باین دو بیت گفتار نمودم تا مطلع تاریخ  
 محظوظ ماند کمی در آن تصرف تواند - (۱۵۲)

شده آن شس جمال آد شب مجر و فرق بد عرضی همه سر زد از اقی با جسر اقی  
 سال تاریخ غیاب شس شد قد غایت بد گشت تاریخ طلوع بد عرضی الله اقی  
 و انتم الکلام فی هذا المقام بما نطق به عولک الا نام لیكون ختامه ملک لعلنا  
 لمن فی البقاء - قوله عزیر هاندا عظمة سلطانها -

ای تب لا نطو البساط الذی انبت باسک و لا نطفی السراج الذی اوفد سارک  
 ای تب لا تمتع ماء الخوان عن الخیران الذی جمع من خیرة بذایع الا کمال  
 فی ذکرک و شتاک و لا تمتع العباد عن نجات هذا العرف الذی فاح بجبال  
 و در یوم غم از غیاب جمال قدیم جلالت کوه و دنا و حضرت غصن اعظم جمع اجابت  
 با اینکه در این نه یوم عملی از خوان کرم منعم بودند مخصوصا همگی را از رجال و نساء و کنایا و صفی  
 با نده و نهایت حضوره دعوت فرمودند و حکام عملی همت بجزایر بجزایر و اصهار نمودند و فرمودند  
 که در ایام حدوث تب جمال قدیم کتابی محرم بن سپردند و فرمودند که چون قدر کم هم محرم  
 باید بگردان کتابت شاعلان عالی دین هم بیدارم که در این کتاب که خط مبارک است چه فرمود  
 فرموده اند بعد از عمر باین بیان کتاب مبارک را فرمودند و بحجاب نارضا علیه من کل ثلجا  
 ابهالا و من کل ثلجا و احلا و احلا لا عنایت فرمودند و در آن محضر قادت نمود و جوی  
 از قلوب بیعون شود و این آیه مبارکه که کتاب قدس در آن کتاب مطرور و مرقوم از اخصص  
 الوصال و صفی کتابت لبت فی کمال توجهوا الی حق ازاده الله الذی  
 من هذا



من هذا الأصل القديم ومقصود از آن که غضن اعظم است که باید غضن با کل من  
 فی البها به توجه نماید و بعد از مقام غضن اعظم مقام غضن که است و احترام غضن  
 جشان بر کل لازم و چون لوح الله با نام رسید بقر مبارک که از یوم صعود هر صبح و شام  
 مشرف میشد حاضر شده و جمع احباب ایمان متراعی که مطاف اهل ملک و ملکات جنان  
 فرود میآید تا سوره که بخواند است بجهت هر روز اخلاص الدین علیه نقاشان آید حیث  
 العالمین عنایت فرموند و با علی بن ابراهیم یعنی لوقی و آن نظر لمیر در آن حضرت تلاوت نمود  
 سان زبان تا صحر که چه حالت را دستعل کتاب محمد سوره بر اجزاء است و چون ذکر آن کتاب  
 بین که آن حضرت و قرآن العالمین محبوب العالمین بود میان آن حضرت آن کتاب است که در موم  
 شریکون هدی و ذکر من للعالمین و الحمد لله محبوب العالمین

کتاب عهدی

اگر آق علی از حضرت یا خالی است و لکن در غرض توکل و تقویین از برای وراثت میراث  
 مرحوم (اصلاً) که گذاریم بکنج که است برین نیز دوم امیر الله در ثروت خوف مستور  
 و خطر کمون انظر و اثم اذک و اما انزل که الرحمن فی القرآن و قبل بکل هنره و سوره  
 الذی جمع ما لا تعدده ثروت عالم را وفالی است آنچه را فاعله نماید و تفسیر ذریه و ایاق  
 اعتبار بوده و نیست که علی قدر معلوم مقصود این مظلوم از عمل نماید و بپایا و انزال آیات  
 و اطهار حسنیات انما و ما ضیفه و بعضا بوده که شاید افاق اخذه اهل عالم بود افاق مورد گرد  
 و با ایش جیتی فاست و از اقی لوح الهی نیز این بیان لایح و مشرق باید کل با آن ناظر باشند  
 ای اهل عالم که شما وصیت مینمایم با آنچه سبب رفیع مقامات شایسته است به تقوی الله و کمال

نماید و بذیل معروف تثبت کنید برستی میگویم سان از برای ذکر شریعت او را بکمال است  
 میآید عفا الله عنا سآفت از بعد باید کل با یقینی حکم نماید از لعن طعن و غایت کند  
 بی الا انسان اجتناب نمایند مقام بنان بزرگ است چیزی قبل این کلمه تعلیما از عمن قلم ای  
 طاهر امر و زوزی است بزرگ و مبارک آنچه در انسان ستور بوده امروز ظاهر شده و میشود  
 مقام بنان بزرگ است اگر حق و راستی تنگ نماید و بر امر ثابت راجع باشد بنان جیتی  
 بمثابة اسنان لدی الرحمن مشهور شن و قمر سمع و بصیر و انجم او اخلاق نیره ضیفه متعاش اعلی  
 المقام و آثارش مری ایگان هر تقبلی ایوم عرف تمیض ایافت و تقبیل طاهر با فقی اعلی توطیه  
 نمود او از آن اهل بجا در صحیفه حمراء مذکور خذ فذبح عناینجی با ایتی شمش اشرف منه بدیکر  
 العزیز التبدیع ای اهل عالم ذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت  
 و اختلاف نمایند نزد صاحبان بصیر و اهل نظر اکبر آنچه سبب حفظ و عدت رحمت و ارایش عبادت  
 از قلم اعلی نازل شده و لکن جمال الرحمن چون مر بای نفس و هو سندان حکمتی با نفع حکیم جیتی  
 عافله و نظرون و او یام ناطق و عاقل یا اولیا الله و امتنا سوره لولکن مظاهر قدرت و سلطان  
 عزت و ثروت محمد در باره ایشان اعا کسید حکومت را من با آن نفوس حمایت شد و قلوب  
 از برای خود مقرر شدت نزاع و جدل الهی فرمود نهیاً عظیماً فی الکتاب هذا  
 الله فی هذا الظهور الاعظم و عصمه من حکم المحو و ذینه بطرا و الا شایسته  
 هو العلم حکیم مظاهر حکم و مطلع امر که بطرا از عدل و انصاف فرزند بر کل عادت است  
 لازم طوبی للامراء و العلما فی البهاه و انک انانی من عبادنی و مشارفا  
 احکامی بن خلق علیهم نهائی در جمعی و فضلی الذی احاط الوجود و کتاب

در این مقام نازل شده آنچه که از آفاق کلانش انوار بخشش الهی لامع و ساطع و مشرق است  
 یا اعضا فی در وجود قوه عظیمه و قدرت کامله کمون و مستور باد و جهت اتحاد و انظر بشید  
 نه با خلقات ظاهره از او و خصیه الله انکه باید احسان و افغان و مستبین طرا بعضی اعظم  
 ناظر باشد انظر و اما از نشانه فی کتابی الا قدس فی اعجاز بحر الوصال و قصه  
 کتاب لیکد فی المثال تو جهو للاله من اراده الله الذی انشأ من هذا الاله  
 القدیم معصو از این آیه مبارکه عضن اعظم بوده کذلک لظاهرنا الامر مفضل من  
 عندنا و انا الفضال الکریم فمدد الله مقام العضن الاکبر بعد مقامه اهو  
 الامر الحکیم فداصطفینا الاکبر بعد الاکظم امر من لدن علم جنس تحت احسانا  
 بر کل لایم و لکن ما قد والله لهم حقا فی احوال الناس یا اخصانی و اخصانی قدس  
 شل حتی نوصیکم بقوی الله و بمعرفه و بما یبغی و بما یزفع به حقا ما تمک باستی  
 میگویم تقوی سردار اعظم است از برای اضرت مرلهی و خودی که لایق این سردار است غلغان  
 و اعمال طیبه طاهره مرضیه بوده و هست گویای عباد اسباب نظم ربانی مناسبت  
 علت اتحاد و اعلت اختلاف سازید امید که هر چه بکار مبارکه که کل من عند الله ناظر باشد  
 و این کلمه علیا مبتدا آب است از برای اطعام نار ضیفه و بعضا که در قلوب و صدور کمون فریفت  
 احراب مختلفه از این کلمه واحده نور است و حقیق قاز مشهوره انه بقول الحق و هذا السبل و هو  
 المثلذ العزیز الجلیل احرام و ملاحظه احسان بر کل لایم لا غر از امر و ارتقاء کلمه و این کلمه اول  
 بند در کتابی مذکور و سطور طوفی من فانما المریر من لدن امیر قدیم همین جستم مر  
 و ال سرد افغان و مستبین نوصیکم بعد امیر الامم و اصلح العالمه از کتب بیان معصو و لایا  
 نازل

نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امت است نصیح قلم اعلی را گوش حقیقی اصفا نماید  
 انها خیر لک و عما علی الارض لیتهد بذلك کتابی العزیز البدیع -  
 در کتاب اندر صراطی آمده چینی مطربت قولها و در سوره الاحقریه که کار خدیجه  
 بلا و نوریه بود یعقوب بن ابراهیم الطبرسی لکسانی من بنی قائم که سبب حاصل لغوی است نصاری  
 و تقیم بدینه متوره حکما این بیات را در وصف و فخر و تقدیر عظیم و مجبور شایان تقدیم نمود  
 فخر از آن بخدا خود این عبت مذکره عطا فرمودت

عابین لبان و کرمک بجهه مها مقام بهاد و دی الاله السید المختار مصفا القد  
 و بهاء شین حقیقه الاسماء فیها ایتهاج ملو ایتهاج له و حله اصفا و نبل و جاء  
 بوجوده طابت مایه ذوقا و ذکاموا عکاء و الانجاء و در این شعار اشارت است  
 باثر باهری از آثار وجود اقدس الهی که در مدینه حکما ظهور یافت زیرا که این بلد برویت است هوا  
 موصوف بود و در ارت طوبیت بر ماه ابارت است و موبویت حوی آن دیار نزد عموم معروف  
 چندا که محس عاصیان دولت علیه گشت و منهای حکومین بکوت در حکومت سینه و الالی فایضا  
 گرفتار امر من بر تنه بودند و زرد روی و خیف لیدن از انجوریه فاسده .. و چون آن بلد شد  
 محل قامت بود اقدس گشت آبهای شور شیرین شد و هوای گداز طراوت و صفا یافت تا بدین  
 پایه که سبب نصرانی که ریاستش در ام نظراتیه کمتر از ریاست حباب شیخ در است اهل مدینه است  
 در حق انصاف این بوجهت را در شعار خود درج نمود و مانند سایر مستصبین کتمان این کرم  
 و احکام این محدثه منی گشت -

و فی العالم الماضی لنا انشر فی الملك المرحوم ناصر الدین شاه طیب الله ثراه و بلغ  
 خد

خبر فذه الحادثة الهائلة الى القاهرة المعرزة حاضرة الممالك المصرية بطلب  
 يوما من الملوك الايام حضرة الفاضل خليل افندي مطران مكاتب جريدة (الامر)  
 وصاحب القضاة الشهيرة والربنا الما بوزة وتجاذبا اطراف الحديث ونظف  
 بنا الكلام في تاريخ حيو هذا الملك الهمام حتى انتهى الى حوادث ظهور الباشا  
 كيفية نفى بها ما الله من مدينة دار السلام الى مدينة عكا من ثغور الشام فطلب  
 بخفايا هذه الحوادث في داخل هذه الكوارث بدت على وجه اثار الاندماش في  
 ظهرت على جبينه امارات الاندماش فبقى برفقة من الزمان تاكسر القراس منقرف في  
 بخارا الفكر ثم وقع ناسه قال يا ابا الفضل ما انا من السلاجقة والعباوة بدد جتم عقد  
 اناسا ما يصعد الى القضاة ويهبط منها ولكن اري ضلل الرجال في محامدا الضمما  
 وعظام الاموال وانارتيت في الممالك الاوروبية ورضعت لبان العاقل في مدار  
 الكلية ورايت فيها من احاطم الفلاسفة ورجال من جنس الامثال اذ قد  
 اليه الرجال وقبل ان يسا عدوا للتميم المولود بين يدي هذا السيد العظيم والوفود  
 على جنابه الكريم كنت متعظا بان افضل رجال العالم علماء وفضلا وذكرا امرهم فلا  
 اربوا ونخبة رجال هذا القطعة المنورة الذين بهم تحرفت الامم وانفتحت عيون  
 البحارة والاستعمارة عن افق العالم ولكن بعد ما استعدت بلقاء بها والله يتا  
 فيمن العلم والفضل والوقار والهابية وجمال الصورة وضاح اللسان وحب الخبير  
 لوع الانسان على اختلاف اديانهم ومذاهبهم ما لا يعي اللسان حق وصفه فلا تلاق  
 اوعيا وعلما امر يكامل ولا احد من السابقين الاولين والاولى العزم من الابنبا والولى  
 بلغ

بلغ هذا البالغ من جميل الصفات وكريم الاخلاق وجيل الخلال وطيب الاعراق  
 ولما ذكرنا بيتنا من الحديث ما لوا صفحا عن بعضه لصدع منه طلوبا لكبارين  
 وتفتق مراد العنين فشدك به جبال افهام الموهنين . ولما دمج في تلك الايام  
 طرف منها في اعداد (الاهرام) وثارت به عواصف الاحقاد الكامنة في صدر الملوك  
 مرحوم مستيدهم كليا يكافي خالوزاده جابا بوالفضائل در باره صعوه جمال مبارك  
 قصيدة مفصلة منظوم ساخنة كترت في اذان اصحاب مرقوم يكرهه :-

صبح كرازا بر زاله روخت صحبه	دشت لانبوه ژاله شد چو شريا	باد مسك يراز بر تيره بر روخت
سبل زردمان كوه موج زرديا	بادل خود گفتم اي غم شد پرخون	در مگي بوختي دورشش سودا
خلق بصحرا شد عارف ها	چند شيشي بجزه كيه و تخس	اهل نظر فالسا از فرج شش
شيشه اندوه دار نشد بجزا	بروش اخر ز جا بچيده و افزون	تا كمنش از فراق بايشيكيا
صحرا وديم سان چو روختي	با من وديم رنگ طره خدا	سوري عريا ولي نشسته بام
خيرى بر جا ولي خضره چو خارا	بر سر سبل نشسته گرد خسته	بر جگر گل نكسته غارت ها
گونه بچون رنگ كرده لاله نعا	غنچه به تن پسيه من ريد مله با	طره سبل ز تاب هجر پيشان
دختر سزوين ز باد قمر خسته را	بید ز باد قضا بلرزه چو مجنون	كاج ز لوز درون بناله چو جلی
سر زده خورشيد حشر از افق دشت	من تخمير ستاد و خيره چو حور با	قافيه رفت از گفتم چنانك ز خرت
باز دست طبع من الف از يا	با خود گفتم چو روى داره سبت	وز چه با گشته است اين قيامت عظمي
دايه ابر بحار دشت بهستان	در عوصن شير زهر قاتل گویا	مگر ت قيامت قيام كرده بهام
صبح ز چه گشته چون شب ها	گر زكي شمش از جهان بزم اهل	از چه سیه پوش گشته بقبضه خيا

برده من از سر کعبه بکش که از تو ان گشت از این ماجرا  
 نامه بر آوردی چون شده شیدا گوش فرادار خون دیده فرویز  
 دست خصما زین چمن بودی گل کنخ او رنگ و بو رفتی گلها  
 کز خم سوسیس گره بکنند بها گشت بجز بختان می که ز بخت  
 گشته زین شکر لوسی کز فرست ریخت ز چشم سپهر رنگ نجا  
 دین که زمین است پر شوش و خفا ای سکه پراز دو گشته خوار گویی  
 گردش این بفرخ واد که گونگان در افق غیب شمس طلعت ای  
 مانده از آن خدایت خرم برجا حضرت سزایه اگر چون بگرد  
 از رخ و اموش حکایتی ترک گویند روشنی صبح عید طلعت پیدا  
 خامه ز نو کرد مطلق دیگر نشا ای تو یحیی بنوه درخت صالحی  
 تا شدم خوشی من خرم نیست زنده ز من خرم شکیب بیجا  
 نیست بغیر از تو با کس سر زوا تا که شودی بروی من دریا  
 نیست بجز گوهرهای آهنگ در دو جهان ای عیبه فصل تا انجمنی -

اعضای او در اوراق سده مبارکه - بزرگترین فرزند حضرت بهاء الله حضرت عبدالبهاء  
 عباس است که در ایله پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۷۱ هجری یعنی ایله بیست حضرت عالی در طبرستان  
 متولد شدند در اول ماه مبارکه از حضرت عبدالبهاء و بانقا بنسبه حضرتان الله الاعظم  
 و سیر الله الاعظم و مولی المومنین طواف حول کعبه و غیره تغییر شده است مطابق  
 صریح کتاب مستطاب قدس و کتاب عهدی آن حضرت پس از حال مبارک بسین آیات سده و مرکز

عقد و زعمی هل بجا باشد شرح حیات هیکل مبارک در کتب تواریخ نوشته شده از جمله  
 کتاب التلخیص در کتاب پیام بجا است چنین نیزید قولها -  
 حضرت عبدالبهاء -

حضرت بهاء الله بعد از خود فرزند ارجمندی در عالم بیا و کار کرده استند که خدمت و پیشانی  
 امر مبارکش قیام فرمود نام مبارک فرزند تمام عتبات و لقب مبارکش عبدالبهاء  
 است و حضرتش بزرگترین فرزندان حضرت بهاء الله میباشد حضرت عبدالبهاء درین  
 اخراج و غنی حضرت بهاء الله از ایران ببارق هشت ساله بودند و از همان زمان عبید  
 در جمیع مصائب غیبات حسرت زندان و رنج و تحمل طایب با حضرت بهاء الله شریک و یحیم  
 بودند و از آنجا جوانی و تازنده مالی عهد دار اجرای جمیع امور عالم مبارکه و مقصدی انجام  
 تمام مطالب مسائل خانواده مبارک بودند و با غایت محاربت و دانی چنان امور کامل  
 و مرتب مجری میداشتند که حضرت بهاء الله از هر حرکت راحت و آسوده میزیستند و با فکر  
 آزاد و خاطری فارغ با امور عهد خویش از قبیل تشریح تبیین تعالیم الهیه و نزول حکم  
 و اسرار ربانیه و اقامه غیبات قاطعه و نگارش لولح سایه میرد و فتنه و از نفوس سیکم برای  
 تشریح حضور حضرت بهاء الله از اطراف میآمدند بوسیله حضرت عبدالبهاء پیرانی حال  
 میشد و در آغاز حال آنرا سنجیده حرکت را طاب صیقت و جویای طریق رشاد مشاهد میفرمود  
 بکلور هیکل مبارک حضرت بهاء الله راه میفرمودند و بشرط تقای مجرب عالم قانز و سفر فراری  
 ساختند و نهایت مراقبت و منوطیت را داشتند که از فائزین بجاها اخبار طلال و کده در تی  
 به تولد حضرت عبدالبهاء در ایله پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۷۱ هجری در طهران و در کده بر تر جهان -

اطهر نشینند و کرم و زحمت و مرارتی بخاطر او راه نیابد و بر بنی از جواب شکلات و حل مسائل  
 نیز خود حضرتش عهده دار شدند که از آن وقت حضرت عبدالبهاء مقتدی اجرای دائم حضرت  
 حضرت بهاء الله بودند و از زبان مبارک بخت افاضت و همین هم نزد عموم معروف بود  
 در عتقانانیکه اغلب بلکه تمام هم را آن و صاحب براض شدید پیغمبر و مالار با و دیانتی  
 مبتلا شده بودند و بواسطه رداست آنچه هوایا رو در دستر من گرفتار گشته حضرت عبدالبهاء  
 بواسطه مرضی در پرستاری بیماریان قیام فرموده و نهایت مراقبت را عمل می آوردند و بواسطه  
 افراط در مراقبت بیماریان و کثرت تحمل بیخ و شقت بی پایان خود آن بزرگوار هم بر مرض مبتلا  
 مبتلا گردیدند و مدت بگناه باحالت خطرناکی اسپرستر من بودند که او در حال کثرت بخت  
 اندکی تحیف یافت حضرت عبدالبهاء بواسطه نهایت ذات و حسن قیام و ابراز محبت صمیمی  
 بعموم مردم در انظار عموم بسیار عزیز و نزدیک محبوبان و محبوب گردیده و جمیع افراد از شریف و بی  
 و فرمانروا تا فقیر میوزاجان دل حضرتش را میپرستیدند و با نهایت اشتیاق در صد انجام فرمایند  
 بودند حضرت بهاء الله در لواح مقده و حضور در وصیت نامه و لوح عهد تا کید شد و در  
 اکید فرمودند که اول بیان و بیان حضرت یزدان پس از صد نظر امری و غریب فاجحیت  
 و تبیان بجزت عبدالبهاء توجه نمایند و باطاعت حضرتش پردازند و از معانی آیات و معانی  
 خیمه حضرت متوجه آنچه از حضرت عبدالبهاء سوال کنند زیرا که او وجود مبارک مرکز صمد  
 یشاق الهی و بسین آیات ربانی است اطاعت و اطاعت خدا و مخالفتش مخالفت با حضرت  
 شدیدا القوی است و پرستار حضرتش بعت افاضت تغییر میفرمود و در لومی از حضرت عبد  
 البهاء به غضن الله الاظهر و بتر الله الاقوم تبیر فرموده اند -

بعد از صعود حضرت بهاء الله هیکل مبارک عبدالبهاء بر سر ریختن که بخش آنگهی بزرگتر  
 بنین شده بود استقرار یافتند و زنده را که هر یکی در لواح بوجود آمده شش اختصاص داشت  
 حاضر گردیدند یعنی مرجع اهل بجا و مرکز عمد و یشاق خدا و بسین آیات ب قدیم ابعی -  
 بخیردی چند از اقربای حضرتش خواستند که از راه خدا و مخالفت کنند و در جمع اهل بجا تفسیر  
 اندازند که از حضرتی بجم بافته و نسبت آزار به غضن الله الاظهر داده و حکومت عثمانی را  
 اخبار و انداز نمودند و بغایت ادا کردند و حضرت عبدالبهاء که قریب سی و از از بیست سال  
 آزار و از حبس زندان ربانی داشتند و تا چند میل باطراف حکایت میفرمودند و فرمودند در  
 در لواح و بواسطه اقرانیکه از ناحیه مخالفین بوجود مبارک منوب شد بود در حکم مجوس گشته  
 و این حبس زندان تا سال هفتاد باقی بود تا آنکه هیئت جوانان ترک حکومت عثمانی شوریده  
 اس اس از محمد م ساختند و جمیع مجوسین سیاسی و مذهبی از کلیه خاک عثمانی از زندان ربانی نجات  
 هیکل مبارک عمد و یشاق نیز از زندان خلاص شده و مانند سابق بشر تعالیم و او امر الهیه و ارتقا  
 و سکا به با شرق و غرب تحفه حال قرار و مکیان برداخته و بتخلی از عکا بجا و بکنند ریه ساق  
 فرمودند و در سال ۱۲۸۱ برای اولین دفعه بمالک خیریه توجه نمودند در سفر غربا افراد رجال و ساق  
 از هر طریق و مذهبی ملاقات فرمودند و باکل بکمال محبت و رفاقت رفتار کردند و امر مبارک حضرت  
 بهاء الله را که فرموده اند خائیر و الاکذبان بالزوج والارحمان تمام معنی اجرا فرمودند  
 که تا آنکه سبتمبر ۱۲۸۱ حضرت عبدالبهاء وارد شهر لندن شده و یکماه در این شهر بزرگ توقف  
 فرمودند و اولین نطق عمومی خود را در لندن در سستی پهل برآوردند و نیز در کلیسای سینان  
 دست میفر خطاب او فرمودند و چندین مجامع بزرگ و کوچک دیگر نیز منعقد گردید و هیکل مبارک  
 تمام

تمام روز را با طالبین مذاکره فرموده کشف حقایق و شرح دقائق میبرد و غنای سخن از زبان پاریس  
 شده و در راه دیربهر مصر مراجعت کردند و در بهار سال ۱۹۱۳ به امر بیجا عزیمت نمودند و وقت آن  
 در آن ایلم وسیع از نقطه بنقطه دیگر ستیاری و در جمیع مختلفه از طرف صفت و سنگ ادای خطاب  
 و ایراد نطق میفرمودند و کلی را به پیروی تعالیم الهیه دعوت میسر نمودند که جمیع تحصیل در این  
 مجمع توفیق یافتند و موروثها و معابد یهود و مسیحیان و مجمع انگلیسیها - اسپرانتیستها -  
 و مترجم گوید روزی است در <sup>۱۹۱۳</sup> نوشته شد که بواسطه فرشته بیافتن کتاب موروثی نطق شده و گفت که این کتاب  
 بواسطه شخص سندی که صد سال قبل در امریکا زندگانی میکرد و از بزرگان یزدان بوده و بوجود آمده و موقوف  
 بود که کتاب در صفحات طلایه رقم شده و خطوط آن بوسیله دستنگ گرانجی لادریم و تیم خوانده شود  
 زیرا بمان مخصوصی نوشته شده است است این کتاب در <sup>۱۹۱۳</sup> است و این کتاب انگلیسی طبع رسانید و  
 مسیحی را با احترام و قبول آن اصناف بر عهد جدید دعوت کرده و در پیروی کرده و بی خود نوشته اند  
 به ایضا سافرت کردند و بالاخره در ناوا شکر کوفت و معبدی تائیس نمودند مردم آن زمین بر آنها تائیسند  
 و است در این اقصا نقل رسید پس از وی برنگیام یا گنگ که در بین موروثها نهایت احترام را داشتند  
 قوم برقرار شد و از جمله تواریخی که وضع کرد این بود که تعداد زوجات بوی مرغان جایز است مگر چون تعداد  
 در هیچ نقطه سافرت برنگیام با اتباع خود مخالفت کردیم با الهیة در یونان که متعلق به بزرگین بود و در  
 پیرویش که خود را مانند بنی اسرائیل و زده سوی <sup>۱۹۱۳</sup> نظر رسیدند زمین و عودی بودند چون بر بار رسیدند  
 آنرا در صحرای خود در دسترسان بزرگ و شایع المانی گشته و بعد از آن با گردن و بار تبلیغات بیرون است  
 بسیاری از اروپا و غیر آن در یونان شدند برنگیام در <sup>۱۹۱۳</sup> و غایت آنست که در یونان خاک نموده و در روز از سفر قهرمان  
 زیارتین مقام عربت که سیان برین آن میزند (مجلس از یونان خاک نموده تا این گریه صلا - صلا)

صلح

صلح طلبها - جمیع افکار زمانه و جمیع ذمات حقوق طلب و و و هیکل <sup>۱۹۱۳</sup> و هیکل  
 یافته و مقتضای حال و مطابق مدارک حرکتی نظمهای نوین او را فرمودند و در <sup>۱۹۱۳</sup> و هیکل  
<sup>۱۹۱۳</sup> از راه دریا به بریتانیای کبیر متوجه شدند و وقت هیکل <sup>۱۹۱۳</sup> طویل کشیدند  
 بر پادشاهن چهارده ماه در آن دیار توقف نموده بجا نبل ستونکارت بود است و درین مقام  
 در <sup>۱۹۱۳</sup> می <sup>۱۹۱۳</sup> بصر گشته و در <sup>۱۹۱۳</sup> سال <sup>۱۹۱۳</sup> به مقام صحت فرمودند  
 در دوره جنگ عالمگیر مشکلات دیگری پیش آمد و در <sup>۱۹۱۳</sup> هیکل مبارک با پیروان و جانبداران  
 خارج از قلم سوریه بودند کلی قطع گردید و وجود مبارک بهمی قلیل از پیروان دوباره در فشار  
 وقایع طاقت فرسا گرفتار گشتند و خلافت و قوت و فدا خدرات بزرگ و مشکلات عظیمه را  
 احاطه کرد و در ضمن این بالیان و حشمت او بود که دوستی و محبت علی حضرت عبدالقادر  
 طبقات افراد مردم پیش از پیش آشکار و قیام دوستی و همربانی وجود مبارک بعالم شامی  
 بالمان ثابت و در مقابل نظار کل مشهود و محسوس گشت . هیکل <sup>۱۹۱۳</sup> شخص شخص خود  
 با تمام قوی در نزد یک طبریا بکارهای زودبختی پرداخته و قطعات زمینی را که قرعها بایر و خراب  
 و حاصل افتاده بود مستعد و قابل گشت و زرع ساختند و مقداری بسیار گندم از آن محل  
 اند که شدت قحط و فلا را بر نفوس آن ساخت هیکل <sup>۱۹۱۳</sup> نه تنها با خا و بهایان ساقه  
 میفرمودند و با آنها قوت و قدر میسر میآیند بلکه بفرار و تنگستان از هر طبقه طائفه در هر طبقه  
 نود را متوجه داشته و سد حاجات و تهیه مصارف آنرا میفرمودند ابواب سخاوت و کرم تنهایی  
 بر وجه کل محتوج بود چنانچه در ایام جنگ همه روزه از جای المانی ملاقات میفرمودند و آنرا تائیسند  
 و مسائل راحتی حرکت را فراهم میکردند و از راههای مختلفه و بواسطه مستوره برض مشکلات نفوس

اقدام میفرمودند. بعد از فاتحه جنگ حکومت بر تیان چندان از حسن رفتار و محبت عمومی  
 خالصانه هیچکس مبارک نسبت به عموم افراد و قیام حضرتش برای رحمتی نیکینان و تنویر افکار  
 و از رویا و مسائل سعادت عموم و محافظت و تحفه از بیستویان متاثر شده و با احترام از آمدن بنا خوانی  
 هیچکس مانع نگردد و در ماه پیل ششماه و هفتاد و هفت روز در آنست به هیچکس مانع نگردد  
 نشان مخصوص بر هر اطواری انگلستان بجهت مبارک انظار و آشکار ساختن  
 حضرت عبداللہا همواره در اتحاد و عالم و گامی طبقات هم می طبع بندول میداشتند و  
 پوسته کوشش میفرمودند که اجناس طوائف مختلفه در رنگهای مختلفه نه جهت ایمان مختلفه  
 در ظل خیمه یگرگی و وحدت کامله در آورند تا اخوت صمیمی و اتفاق معنوی درین طبقات ظاهر شود و کرد  
 همواره جمعی از هر صنف وقت بزخوان جهان حضرت عبداللہا مجتمع و از سوره انعام قلم میزدند  
 هیچکس مبارک این بود که حاضرین را با سخنان دلربا و حکایات امثال سرت محسن و لطافت روح افزا  
 و مضامین حکیمانه و اندرزهای سفید چشمنده و سرور میفرمودند و بیانات مبارک در خصوص مختلفه فی الجمله از جهت آرزوی  
 آسایشی دور و ز قبل از صغیر هم هیچکس مبارک با اجرای کارهای متعدده و ملازمه خود مشغول و ز قیام و تیره رجا  
 حضرتش مطابق معمول اقامه داشت تا اگر در دنیا نوبت ~~تجدید~~ در حقنا و وقت مابقی از این جهان گام  
 بلا صغیر فرمودند روز بعد شیع جنازه بعل آند هزاران نفوس از هر طبقه از تبرها حاضر بودند منتهی باطنین  
 حکومت و ولایت و سایر نفوس از شرفیغ و بیغ و خنی و خیر در این شیع مجیب شکر کردند  
 نه نفر ناطق از اشخاص معروف و مشهور سلیمان و سیمی و دیگر خطیها ادا کرده و کل بر طهارت نشانی است  
 مقام عظمت و جلال هیچکس مبارک شاداند و بزرگوار ابرار که حیات سراسر عظمت و محبتش خاتم  
 بود از صیرتک مستودند و نوگوار می نمودند فی الحقیقه این شیع عظیم سزاوار مقام کبریا

بود که ایام عمرش را در خدمت عبودیت مرتبی عظیم و در ایجاد و هدایت گامی در بین اهل عالم انجام  
 رسانیده و همین مجمع عظیم که از فرقه های مختلفه برای تشیع جنازه حضرتش تشکیل شده بود برای  
 حکم و دلیل متین بود که افکار روحانی و تعالیم مبارک اش شروع بخود و جریان در عالم نمود و  
 وحی و الهام حضرت به آله الله بر اثر قیام هیچکس مبارک مرکز عمده و یشاق در جامعه انسانی مؤثر  
 و قیود و تعالیدی را که قریباً سبب اختلاف بین سلیمان و سبحان و وجود بوده در هم شکسته و همچنین  
 مسالک و فرق بسیار دیگر که در عالم انسانی موجود و سبب ثغاب اختلاف آن گردیده در ظل  
 تعالیم مبارک حضرتش راه اتحاد و گامی پیونده آثار اختلاف زایل و منحل و اس صد عالم را  
 مستحکم شده و در جهان استقرار کامل خواهد یافت عاقل بهیر حصول این بوجت و خیمت  
 در عالم وجود با اثر مشاهد آثار او که اش در این شیع عظیم مشاهد و محسوس میدیدند  
 بعد از حضرت عبداللہا مرجع اهل بجا و بین آیات الهیه در عین این شریعت ربانی حضرتش  
 افتخار بزرگترین نوه حضرت عبداللہا هستند که لقب معروف و بلی امر الله میباشد  
 الواج نیا و آثار بسیار از کلک اطهرش نازل گشته که روح بخش جهان است و در نهانی جهان  
 حضرت عبداللہا یک پسر داشتند مولود حسین که در نورد سالی وفات یافت و چهار پسر  
 از هیچکس مبارک باقی ماندند از اجملک ضیایه خانم که والده حضرت علی امر الله شیع در نانی  
 جدایت و جبه حضرت عبداللہا بجدی بود که هر کس بجهت مبارک میرسد فریفته و شیع گشت  
 قصای عربی و جمیع بسیار در توصیف حضرتش سروده اند که در دفتر گیتی بیادگار است  
 مرحوم ابوالفضائل در کتاب فرزند حضرت ایامه میفرماید قولند  
 من در این اوراق بر حقی از بیانات ضحای وقت و طلای زمان و شرای حضرت را دور میدارم



کرد و مع این اشیا قدس سروده و بسیار استیاش و وجود و تقدس شایسته گشوده اند تا ارباب ادراک در یابند که مجال آنقدر و بزرگ مقامی ایراد نمایند و خود را نزد آرزو باب علم تاج درجه متفصح میدارند آیا در غایت غایت نیست که قروم و صدایده وضاحت و بلاغت و اتمه و اعلام علوم ذاتی و لغت در این محضر قدس حاضر باشند و وجود و تقدس شایسته و اوصاف کمال حاد و وصف و کتب جاهلان عبرت بر کلمات بیعده اش ایراد نمایند و بی اطلاعان از وضاحت و بلاغت بر بیانات رشیده اش استقامت کنند و از آنکه از غایت غایت در زمان -

از جمله شیخ محمد ادره قی از مقامات فاضل مولوی در عهد و عهد از اهداد جمله الهدایه مبارکه غرة ذی قعدة السیاسة عجزیه درج نوبت -

طالما کان یقعی یشوق و خوادقی یشوق مؤید و جل جواب بلاطاد سوا حنی  
الاصحاب از ناحی الشامریه و استریمایرله کما یصفونک الذکر فی ارض مصر حنی  
العناية بملافاة رجل الفضل و افضل الرجال و کمال العلم و علم الکمال بحر من لاهم  
بالحکمة امواج و یصل اربع العصور و قد به لا اجابه فرایسته طابق ستماء  
فقاله عن ابلسم به شعر العلم و شرح صد الاذیاب العبدک و الفسوح و الفسوح  
لکل ذی روح مولانا عباس اطال الله بقاءه هل شاهدنا ثمانه و حلاه فقال  
هو اشهر من ذلک و لکن یلغی مزارقه و حلاه فقلت لوانه غیر مره بها سیر حید  
و عونه اعنتی رؤیته عن رؤیة مکان نصف الربع المسکون من هذا البیطة بحر  
الاساحیل له یتجبر العلم من جوانبه و نطق الحکم و الشیاسة من نواحیه استفقد منه  
بالجلسة الواحدة ما لا استفقد من غیره بسین حقی و عافی و جذا فی ان اول من

منصحة

من حضرت خذله الله اثبات تقرب من بعض فتوح اوصافه -

و هاهو عهد من یمن یدعی طلاله عجلت الکلام -

من اصبا نشو الشانق انشا انما طیب ماها الریال الا نخل بیال عنها وهو فریح  
فواة اذا نارتضه نیرا فاجبر القلب عنها انها علفد طیب عکذ حق جلت النیاب  
فما منطیا من الجار لها فی سفن شوق و یا الله ما تا علی حدک جین انساب حلیا  
لها اقلی من حبا الری ما فامها سار امانها اکابرها قوم بحکم المعالی اصحوا راسا  
فکه صفی لیل افراج حنیام و کوروشف من اذوا هم سا و کرجلا خلک عین من عین  
و استبد الهم بالتوفیق عمل و بیهم شام نقر القهر منبما مطاطا الراس نحو الشاه عبنا  
عول حنیب نسیب اشد لم یبیدا قید الراس جلا که مشکل حله و قاد فطنه  
و بالهدایة صفا الوردی که روح القلب کاف حنیام و کرجلا عینه بالادنا و سوا  
مذا شتا حق بالرفان شد محال الصلال و قی سدا عینه نوبت کار لا یفارقه  
اذ لم یخاطر به فحشا و ادبها فریح البها مصد العز و فو طلب الجلال به فدا العلامیابا  
اطال منبیا العدل نونه تظل ترشف من ادمکنا مولای خد مدعما ما شایع حنی  
بل فک حقا بما فیک فلا اجوی عین نظامی مدحکم فکل قلب لها قد بان قریبها

لا لسلوا و خرا کنا شاة

و فی منبع ذرا که تدفع الباسا  
ملاحظه فرما که جناب فاضل مولوی که از مشایخ حنی حصر است یگوید در یک مجلس که بحضور مبارک مشرف شدم چندان از مراتب علوم و حکم و معارف آن بحر سوان متکلم مستفید شدم که باها از حضور سایر علماء و ارباب فضل بهره ور شدم چندانکه باین یک جلسه از وسعت علمای

الرجح



اربع مكنون فارغ يستغنى كشم وحكم وجدان اين هتيد و اور محضه شش مروض و شتر  
 وهي كاترى تدل على عقدا وفضل ما يبع بزدها وناظم عقدها -  
 (وقال الفاضل السليح كتاب التبرير ٥٨٤)

مدح المناضحة تدل الكلم ولا يفي حونا تشوب العلم انك الذي في نهالك العلم قد  
 وجر فضالك فيه لوج يلطم لما تترك بوالعزم دينا اصحى من بعلك مثل الحد بلشم  
 يموت يامن بها والله منزله عفا وفضل الوقت الناس كلهم انشأ لها وابنه يا حسن تيمية  
 منها عذبت ظلمات الجهل تفرح يا طيب الاصل محمود الحصاد اجلاء الحددا الاعظام والكما  
 ان الذين لفضل منك قد بنا فاذن كل غيبه منهم صمم هم يجهلون مقامك الشكر  
 انما صلح هذا الوفاء لنا اياك يا صابر متحيا ثوبك لكال دبا الاخلال ان  
 ولباب فضلك مفتوحا وجود كهيك فتجمل الدين وعندك الدين والدينا قراها  
 وفي جوارك يرضى العهد الذي ايقنتك خير الخلق طيبة وخير من اصحبت تنحى له تد  
 وعلك طابشر هذا ولا رجل لكة ملك ما هت به الام مول اعاد فحالا الاولين قد  
 انام للمجد صرحا ليس يهد قد كان للعرب حى الفخر فينا واليوم باهت به اعرابنا العجم  
 اعظم بظلال اكرم برجال افعال غر احوال حكم فامت معا فمعت عوارفه  
 الاحاطا فقه لزموت بلشم شموه سطر احوال طبعه اليا له لعت فاجابنا الظلم  
 يمينه كرم الاذن به صم في كفة نعم في سيقه نظم انى قرانا القوي بوجهه  
 ايات حق صحت الحد بلشم من ايام زمانه لو يتايدك ما كل فاطار في جوارك  
 يا كوكبا تجمل الافار طلعته ويا احبا باعظايا كفه نعه

مدح مشرقنا لله قوما انشدك يا من ايماننا انقله الاعداء لشم  
 ذلك انشدنا من شهر ودم هبته بنك ليل امد حودنا فربما جابونا الغنر نظم  
 انما اليندوم المهر عن لطف مهر النقان عطفنا انما مولاي لا ابغى الا رضاه  
 بعروية الرق فتك ايتن فضم انى فتمت معك اهل الفضل انى  
 اول ذابو بحر في تحت غمرنا از جولة هفوا يا من طبع الحلم لاولئك زودنا الطيار  
 بالعرف والحرم في الارضين وقد تفرقت في نوب الناهيا ما رتحت به طاب وفضلك ان

فاضل بلغم اين فارس مدرسه ايميله و در بلاد سورين اين هتيد و اور محبت عيد صيام مجوز  
 اقدس مولى الامام مروض و دجها انشأه نوم و هتيد  
 اقدسها ذرايات من عاينها بدوا و شمس سانه التوفيق ليا من الخطا لغنر ضلت  
 لى خامسها بالرقع قد بنا هيفاء و كذا بعض اليا انما كما دبرج الصبا كالغصن  
 حناء لو ما جلت اليا لآخر طيب فكر في كسوتك اربيا واصبر ايميا في حشها ايا  
 يملون ايات حسن ما نبيا نظره فانوه الاخر ان شوق خصي ملكوب الور كمر اوقن  
 الله اكبر لمدحها كبيتها لكما في عين اوصافها فانها اية في الحسن ابر اليا  
 مولى فبكر على سجان من طيبنا الى ان قال -

مدح فدورها والفتا غاب تحيط بها كالليل راج واسد الغاب تحبها  
 حين تحوجت بعض الخيال ككشت شمس نبيها العجى ما الشمس تحبها  
 فما انفسنا منى و ملكه فوالله لا احبنا ما فيها ثم الميت عبيط العرفنا  
 اخوي الى منكوا الوم يرميا وخلصنا اشهدنا الحسن لجمه فيها فقا اليا الان بل رجا

لکنما صفت عباس بن اصفند  
 لا علی بعلوفا غالیها  
 ذودبغه من حی الأعمام صناد  
 محاروا محبتہ الذایدہا  
 قد شاد فی صدقہ الفضل  
 نحو الجہا لہ من اذہا  
 اقوالہ حکم انصالہ نعم  
 ما بیید صوبتہ بیضا  
 لکما الیوم حتی الیہ من طر  
 لفلک ذالک جلافتہا  
 وارتع محاربتہ من اجادہا  
 واضطرب شمار الہنار الذی یبذل  
 خذ فاجر من حق الایمان  
 فامذابعدہا فکری حایتہا  
 چون صغیر سارکہ ورتع شد خبر حوشہ از شش در تمام دنیا نیتہ گشت این اقوالہ را در بیخ اول  
 صلاہی ہجری قمری مطابق میل ششم قوس سن ۱۱۳۵ شمسی اتفاق افتاد و در اول جمادی الثانی ۱۱۳۵  
 و فلسطین و بالآخرہ شرق و غرب عالم این اقوالہ ثبت نموده از طرف حضرت امام موسیٰ بن جعفر علیہ السلام  
 مورخہ ۱۱ جونری ۱۱۳۵ و روزنامہ نیویورک و در روز ہجری ۱۱۳۵ و در روز ۱۱ جونری ۱۱۳۵

است و در روز ۱۱ جونری ۱۱۳۵ مورخہ ۱۱ جونری ۱۱۳۵ و در روز ۱۱ جونری ۱۱۳۵  
 ۱۱۳۵ سال ما در دم مورخہ ششم سید الشہداء علیہ السلام و غیرا محذوفہ الفلال  
 و بعد العبران نیز شری از تعالیم ہیكله فی مالک و عطلت و سطوت مرکز شیشاق کا شستہ  
 و مثال مبارک را نیز زینت آن اوراق نموده اند علیہ السلام در شانہ چهارم از سال سی ام  
 حاوی مقالہ در بارہ تاریخ امر و تعالیم تقدیر است تمثال خواند و در ذوق اخیر خصوصاً  
 عند البہا نیز در این شماره موجود است عنوان این مقالہ بقرا در ذیل است کیف قصیر و اعتر  
 قولہ عباس بن اصفند و ضم البہائیت و البہائیتہ و ذکر جملہ دوا و دم علیہ السلام انکار  
 قولہ فی اول حق شکر نوا صبر الباصفی امتزاج الاسلاف الترتیبیہ حدیثہ نعمتی  
 ذلک رئیس الدینی البکیر زعم طاقہ البہائیتہ فی عباس بن اصفند المعروف  
 بعبد البہاء مکان لغیہ ضحیٰ و اسحق عند البہائیتین المنشرین فی امریکہ و  
 ایران و غیرہا و وقع عظیم و نفوس الذین عرفوا هذا العیند البکیر و ہوا مباحث  
 دیباستہ بارقہا زری کما ان الادیان الی الاخلاق الفاضلہ و اصلاح النفوس  
 تطہیر ما من نظام هذا العالم و ادانہ من راس و شعاع بارخ امر سارکہ اول  
 محو خستہ علی نمونہ تا کہ یکو بد اخذنا الفخوہ البہائیتہ بتشریح و تبیین نظام البہائیت  
 التام حتی اصبح انصارہا علی قریب عہدنا ما سینہا یعدون بالالوف لای  
 فی امریکہ ... اگاہ بزرگ محار و نفوت طلعت بیابان مشول شدہ و در شانہ ہفتم مبارک  
 بارو با و امریکہ نمونہ تا ایکہ یکو بد و مکان الفیلد تراکیبی الطلغہ و حق الخلق مہذب  
 المنظر قوی الحججہ و اسع الخلم ندی لکف عطفو فاعل الصغفاد المشاکین موفود  
 الذکا

الذکا عیو فی خدمۃ الانبیاء مبشر بالهدی والام فی العالم ورنبل الخراوات  
 الدینیة والقصبات العقیبة فكان فی حیولہ الطویلة السعیة ینادی ان عبد الای  
 واحد فهو وجوب الحسب بالفضائل والکالات ونبذ الازائل بلو ثبات وظل  
 کذلک حتی مات شعبان من الایام فمریر العین بدمیه غراسه وعلما اثرنا اذا انشرک  
 الهانیة فی عهد فی الظاهر ملحقه ولا ینما فی امریکان بل الایران وکانت وفات  
 هذا الزعم الکثیر فی شهره ینشر الما جوفه مدینه عکا واخلل الفول بکذا خفا  
 عظیم یلق بکاتمة العالمی فالذکر الذین انتم فی شرح صعود مبارک وهرم اطفال انما  
 تعیت وقرت وکتاب عکلا لهما الذکرا لیس فیهم یلم قعین ورا لشرع صیور لیسوا  
 خیاة تحصیل ذکورهت در شماره سوم از مجله دوم علیه انشا وک منطبقه هندوستان صفحه  
 عبا مقیده شیوا از مردم شوقی کاشیر کعبت فیض الملک در مرتبه صعود حضرت  
 عکلا لهما مطر کرده که قسمی از آن در این مقام نگاشته میشود قولها :  
 بخان بصوت شاه از اجابت من حضرت خیر خود سلج حضرت ای چو کرد خدیجا  
 ز بار گفت علی از زود من خود شد جاس یک بزرگ محبتی شد عا زیکت خورشید و بشود  
 حدیث بن پیر این بزرگواران حدیث سلیمان بن مهران جواد بجای حقیت خرد و کایت کمال  
 اگر چه قافیه ال بت صیغ ال بود در بیع از آنکه کفار و غلطی برین در بیع از آنکه الواح و منسل آمد  
 تو ای همانند قدی در دوا برتا برض عکبکها کاجی حدیثی بود یکی بیا و سیر حال و سیران  
 یکی بیا و سیر علی بن عثمان خود که خواند از ک غیر از حسدی در این سرچیده از کسی شایک خوان  
 سید شاد حق عزیز تیره مطلع شتری کمانی ای نه تابان و شتر مسعود

ت بی تویسه نخت نخت بیست بی سزاست بعباسیان شاکر بود دل ارجه نوست لی شوقی و محبت  
 در این بیع محنت از هر دو بیع در این بیع محنت از هر دو بیع در این بیع محنت از هر دو بیع  
 این غم ارجه فروغی بود طبع ما زبس که چیره شد از هر طرف حال بود ولی ز نوبلی تا بیع کلمه از مطیع  
 بیان بضموت از اجناب مانند منقش وجود (۱۳۴۰) هجرتی مستور  
 یک بلایر فیلذ در مقام مقصد بعنوان سلوع خیم شایق در لندن شرح کاملی از عطمت و حلال  
 عیقل ملک در آن دیار نگاشته کرد در جلد هفتم عالم بحالی سدرج است محمد بن آقا زهر قبا  
 کرب حیات عجمان رحمانی جهانیان است الواح مبارک و ضایا است عطمت مقام این نوع  
 در تو قیقات حضرت قلی آمل الله بتفصیل از گذشته تلاوتش باعث روح و ریحان مطالعه اش  
 از جمله فرایض اعلی ایمان است در شرح حیات عیقل ملک هر چه نگاشته شود کم است لذت  
 بندرجات مطرزه اکتفا نموده و خاتمه بیان را بکارش بن تصدیق میر دارم :  
 از مطلع احدی سرزد آفتاب کمال که چه نوزدان نبود در نظیر و جان بجان فرج قدم فست و فصل قیوم  
 امیر حله جهان نظر حال و جلال خدش خونم وین کفر نوا از زود که هست بخردی اندر جهان کمال  
 بگو خفته خفت که مهر شد طالع خوش تا کی و تا چند خوابید با جهان تاریک از پر توشی در روشن  
 گزیده او را از زود زجر خوش حال زمین سرزد کند غم ز بر سپهر رین از آن سبک کند بوشش کین کمال  
 رسید تا مقامی نهدت که حمی چو آفرینش بیرون بود غم جان توی که بعد بحالی و سکر ختم کمال  
 عماده نام ترا ذاتا نیرد منشا چو آفتاب که باشد دلیل جلوه جویا کس ز ذات تو بذات پاکت تر کمال  
 تو و احمی شد ظاهر کسوت مکان تو عرصه اعظم حتی تو بیع فضل هر آنکه مهر تو در دل نه داشت کمال  
 نکور و شجره حال حمت جل فلک اگر لطیفه مهر تو باوری کشد کجا بر طبق قولی از قدیمی اطفال



۴۱۵  
 منتهی تصاصد و در اهل عرف جهان برسند عزیزا تمکی در ششم فاصان مقرر است  
 امری اعراضا المقامی المحمود و مدت زمانه در شرق و غرب عالم جهانی با کلیه موقوف هیکل اکثر  
 در بقعه برتقدیر جوار مقام بجا استقرار یافت شوقی الواحی نیز از ایضا ضیاحت مولای توان  
 حضرت قهری امر الله جل جلاله در ذکر عباد و نفوس حضرت خانم و تسلیت اجتهاد و اولی صوفی  
 نازل گردید که چند فقره از آن نیا نگاشته میشود از جمله در لوح صادره توهم شعر الکلمات هشتم  
 و نهم میانی مطابق با زخم توره ۱۹ میلادی میفرماید هو الاهی ایها الملهون من  
 ناد الفراق قتم نیز حاق که کبد این شستاق چنان در نوز و حراق است که شرح توهم و از جمله  
 صفش بر نیایم دور اجز فاجده طلع فاد و کبری عروج طلیا و دقه مقدمه در کینه سطره نور و از جمله  
 ایها و در دینه شمره از لیه سوده منعی و یکا نریا و گار شمره طوبی در وحی انظرو فیها الفدا کسب یبنا  
 میبوا فحاجه رسید و جره محترقه در قلب این جسته دل ناتوان بیکلنده و بنیان مبرر را بد جسته  
 اشک حسرت چون سیل جارفنا ز دیده مگر ساخته فوالا سفا علی بما منعت عن الخوض  
 الو خود و ساحتها جین خالنه حیاتها و عر و جها الی ربها و مولاها و انبساط  
 جسد ما اللطیف فی مفرها و مقامی ما اذا بعیت من هذا العن العظیم و الشرف  
 البین تموعا بعینا حرحر ما تجویب الی قول تعالی جسم طیفش از سخن من بلایای تمام  
 که از بد از عشت تا دجال بطلوی می جرت بگیز تحمل فرسوده آرد شد و از خیزد غموم و هموم بوست و  
 از آلام فاد و جلع گوناگون بجا شایفت و از عمارض این نیای دینه دانی جنت و بساط جبر است  
 بر زگو اد و بر او نیک اختر عمل پرورشش با در هم پیچید و در مجرور فرودی مفر و اوی یافت فکته  
 حیات بر تقاطش این لطیفه را نیاید می نیاید و آتی فراغت و آرامی بخت و نخواست در بد و حیثا  
 از همین

۴۲۱  
 در این امرت است آثار منهد انحضرت که از ظلم مبارکش نازل شده بشمار است و منشی از آن  
 در جمله ثانی سدرج گردید نتیجه کل آثار منهد که کثارت بظهور و کثرت بها الله است  
 که از انحضرت بر من بظهوره الله تبصیر فرموده برخی از آیات بیان در این مقام سدرج بیکر  
 از جمله بیانات مبارکه راجع بظهور من بظهوره الله در باب ثامن عشر از واحد سابع کتاب بیان  
 فارسی میفرماید مثل ان هیکل شل شمس است و آیات آن منیر و مثل کل مؤمنین اگر مؤمن باشند  
 مثل برائی است که در آن شمس غایب شود و منیر آن بقدر غایت است... ای اهل بیتان اگر با ما  
 آید من بظهوره الله خود مؤمن میگردد و الا او غنی بوده از کل و همت مثلا اگر در حال  
 شمس الی و الا نهایت مرآت واقع شود عکس بر میآورد و حکایت میکند از او و حال آنکه او بنفشه غنی است  
 از وجود مرا یا که شمس را آنجا منطبق است -

در کتاب ثامن از واحد ثامن میفرماید (قسم ذات مقدس الهی که از کل در ظهور من بظهوره  
 حضرت ارجع شود هیچ نفسی بر روی ارض نیامد مگر آنکه در ازل جنت میگردد و بی هیچ سببی مرتد  
 نفس خود بوده که کل بین حضرت است تا اعمالیکو در بیان نازل شده -  
 در باب هشتم از واحد ششم میفرماید بعد از غروب شمس حقیقت استماع دارد که از غیر او که ظاهر  
 شود بر پنج فطرت قدرت برون آتم و شنو که در نزد اهل علم تصور است با و بود این استماع که  
 از من بظهوره الله کسی نتواند ندعی شد این امر را و فرض شد در بیان که اگر نفس او عاکنه و آسانی  
 از او ظاهر کرد و اندی تعرض گردد و در ارض بر آن شمس حقیقت عزلی دور نیاید...  
 بحالی که غیر از او ممکن نیست که آیات بر پنج فطرت نازل فرماید که بر فرض اتفاق کسی خود را بسند  
 تا که آید حکم او با خدا بر خلق نیست که حکم او ناپیدا اجلا لا الایم محبوسانیم و حال چنین نفس نیست  
 که از

که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در کور قرآن حکم رسیده در این کور هم خواهد رسید آیات او  
بنفخه دلیل است بر فیض اشرف وجود او و عجز کل میلی است بر فقر و محتاج بسوی او سبب این امر  
فعلی در یوم ظهور حتی قدحهای ایشان بر صراط غرور و در کتاب ۵۱۱ و احداث میفرماید (کسی عالم  
بظهور نیست بلکه هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نماید و شکر الهی بجا آورد) ...  
و اما الدلیل الایة فالو جوع علی نفسه نفسا اذا غیر تعریف به وهو لا یعرف بدو غیر  
سبحان الله عما یصفون -

در کتاب خامس عشر از احداث میفرماید (مراتب ظهور بوده که در هر مرحله فاصله شود مابین ظهور  
و ایمان کل من آمن بالبیان) -

در کتاب ۱۱۱ من از احداث خاص فرموده (مترجمان قدس الهی صلوات الله علیه در یوم ظهور من ظهور  
الله اگر کسی یک آیه از او بشنود و تلاوت کند بجز است از انکه هزار مرتبه بیان را تلاوت نماید -  
و در کتاب قیوم الاما فرموده و لکن کما یتکم من یتظهره الله و یتبدل رضوانکم  
بالثواب و انتم الاصلون فانی لا یتکم علی من یتظهره الله فانه لا یخرج من نفسه  
کل شیء ان یا کل شیء تذکره فانی ما نزلت البیان الا ما ان لا یخرج من یتظهره الله  
فانی رسول من عندی فدیجتکم باایات من عندی لاریتکم لیوم ظهوره ان اکل فی سبیل  
و در کتاب قیوم الاما تفسیر الحسن القصص منزه انما انا الاعبد لله و باب بقیة الله  
... انعموا فوری السما و الارض فی عبادة الله انما فی البیان من عند بقیة الله  
یا بقیة الله قد فدیجت کلک و رضیت الشیء یسلیک و ما تمیت الا الفلک  
و کفی بالله العلی معتصما تقیما) -

در کتاب ۵۱ از احداث بیان فرموده (ظهور است و هر ظهور که مراد از مشیت اولیه است  
عبارت بوده و هست و کل شیء نزد چهار اولی باشد و چستند) -

در کتاب ۱۱۱ الاعتراف من جوهر حاجی چنین مستورا است  
ص ۲۵۹ تا ۲۶۰ قوله هر کس کتاب نما از نقطه اولی است بچهل هزار بیت است و کل ذکر  
عن یتظهره الله عزین مرقوم و من اولی الامر و این نحو بیان است قوله جل جلاله  
لن لا نقمن للشیء فی المرات نقمن السما من الارض فانی سبحان الله کذا لکن  
از نقاع من یتظهره الله لا نقمنون و لا نستطیعون ان نقمن کون فانی از نقاع  
الذات الایدر کالاله فان نقمن از نقاع من یتظهره الله تذکره فان نقمن  
الذات تذکره فانی سبحان الله عما یصفون فانی ما اردت کلا اریا الامن  
یتظهره الله و لا ذکره و لا اذکر الا ایاة ذلك حسی علیه توکلت لراعد  
بهاء شرف من جسد بملکوت ملک العالمین کذلت و عدانته و بی الاشر  
بیا حلا ما و جدت ما ذر الا یوم ما خلق الله من شیء انه لو نشاء یتذکره  
فان من بعد ذکره لا یتذکره العالمون قل تعالی ذکر من یتظهره الله من کل ما  
انتم فوق الارض تعقلون من علومه و کیف تذکره فلیترقی انفسکم فانکم یوم  
علیه لفرعون کانی اذاکر کل له یضربون وهو یخو کما اتی انا الذی قد نطق  
کل البیان بذكری و طوامر و انتم تسمعون و لا یحسبون ان یا اصل البیان لا یحسبون  
تظهره الله فانه لا یتظهر الامن عند من یتظهره الله و لو یکن هذا الاقول من عنده  
لا یبالی ان یطوی کل تمانی عرفانکم و دینکم و هر کس بدیده که در آن است که اولی الله لا یبالی

يفصل ذلك كغيركم كما لو ان فلست يدرك من دون من يظهره الله بالجنة  
 الا اني عد الا اني ان ينعكم من بعد ظهوره الامن على وما يثبت بدينه  
 من قبل يثبت من يظهره الله فاذا انتم منه تصفون ولكن فاستصفا انتم  
 الحيات ان لم تكونوا لله لانكم نوا على الله ان لم تصرا من يظهره الله لا اخر نوه  
 هذا ما وصي به كل الخالين لو يقابل الى ما لانها لم يارني في كلها الاله  
 الا الله ذاته قدس عن كل قاهر يدركون كل اخر الله بعد ان ينفع في الذين  
 الحيوان او يقضه فل سبحانه الله كل كل با من فامون فلن من يوم ظهوره ولا  
 تصبرن انه جامع الذكرين وناضج الاضيق وما لنا كونين ومقددا الامر من مصو  
 العالمين من يفرج الله عن خلق البيان وخلق كل ظهوره الا فارتقوا فانه فرج الا  
 الا عظم الا عظم الا عظم الذي ينظر من من ملكوت السموات والارضين  
 فلما ان يوم ظهوره فان كل ارض يتبدل غيرهما من خلقه معارفكم الى ما يتولى هذا  
 خلقكم الله اهلكم يوم ظهوره في كلامه شفقرون ثم بها تهدون لربك غير الله  
 ذات خلق الامن قبل الامن بعد ان ظهوره في كل ظهوره يظهر نفسه غير ذلك  
 يمكن في الابداج واوصيتك حين يظهره الله فان يوم ظهوره لو تكلمت من اياته  
 او كلمه من كلامه غير هذا فهو من ان تكلم كل البيان وتحفظه فان كل خبر يدمنه  
 ويرجع اليه اذا خذ فيض يوسف البقاء من يدبته العلى الاعلى ثم استشفه بعد  
 عزت يوسف انها ثم وضعه على اريكته من ابي او تجد نفسك خيرا فلا تشهدن  
 ان الله لنا من ملكوت العلى وجزوت البقاء وما وجد من اننا بله حتى القابل

لست

انما ان كان تحت فاستطعن هذا ان من هذا الا ان جوهرة لطيفة وكبير  
 من ذواته وانه وكما هو في قديمه ونا حية لمورير وعبرة يبر ذات ظهوره في  
 سطوتها وان شئها وانجها وانجها وانجها وانجها وانجها وانجها وانجها وانجها  
 ان يفسها وان شئ عليها الا انها اليد عوال الله ربها كل في يكونها وانجها وان  
 رايها وانجها وظاهرها وباطنها لتهدن شوك لائمة بجور منها ثم  
 ليو انما الا نواح بجور منها ثم شوا ان الا من كافر منها ثم دلالا للاخت  
 انما على الله لا اله الا هو فخلق ذات حوت السبع بجوده جودا من عند ورزقه  
 فضله فضلا من عندا ما لم يطمع اطقا من عند احياء بكرهه كراض عندا ابعه  
 ثم ما من عندا وانزل عليه الايات والنبات والطيور والسموات والشوات  
 المنوعات والحيوانات المنوعات وما قد فدا الله من خلق كل شئ من الذنابات و  
 الجوهريات والعلويات والقلبيات ومقدد مقادير كل شئ على امع عز ربيع وايدع  
 ودس ضيع ودعا كل شئ الى بعدة الذي هو امر الله ومنه مد كل شئ من مدته الذي هو  
 قول الله لا تسعدن كل من في السموات والارض وما بينهما اليوم من يظهره الله رايه  
 كل عليه وبهدن بانه لا اله الا هو وكل له يجدون ولكم يا ايها من يظهره الله  
 ويبدل رضوانكم بالتار وانتم لا تعلمون واني لا يكون على من يظهره الله فانه لا عن  
 استحقاق من يفسه وكل شئ ان ما كل شئ عند كون واني فانزلت البيان الا وان لا يحزن  
 ان الله ان شئ من شئكم الا عند لا يبتكم اليوم ظهوره ان ما كل شئ تسعدن  
 اني لما الذي جعلكم لا يكون عليه والامر من مواد ان جمل على فلياحد ود الايمان

بالتق



۴۲۶  
 در فتنه ای که از آفتاب کلکم اجتمع علی ان ظهور نطفه الاولیاء فی الاخری  
 اعظم من الاصلی المثل من امر الله ثم بالله فایا یؤمنون فکل ما ترون فی الیا  
 من انما عندنا ان یتبعوه فاهم فی حق من عندنا و الا کلکم میتون و لریظهم ضلوا  
 اکبر من قول الله من عند نطفه الاولیاء فاذا غربت فلما یمن من یتظهن الله فاذا  
 ظهن ینقطع الرضوان عن فی لسان الامن یؤمن بانا کوا الاحیاط فیه فایه فی  
 النار هذا هو میزان الاکبر ان فی السموات فالارضین با و جمع من اولی الی جنبه  
 این خوبان است و کل سماء است یک یک بیان فرموده و معنی نموده و مالک ملکوت سار  
 کله و اراده و امر عن یتظهن الله فرج العالمین فلما کونتمه و آنچه تحریر شد مختصر و تیسر  
 و بیت از چهل هزار بیت کتابا بود و همه جا آید صریح و هر دو صبح فرموده که بارها از نظر و مو  
 انما و ملکوتها محتجب نمایند و همین قسم است قیوم اسما که حسن القصص معنی است و شرح سوره یوسف  
 است که بظهور حضرت سید الشهدا تغیر فرموده و کذلک سائر کتب و بیانات و اخبار و اخبار  
 شعاع ۱ طلعت عظیمات لیت ۱ استرا عظمت جلال الله  
 ۱ در قرآن الان و حبسات ۱ در کماله الیه بعد کتایف گازند او ان جنین سلوی  
 جمال مبارک نام مبارکشان حسین علی بن میرزا عباس شهباز میرزا بزرگ نوری و تولدشان در  
 یوم ثانی محرم سال ۱۲۳۳ هجری قمری در طران واقع شد ندیدند و در کتب و کتب و کتب و کتب  
 تولد مبارک را ذکر کرده قولند در اول خزان سال فرغانه دوم سحر محرم اندر طرین  
 از عیب شد کم بمکن اسکان گذشت شامی که بود خالی من فی الامکان  
 جناب میرزا عباس نوری در سال ۱۲۵۵ هجری وفات نمود هیکل مبارک جمال قدم در سال  
 ۱۲۵۱

در سال  
 هجری  
 قمری  
 در سال  
 ۱۲۵۱

۱۲۵۱ هجری با سیه خانم بیت مرحوم میرزا اسماعیل نوری ازدواج فرمودند حضرت عبد  
 الباقی حضرت عیض الشهباز و حضرت ذوقه علیا که علیا بایه خانم از این قرآن بود  
 آمدند سیه خانم لقبه به ذوقه علیا و خوابت در سال ۱۳۳۳ هجری در عکا صعود فرمودند  
 در این و هزار اراده مطلقه حضرت ولی امر الله حضرت علی بن ابراهیم سلطان در عکا  
 از قبرستان عکا در مسطر حضرت عیض الشهباز نسی صالح بکوه کرک انقال یافت و غسل آن  
 قلم مبارک در لوح مبارک مورخ ۱۳۳۳ شمسی سال ۱۲۵۱ مطابق ۱۲۳۱ هجری انزال گردید  
 مراجع فرماید حضرت عبد الباقی در یوم بی چون ۱۲۵۱ فرمودند مظاهر تقدیر الهیه از بید  
 طفولیت ممتاز از دیگرانند و بظاهر صد امور عجیبه و در بین بگانه خویش و یار و عیار شجر آفاق  
 چنانچه پیش از اظهار امر هر کس بحضور جمال مبارک مشرف شد بود شهادت بر علویت ذات تعالی  
 میداد... بناستی با بعضی از خواص فرمودند که من بحسب امر عظیمی موجود شده ام تا در یوم  
 ثانی محرم ۱۲۳۳ در طران در محله دروازه شیران در سرای در طلالا رحیاط طبع تولد مبارک و  
 گشت والده جمال مبارک غایت تعلق از ایشان داشت بر وجه که آرام نه است و از حالات جمال  
 مبارک حیران بود مثل میگفتند این طفل مشاهد میگردد از قبیل فریاد و فغان و گریه و زاری  
 بمائی تیزی با و چندی گذشت قطام واقع شد و مرحوم والدشان تعلق عظیمی ایشان داشتند  
 و لغت زرگوار و صلوات و مظهریت تقدیر جمال مبارک بود و بزبان بر این آنگه در نمازند  
 در قریه تا گو که قبول ایشان بود عمارتی لوکانه تا یس فرمودند و چون جمال مبارک اگر محرم  
 تابستان در آنجا بودند مرحوم میرزا بختا خویش در بعضی از مواقع خانه تعلق علی این و تعلق  
 فرموده بودند: هر دو گره دست خون به گوشتیک کما بخانه سلام را چه اراده  
 ۱۲۵۱

در سال  
 هجری  
 قمری  
 در سال  
 ۱۲۵۱

این فادای عشق است نگه دارم قدم این از من مفقد من است فخلع نعلک  
 در سن هفت سالگی روزی جمال مبارک من میفرمودند والدشان ببلزنگی هیکل مبارک نظر کرد  
 گفت قدری قامت کوتاه است والد جمال مبارک گفتند میدانی چه استقد و قابلیت دارد  
 چه قدر با عظمت و خوش است مانند شعله آتش است در این سن من ممتاز از جوانان بالغ اگر  
 قامت چندان بلند نباشد ضرری ندارد بادی در سن طهولت در میان باده و غیر شحرت غیبی  
 فرمودند و همچنین آثار موهبله ظاهر و آشکار بود و محبوب القلوب بودند و در ذرات بیگانه  
 غایت عدوت و دشمنی بوالدشان میداشتند و حرمت رعایت مخصوصه می نمودند مثلا حاج میرزا  
 آقا به غایت عدوت با برحوم میزاد داشت زیرا ایشان را رفیق قائم تمام مرحوم در قلع و قمع  
 می پنداشت زیرا با مرحوم قائم تمام همیشه فی الاقابین غایت عدوت و محبت را داشته  
 این مسکه نیز سبب بعضی عدوت شده بود لیکن با وجود غمهای محبت را جمال مبارک ظاهر شده  
 بدرجه که جمیع حیران بودند که این شخص با وجود اینکه دشمن والدشان است چرا این درجه رعایت  
 پسر را بنیاید مثلا وقتیکه محمد شاه محمد خان میر نظام کرمانشاهی را از آذربایجان طلبید  
 شحرت در ولایات یافت که حاجی معزول و میر نظام بسته صدرت عظمی منصوب مرحوم فیروز افشار  
 حاکم بر وجود بودند مکتوبی به همین میرزا مرقوم نمودند مضمون اینکه المثل قلنا حاجی میرزا کجای  
 معزول و میر نظام خوب یا رب این شناس از شر دور باد بجهن میرزا چون با مرحوم فیروز  
 عدوتی داشت همین مکتوب را بحاج میرزا آقاسی فرستاد او آتش گرفت و جمال مبارک را حجت  
 تشریف برد از عرض کرد دیدم سپهر شما من چه کرده ام که ایگونه در حق من می نویسد لیکن چه کنم در ما  
 خلاصه گنبد چه نوشته است در حق من جمال مبارک ملاحظه فرمودند و سکوت نمودند هیچ نگفتند

کردند صاحب یوان نشسته بود او بسیار آدم خوش نصیبی بود و جمال مبارک محبت داشت  
 مکتوب گرفت و نگاه کرد گفت این خط هفتاد نیست تقلید کرده اند حاج فیروز آقا باقی گفت  
 نگاه کن این عبارت با این سلامت با این مختصری و با این فصاحت و بلاغت ممکن نیست کسی دیگر  
 بتواند بنویسد چون جمال مبارک هیچ نفرمودند و سکوت اختیار نمودند عرض کرد خوب است که  
 شما بوالد نصیحت کنید که این تخریب را دیگر تکرار نباید بکنم پدر شاست محض خاطر شما از او گذرستم  
 ولی کاری سید که او نیز از من بگذرد مخصوص این است که دشمنان مرحوم فیروز هم جمال مبارک  
 دوست میداشتند و با وجود اینکه جمیع میدانند که در هیچ در راه داخل شده و از جمیع معالی تسلیم  
 گرفته کل سخاوت میدهند که در علم و فضل و کمال پیش و نظیرند مثلا در طران هر مسئله مشکلی که  
 میشد جمیع حیران بودند جمال مبارک حل میفرمودند و از برای کل شناسیان اسباب عزت و رحمت  
 و نعمت بودند از جمله فیروز آقا خان صدر اعظم قفق که وزیر شکر بود معزول و مکتوب شد و  
 سرگون به کاشان گردید غایت عدوت در حق او و خانواده اش نمودند و همچنین دیگران که قوتی  
 با زندران تشریف بردند میرزا محمد تقی بجهت شهور در ایارو بود قریب هزار طلبه داشت و چند  
 هزار ملاطه و خود اذن و اجازه اجتهاد داد بود شبی در مجلس مباحثه علیه میشد و بعضی از اجابت  
 مشکله روایت میکردند و چون حیران میمانند جمال مبارک معنی حدیث را بیان میفرمودند از جمله  
 شبی از شیخا فیروز احمد تقی از مجتهدین تلامذه نمود حدیثی سوال کرد معانی بیان کردند پسندیدند  
 بعد جمال مبارک بیانی فرمودند سکوت کرد و روز بعد بجزرات تلامذه محمد بن گفت که میت و چنان  
 است شمار ترتیب و تعلیم کردم مرا گمان چنین بود که در معنی این حدیث عاجز نمائید و یک جوان  
 کلاه بر سر حدیث را ایگونه تشریح نماید لهذا کمال است مبارک در صفحات نور شحرت یافت بزرگان  
 نور شحرت

نور غایت ترم را بخری سید هستند زودی جد یعنی والده و والده وقت سحر نازل غیر از آن  
 جبهه رفتند بود که نماز بخواند بعد از نماز محمد زکورا باو گفته بود که من شروه بشا بدم ریش خود  
 دیدم که حضرت قائم در خانه هستند من رو بجا رفتم پس بان گفت حضرت قائم با جمال  
 خلوت کرده اند لهذا کسی از آن خول ندارد بعد فکری گفت عجب این مقام را از کجا پیدا کرده اند این  
 از خانواده وزارتند بعد گفت یک نسبت خوشی ببعیدی با دارند شاید از آن محبت است تا بوی  
 این حدیث بجهت در طرف نور حضرت یافت بعضی نفوس ظن زیرک گفته غرض محمد را  
 نداند چگونه میشود این مقام محبت خوشی با محمد حاصل شود مختصر این است چو در طهران چو نماز  
 جمیع اعظم و اکابر علما که میشناختند شهادت بر بزرگوارای جمال مبارک میدادند و هر که می  
 میشد حل آنرا جمع بایشان میبوند و اگر بخوام در اینجا یک کلمه شرح دهم بسیار مضمحل میشود  
 و در ایام طفولیت در سن پنج یا شش سالگی جمال مبارک خوابی دیدند و آنرا برای والدشان  
 بیان فرمودند والدشان شخصی از معبرین و تفسیر حاضر بود و سوال از تعبیر خواب کردند و بای  
 این ذکر در عالم خواب باقی تشریف شد ملاحظه فرمودند از طرف طبع عظیم که در آنجا بود که این  
 براند بزم تشریف آوردند و در آن طبع بود و این طبع را در آنجا دیدند و آنرا تفسیر مصلح  
 کشید و گفت این و یاد ایل بر آن است که این طفل مصدر امر خطی خواهد شد و آن امر تعلق  
 و فکر دارد زیرا که هر که عقل و فکر است لهذا جمیع وسایل و ابزارندگان عالم بر سرین طفل اندر مرغان هوا  
 ماهیان دریا هجوم خواهند کرد و قوی منزلی نخواهند رسانید او بر کل غالب میشود و کل در نزد او غایت  
 خواهند گشت و همزمان ظاهر خواهد شد - انتهای - ۴۴ -

پس از آنکه حضرت اعلیٰ اطهار فرمودند حضرت یحییٰ علیه السلام تبلیغ امر مبارک قیام ننمودند و بشری  
 کرد تاریخ

در تاریخ نیل مسطور است حاتم با نذران شدند و در آن خطه پیام الهی را بیخ قریب بعید رسانیدند  
 از امر اجبت در واقعه قتل علی اقی قزوینی برای آنکه با نهمین قتل وی کرد و طهران مجوس بودند  
 تا ابی و مساعدت میفرمودند اولین که گرفتار حبس و توقیف گشتند پس از آن نیز مصائب عدا  
 بلا یابی متفاوت روز بروز دراز زیاد بود نگارش تحصیل جمیع آنها موجب طمان است در این مقام  
 مذکور و واقعه محمد کفای میبایم یکی واقعه اذیت و آزار ضربت کسی است که در امل از ناحیه علی  
 شیبه بیکل مبارک وارد شد شرح این واقعه در خطابه حضرت عبدالباقی ذکر شده قول الله الا حلی  
 هو اللهنا امروزه بخوبی قدری از مصائب جمال مبارک برای شما بیان کنم :-

در سال سوم ظهور باب یکم در جمال مبارک را در طهران حبس نمودند فردا صبحی از امر و وزیر دولت  
 اعراض کردند و دولت نمودند جمال مبارک بیرون آمدند بعد در سفر از نذران و تشکیک و عقوبت  
 شیخ طبرسی تشریف میزد شبانه جمعی سوار رفتند و جمال مبارک را با باره نگر گرفتند و در  
 آن روزی جمیع علماء در مسجد مجتمع شدند جمال مبارک را حاضر کردند و اهل طهران نیز جمع شدند  
 با اسلحه بیجا با تیشه قصاب با طور زارع با بیل و کلنگ معشوشان این بود که بقیات جسمه  
 جمال مبارک را تیشه میباید علماء شروع بسوالات علیه نمودند هر سوالی کردند جواب کافی نشد  
 جمال مبارک حقیقت ظهور را با دل و بر همین ثابت فرمودند علماء حاضرانند و بعد برآمدند که از او شهادت  
 چیزی بدست آرند لومی از اولی نقطه اولی از جیب یکی از خادین جمال مبارک که مو نوم به ظاهر  
 بردار بودند در آن لوح یک خفته از بیانات حضرت امیر مومنان علی بود که میفرماید خوالو هو  
 و صحو المعلوم ملاحظی جان که یکی از علمای آمل بود صدرا بنحده بلند کرد گفت ضحیت باب مبارک  
 شد کسی که صحرای صمد بنویسد دیگر مرتبه علمش معلوم است صحرای بسین نوشته شود الب غلط نوشته  
 جمال

حال ضیالک فرمودند جناب آخوند شایسته که در تفسیر این عبارت کلام حضرت امیرالمؤمنین است  
 در جواب یکیل بن یزید دخی که در وقتیکه از آنحضرت سوال از حقیقت ینما بر چند فقره جواب فرمودند و در  
 عرض میکند زید بنی بنیاناتا که میفرماید محو الموهوم و صحو المعلوم یعنی کسیکه با بسبب حقیقت و  
 وصول بحق است باید قلب از موهومات و سموات تعالید پاک و متقدس نماید و ناظر شود با آنچه مظهر  
 ظهور میفرماید از موهوم گفته شود معلوم تا نظر گردد در وقت ظهور رسول الله ص و اخباری هرگاه موجودات  
 سموات خود را گمراه بودند و با آنحضرت ناظر شدند بود حقیقت میرسید این کلام صحو جهاد یعنی حویلیت  
 و تکوین یعنی فراموشی و غفلت است بسیار فرق است با این اندوخته که شما نموده و غفلت کردید  
 این عبارت صحیح نوشته شده چون این بیانات در مجمع حضور خویش و عوالم ادیان مبارک میسر  
 جمیع بجهت شد و جعل آن مجتهد و مفسر شده و کل نیستند که آن آخوند از علم عاری و بوری است این  
 بسیار بر علماء اگران آمد و دستند که اگر حال مبارک چند مجلس در طهران بیانات فرمایند اگر ضیق بقرین  
 ایشان خواهند نمود لذا متفق شد که حکم بر قتل جمال مبارک دهند پس از آنجایی که خان خاکی اهل از  
 این مرحله بسیار خائف پریشان شد ملاحظه کرد اگر چنین امری واقع شود میان قبیله نوزی لاریانی  
 که دو طایفه بزرگ و از لرزان نازده ضربت قاتل با او باقی خواهد ماند لذا با خاطرش رسید که چنین شئی  
 عقوبت علیا بشکستن از آنجایی جمال مبارک وارد آورد و امر داد جمال مبارک را چون بستند بقدری آرد  
 که از پای مبارک خون جاری شد بعد از آن آوردند در کعبه چپوی دیواری نشاندند که نزدیک بخانه بود  
 بهر آنجایی که خان چند نفر از اوهای خود را سزا کرده بود و آن دیوار را از پشت فراب کنند و بعضی یک  
 دیوار خراب شد جمال مبارک را روی دست بر زمین خانه حاکم گاشتمکان حاکم نیز چنین کردند و جمال  
 مبارک را از میان آن جماعت بسرعت تمام بردند بخانه فیروز افغانی خان و مالجاره خلق خواستند از  
 آنطرف

طرف بیاید جمال مبارک را بخانه رسانند و در آنجا رستند و از بالای بام فرستادند حاکم  
 مردم را محافظت نموده بحر خود بود متعرق ساخته و این تکلیفها که سبب شد که علماء توستند  
 جمال مبارک را از روز قبل برسانند بعد از چند روز دیگر جمال مبارک بطرف طهران توجیه فرمودند  
 و در سنه ۱۱۸۰ از ظهور نقطه اولی جمال مبارک را در طهران در زندانی حبس نمودند که در روز ابد در سزا  
 داشت و نهایت قضیت نمود یعنی بدجهت سخت گرفته بودند که بوصف نیاید یا حای مبارک در سنه  
 بود و زنجیر بسیار سنگین در گردن مبارک آن زنجیر بقدری سنگین بود که سر مبارک در میان و در زمین  
 چوب و شانه باید زیر زنجیر میزدند لباس مبارک را گرفته بودند کلاه منگفته پاره ای که کلاه داشت بر  
 سر مبارک گذارده بودند جمال مبارک چهار ماه در آن محبس با جمال بودند بعد از محبس بیرون آوردند  
 و بیفدا و سرگون نمودند که بعد از آن یازده سال تشریف داشتند دو سال بگردستان سفر فرمودند  
 باقی را در بغداد در آن یازده سال جمیع اعدا در نهایت خلوت و بعضا بودند لکن جمال مبارک در  
 نهایت داشت و سرور و بهستی معاندین در صدر جمال مبارک بودند که هیچ صبی امید حیات  
 ز شام و هیچ شامی امید زندگانی تا صبح نبود در آنسنوات از جمیع جهات علماء بجهت مبارک شرف  
 میشدند و لو آکات علیه میزدند و اجوبه شایسته کافیه میشدند و این مرحله سبب شد حقیقت جمال  
 مبارک در اطراف شد علمای ایران که در آنجا بودند این قضیه را با صراحتین شاه نوشته تا غیر  
 الدین شاه از سلطان عثمانی خواهش کرد که جمال مبارک را از بغداد سرگون با اسلامبول بکشند  
 حکم سلطان عثمانی برود با اسلامبول بعد از چهار ماه از اسلامبول سرگون بر وسیلی کردند تا  
 خواهش ناصر الدین شاه از روسی بردند بکار در قشده عسکر به منزل آوردند مدت حیات را در  
 عکاء بسر بردند و همچون بودند در بگونک ای جمال مبارک کردی و در مجلس عکاء و از شد بوصف  
 مبارک

نمایند بعد از ورود بجنس حکما بجمع سلاطین لولج نازل شد و بر سلاطین فرستادند که لولج  
 ناصرالدین شاه که آن را به غیر از این دفعه خراسانی برد و با فرمودند اگر شهادت و قبول میکنی بینه  
 او قبول شهادت کرده لولج را گرفت و عازم ایران شد تا بطهران رسید و درین راه در جانی با ارباب  
 ملاقات نمود در آنوقت ناصرالدین شاه در نیادان شیراز بود که عمل عیسیتت پسر زکریا  
 بدیعی رفت در سرتیپی که مقابل عمارت شاهی است منزل نمود روزی ناصرالدین شاه در قصر  
 بادوربین تاشای اطراف بیابان میسند و در شخصی با لباس سفید در سرتیپی نشسته و در دیگر با  
 دوربین تماشا مینمود دید همان شخص در تیره نشسته روز سوم نیز همین خوان شخص اید است که او را  
 حاجتی است فرستاده را بیاورند پرسید از او کوستی چه در اینجا نشسته تی گفت من نامرئی  
 شخص بزرگی بحجت سلطان آورده ام خواستند نامه از او بگیرند گفت باید خودم بدت شاه دم او را  
 بزنم حضور شاه شاه از او پرسید تو کیستی چه درستی گفتی این نامه است از بهایا الله  
 شاه آوردم شاه نامه گرفت و گفت او را نگاه دارند او را بر زدن من کردند گفت از او پرسید  
 زلفهای تو کیانند پرسید در جواب گفت من کی می این ششام در وقتی ندانم سحر روز او را با تو  
 عذاب دایم و زجر کرده اید اسم غنی را گفت در حالتیکه او را داغ میکردند عکس او را گرفته روزی  
 شهیدش کردند شاه آن نامه را فرستاد نزد علماء که جواب آنرا بنویسند بعد از چند روز علماء  
 گفتند این شخص دشمن شماست شاه در جواب گفت من میدم که دشمن منست بگویم شما جواب  
 مطالبه را بنویسید جواب نوشتند شاه متغیر شده گفت من اینقدر علماء را حرام میکنم انعام  
 میدهم که چنین دوزی جواب چنین نامه بنویسند حال آنها چنین جواب بگویند و حال  
 جنگ در آن لولج میفرماید این امر از دوشین سیرین میت یا تحت یا باطل شما علم را خارج  
 میکند

کنید و مرا هم بخوانید تا با آنها صحبت بدانیم اگر حق است تصدیق کنید اگر طلبت  
 هر چه میخواهید اجراء دارید در آن لوح به ناصرالدین شاه ضامی فرمودند سیر ما بید سلطنت  
 و روزی مغرور میباش چند سلاطین آمدند و جمع رفتند و از آنها اثری باقی نماند این امر را  
 نویسنده توانی مقاومت کنی نمیتوانی منع نمائی امر الله را هیچ کس مقاومت توانسته و تو هم توانی  
 غنقریب امر الهی بلند خواهد شد شرق و غرب اعطاء خواهد نمود نصیاح الهی را قبول نکرد  
 همان مغرور باقی ماند تا از این عالم رفت با در حال جنگ در این سخن بودند لکن در نهایت  
 بودند مثل صبر سائین نبود ابد کسی عثمائی نمیندند ما مورین میآمدند در جا میکردند مشرف شوند  
 قبول نمیزمودند متصرف حکما چنان رخا و اما س که مشرف شود اذن نفرمودند چیزی نگفت  
 که هر وقت میخواهید بیرون بیرون تشریف ببرد تشریف میبردند حتی در قصر که تشریف داشتند اوقات  
 عروسی آنها میدخلی متصرف و جمیع ما مورین از عکای بعضی که نیم فرسخی عکای است از دور و حال  
 جنگ از آنها احوال پرسی هم نفرمودند این مودت خلاصه بلا با و زحمت جسمی عالی است که در  
 و اصحاب را بنیاد استانی جمال جنگ در سیاه چال طهران است  
 در تاریخ قبل از زندی فصل بیت و ششم شرح این طلب مطور در ترجمه آن بخاری چنین است  
 نوشته که داستان پسران داری بشاه و نجاش و در هشتمین روز بعد از اظهار  
 حضرت طلب که مطابق بود با ۱۵۱ جادی لاولی ۱۱۸۱ هجری حضرت بهایا الله در عروق  
 بشر تعالیم الهی مشغول بودند اصحاب باب که از واقعه شهادت مولای خود حیران از همه  
 بیانات اصحاب و مومنین گوشه و کنار متفرق شده بودند بواسطه قیام واقعه حضرت بهایا الله  
 وحی جدید یافتند و از رویای عمل بیدان خدمت شتا فتنه بهایا الله روح شجاعت و شهنشاه  
 در آنها

در آنجا رسید و از وقایع تازه و مصائب مستعد و بیک بعد از واقع خواهد شد بخار مطلق فرمودند و خود  
 بی پرده و حجاب بشر تقایم ثابت در ایران و عراق مبارزت نمود در چهار سال پیش از این خان  
 امیر نظام که صدر عظمی ایران بود بمقر اصلی خود شتافت و در حمام فین کاشان تهنیت رسید و فرستاد  
 در مدت شش سال صدارت خود با تمام قوی کوشید تا نورالعی را خاموش نماید و امر رسید تا ثابت  
 از قوی زمین خود بنا بود سازد برای نیل این مقصود اقدام بصری عیب کرد و آن امر قبل رسید تا ثابت  
 بود که بفرمان او انجام گرفت ولی حاجت فرخیزان شری از رفتارناهنجار خود گرفت و در اول آرم  
 صدارت خود برای خاموش کردن امرای لشکر بازندان غریب تعقل قدم نهادن بسیار صاحب  
 غیب صادر کرد و بینه و سینه نواز نفوس مقدمه و بنگانه را از دم تیغ لغزیدند و شهدای مسکین  
 طهران بفرمان او شربت شهادت نوشیدند جناب حیدر اصحابش در زیر با امر این ازیر خود نیز  
 جان بر ایگان در راه هرزدان شاد نمودند این در قایح سبب شد که مردم در هر محروم و بار آقا بود  
 شریز نموده با نیت و آزار اهل یان برداختند در این سال واقعه غریب دیگری بفرمان این وزیر بزرگ  
 ضمیمه جرائم اعمال و شد که در بخان جناب بخت و قریب هزار و شصت نفر از اصحابش بدون هیچ  
 گناهی بشارت رسیدند اول حکومت این وزیر بظلم و ظیفان آغاز شد و سال فرزند بیخود و بی  
 نسبت با اهل ایمان انجام یافت پس از این در تخریب میرزا آقاخان فوجی و اعتماد و در دست  
 عظمی مضمون گردید در آغاز جلوس خود تقسیم گرفت که بین دولت و حضرت بنها الله که در سوسان  
 بود شش و اندیام که از نامه بنها الله گاشت و حضرتش را بطران دعوت کرد و حضرت بنها  
 الله قبل از وصول حکومت وزیر تقسیم بر حجت بطران داشتند پس از وصول نامه خانم با بخت گردید  
 و در آن وقت اردو بطران شد میرزا آقاخان برادر خود جعفر قلی خان را همسایه پیشیار بنها

الله

۳۴۱  
 الله فرستاد و تبریک و زود و قدیم نمود و حضرت بنها الله پس از ورود بطران یک ماه در منزل  
 برادر عظمی همان بود که صد اعظم جعفر قلی خان برادر خود را مسور بخریداری آن حضرت نمود  
 بود پیوسته ایمان شکر و بزرگان در ملاقات حضرتش شتافتند پس از یک ماه حضرت بنها الله بفرمان  
 انتقال فرمودند جناب عظیم در این شانها بنها الله ملاقات نمود و چنانکه در قی طولانی شوق پیدا  
 آنحضرت داشت بمقصود رسید که ضمن ملاقات جناب عظیم خیالی را که در عقاید و فکر خود پرورش میداد  
 بمحض مبارک عرض کرد حضرت بنها الله او را از برای این خیال فاسد منع نمودند و از حوضه غیبت  
 تخریب فرمودند این عمل جناب بلایای تازه نماید و سبب صحت بی اندازه گردید حضرت بنها الله به  
 لسان شریف بر دند و در قریب آنچه که از استعجابات وزیر بود و وقت نوزاد جعفر قلی خان بفرمان  
 در محالذاری پایدار بود در کوانمان بجای آمده خبر رسید که دو نفر از اربابان سبک بفرمان حضرت  
 شاه را نموده اند و در وقتی که شاه با اردوی خود شیران خانم بود در این و جوانان با او در پیش  
 حله بردند نام یکی صادق تبریزی دیگری فتح الله قلی بود که برای گرفتن استقامت حکایتان سلطان  
 خویش شاه هجوم کردند عظمی که دلیل بر سادگی و حماقت این دو جوان است آنست که بجای استمال  
 اسلحه توپری که بمقصود راهزنان حاصل کند ساجده استعمال کرد و مانند آنکه فرشتی که چند شاه نوید کرد  
 و اگر این دو نفر از حضرتش بدو رسید و ما مورد این کار بودند است بجای جای بگردید استعمال بگردید  
 استعمال ساجده دلیل است که این دو جوان بی سواد دیگران بفرمان خود چنین کار نامعنادی اقدام  
 نموده اند این عمل در پیش که از این دو و نادان سرزد جلب مصیبت تمامه نسبت به باران نمود و هیچ  
 که از بلای قلی خان قریب دوازده خان دیگر قارند و انواع منافع شتافتند چنانکه حضرت بنها الله نیز بفرمان  
 نخست که بخیر محسب ساجد افتاد و در زیر بخری محسوس نظر کردن حضرتش و قبول گشتند در بخری ساجد و در میان حضرت

حکایت





نموده بودند اول صادق تبریزی گرفتار شد صادق اول کسی بود که با شمشیر برهنه شاه محمد کرده  
 او را از آب کشید و خورشاک را با شی و نوکران مستوفی الممالک را بدون آنکه بشناسند کشت  
 رسانیدند پس با دو پاره ساخته یک پاره را در دروازه شیران و پاره دیگر را دروازه عبد العظیم گذاشتند  
 دوم فتح الله حکاک قمی بود که گرفتار شد هر چه اصرار نمودند و از ازش کردند تا حدستان خود برتر  
 کند جز نکوت جوانی نشینند و حتی تعیین کردند که گنگ لال است عاقبت بعد از اذیت بسیار  
 سرب گداخته در حلقش ریختند و سومی ابوالقاسم نیریزی که دستگیر شد در روز یک سلیمان خان را  
 در طهران شمع آیین کردند ابوالقاسم هم در همان روز در شیران شمع آیین کرده شحات بیخ  
 در کساحتی که دو تن از سلیمان را گرفته مجرم مشترک دادند شاه با فراخ و قسام اذیت و آزار قتل  
 میرسانیدند با آنکه هیچ یک تقصیری نگذاهی نبود در جماعت مأمور مخصوص داد و ستاد چنان شد  
 یک نفر اجدای بلند هم میرود او را از زندان بیرون میاورند و قتل اندر قتل مردم میرنجینند  
 و بدن او را زخم میزدند چنانکه در حکام رسیدند قتل هیچ خصمی اندر خصمای تخم بحال طبعی نبود  
 با اندازه فی تیر بود که میر غضبها با آنکه معاد و مجوزی بود ستار میشد از جملگانوی کردار  
 شحاتت سید جناب حاجی سلیمان خان بودش زاده سربچی همان است پدرش در لشکر  
 سلطنت پدر محمد شاه صاحب تیر و منصب بود در زمان محمد شاه از همین اوست سلیمان خان  
 کلبه ای هفتالی مناصب بارندشت و بعد از تصدیق با مراباب و شناسان معارف حقیقی از اعمال  
 و افعال اطرافیان خویش هزار و ازو شستن منصب خدمت و مقام برکنار بود قتل از تصدیق از طهران  
 که بارفت و در محضر درس سید کاظم رشتی وارد شد اوقات را عبادت عزالت میکرد در کربلا  
 بود تا وقتیکه ندای امر از اهل اوسان رسید و ملازمی که حوئی شنید خوبت خود را با شما  
 رساند

رساند و حضرت صاحب پر از زرد و لکن قتی طهران رسید که واقعه طبری خاتمه یافته بود لذا ایضا شرت  
 یا دان و مصاحبت تفتی سید صاحب از دران شغول شد لباسش در طهران همان لباس بود  
 که بلا بود یعنی همان که کوچک بر سر و جای نازکی بر دوش داشت که زیر آن قجای سفیدی می پوشید هرگز  
 نقی خاق میر نظام او را و او را کرد که تبدیل لباس نماید تا بر این بجای عامه مانند پدرش کلاه بر سر نهاد  
 و لکن با اصرار زیاد میرزا تقیخان از قبول منصب دربار تملک و زریه سلیمانخان در نزد مردم و اطلاع در  
 احترام بسیار داشت با آنکه در واقعه شهادی طهران در پادشخت بود کسی با ایاری آن نبود که او را اذیت نماید  
 و آزاری برساند بعد از شهادت نایب که تبریز رفت و مقصودش آن بود که مولای خود را از چنگ اعدا  
 مستخلص سازد و لکن بر رسید احدی را جرئت نبود که نسبت با او تعرض نماید بک سبب که میر نظام  
 با آنکه میر نشت سلیمان خان از فدایان مابلیات با این همه تامل میبود نسبت با او پدرش اذیت  
 روا نمیداشت بعد از شهادت ملازقین العابدی بیگ چنین شجرت یافت که این کبر فرغانه  
 و سید عین کاتب یزدی را که در حسن بود در آن نزد و معروف بود که بعد از شهادت با نشت خوف طهران  
 سراپای این کبر خور افرا گرفت و از کرده پشیمان شد و میر گویو گفته بود که من هر چند برای مصلحت حکومت  
 و حفظ سیاست دولت قتل نایب و تمامش اقدام نمود و لکن این اعمالی از من است و تقصیر خود من است  
 با شتاب خود او را در دم من میروستم خود خای مردم را که بر علیه سید نایب در ترض نمایم و سببک نام  
 و علی از من و تقصیر من است با آنکه خط نایب و صاحب برای صلاح حکومتی اندازده نمیداد و این کبر  
 سازی عمل خود رسید جان فتنه خیز الفاخان نور علی خط ماموش در اول محو نشت سید نایب  
 نایب دولت صلح و آشتی برقرار سازد و لکن واقعه تیر از لژی شاه مانع مقصود او شد از حضرت عرض  
 اخطای شنیدم که راجع بحوادث آن ایام میفرموده در آن زمان ترس هم ساکنین طهران را با احوال کرده بود  
 من

من در ایام سال بودم و محل توقف ما در خانه عمومی مایمرا اسمعیل بود هر وقت میخواستیم از خانه بیرون بیاییم بعضی آنکه بگویم میرسیم بجای که در فریاد میزدند باقی باقی من هم در آن غمگین بودم و کمتر بیرون میرفتم روزی از بازار بجانیه بر میگشتم جمعی از طفلان و بزرگواران متعجب کردند و بان شنیدند گشوده و از هر جا آبر بجانب من بر تاب می نمودند صحبت دیدم آنها را بر سرانتم تا سالم بنزل بستم همانطور که میرفتم برگشته با آنها خلوت ورشدم و با کمال شجاعت استقامت آنها را تعجب کردم همه آنها ترسیدند و رو بفرار نهادند و چون دور شدند شنیدم بیکدیگر میگفتند زود فرار کنید که این باب کوچک الان میآید و همه شمار اجل میرساند وقتی که فرار کردند من بنزل برگشتم متحی که تا شای حال میگردید با کمال تعجب من گفت آفرین بر شجاعت تو من هرگز طفلی بسن و سال تو باین شجاعت ندیدم از آن ببعده هیچ کس جرئت نیکو نسبت من جارتی نماید از جمله آن اشخاصی که در آن ایام گرفتار شده و شهادت رسیدند حاجی سلیمان خان سابق آنکه است شرح شهادت او را من شخصا تحقیق کرده ام و بطوریکه از جناب کلیم شنیدم در این اوراق میسکارا جناب کلیم فرمود من در روز شهادت حاجی سلیمان خان در طهران در مجلسی بودم میرزا عبدالمجید جمعی از اعیان طهران نیز حضور داشتند ملا محمود نظام الملک آردان مجلس و بکلامی کرده گفت قتل سلیمان خان را بیان کن کلانتر اشاره به فیروز افندی که خدا کرده گفت این شخص سلیمان خان از مجلس تاعتش بوده حاضرین از فیروز افندی در خوست کردند که واقعه را بیان کند فیروز افندی گفت حکومت من آنرا کرده بود که در حدو شمع تهیه کرده و نم عمل بدن سلیمان خان را سوراخ کرده در سوراخی شمشیر فرو بریم ناصر الدین شاه به خلیفه الدوله گفته بود که درباره اتهام سلیمان خان تحقیق کامل نماید و پس از تبرئه او را وادار کند که از محبت باب تبری نماید و در صورت اتمام او را بخوبی خودش

خودش میخواهد نقل برساند سلیمان خان گفته بود مرا شمع آیین کنید و باطل منی در بازار گردانید و آخر کار بدن مرا شمع کنید همین عمل درباره او مجری شد و هر نمیه از بدن او را از دروازه نواختند و بیرون افکندند چون شمعها را آوردیم و خواستیم بیدار و فرو بریم همی غضب و وقت بولخ کردن بدنش دستش میزد سلیمان خان کار در از دست همی غضب گرفته بدن خود فرو برد و سوراخ کرد و به همی غضب گفت چه دوست میسرزد اینطور بدن مرا سوراخ کن من ترسیدم که سلیمان خان با ما شورین و فرارشان حمله کند اشاره کردم تا دستهای او را از جهت بیسند سلیمان خان گفت هر کاری من اشاره کردم سوراخ کنید با شاره سلیمان خان دو شمع در سینه او دو دوتا روی دستهای او یکی در گردن و چهار تا در پشتش روشن کردند صدای جیاهوی مردم در زمین خون از زخمی او در حضرت با کمال شجاعت و استقامت با طرف نظر میکرد چون کار شمع آیین تمام شد سلیمان خان را با برخاست با قاضی رست مانند سر و خرامان براه افتاد از میان صفوف محبت میگذشت و میگفت شکو خدا را که باز روی دل و جان میسرم و تاج شهادت بر سر نهادم بسینه محبت باب تبری در دل من فروخته و دست قدرت و چگونه خدا بیان خود را میدان جان بازی میفرستد یکی از کلماتی که نزدیک بود تمام شود نظر سلیمان خان رجلیب کرد صدای بلند گفت اگر این کس با در تب من افزوده کاش در اینجا حاضر بود اگر دم خوش نوحصن میگرد کاش میآمد و از در و تا شای میگرد اینرا همین خلیل را چون در دستش انداخته گفت یا ناان کوفی بر خدا و سلاما اما سلیمان بگوید کاش آتش محبت او چنان شعله زنده که سر پای مرا بوزاند... فیروز افندی گفت من نمیتوانم تمام بخانیز که سلیمان خان گفت بگویم و تا شریع بیانات وارد مردم شمع دهم و حتی که وارد بازار شد مردم در سینه رسته قال شمعها افزود یکی از آنها که رو بتامی گذاشته بود شمعها

برتم رسید گوشت بدنش را بپزد و بعد اشتغال عاشقانه سلیمان خان افزوده گشت و شیخ  
 صاحب ساخته گشت ای شعله نوزان بالآخره از کار فرودماندی و تاثیر خود را از دست دادی بگر  
 شعله تو در من تاثیر نداد هر چه میوانی بکوش زیرا من از زبان شعله های تو مرده میشوم  
 آواز می گویم میرسد که مرا بکوی محبوب میخواند محبت او را در قلمم زیاد میسازد... سلیمان خان  
 میان جمع میرفت و مانند سردار فاجعی در میان فستون خود راه میپیمود بدن مشتعل و مانند مرغی  
 تابان در ظلمتی بی پایان نوزاد فانی میبود و چون بمقتل رسید مردم را فاطمه ساخته گفت هر چه  
 که این سلیمان دارای عشق بود فکر نکنید برای چه از آنست غمت و جلال دست کشید و بعد  
 خدا میشتابد این میت مرا از محبت محبوب بجهت آنگاه رو با ما فراده حسن کرده و کلماتی چند عبرتی  
 گفت که مسمی آنرا ندانستم بعد به پیش خضبت شاد گردید که با صورت خود مشغول باش... خوب  
 بدن در اشعه میکرد و او تا جان در بدن داشت بوی خوشی خود مشغول بود حکایتی را  
 بعضی خان در حاضرین تری تبیب نمود ملا محمود نظام العالی را از شنیدن این قصه سزوده  
 اندم افتاد و بی اختیار گفت چه امر عجیبی بدون آنکه کلمه دیگری بر زبان راند برخاست از مجلس  
 بیرون رفت از خجلت نفوس که در این حال شهادت کبری یافتند زنی دیر و بر شجاعتت کرد  
 امر مبارک به ظاهره معروف است قسمتی از شرح حال و از قبل نگاشته شدی و سال و آهه شد  
 سببه طمان جناب ظاهره گرفتار گردید و در منزل کلانتر محموس بود زخای عیان طهران  
 بدین او آمده و از حضرتش استفاده نمودند هنگامی شیخه او بودند تا زمانیکه شهادت ظاهره در  
 شه ظاهره در منزل کلانتر بود در استان شهادت و را بطوریکه زوجه محمود خان کلانتر  
 نقل کرده در این ورق یسگارم...

یکی از

یکی از او فایده ظاهره در منزل ما بود مرا نزد خود احضار کرده چون بخدمتش شتافتیم دیدیم  
 خود را کاملاً آرایش کرده و لباسی از ابریشم سفید در بر کرده اطاق خود را با حطری های من  
 زده این منظره مرا متعجب ساخت ظاهره فرمود من خود را برای ملاقات مجربم حاضر کرده و شما  
 زجت من خلاص خواهی شد و شبکه این شنیدم که نزدیم و از ترس پیش آمد جدلی از او بگیرم و قدم  
 صدای اطمینان بخشی من گشت گریه کن من میخوانم چند تقاضا از تو بکنم زیرا اسفند که برای شما  
 مقرر شده نزدیک است از تو تمنا دارم پیرت را با من خبرستی که در منظره جان دادن من حاضر  
 باشد و محضاً با او بسپار که مراقب باشد اشخاصی که مرا تشدید میکنند لباس مرا از بدن من بیرون بیاورند  
 تقاضای دیگر من اینست که با او بگویند که بدن مرا میان گودالی بیندازند و آنرا با خاک و سنگ آفتاب  
 سازند سه روز بعد از این زنی نزد تو میاید این بسته را که اینک تو میدهم با او بسیار رجای دیگران  
 از تو این است که از این ساعت بعد کسی را گذاری وارد اطاق من نشود تا او هیچکس ساعت ترک من  
 هیچ کس را گذارد که تو چه مرا از این برود و او پس مرا پریشان کند بعد از این حرفها امر کرد در اطاق را  
 زوی او قفل کردند و من گفتم در ساعت محارقت در را خواهیم کوبید و نیز گفتم خبر شهادت خود  
 که بمن داده بود از همه کس بچنان دارم تا اینکه دشمنان آن را انتشار دهند من در اطاق رخنه کردم  
 و با طاق خود بر شتم محزون و غمگین در بستر خود دراز کشیدم خواب را چشمم فرار کرد فکر نزدیک بود  
 شهادت و در عقب من میگذشت با خدا مناجات میکردم و در حق او دعا میکردم آن شب روز چند مرتبه  
 از جای برخاستم و هسته بر اطاق او رفتم و با کمال سکوت پشت در بسته آمدم فقط قیوم این بود  
 را زو نیاز بشنوم ظاهره با نغمه شیرینی بر او نیاز با محبوب خود مشغول بود با دنی چهره است  
 بعد از غروب آفتاب شنیدم در در میزنند با عجله نزد پسر خود رفتم و در خوابهای ظاهره را بگویم

او ایام

اد انجام اورا بجهده گرفت از قضا شوهر من در خانه نبود پسرم در را باز کرد و گفت فراشهای  
 عزیز خان سردار برای بزدن طاهره آمده اند این خبر را بطرفه در آورده و طرفنا طاهره فریاد  
 زد دست من را از سلطان بگردانیدم هر چه در کار بود برای من کرد از آن وقت که من از آنجا رفتم  
 در میان طاهره فریاد میزد بعضی دیگر میزدند طرف من آمدند و بسید و سید و سید و سید و سید و سید و سید  
 این صندوقه را بر من با کمال شکر وقت اورا باز کردی بشما یکدیگر در آن وقت دیدی مرا بخاطر میا و بعد  
 از آن با من خدا خلی کرد و با پسر من روان شد کم کم از چشم من محو گردید چه حالی در آن وقت داشتم  
 خدا میداند طاهره بر سبیک سردار فرستاده بود و وار شده و با پسر من و سایر فرانشا رفتند دوست  
 طول کشید پسرم برگشت اشک از چشم فرو میریخت لعنت و نفرین بر درو فرانشای او میریخت  
 اورا پهلوی خودش اندم و شرح قصه را از او پرسیدم گفت ما را آنچه را بچشم دیدم نمیتوانم شرح دهم  
 همین قدر میدم ما از اینجا رفتیم باغ ایلخانی که بیرون شهرت در آنجا سردار و نوکرهایش را دیدم  
 شراب نوشیده و بعبیده مستولند بر روانه شهر که رسیدیم طاهره پایده شده و من و خود خواند  
 بستار بریشم بقیدی بن داده و گفتم زانجا قاصد کن که در کشتن من این بستار را بکار بر  
 با و مطابق میل او قصه انجام گرفت بعد از آنکه او را خنجر کرد و جسدش در میان چاهی انداخته  
 و خاک و سنگ بر روی او ریختند چون این قصه را از پسرم شنیدم گریه هم شدت کرد و گوی او مرا از کار  
 باز داشت جعبه را که طاهره بن داده بود باز کردم در میان آن نشسته عطر کوچکی یافتم و در پهلوی  
 آن شیمی بود و گردان بندی از مرغان و سه عدد انگشتر فروزه و حقیق و یاقوت سه روز بعد از آن  
 واقعه زنی آمده امانت طاهره را از من گرفت و من پیش از آن اورا ندیده بودم و بعد از آن  
 دیگر اورا ندیدم حضرت طاهره و همکارش شکر میزدی و شش سال داشتند اسم طاهره را طاهره بود

که پدر

که پدر مادوش در این رسم میخواندند و کینه او امر التسلیم بوده و پیش از کتبت ولادت حضرت طاهره  
 در ۱۲۳۳ قمری شد که سال تولد حضرت بها اللہ است این بود محقری از تاریخ شهادت حضرت طاهره  
 شاید مورخین آینه تاریخ حیات و اتمام و کمال تحقیق کرده بکار رند و خدمات او که در راه آزادی  
 هم وطنان خود نموده شرح دهند بر جمله مؤمنین آینه دست که رفتار او را در مشرق خود قرار دهند و هیچ  
 آثار و نوشتههایش بر یادند و هم او را برای یادند و مشهور قرار دهند از جمله شامی که در این سال شهادت  
 رسید متید حنینی کاتبی کاتب بود که در حبس ناگو و محرق در حضور مبارک بود اطلعات او در باره  
 تعالیم و اسرار مرابطان یاد بود حضرت اعلی در توفیق ازل او را ما موفرموند که از متید حنینی  
 کتاب که حال جوهر علم الهی است آنچه را نیدانید برید کتابت مخفی کرد و در شهادت حضرت اعلی از جهام  
 شهادت بی نصیبش پوسته منظر بود که روزی جان خود را در راه محبوبه انامید که در این سال در طهران  
 گرفتار شد و مدتی در سیاه چال اتی ماند حضرت بها اللہ هر چه احتیاج و مصارف لازم را از او میسر  
 آرزو شهادت رسید من کیفیت شهادت او اینمخوم تحصیل فر کردم محقر ایگوم که عزیز خان سوری  
 نامی حضرت طاهره کتابت مخفی نایب نیز شهادت رسانید در حضور سایر اشخاصیکه با حضرت بها اللہ  
 در سیاه چال محبوس بودند مطالب ذیل از حضرت بها اللہ شنیدم :-

آنکه با من در سیاه چال محبوس بودند هوای آن زندان بی نهایت کمر زور میشد مرطوب و کثیف و  
 علو از خشرات موزید و فضایش تاریک و نور آفتاب هیچی بود آن ای نبود جمیع ما را در یک صف  
 محبوس نمونده پای ما در زنجیر گردان ما در محال بود ما در دو صف و بروی هم نشسته بودیم نزدیک  
 تلوع غمز در هر شب گری با آنها میگفتم که بعدای بلند میخوانند صف اول میگفتند فیل الله تکفی  
 من کل شئ و صف دیگر جواب میدادند و علی الله فلیتوکل المؤمنون زندان بقرضه نزدیک

بود صدای اذکار مومنین گوش ناصر الدین شاه نرسید و با وحشت بر سر سید این حدیث  
 و از کت می گفتند صدای ذکر با بیان است که در سیما چال می رسند و در طرف ناصر الدین شاه  
 مقداری از وی کباب گوشت برای زندانیان آوردند هر منظره باره بودند اما اظهار داشتیم که اصحاب  
 دست بان نیالایند هر اطاعت کردند بجز تندی چنین قبحه و از آن کباب تناول نمودند هر روز در آن  
 می آمدند و یکی دو تن از اصحاب با هم و هم صدازه میدان شادوش می خوانند چون زنجیر از گوش  
 بر می داشتند با نهایت فرح نبرد می آمدند اما اخبار بنمای الهی در حرم ملکوت مستشرقان نگاه  
 با سایر اصحاب ترقیب میخانه و روح نموده میدان فدایتا قند خراشان شرح جا بازی برین  
 برای ما نقل می کردند هر مسرور بودند و زبان بشکوه میگویند صاحب ندان مسیح یک را از روی  
 بازید است شبی نزدیک فجر بیدار شدیم عبدالوهابی از بی که از کاظمین برای عاقبت ما  
 بطران آمده و در سیما چال گرفتار شده بودند و یک زنجیر بود و بیدار شد و گفت خوابی دیدم که در فضای  
 نورانی لایستاهی با کمال نشاط و مدتی بعد طرف من میروم بر او زینم گفتیم تعبیرش آن است که بر  
 ترا بجاوت میرساند باید صابر باشی خیلی خوشحال شد چه ساعت بعد ظهر عصبانده زنجیر کرد  
 برداشت **عبدالوهاب** اسم اصحاب را در آن وقت بعد از آنکه ما را سخت در خوشی گرفتیم  
 خود نشود و هیچ چیز آثار منظره ای در او نبود و او را بصورت شجاعت نفاش کردم میدان خدایت  
 بعد از شرح شجاعت و جلالت او را برای ما نقل کرد خدا را شکر کردم که اصحاب نایب چنان جا بازی  
 کردند زبان جان و هم شمای آنقدر طوطی مت فانی ناصر الدین شاه استش بعضی و کینه با وجود کشته شدن  
 این همه نفوس گیاه فرو نشست و او را اگر بر می کرد و فریاد میزد و در کوه و در بار اصحاب خطاب می نمود  
 که بر روی جاده اقصی نقل برسانید هر کس که علی و سبب و همی در قیسه پریم بها الله است ما برین  
 مستند

هستند دشمن حقیقی پریم او است تا او زنجیر شد قلب من آرام نیگیرد و ملک هم آرام نشود و فایده  
 شاه با آنکه اقدامات بالآخره آرزوی خود را بگورید حضرت بها الله از حبس بیرون آمده و از جگر  
 چاه با وج ماه رسید ما سوزین حکومتی در آن ایام در جستجوی اتباع نایب بودند عباسی که شایسته  
 که جوانی مومن با شجاعت بود و مجبور کردند به عهد و حید او را درش ساختند تا ما فرشان حکومتی در کوچه  
 با ناز طران گردش کند و اتباع نایب با آنها سفری نماید **عبدالوهاب** که خود را مجبور دیدیم با نایب  
 سایر نفوس هم سفری می نمود ما مومنین آن چاره حمار را می گرفتند و نزد حکومت می بردند و چون مومن نبود  
 از آن تبری می نمودند و بعد از بدو سخن سنی بر رسم جویم عرض می شد زنده زنده کار بجای می رسید ما مومنین  
 هر صا جبروت و کستی بر امیدند عباس او را در یک روز تا او را با بی عمری نماید و اگر عباس مستغنی  
 میوزید او را مجبور می ساختند و باین کسید مبلغ بیشاری از یار و غیار می گرفتند چون فایده شاه در  
**خلیل بها الله** هر ارد است چندین مرتبه عباس اسبیه چهل بردند و در مقابل بها الله حاضر  
 ساختند تا اگر او را در زمره با بنیان دیده اظهار نماید که هر مرتبه عباس که بگنود مبارک می رسید  
 چند صوت بها الله نگاه میکرد و بعد میگفت من تا کون او را ندیده و نشینام چون از این ایام  
 در خوانان مجتهد زینسند خواستند بوسید زهر حضرت را نقل رسانند چند مرتبه در شام و غار که  
 از منزل حضرت بها آه الله برای حضرت می آوردند ما مومنین زندان زهر ریخته ولی مقصود نرسید  
 بر زهر چهار سه راهلک نخت نهایت عیب ضروری و ضعف جسم هیکل مبارک گردید چون از منزل  
**عبدالوهاب** ایوس شدند برای تحصیل رضایت فانی شاه در صدد بر آوردن شیخ علی عظیمی است  
 اصلی خیاست شاه معرفی گشتند و باین بهانه او را نقل رسانیدند و با عذابی شدید شجید کردند و نقل  
 در مین کرد و در روز یک مراجعت حوال بود از گرفتاری بها آه الله خبر داشت ما روپنمای چنگ  
 اعظمی

اعظم فرستاد و داد او در خواست کرد که با حضور نماینده مقبول در مین و حکومت ایران تحت تکالیف  
 درباره بهاء الله عمل آید و شرح اقدام و لوازم و جودها که بر سینه نماینده عمل میاید در روز چهارشنبه  
 شود و حکم بخانی در باره مجوس اظهار کرد و صد اعظم نماینده مقبول شده داد و گفت در آستان  
 نزدیکی باین کار اقدام خواهد کرد و مصلحت عظیم را طلب هستند و از حرکت اصلی در پس اقصی بود  
 کرد و خطی گفت پس باین معانی استند باین بود که اول در تریز مصلوب ساختید من خودم  
 خیال راههاست در سر دهم که تمام مابین بگیرم محرک من خودم است اما صاحب اختیار  
 کوشه را از هیکل شیدا که شیرینی فروشی بیش نبود که شیرینی می ساخت و می فروخت چون  
 این قرار از عظیم شنید بعد تمییز کرد و در هر قوی قتل دادند که میرزا ابوالقاسم  
 که در قوی ترید داشت چون ماه محرم نزدیک بود حاجب الدین بعد پیغام داد که در قس عظیم  
 شریع نمایند روزی صلا با اقامت جمعاً باید حوت حاجب الدین را حاضر شدند عظیم این را  
 کرد اما جمعاً در قوی همچنان ترید داشت ولی حاجب الدین بیل و نیزنگ قوی  
 عظیم را گرفت ابتدا سیدی شریز با مصافی که در دست داشت بفر عظیم نوشت مردم از طرف  
 هجوم کرده آجر و سنگ پرتاب می نمودند و شمشیر میزدند تا حاجب الدین و شیرین را از راه  
 ساخته بعد از این واقعه حضرت بهاء الله از محنت تریز شد و از پس خلاص یافتند از خطای  
 تهر سیکه در این واقعه شهادت سید حاجی میرزا حاجی کاشانی معروف بر پیر بود چون وزیر کل  
 داشت که شهادت سال ۱۲۹۰ هجری بود و دستور داد تا او را قتل رسانند ناصر الدین شاه جمع را  
 و مستلکات بهاء الله را در از نذران تصرف کرده و در هر نقطه و دیار پراکنده از  
 جلد در نورمان نذران دو نفر از محاب و فایکی محمد تقی خان و دیگری جلد الوهاب در این

شادت رسیدند بر حسب تمامی بدخواهان و اقدامات معذرت دشمنان نسبت به بهاء الله  
 از آنکه از حبس خلاص یافت سبب شد که غضب شاه و تحریک نماید بدخواهان از نادانی بهر فرزا  
 عیبی استفاده کرده و آن نادان با امید رسیدن اجنبی مقامی با بدخواهان همراه شد و جنب  
 دشمنانی از بهاء الله شاه میدادند ناصر الدین شاه از وزیر و کجوشدت مواخذه کرد که  
 برای این حد در حصول امنیت حکمت کامل میکنند در پیشه فساد قطع نمایند صد اعظم  
 این توغیح متاثر شد تصمیم گرفت که آنجا شاه با او امر نماید مجری دارد شاه فرمود فدا شکر  
 بر آرا باقیم نمود اعظم سازد و اس نامی با برانداز و ناچار بریاست علیخان شاهسون  
 شاهسون را بقریه ناکو فرستاد و سیاست را بر عرش بهر فرزا ابوطالب و گذار کرد که با برادر  
 الله مینی بهر فرزا احسن که از مادر بهاء الله جدا بودند نسبت داشت و با وضعت کرد که با احسا  
 ناکو با محبت رفتار کند و مبادا خواهرش و بهر فرزا احسن شوهرش گرفتار ازیت شوند برای  
 احتیاط صد اعظم حسین علیخان با همرازه مراقب اعمال بهر فرزا ابوطالب بود که او را از عمر  
 و تطاول مانعت نماید بهر فرزا ابوطالب چون بر ناکو رسید بر خلاف ضیاع وزیر زمان محبت  
 عمومی داد و مانعت حسن علیخان و بهر فرزا احسن نمیدانید و بهر فرزا ابوطالب میگفت شکا  
 مرا امر کرده مردان را مقول و زمان را اسیر و آبادی ابان خان یکسان سازم فقط زنها یکجا  
 بهر فرزا احسن پناه میروند محفوظند خلاصه مردم ناکو هر چه داشتند گذشتند و کوه و دشت گنبد  
 بهر فرزا ابوطالب امر تراج داد مسکن بهاء الله را ضرب کرد و معفتیت را فروخت و همه  
 از نفس امارتیه موجود بود و بهما برد و آنچرا نمیتوانست بر شکسته و ضایع ساخت چنان از آن  
 خانه های مردم پر دخت و چینی از تراج همه را آتش زد و با خاک یکسان نمود و چون کسی را نیافت که

سیر سال و جستجو در طرف پرده است و همی از ناتوانان و پیر مردان را که تاب نداشتند بگریختند  
 و بعضی را با کلاه قتل رسانیدند و این جستجو یکبار بگردان آبی رسیدند و آن طرف گودال  
 بزرگ اسفندیدند و در آنجا غمناکانه گریه کردند و گفتند اول که جنگند و لو طالب بود  
 جان سپرد و دومی که جنگی تعیین آن بود و مجروح شد و میرزا ابوظالب را که در آنجا بود و در آنجا  
 او را بطهران برد و گرفتار کرد و چنان سوار و لیری به سبب قمار خود سازد ولی این محضو فرسید  
 زیرا بعد از دور و زحمت تعیین خان و فاجات یافت حاجت همراه او سیاه چال طهران برد و در آنجا  
 که از نفوس مقدس بوده و سیاه چال معروف کرد و در سال بعد میرزا ابوظالب گرفتار طاعون شد  
 او را بشیران بردند همه خوشان و در آن از او دور شدند خطه میرزا الحسن از او تفقد میبود و با آنکه  
 غارت نمود از میرزا ابوظالب سختی و فشار بکثر رسیدار دیده بود زخمهای او را در محرم مینا در روزی  
 صد لخطه بر بدن آمد و او را تها و بی پرستار دیده خطه میرزا الحسن در بایش بود تا کمال  
 حسرت و غموس از زودی خود را بگور برد و همه فتنه طهران و از زندان سرتا سرایان کشیدند و در  
 در بر دو نیز از استن فتنه با گرفت ما شورین حکومت برای تحمیل رعایت شاه و به دست آوردن خانه  
 ثروت هر کس را میدیدند بنیاتی تمام میافتند و از او و همی و او را در آن زمان بگریختند اما قضیه  
 و فتنه و آشوب آن سامان از حد جا شد و بر بود جوانی و نیز بر بود موسوم به علی که نسبت به فرزند  
 مساکین و باز ماندگان شد و نیز بر از زاده و جدیدی اندازه تفقد میبود و همی شبهای تاریک  
 غذا بدوش خود گرفته برای فقرا و اجناس و جمعی دو او گوگرد آمده و برای انجام گرفتن از زمین العابدین  
 خان که هنوز در نیز بود و هفت گاشته و بیعت علیخان که لقب سردار بود و او بود نماز احمام  
 به زمین العابدین تا فتنه کاش را از فتنه فروختند زمین العابدین به همی انجمن که پیش از

و متوسل شد که اگر انعام شوهر ما بگیرد آنچه از جوهر و نفاس اتم تو میدهم غیر از آنچه  
 به نیز نزد جمعی را دستگیر نمود و بعد از مقتول ساخت شرح واقعه را به شاه نوشت  
 شاه او را طرف غنایت قرار داد و فرمان صادر کرد تا مجوسین ابطران فرستند من آنجا  
 تمام وقایع را شرح و هم خوانندگان را بمطالعه تاریخ میرزا شفیق میرزا و توصیه مینماید  
 شد و هفتاد نفر اسیر و همین قدر با مجروح بودند و از این خلبان طهران نرسیدند که در آن  
 در ۵۰ نفر آنها بجن و زود و طهران اعدام نمودند و بقیه را در حبس انداختند و بعد از دو  
 سال فتنه قلیسی از آنها که از حبس خارج شد محارم و من خود شده آنها هم باستانی خیمه خورد  
 بین راه و فاجات یافتند طهارت میرزا شمشیر از آنجا نرفتند و اسیر بریده آنها را بر سینه  
 از راه طهران فرستاد چون آباد رسید به امر شاه که سر بار از آنجا دفن کردند و در آن  
 آنجا گرفته بودند و نیز آنجا را در نیز بر گذشتند و نیز آنجا را دو تا بر کجای  
 سوار کرد و بشیر از بر زود آنجا بعضی مردند و بعضی اجابت دیگر گرفتار شدند تا جان سپردند و قلم  
 نگارشان این وقایع عاجز است بعد از بیست و سی سال و نیز از ارباب دولت شایسته  
 حضرت بهاء الله را واقعه مشایخ همچو کوه و خالی داشته و نیز از اعظم مانده خود حاجی  
 علی را سیاه چال فرستاد و حضرت بهاء الله را مستخلص سازد و بگنهی آنحضرت در عدم  
 ساید حاجی علی چون وارد سیاه چال شد از مشاهده حال بهاء الله گریه آمد زیرا آنحضرت  
 را در زنجیر بر پا و بیخ زنجیر بار بر زمین کوبیده گوشتهای گردن حضرت در زیر زنجیر و در آن  
 نومی غلیظه و عقاب سخی نفس کشیدند چون چنین دید فریاد بر آوردند و لعنت کند میرزا  
 اما خان از راه گریختن نکند که چنین نعلی اقام کند و بگنهی را مانع نمونید از در حاجی



علی عباي خود را از دست برداشت و از بها الله خوش کرد که او را پوشد و بجز در زیر  
 شانه بها الله قول نفرمود و با لباس زندانیان نزد وزیر رفت صد لعظما چون  
 بها الله زد گستاگر سخت را قبول میکردی حکمت را در چاریان بر بختی و خرج و مرج بگری  
 صد لعظما ایامی آمد از آنکه چندی قبل بین او و بها الله گذشته بود با شرمندگی زیاد  
 پرسید اکنون ضیحت شامیت تا مخری سازم فرمودند جمیع بلاد فوراً اعلان کن که دست از  
 اذیت و آزار پس از آن باب بردارند و وزیر اعظم قبول کرد و او را از بند و این فرمان نمودند  
 ایوان بعد از مسورت بها الله آمد کرد که تا یک ماه دیگر ایران را ترک نماید و بعد از حرکت  
 قتلش و شش چون این خبر شنید از بها الله تعاضد کرد و بر وسیع برود و دولت و سبب  
 پذیرانی خواهد نمود حضرت بها الله قبول نفرمودند و توجه بعراق را ترجیح دادند و در روز اول  
 ماه ربیع الثانی ۱۲۶۹ هجری سبعا در غایت فرمودند قاصدین در کیش ایوان در نمایندگان  
 قتلش و در سن بعد از آن حضرت همه بودند فاسداً غیر با نظر اول که بگرمان بودند نه بود  
 حال ضلک پس از ورود بغدادی آنها بلیغاً مهاجرت فرمودند و دو سال در آن حدود بسر بردند  
 پس از آن بغداد مراعت فرموده ببلوغ امر پذیرفتند این قیام و اقدم علمای شیعه را با حلیفت  
 و او کرد شیخ عبدالحسین طهرانی که شرح حالش در جلد دوم این کتاب گاشته شد بقتل و فنا  
 پرداخت و علماء را کاطین جمع ساخت و چون از این اقدم خویش بشرحی که در جلد دوم گاشته شد  
 شرم و تیرید بوسالی دیگر مشتبه شد و خاطر سلطان عبدالعزیز عظیمه عثمانی و ناصر الدین  
 شاه قاجار را سختی پریشان نمود در آن اوقات هم از الحسین خان قزوینی سفیر ایران  
 در سلمابول بود و هم از بزرگ خان قزوینی کار پردازان ایران در بغداد بود که با شیخ طهرانی

عمره

عمره و مساعدت می نمود و وزیر اعظم خواجه ایران در طهران میرزا سعید خان مؤتمن الملک  
 بود شیخ عبدالحسین بوسیله آغوش القاب شباهت میکرد و میرزا سعید خان عرفیه  
 مبارک گاشت لوح معروف به شکرنگین در جواب ای از قلم مبارک نازل شد قوله تعالی  
 هو العلی الاحلی شکر لکن شونده طوطیان هند ازین قند پاری که بشنگار می رود  
 کتوب آنجناب بر کمن فنا و صل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه منظور شد منظور گشت و  
 هر چه مذکور آمد صحیح و درست و لکن محبان کوی محبوب و محران حرم محضه از بلایر انداز  
 و از قصه احترام بخونید از بحر تسلیم تر زوقند و از نهر ششیم مشروب رضای دوست با در محبان  
 ز هند و قضای محبوب باقضای لاسکان تبدیل نمایند زهر نبات را چون آب حیات بنهند  
 نیم گشته را چون شکر روح بخشنده لاجرم عیب یا شامند در صحراهای بی آب محک بیارند  
 و اجده و در بادیه های متلف بجافشانی چالاک دست از جان برداشته اند و غم جانان برده  
 چشم از عالم بر بسته اند و بحال دوست گشته اند جز محبوب مقصودی ندارند و خروصال کمالی  
 بخونید بر توکل پروا نمایند و بحدی توکل طیران گشند ز دشان شمشیر خونریز از حرر عشقی  
 محبوب تر است و تر تر از شیر آم مقبول تر

زنده دل باید که داین که صد هزار تا کند دگر نفس صد جان نشانی  
 دست قائل را باید بوسید و رهس گمان آهنگ کوی دوست نمود چه نیکوست این نعلت و  
 بیخ است این وقت که روح معنوی سرخا نشانی دارد و هیچکس و فاعول معارج فنا نموده گردان  
 با فرخستیم و تیغ بیدریغ یار را تمام ششیاقی مشتاقیم سینه سپر نمودیم و تر قصه را بجان  
 محاسنم اذ نام بزاریم و از هر چه غیر اوست در کنار فرار هستیا کنیم و بدفع اعیار پردازیم بجا

عمره

بلاراطالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه های شجران اشیمان سازیم و بنشینیم  
 مقامات حب محنتی گردیم از خرابی خوش وصال بنوشیم و البته این دولت بزرگ را از دست  
 ندهیم و این نعمت بی مثال را از دست نگذاریم و اگر در تراب مشهور شویم از حبیب صحت ایلیا  
 سر برآیم این اصحاب ابلان فاخته و این سفر را قدم طی نماید و این وجه را پرده حجاب شود بلی  
 این معلوم است که با ایتمه و شمش زصل خارج که حطم خلاف برافراخته اند و کمال جبه در دفع این  
 کمر بسته اند البته بقانون عقل باید حذر نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد  
 لکن بعایت الهی و تائید ضیافتی چو شمش مشرقیم و چون قرلاج برسند کون کنیم  
 بر ساطع صبر جالس ماضی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه  
 اندیشه می نماید بلی تن این از بند است و کشتی از اجن غم غمیل بلبل و محول شناسا را شناساند  
 تا با ایام قتل را ناظر باشید که بنجامت انبیا و مبدء صغیر چه نازل شد تا چون روح خفیف شوی  
 چون غن از غن تن بر آئی در محاسن حاطه اعداء و شدت استلها طایر قدس نازل شد و این آیه  
 اورو وان کان کبر حلیک اعراضهم فان استطعت ان تبین نقفا فی الارض  
 اوسلکما فی السماء هرا چشم باید تا خون گیرد و صد هزار جان باید تا ناله از دل برآورد همچنین  
 در جای دیگر میفرماید اذ یتکلم الالذین کفرو الیبتوک اویقنوک اویحزجواک و  
 یتکرون و یتکرون الله والله خیر الناس کرم در این دو آیه مبارکه شریفه که از مبدء الوهمیه  
 نازل شد بسیار ملاحظه فرمایید تبرکات صغیریه و اهن شوید اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین  
 جلوس این مجد در ظاهر همه را کافی بود که با همه این اعداء و موارد بلا چون شمش رو شینیم و چون شاهد  
 عشق در انجمن ستر حجاب الوصیم و چون نار عشق بر افروخته کنیم و لکن چه فائده که جمع چون مجرب است  
 و همه

و همه گوشتها سوزد و در او می گشت سیر می نمایند و در بادیه ضلالت می میکنند هم بر یونان  
 آنکل و انار می خنایع لوان - نتیجتا این اقدامات وقتد گنیزهای شیخ طهرانی آن شد  
 که خیال ابلان را با اسلامول نمی نمودند و نیز از سعید خان باغی و از الحین خان فرزند  
 مکاتباته مخابرات در این موضوع داشت صورت کتوبت نیز از سعید خان باغی و از الحین خان  
 راجع حکم قضی و تبیین هیکل مبارک و صحاب از بغداد یا تسلیم ایشان حکومت کوشا خان و حسن  
 از کتاب کشف الغطاء عن جبل الاعداء مسطور است نیز از سعید خان در سال ۱۲۷۱ وزارت خارجه  
 ایران منصوب شد صنیع الدین در عهد ثانی کتاب مرآت البلدان ص ۱۲۲ چنین میگوید  
 خود در ۱۲۷۱ در ماه ربیع الثانی این سال نیز از سعید خان و عثمان الملک بنصب صلیب  
 وزارت بود خارجه و لغت جنابی و خلعت نمایونی سرافراز شد انتهای نیز از بزرگان خارجه و  
 هم اول بیچاره حاج میرزا آقاسی بود و بعدا بکار بر داری ارزنده از هم و پس از چندی بکار بر داری  
 اول بغداد منصوب شد مرآت البلدان جلد دوم ص ۲۵۳ و ص ۲۵۴ اما میرزا الحین خان  
 در دربار ایران غیبت حرم را داشت صنیع الدین در عهد ثانی مرآت البلدان ص ۱۲۲  
 میگوید قولید نیز از الحین خان و لد میرزا بی خان میردوان ما مورسی و کار پرواز نمود  
 تجارت هایای ایران که در هندوستان بودند شد مفصو حجاب شرف حاجی و نیز از الحین خان  
 مبشر الدین پسنا الاداعظمه فی ریحک و نیز از او خارجه می باشد جناب معظم الملک  
 از همین وقت که ابتدای ماموریت و خدمت ایشان بدولت عیله بود همه روزه در مدارج ترقیات  
 کاد صعو نموده سفارتهای بزرگ و وزیر مختار کرده متوفض و از ادرت عدلینا عظمی نازل  
 و از انعام منبع ارتقا جسته سپهسالار عظم و از پسنا الادری بسته جلات صلوات عظمی  
 ایران

در آن وقت بود در آن کون سپهسالار اعظم و وزیر جنگ و وزیر امور خارجه  
و در خصوص این کتاب میگوید: به نظر احسن خان وزیر مختار دولت علیه در بابل از  
جانب علیحضرت سلطان عثمانی نشان مجیدیه مرحمت شد با اجازه علیحضرت شایسته قبول  
نشان نمودند و در خصوص هم ذکر وزیر مختاری او شده است.

۲- دوره اعلان مرد در رضوان - در رساله ای که بعد از این منظر است بخند  
در آیات الهیه به عبد اعظم و سلطان اعلی میاید شده قوله تبارک و تعالی قد نبت  
الاعیاد الی العیدین اما الاول ایام فیها تجلی الرحمن علی من فی الامکا  
بانسانه الحسنى وصفایه العلیا (کتاب قدس آیه ۲۵۵) فلان العید الاعظم للظلم  
الاعیاد اذ کرمایا قوم نفعنا الله علیکم اذ کنتم و قلاء ایظکم من شیانک لوجی  
و عرفکم بسبیل الواضح السقیم (آیه ۲۵۶) و در رساله نکال و جواب نازل قوله تعالی  
اول عید صیام ماه دوم از شهریان است یوم اول و تاسع و دوازدهم استقبال با نور حرام است  
انتهی در کولوح زین العزیزین نازل قوله تعالی از عید عظم سوال شده بود اول آن بعد از  
انقضای سی و دوم از عید صیام است که روز اول شهرانجا اولی و دو محسوب است و یوم سی و سوم  
صین هوه عصر حال قلما وارد رضوان شدند آن صین اول عید عظم که استقبال با نور در آن بود  
اکبر و تاسع و یوم آخری شده نفعی اعظمی فی الکتاب اگر در غیر این ایام استقبال را  
از مومنانند لا باس علیهم انتم ایام اول نزع خرد رضوان استقبال منزه از عید عید است  
میفرماید حق چنان در ایام هم از عید رضوان است که نفعی است که عید است اما آیا میفرماید حق  
که در ایام نوبت آنجا جمع کرده در اوقات سازه بر ارضت از شواشهی لوج احباب  
پارسی

در این شهر شایسته و غیر ضعیف فایده شهادت حضرت اعلی کرد و ایام رضوان واقع عید گرفته  
شود انشاهی (سومین کتاب ص ۳۳) بحال قلما در حال ان بعد از ظهر روز چهارشنبه  
۱۳ آبریل ۱۸۶۳ مطابق سوم ذی القعدة ۱۲۷۹ هجری بیابغ نجیب پاشا و در فرمودند  
و در عصر در همین روز نازل شد و هشت روز بعد یعنی روز نهم عید رضوان حال مبارک که وارد بیابغ  
پاشا که بیابغ رضوان معروف است سوم است گردیدند و در ظهر روز یکشنبه سوم می ۱۸۶۳ مطابق  
پنجم ذی القعدة ۱۲۷۹ هجری از بیابغ رضوان بطرف ساپول فرستادند (محمد بنجی  
عالمیهای و تصعبت امریک بحال قلما در لوج محمد مصطفی میفرماید قوله تعالی  
یا عبد حاضر دو ازده سنه در عراق با کمال محبت و الفت و عنایت باهل آن مواسر معاشروید  
دین خروج از بیت و رود در استان که برضوان نامیده شده اکثری از مومنین حال دولت و  
معتبرین ملکتمنمون مشاهده گشتند و بعضی از شاعران بگریستند فی احتیاط قیامت  
قیام نمود انشاهی و در لوج میرزا آقای افغان عقب بنوالدین از ظم اعلی نازل جمع در ایام  
حرکت و هجرت از عراق دیدند آنچه را که از قبل ندیده بودند و نفسیه انجی که آن احباب ثناء بحساب  
بگریستند و ناله می نمودند و میگریستند نقل کان برضوان اقص فوج از اهل دین از عالم خیره  
میآمدند و جمع باین کلمه ناطق فانظر باطلیان که همیشه در اینجا تشریف ارید از حضور محروم بودیم  
حال تشریف میبرد و در یوم حرکت از رضوان که بسبب حاضر گردن شانی نوحه و نوحه و صریح  
و صیح مرتفع شد که بسبب حرکت بدبستی باکن نمیشد و مثل که بر روی ناس حرکت یکدیگر تا آنکه  
آوردند و سوار شدند و بعد از کون ناس بدست پای آب ریختند - انتهی -

نظرمهاکن در روز نهم عید رضوان شنبه و اول اپریل ۱۸۶۳ مطابق  
هوا الله



دو دست و هشتاد پنج از او بر زمین حکا بحال ملک را رسیده نمودند و ده صحابه باران  
 در این امر که با هر کس با طهر همراه بودند شست و شستن بودند چهل و چهار نفر اصحاب نه نفر حضرت  
 و سیزده نفر سایر متعلقین مبارک غیر از سنوان و ده سنوان هم نوزده تن بود و چون کشتی حال  
 مبارک با کتله بر رسیدند ملک عالم سبجی که فارس نام داشت در آن زمان رهسپار بود و بتسلیف  
 فارس او در حبس تبلیغ کرده بود و فادیس پس از همتلغ و حصول کشتی کبار کند ریه عریضه برت  
 اقدس عرض و بر سینه جوانی ساعت ساز که قسطنطین نام داشت و مسیحی بود و بخنجر مبارک در حال  
 داشت جوان عریضه فارس با کشتی قدیم نمود و خود نیز عریضه و بطلعت الحیه گردید و بتصدیق آن  
 فائز شد و به تبلیغ مشغول گردید و کوهی منبع از جمال قدم در جواب عریضه فارس سبجی نازل آن  
 جناب قیصر را حیدر علی اگونی علیه بجا آمد به ضمیر عریضه کشیش زبور بخاند خود برای کار خود نگاه  
 و از برتر از ارسال فرموده اند اینک از روی خط آن وجود مبارک خادم جانفشان مستی از آن ما  
 این مجموعه درج مینمایم خصوصاً آنچه در میانک ارض می بسم الله الیه بل انشاء الله  
 یا ایها الناظر الیه الوجه المنعم نداء من سبح مرة بعد اخرى فی سبیل الله و بیک  
 رب العالمین ثم اعلم بان جمال القدم خرج من ارض التبر بما اکتسبنا یدک  
 الظالمین و کان ان یمر علی الارض و ینزل فی کل جن ایات التي یجذب عنها  
 اهل بلاد العالمین ثم بینا انی اضعفت عنها ملکه المظربین ثانیة فمدعرت  
 نجات الایات علی شرق الارض و غربها فان هذا الفضل عظیم اذا وجد فیها  
 عظیم الرقیم احسن ثم قام باذن الله الملک العزیز الجلیل فداود عتافی ملک الاحوال تحت  
 کل حجر حرا هذا البیان و قرأ هذا البیان فسوف یقوم عند کل حجر من یطق بانتهو

العالمین فذخبت لایام الی ان بلغنا شاطئ البحر اذا ناسنوی بحرا لا عظم علیه  
 الفلک نادى اهل القره و من ینما لله بحریها ثم خاطبوا الفلک و قالوا طوبی لک  
 بما اشرف علیک و جاء العالمین ثم خرجت الفلک علی البحر و سمعنا من کل قطر منه ما  
 لا یقدر احد ان ینعمه و کان و تک علی ما اول علم الی ان بلغنا مقابل عدینین  
 مدن الارض فوجدنا منها فخذة الرجن و بینا کما نستشرف و فایح القدس سکن البحر  
 اشرفنا الفلک علیه و لکن هذا البحر بالله لا ینک انما وجه الی ابدا الابدین اده  
 للقاء الوجه احد من الذین نسوا الی الابن بکتاب صین فلما اخصینا اخاصه جدها  
 منه و فایح القدس من الذی اشعل بنا و حجه و بک الرجن و فداخذت حیدنا ما اوج  
 علی شان انقطع عن کل شیء و تمسک بهذا الجبل الذی علو من القلوب الی الاضهر  
 و قرنا ما سطر فیہ من کلماته و من اراد فلینظر الی کتابه لعله ینبغ قلبه الفلک  
 قدده و تک السعالی العزیز و یالیث کنت حاضر عندنا و سمعت جین لک  
 ینلوه الغلام البحر الله المقدر العزیز الحکم و مثل ذلك یحلو ذک ما یدک بقدره  
 من عندنا و لکن الناس فی حجاب انفسهم بین العاقلین ما لله خلفه عندنا لا عظم  
 عن خلق السموات و الارض اذا قرأت کاتبه فل تعالی الله الذی احیى بعدئذ ما نشا  
 انه لیحی العالمین انتهی و ذکر عنان عریضه تیسر ضاری ابن جبر و قوم بت لبحر  
 علی اعلا قدیم اقدم قدیرا فدر شرفا منه الیه و به احرق و ارسل بعد ما هندا العریضه  
 فائل یلعن باسما که نعه عن فرعون القدییم اظهر عجا شیه علی ابادی اصفیا نه و من  
 اسر ایل شعبه له لک الاشرار و اظهار فصل الابرار نادیا لعصانه و عریضه الابدان

اصفاً فی الخیر این عریضه علی فصل و بزرگ عنوان اکفارت با بری از اسکندریه موب  
 مبارک بجانب عکاروانه شد و تفریطه من اعظم گردید در مجلد پنجم کتاب عالم آفتاب بدلی  
 چند متصن و قایع تاریخاً مبارک تنظیم یافته و ترجمان ذیل آنجا گشته میشود: -

بلا خط کتب حضرت نهاده الله والواجب که در نظر نظر باشد

۱- بغداد	الواجب که در این نقطه مانده شد	بوتیکه حله وقت جال میان نوبه
ورود بغداد و او فرجادی الثانی سال ۱۸۵۱ هجری مطابق ۱۴ مارچ تا دهم اپریل ۱۸۵۲ میلادی حجرت برای سلیمانیه در چهارشنبه دهم اپریل ۱۸۵۲ میلادی مطابق ۱۴ رجب ۱۲۷۱ هجری	ککل الطعام	۱- خانه حاجی علی در در بغداد کهنه ۲- خانه سلیمان ختام
ب- سلیمانیه		
پیش از رسیدن سلیمانیه مدتی عیال مبارک در کوه سرکلو بودند. در ایامیکه در بغداد تشریف نهاده خانه مبارک از خانه حاجی علی در بخانه سلیمان خام کوچ کردند. بمیل رزندی شش ماه بعد از هجرت جمال مبارک بطرف سلیمانیه وارد بغداد میگردید	مناجات ها قصیده و دعائیه قصیده ساقی از غیبیا	
ج- بغداد		
جمال مبارک از سلیمانیه در چهارشنبه ۱۴ مارچ ۱۸۵۲ میلادی مطابق ۱۴ رجب ۱۲۷۱ هجری - بغداد و هجرت فرمودند	تفسیر جزو فانی قطع صحیفه شطیبه هفت فادیه تفسیر هو	

از مرزعه و شام در پنجشنبه ۱۴ مارچ ۱۸۵۲

مطابق ۵ شوال ۱۲۷۱ هجری بمبت کردند.	روح شوتیه
روح طراح القدسی در مرزعه و شام نازل شد.	کتاب ایفا کلمات مکنونه
در روز چهارشنبه بعد از ظهر اول رمضان ۱۲۷۱	سجنان ذی الاظفار
اپریل ۱۸۵۲ مطابق ۱۵ ذی القعدة ۱۲۷۱	روح شکر شکن شوند
از بغداد خانه ام اسلم قبول شدند. سوره صبر در	هود شجابه
روز اول رمضان نازل شد روز بیست و نهم اپریل	هله حله یا بشا
۱۸۵۳ مطابق ۱۵ ذی القعدة ۱۲۷۱	خلام خلد
بلاغ تجلیه که بلوغ رمضان است و روز فرمودند	از باغ الهی
خانه مبارک در روز ۳ بعد از رمضان وارد بلوغ	روح ملاح القدس
در رمضان شدند از باغ رمضان روز یکشنبه اول	سوره صبر
طهر سوم می ۱۸۵۳ مطابق ۱۵ ذی القعدة	
۱۲۷۱ که روز آخر رمضان بود از باغ رمضان	
طرف قسطنطنیه عزیمت فرمودند. سفر هکل مبارک در خوشی از باغ رمضان سال ۱۲۷۱ هجری	
بلا خط لیکما از بغدادی تا است لا قبول میگردند	
۱- فری جات بغداد سه سال باهت بعد از ظهر سینه	۲- جدی ده
۳- در یکشنبه ۱۵ ذی القعدة بود در ۱۲۷۱ هجری	۳- دی بدس
۴- مطابق ۱۵ ذی القعدة ۱۲۷۱ هجری	۵- میلادیه یا شکر شکن شوند





۴۷

تقیه حقا	الوکیه نالند	بیوتیکه عمل توقیفه	مدت توقف
عصا طهر در پنج شنبه	لوح علقه نند	۲- خانه ملک	سه ماه
جون ۱۸۷۰ مطابق کبیح	لوح پادشاه	۳- خانه زبینه	
الأول ۱۲۸۷ صوفی نو	سوه صیکل	۴- خانه منصور	۲ یا ۳ ماه
حضرت بهاء الله	لوح بزبان	۵- خانه جود (جای کنگر)	
۱۸۹۲ م	لوح زویا	۶- اقدس نازل شد	
صعود کردند	لوح ابن الله	۷- مرز	
	لوح پاپ	۸- قصر - جای حضرت	
		بهاء الله صعود نمودند	

۲- صعود حضرت بهاء الله نبی در شب شریف صوفی مبارک توفیق  
گذاشته که در این مقام صین آنرا مندرج میازود: -

اگر چه سزاوار آن بود که بعد از جوی طهر عمل از نامل مولی الوری اسم قلم و خانه در شهر قم و نام  
از عالم وجود بعالم عدم راجع شود و لکن چون در این یوم غلامی که در قاهره ریحانی در میان  
فرقانی در خوش بنای (یوما یجمل ولدان شینیا ترنم و غلیب سجانی برینا برود  
قرآنی در ذکرش بیان این زلزله الشاعیه شی عظیم سکرم و از قلوب چون اعضا  
و خاصان شیره امکان آنها رومار و دموع در جبران و سران است این نور خسته و مرغان  
پر بسته و بیرون شکسته از قصد راجر رحانی و مطلع حکم سبحانی صراط الله المستقیم و شیخ الله  
القوم و الفزع المنقب من الاصل العظیم حضرت ستر الله الاکرم حضرت الله الاعظم  
روحی و نفسی لوحه الوفا و لغزه العذار ما نور گردید که وقایع این ایام ظلم و الرزیه اعظمی و بزرگی

نیفا اشقیب الارض و انظرت السما را ضبط نماید تا از اختلاف و انحراف محفوظ ماند و دست  
حوادث زمان در آن تصرف و تبدیلی نماند و فوراً افعال نموده و قلم تسلیم ربودم ولی در آن  
حال در اعتدال از ابیات اشعار باین بیت مشغولی مولوی ناطق شد: -

چونکه گل رفت و گلستان در گذشت خوشی دیگر نبلبل سر گذشت  
لذا بگفتی چون قلب عالم پریشان مستیها من اطفاه العین و فصله العظیم آخرا نمودم  
و صفحه اولی را بز زیارات و صلوات مبارکات که از قلم اعلی در ارض سر و حکا لا انا و الله فی ارض  
النهار و دیار آخری نازل شده مزین نمودم فلما لجلد که شرف قبول شرف گردید و هر صبح  
و مساحت حضرت حضرت الله الاعظم حال قدم جل شانه را بجهان زیارات و صلوات با  
جمع اعضا سدره رحمن و اجار الله خاصه خاصه شانه الله اما جده استسبیل زیارت سینه  
و فاعلی و سگان فردوس اعلی را بنامه و حسین و شیخ و امین میا و ز طوبی للقرآنین طوبی  
للقرآنین طوبی للقرآنین امید که باجر این عمل که خاصه لوجه الکریم است بزودی سدا  
اصحای السبع الی موالک و ارجع الی متطلبک و متوالک بان ساحت پاک خواند و این  
بیم و باکم را ندانید قوی غدیر و یا الا جانه جدید -

کامه من حضرت الاعظم و سوره الاکم نه ماه پیش از این واقعه صلی فرموده که  
دیگر منجم در این عالم بازم و دانا با اجالی که در این شماره ملاقات میفرمودند ذکر و صایا و سینه  
میروند که از جمع آنها عرف و ادع استشام میشد و بکمال تعجب در تدارک بودند ولی صریحا ظلم  
نمفر بودند تا شب یکشنبه یا زدهم سوال که چاهم روز نوروز بود رسید و اثرت در جسد حضرت  
مبارک نموداگر گردید و لکن آن شب تلخ نظر نمودند و صبح همان شب جمعی از اجاب شرف شرف

زودیک عصر آن روز شدت تب ظهور و بروز یافت و بعد از عصر فریاد اجاب که چون  
لازم الاضغاره شده احدی شرف نهد و روز دوشنبه هم که یوم دوم بود جز یک نفر از اجابت  
شرفیاب نشد و لیکن روز سه شنبه که یوم سوم بود و یوم لوصول این شکستهای بود حکام ظفرها  
بند و لاجها فرو بردند و قریب بیستم ساعت گاهی جانان و گاهی با شیب و اظهار عنایات کما  
و بیان بیانات و ایند او کاش میدیستم که شرفیابی آخرت تا ذیل تعهد من الاخذنوه رجا  
میخوردم که بعد از قولم فرماید و انان دار لغزوه و ارد بحر یوم نماید الا که قضی و افضی  
در عصر آن روز هم که جناب طایعی نیاز از عصر وارد در گاه محبوب بی با نیاز گردید بود و اجاب با  
جمع از اجابت با حضور آمدند و با شرفیابی همی گشادند و تا نزدیک غروب ستودن است  
شرفیاب میشدند و دیگر بعد از آن و زاهدی از اجابت شرف نشد و باب تقاضا بود و خرج بود  
اداره و ضیق مخوران پرورد و اعضان سده در من همگی در کل اولان در حولی مبارک حاضر  
حضرت حضرت خدیجه بنت ابی طالب و حضرت زینب کبری و حضرت فاطمه زهرا و حضرت علی  
بیاناتی میفرمودند که با طاعت مستلح آنها را در شرف و عرف فراق از بیانات تیرا فاقی طاع  
بود و فرمودند که کتابی مخترم بخط خود حضرت اعظم علیه السلام در آن کتابت  
نموده ام با کمال تعجب منال ایام و بیانی بعضی شد تا دوشنبه یوم غم که هم الاخران دوستها و غصبا  
و خاصان بود در رسیدن در آن روز حضرت خدیجه بنت ابی طالب را که در سفرین منزل  
نمودند و بکبر مبارک در همگی رسانیدند و ذکر نمودند که جمال فضلک فرمودند که باید کل ضار را کشتا  
ثبات و سخا بر تقاضا اسلامه قیام نماید و ابدا مضطرب نشود چه کن همیشه در هر جا که باشم با شما  
حسنت و در ذکر شما و فکر شما هستم از ذوق بیانات استشبار قلوب حصار در حراق و انظار چه که

عرفه و با مالکت الابداع از آنجا استشام میشد و خیابان مجمع دوستان مختلف پریشان شد  
که همگی قریب بجلالت بودند لذا از منبع الطاف محبوب کتا و دوست بچیتا یوم دیگر که در شنبه  
دم بود یوم اسرور شد در آن وقت وجود ظهور داده حضرت خدیجه بنت ابی طالب همگام طلوع  
فجر با محبت و بهتار احضان و الوار را بیدار نمودند و بهتار سلامت و صحت مبارک مستبشر  
فرمودند و بعد از آن چون گل شکفته و خندان بمنزل مسافرن نازل شدند و چون نسیم ملکا رعد  
نثار روح القدس صحت پروردگار یکان یکان اجابت از خواب بیدار نمودند فرمودند که در خبر  
دبا سرور تمام سجده و شکر مولی الامام قیام نماید و بنوشیدن چای سرد با محبت و شور شوق  
که خدا التقی العلی النبوی که صحت تمام در احوال مبارک عودا و آثار عنایت عطی از جنین مبارک  
پیدا گردید فی الحقیقه آنروز جهان فرور سرور و احتجاج طایفین عرش طلعت بخلج و دوست نشا  
بنوعی بود که مجمع حل حکا بلکه تمام انالی بر شام سرایت نمود و عزم نام از خواب و عزم بمانند  
یوم عید تبریکه تجویز فرج تعبیر شوق گزیده چه که از یوم حدت تب بعد ر هزار نفر از خلاصین و فقرا  
با قوه جبریه مجتمع نموده و لباس مسکری پوشانیده و مشق نظام داد داشته بودند که بعد از چند روز  
همه را با فلک نارباقی و بار اسال نمایند و در نزدیک قصر مبارک خيام آن اسیران بر پا و جنین  
آنها و حل و ولادشان شب زود برش مالکت الوجود مقصود بود و در صبح همان یوم اسرور  
ناگهانی تلگراف سلطانی در بنات آزادی آنها رسید و با عشق بچیتا شادی آن هزار نفر را پس  
آنها گردید و همگی بجلت سرور و جوهرین لکن ظهور فایز شدند و حضرت خدیجه بنت ابی طالب  
قرآنی نمودند و بفقرا و اسرا و حل زندان ایمان مست فرمودند بنوعیکه جمع پسند و قلوبش که  
تبار و شکر لغای محبوب یعنی در در حل و غایب علما خلق و گویا بود با او یومی بود مشهور که احدی

در نماز شب که چنان سرور شومی در بر شام بجا فرمائید و دست او باشد و همان یوم حضرت  
 غضنفر اعظم که بکاشته ریف بودند و کبیر از میان جمال مبارک در جمع مندرج احباب مجال  
 ابلخ فرمودند و در یوم یکشنبه پلن زوم وقت عصر جمع احباب که در حضر حضور داشتند حسین  
 کبیری از مهاجرین و مسافری بودند و حاضر فرمودند در غایتی که در بستر حضرت غضنفر علیه السلام  
 در وحی الهی که فرموده بودند جمیع احباب با یکدیگر اتفاقاً حاضر گردیدند و شرفیاب شدند  
 آن عظمت در کمال برعت و لطافت با همی اطلاق کرد از جمیع شامد غنیمت بسیار زیادت کردید و  
 زحمت کشید هر ضعیف که دید و حشرش با همی بود و موفق بد شدید با اتحاد و اتفاق امر مبارک  
 ایجاد و آن مشرف شدن شرفیابی از احباب بود و ظهور قلوب از این قد خلق با الیافا  
 باهل زمین و سایر با چنین بکار رساندی و در محاسن قیامت کبری را امر حق ثابت شد  
 رسید که شب بخت و یکم از حضرت شب جمال جنبان بود مطلقاً با شرف و مزی بقدره اکرام  
 و شرفیابی هجری هلالی و شب هم فرود آفری جلالی و شام زوم ایار روی و یقیناً هجرت از شرف  
 المعظمه بیانی که یوم هفتاد روز بود از روز نوروز و سینه چلایم قری و چهل و ششم شمی از بخت شرف  
 طلعت مجوسا یعنی علی اعلی در حالتیکه از دست شری نبود از اول هجرت مطلقاً از بتلاویح و کلام از  
 سخن حکا و عروج بجا آمدن الاخری القی ما وقت علیها حیوان اهل الانشا که در کوش  
 کوح و اول از قلم اصی در غزوه محرم تعیین که سال سادسی از و بود و در غزوه کابو که فرود آمدن قبل این  
 سال بر تالی بود و نازل شده بود و تعلق گرفت و المقرب عالم تراب جمیع عوالم ربان که با  
 با صراط رسد و در در صفت هشتم از آن لیل الاظلمه التي فيها نزلت النور علی الشریف  
 ظهور ما نزل من لسان الله المقدس که کابو الاقدس دیگرسان حلال و حال از بیان آن

الملك والملكوت لله ولا حول ولا قوة الا بالله -

در شورش آن محشر که هر که جمیع ابالی حکا و قرای حول آن در صحرای حول قصر مبارک گریبان و  
 سر زمان و او نصیب تا گویان این بیت مشنوی مولوی مناسبال و مطابق حول است  
 چرخ بر خوانده قیامت نامه را تا مجسمه بر در دیده و جامه را  
 آسمان میگفت آن دم بازین که قیامت را ندیدستی بیسین  
 و تا یک هفته از آن محشر اعظم شب روز جمع غنیمتی غنی و فقیر و یتیم و اسیر از خوان نعمت منعم  
 العالمین منعم -

یا سلطان الایجاد و مملکت المناد و العا که ظهور و غیابت هر دو سبب آسایش قلوب  
 و عار بلاد بوده و همت از زمین استوایت برش اعلی و هیکل اعراض علی ابی که فجر یوم ثانی  
 از محرم الحرام سنه هزار و دویست و سی و هجری بود تا همین ارتقایت بما لک بقا و عظم افرا  
 که ساعت هشتم از لیل است و مزی القدره الحرام سال هزار و سیصد و نه است که هفتاد و دو  
 سال هجری الا دو ماه هلالی بوده و بعد و عن (۷۷) معدود گردیده در کل حال و هر فرد و اول  
 و حرماه و سبب نبوت عالم و امم بودی و هیچ سائل و آملی را از باب جودت راجع نمودی  
 الا با بخت عظمی و عطیه کبری و هیچ محموم و محرومی را از محض انور و منظر اکبر خارج نفرمودی  
 الا با سرور عظم و رجای آتم خاشاکه این عبید را از بوس شدید زبانی و بسور را لا نریه منزل  
 انشانت لا الاله الا انت و از یوم ثانی صعودی قیوم القیامه و الا ان لا تمنع المحنوم الکتوب  
 هر یوم از فضلی اسلام و نصاری و شعری آنها مگر لغات تعزیت با حنا نور حضرت غضنفر  
 الاعظمه و اردو و قصائد غزالی و غزالی در مرثی و غزالی در محضر اطهرشان حاضر -





أم ذاك صوتا لصوراً ثم قال البهاء  
 هذا بهاء الله قد تركنا الشرى  
 فنقطرت الجاد من كان الثرى  
 هو في سرور والآنم جسد  
 فدكا وكهنا للبرياكل من  
 ثم ما نرى منى تبدضائل  
 ما فاد من الاضال ذال  
 مهاظنت فلا احيط ببعض  
 بعض صبيحة افي تحاط الأبحر  
 يعني الزمان وذكره لا ينطوي  
 اوصاف جلت عن التشيرات  
 ومقامه عن كل مدح قد خلا  
 وعن الرثاء فإرثاني شخصه  
 فهو الذي استحقوا الكمال في العلم  
 والحلم والعلم الجمل بالهدى  
 ميثاقان تحصى مثاقبه السلا  
 حسنة لا تنتهي قدما نلت  
 يا قوم فاروقاً رضاد ورفعة  
 من دوى نركسرى واجنا قيصر

لا نفي بسر وفات ٢ ايا دافعات ٣ ابناء اطراف  
 نلفقد

فلقد جرت الدموع ككاهن  
 ونكاد اهل ارضان تقضوا بنا  
 لولا الرجاء بشاله اهل العلى  
 لا تقنطوا يا قوم ان شولة  
 فامات من خلى ولما نظيرهم  
 الله اكبر لا يقال بوصفهم  
 ابني صبرا انتم ادعى الورى  
 وصبركم اهل الصائب يصد  
 تركنا البهاء الارض واخارا لئلا  
 تركنا البهاء الارض لكن ذكره  
 يا صاح قمر انشد بنيه وثمانه  
 واذا استراذوا نظمنا بريح فرقة  
 (صلاح برهان عرق ١٨٩٢)

ناظها امين فاد من معلمه مدد رسد بروق شانف في كهنه ريسيف  
 طومر تصيدك نال الشكر كي از صلحا عكار كبريات وزهد قدس معروف هتت عركه  
 اصدى لا لاجل الجاه مدح نموده در اين نصيب خطي لسان قطر شش باين ابيات ناطق شده كه  
 حل علم بعضى از ابيات و در آخر در حق حضرت خاتم الانبياء روح الاموات فراه جائز ندانند بلكه قائل  
 زنج قويم دور شمرند  
 لا الخطر المشوق الارض فيكنند ووفاد  
 ليامن

١١٣ ٧٤ ٥١ ٥٣  
 (١٣٩)

يا من قسافي بالمعارف والنهي  
 لا يخف عليك ان الشئ تحت الملا  
 ان الوري جزعت على ضد الهاء  
 فطب تبروخ فاستوى فوق السماء  
 ولذا بيك وما على العلم القبي  
 واثبت في نظم الزمان معتزيا  
 صبرا على هذا الصواب ان يكن  
 فاعتبر اجدر بالخطوب مكاتب  
 ولرب يوم فيه قد عظم البلاء  
 فليكثر من ثابتي فاعسا  
 (الالفيل ليه نجاهه)

وانشأ سر العظام بحكمة عظامه  
 فيها نضرا الكائنات بفضله  
 جزما نزع عن القلوب لهولاه  
 لا صوته كيمياء اذ صلاه  
 ما عاد يابينا الزمان بمثله  
 ومندكا اني اقول لامثله  
 ثم الرباطي لا تقوم بحمله  
 حتى واليون بالفضيل وناله  
 ورعى فلوب بني الكرام بنيله  
 بمصاب من خلق الوجود الامله  
 الحاج عجا بالخلق

تصيده لا ابعث كما يبي انشاء وارثا ان شؤده  
 ان الجسم الى المراكز ترجع  
 والدين يمنع والنهي من حق الفوق  
 من دايما زرع ربه في ملكه  
 سبحانه من خالق ومهيمن  
 لا ثم التواجي قد كوهما

والروح مثل جبهه تسودع  
 عن ان يري من من خطب يجزع  
 ومن الذي لفضا شبه لا يخضع  
 من اليه الا لبحا والمفزع  
 نفذت

نفذت مشيته بنا بقوله  
 عشر ما قشا في الارض تلك ميت  
 فاصنع بها ما شئت شرة عذبا  
 وصل الشرى كمن نواص عفت  
 ويور وصل فدهوت لرغامه  
 ان الامام فرانس والتبعة الا  
 جزا الزمان على الا الى ذيل البلاء  
 ما شاح كلكه على ماشيدوا  
 فانا بنو العباس مات رشيدهم  
 عظم الصواب به فامن مفسدع  
 يوم كيوم الدين لا وزوبه  
 ما حصر ظر لا ولا اقر به  
 الامر ويحك فاذرع جدا له  
 حيث الحقائق في العوارير اعين  
 تنكي اجناب طون مشكاته  
 ادناه حسن الخلق من ريب الوبر  
 تكاته شعر الحقايق في الملاك

وعنت لغد ربه الخلاق احبم  
 واجب بها من شئت فهو مودع  
 اذ لا وهين يفتك مما يصنع  
 فيه وكان لك منها فيقطع  
 كانت منازلها الصياحي المنع  
 ثيام فهمم بالرتايا اسبع  
 قدما فكل تحته متبرقع  
 قد كدكك اطم واقوم اربع  
 هذا ابو العباس من ارفع  
 الا لمن منه اليه المرجع  
 وكل مرء منه شان مفسدع  
 بل نعم ما شمل المحيط الاوسع  
 جد ولا احيى من مفسدع  
 فعدت بها ما فني كلكي مفسدع  
 فورا به تحلى العقول وتقطع  
 لطفنا وبعده المقام الارفع  
 والتمس تقرب للعيان وتقطع

نواص عفت بنو كركم باليه او الصياحي عطف على الياي كوتا فراش نم نور وشير ما يرد شره نورا ه تشع او شمد  
 زايقتد



يا مكرنا ان روضه جنة  
 يا مبرها ودعت منه طيبا  
 هذا الذي بان نشره مضوع  
 يا ارحلا ابقى لنا من بعده  
 طاب نفوسهم لو ضحك في الرمي  
 اذ ان علمك وهو بحرنا حذر  
 من كان ردوك في صحيفه ورتبه  
 جادت عليك كتاب من راحة  
 وعطرت بكناك التليم من  
 ولقيت لنا بالذي قد منته  
 بما ينالنا لفقرك علمنا  
 ووجودنا حال لهم فضل سما  
 ومضاحه عليه وخراسه  
 فهم الكرام والكرام والعلا  
 فلقد ترك لهم حمدا فانهم  
 عباسهم في يوم فطرك وجهه  
 فمكن اسرفان عند ثلوث السمرفن يتبله كما يتنوع

من فانا شريك في نعم سرتح  
 حيا وميكا فادوم من تسودع  
 ركن العلم من فقهه متضعضع  
 ذكرنا بار جاء السما يتنوع  
 علما بانك ليس شيئا يوضع  
 ليك تحيط به الاثلاث الا ذرع  
 ويحس وليس بهمة ما يصنع  
 ثروي ثراك بديمة لا يطلع  
 مولانا اقية حوالت وان يبع  
 من صالح فيه فضل اوسع  
 ان الوفاة سبل دار تحييع  
 وبصيرة بن مائهم ويضلع  
 حكيمه ونفود راي يقطع  
 وهم الفضائل والفواصل اجمع  
 تلكا الطريقة لا طرما منوع  
 الكامل المفضل المتورع  
 من فانا شريك في نعم سرتح

متضعضع اى متحرك  
 متقيد

متقيد باللفظ مطلق همة  
 يتوتخ الازاء منحيا السا  
 وموتخ اعطافه بمعارف  
 تسعد الدنيا القلوب وانه  
 كيف العزاء له ومورد فضله  
 ان المخطوب تهول عند حومها  
 لكنى قد جئت في مر شيق

وبصيرة متورع من حشع  
 هو في نفوس ذوي التباهة اوقع  
 حلال العلوم بوشيهن توسع  
 يسعد الدنيا اليه فتنوع  
 ما غاخره في فيوضه المندفع  
 اذ ليس من يسلى ولا يتوجع  
 وجبوع احرفها عيون شدمع  
 (مضاح مضاح)

فصيد خامسا كما اربيب رشيدي قد صدقنا  
 مصاب ليس بعقبه شفاء ودا ما الصفة ودا آه  
 فرفها وقد عظم البلاء وركب في لزل الدنيا بهول  
 ودا هيته ودهت قومها برؤ على اشار وجبل لكاه  
 ضناق لوضها فنا الفضاء بهاء الله من فدا حارسنا  
 امام مدحوى علما وضلا ورشدا منه قد ظهر الثبا  
 فبان له على الفضل الملا بتجلى اليقين على صلح  
 وفدا نال الكمال وكل شئ تكامل بعتر به الامهات  
 وحكم الدين في الشرع الوفا لانا ادنى الامانة في قما  
 وحسبك انه قد سار عشا الى الافق المنير كما يشاء

ولكنا

ولكننا نبتغى فيهما  
 انما نبتغى له الرثاء  
 نسأل الله عنه في جميع  
 فنور لا يحيط به جلالة  
 سعى نحو الجنان يروم خلدنا  
 برضات وضوحها الاوتار  
 افلا صفاك ضوء الضياء  
 ونبيك دما طول الليالي  
 هم الصلوات الكرام الايقان  
 وانا ان راي كل سيف  
 فنادى بها من الرخمن عزنا  
 فاحسنها الفناء  
 فاحسنها الفناء  
 فاحسنها الفناء  
 فاحسنها الفناء

(الانبياء وشيد الصفا)  
 فحينئذ انزلنا من السماء  
 فحينئذ انزلنا من السماء  
 فحينئذ انزلنا من السماء

فادنا الارض عهدا اذ تولى  
 معش النور صاعنا وعلو  
 ام دفر نهائة لا تحلك  
 فادنا الارض عهدا اذ تولى  
 معش النور صاعنا وعلو  
 ام دفر نهائة لا تحلك

فان  
 فان

ازین طفولیت از کانس کدر آشام ملبیات و در زبای سنین آدینه مزبور امر عظم الهی بنوشید در  
 فتنه سینه چین در اثر تالان و تاراج اموال آب بزرگوارش غمی نغز و پریشانی بچشید و در آسایش  
 و کربت و غربت بنجال ابھی بهم و شریک گشت و در وطن و اقطابا تار من براق که از تریس  
 تر و یوقطب شقاق و مرکز شقاق احوال شد بلایای لا اخصی در نهایت تسلیم و رضا تحمل فرمود  
 از خویش و چون بگذشت و از مال و منال بیزار شد... هر حال ابھی بر کربش میفرود و از زحمت  
 بیوقایان نار حشرش بنوران آمد در مجروح طیفان نفس آن کز شمشیر الهی زخ بر افروخت و شد  
 و حیثیتش در جمع اهل بجا و وضع و برهن گشت از هجوم صیف سال از نقص بر تقدسات این بجا  
 حافظ پریشان شد و طول و مایوس گردید... ای خانم اهل بجا:

ذقني وشكك محملا  
 هم محملا و هم دل ما  
 قلم و لسان ز عهد شکر عاجز است و از وصف بجایای مجیدات قاصر... ای جان  
 با وفا شایسته و سزاوار که در جامه سپهران حضرت بنها... انما انما المقام المثل  
 المنبج در مدت نه ماه در خاد و در باختر اعیاد و جشنهای امریه بالکلیه متوقف گرد و جاس نکر  
 و تقریب در هر شهر و قریه کمال قار و روحانیت و تسلسل و توجه و حضور و خروج منعقد شود و بجا  
 و نفوس آن و در توجه نور و در مرحله اهل بجا با علی کلمات اربع عبارات توصیف تو شرح تشریح  
 گرد و در چنانچه تا جمل و توقیق در مدت یک سال در جشنهای خصوصی افراد بجا میان نیز ممکن و  
 میسر بسته من و آن تردید اظہار و اثباتا محرم و کریمم فی حد المصاب لایم تا خیر اندازند و این  
 و استغاثه این عبد را در جمیع تذکرات و تالیفات لعل الله لیستر امورنی و لیسد دعوتی و لیسد  
 و بعضی جوایبی و تحقیق انما لی بفضلہ و بطلند و عطاءہ بنده اسلافش شوق

و نیز لوی مفصل تاریخ دوم شهر اسفند سال مشتا و نهم یانی مطابق سیر و هم در سیر ۱۹۳۲  
 سیلادی و حمل و دستا و نیز آن شامل قوت او صاف حضرت و در زمان مبارکه علیاست و  
 اول آن لوح منبع این است یا شریک آنی در آن خزان و قتل و قتل و کربتی و حرمانی و در این  
 سیر باید یاد دهنده علیا اگر در هر دو صد ان بشایم و در هر زمان صد هزار زبان ناطق سازم  
 از عهده و وصف و شای سجا یای ارضانیات التي ما اطلع بها احد الا الله برینیم و فی ازیم مرگ  
 و حجت بیکرانت را تعبیر و تقدیر تو هم بجز محمد و وی که بر اعلی رفار قدس جاسند و در هر صحن  
 حول مرش کبریایا و غار اطاف و ازین سنا از انال جمال الهی مرزوقند نفسی در این دنیا  
 و نیز کینونت محمد را طبعه ظاهره است شناخته و در این صغیرین جمال عیادت که از منج شک  
 سلطان بر و حجت ایشا رسته کما یبغی فی یلیق ادراک نمود و استنق کرده یثهدک الملک  
 الاصلی و عن و دایم نفس الله الهیة علی الاضنین والقوات انک کنه هذا یامک  
 نشانی الی خاتم النبیین مظهر صفات ایلنا الغزیزا الفزین... الی قوله تعالی قد  
 ای اشکجان روی آن دلا را شایسته و نزل و ارانکه در جامع اجبالی الهی و اما الرحمن در کافریان  
 و مالک شرفیه این کلمات دریات و آیات بیسیات که از ظلم علی و کلک بجز شیم بین کلمات  
 که در حق آن گزینش بگوت نه صادر گشته تخلیفا الذکر ما المبارک الشریف و اعترافا لفا  
 المنیع و حقا و شعفا لجالها الفزیند که از او بر انکمال تاثر و توجه و حضور و خروج و ترس و  
 تمنع تلاوت گردد و امنای جمله محل مرکزی اعلیم تحدس ایران این آثار باهرات را در اقطار شرفیه  
 بود محافل و وحاشیه کمال شرف و احسان نشسته سازند و هذه موهبة عظمی قد مدد است  
 لامناء احبانه الانبیاء فی موطنه الشریف جز اقم الله فیصل بحج آیة فی مملکه و مملکونه و ان کما

این است

این است قوله عز و جهاده و جعلت قدرته و بیانه اعظمی لایسها الورقة المبارکة نورا  
 غفر و تعنی علی اثنان دو حقه الهیه هذه الکلمة العلیا انه لا اله الا هو و رب الاخره  
 قال اولی ما جعلناک من خیرة الامة و اعطیناک مقاما لدی الوجود الذی ما سبقه  
 القناء كذلك فضلناک و قد اکتناک فضلا من لدن مالک العرش و الثریة قد خلفنا  
 عینک لشاهدة انوار وجهی و اذ انک لا یسبغ الیاق و هی کلک للقیام لدی العرش  
 ان الشکر یستلک مولی الوردی ما اعلی شهادة السدة لوردها و الذکوة الاحدثه  
 لیسر فیما یذکر ی یاها تضوع را اتمه المنک طوی فی من و حقه و قال المنک الحمد یارب الیهی  
 الابهی و ما اهل حضورک لدی الوجوده نظرها لیک و عنایتی لیک و فضل علیک  
 و ذکر علی ایاک فی هذا اللوح الذی جعلناه اید عنایتی لک فی الترة و الاجهان من  
 لوح تالی هو الباقی کتاب من لدنا الی سمعت فاذت و انها توردت من هذا  
 القديم ظهرت باسفی و ضافت بضاتی المقدس البدیع مقینا هامة من فی الاصل  
 و اخری کورنی الغزیزا للبیع علیها انها فی معرف قبض المین - بیام

در الواج علیا که از سخن بود و در کم مرکزیشاق بجا حضرت عبدالمها مخاطبا للورقة  
 المبارکة العلیا ساد و نازل این کلمات و بیانات عایات درون و بطور و بار ملک  
 اطهرش شوت محفوظ قولنا الاصل ایها الشیفة الغزیزة الریحانیة شیه و زباید و مستم  
 دیون بخاطر سیکزی تا شیه شده و باید و تحریر زاید بود هم جز خوار تو هم عزون بسیار  
 در کاش محسوسان این نام بگذرانش و اسد در ظل جمال ضیایک در حکومتی جمیع قصدا و فرمود  
 بکنید و جمیع این طعنا تحسین جمال مبارکتر تالی میگرد و تا دنیا بوده است عزون و ازوه و حیرت

و عرفت

سر بخت ضعیف ندگی نمانی بوده قدری فکر کن بسین همیشه حسین بوده است لهذا دل و لطف  
 جمال قلب من خوش کن و خوش باش و مستبشر باش... یا شفیعی الشفیقه در شب روزی با تو  
 ای از خاطر نیروی فی الحقیقه محبت خود ابد متانف و تحسیریم ولی هر وقت ملاخه صدت را  
 ینمایم بی اختیار تنگ آریشم میریزد... خطابا مجرم میراید حضرت خت ایجان دل و روح و قلب  
 و خواستشاق و دلیل و غار در حقیقت جان و وجدان مذکور از فرقتش تو هم فکری کنم زیرا که  
 نویسم البته از جرات محو خواهد شد (بجز مبارک این معارف بخاطر مبارک مرقوم و مطهر) ای ضیاء  
 در این سفر باید با دل غم و روح و ریاضی حکم عدم حضرت شیفته باشی شب روز بگوش و بگوش  
 بجزوش که سب سر و قلب بنا کنی گروی چکر و زهدت حیات دی نیاید و در جمیع عمر آرام گرفت  
 چون پروانه حول شمع الهی پرواز نمود و جانی افروخته داشت و دل از حرارت بخارنده نوحه افغ  
 و یک ناله پس از صمود حضرت و ذوق غلیبا در یازدهم شهر عطر سال نو دبیانی حضرت ولی امر الله  
 ابلاغیه حاوی مطالب غنچه صادر فرمودند از جلالت حجرت خاتم میفرمایند (یوم صمود حضرت خاتم  
 از تعطیلات رسمی بهائی عسوت نه جزه ایام محضه تبرک است و بی ذکرش از تقویم بهائی جایز  
 در این سنه که سنه اول صمود آن در قمر بهیست غلیبا است اجتماع یاران محبوب مقبول ولی  
 منحصرا برین سنه است) بنده نگارنده یکسال پس از صمود حضرت خاتم در ضمن عرضیه که بآن  
 حضرت ولی امر الله را در احوال افاضه تقدیم نمود صیده در مدت حضرت و در قمر بهیست غلیبا  
 نیز با حق تقدس مولای جنون معروض داشت هیکل مقدس صرف فضل و عنایت معروض آن  
 عید بشارت قبول شرف در آن جواب عرضیه این جمله لوحی صادر و در خصوص صیده فرمود میفرمایند  
 قولی لاهلی جمل قال الله حمدان جناب آقا میرزا عبد الحمید اشراق خاور و غلیبا بها اللها  
 ملاحظه

ملاحظه نمایند عرضیه تقدیمی آن حبیب معنوی سوره طه را شکر بحال با باضمیمه صیده بدیم  
 دستایش و شای توبه الهی حضرت و ذوق غلیبا است حیات مقدس محبوب همایان حضرت  
 ولی امر الله را در احوال افاضه تقدیم نمود صیده در مدت حضرت و در قمر بهیست غلیبا  
 نویسنده بسیار فصیح و مقبول واقع و حکایت از خلوص استمداد نظری نامظم صیده میسود -

اینک ذیلاً آن صیده را میکاریم - (حوالای شریف)

ای که جهان گشته ز رخ تو منور	کعبه حاجت طافه گنبد خنجر	جلوه فی از لای تست محل جزه
رتبه ای از جاه تو سپهر دور	مقصود اصلی تویی ز خلقت عالم	بهر تو شد گیتی آفریده سرسبز
لطف تو تابد شد عجب پدید	فخر تو جنبید شد عجب معنوی	سایه جود تو اوشتاده بدین
تا که پدید آمدند ز در و گوهر	تا فلک سر ز قید حکم نهیید	لاجرم آمد سرش حلقه چنبر
شده فی از لطف تست حیات	جلوه ای از حرمت ز نور تست	مخففه زوی تست پرده خورشید
روی تو با بیاز از گوشت منور	ماه جهانی و اخت مرکز نشین	دست خدای از دست خالی کسبه
عزت تو بس که بر تو برکشید	ره بید حیات نیافت دم نخورد	پر تویی از حضرت قیامت شرف
زان شد از چشم جلوه خلق مستر	جلوه گیتی بذات تو شد قائم	زانکه عرضی با بود قیام بجزر
ذات تو شد خلقت جهان محلول	جلوه آفاق شستند تو مصداق	حسرت چون نیافرید خداوند
زان گزیدی بجز خویش حشر	جلوه یزدان روی تست پدید	ایت رحمت بذات تست غم
نور زخمت جلوه کرد بر ز بر طور	موسی از آن یافت راه و گشاید	روح قدس نام تو رسید بریم
تا که شد او حامله بر روح مطهر	سوی تو شد طبعی خلیل خلوه	خاست چون زود و بگوش برادر
نام تو برابر زبان چو دندانش	از اثر نام تو جلاله جسم	در شکم ما می او نهاد چو بوسه

شد تمسک ترا بر شیشه معبد  
 تا که خلاصی پدید گشت مرا و را  
 نام تو شد نقش بز کین سلیمان  
 گیتی از آن شود بجز کعبه  
 هر دهنش سجده کرد یا زده خنجر  
 از سر کویت عبادت پیشان  
 زنگ گرفته ز روی تو گل بوری  
 بوی ز مویت ربوده نا ذرا چه  
 کی شود او را در گنجات میسند  
 دفتر وصف تو در زمانه نگیند  
 روی تو که جبهه میسند و بطنش  
 کی شدی از آب بی خیب سکنند  
 دونه محبت بری غم سپیدی شد  
 مانده بمرت دی نشا و تمنا  
 گاه گرفتار حبس بسته زندان  
 گاه اسپر هجوم ناقص بسته  
 گاه شریک هجوم مرکزیشاق  
 از پس فقدان ذات طلعت بیابا  
 جلوه ذات تو گشت بادی و بر  
 داشت تو آنس غم بر راه تما  
 شانه نما رسیده احدیت  
 شوق ربانی اگر پر تو جایش  
 بر زده از کائنات خیمه فرات  
 قلب جهان محبت خدی تو اگر  
 چهر تو چون شد جهان عالم است  
 از غم محبت برنج غصه قرین شد  
 چون تو را غمگسار بوی غم تو  
 خورشید از غم بجاک تیره گشته سر  
 مرغ شب آهنگ از تذکر محبت  
 شب هفت درین نازیکه از  
 تا که جو خیم سیاه طره دلبر  
 خیم ترا روز چو شام میسند  
 غمت حجاب تو هماره فرونگ  
 تا که شد اشراق خاویج خاک  
 و تبارش از نوبت گشت فراق  
 فرزند دلیگوی که از اسپر خانم عقبه به نواب  
 بوجود آمد حضرت عصمت الله الی ظهور است  
 اسم مبارک ایشان اقا میرزا محمد سوبین فرزند حضرت بهاء الله و از قائم محمد حضرت سلام

الکائنات در سال ۱۲۵۵ هجری قمری در بیت مبارک در طهران متولد و در سن سی و شان  
 با حضرت عبدالمطلب سالی و با حضرت و در سن سی و هفت سال بود بهت در شان در سال ۱۲۷۰  
 منی در سال که شهادت فطرتی و شهادت شهادت شهادت علوم نیز واقع متولد شده اند در سن سی و  
 جمال مبارک از طهران به زورا (بعناد) سه ساله بود مانده که ابو طاهر طفل بودن ایشان با مرچا  
 مبارک ایشان در طهران در زندان قاسم با قوم مبارک مانده و در سال ۱۲۷۶ هجری قمری دنیا  
 ده سال بعد از محرم دوم حضرت بهاء الله به طهران آمدند و ایشان را با خود بیفزا و برزند و مشهور است  
 که در مدت هفت سال یعنی از ۱۲۴۹-۱۲۷۶ فوقا حاده از دوری از جمال قدس مخزون بود  
 و چون در سال ۱۲۸۰ تبعید جمال قدس از بغداد به ایلام بود و در آنجا ایشان کاتب روحی  
 جمال مبارک بودند و خط بسیار خوب آشته اند و کلمی کلا آن از ایشان در دست هست در آن روز  
 گرفته شده است و در ایام ادره ۱۲۸۱ یا ۱۲۸۲ ساله بود و در همیشه صورت و سبب فوق العاده  
 عبدالمطلب شایسته بوده اند و در ایام مبارک اجازت فوق العاده منجذب فطرت و اطوار ایشان بوده  
 پس از تبعید جمال قدس از ادره به عکا و در وقتیکه قضایا طهر هم جزو مجوسین بوده اند محض  
 در وقتیکه بجای از آنجا جمال مبارک و عاقله با قاضی از حیا عکا تشریف برده اند و در شب اول  
 آب نان هم بعالم مبارک ندادند و پس از ورود به عکا حضرت صاحب مردم عکا طوری و نمود  
 که اینجا کافر و مرتد هستند ولی چون مرگوم بود که در روز یک نفر از اولاد جمال مبارک برجا  
 خریدن لوازم مبارک تشریف ببردند روزی حضرت عبدالمطلب تشریف بردند و در موقع ورود  
 به مکان قضایا مشاهده میفرمایند که یک نفر سیحی به معاصب معاره که مسلمان بوده است شریک  
 مجاهد نموده و تقریبا خالی فانی بر آن مسلمان آمده بود اما حضرت عبدالمطلب از نظر فرمود

و حاجت حضرت حجل را ثابت فرمودند این خبر در بین عامه منتشر شد و سواد ظن مردم محسن  
ظن تبدیل شد و کینفر از تجار ایرانی هم بکامش فرستادند و اجای کمی بر او وارد میشدند و  
آقربا در همین موقع بود که حضرت حاج میرزا ابوالحسن امین بجنور مبارک جمال اقدس  
ابهی مشرف شدند با آنجا با وجود همه وسایل رفاهی در امور حاصل نشد و از بیانات مبارک خطبه  
بر میآمد که فدائی برای فتح باب سخن لازم است و چون مرثوم غصن اطهر این بود که قاب  
طرف حضرت برای تحریر وی بجنور مبارک مشرف میشدند پس از فراغت از تحریر وی بیام قشله  
تشریف برده از قضا در غروب چهارم ربیع الاول ۱۲۸۶ بجنور مبارک مشرف شده و حاضر  
بودن خود را برای تحریر آیت عرض نمودند جمال قدیم فرمودند امروز روز نزول الهامیت الدنیا  
شایام زخمه و بناجات مشغول شوید چون آن غصن اطهر با ملک قدر بام تشریف برده  
توجه باشم با ملاوت مناجات بردخت از قضا از غایت جذب از خود موجود شده و حکمت الهیه  
الهی دینین اقصا نمود که آن گل نورسید بوستان الهی در غفوان جوانی قصد طریح علیانایه  
الذات از روزنه کرا قاب به محس اطهر میاید بر زمین فاد و فرق مبارکش شکافه شده و دم جاری  
گشت چون حادثه مبارک بر این حادثه مولد گاهی بیستند حضرتش را اطاق کشد آوردند و چون  
بنیه ضعیف بود تا در حرکت و تشریف بجنور مبارک برزگوار نمودند جمال قدیم جلدی کرده و  
بالیین ایشان تشریف آورده و بیانات مبارک در آن موقع مبی بر لطف رعایت و نوازش و محبت  
این فدائی بود با حضرت غصن اطهر پس از سقوط قریب به ۱۲ ساعت دیگر در این جهان خاک  
تشریف داشتند و بعد بعالم بالا و جهان ملکوت مرغ روش مقارن غروب ۱۵ ربیع الاول  
عجری قری در حالیکه از سن مبارکش بیش از ۷۰ میگذشت پرواز نمود و چون عمال از غیبش

المهرش استماع نمود جناب فامیر احسن عموزاده جمال قدیم سخی ایشان زینل  
و در بنی صالح مقروماوی یافتند و بعد امام حضرت عبدالقادر و الشافعی الکبیر و  
مقام نورشان تعمیر و آیه مبارکه یا ایها النفس الطیبه الرجلیه قبلت و اخصیه  
بر لوط آن مقرا طهر منقوش شد و بر همین حال تا چند سال قبل راوه مطهره حضرت ولی امر الله  
قرآنی بر آن قرار گرفت که بر سر طهر غصن اطهر را با سر طهر مادرش سیمه خانم از ممر اولی  
بکوه کرکلی انتقال دادند و این واقعه تفصیل در توفیق مشیح حضرت ولی امر الله که انتقال برین  
نازل شده مذکور است ناآیدی چون بواسطه صفوه حضرت غصن اطهر ناله و زاری از عالم مبارک  
واجبای الهی بلند شد و رفته رفته باب سخن مفتوح و نیمه عطمت جمال قدیم زینت بخش زرد گرد  
ناآیدی پس از صفوه حضرت غصن اطهر از قلم مبارک زیارت نامه بافتخار ایشان نازل شد  
که صورت آن این است که در لوح آقا مهدی فرادی قزوین میفرماید قول تعالی الا اناس  
هنا جن فیهم یصلون الین امام الوجود بعد الذی نقیناه فی التجن الاعظم  
لذالک ان نفع یخیب البکاء عن اهل سواد الا الهی فروح الذین جلسوا مع الغلام  
سبیل الله مالک یوم البیاء فی مثل هذه الحاله ما منع القله ان یدکر و تبه مالک  
الام یدعو الناس الی الله العزیز الوهاب هذا یوم فیدر تشهد من خلق من نور  
البهاء اذ کان مخونا بایدی الاعلاء علیک یا غصن الله ذکر الله و ثناؤه و ثنا  
من فی جبر و ماله یا و ثناؤه من فی ملکوت الالسماء طوبی  
لا یمار فیک و ثناؤه و عهدنا الین ان نقول نسلک امام و جبر ملک العزیز المختار  
ان الظلوم و جمال العینوم فمدحک فی اول ایامک فی سبیل الله ما انما سبیل الالسماء





در ایام زمام نگه داشت  
 گردیده و مشایخ عظمای فاضلان  
 و از آنکه زورگش بر اند  
 بر چهره پیش از خط عبارت  
 این است همیشه خاوری  
 بر خوان بقای خود بخوانم  
 فردوس برین رعایت است  
 با ریخ تولد هیکل فلک حضرت ولی امر الله جل ثنا و که در اول اکتبر سنه ۱۸۹۲

در نامه محمد کشف خراز  
 بر درگاه او هرگز شرفاکن  
 هر در که نذر بون خوار است  
 محکوم بذلت است و خواری  
 هر فلک سخنوری را  
 هر چند که ناتوان و سپیم  
 مشهور که الایمان حقیقتاً

بیشترین ظهوری مرتباً در کتب

قطع نظر از بقای الهی در او گذشت که هر گاه نوبت خویش مرده ظهور منظر عظیم الهی را بقوم و ملت خود  
 داده اند در قرآن یا مظهر نفوس در شرق و غرب عالم بوده اند که مرده قرب ظهور باقیین سال و  
 شدن در رسال کتب خویش مذکور شده و باهل عالم ابلغ نمودند که در بیان نفوسیکو در عزت  
 نه باقیین بل که چار لیدنی که از دشمنان روسیه از اجای مطلع و ثابت آن مردمان  
 است که در ضمن کتابیکه در این خصوص ایفا کرده شرح مفصلی سلطنت آن کتاب امروز در دست  
 و کی خلاصه از مندرجات آن کتاب در ضمن مقاله بقاضای یکی از اجای الهی بمنت دومی نگاشته  
 در این مقام ترجمه قسمی از آن مقاله رسد درج میازد.

بیش از آنکه در خصوص موضوع مسیح در تورات

تمام مورخین بی تعصب نخست مسیحیت نیمه قرن نوزدهم را باین موضوع اختصاص داده اند که  
 دوران هیجان دینی است حقیقتاً هیجان غریبی حاصل شده بود و هیچ کس او را مظهر قرون سالفه  
 و آراء روحانی روحانی مسیحی با آنکه تعصب تو است از یکبار این فکر پیشرفت این نخست دینی ظهور  
 نماید قانون آزادی عقیده در مالک غربیه تقدم و پیشرفت این فکر ممکن بسیار گرد نفوس کی کتاب  
 حقیقت بودند و علاقه خود را از او کام موجوده و عوائد دینی در کلیسا که مناسبتی با اصل دین الهی و ایمان  
 کتاب مقدس نداشت بکلی رسانا شده بودند بیشتر طالب بودند که بحتایق صلیبه کتاب پی برده و تبیین  
 الهیه مطلع شوند از کار خود را در این خصوص بکار میانداختند و بیشتر عقلا آنها متوجهش را می بود که  
 در خصوص موضوع مسیح در کتاب مقدس آمده و پس از دقت در دو دویم عظیم الهی را از نزدیک سیر  
 و در این بین بیشترین شایسته این اراج بخور مسیح از هر طبقه و صنفی پیدا شدند از جمله نفوس  
 متذکر اول کشیش انگلیسی لوی می در سال ۱۸۱۸ میلادی رساله منتشر یافت باسم  
 (اراج مسیح) و در این رساله تبیین کرد که زمان آمدن ثانوی مسیح در بین ۱۸۴۰ تا ۱۸۶۰  
 خواهد بود این رساله در شورای کلیسیا مردود شد و کشیش مزبور را از منصب عالی منع کردند و  
 عاقبت در نهایت فقر و فاقه وفات یافت در دهر عالم روحانی فرانسوی گامبیین کتابی نوشت  
 باسم مسیح حقیقت است و در سال ۱۸۱۸ منتشر ساخت در آن کتاب صریح کرد که حقیقت  
 مسیح از سال ۱۸۴۰ تا ۱۸۶۰ بر وقوع خواهد بود است علماء و عوام با ستحزای او پرداختند و  
 مقابل آنها استقامت با الحزبه مهاجرت به سویس نمود و در آنجا با نهایت فقر و فاقه وفات یافت  
 مسو کشیش سوئیسی (پطری) در سال ۱۸۱۸ کتابی را منتشر ساخت باسم (دین الهی)  
 ثانوی لپور (فلن) و صرافت مال در جمع مسیح را ۱۸۴۰ تبیین کرد و در آنجا تبیین شد

او را بجا که بکشاند و چون نفوذ نامی داشت از چنگال خاکه خلاصی یافت ولی مجبور شد  
 که از منصب و حاقی خود دست بکشد چنانچه در این مدت در موزه دولتی گالری (گالری ناپلین) راجع به  
 عیسی مسیح رساله تالیف منتشر ساخت بگرتبه در اواخر فروردین سال ۱۸۱۹ و بعد در گالری  
 در ۱۸۲۲ و باز در اواخر فروردین در ۱۸۳۱ بیشتر تالیف خود پراخت بالآخره در سال ۱۸۴۲  
 کمپوتی بنا برین مجله (فاترناخ تروف) فرستاد و در این کتاب مدنی مسیح را در سال ۱۸۴۵  
 تعیین کرد و پنجمین عالم الهی ایزد نیک در سال ۱۸۲۸ تالیف با اسم کتاب  
 مقدس و مسیح منتشر ساخت و صریحاً سال رحلت مسیح را در ۱۸۳۳ تعیین کرد و ششمین کتبی  
 ای ویستفانف برای بشارت قربت مسیح غرضی در تمام اروپا و آسیا کرده و هفتمین  
 یکی از جزویت های اسپانیا موسوم به ائت اسون قیاس را با اسم آمدن ثانوی مسیح از  
 روی بشارتی که در کتب مقدسه داده شده در سال ۱۸۲۸ منتشر کرد و سال رحلت مسیح ۱۸۳۳  
 تعیین نمود در فحاشین با هجوم شدید نمود با چار از رهبانیت استغفار داد  
 و برای تبلیغ و تبشیر امریکا سفر کرد و در سال ۱۸۴۲ که در آن هنگام نوامبر وفات نمود هفتمین  
 یکی معلم علوم تربیت و تعلیم در سال ۱۸۲۹ در استوت کارت کتابی با اسم مسیحی و مسیحیان  
 نگاشت و در سال ۱۸۳۸ نیز کتابی با اسم (بشارت اصلیه که در وقت عقده تالیف نمود  
 در آن دو کتاب تصریح کرد که سپر انسان در سال ۱۸۴۲ ظاهر خواهد شد و هفتمین رئیس حزب  
 انجیلی در امریکا که فاکتی نام داشت از سال ۱۸۲۹ تا ۱۸۳۸ در تمام امریکا سفر کرد و در هر  
 گشت که مسیح در سال ۱۸۴۵ خواهد که که هفتمین کتبی موسوم و بلین کتابی با اسم (واتیکان  
 وظیفه مسیح) نگاشت و در سال ۱۸۳۵ منتشر ساخت و هفتمین ظهور تعیین کرد و در سال ۱۸۴۲  
 تعیین

تعیین کرد مردم همچنان خیری کردند و او را تسبیح نمودند تا از زمین کوی مسیح رسیده  
 کلیسا معتقد و علاقه داشت موسوم به کث فان در شهر لاهورگ در سال ۱۸۳۸ کتابی  
 با اسم (روزگار آمدن خدا نگاشت و در او تصریح کرد که در صبح ۱۸۴۳ تا ۱۸۴۴ احاطه خواهد  
 شد و برای تبشیر تمام خاک آلمان سفر کرد و از آن هنگام در وقت و بیشتر کشیش در آنجا  
 با اسم (باباید برای استقبال مسیح حاضر شویم) تالیف کرد و صریحاً در آن کتاب ذکر کرد که در  
 مسیح در سال ۱۸۳۹ خواهد بود این کتاب در ۱۸۴۵ در آلمان طبع رسید هفتمین  
 دو جوان بی کس تقیم یکی ۱۵ ساله بنام لوک و دینش و دیگری ۱۵ ساله موسوم به ژانل موسوم  
 سال ۱۸۳۵ نام جنوب امریکا را سیاحت کردند و همه ایافع میگردند که بر آنها چنین گفت شد که در  
 بهار سال ۱۸۳۳ در مشرق مجددی تعیبه هند زنده خواهد شد و مردم را برای قبول کردن ظهور  
 ثانوی مسیح حاضر خواهد کرد این دو جوان از مردم اعانت میگرفتند برای اینکه خود را با  
 مقدسه برسانند در بین مردم بدیوانگی معروف شد و هر دو در از الحجابین جسس کردند و سال  
 در آنجا توقیف بودند و در ۱۸۳۲ در مرضیانه انژلوس که مخصوص فقران بود و وفات کردند  
 چهار روز هفتگی از مستخدمین کلیسای اللوزان موسوم به بنگلن رساله منتشر ساخت و هفتمین  
 کارت بنام معبد خدا برای خلق خدا در یوم ظهور مسیح در آن کتاب صریحاً ذکر کرد که در سال ۱۸۴۲  
 تا ۱۸۴۳ خواهد بود و مخصوصاً اعلان کرد که بطرف فلان جهت و زمین آن آفات و بلایات  
 خواهد رسید یا از زمین کشیش کلیسای انگلکان موسوم به مورانت بزرگ هفتمین  
 بنام جمعیت منظرین در فرانسه رسیده داشت و کتابی با اسم تقسیم بشارت ظهور مسیح  
 در سال ۱۸۴۲ طبع رسانید در آن کتاب ۱۸۴۵ در سال ظهور تعیین کرد و در سال ۱۸۴۵

این محبت است آن شایسته آن که در این دنیا که نوزده ساله بود و در یکی از این  
 حیوانات در شبی امریکان خدمت میکرد در ۱۸۳۳ اعلان کرد که ششی بدعا مشغول بودم و در باره  
 ترحم مسیح فکر میکردم تا مکان بن گشت شد که در سال ۱۸۳۴ باب حاکم خدا بر روی خلق باز خواهد  
 بنیان پوسته گریه میکرد و هر کس برسد ملکیت خود را برای ظهور موعود آماده کن بالاخر که او را  
 کارش مضل کردند و دستگانش را بر اینچون نسبت دادند و بدارالمجانین فرستادند و در آنجا خوراک خود  
 تا مرده و هفتاد هفتاد میلان میبلر که از روی بشارت کتاب مقدس ظهور مسیح را در ۱۸۳۵ تعیین کرد  
 شش روزه در واشنگتن بال ۱۷۵۱ متولد شد و در سال ۱۸۳۱ به تبلیغ و بشارت مشغول شد و در سال  
 ۱۸۳۳ وفات یافت و در وقت مرگش ۲۵۷۳۶۵ نفر پیرو داشت انتهای (نقل از مقاله  
 حیان بلن کچا و لینکی قره نا باجی که مدتی هم حضور حصل روحانی عشق آباد بوده است مشایخ  
 من از چند سال زحمت و مشقت کتابی تفسیر بزرگ در باره امر عظیم و مبشرین ظهور و و بشارت که در  
 ترجمه خودی مثل بود ولی بشاره رضین او ای ضلال و ضحاک مثال آن اثر گرانجا مسروق بنفقود است  
 بعد از خرابی از روی موعودهای اولیه ثانیا تالیف نماید باز بشارت را در حزب بزبور تالی موعودهای  
 به وقت رفت خوشبختانه عشاری از چهار آن مبدعات در ضمن مقاله بزبور مخطوطه ماند که اینک  
 در این ورق نگاشته گردید تا کی آن گوهر گرانجا یافت شود و منتشر گردد - ۱۱۱ -  
 اعا بشرفی که در شرق ظهور کرده اند نیز سبب آنرا از اهل کدی که حیات شیخ احمد احسانی است  
 شیخ زین الدین نام داشته شیخ احمد چهل سالگی در احسا بوده پس از آن بعقبات توجه فرمود  
 و بساطت در مسکن مستور در بیخ حله در مجلس کمال شهادت او در سن از مدتی با بران غرور زمانی چند  
 مشیر او بعد از بریزد توجه فرمود از آنجا بجزمان و پس از آن بر حسب عوت فضلی شاه بطهران  
 بین

یکی از مدتی بکر شاه توجه کرده و بعد از چند سال بعقبات عزیمت فرمود آنجا رسید که کلاه  
 نام مقام خویش قرار داد و بفرم حج بیت روانه شد درین کوه مدینه مرض و در مدینه وفات یافت  
 قبرش در قبرستان بیقیم است و فاقش بال ۱۱۳۲ هجری است فرزندی علی نام داشته است که  
 در آن حیات خود او وفات یافته جمعی از علمای شیعه از قبیل حاج ملا علی قزوینی و غیره او را تکفیر  
 کردند مؤلفان شیخ بسیار است و بعضی نو و جلد گفته اند مبحث از همه شرح الزیارة و کنعنه  
 از حجه است شیخ در ضمن گفتار و ضمن ایفات عبارات مختلفه قرب ظهور موعود در بشارت او  
 و جمعی از غیره با اسرار الهیه آشنا کرده بود که در نقاط مختلفه دیگر عبادت خلق و تبشیر نفوس مشغول بود  
 از آنجمله یکی عبد الواب معروف بصوفی و دیگری حاجی حسن امینی است که میرزا محمود قهری را  
 بتبیین در کتب روایت کرده که در زمانین من شده اوله حال ضحاک را داد و همین معنی باعث حیات  
 او میشود شرح این داستان در فصل اول تاریخ فیل مسطورت دیگری از دست پروردگان شیخ  
 حاجی سدا الله مینا فاست در کتاب طیفه الحق ص ۱۱۱ شرح بجای آمده حسین  
 مسطورت قول و نیز در قرینه سیدک واقع بافت هفت فرسنگی است شرقی تبریز امالی  
 حاجی سدا الله نامی از دو تین آنجا قبل از ظهور این مرتبیت روحیه و نبیه یافته منتظر و موعود  
 ظهور موعود شده که از سوی شرق بیاید و روح خالص دین تشریح و تقدیس منتشر سازد و شرف تمام  
 براندازد و روایات ضحاک را بر بکنند و حاجی مذکور مردی امی و زااهد و عابد و متغزل و متراض بود  
 چندی در کوه بکنده معروف بسند ریاضت در میدان عزت جولان داد و آنگاه زوی بسیر و غیره  
 سیننی سار ملاد و معاشر با نخبه بجا گشت با بلاقات شیخ جلیل الخلیف رسید با اولی  
 محدثی و ستور گردید و مراجعت بسیار نمود امالی مقدس را مقسم نموده با ستاد و استخوانه  
 پرورفته

بر آید و پشت و روع و طهارت قلب و کثرت عبادت آنان را جبری کرده و قرب ظهور موجود  
 و تفسیر علانم و صفات معدود آنحضرت را بنوع مستوفی همی بیان داشت و خاکب و دام و عجب  
 انعام را بنوع و غرق نمود گویند پوسته میگفت پیر طرقتی هم شیخ اخشابے توطن حضرت موجود است  
 هشتم که عالم مثال و طوری قیامت و مشرق و مغرب آنرا جالب و جالبه خوانده اند معین فرمود  
 البته و در آن عالم روحی باین عالم جسمی جز بطریق ولادت نخواهد شد و نیز همیشه بیان غلطیست  
 و بیات داده بر آنحضرت را نموده بر دم میگفت هر وقت بمسینه علمای اسلام بمصداقت یک تن اتفاق  
 کرده حکم بر صفات و کفر و تقوی قتلش را در زمین کنید که همان جندی موجود باشد و بجاریت  
 ساده دهقانی چنین مثل میزد که هر گاه شستی تخم گل در محلی بکارید و در شیشه دو اندید از محلی دیگر سر  
 بر آورده سبز شود و نخواهد گفت ای تخم ما در اینجا پاشیده ام چرا از محلی دیگر رونیده آید و تفسیر  
 مکان تو بطنی نموده چون همان آثار و خواص و زینت و عطر را در زنبق تامل قبول خواهید نمود آورده اند  
 روزی حاجی اسد الله با جمعی از اهل سیستان تبریز بود در یکی از معابر با ملا محمد مقانی مشرف  
 شد که با گروهی پیاده و سواره در نظرش میگذاشت و ناظرین و عابریں دم ندیم با سلام داده تعظیم  
 و اکرام مینمودند حاجی اسد الله از او دوری کرده روی برگردانید گفت ای سنان بن انس پس  
 هر گاه بدو گفتند آقا نیشانی محمد اسد الله مقانی و از تبریز آن شیخ و سید است جو اب  
 من از همه خبر میشناسم و شناسیدانید که از این خلیف جده غلای عطیسی ظاهر خواهد شد و در آن حال  
 و مقال حضرت اشک از چشانش جاری بود و نیز گفته اند که حاجی اسد الله مکرراً اظهار مینمود  
 که من را نحو طایفه حضرت موجود از آنجه شیراز است تمام مینمایم و یکی از صحابش آقا اسد نام  
 بیانی و ایام حیات رجالت جذب به بیان برد و بین علوم بنام اسد دیوانه شمرت یافت و به  
 حال

در کثرت کردی و یکی از صحابش شیخ نخب نام اهل قریه ایان واقع در چهار فرسخی تبریز  
 که بعد از شکافت ریاضت با طارثاد بگسترده و چذقن از غلابای تبریز به و ارادت گرفتند  
 در جمله سپیدش ملا جبار معلم بود که بجز قصائد و اشعار شاعرانه شتاد داشت چنانکه هر صید  
 قصاید شعر را چون بنظر میگذاشت و طلعتش ایچو اندازد و تا مقطع قصیده از حفظ میگفت و در روز  
 است فقط اولی تبریز فائز بقا و ایمان گردیده مجذوب شد و بحال جذب در معابر تبریز  
 سنگ و کلوخ اطفال بود و عاقبت ملا با تحریک کرده وی بر تخیل رساندند و با بجلد حاجی اسد  
 روز مرشد و مراد مشهور سیستانیان سالهای متوالی گروه اهل راه ارف و مستعد و میبایست  
 در قرب فاش اهل ذم جمع کرده خبر بوصول اصل داده و صایار ایک یک بیان نمود و گروهی  
 دستار شدند که بر خود را جای خویش مضروب ارد و ولی عدم لیاقت فرزند را اظهار داشته  
 صاحب حقیقی شایر و دی میاید و ملا اسد الله را موقفاً تا زمانی که خود فقط طبع  
 اید بخار و حافی معین کرد و تقریباً در حدود سال ۱۲۵۸ هجری و وفات نمود و در تبریز  
 چون گردید و نضا بحش هنوز در معینانیان بود که حضرت فقط اولی بر تبریز  
 حیات و صورت مبارکش با اطراف رسید پس برخی از آنان بفرم تقابست بر زلفه و جود  
 خود ریافتند از آن جمله که ملا فی بنفله که عویش حاد عقلی نام موقوف تبریز بود تا موکلا  
 کوهی می یافت به تبریز شتافته از همو خویشش کرد تا مستحظین مبلغ یک تومان داده حاج  
 که روی را بلافاصله حضرت برساند و آنان و غده داده مبلغ مذکور گرفتند ولی وفا کرده  
 پس اظهار داشتند که این ممکن نیست چه اگر بیع دولت و محمد بن رسد هر چه از آن  
 ساند و اهل از جهت صدق بیارات و موافقت مسموم نسبت با حضرت محبت حاصل  
 کردند

کردند و در حق تعالی برای تربیت یاقه کان خاجی اسد مذکور حاجب مانعی درین  
 برج نبود و آن قریه بنام قریه بابیان مشهور گشت - انشائی -  
 و از جمله بهترین کتب است که قاضی شریعتی هستند که قائم مقام شیخ اخای است مشایخ  
 از اهل رشت و پدرش سید فایز از تجار معروف بوده در نزد بخدمت شیخ رسید و از معارف  
 مستفید گردید پس از شیخ بیشتر معارف او پرداخت و قرب ظهور را جمیع اعلان نمود او صاحب مؤلف  
 بیان غیر نمود نوادر بسیار در تاریخ نعلی فصل دوم و سایر کتب از وی یادگار است و فاش در  
 شرح قرینی غم ذی الحجه ۱۱۵۹ هجری در کربلا و قبرش در مجاورت حضرت سیدالشهدا دیگر  
 از مشایخین تیمور خازمی است جناب **ابو الفضائل** در کتاب **فرائد فریاد ص ۵۵۴** -  
 تیمور خازمی از سادات تیمور مشهور که از کاشین مدینه صفهان و از مشایخ تهرانیان بود جناب  
 داد که حکم قرآن نجوم فلک از سنه ۱۱۱۱ هجری امری در عالم حادث بشود که موجب انقباض  
 کتبه میگردد و از جمله فیرا **افا خان** مجرب است که **ابو الفضائل** فرزند **ص ۵۵۵**  
 ذکر فرموده قولند **میرزا آقا خان** نجم صفهانی ساکن نصر آباد که نجم باشی مرحوم **معبود الدوله**  
 منوچهر خان و مستخرج تقویم سنویه بود در ایران نیز اخبار نمود که در عالم شخصی ظاهر خواهد شد  
 که بطور او قوانین دیات تجدید خواهد گشت - و از جمله بهترین **حضرت قوشچی** او غلی  
 از بزرگان علی الهی است و اشارات ظهور موجود در بعضی عبارات در ضمن ابیات ترکی ذکر کرده و  
 از قیام حضرت **درب علی** جنگ سمرقند و مخالفت علماء با آنحضرت و صحابش و قضیه زنجان و ظهور  
 جناب **سید علی** از بغداد و ارض عکا و غیره تفصیل خبر داده و اشعار او در سنده لایحه مرحوم حاج  
**عبدالله** جمیع فروش ذکر شده از جمله این ابیات زاوت قولند: -

زده سده سلطانیه محترمشه شاه گلجه  
 ای سلطانیه زنجان زده باد که فرود او روشه میاید ای کسانیکه از زبکشید و با شید که مل جلر ای  
 ملون در خانه سانه قولانی درین اسپانه پناه ایارنا خاندانه خیل نام گلجه خاق  
 ای جمع شود زنجان و در آن سان بسینید و پناه بآن خاندان بسید رحید نام میاید  
 - **نادر و راجع تجدید شریعت** بنیفر ماید -

حکم ایاد شاه گلجهانه عدل داد ایملر سپهر عکس مگر کجی بنکی باشد بران ایملر  
 یعنی حکم گسند و در قهی میاید و در عالم عدل داد میکند جمیع سیاهیهای قبل پاک میکند و از نورت  
 با شری ایاق اولر ایاق لری باش اولر اولر منکین دادی جهان ایادان اولر  
 بنی سزا را میکند و با امر سینه **اعلکم** و **انفلاکم** اعلکم در مکن **انظر** ایامیر جهان  
 کمالی کرده یاران پر عجب و دانی اولر گران اولر بوکار خانه خوجم و کویان اولر  
 غنی میاید بنیادی جمیع یاران عجب زانی خواهد شد برشته میوان کار خانه خواجه تحقیق خوش صاحب دیوان  
 - **نادر و راجع بظهور و سبک کعبه** در سینه ما همچنین میگوید قولند: -

ز نظر املر بو بغداده بو بغداده حق یاد شاه گذرایلر بو بغداد بو بغداد  
 یعنی اولیا و صفی نظرشان متوجه است این بغداد چرا که پادشاه حسیقی کند میکند این بغداد  
 بهر عجایب **ساعت اولر** جمیع خلائق فائولر هیچ کجی رحمت اولر بو بغداد بو بغداد  
 یعنی در آن روز عجب ساعتی پیدا میشود جمیع مردم ببهوت میشوند و خلی کسان حضرت میرزا در زبکشید این  
 سلام دینی نائل اولر **کمال** نائل اولر **کمال** نائل اولر **کمال** نائل اولر بو بغداد بو بغداد  
 یعنی این سلام نازل شود و بسبب نائل گل شود و پیر قوشچی میگوید باین معنی او باین معنی داد  
 بغداد



یعنی آنستند که بعضی الف بیشتر باقی نخواهد بود درین تبه و مقام که تمام صحاب حضرت  
 مهذب بالاحوال با ما متوجه باشند و او را خلیفه دانند چه که از سال اول ظهور قائم که سینه  
 است تا نوزده سال که غایت دینه قاضی است و مطابق با سال هفتاد و نه هجری علو و ارتفاع  
 امری راجع بدوره مهذب بود و امر مبارک جمال اهل بیت باقی چنانچه باید و شاید متاخر شد  
 بود که خاص و عام هر دو را که نمایند و اهل بیت این متوجه بازل بودند و او را می نمودن تصور نمودند  
 ولی از سینه شتا و بمبد صیت امر شد در اقطار عالم شایع گردید و الواجه ملوک و اول جلیج  
 علنا و ختیبین نازن خرق اجابت و اولو بصائر الخدیجه در اراک حقیقت امر نمودند و  
 شرف قار الله شرف گردید و باقی نماند از برای عی مگر معددی از صحیح رطل که اقبال کل قضیه  
 میبلون مع کل بیج ولی بقیه اصحاب خویش از انوار امیر اعظم الهی استیگر گردیدند و در باب  
 اباب باض و روشن شد که منزل کتاب حافظ اجاب جمال اهل بیت بودند نزد معنی و صفا  
 امر نطقا ولی ولی شخص دعوی طلب نمود بقام اولی سیکر که کلا و طرأ بجائیت او معرفت شد  
 و از برای ویل به خصوص و مرام دست نخواهد داد و خلف غنما اموعد شتم تلجی خاوسین بعد  
 تخلف بیناید از او اموری معدود که راجع برتر خلافت و وصایت است پس از منقضی نوزده سال  
 ظهور قائم و بلوغ زمان <sup>بیت</sup> هجری متوالی امر الله میشود و حسب ظاهر حسین الاستقلال  
 و بعد تسعین لانه میفاننا بارض مضر فعالی درینا  
 بعد از سینه تسعین که سال سوم از زور و جمال قدم است بارض عکا میقات است زمین حرار الهی الله  
 فالعین الی یوق لها معین یقال الا فریح باه و سبت  
 پس از انقضای میقات ایام تقارح و ت و س یعنی حضرت عبد البها اعتلک من عند الله  
 منصرف

۵۵۱  
 خصوص است باقی نماند برای او و در همین ایام تمام قبایل فرنگ متعابد و متانوسین با  
 بنی الحیه و حجت بالفه صد انیه -  
 و یکنا العم و ابن الزوجنه قباجم باقی بقیقتره و هو جسته  
 شکند عباس عم خود و پسر زوجه را یعنی عم خود و عی راه پسر زوجه یعنی میرزا محمد علی را و انکار  
 روی با بن الزوجه تغییر شده مراد این است که امر الله را از باطنی بنیت و سب صوری بنیت  
 (در محلی مادر میرزا محمد علی خیر از مادر حضرت عبد البها بوده) و حقیقت در مقام تحمیر استمال  
 شده یقال جقتك لعن جفا من ابی ضربت عن طث و نعتی به الدل من القدر لرد آتیه  
 یعنی در زمان حضرت عبد البها روزی یکی بیدان خواهد رسید که از اخبار محل توفت و حال در  
 جزیره شمال که قبر من است و در شمال عکا و از منی مقدره واقع شد و از شد و نیز وارد است کرده  
 ظهور مسیح و در راه ابن الله و جمال کشته شود -  
 قیاله من فاضل ما أجوده ذبی سبیل است و راه سینه  
 الی قوله فی قصصنا للتحال: عین الله و عین به حلال منیر  
 و فایع الصد و فیة شامه و حکمه بالفکره فی الاعوم و احکم لیه بالزیج الایا  
 یعنی است حکم او در حال سلطای طاق است (از ازال است هجری) و در زمان حضرت سید الشهدا  
 و بعد شین ثم لام الفین عکده الشکر که این کسرت است  
 پس از انقضای زمان بعد شین لام و در واقع است که در وقت حکم سید شکر حضرت سید محمد علی  
 و در سینه و ایوا اشاره باستقلای امر الله است بعد از سال هجری که من کریم شاد و زیبا  
 صعود است تا زمان استمال کجی انزل -



و من بعد من ساری امورنا هذا وان بقی من هاستر و ... الخ  
 و نیز شیخ الدین در حین باب در بیان آیه لعین گوید قولش: الخ  
 الأخ فخ والعن عنم ملک صبادق ظاهر فایح لعین ۲۳۹ هکذا ۲۳۹  
 واللحم من بعد الفرو وبل شفاؤه وللشخص من بعد الفرو بل طلوع  
 من ستة وثلاث (و بحکم الصبی ضاحک لوجه البهی و یجلس علی التبرجین فی التین  
 ... الخ یعنی عم عم است (در اشاره بانزل) و برادر ام تاره با حق است) و سلطت الیه سق  
 پادشاهی استگو و ظاهر که فاتح هم مبارکش من است (عبارت) - الخ

۲۳۹ ینک یعنی ابن اله البهی محمد علی (جمع کل)  
 ۲۳۹ ۲۳۹ ۲۳۹ ۲۳۹ ۲۳۹

۲۴۰ ینک یعنی ابن الله وعنده عتاس  
 و مقصود از طلوع شمس ظهور جمال مبارک است که در سنه ۱۳۳۳ هجری است یعنی تاریخ از ظهور حضرت  
 اعلی که سنه بعد چنان است طلوع فرود آنتهی - الخ

و مقصود از صبی ضاحک صبی و حرف شین حضرت شوی مرثانی است که بعد  
 حضرت عبداللها همین کتاب مرجع اهل بجا و حجت الیه بر جمع دنیاست - الخ

و از این قبیل در کتاب با صفا بسیار در دست لایه اسطر است با قول امر مبارک داری  
 عجایب بسیار در سر میثاری است که در سایر نظورات سابقه مذکوره بیشترین بیسیلابان  
 مختلفه نظورش شایسته داده اند و شهدای عالی مقام بجا نیست امرش بیدل جان شهادت و  
 انواع جذاب از ناحیه فی الفین خود پسندیدند هر چند عده این شهدا بسیار است و هر کجا  
 خوی

خوی خاص جان خویش افزا نمود و کجی برخی از آنها بر اثر استقامت عبید و صبر شکیب  
 بی مثل و نظیر اختصاصی بسزا دارند مشروح حال بدیع در مجلد ثانی این کتاب بتفصیل مجاز شده  
 و دوستان جانفشانی سلیمان خان و خضر طاهره از قتل در حین مجلد از تاریخ بیدل نقل کرده  
 از مجلد جانمازان جاب سلطان الشهدا و محبوب الشهدا هستند حضرت عبدا لیهاء  
 در ضمن نطق مبارک در حین سال ۱۳۳۲ هجری فرمودند قولاً الاصلی: ظل سلطان از برای من  
 در پاریس حکایت کرد که گفت میخواهم یک مسند تفصیل برای شما گویم خوش دارم این حکایت را  
 به حد کلمه بگویم چه عیب دارد که گفت قتی سلطان الشهدا و محبوب الشهدا را میجویم تفصیل برای  
 شما ذکر کنم متوجه خورد که این کار را پریم کرد این گناه از من نرسد و این عیان برگردن پدر من است  
 من نوشت حضرت بابا و رکش من نوشتم که حضرت یعنی سلطان الشهدا و محبوب الشهدا  
 از اشخاص عادی نیستند که من آنها را با ورم بکشم از نفوس محترم و معتبرین شهرند از کشتن آنها آبا  
 اصحان خیل خضر و خضر خواهند نمود محلت دولت نیست که اینجا را بکش جوابی بانی رسید  
 که باید حکم اینجا رکش جوابی شنیدم که این مسند بسیار مشکل است اگر امر میفرمایید اینجا را با ورم  
 تو بدهم اینجا از سادات از سادات شریف هستند از سادات صحیح لقب هستند امین سوئل آمد  
 که بدون مزاجه و وصول این امر فوراً اینجا را با ورم بکش من اول اشخاصی فرستادم نزد حضرت  
 که اینجا رفیعت بکنید که امر چنین است من مجبورم دیگر چاره نیست جز آنکه شما تبری بکنید من علمای  
 جمع میکنم و شما را در مجلس حاضر نمایم اینجا تبری بکنید این وسیله میشود که من شما را از این خطر خلاص  
 نمایم قبول کردند مجبور شدیم آنها را بچسب با ورم بعد در جنس نفوسی متعده سر او مجازانه نزد آنها  
 فرستادم تا طبیعت کنند و با آنها بگویند که این حکم پادشاه است میشود از آن حرف نظر کرد شما بیایید  
 تبری

۵۵  
 تبری کشید و این سلسله بگذرد و الا شاه بابا ابد قبول نیکند آنجا قبول کردند بعد خود مختار  
 در شب خوابم گفتم آقا سید حسن آقا سید حسین بن سید خلی عظمی شده است شاه بابا غایت اصرار  
 در قتل شما دارد و سینه دیگر از برای من در دست فائده است که اگر بگویم شاه تبری کرده اید و الا اگر  
 من بگویم شاه بابا امر رسول میداند من میگویم که بگویند همین قدر بگویند که باها بی نیستم دیگر  
 همیشه در دست میگویم گفتند مکن میت فایده ای نیست یا بهاء الابهی گفتم آقا میرزا حسین  
 کشید گوش ندانند گفتند یا بهاء الابهی آنچه لازم بود من کردم ابد قبول کردند شاه هم  
 غایت اصرار قتل آنها را طلبیدیم اگر من بگویم شاه بابا امر میکند این حکایتی است که طلب سلطان  
 برای من میگفت میگفت که آنچه من کردم که همین قدر بگویند فایده ای نیست آنجا قبول کرده  
 من گفتند یا بهاء الابهی یا بهاء الابهی استغفر الله

جناب ابوالفضل در کتاب نوافذ صفریه ص ۲۴۴ قولنا: ...

چند تنی نامی از تجار صفهان حکایت نمود که چون در سنه ۱۲۹۴ هجریه حادثه شهادت نورین  
 نیرین الحسن و الحسین قدس الله روحهما وقع یافت بعد از ظهر یوم ۱۳ شربیع الاول  
 کیدم شهادت بود برای شعلی از شمال تجار تجزیه علی که سخن از قتل مردمی از بیجا و گریه میگویند و مخزون در این اثنا  
 فتائی از اجانب از من پرسید که سبب قتل بن و سید صلی چه بود گفتم سبب اینکه از طایفه با سید بود  
 گفت و نام مانی بودند فائده قتل ایشان چه بود نیاز در زین پیغمبر شاد بودند و بکلام خلاق سخن  
 اطوار استهزاء داشتند گفتم قتل ایشان از اهلای مانوج حصول ثواب میداند و ما به تقریب حشر  
 رسالارباب میمانند چون این عبارت را مجموع داشت متعجبانه در من نظری بود و گفت قتلکم  
 اینها الا که العجیبه اگر قتل در زین نبوی از صفت شهادت پس سیئات شایع باشد این بخت  
 دروی

روزه می گرفتند و در آن شب عت بجایب منزل خود شتافت ...

در آن شب عت بجایب منزل خود شتافت ...  
 در کتابی که در جواب توکل یکی از دانشمندان غربی از ساله شیرانه و حق با  
 بنده است اینست فرموده است شرح شهادت سلطان الشهداء و محبوس الشهداء را در آن فرموده است  
 این مقام آنرا از کتاب شرح اخبار نعیم نقل مینمایم قولنا جناب فایده از محمد حسن صفهانی که هفت روز  
 از خصمان شجره علیه بود در قریب عجبده هزار تومان از میرزا محمد حسین فامر جمعاً ضعیفاً طلب  
 داشت و در این ایام مطالبه میفرمود و امام جمعه را خجاست باطن در فرات حضرت بر آن داشت که بجای  
 احسانهای میرزا در صد و قتل آن سید کریم بر آید و در این باب اندیشه بسیار نمود و کرد و فرزند و شب  
 کار برآمد که چگونه این امر را انجام برود و روزی را در حمام با شیخ باقر مشورتی نمودند حاصل شوری  
 علیه عده ای اشی عشره آن شد که نواب ظل السلطان را بمال میرزا تطیع کنند و او را بدین سلسله  
 با خود مشفق نمایند تا اگر اجزای حکومتی و اصحاب شریعت بقتل میرزا یکدل و یک جهت گشته چون  
 روز ۱۲ ربیع الاول که یوم عید مولود نبوی است اخوان میرزا جناب میرزا محمد حسین و میرزا  
 محمد شجاعیل بفرم و دیدن چنانچه در عید با رسم است بخانه افامر جمعاً رفتند آن است حضرت  
 قتی العقب فرصت رغبت دانسته آمدند و کران برادر و الا که را گرفتند و بفرستاد تا جایی  
 میرزا را نیز در خارج گرفت پس برادر به حال را خدمت نواب ظل السلطان ارسال داشت و نوشت  
 و الا نیز حکم حبس ایشان نمود و در ایام حبس چندین مرتبه میرزا را بخواست و با آنجناب گفتگو نمود  
 از جمله روزی به چنانچه فرمود که امام جمعه و سایر اهل از شما شجاعت دارند که صدق امر جدید  
 عتید میرزا را بیخ داد که بی رتبت است آن دشمنی امام جمعه با من از آن است که چندین سال مجاز  
 ماکول و بمبوس خود و عیالش را داده و مبلغی از او طلب دارم چون این ایام مطالبه طلب کرده ام  
 بهشتی

به منی و بطلب استقام نواب الاکت دست توی اکنون ازین تسمی نام و برنگ  
این نواب کن جناب میوز اسکوت فروردین سلطان بهانه از حد برود و گفت نمک  
بصورت شماری سوگند و برین نظر بر سرین تم که اگر این کنی در هر جا از علماء و صاحب  
تو که توی حکم طلب ترا از امام جمعه وصول کرد و دشمنان را مجاب میویس کردنم ما و هم آن نظر  
استقامت جوانی فرمود و در آخر نواب الاکت من ایام کن عندک مگر جمیع آن  
مشاهده این وضع نواب الاکت فرموده و گفت آخر چون کنی جناب میوز فرمود اگر آنچه من میوم  
حضرت الامید هستند امر بفرموده اند استماع این کلام تغیری فوق العاده در مزاجش ظاهر  
شد و غضب شدید بر او عارض آتش بغیبت و حرارت غنایت چندان در مزاجش شعال یافت که  
از حال طبیعی بیرون شد و رنگ چهره اش بسیار تغییر یافت و چندین مرتبه دست بشیر زد  
تا نیز از جلده بیرون کشیده و آخر خوب تعلیمی برگرفت و چندان بر سر و صورت آنگو صبر و استقامت  
زد که عارض مبارکش مجروح شد و در مجلس استفاق میرزا محمد حسین نیز از لحن و تبری ابا فرمود  
جناب میوز استعجاب داشت سن و جوانی از متابعت آن دو برادر فرخنده و خرمی آمد و از دنیا  
حق تبری نمود و بدین همت استخفاف و از ادب با هم چه بود دیگر از اندیشه ای که سواد است  
سیاحت یا کنت موجب خجسته و استخفاف میوز شود موجب آمد که در تمام این کار نوبت دیگر مشا  
کنند در مجلس مشا و دست آرادر بر این اتفاق یافت که شرح حال و بجزرت سلطنت معروض دارند و  
قل میوز از ذنی حاصل نمایند بنام علی بن ابی طالب که امروزی رئیس فقهای طبر  
مکراتی کردند که خدمت عیضت شماری معروض دارد که علمای آصفهان بدو توحی اعیضت  
و در غربانی با گرفتند و محسوس داشتند استقامت آنرا ایشان را در قل آنها مازون فرمایند تا بدین

۵۸۷  
میرزود و تقوا ان حقیقی محبوب گردند چون این مکراف بشه رسید حکم نمود که نواب ظل السلطان  
تا نماز مغرباً روانه طهران دارد از اولاً خط این حکم خلال السلطان در قل شهر را تعلیل نمود و  
با هم جمعاً و شیخ باقر دانستند که پادشاه بقل آن دو بگیاه و دخل نشود و فرودار آنها نقل تنگ  
و جبل استخفاف ایشان میگردند و لهذا در نامه شورت نمودند رای هر دو بر این قرار گرفت که  
شورش حاتم این امر را انجام دهند لهذا در یوم بیع الاول شیخ باقر استقامت امر نمودند که این  
سبب با بازار و گانهای خود بسته پس از آن حرکت از علماء اندا قاجار جمعی شیخ باقر و حاجی  
حاشی میرام جمعه سابق و غیر از علماء الجوی پسر محمد مهدی کلایه و آقا سید علی بروجرودی  
و غیره از فقهای آصفهان که زیاد از پنجاه نفر بودند حرکت با جمیع کشیری از اولاً شهر  
داخل بازار سوار شده بجانب ارک حکومتی رفتند و فریاد ایشان و امثال شاه شورش غریب بخر  
آنگذند توحی که یکی از اوقات حکایت میکرد که صدای وحشیانه ایشان تا قلعه کرد و در آن فرقی  
اصفهانست سموع شد بود در این حال نواب ظل السلطان در حاکم بود از هیاهوی مزاج حفظ  
گشت و از موجهی از حاکم و جماعتش استفسار اند گفته جماعت علی و مقلدین ایشانند و فرستاد  
این است که بار در امر فقیران پیش از این صبر و کونیت استند اما آنکه حضرت فدا الله اولی  
رسانند و الا نا خود بقبله یکار را با انجام بریم نواب ظل السلطان از حاکم بیدون آمد و علماء  
بار داد و آنها پس از حضور مطلب خود در معروض داشتند نواب ظل السلطان در بیان صفات و  
نیاتی دولتی نکرده اند شاربایشان گشتگوی دینی و ملی است و مراد از مذهب مدعی نیست  
و اعلی حضرت شیخ باقر نیز از کرده که ایشان را روانه طهران نماید علی بن ابی طالب حکم نقل ایشان  
نوام کرد علماء معروض داشتند که ما حکم نقل ایشان میکنیم و جواب شاه را خود میدیم نواب  
ذمیر

فرمود که من میر غضب خود اذن اجرای حکم شما را بیدم چند نفر از علماء که یکی از ایشان شیخ  
 محمد تقی پسر شیخ نایب مشهور به شیخ نجفی بود در مجلس استیمن برز و نود و نه می شدند که ما خود بدست  
 خود ایشان را قتل میرسانیم چون نواب علی الان سنگدلان را بدین حد در خون بگنجان بوی  
 دیر دید فرمود علیها هذا حکم و جو بقتل ایشان را در صورتی نویسد و من بسیارید ما سندی  
 باشد علی نیز حسب الامر صحیفه در وجوب قتل نیز انکار گشته و کامیش نزدیک می نگر که هر چه  
 جمیع بودند محل و شهادت خود را در آن صحیفه ثبت نمودند و حضرت فلاذ ارباب و اشتند چون نور  
 بنظر فرال آید حکم فرمود که بنیا و مخافرا به تیشه و ظلم ستمم گردانند و محال برو مندرگرت قوت  
 سیف بنی و صداوت مخطوع نمایند چون حکم قتل آن دو خشنده کو کسان سادات هماد  
 در خیما دیو خوی ایشان را از مجلس بیرون کشیدند و در جنب عمارت لها لار طویل که از عمارت  
 معروفه اصفا ان و از سبای سلاطین صفوی است خون ایشان را که روح صفوت روان مرد  
 بود بر زمین میخند و پس از شهادت سبانی سبای ایشان بسته ابدان مطهرشان را پای و کشیدند  
 نواب علی الان فرموده که یکدسته فرارش در حواله نعل ایشان مویلب باشند و فرموده از آنست  
 و حرکات دیگر که از آنها مشهور گشته بودند منع کنند و آن و بدن پاک تا عصر آرزو در پای دار بجا  
 افتاده بود در آن هنگام شیخ نایب حکم کرد که نعل ایشان را در زیر طاقی که نزدیک غرنیا سرم بود  
 برزد و طاق را بر روی آنها خراب کرد پس از آن نواب علی الان سلطان جناب میرزا حسین  
 بخواست و فرمود آن و بدن مطهر را دفن کنند لهذا ایشان را در مقبره تحت فولاد بجاک سپردند  
 در حواله اصفا ان و حسین مطهر است قولند بعد از شهادت حضرت سلطان الشهدا  
 در حواله شجاعت و در این خیمه الفداء که بواسطه اموال و شرفشان شهیدین فی سبیل

برای نظر امام محمد را که در کور و با حضرت الاخلال السلطان فطانت نمود و حق را کوه  
 نورانیه روز پنجم شهادت آن شهیدین غلوین ابو که امام محمد را حضرتش از آنجا شهادت نمود  
 محو با حرکت او چنانکه در لوح بیرون معانی با او از قلم من شیه قضیه از قلمه الاقوف نزل  
 شد و ماخذک نجات العذاب من کل الجهات كما اخذت قوما فمالک النصیب الا  
 بعد از شهادت نورین نورین لوح بوهاف از قلمه جلاله ان نازل شد و در آن لوح  
 جمعا ارقا و شیخ باقر از ذیل لقب اند و مرعیا فرمودند که بجزای عمل خود خواهند رسید و  
 لوح جمال میفرمایند در ارض عباد اول جمله نماید آن جیش اعظم که سبقت شهادت نورین  
 نیزین بود بدترین عذاب خدا شد تا فی که جمیع من فی البیت از و غضب نمودند انتهی  
 و نیز در لوح دیگر شرح نزول عذاب لفظ الهی را بر و کشا و ذشت از فرموده اند قوله  
 ایحذیک فی فرج نما خفرک العقوبه و طهرک عن الاثم ان تبت لک العظون  
 لئلا خذل الیقین و یقهر من عندک و من کتبت رسا و عکله الذکر الموصوفه ان کان  
 من اسرافنا و حرمه قد سلطان علیک قبل العقوبه عفا با فی الدنيا السعدان  
 اهل النار الی الله المهدد الذین فدا خاضه نجات العذاب من کل الجهات و هذا  
 قبل خروج الروح و بعد ما خاضه فلتک الفهر الی اسفل السافلین الی قوله  
 بنا وک و تعالی و اخذنا الذنب بوجع ما اطلع به الا الله رب العالمین و کما  
 ذالنا اول سنه اعراض علی اسمی الحاء ان تبت لک لک المنعم الشدید اسم الی  
 الداء و لا یعالج ما فی ملکوت الادیاء ینید و لا یفرض الی ان یرجع الی وصف  
 او آیری ما لا یخصیه الذکر و لا کل حصص علم و اخذنا من قبله الریس بقده کما اخذ

این کمان کبر مقتدری که در آنجا خالید و آن البین الخیر استهی الراج بسیار می نرود و اگر  
 صاحبش در روز برافزین غیرتین از قلم مبارک نازل شد که عنوان بعضی از آنها از این قرار است  
 هو المبتشر الامین یا ارض الصادین من احبب الله ..... لوج و یگو هو المعتره  
 المسلی العلی الاکهن لنا لیا یا مالک الاسماء بما بئنا الفرج بالغم ..... لوج  
 و یگو هو الذاکر الیکلم سبحانک اللهم یا الهی تعلم و تری ..... لوج و یگو بی الهی  
 الکریم یا ارض الصادین الذبح الاعظم ..... لوج و یگو هو الذاکر الخیرین  
 یا ارض الصادین ذکری فافعل الامه ... الخ - و فصل از در شهید و محاربه  
 فولاد بود و اخیرا مبارک از آنجا بجوار مرقد عیسی فرانسو مر که کله انتقال یافته و بنای آن  
 مشغولند شهدای این امر بسیارند و حصای آن از حوصله تمام خارج خضر بیها الله  
 در لوح قدسی فرماید فی کل سنه من هذا الظهور و بعثنا انما عیلا و ارسکنا الی اشد  
 القداء و فافدیناه بیدج کذلک فی حق الامر من لدن ربنا العزیز الخشار و عنهم علی  
 الذسوع من الی مفر القداء فی العرائ بعد الذی انجذب بکلمه من لدنا و قد فی  
 منقطعاً عن الاکوان و منهم اشرف الذی کان فاکراً بین العباد بذكر و به مالک  
 یوم الشاد و کلنا معوه و زاد شوقه الی الله الی ان قدک نفسه و طار فی هوا العرش  
 و دخل مقعداً الامن مقام الذی جعلناه اعلى المقام ، و منهم البصیر علیه شفاء الله  
 و ذکره لعنک انجذب بنداً محمداً فی الاشیاء اذ طلع من ارض بیته ببناء ربه و کان  
 منادیا بین العباد لهذا الایم الذی منه اضطررنا الی ان شرب کاس الشهاده  
 و فانما الاقانیه احدثه لیه کذلک تقنا الامر فی الالواح . و منهم من فدی نفسه  
 فی الظلمه

فی الظلمه و منهم من قطع حجراً اذ دانی بعضی ظلموا من یدعی الخیار و منهم من  
 حبس الله علی شان بند نفسه العزیز الی اعین و الی الاموال الاضمار و لادانی و یسبح  
 لک یا ایها الذکر و لسان نسیک فی هذا اللیله الی یخوف حوائج النهار و منهم  
 خیر الشهداء الذی احضرنه لادی لوج و خلقه شاه بکلمه من الذات ام اکاشا کما یقول الله  
 اشع هواء و فصلنا فیه تمک تجر الله علیه و بهانه علی کنه حوله کذلک وصف  
 الامر من لدن مقتدر الذی کیونته القدره شادی عن و فانه لک العظمه الاقدما  
 ای نالک لسان قدم میوزاید قبول ناس سر بریده غراوان و بجائزه محمود ترا کما در این  
 فکر کنی و در جذب شوق دور و اشتیاق این نفوس مذکور و سخاوت ایشان سیرتانی  
 ایشان نفوسی هستند که بعل و اراده خود در سبیل محبوب خاق جان تیار نمودند و در شرف  
 این همه اسمعیل نقد داری و خود در احوال بعضی عظمی این نقد را کانی است و در حقه و در حقیقت  
 که بعد از اخذ بنیهای استقامت ظاهر شد در بناییکه تا صبح خروج لوج از جسد که هم عظم  
 ذکر بودند و امثال این نفوس در ابلع مشاهده و لوج کفر فیه سخن علی اثرات الله الذی  
 العظمه و الجلال یا یخفی ان فی العالمین ان من مقصود انما عمل که در عراق خود را قدر  
 جناب سیدان بقیه که در اده است که شرح حاصل در ورق بعد خواهد آمد معصرا از سبکه گوی  
 خود را بدست خود برید حاجی جعفر است حضرت جندالکتاب کتاب مکه میفرماید که  
 فی بقاء الله را در سبک حرکت او و معلوم است که در این عالم که در این عالم که در این عالم  
 در انواه انوار و فی العالیات سبک است و در این عالم که در این عالم که در این عالم  
 علی الخراج و هم را نمودند که هم را نمودند و آنچه حقیقت است که در این عالم که در این عالم

طایفه ای چنانچه می برانست و بنا بود و معلوم خود بدست خویش برید حکومت چون چنین بود  
 کلمه ایست که در وقت دعا و دعا در میان دریا وارد نمود و از آنجا حرکت دادند (مقاله) چنانچه  
 در کتب از جایی بجهت روح در پیش بر نازل شد و در ۵۵ خط از او سرچشمه شود. این  
 مضمون از کسی که خود را بر زبان داشت جناب افاضل العباد است که نزد یک عکا از این  
 بیان نقل کرده اند و مضمون از سفر الشهداء جناب بلنج است که شرح عاشق در جلد بیست  
 این کتاب مفرغ گردید و مرجمه تغییر در استهاله منظوم خویش چنین فرموده قولند:  
 جز در این بن شیدتی عاقل تنهای ملک مستعمل جز بر این سلام کس وید  
 کرده خود را بدست خود سهل مفضو جناب سیدنا معین است که از این کتاب  
 در کتاب مریع شرح حال در پیش بیان فرموده اند قولند تعالی کتاب بیع حضرت  
 حکایت آن شهید که در او در عراق شد و در حواریت عظمیت آن مردمان علیه السلام نزل  
 و مقرر گشتند هم و کور از حضرت باقی مستدی نشد که وقتی از اوقات بنیت او شریف  
 پشت بود تا آخر احوال و در جوابت گفت فرمودند تا اگر بومی از ایام قول فرموده و بیان آن  
 برود و جناب کور بعد استطاعت خود مجلسی آرست و چند سیسی از مرکبات و موه و طویا  
 بجزر آوردند تا توجه و جمل الله الی وجهه الذی شد شهادت فی سبیلہ و خاطر طبعه تعالی  
 و کل ما خص من یدیک فی الا الله و تعالی انه تکلم بین یدی الله بخصو و خیر  
 بصریح و انا بده و قال سید من بدیع مواهب بان ترزقی من انما انک الروح  
 انما انشدت و جبر لورج تم قال تعالی یا عبدک ادر بحال و سبب انما و وجهه تم تکلم  
 انما ان الله بکلمات یتربخ شیخا رشیقا المعانی علی کل ما کان و ما یكون فان  
 لم اعد

اندر زمان صفتها او از کوهها و لمار در نما انقوا علیه یلا اعنایه من دعواته المکروه  
 شصا بیه بیست استجدت منها نفسه من کونه ذلما و احد له غلبا ما لا تقوا  
 ایشان غفلت عن نفسه و عن کل من فی السموات الارضین فهو سیر و جهنم  
 ان یحبوا العالمین الی ان انقول الخلیف و رجع الروح الی اقره و انک انما کما استماع  
 انما ان الله و ما فان عما اراد ما شهد احد فی نفسه کما و قرأ و حضرت علیه السلام  
 بعد ذات و فی کل چنین زاد شوقه و یقیند مخفیه بالله باره الی ان حضرت فرمود  
 الی الا یام و کسین بعامه فلما الی بیت رجع و اخذ سکیا و تجت عن العباد و خرج من البیت  
 ان و در کمال الطی الطی قام مقبل الی البیت سیدا خذ کما و سیدا خذ قطع حجره حیا  
 ان سیدا الهیقل الیوم اذا ان تقع بیننا و یوضوا و ان تقفک التیاح من کل القوس  
 ان یحطوا فی حوله خلوا کثیرا و را و ابان الی السکین کان سیدا و وضع ید علی صدق و فحیدر  
 انک کل الوجوه اهل ملا الا علی تم اهل من الکبریا و تم اهل نلکون لا انما  
 ان سیدا البقاء و کلام صلوات علیه کبریا علی وجهه و انما علیه در طواف حوله که  
 ان شد غوار و اشیخ حیدرانی او از کما ظاهر فی ذلک الیوم انک ان لبنا و ان تسطیع  
 ان تفرق و کان الله علی ما اول شهید بدان باری ذکر میزد که سید مذکور بعد از در حضرت  
 ان ای عالی طلب از فرموده و در مقابل پیش به از علویان الی فرموده و ان الله که در حال کمال کبریا و خیر  
 ان خود و کونین فاعل گشت و اگر عاقلان او نماند که تفصیل آن بعد از ذکر کند و با بعضی آن کوش  
 ان که از جبر بیان طلعت الی زلی جاری شد مشغول شوند البته خود را عاجز من حد نماید و سیدا  
 ان که در قلب تمل الی الله شوقه فاد که جمع ارکانش بنا بر محبت استحقاق و دیگر حق عالم

که با و به عنایت شد بلکه در آنجا لا اله الا الله العلیم الخبیر و بعد بحسب مقتضی شد جمال  
 ای تشریح برسد، لکن آن سید و کل همین نشان برین ظاهر و نشان صاحب است اخذش بود که با الحوة  
 از کل تشریح منقطع شد و در آن باین حالت بود که اگر وی اشاری در روح الله گفته و با عجاب ده  
 و آن آن موجود اگر نفسی ملاحظه نماید از اشتغال کینوتان مافرج قدس مطلع میشود تا آنکه بوی از آن  
 در اول غیر بر فاسته و بر بیت اعظم توجه نمود و بعامله خود فاء اطهر بیت را جا رو ب نموده و بفرقه  
 یعنی اخذ نمود و بر بیت احمد رضا هم رفته و دیدنی نمود و بقره با نگاه دوست شتافت فقط غنای  
 کل من فی القلوب الا و صین و در آن عین توجه جمیع ملکه عاین در جوشش بوده و با او  
 بقره با نگاه توجه نمود تا آنکه در خارج مدینه قرب خط مقابل بیت بدست خود خبر مبارک خود را نقل  
 نمود شوقا بحسب تبه و شغفانی و ذیه و طلبا الوصاله و راضیا لفضائله و معتبرا الی الحی  
 و صلوه و بعد در مدینه این امر شریعت نمود تا نیکه کل مستمع نمودند و تفهیمی باشی با جمعی از بوی  
 هم توجه باین مقرر اطهر نموده شاهد نمودند که آن چهل قدس جلوه و تبع در دستش باین حالت  
 خدا نموده بعد از ملاحظه کل تشریح شده و همان فعل صیغه شد که چند نفر از افعال خود را دم شده  
 بحسب اعلی فایز شده و در هیچ عصری چنین امری واقع نشد حال ملاحظه کن که اسم این نفس مبارک  
 هم اسمیل بوده و لکن این اسمیل از قربا نگاه دوست زنده بر نگشت و جان در عرضش شمار نمود خوالیه  
 این نفس محبت است بر کل من فی القلوب و الا و صین -

جن بطله ان شنیده می کرد بود نامه فضل خود بسر مشاییل  
 معصوم و جناب بدیع است که شرح شهادتش از قبل گذشت -  
 جن سز خبان شنیده بشاد که بقتل یسر بود عاجل  
 معصوم

معصوم و از ادب شریف خانم مادر جناب سیدنا اشرف زنجانی است که در تمام این اشرف  
 معروف است اشرف در دوران حیات در قلعه متولد شده و حال عباک در لوح ابن الدسری  
 قولنا تعالی در جناب با بصیرت رسید اشرف زنجانی تکرار نماید ام اشرف را حاضر نمودند  
 که بنفش را نصیحت نماید ترغیب نمودی آن قارن بالشهادة الکبری (روح ابن الدسری) که  
 پس از شهادت اشرف کوی از قلم جلال مبارک نازل شد که عزت شریف این است ای مادر از فر  
 پسر من بلکه مال الی آخر برای اطلاع صنوع عجب اصدان نیز مزاج شود -

جن جناب از کس بشوق هد شد گمانی بقاشل جاهل  
 معصوم جناب افانر تخی هر دوستانی است که در میدان شیراز او را بدو توبه استند -  
 معروف است که چون خیر خلق خود را شنید چون چیزی داشت کجا و نموی خود را برای مردگان  
 کسی که خبر قتلش با او داده بود همیشه بعد از شهادت افانر تخی کوی از کلم حضرت عبید  
 الیها یعنون اجبای تیریز نازل شد حسنی از آن این است قولی جمل نما و که هو الی  
 تیریز اجبای الهی علیه السلام ان الله الی کخی ما علمه نماید هو الی کخی ای و ستایشی  
 و یاران رحمانی خلقت نفوس قادات قلوب شدت انما کن در شهادت و کثرت اشتغال بقره  
 و اعمال شریک ناس و اتباع آن اول و سوس آن کلیم و دیار اهل با سجا بحسب حضرت پروردگار  
 نمود از روزیکه آن جوهر جلی و سرور اهل حق و شهر بار و یار انقطاع و نوگل خندان باغ حیات  
 کبری حضرت افانر تخی را در شهر فارس شهید نمودند و در مشهد فدا و جو و آ که باری چون شیخ او را  
 در آنجا حاضر بود و با کمال انقطاع از افق بشارت عظمی چون برادر هر جوانان عبرت گرفتند  
 مطهر و چکل حشر تشش با دم توبه گذار شدند و چون روح معصومین هم منور شد نیز از او روح معصومین



و علو فی الحیات و فی الممات تحقق یافت از شناسناست عظیم و جویسین آفات از صبح  
 جیات آن قلم با احاطه نمود و فی الحقیقه مع آیات که بر قطبیان احاطه کرد بر فارسینان بجزین  
 وارو گشت و اما در غضب حافی ظاهر شد آنجی - جلد علو فی الحیات و فی الممات که در  
 لوح مبارک مذکور است یک سمرع از صقیله است که ابو الحسن انباری در مرثیه این بقیه و نیز  
 بختی که برت عضدالدوله دینی در بغداد بدار آوریده شد در سال ۵۵۷ هجری منظم شد  
 و برخی از آن صقیله این است **علو فی الحیات و فی الممات** **محمات احدا العجزات**  
**كان الناس حولك بمنامو** **فعودنك ايام الصلاة** **مدت يديك نحوهم ففناه**  
**كدها اللهم في الهلاك** **فلا تخان طر الاضواء** **نضم حلالك من بعد الممات**  
**اصاروا الجوقر و لتناو** **عن الاكمان و التناوت** **لعلك في النفوس بترجي**  
**محاسن فحفاظ طمات** **و قتل عندك التران** **كذلك كذا ايام الحيات**  
 از تاریخ ابوالفداء جلد دوم نقل شد -

هیچ کس جز در وصفها داده است **دیده قتل خود بمقتل**  
 مقصود حضرت سلطان الشهداء است که با معروف گشته خود را و بعضی گویند گشته و عماد  
 خود را که برای ایشان باقی مانده بود در هنگام شهادت بر غضب او در شرح شهادت  
 ایشان در اوراق نقل نگاشته شد -

هیچ دینی بخین بعضی انبیا **کسی شفاعت نماید از فانی**  
 هر چه در جای مجمل برضا علی صفحاتی چون در حق او شکر شده و شیعیان سینه زخم کار  
 باورند نامورین دولت قاتلین را گرفتند که اهدم نماید بهایشان عیش ایام شهادت

پرده چشند و نور در نهایت غنیمت یافتند از شناسناست عظیم و جویسین آفات از صبح  
 نازل گردید که در لوح این کذب منقول شد بر این منی شده شد و در سینه خود در و در  
 محرم سال ۵۵۷ هجری اتفاق افتاد -

هیچ کس گشته است جز در پرده **وقت کشتن باین سخن مسائل**  
**لم اريد ان اصير اليضرب** **بل فني ناظرا اليضرب**

کسی که باین قول ناطق شد جناب ملا علی تبر و او را در شهادت سبقت بود است  
 از این قبیل خانی نادران بنیاند و این جمله که ذکر شد در کتاب شرح اشعار و غیره نوشته  
 و مختار نقل کرده در غنایلیف که این است و در کتب مرعوم نفعی در کتب مرعوم نفعی

شرح این عاشقان برادران **در کتب مرعوم نفعی**  
 که مجید بنسب او و امام **حسن و زین العابدین**  
 آن یکی در هم شکسته بود **اگر چه در جهاد و جنگ**  
 و آن در کمال بود و او است **آن کس که در کمال و آن کس که در جهاد**  
 با هزاران حسنه بیان با **کردارین خانه در حسان با**  
 بیرون بسین چگونه **جبر العطل جل سلطاناه** **و علا قدره و برفاناه**  
 از در مایه مطهره این جانبازان مشتاق بود که نص توفیق مبارک حضرت ولی امر الله  
 انظار بزرگان و مقتدرین عالم را با مریدان یک کرد و ملک و خانان را پیمان از خود بخود  
 ساخت که بی اختیار قلم بر گرفت و اعلانیه ای صادر کرد و در اثبات امر مبارک در غایت فصاحت  
 و بلاغت نگاشته ساخت این ملک را جلد از سر لایق تحسین و اوس حسنه است

دست از طرف پرنده و کبوتری که از انگلستان و از طرف در نوه کسان در دوم مهر املا  
 روسیه است شوهر این ملکه فردیانه اول پادشاه رومانی است کتاب جنگل بین المللی و  
 روسیه ص ۱۵۹) مشاغلها در ۱۱۱۱ شمس غات نیت ابراهیمه های او بفارسی نیز ترجمه  
 شده مطبوع و منتشر است جابجای این مشتاقان روی الهی بود که حتی معاندین را مجتنب  
 حیرت و ادرا کرد ان و ادبی برون مستشرق معروف در صفا عدد سطر ۱۹ از مقدمه فارسی  
 خود بر کتاب نطقا الکفایت چنین میگوید قولها کمتر می بود در دنیا این همه گوندگان از جان  
 گذشته و این همه شهدای بی ترس هم برای خود می تواند بشود نطقا الکفایت که در جمله نوی  
 مسطور است کتابی است مجهول که دروغ بجا صبر فراخانی کاشانی معروف به پرنیا نسبت  
 داده شده و ادرا کرد برون آنرا بطبع رسانیده حضرت عبداللها در لوح حکیم باقی قزوینی  
 میفرماید قولها لفظا الحقیقی تاریخ جعل کنند و نام کی از اجا که در ابتدای امر بوده است  
 تشریح دهند و در آن آنچه می تواند کازیب روایات درج کنند و با روایات میفرستند که تاریخ امر است  
 که یکی از صاحبان بیفرض مرقوم نموده اصل فرنگ هم که نیدانند بلکه بعضی باور کنند آن مجهول  
 نشر نمایند آنهایی با او عده از مستشرقین مقالات مفصله در عقلت امر مبارک بکنند عقیده  
 نگاشته اند که صحت آنها در عقدهات عالمی بجهانی از قبیل جلد ششم و غیره مندرج است چند  
 سال قبل محفل مقدس رخفانی علی بھاشانی از ایران ترجمه فارسی آنرا منتشر ساختند و در  
 دسترس عموم است زهی قادر و توانا مجال قدیم و ام علم که بر اثر تجلی انوار جمال و جلالت  
 چنین جانبارانی بر صفا وجود مشهود ساخت جلوه جانان نه تنها نویسن را و با صفا خویش فرود  
 بلکه نفوس سازه را نیز چنان بجهت ساخت کبری خستارند که عقلت آن بزرگوار بود و چشند

از جمله

از جمله انوار بی برون در مقدمه کتاب بشارت مسیح علیه السلام  
 چنین میگوید و استخوانید استم کجا و بلاقه تا چه نمی آید هم چون از قبل امر است  
 شده بود قریب فورا با احترامی عجیب مشاهده نمودم یکی سیل در کمال عظمت و وقار بر  
 (توشک) جالس به اس تلج رفیعی و حول آن همان صغیر سفیدی چشم بجمالی افتاد که سرگز  
 فراموش نمایم از وصفش بنا بر نم حدت بصر آن منظر گشت بنور دل و جان نوای آهست  
 و عقلت از آن حسین بین نمودار بودی بظاهر علامات ماثور و کی از سیما نایان ملی گیوان  
 و محاسن شگین که بر عیقل مبارک افشان بود منافی آن صورت و گمان پیرس از حد و کجی  
 ایستادم و بچشم قدسی و محبتی تعظیم نمودم که جواران عالم غبطه خورند و پسران  
 جهان حسرت برند صوتی لطیف و همین امر مجلس بود و فرمود الحیل کلام فارسی الی آخر  
 کتاتولیسو و دیگران گوشت قران نویسنده گان معروف که در باره عقلت امر مطالب  
 مفصله نوشته برای اطلاع مجروده مقالات مستشرقین مثل میر عالم مراجه شود و خاندان  
 که مجال ضلک در آن نشو و نمایا هستند از قدیم لایام. صالت و نجابت و کرم و سخاوت و عفت  
 نفس بزرگواری معروف بوده اند خصوصا جناب میرزا بزرگ قزیز فوج که شاربلسان عفت  
 خاص و عوام بوده و سمت بوت نبت بجمال مبارک داشته در حسن خلا معروف صبیح و در سخاوت  
 و نجابت مسلم کل است میرزا ابوالحسن معروف به نجابت که در دولت عمر مرج ارضی  
 بشوود و بعین دهم جمع مردم مشغول بوده تھا کسی که بطرز بدی می آوی کرده همان حضرت  
 فرمود است در دیوان بشارت در مقدمه کتاب صلوات الله علی حسین گفته است -

سبب نظر کتابت در دفتر بشارت بزرگ بشارت

سوره

که بر خاک این آسمان بگریست / پدر خاکی زود فرزند خویش  
 مار بخت بر ذوق و شهید / فلون و دغل بشوئه عمره زید  
 که از رستی کس غادی نشان / ولی نعمتی بود نیکو نشان  
 پو اندیشه مقبلان مستقیم / سر شستی مظهر مزاجی سلیم  
 چو خورد از ره صدق ثاقب / کوروی و از دودمان بزرگ  
 نوازنده هر کجا بگریست / پرستنده هر کجا بن پرست  
 زمین بنده گنم تروج وطنی / خاک و دوی از مطیع خوان  
 بحر حلقه از غمت او ذکر خیر / ز مسجد قدم بر قدم تا بدر  
 نه در رکن پیمان مهرش مثل / سر پا چه مرودی و مرودی  
 بصوت خداوند جاه و حال / معنی پریشان و درویش  
 در ابده ما را خداوند بود / پس از مال عیش بکت سپرد  
 چو ایام عمرش برآمد بهشت / برایش نهشت او سالان گشت

(یعنی این سپردار عایشه کتاب بفرز اهدایت الله نوشته است) -  
 ایگونه ندای از یغما جنیق میتوان گفت که هت است زیرا ما را ایله شجاعت دیونش بدراج  
 احدی لب نمشود تولدش سال ۱۱۱۱ در قریه خوریا با یک بوده و وفاتش در یوم که شبته  
 عمارت ان فی ۱۱۱۱ ساعت از روز برآمده در قریه خور بود در رقبه سیدنا اودن فلون  
 گوید (مرآت البلدان جلد پنجم) بنام او اشعارش ابتدا مجنون مخلص میکرده و بعد خود را یغما  
 نامیده چنانچه در مقطع غزلی در خصوص تغییر ستمشاد خویش گفته قولند :  
 مرا از مال

از مال گیتی او همین نامی تسمه شوی / تا از کرای ایلی و شل از سینه یغما کن  
 ز غی از غمی بزرگ هر چند با مر مبارک نموسن / بود اند و لکن نظر عظمت هر یکل مبارک گشته  
 هم از آن نسبت امر ظاهر شده بکرا کمال / است و ستم با مر ستمه نظر بود اند او عظیم بر تو  
 شیخ مرتضی انصاری میاشه که در لوح سلطان یزید / ستم از ظم مبارک نازل شد مشا در ذوق  
 جلال این در غولی است تولدش در مال ۱۱۱۱ هجری / در شب شنبه هجدهم جمادی است  
 در شب شنبه هجری و قبرش در کجیف است / تا به نجح و فاقش در ایات اول مندرجت قال الشیخ  
 اول الطائف نفیة و کمالی / و ضاربتها مرضیه از خوا فاضیه  
 ان الاحام المرفعی من استقام به الوشاد / <sup>(دقال آخر)</sup> فمدعاب فخالک فی تاریخه فظوا الفنا  
 قال اخر - <sup>(۱۱۱۱)</sup> مد تو فی المرفعی دینا لوی / و یکی المدین علیه السلام  
 قلت ان الله فلا سکتة من جنان اخلاخ غزنا / و سبزی بگویی گفتند  
 غدیر سال لاد فخر غزال منما / در بگری گفتند :-

بالواحد الفرد استغنت مورخا علم الصدی فی الخلیفة / <sup>(۱۱۱۱)</sup> انی کتاب الحسب الوصی  
 انما برخی از پیشوایان که بجا لغت از مبارک قیام کرده و آیات شمره در باره آنان نازل بخرای  
 عمل خود رسیده مانند حاج ملا علی کنه و سید صادق طباطبائی طهرانی و حاجی  
 کریم خان کرمانی ملا علی کنه در کتاب خود سعی به توضیح المقال ولادت خود را در مال  
 ۱۱۱۱ در قریه کن نزدیک طهران ذکر کرده و فاقش در شبته لای محرم ۱۱۱۱ هجری و قبرش در حضرت  
 سید عظیم و هکس علی او بر سر فرارش و نیمه است که می فهمد بسیار قلم حال قلم در باره او نازل  
 در سر این است خداوند ملا علی کنه الذی حکم فی الطاء هو البطان فی کماله  
 ان با علی

ان يا اهل قدي محمد رسول الله من طلبك بما اشبعك الله واعرضت عن الهدى  
 لا افزع بما ضلكت ان تبتك ليا الرضا فانا فنت على من امن بالله في هذا اليوم  
 الذي منه اسودة وجهك ووجوه الذين تقصوا اليها فمدجا نكم البشير بكم  
 بهذا الظهور الذي منه احسانك لافاق انتم الفرضم عنه كما اعرضت الذين قبلكم  
 اذا اشرفت على العلم من افوا الحجاز فمدا خدم الله بدينهم وقرانهم الا اولي الا  
 انظروا نك هادي القوم لا اوتوا الاوتاب بامر الله بفسك ساء الذين بهم من الاوتاب  
 وجرنا الانهار فمدا نوح القدر من صاح الرعد وبكتنا الخطاب فمدا نوح  
 ولا لشكر على الذي خلفك بامر من عند ان ارجع اليه بجنوع وانا ب الفرج  
 وعد علينا من الابداء انا فلما في سبيل الله ومن تحت السيف ندهوا العباد الى الله  
 يوم العاد لا يمنعنا من على الارض مما ارضنا به من لدن وتلك العباد والجناء  
 تمنعنا سطوة الخلق الاوتقن المحي ولو يصرف عن علينا كل ذي فذنه و سلطان  
 استمع قول من ينطق ان همتك ليغيبك فان اعرضت الله هو الحق المتعال استمع  
 اما سيدنا وظهر في ميا صرعه ر شيرازي حاج فمدا احسن است و صرعه ر  
 الما ثرو الاثار و صرعه ر كتاب فضل العلماء من ذكره و وفاتش ر عا ريع الثاني شمس  
 وقبرش ر حضرت عبد العظيم و عكسش ر مبر قبرش ر مرده موجوده في الموضع منه و خلا  
 قمره سبت بوي نازل از جمله در لومي ميزرانيه قولم تعالي : و ارض طار نظر تا ميه جيتك  
 كه بصاوق معروف بود و سبب علت ضوضا جهلا ر علت نيافت و بقره و دراج و همچنين نقش  
 از مبعده او بوجه اخذ شد و سوقت كلف امر الثالث مع ذلك ناس در ضلال قديم بوده و سبت

در اين ظهور عظمي صلوات الله عليه و سلم و مع ذلك احدي سبب نشاء الله عليه  
 (ع) و در مبادي و احكام مبعوث بعد از ان

مطابق خصوص مبارکه شريعت كه بر لوي و اصل استمرار با فية و ايمان پديدان و قمي كال  
 كه باين و اصل نحو كال حقيده قلبي در شسته باشند كين قسم مبادي است كه به و دسته تقسيم شود  
 اول مبادي روحاني و آن عبارات از تعليمات صليه است كه هموش در الواح الهييه از قبيل  
 اشراقات و تجليات و طرقات و كلمات فردوسيه و غير و نازل و تبیین آن در خطابات مبارکه  
 حضرت عبد الله مازج و ذكر است مانند اين خطابه مبارکه كه در صفحه ۱۴۳ تا ۱۵۰ از خطابات  
 مبارکه مسطور است و صورت آن اين است :-

(نطق مبارك كه بعد با تبيات خبر كيا في شهر فريلا و ايفانها صرعه ر  
 (هو الله))

غايه ضرور را مشبه ازم كبرين جمع محترم حاضر شدم في الحقيقه جمعي است در غمايت و غمايت  
 و احاسات ملكوتي در قلوب شما در غمايت قوت تو جهات بجد است نيستان خاص است  
 روحاني در و جوه شاهد مينام بعد استحقاق مينيم چه كلمه صحبت كم از به است خلق آدم  
 هذا در عالم انساني دو طبيعت بوده كين طريق طريق طبيعت كين طريق و بيان طريق  
 طبيعت طريق حيواني است بر حسيوان بقيقه سا طبيعت حركت ميكنند هر چه شجوات حيواني  
 مينمايد آن را مجري ميدارد و لهذا حيوان اسير طبيعت است از قانون طبيعت براه و نتوان  
 از احاسات و حاجت بجز خدا و از اين الهی هیچ خبر ندارد از ملكوت الهی هیچ خبر ندارد از قواي متعلقه به خبر ندارد  
 از شوق است و از بجز خدا و از اين الهی هیچ خبر ندارد از ملكوت الهی هیچ خبر ندارد از قواي متعلقه به خبر ندارد

مسخ میکند میداند حیوان بسیار این پنج قوت است و آنچه محسوسات این قوی است قبول میکند و  
 آنچه خارج از محسوسات است یعنی از عالم معنویات و از ملکوت الهی و از حسیات روحانی و از دنیا  
 الهی حیوان بجز اینست زیرا اسیر طبیعت است از غرایب آنکه با قویون افتخار باین میکنند و بگویند  
 آنچه که محسوس است مقبول است و اسیر محسوساتند ابد از عالم روحانی خبر ندارند از ملکوت الهی  
 بجزند از حیوانات روحانی بجزند و اگر این کمال است پس حیوان با عظم درجه کمال رسیده باشد  
 از ملکوت روحانیات خبر ندارد و حسیات است اگر با گوشت اسیر محسوسات بودن کمال  
 پس کمال کمال است زیرا ابد از حسیات عالم ابد از ملکوت الهی خبر ندارد با وجود اینکه خدا در حقیقت است  
 یک قوه عظیمه و دیده گذارده است که باین قوه عظیمه از عالم طبیعت حکم کند ملاحظه کنید که جمیع  
 کائنات اسیر طبیعت است این آفتاب باین عظمت اسیر طبیعت است این کرم عظیم اسیر طبیعت است  
 این کوه های باین عظمت اسیر طبیعت است این کوه زمین باین عظمت اسیر طبیعت است  
 جمیع مجادات نباتات حیوانات اسیر طبیعتند جمیع این کائنات از حکم طبیعت نمیتوانند  
 خارج گردند مثلاً آفتاب باین عظمت که عبارت از یک بیرون و نصف بزرگتر از کره ارض است  
 بقدر مسواذن از قانون طبیعت خارج نشود از مرکز خودش تجاوز نماید زیرا اسیر طبیعت است  
 اما انسان خاکیر بر طبیعت ملاحظه کنید که بقضای قانون طبیعت انسان می باشد  
 خداکی است و لکن این قانون را شکند در هوا پرواز میکند در زیر دریا میرود در روی آفتاب و سوس  
 میازد انسان این قوه کهر با را که باین سرکشی است در کین زجاجی صحن میکند با شرق و غرب  
 دقیقه واحد حبابه می نماید بصوات را گرفته صحن میکند در زمین است کشف حقایق آسمانی می نماید  
 اسرار کره ارض را هویدا میازد جمیع کوز طبیعت که مستور است آشکار میکند جمیع اسرار کائنات را

ظاهر

ظاهر میازد که قانون طبیعت سرکون و در مضمون است و بقانون طبیعت باید مستور باشد  
 و حال آنکه انسان باین قوه معنویه که دارد کشف اسرار طبیعت میکند و این مخالف قانون  
 طبیعت است حقایق کمنزه طبیعت ظاهر میکند و این مخالف قانون طبیعت است پس معلوم  
 که نهان حکم طبیعت است از کین که در طبیعت قوی دارد نهانی قوی دارد طبیعت مشغول از نهان شود از طبیعت و از نهان  
 از دوار طبیعت کشف حقایق کشف حقایق مایه طبیعت از عالم الهی خبر ندارد و انسان خبر دارد طبیعت  
 از خدا بجز اینست انسان از خدا خبر دارد و انسان سبب فضائل میکند طبیعت محروم از آن است  
 انسان دفع رذائل کند طبیعت دفع رذائل نتواند پس معلوم شد که نهان اشرف از ظاهر است  
 یک قوه معنویه دارد که فوق عالم طبیعت است انسان قوه حافظه دارد طبیعت ندارد  
 قوه معنویه دارد طبیعت ندارد انسان قوای روحانی دارد طبیعت ندارد پس انسان  
 اشرف از طبیعت است زیرا قوه معنویه در حقیقت انسان خلق شده و طبیعت از آن محروم است  
 سبحان الله این جای غرایب است با وجود آنکه در انسان چنین قوای معنویه و در طبیعت  
 گذارده شده انسان طبیعت اگر مادون اوست پیرستند خداوند روح مقدسی در او خلق کرده  
 که باین روح مقدس اشرف از کائنات شده با وجود این کالات می رود اسیر ماده میشود و ماده  
 خدا میکند و آنچه خارج از عالم ماده است آشکار می نماید اگر این کمال است این کمال با عظم درجه  
 حیوان دارد زیرا حیوان از عالم الهی ماورای طبیعت خبر ندارد پس حیوان فیلسوفان  
 زیرا از عالم ملکوت بجز اینست احساسات روحانی ندارد از عالم خدا خبر ندارد و از ملکوت خبر  
 ندارد خلاصه القول این است طریق طبیعت -

طریق ثانی طریق دیانت است و این داب الهی است استاب فضائل انسانی است تربیت  
 عموم

عوم بشر است نورانی است اعمال همه است این طریق دیانت سبب نورانی است  
 بشریت این طریق دیانت سبب تربیت نوع انسان است این طریق دیانت سبب تحذیر است  
 این طریق دیانت سبب است این طریق دیانت سبب معرفت است این طریق  
 دیانت سبب مظاهر مقدسه الهی است و آن حقیقت است و اما در بیان الهی کی است تعدد و تجرید  
 قبول کند خدمت به عالم خلاق کند تصفیه قلوب از اوج نماید سبب است با فضائل است سبب  
 نورانیست عالم انسانی است و لکن با استفا که این عالم انسانی غرق در درکهای تعالیه شده  
 هر چند حقیقتاً در آن الهی کی است و لکن انوس که ابراهیم او با ما نوار حقایق راسته نوا  
 و این غماهای تعالیه عالم را یک کرده است لهذا نورانیت دیانت ظاهریت و ظلمت  
 سبب اختلاف شده است زیرا تعالیه مختلف و این سبب نزاع جلال بین او بیان گردیده و حال آنکه  
 او بیان الهی سوخته قدرت انسانی است سبب است بین بشریت سبب ارتباط عمومی است سبب است  
 خداوند است و لکن نماند که در هر نفس مغزق شده و بواسطه آنست که بین تعالیه کلی از طریق  
 اتحاد و دور شدنند و از نورانیت دیانت محروم مانده اند و با و با می شبیه که سیرا شایبار و اجداد است و  
 این تعالیه سبب ظلمت شد نورانیت دیانت محروم کرد و آنچه سبب است بود سبب است شد آنچه بر آن است  
 بود و دلیل نادانی گشت و آنچه سبب خلوت و ترقی عالم انسانی بود سبب است که حالت نوع بشر شد  
 لهذا عالم دیانت روز بروز ترقی کرد و عالم با یات روز بروز غلبه نمود و آن حقیقت قدسیه او بیان  
 الهی مستور ماند آفتاب چون غروب کند این غماها پروردگار کنند زیرا ایها مرفان شبند چون  
 دیانت غروب کند این غماها پروردگار آیند زیرا بطور لیلند و حق که نور حقیقت غلبه شد  
 اینها بسوزانیدند -

با و پی چون این عالم را تاریکی و ظلمت تعالیه احاطه کرد حضرت بها الله از افق ایران مانند آفتاب  
 درخشید جمیع آفاق را با نور حقیقت روشن ساخت حقیقت اریان الهی را که مرصفت تعالیه است  
 نمود تعالیم جدیدی گذارد و با آن تعالیم شرق را زنده کرد - اول تعلیم حضرت بها الله تجریدی  
 حقیقت است باید انسان تجریدی حقیقت کند و از تعالیه دست بکشد زیرا مل عالم حرکت تعالیه  
 دارند و تعالیه مختلف است و اختلاف تعالیه سبب جنگ و جدال شد است و این تعالیه باقی است  
 و خدمت عالم انسانی مستحیل است پس باید تجریدی حقیقت نمود تا بوز حقیقت این ظلمات زایل شود زیرا  
 حقیقت حقیقت است تعدد و تجریدی قبول نکند و مادامی که حقیقت تجریدی است قبول نکند اگر جمیع  
 مل تجریدی حقیقت کنند شبیه نیست که کل متحد و متفق شوند جمعی از او بیان و فرق اول مختلف چون  
 در ایران تجریدی حقیقت نمودند نهایت متحد و متفق گشته و الا آن در نهایت اتحاد و اتفاق در نهایت  
 الفت و محبت با هم زندگی می نمایند و با را از اختلاف در میان آن نهایت فلحظنا آمدید  
 حضرات یهو و منظر ظهور حضرت مسیح بودند و بجان و دل آرزو میکردند آنها چون غرق در تعالیه بود  
 چون حضرت مسیح ظاهر شد ایمان نیاوردند و عاقبت بر صلیب آنحضرت قیام نمودند از اینجا معلوم شد  
 که پیروی تعالیه کردند زیرا اگر تجریدی حقیقت میکردند البته بجزرت مسیح ایمان می آوردند این تعالیه  
 عالم انسانی را ظلمانی کرده این تعالیه سبب حربت قال شده این تعالیه سبب سخن و عداوت  
 گشته پس باید تجریدی حقیقت کنیم تا از جمیع مشقات خلاص شویم و بصیرت روشن شود و بگو  
 الهی راه میایسیم -

و قرم تعلیم حضرت بها الله و حکم عالم انسانی است جمیع بشر نوع انسان جمیع بندگانی  
 الهی جمیع را خدا خلق کرده جمیع طفلان الهی هستند خدا کل را رزق میدهد کل را میپرورداند بکل  
 معرفت

هر دست پرانا انحرافان باشم انزل من سئلنا الهنينا که انوارش بر جمع خلق تابیده است  
 آنجا بش بر جمع اشراق نموده ابر کز متش بر جمع باریده نسیم غایتش بر جمع وزیده چسبیده  
 شد که نوع انسان جمیعاً در ظل رحمت پروردگار است غایت بعضی ناقص هستند باید اكمال کردند  
 جاهل هستند باید تعلیم یابند مریض هستند باید معالجه شوند خوابنده باید بیدار گردند طفلان است  
 مغبوض داشت که هر طفل باید او را تربیت نمود مریض یابند مغبوض داشت که چرا ناخوشی باید  
 غایت رحمت و محبت بود است از این واضح شد که عداوت با من و ایمان باید یکی محو گردد و ظلم و ستم  
 برداشته شود و بالعکس غایب است و محبت جاری گردد.

ثالثاً حال حضرت بهاء الله این است که بدین باید سبب لغت باشد که  
 بین بشر باشد رحمت پروردگار باشد و اگر دین سبب عداوت شود و سبب جنگ گردد عدلش عبر  
 بی وی با دین است بلکه بالعکس این باید سبب لغت باشد سبب محبت باشد سبب ارتباط بین  
 علوم بشر باشد.

تعلیم چهارچوب حضرت بهاء الله که بدین باید مطابق علم باشد زیرا خدا عقل است  
 داده تا حقایق بشی را تحقیق نماید اگر مسائل اینیه مخالف عقل و علم باشد و حکم است زیرا معادل  
 علم عقل است و اگر بگویم دین ضد عقل است مقصود این است که دین عقل است تا بدین باید  
 مطابق عقل باشد تا برای انسان طینان حاصل شود اگر مخالف عقل باشد  
 ممکن نیست از برای انسان طینان حاصل گردد همیشه تزلزل است.

تعلیم پنجم حضرت بهاء الله اگر تعصب جنسی تعصب دینی تعصب مذهب  
 تعصب وطنی تعصب قبیله‌ای تعصب نژادی تعصب قومی تعصب حزبی تعصب  
 بشری است

بشر است از هر قبیل باشد تا آنکه این تعصبات زایل نگردد ممکن نیست عالم انسانی رحمت یابد  
 و زبان بر این اینکه هر حزب قتالی و هر عداوتی بغضانی که در بین بشر واقع شده یا نسبتاً از  
 تعصب وطنی بوده و یا نسبتاً از تعصب سیاسی شش هزار سال است که در عالم انسان رحمت یافت  
 و سبب عدم رحمتش این تعصبات است تا تعصباتی جنگ باقی بماند تا باقی اذیت باقی و اگر بخواهد  
 عالم انسانی را رحمت باشد جمیع این تعصبات را باید بریزیم والا ممکن نیست که آسایش یابد.

تعلیم ششم حضرت بهاء الله تعدیل عهدشست حیاس است یعنی باید قوانین نظامی  
 گذارد که جمیع بشر را تحت زنگانی کند یعنی چنانکه غنی در قصر خویش است و در و با انواع مواد غنی  
 او مزین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد و اگر ستمخانه تا جمیع نوع انسان را رحمت یابند  
 تعدیل عهدشست بسیار است و این سده تحقق نیاید سعادت برای عالم بشر ممکن نیست.

تعلیم هفتم حضرت بهاء الله است حقوق و امتیازات جمع بشر در نزد خدا یکسانند حقوق  
 حقوق واحد امتیازاتی برای امتیاز نیست کل در تحت قانون الهی هستند مستثنائی نه در زود حق امیر  
 فقیر یکسانند عزیز و فقیر مساوی.

تعلیم هشتم حضرت بهاء الله تربیت عمومی را از اولیاد و عداوت اصول و قوانین  
 نیز از الزام امور تا جمیع بشر تربیت حاصل گردد یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان باشد  
 و آداب یک اصول آداب گردان این سبب ذکر و عداوت عالم بشر از صفر سن در قلوب جای گیرد.

تعلیم نهم حضرت بهاء الله وحدت لسان است یکسانی ایجاد شود و از جمیع اکادمیک  
 عالم قبول نمایند یعنی یک کلمه بین المللی مخصوص تشکیل دهند و از هر ملتی نمایندگان و کاروان  
 در آن جمع حاضر گردند و صحبت و مشورت نمایند و در میان آن لسان را قبول کنند و بعد از آن در جمیع  
 مدارس



مادران عالم لشکر سلیم اطعمان کنند تا هر زمان دوسان و هشتاد  
یکسان عمومی و یکسان وطنی تا جمیع عالم یک وطن و یکسان گردد زیرا این انسان عمومی  
از جمله اسباب اتحاد عالم انسانی است -

تعلیم در ازدهم حضرت بهاء الله در حدیث رجال و نسا آنست که رجال و نسا در نزد خداوند  
یکسانند جمیع نوع استند جمیع سلاطین و امرا و کور و اناث تخصیص انسان ندارد در عالم  
نبات ذکور و انانی موجود در عالم حیوان ذکور و انانی موجود و لکن هیچ وجه امتیازی نیست مگر  
در عالم نبات کنید آیا سیاه نبات ذکور و نبات ناث هیچ امتیازی هست بلکه مساوات تمام است  
در همچنین در عالم حیوان ابد این ذکور و اناث امتیازی نیست جمیع در ظل رحمت پروردگارند  
چون انسان که شرف کائنات است آیا جانست که این اختلاف را داشته باشد تا خرفین  
تا بحال بستان بود که شل مردان تربیت نیند تا اگر زمان نماند ایشان تیش تیش جزیت که نظیر حال پیشینه  
و چون کالات قابل است باینده البته بدرجه مساوات رسند و مکن نیست معاد عالم نهانی کامل  
گردد مگر مساوات کامل زمان و میزان -

تعلیم در ازدهم حضرت بهاء الله در صلح عمومی است و تا علم صلح عمومی بلند گردد و حکم بر  
عالم نهانی تشکیل نشود و جمیع امور با برافراختن دول و ملل در آن حکم قطع و منحل گردد عالم  
آخرینش آسایش نیابد بلکه هر روز بنیان بشر زیر و زبر گردد و آتش قهقهه زبانه کشد و مالک قریب و  
بعید را مثل خاکستر کند جوایمان نورسیند حد فیر همتا فگردد و اطفال مظلوم یتیم بی پرستار  
مانند و مادرهای مهربان در ماتم نوجوانان خویش نوحه و ناله نمایند شهرها خراب شود و مالک و بران  
گردد و چاره این ظلم را عقاب صلح عمومی است -

تعلیم

تعلیم در ازدهم حضرت بهاء الله اگر عالم انسانی بقوای عقلیه قوای مادی  
شما ترقی نکند بلکه جهت ترقی صلح عمومی و معنوی و سادست فوق العاده اینست  
نفسانی روح القدس از زمان است و باید قوه الهیه یعنی روح القدس بایید کند و توفیق باشد  
تا اگر حیات بشر ترقیات فوق العاده ننوده بدرجه کامل برسد زیرا هم انسان متمدن بقوای مادی است  
و کی روح انسان محتاج نباشد روح القدس است و اگر تا بیدار روح القدس نبود عالم نهانی خاک  
میشد و نفوس انسانی مرده بود چنانچه حضرت صبح میفرماید مرده را بگذار مرده مادم کند و آنچه از  
مولود شد است آن جدید است و آنچه از روح مولود شده آن روح است و این معلومت که روحی که  
از نفسانی روح القدس ندارد آن نیست که خداوند صمغ شد که روح نهانی محتاج بیداری است  
القدس است و الا اجزای مادیه آنها انسان ترقیات تا مگر نماید بی خاص میماند - استغنی  
و توفیق این خطابه مبارک (خطابه یاد پس ها در بیعت ۱۳۲۹) ص ۲۵۲  
امروز مختصر صحبت میدارم از جمله ما با چهار الله تبدیل میست است طبقات ناس مختلفه بعضی  
غنا هستند بعضی در غایت فقری در فقر بسیار عالی منزل را یکی سوارانی ندارد یکی انواع طعام  
در سفره اش حاصل است یکی نان خالی ندارد قوت یومی ندارد و لذت اصلاح همیشه ز برای بشر  
لازم نه آنکه مساوات باشد بلکه اصلاح لازم است و الا مساوات مکن نیست نظام عالم هم میوزنم  
عالم چنین اقتضا می نماید که طبقات باشد نیش و شرکیان باشد زیرا در ایجاد بشر مختلفه بعضی در درجه  
اول هستند و بعضی در درجه متوسطه و بعضی کجلی از حقل همرومند حال آیا ممکن است غنی که در درجه  
اصحای حقل است با غنی که هیچ حقل ندارد مساوی باشد عالم کثیرا نماند ترقی بی اشتاد و  
سرمه و لازم و فقر نیز لازم است که همه سرور یا صاحب منصب باشند و همه سر باز باشند

البتة

بند بر حسب رسم است از موک جوانی بود امش لکوز خضر بادشاه بود و هم خند و فانیست  
 بسیار خوب بود و در فکر افتاد که حسن فرزند در معیشت تنادی کند ایلی مملکت خود را در دست  
 که یک قسم از او را قرار داد که قسم از اهل اسب را در همان قرار داد که از دست کنند و حشری  
 برین قسم داشت اهل تجارت و صنعت قرار داد اینها بیشتر از قرار داد قرار دادند و در  
 هر سالی میسندی بجهت آن قسم اول که حسن خودش بود و شش هزار نفر شدند آنها را سزا  
 مملکت قرار داد و در مسیفات تخصیص هر یک داد که آنها در هت و صنعت تجارت کنند و با  
 باشد و اداره سیاه و مروی آنها باشد هر گاه جنگی پیدا شود آنها جنگ روند و قسم دیگر در جنگ  
 نشاند که خودشان بخواهند بیایند و این سه هزار نفر را از اهل بیت نبوت و تجمی مشقات پرورش  
 داد تا بسن شش سالگی بعد آنها را بر ریاضات عبریه داد که تمام روز کارای عربیه ترین کنند  
 و چون بسن دور شدند آنها را سوار می بردند و چون بسن رسید رسند بنا سبب استیارت  
 عسکریه بخند از کرد و در رضی است است برای آنها و آنها را دست و او که تغییر می در آن قرار شد  
 و چون اهل قسم خوردند و عهد شد که آن قواعد تغییر ندهند خودشان از مملکت بیرون رفت  
 و از سلطنت گذشت و دیگر مملکت خود را نگاشت تا آن قانون برقرار ماند ابالی هم قسم خوردند  
 چند می تغییر ندادند لکن بعد از مدتی باز تغییر کرد و آن قوانین برهم خورد چس معلوم شد  
 که سوات بین بشر در معیشت حکم نیست و آن سلطان نوبت با این بین خود در معیشت سوات  
 و حد جمع فی المثل باز جایز نیست که بعضی در نهایت غنی باشند بعضی در نهایت فقیر باید اصلاح کرد  
 و چنان قانونی گذاشت که برای کل دولت رفاهیت باشد زیرا که فقر همتا و یکی غنایت همتا  
 و بیشتر باشد مثل اینی که مملکتی غنای قرار داد و گذارد و خشنی دیگر مملکتی فقر را داشته باشد مراعات او را  
 بجز

بجند تا او هم رحمت باشد این مل باید بقوانین اجرا کرد نفوس انصفا باید خودشان زیاد دیال  
 خود را بفقرا انفاق کنند و همچنین قوانین مملکت باید نوعی باشد که موجب بشود فی الحال  
 هر گونه آسایش داشته باشد - انتهى -

قیس ثانی از فضیلهای عبارت از اصول شکایات و نظم اداری امر است که اسکن  
 در الراج مبارک که جمال مبارک و در الراج مبارک و ضایا نازل شده و بیستین آن در توفیقات حضرت  
 حضرت دلی امر الله منج و منظور و آن است که جدا گانه باید برای اطلاع توفیقات مبارک  
 مراجعه شود اما احکام تقدیر شریعت بعد در کتاب استیفا افلاک مبارک الراج مبارک نازل  
 بشود عهد از این احکام با نظم و ترتیب مخصوص در کتاب گنجینه احکام و حدود  
 که از نالیفات نگاوندند او نایق است مندرج و منظور است محفل فطرت و حکم کرد  
 بهائیان حضرت نیز سال ۱۲۱۲ میلادی رساله شامل خلاصه از احکام در تزیات یک خاتمه  
 جمع آوری فرموده و بنام قانون الاحوال الشخصیه علی مقتضی الترتیب البهائیه مطبوع  
 و منتشر شدند این رساله در مجله ختم عالم بهائی نیز مسطر شده برای تکمیل این جزوه مجرماً  
 دیدگان رساله را باها همی ترجمه نموده در این مقام مندرج سازیم -

باب اول در عقدا زک و حاج

بِسْمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَالْكَرَّاحُ أَيَاكُمْ أَنْ تَجَاوِزُوا حُدُودَ الْأَنْبِيَاءِ وَالَّذِي أَمَرَ بِوَالِدَيْهِ  
 مِنَ الْأُمَّةِ اسْتِزْاحَتْ نَفْسَهُ وَنَفْسَهَا وَمَنْ أَخَذَ بِكَ الْخِدْمَةَ لَا بَأْسَ عَلَيْهِ كَذَلِكَ كَانَ  
 الْأَمْرُ مِنْ قِلمِ الْوَجْهِ بِالْحَقِّ مَرْقُومًا فَرُجُوا يَا قَوْمِ لِيُظْهَرَ مِنْكُمْ مَنْ يَدَّ كَرْفِ بَيْنَ عِبَادِي  
 هَذَا مِنْ أَمْرِي عَلَيْكُمْ اخْتِذُوا لِأَنْفُسِكُمْ مَعِينًا آيَةَ ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ كَاتِبُ عَمْرٍ

انه قد حدد في البيان برضا الطرفين انما اكدنا المحبة والوداد واتحاد العباد  
لنا علقناه باذن الابوين بعدها التلافة بيننا المصيبة والبغضاء ولنا فيه عار  
اخري كذلك كان الامر فقصنا الكتاب قدس الله -

مادة اولك صحت زودواج منوط برضاي عروس وداماد است كه بالغ باشند و پدر  
و مادر آنها نیز رضایت داشته باشند (سؤال و جواب) -

مادة دوم - عقد ازدواج از این قرار است كه داماد طرف بجا باشد بگوید انا كل لله  
فاضون وعروس بگوید انا كل لله با رضایت این دو آیه باید از زبان عروس و داماد در حضور  
عقد جاری شود (سؤال و جواب) -

مادة سوم - از هر شرط صحیح عقد است كه جز فقره شرط عدول در مجلس عقد حکام تلاوت  
آیات حاضر باشند معصوم از عدالت است كه شرط عدالت به یكسانی معروف باشد از هر طرف  
كه نخواهد باشد (سؤال و جواب)

مادة چهارم - تعدد زوجات حرام و بر هر جهاتی واجب است كه یك زوج اختیار كند -  
(توقیع حضرت علی امیرالمؤمنین در مكاتیب عبدالمجید كه میفرماید تعدد زوجات مشروط بشرط مجالی است)  
بنا باین قیود كه طقفاً یكی از وواج با آنها حل است -

مذخر من حكیمكم از وواج ابائكم كتاب قدس الله ذكره مشاهیر و اولج بازن  
دلیل بر صلال بودن ازدواج بان را قایدیت - (مکاتیب) -

مادة پنجم - در کتاب اقدس ذكر حرمت ازدواج بازن پیر و آرد شده تعیین در جات حرم  
از وواج درین خویش و ندان از و طاعتت بعدل عمومی است -

مادة ششم - ازدواج نابالغ حرام و غیر استگاری کردن دختر نابالغ نیز حرام است و از هنگام  
خواستگاری و حصول عنایت تا عروسی و زفاف بیشتر از نود و پنج روز نباید صلا باشد (کامل چرا  
مادة هفتم - سن بلوغ برای دختر و پسر پانزده سالگی است (سؤال و جواب) -

مادة هشتم - در ایام اصطبار اقدم به تزویج حرام است و سیکه فاضلت کند باید نوزده و شصت  
طرح بجز روحانی بپندارند - (سؤال و جواب) -

مادة نهم - بجای با غیر جهانی نیز می تواند ازدواج کند (توقیع حضرت علی امیرالمؤمنین)  
بنا باین سوره در مفسر و کتابین -

لا یحقن الضحای الا بالامهار فذلک للذین تسعة عشر مثلاً الا من الذمیر  
الاجریز وللقری من الفضة وعن انا اذ ان ایدة حرم علی بن تاجا وز عن خنثی  
تسعیین مثلاً الا كذلك كان الامر بالقرن مطوقاً والذي افسع بالذمیر الا  
خیر لم فی الکتاب انه یفنی من یشاء باسباب الفوائج الارض وکان الله علی  
کل شیء قدیراً (امداس آیة ۱۵۲-۱۵۳) -

مادة دهم - زنا شومی رسمی بجز بر دوختن محرمة تخمین پذیرد و مقلد از مفسرین  
۱۹ مشال طلاً كه عبارت از یك واحد است برای شماری تعیین و بیشتر از پنج واحد كه

۹۵ مشال باشد جایزیت و برای ساکنین و بات از یك تا پنج واحد نقره تعیین شده  
مادة یازدهم - میزان شماری و دواتی بودن داماد علی توطن او است و اگر ساکن  
قریه شهر بکونت اختیار کرد یا بالعکس شماری با دواتی شمرده میشود و معصوم از علی توطن علی  
توطن داماد است نه عروس (سؤال و جواب) -

ما آتی فی فرائضهم... اگر در ازواج بگارت زوج شرط شده باشد و عدم آن ظاهر شود  
زوج میتواند مهریه و مخاری را کرده است از زوجه پس بگیرد ولی ستر و کتمان بضررت  
ما آتی در تنبیها هم اگر زوج قبل از عقد قبل از دخول بخواهد زوجه را طلاق دهد میتواند محرمه را  
گردد و حتمت پس بگیرد (سؤال و جواب)

باب چهارم در دفع مهر

قال الذی سافر و سافرک معده ثم حدثت بینهما الاختلاف فلان یؤتیها  
سنة کامله و یرجعها الی المهر الذی خرجت عنه أو یسألها بیها من و ما تجلی  
به فی البیضاء لیبلغها الی محلها ان ربک یمکن کیف یشاء سلطان کان علی الناس  
عظما و انی ظلمت بما ثبت علیها منکر لانفقت لها ایام من بیضا کذلک کان  
نیرا لامر من احوال العدل مشهورا (کتاب فرائض ۱۷۲-۱۷۳)

ما آتی در چهارم هم... اگر زن و شوهر با هم سفر کنند و کدورتی پیش آید که بطلاق منجر  
شود شوهر باید مخارج یکا از زن را بدو پرداخته و او را با خودش بجای که از آنجا خارج شده  
یا بواسطه شخص مینی او را بفرستد و مضارقتا از سفر نیز پس بر دازد  
ما آتی در پانزدهم هم... اگر زوجه بامر مکرری اقدام کند که زوج او را طلاق بدو دهد پانزدهم  
زن در این صورت در ایام تریض بر شوهر حتمت پس بگیرد

باب پنجم در طلاق

ان الله احب الی واصل والوفاق و بعض الفضل والطلاق عاشر ما یاتون بالزوج  
قال لیجان لعبر سیفی من فی الامکان و ما یبقی هو العمل الطیب کان الله علی  
ما اول

ما اول شهیدک (کتاب فرائض ۱۷۴) -  
کان حدثت بیننا کدورتة اذ کره لیس لمان یظلمها و لمان یصیر سنة کامله  
فقطع بکینها و اضر المحبة فان کلمت مما فاحت فلا باس فی الطلاق ان کان عمل کل  
شئ حکیمنا فذلها کر الله عما عملتم بعد طلاقات ثلث فضلا من عنده لکنوا  
فی انشا کرب فی اوج کان من علم الامر مسطورا و الذی طلق الی الاخیار فی الوجود  
بعد انفضاء کل شهر بالودیه و الرضا و ما استحسن و افا انتخضت حقن الفضل

بوصول الخ و صنی الامر الی بعد امر سنین (فرائض ۱۵۵-۱۵۹-۱۶۰) -  
ما آتی در شانزدهم هم... طلاق جایز نیست مگر آنکه کار با صورت کرده و بیعت و سبب مجهول و ما  
خبر داد و قبل از وقوع طلاق زن و شوهر با سستی دست یکسال صبر کنند - (مکاتیب) -  
ما آتی در هفدهم هم... اقدام بفضل و طلاق تنها تخمین شوهر نیست بلکه زن هم میتواند این  
اقدام نماید (توقیع حضرت ولی عصر علیه السلام) -

ما آتی در هیجدهم هم... هرگاه پس از عقد قبل از اقراران کار زن و شوهر کدورت و طلاق کشید  
تریض و صطبار بر هیچ کدام لازم نیست (سؤال و جواب) -  
ما آتی در نوزدهم هم... آغاز ایام صطبار از ابتدای اقرار و جدالی است و ثبوت آن بواسطه شوهر  
یا شجاعت و نفع عادل است - (سؤال و جواب) -

ما آتی در بیستم... اگر ایام صطبار بگذرد و الفت حاصل شود طلاق محتمل است و اگر تیبایی با جاز  
شوهر نیست و بر زن نیز لازم نیست که پس از انقضای مدت صطبار بر شوهر بریزد (مکاتیب) -  
ما آتی در بیست و یکم... پس از وقوع طلاق حرکت از زن و شوهر میتواند صورت حصول بصر  
از

انواع از روان کند این جمع باید بعد از گذشتن هر ماه حصول پذیرد بشرط آنکه شش ماه  
و یکروز و نوبت شوهر و غیره اختیار نکند و باشد -  
عاقده بینه است - باین محفل روحانی از حکومت فرخوست کند تا در ترمیمی برای ثبت  
طلاق معین نماید - (سؤال و جواب) -

باب بیستم در تکلیف شوهر و نفی که بفرموده

فَدَكَتَ اللَّهُ لِكُلِّ عِبْدٍ إِذَا أَخْرَجَ مِنْ قِطْنِهِ أَنْ يَجْعَلَ مِيقَاتَ الصَّاحِبَةِ فِي تَدَا  
مَدَّهَ إِذَا دَانَ قِيٌّ وَفِي الْوَعْدَةِ تَتَّبِعُ أَمْرَ مَوْلِيهِ وَكَانَ مِنَ الْحَسْبِيِّينَ مَنْ فَلَّ أَمْرَهُ  
مَكُونًا وَالْإِنْفِاقَ عِنْدَ رَيْبِهِ حَقِيقِي خَلْفَ أَنْ يَجِبَ قَرْبَنِيهِ وَيَكُونُ فِي غَايَةِ الْجَهْدِ  
لِلرَّجُوعِ إِلَيْهَا وَإِنْ فَاتَكَ الْأَمْرُ أَنْ فَلَّهَا تَرْجِعْ تَعْتَهُ شَهْرًا عِدَّةً وَبَعْدَ كَالْمَا  
لِإِبْرَاسِ عَلَيْهِمَا فِي أَحْيَاءِ الرُّوحِ وَأَنْ صَبْرًا تَرْجِعْ الصَّابِرِينَ  
اعلموا الزمان في الاستيعوا كل شرك كان في اللوح اثميا وان في الخبر حين من  
لها ان ما خدا معرفت ان اذا الاصلاح بين العباد والافاء اما ان تركوا  
يحدثه العباد بينكم كذلك حتى الامر وكان الوعد مائتيا وان ماها خبر الوعد  
او العفل وثبت بالشياخ او بالعدلين لها ان ثلث في البيت فاعصنا شهرا  
عند ذلك لها الاخبار فيما تحاشا وهذا ما حكم به من كان على الامر قويا (العدل في  
ما آية بینه است - اگر شوهر سفر اختیار کند و میقاتی را برای رجوع خویش معین نماید بکن  
بدون عذر شوهر در سوخته معین مراجعت نکند زن میتواند پس از تریض نه ماه کامل شوهر دیگری  
کند ولی اگر خبر زنده بودن شوهر را شنید باید صبر کند - (سؤال و جواب) -

عاقده بینه است - اگر زن خبر مرگ شوهرش بشنود و بواسطه شش ماه یا شهادت  
دو نفر عادل صدق این خبر برای او ثابت شود پس از نه ماه تریض شوهر دیگر اختیار کند (سؤال و جواب)  
عاقده بینه است - اگر شوهری سفر اختیار کند و با آنکه امر الهی را در خصوص تعیین میقات  
رجوع شنیده میسای برای رجوع خویش معین نکند و نفقو الاثر شود و کسی از او خبری نباشد  
زن میتواند پس از یکسال تمام که دوره تریض است شوهر دیگری اختیار کند (سؤال و جواب)  
(باب هفتم در احکام وصیت و اوقاف خیریه)

فَدَكَتَ اللَّهُ لِكُلِّ تَفْسِي تَكَابِلُ لَوْصِيَّةٍ وَلَا أَنْ يَنْبَغَ وَأَسَدُ بِالْأَسْمِ الْأَعْظَمِ وَيَعْتَرَفُ  
خِيَةَ بَوَحْدَانِيَّةِ اللَّهِ فِي مَظْهَرِ ظُهُورِهِ وَيَدِينُ كَرِيمَةً مَا أَرَادَ مِنَ الْمَعْرُوفِ لِيَشْهَدَ لَهُ فِي  
عَوَالِدِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ وَيَكُونُ لَهُ كَثْرًا عِنْدَ رَبِّهِ الْحَافِظِ الْأَمِينِ (كتاب مقدس)  
فَدَكَتَ الْأَوْقَافَ الْمُخْتَصَّةَ لِلْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ فَظَهَرَ الْآيَاتِ لَيْسَ لِأَحْدَانٍ نَصِيبٌ  
فِيهَا إِلَّا بَعْدَ أَنْ تَطْلُعَ الْوَجْهُ وَمَنْ بَعْدَ يَرْجِعُ الْحُكْمَ إِلَى الْأَعْضَانِ وَمَنْ بَعْدَ  
بَيْتِ الْعَدْلِ أَنْ تَحْقُقَ أَمْرَهُ فِي السِّلَاحِ لِيَصْرَفُهَا فِي السَّبَاحِ الْمُرْتَفِعِ فِي هَذَا الْأَمْرِ  
فِيهَا أَمْرًا بَعْدَ مِنْ لَدُنْ مَقْدَرِ تَعْدِيلِ (قدمن آیت) -

عاقده بینه است - بشر شخصی و جیست کرد دوران حیات خود وصیت نام نوشته  
و آنچه را بخواد در آن ذکر کند و او را شش ماه از تریض شوهرش منقوع شود -  
عاقده بینه است - چون کسی میرد ابتدا باید قنوج و قن و کمن و نیز قنهای اوراق  
همچنین حقوق است - اگر بر زنده او باشد از ما میباید او را زنده و آنچه باقی ماند هاتمی و پیش  
عمل کنند و آنچه باقی ماند ترک او محسوب است - (سؤال و جواب) -



باین معنی که ترک میت را به ۱۵۱ قسمت نموده به ۱۵۱ قسمت بزیات میرسد  
 قسمت زن یا شوهر و ۱۵۱ قسمت بیرون ۱۵۱ قسمت با در و ۱۵۱ قسمت بیرون  
 ۱۵۱ قسمت بخوانان و ۱۵۱ قسمت بعلین میرسد -  
 مادۀ هجدهم بیست و نهم - اگر شخصی میرد و از هفت طبقه مذکوره کسی نماند آشته باشد و لکن  
 خوش و بدانش از قبل پسران برادر و پسران خواهر و دختران برادر و دختران خواهر موجود  
 باشند و وراثت از ترک با آنها میرسد و اگر این طبقه هم بودند و وراثت از آنها که بعد و دالی  
 دعه و خاله میرسد و اگر اینها هم نبودند به پسر عم و پسر دالی و پسر عمه و پسر خاله و دختر عمه و دختر  
 و دختر عمه و دختر خاله میرسد و وراثت دیگر بجهل روحانی راجع است -  
 مادۀ هجدهم بیست و نهم - اگر کسی بمیرد و هیچکدام از طبقات مزبوره نمانده آشته باشد تمام  
 اموالش بجهل روحانی میرسد -  
 مادۀ هجدهم بیست و نهم - اگر کسی بمیرد ولی پدرش زنده باشد و اولاد هم داشته باشد اولاد  
 شخص متوفی قسمت پدرشان را که در حیات جدشان وفات یافته میرسد یعنی قسمت پدر از ترک  
 خد با آنها میرسد بدون اینکه بین سایر وراثت تقسیم شود -  
 مادۀ هجدهم بیست و نهم - اگر زنی بمیرد ولی پدرش زنده باشد و آن زن را اولاد می باشد  
 بجز آن زن از میراث پدرش بجهت قسمت تقسیم شده و طبقات وراثت دیگر بجهت اولاد  
 مادۀ هجدهم بیست و نهم - کسی که بمیرد و اولاد فرزند باشد ولی فاقد سایر طبقات وراثت  
 فاقد بعضی از طبقات وراثت باشد و وراثت طبقه فقوه بزرگ میرسد و بجهت روحانی راجع  
 مادۀ هجدهم بیست و نهم - اگر کسی بمیرد و فرزند نمانده باشد ولی بعضی از طبقات وراثت او  
 باشد

باشد قسمت طبقات فقوه بجهل روحانی راجع میگردد -  
 مادۀ هجدهم بیست و نهم - مقصود از خواهر و برادر که در طبقات وراثت ذکر شد خواهر و برادر  
 پداری است - (سؤال و جواب) -  
 مادۀ هجدهم بیست و نهم - اگر برادر پداری نباشد و وراثت از متمش برادر مادری میرسد  
 و یک ثلث بجهل روحانی راجع میگردد و همچنین اگر خواهر پداری نباشد و وراثت از  
 متمش بخوانان پداری و یک ثلث بجهل روحانی میرسد - (سؤال و جواب) -  
 مادۀ هجدهم بیست و نهم - اگر عده اشخاص در یک طبقه متقدم باشند چیزی را بفرزند  
 هم مخصوص آن طبقه در میان آنها بالتوقیه قسمت میشود و اگر فرزندان متقدم موجود باشند سهم  
 فرزندین دختر و پسر است و قسمت میشود - (سؤال و جواب) -  
 مادۀ هجدهم بیست و نهم - اگر ترک میت بقدر قرضهای او نباشد باید ترک میت  
 قرض تقسیم شود (سؤال و جواب) -  
 مادۀ هجدهم بیست و نهم - غیر بجهانی از شخص بجهانی ارث نمیرسد -  
 مادۀ هجدهم بیست و نهم - خانه مسکونی و ایستاده مخصوصه متوفی مخصوص است بزرگترین اولاد  
 ذکور شخص متوفی خانه مسکونی و ایستاده مخصوصه نباید بجز و قروض میت و مخارج کفن و تدفین  
 و خالص داشته باشد مگر آنکه بقیه ترک متوفی برای دیون و مصارف کفن و دفن کفایت نکند  
 مادۀ هجدهم بیست و نهم - اگر شخص متوفی خانه ای متقدم داشته باشد از آن میان  
 هر که بمیرد و بالاتر از همه است مخصوص با بر شو اولاد ذکور است و بقیه خانه بجز ترک تقسیم شود  
 مادۀ هجدهم بیست و نهم - اگر شخص متوفی فرزند ذکور نداشته باشد و وراثت از خانه مسکونی





حضرت بهاء الله علیه السلام

اهاجال ملک در زمانیکه مالک ایران در چین ظلمت و نادانی مستغرق و در بحال  
 تعصب جاهلان مستمک و تحصیل خلاق و اطوار افکار ایرانیان را در قرون اخیره ترویج  
 اوریا مفضلاً بسته خوانده و تکرار لزوم نداشتند و حضرت این است که بدرجه از انظار  
 رسیده بود که جمیع سیاحان اهل بی تا آنکه میخوردند که این ملک در قرون ولی در بحال  
 در جهل و ذمیت بود حال چنین ملاحظه و در بیان گشته و از بنیاد برافاده و آن  
 بدرجه همی رسیدند تا به اهاجال ملک در چین قتی ظاهر شد که پادشاهان از وزیران  
 از علماء و در نزد جمیع اهل ایران مسلم که در مدرسه علمی بنیاد نهادند و با علم و فضل معاش  
 نمودند در بدایت زندگانی در کمال خوشی و شادمانی ایامی بسر بردند و مؤمنان با ایشان  
 از بزرگان ایران بودند که از اهل معارف بجهت اینک باب اظهار کردند فرمودند که این  
 شخص بزرگوار است بر اهل بیت و بر جمیع ایمان و ایقان لازم و بر حضرت حضرت با این مقام  
 فرمودند و او که بر همین قاطعه بر حقیقت حضرت نبی است قائم بنمودند و با وجود آنکه علمای  
 دولت علیه ایران را مجبور بر خجاست قرض اتمام نمودند و جمیع علماء قومی بر قل و عارت  
 اذیت و قطع و قطع دادند و در جمیع مالک بکشتن آتش زدند و عارت حتی اذیت  
 اطفال پرور نمودند و علی لک حضرت بهاء الله در کمال استقامت و ستانت با علماء کفر  
 حضرت اباب قیام داشتند ابد ایک ساعت پنجان نشدند و اضحاً مشهوراً در بین علماء مشهور  
 بودند و با قائم او که بر همین مشغول و با علماء کفر آنکه معروف و کرات و کرات مدتها نشدند

خوردند و در هر دقیقه در معرض فدا بودند و در زیر زنجیر افتادند و در زیر زمین بچون گشتند  
 و اموال با حفظ نمودند کل تبالان و تاراج رفت و از مملکتی بملکتی چهار مرتبه سرگون شدند و  
 نهایت در بحال عظم قرار یافتند با وجود این ایمانند از بند بود و صیت امر آنکه مشهور و فضل  
 علم و کالاتی ظاهر شد که بنب جبرانی کل اهل ایران شد عیسی که در طهران و در بغداد و در کابل  
 و رویلی و در عکا هر نفسی از اهل علم و معارف چه محبت و چه بعضی که بجهت حاضر شد هر سوالی که  
 نمود جواب شافی کافی شنید و کل متفرقه معرفت بر آن بودند که این شخص در جمیع کالات فریاد  
 حید آفاق است و در بغداد بسیار واقع کرد مجلس مبارک علمای اسلام و یهود و مسیحی و ارباب  
 معارف اروپا حاضر و هر یک سوالی میسند و با وجود اختلاف مشارب جمیع جواب کافی شافی  
 میشنیدند و متفق میگشتند حتی علمای ایران که در کابل بودند شخص عالمی را از آنجا  
 کردند و توکیل نمودند و اسم آن شخص خدا الحسن گو بود آمد بجهت مبارک بعضی سوالات  
 از طرف علماء کرد جواب فرمودند بعد عرض کرد که علماء در علم فضل حضرت متفرقه متفرخند و  
 مسلم عومست که در جمیع علوم نظیر و شبلی نداشتند و این هم مسلم است که تدریس و تحصیل کرده اند  
 و لکن علماء میگویند که ما این قناعت ننایم و بسبب علم و فضل اقرار و اعتراف بختشان کنیم  
 لهذا خواهش داریم که یک بجزه فی بحیت قناعت و ایقان قلب ظاهر فرمایند جالی  
 عیالک فرمودند هر چند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید نه خلق حق را و ولی حال  
 این قول مرغوبه مقبول اها امر آنکه دستگاه تیار نیست که مراعات یک از این بیاید  
 و هر روز یکی چینی بطلد در این صورت امر اهل با در جمیع صبیان شود ولی علماء بنشینند  
 و با اتفاق یک بجزه را انتخاب کنند و بنویسند که بطور این بجزه از برای همیشه بنماند و کل

اعراف و عراف برحمت این امر مینمایند و آن در قدر مقرر کنند و بیار و این میزان قرار دهند  
 اگر ظاهر شد از برای شامشبه نمائند و اگر ظاهر شد بطلان ثابت گردد آن شخص عالم بزنا  
 و زنا نوی مبارک را بوسید و حال آنکه مؤمن نبود و رفت و حضرات علماء را جمع کرد و پیغام مبارک را  
 تبلیغ نمود **تبع** حضرات ثنوت کردند  
 و گفتند این شخص بخارت شاید شهری نباید آنوقت از برای ما حرفی نماند و جارت کردند  
 و آن شخص در اکثر محافل ذکر نمود و از ذکر مبارکت بگوشا و طهران و تفصیل را جمیع گفت و  
 خوف عدم اقدم علماء را ذکر نمود و مقصود این است که جمیع معارضین شرق معترف بر عظمت و  
 بزرگواری و علم و فضل جمال مبارک بودند و با وجود عداوت جمال مبارک را به بها الله تعالی  
 تغییر نمودند تا بدی این سیر عظم نعت و رافق ایران طالع شد و در حالتی که جمیع امالی ایران چو  
 و زراچ از علماء چ از امالی جمیعاً بمقاومت در کمال عداوت برخاست و اعلان کردند که این  
 شخص میخواند وین شریعت ملت و سلطت ما را نموده و نماید چنانچه در حق میگوید  
 جمال مبارک که فردا و حیدر مقاومت کل فرمودند و با اذنه قور حاصل شد نهایت گفتند  
 این شخص در ایران است سایش راحت نیاید پس باید این اخراج کرد تا ایران آرام بگیرد  
 بر جمال مبارک سخت گرفتند تا از ایران اذن خروج طلبند بجان ایسکه باین سبب سراج آ  
 مبارک خاموش میبود و بی بالکس خیمه بخشید امر بلند تر شد و شله افزون تر گشت در ایران  
 منتشر بود این سبب شد که در سائر بلاد منتشر گشت بعد گفتند که عراق عرب نزدیک است  
 باید این شخص را بمالک بعیده فرستاد این بود که حکومت ایران کوشید تا آنکه جمال مبارک را  
 از عراق با راه سول فرستاد بازملاحظه کردند که ابدافخوری حاصل شد گفتند سلا بول ملک

عجود

عجز و زور را قهر و دمل مختصه است و ایرانیان بسیار لهذا ایرانیان کوشیدند تا  
 جمال مبارک را بروسی فرستادند و کی شعله پر زور تر شد امر بلند تر گردید غایت ایرانیان  
 گفتند این عملات هیچ یک موقع امانت نبود باید بحمل فرستاد که تو همین واقع گردد و عمل  
 زحمت اذیت باشد و اصل اصحاب بجایت در هر بلا مستی گردند پس سخن عکار را انجام  
 نمودند که در صحنه عصا و قاتلها و سارقان و قطع طریق است و فی الحقیقت در زمره  
 این نفوس اخل کردند اما قادر تلیه طاهر شد و اهل کلمه گردید و عظمت بجای آمد  
 که در چنین سخن در تحت چنین نامی ایران را از بر زنی برین دیگر نقل نمود جمیع اعدا  
 کرد و بر کل ثابت کرد که مقادمتان این امر نماند و تعالیم مقدسش سیرت در جمیع آفاق نمود  
 و امرش ثابت گشت تا بدی در جمیع ولایات ایران اعدا بکمال بغضا قیام نمودند بستند  
 کشتند زود و سوختند و بنیان هزار خانمان از بسیاد براندختند و در قطع و قطع تبر  
 تشبث کردند که امرش را خاموش کنند با وجود این در سخن قاتلها و قطع طریق و سارقان  
 امرش را بلند کرد و تعالیمش را منتشر فرمود و اکثر نفوس اگر در شد بعضا بودند مسته  
 و موق کرد کاری کرد که نفس حکومت ایران بیدار شد و از آنچه بواسطه علماء بود و قطع  
 و چون جمال مبارک باین سخن در ارض مقدس رسیدند انایان بیدار شدند که بشارتی که خدا  
 از دوسه هزار سال پیش از سان بنیاد داده بود ظاهر شد و خداوند بوده و فغانود زیر آسمانی  
 اینها و می فرموده و بشارت ارض مقدس اوده که رسالچو در در تو ظاهر خواهد شد جمیع این خدا  
 و فاشد و اگر چنانچه تعرض اعدا نبود و این منی و تبعید واقع نیگشت عقل باور میکرد که جمال  
 مبارک از ایران هجرت نمایند و در این ارض مقدس خیمه برافرازند مقصود اعدا این بود که این سخن  
 بسبب شود



و در غایت سکوت چنانچه داشت بحال ضلک آن عرب نخوانند و معلم و ندوی  
 در کتب و در کتب دار و نشاند و قلی فصاحت و بلاغت بیان مبارک در زبان عربی الراج  
 عربی العیاده غیر عقول مضحا و بلغای عرب بود و کل مترو و معترفند که مثل و مانند می نژاد و چون  
 خصوص تورات وقت غایم هیچ یک از مظاهر الهیه اقوام شکره را غیر نفوسه که هر صخره ای که  
 بجوایند تا هنرم و هر میزان که قرار دهد من خواست نمایم در ترویج شاه و اعما فرمودند  
 که علماء را جمع کن و من را طلب حاجت و بران ثابت شود پنجاه سال بحال ضلک در مقابل  
 اصدرا مانند جل استاده و کل عجزیت جمال مبارک را میجویند و جمیع محاسن بودند و هزار مرتبه  
 صد صلب اصدرا نمودند و در این مدت پنجاه سال در غایت خضر بودند و ایرانی که الی الان با این  
 در وجه محبت و ویرانی است جمیع عقلها از داخل خارج که مطلع بر حقائق احوالند متفق بر آنستند که  
 ترقی و تمدن و عمران ایران متوسطه تقیم تعلیم و ترویج مبادی این شخص بزرگوار است حضرت  
 همیشه در زمان مبارکش فی الحقیقه یازده نفر تربیت فرمود و علم آن اشخاص بطور من بود  
 در آن چون باستان افتادند مرتبه حضرت صبح را انکار نمود با و چون این بعد حضرت  
 چگونه نفوذ و ارکان عالم نمود بحال ضلک هزاران نفوس تربیت فرمود که در زیر شیره  
 نوره یا بنها الی یعنی باقی اعلی رسانند و در پیش استخوان مانند و جسک بر افروختند  
 و دیگر علامت غایب که من بعد خواهد شد بادی بحال انصاف بایندگان که این شخص  
 بزرگوار چگونه مری عالم انسان بود و چه آثار باهر از او ظاهر شد و چه قدرت و قوتی از او  
 عالم به وجود حققت یافت - بماند

در این مقام که هر سوّم بنیادین بسید و در بحال چه نام گوید چه نام  
 در ایشان

که اثبات وجود الوهیت شروع میشود آیه از فضل الهی اگر بتالیف آن توفیق باید زیرا  
 بنص بیان مبارک قول الله جللی (اگر مردی از عالم بالا باین صفتها در ملک او می رسد  
 کل مضمونم و مضمونم و از مژده حیات کل ممنوعیم و محروم) از این جهت منوجها الی یس  
 منضره عابین یقینا این ابیات را از شنوی معلوم به کفر الایمان تحقیق العرفان  
 که از آثار نگارندگان خانی است در خانه تعالی با حسنه تعالی محبت بیزال مغرب بود و نگار  
 ای مظهر حق جمال یزدان ای یاور و پشتیبان مکان ای وی تو ماه ده چشمت ای  
 ایستند ذات کردگاری کی سر و بقامت تو ماناد هر چند که سر و همت از او  
 خورشید زبدر تو هلالی است روح از دم عیبت شمالی است صدر تو و موات مشتی  
 گیتی هر تیره تو مروق گردون سحر خیزی گرفته بنجر راه سیرگی گرفته  
 روزم چو شب سیاه تاریک قدم چو گمان گون و تاریک از هر تو خنده هم شد از یاد  
 آنان چو سنوی در ره باد از در دشمنان همک ریخ از هر چه بچینه تو در گریزم  
 خود در شش این سخن شیر است از گفته فیلسوف پیر است ماه فلک بلسند نامی  
 استاد سخنوران نظار می در نوییدی بسی امید است پایان شب سیم سپید است  
 من سیند بدین امید واری ما دولت و خزان و خاکری امید یاری تو دارم  
 چشم از گرم تو بر نزارم و در کوی تو را روی بر تمام باشد که مراد اول بیایم  
 ابلیسند یک نیز قسقی از تصدیق است که از آثار نگارندگان است شکر از خدا  
 ز کبر و می تو ای چسبند و در پیشتم اسیر در دو غم و پای بسند خدا نام

(۱) مضمون از منوچهری و افغانی است (۲) مضمون از شعری اشک است - بماند  
 رشع

ز شش جهت بر من محیط از آن تنگ  
 که راه چاره فراهم نمود نتوانم  
 روند هر جا مانایم عیب دلین  
 که جای داده از جور از کنونم  
 بمن نکلده و جا داده به حکام  
 غلبی حسن نیستم که استمنت  
 من آن کنم که بجنگم خشم خیر  
 و گزیده جان نبری ز خدایم زخم  
 هم طرف که گم زوی غایتی ایمان  
 همای دار بود اکتفا استخوان  
 با بر تیره غم و غضب بر شما  
 که ذره واریدر گاه او شتابان  
 بجزره گنم گاهی هم بجای زهر  
 بخور بروه سبقت از حاتم حیان  
 کجاست بود علی آن آفتاب فضل  
 نیافتم که سهر بر سیر گام  
 بسوخت پرده پندار من با شوق  
 که قطره و حد از آن لال حیوان  
 با عمل گیتی گیتی بر نیازی نیست  
 فراز گنبد دنیا با پست ایوانم  
 چو در نهاد همین خشن اعظم را کن  
 چه منظر است صبح و چه غم ز طوفانم  
 ز هیچ حادثه در جهان ندارم با کن  
 که راه چاره فراهم نمود نتوانم  
 ز بوم عیسم که هر طرف سهام بلا  
 بدین و تیره پریشان زار و پیران  
 بمال چشم و خد کن کنی که زده من  
 با بر تیره غم و غضب بر شما  
 خدایگان زمین زمان حال ایمان  
 در راه معرفتش تا قوی گریسم  
 بشعرو فن ریاضی فزون حیانم  
 بنظم و شرقی چون این مع هدای  
 چو تیره بود لنگوز با سخن گفتم  
 ز فضل خویش حد است پاره زانم  
 کون چو تشنه بدگاه او گشتانم  
 بمرجه او کند آید پسند تا دکانم  
 گدای اویم در کار کاشا سلیمان  
 ز فرط جاه من نیکم فراز گویم  
 چو نوح آمده حافظ سراسی خویش  
 چو و جمیع نوب بود گسبانم  
 ز فیض دست که اندر محیط دل سخن

بجاه و تیره فزون تر ز من و بجهنم  
 ز لطفنا پستیا گریسم گاه بیجا  
 بد و واحد اگر کعب بود و حشا بود  
 طراپین که فزون تر ز کعب و حشانم  
 پناه و علیا اشراق خاوی همداد  
 ز قد و گشایدی گسوی و نگردانم  
 لیل الحاد و المناد که کارنده فانی  
 در ارض صماد تاریخ باز دم شعر العاد  
 بکارش این اوراق و ما یفیان  
 دست تو ضیق یافانست  
 بجز گوهر سو من بیا یان رسیدن